

حقیقۃ التفسیر

۱۲۰۲
۷۹۰۷۱

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب حقیقۃ التفسیر

شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

۷۹۰۷۱

شماره قفسه ۱۲۰۲

۱۱۱۱۱

۱۴۰۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

مواهب علی

کاغذ





لله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
 وما في الارض يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده
 وهو العلي العظيم اه في الدين قد بين الرشد والنجمة في حكم بالطاعون
 فقد استمر بالعرفه الوفي لا انفصالها والله سمع ليم الله وطال الدنيا مسوانه
 والظلمة للنور والظلمة في اواياهم الطافون يخرجونهم من النور
 الظلمة اولاد اصحاب النار هم فيها خالدون

١٢٠٤
 قد حضرت في الفوتوح في يوم
 في الدين في يوم
 هو الله
 في ان يوم
 من صلاتنا

في ان يوم
 من صلاتنا

٧٢٠	تصدت صدق الكسيرة رضي الله تعالى عنه
٧٤	سبيل مختلف وترجع قول من يردون
٧٧	سورة محمد صلى الله عليه وآله وسلم
٨١	خطاب اولي ودم بغير كرمه حوائد ما يند
٨٧	سورة بياضون در سبعين
٩٣	سورة اجرات لارنوا اصواتكم
٩٩	منع بعض مظان وغيت كردن
٩٧	سورة تفصيل شوب وصال وطارن
٩٩	سورة نوح علي نبينا وعليه السلام
١٠٤	سورة ضيف ابراهيم عليه السلام
١٠٧	سورة لمز تصه نوح عليه السلام
١٠٩	سورة طوره الخفا بهم در تيم والانتا
١١٢	كلمات حق تعالى در شب موعج با ستم
١١٧	سورة انما نوحك واجني الماتح
١٢٠	سورة في يوم خمس ستم
٧٢٠	تختلف ان الذين قالوا ربنا الله ثم اتوا
٧٤	سورة امان اورون حسيان سينر
٧٧	سورة ذكر الوالستهم من اكل
٧٩	سورة خالد در توحيد از دولي كلاس
٨٤	سورة الفتح اما جعلت نبي مينا
٩١	سورة شينون در مسكره پي سينر
٩٤	سورة اصلاح ذات پسند و خوت
٩٤	سورة وان طاعتان من الميرس اتقبلوا
٩٦	سورة ق والقران المجيد
١٠٣	سورة والمذاريات السورة
١٠٤	سورة موسى عليه السلام
١٠٧	سورة ارکان موعظ و مديس
١١١	سورة انجيم بيان روياي مكره
١١٤	سورة ما كذب الفواد اراي مني ودين
١١٨	سورة القدر ذكر الاله و وقوع

سورة آين

١٢٢	سورة الرحمن و ذكر آلا و تعالين
١٣٣	سورة وجوه من صحف و اجازات
١٣٤	سورة الكذبيع ما فيها من الكتاب
١٤١	سورة النازع والعشرون
١٤٤	سورة خلود و شافعا
١٤٦	سورة الكشر و ذكر ذخيرتي
١٤٩	سورة حضرت در ملك تانك انار قول
١٤٩	سورة برصيا، راهب عانيت
١٤١	سورة اسما في سورة را
١٤٤	سورة سعتنا ما خسرنا بسايطون
١٤٧	سورة نجات و انفس من استخ
١٤٠	سورة المنافقون و ذكر نفاق
١٤٤	سورة الطلاق و ذكر طلاق
١٤٨	سورة الحريم ما فيها من النبيل
٦٢١	سورة الواقت و فيها ذكر الام و اقبابه
١٣٤	سورة اسما و تضادة الاول و الثاني و الطائر
١٣٧	سورة انما الحوتة الدنيا لعب و هوى
١٤١	سورة المجادله و ذكر كفارت ظهار
١٤٦	سورة عزت الله و قول امام شلي ابر حرجا
١٤٨	سورة تقسيم غنم و اموال في
١٤١	سورة لاجل و لا قوة الا بالله العظيم
١٤١	سورة وان لوازلنا هذا القران على حل
١٤٢	سورة الصف و ذكر بيتنا باخبر
١٤٤	سورة الصف سح سدائق السموات
١٤١	سورة الجمعة و فصل ساعات الحجب
١٤٢	سورة التغاب حكم الطوائف العظم
١٤٦	سورة ومن من اسد كحل و حرجا و برزقه
١٧٠	سورة قوا انفسكم و ايمانكم ناديا

الكتاب

حاشي على الصفح

١٧٤	سورة نون والقلم وما يسطرون	١٧١	سورة الفاتحة
١٧٨	سورة الحجر	١٧٩	سورة الحديد
١٨٠	سورة الاحقاف	١٨٢	سورة الحديد
١٨٢	سورة الحديد	١٨٣	سورة الحديد
١٨٤	سورة الحديد	١٨٤	سورة الحديد
١٩١	سورة الحديد	١٩٤	سورة الحديد
١٩٤	سورة الحديد	١٩٩	سورة الحديد
٢٠٠	سورة الحديد	٢٠٤	سورة الحديد
٢٠٧	سورة الحديد	٢٠٧	سورة الحديد
٢٠٩	سورة الحديد	٢١٢	سورة الحديد
٢١٢	سورة الحديد	٢١٤	سورة الحديد
٢١٤	سورة الحديد	٢١٧	سورة الحديد
٢١٧	سورة الحديد	٢٢٠	سورة الحديد

٢٢٠	سورة الحديد	٢٢٢	سورة الحديد
٢٢٢	سورة الحديد	٢٢٤	سورة الحديد
٢٢٤	سورة الحديد	٢٢٦	سورة الحديد
٢٢٦	سورة الحديد	٢٢٨	سورة الحديد
٢٢٨	سورة الحديد	٢٣٠	سورة الحديد
٢٣٠	سورة الحديد	٢٣٢	سورة الحديد
٢٣٢	سورة الحديد	٢٣٤	سورة الحديد
٢٣٤	سورة الحديد	٢٣٦	سورة الحديد
٢٣٦	سورة الحديد	٢٣٨	سورة الحديد
٢٣٨	سورة الحديد	٢٤٠	سورة الحديد
٢٤٠	سورة الحديد	٢٤٢	سورة الحديد
٢٤٢	سورة الحديد	٢٤٤	سورة الحديد
٢٤٤	سورة الحديد	٢٤٦	سورة الحديد
٢٤٦	سورة الحديد	٢٤٨	سورة الحديد

٢٣٤
٢٣٤
٢٣٤

والحمد لله رب العالمين
بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الحديد

کتاب فخرنا
ص ۱۵۰

الربع الرابع



کتاب
محمد سلطان
تبریز ۱۰۰۰

فصل اول
در بیان
تاریخ
سلطان
محمد سلطان
که در
تبریز
بنیاد
گذاشت
و در
آنجا
کاخ
ساخت
و در
آنجا
سرای
گذاشت
و در
آنجا
بازار
گذاشت
و در
آنجا
مسجد
گذاشت
و در
آنجا
مدرسه
گذاشت
و در
آنجا
حمام
گذاشت
و در
آنجا
سرای
گذاشت
و در
آنجا
بازار
گذاشت
و در
آنجا
مسجد
گذاشت
و در
آنجا
مدرسه
گذاشت
و در
آنجا
حمام
گذاشت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص گفته اند حروف منقطه جهت دفع مغالطه و معاندت کفارست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز جمعه بیقرات مشغول میشدند ایشان از روی غلام تصفیح کردندی و صغیر زدندی که از آواز دست بردن حضرت در تلاوت غلط کند چون حروف منقطه را در قرات مشغول میکردند که این حرف را در وجه باشد و مشغول این فکر از سورت معاندت نسکین بایند و دست از اندیشه مغالطت باز دارند و مرقضی علی که راه وجه فرموده که نام حضرت در آسمان و میخواند بود که علم سوس یا با اسم قرآن باشد و مفتاح اسم صمد و صانع و صادق باشد با اشارت بصدق الله و صدف محمد است یا قشمر است بصفا صفت و درستان فی الله و عارفان بالله با بصورت مجرب با قسم بصاد صمدیت او در ازل و صاد صومریه او تا ابد و صاد صافیت او با اینها **و القرآن ذی الذکر** بل الذین کفرنا فی حق و شقاق و عی قرآن خداوند و لاجب الوجود که ذکرش همه جا موجود و نقش ماسوی از هستی که بن منفق دست که شرف و عظمت و شهرت از قاف تا قاف عالم کون و فساد فر گرفته و بنیادین خالق الاشیا در هم جاسازی است و صورت غیره حجاب نسبی متواری حجاب قسم است که کار نه است که کفار بنیادند بلکه کافران که از راه سهله قریش اند در عزت یعنی در بطیان و سر کشی اند از قول حق و در شقاق یعنی در مخالفت با خدای و عدل با رسول اند **که اصلک من قبا هم من قون فنا و اولات جین منا چو** چندین که هلاک کرده پیش از کفار بلکه از اهل روزگار و از ام گذشته جهت استیکار و شقاق ایشان چه

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary on the main text.

الحق هر پادسی و آفتی که پیش راه معاندان کافر و مخالفان خاسر می آید از شاست خود بدی و خود را بی است و بعد از حلول و نزول بلا یا ومصایب فریادها در گرفتند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بغیر یاد برسد و نیست آن حکامه حکام که بیکاه و بیناه برودن بر بیناه گاه گویند که عادت کفار که آن کفر در جنگ جبین و معرکه قتالی مغلوب و زبون شدنند یکی بکله خاصه خاص یعنی بکری بزرگتر از سوار میشدند حق سبحانه و تعالی میباید که حکامه حلول عذاب در پدیده بلقطه خاص قایل خواهد شد و در اینجا که بر کاهی و مغزی و بنای غیر اهل عادت **و محجوبان آن جاء هم منکذهم و قالوا انکافون هذا ساسر کذ اب** و عجب دارند کافران که آمد مغزوی هم کنند بدیشان از پیش ایشان یا از قبیله ایشان بصورت ایشان هم از جهت هیئت و هیکل و شکل صورت و هم از من خاصیت و طبیعت در اکل و شرب و پیمان که در همه باب مساوات بدین نوع خود دارند پس تا که و پلکان گفتند که این پلکان کینه جادوست که بقوت جادوی ما را از جا میرود و بدو روح کوی و سلیمی خوارق عادات بیاستفاید و بکذب دعوی نبوت میکند با الشاد میکند قرآن برافند و گفته اند خدایا این نوع داهی و شقاوت و بی دانشی و سفاهت را کس چه گوید و بکدام فکر درست نیست توان کرد که تو خورشید بجز را با تارکی محراب بر کنند و بی بصیرتی آن که خردان را چه توان گفت که اشعه انوار فیض آثار صدق ما از ظلمات کذب باز نشناستند سبحان الله **قلعه** کشته طالع اقلای احسن عالم فروز دیده خفاش را یک ذره در مشغول نوز از شعاع نوز روشن روی کینی مستبصر ترمک شب هنوز از دیده اوی دورند و در خیز است که چون اشراق قریش مثل جمع و عصر خطاب کفوت دین حق از من اشلام ایشان شیع ع تمام یافت و با نکتها از رایج و علانیده بقوت و شوکت ایشان گفتند در نهاد کفار افس در گرفت و از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند که تو ممتز و بزنگ قومی ما آ... امر که میان برادرزاده خود و میان ما حکم فرمای که در اشاعت دین حدت ما حفظ باشد و هر که ما را بدماهی ندهد چه روز بروز دست نطاولش در از ترست و دست نمانع ما از کوه آتر ابوطالب حضرت را طلب داشته گفت ای محمد تو آمده از تو شکایت دارند و از کردهای تو حکایت میکنند که توان ایشان بکار کی مخالفت نسبتی و کلیه

بموافقت و موافقت و مدارات با ایشان امیر می محمد بن سید که ای معترف در پیش خلاصه
فصلی عمربا بن بگوید گفتند عهد عتیق است که دست از آلهه مابرداری و سب و
ایشان را فرزند از نامانین یا تو بملایمت باشم و ملایمت تو کنیم حضرت فرمود که من هم
باشما بیگ کله صلح میکنم که اگر در آن تابع من شوید ممالک عرب بر شما مسلم کردد و آکا بر عجم
کمربها بپرداری شمارندند آکا بر فرزند گفتند ان کلام کله است سینه عالمه و سوره نسل
آدم فرمود که لا اله الا الله بیک با اشراف عرب ازین قول بریدند و اعراض نموده با یکدیگر
گفتند **اجعل الالهة الها واجدا ان هذا لشئ عجبا** یا کرده اند محمد خدایان را بیک خدا
بدستی که خدایان را یکی گفتن امری بدیع و شئی عجیب گفت که سیصد و شصت بت که در ادیان
کار یک بله مکه سامان و سوا بنام عقبت اند که یک خدای کار تمام جهان را که جهان جهان است
در عرصه وجود موجود میگردند تواند ساخت و کارستانهای غیر مکرر که در دیده حادث میگرد
و بر منصفه شود در آن حال که میشود یک خدای چون بس تواند شد **وانطلق الملائمة منهم**
ان اشوا واصبه با علی المکران هذا شئ براد سخن واهی و کلام سست خود را گفتند و فرمودی
از خانه اوطالب رفتند و یکدیگرها همین گفتند که بریدید و بر آله خود پرستش مبرود بصوری
و زدند بدستی که مخالفت محمد با ما امریست که خواستی شود یعنی هر کس خواهد ان جمع است
و بر من و بر من خواهد ماند **ما سبعا بعدا فی الله الآخرة وان هذا الا اختلافت**
نشیند امیر اینکرا و بگوید از و خدایت و توحید در ملت پیشین که بهر آن حوزت یافته امیر
بران یا در ملت عیسوی که آخرین ملالت و ان از ان سبب گفتند که فخر سبحانی بر تنبلیت
فایل اند درین توحید است این توحید که او میگوید مگر با حق و افزینشی از پیش خود بیوفی هر
که او می یافت **انزل علیه الذکر من بیننا بقره فی شکر ذکری بل ما یذکرنا اعدا** یا فرود ستاند
قرآنی بر وی از میان سابعی با وجود جماعت مایان او حید سبب و بکدام مرتبت او را بوجوه
باشد و بر کان - قهر این منصب محروم باشند و نشان آن سخن از روی حسد گفته بلکه
انسان در کمانند از همین اضراب است از حسد بلکه ایشان بچندند اند عذاب مارجون بچندند
شک ایشان ذایل کرد و دانند که هر چه سحر و جادوی بطرفی می ادا کرده حق بوده یعنی بوقت نزول
عذاب دم از صدیق خواهند زد و در آن وقت تصدیق فایده نخواهد داد **امر عذر خزان**

دین

سربك العزیز الوهاب ای تو ذک اینست خیزنها ی نیت و رحمت پروردگار تو پروردگار
خالی علی الدوام بچندند که هر چه بچند بسحق آن بچند و هر که انشد استحقاق رزق او منحصر
باشد عین که مفاوید نبوت و مناجیح منصب رسالت بدست کافران نیست تا انجا کسافی که
خود خواهند دهند بلکه عظمت است از حضرت ذوالمنن که بار آورده و مشیت خود هر که را این دادند
از نانی مشق چون ز حال سخنان الهی هر چه خواهی هر که خواهی دهی دیگران را ان تصرف کن **و اما**
اختیار این تصرفها قرأت است **المرکز ملک السموات والارض وما بینهما فلیقرن فی الاسباب**
یا مر ایشان راست بادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه میان ایشان است و اگر دانند که ایشان ملک
این ملک اند پس باید که بالا روند در سببها که بدان آسمانها بر آیند و معنی ارتقا با سبب جهان
گفته اند که اگر کار در ملک اسما و زمین اختیار قدرتی دانند که هست باید که بر آیند بر آسمان
و فراد بگردند و سبب بر امور عالمه اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردند و بهر که خواهند دهند
و ان قول در حال تکبر و اقت **جند ما هنا لك من نعم من الاجراب** و ایشان لشکری اند
وجه لشکری اشارت بمصارع ایشان و کشتنکاه در بهر لشکری شکسته شده از ان که بر آنها
که لشکری بکشید و یا از سلجک میگردند و ان از اجاز قرانت که قبل از تو جمع جز از جنب داده
که سپاه قران غنیمت شهر و مقتول خواهد گشت **کذبت قیامة نوره فوج وعاد و قورون ذوا الاقدار**
تکذیب کردند حق از اهل مکه گروه نوح علیه السلام نوح را و قور عاد هود را و قورون
موسی را علیه السلام ذوالا و تاد خدا و ندان بیخیا قورون را بان صفت موصوف کرد باند
مراد ملک ثابت برد و امر است که مدتها خیمه ملکش بطناب و منج ثبات قایم ماند و گویند
جاریخ مراد است که نغذیب مغضوبان بدان میگردد **و قورون** و قور نمود تکذیب کردند صالح را
در وقت دعوت ثانی چه در دعوت اول جمله امان آوردند و چون وفات یافت مرگد گشتند
حق سبحان باز او را زند کرد اند و بدیشان فرستاد و درین نوبت او را نشنختند و برهان
طلبید و ناطق از حق بدعا پدید آورد و بعضی ایمان آوردند و بعضی تکذیب کردند و چون
عقرا تة واقع شد بعدای الهی هلاک شدند **و قور راط و اصحاب الایکرة و اولیائک**
الایکرة و گروه لوط مر لوطا علیه السلام و اهل پیشه تکذیب کردند شعیب را و تکویر اندرینهای
ملکدان و چند مزبور قریش از ایشان بدست خواهند شد **ان کل الا کذب الرسل فی قیاب و ما**

بِغَيْرِ عَمَلٍ إِلَّا بِصَلَاةٍ وَاحِدَةٍ مَّا هُمْ مِنَ قَائِلِينَ بنزد هر يك از ایشان مگر آنکه بدو ع
 داشتند سعادت و این عقوبت مرا مستحق شدند و فرود آمد عذاب من بدیشان و نمی کردند
 و انتظار نمی بردند آن گروه از تو فرقی مگر یک صحیحه که نفع اولیست و همه بدان صحیحه
 نفعند بیوند نیست آن صحیحه را هیچ روحی و با آن شقی برده آن معنی هم قادر می تواند دفع و
 بر آن کردن **وَقَالُوا إِنَّا بِنَحْلِ لَقَاءٍ قَطْنَا قَبْلِ يَوْمِ الْحَبَابِ إِنْ شَاءَ عَلَى مَا يَقُولُونَ**
 و گفتند ما ندان فرقی چون نظری عادت و اضراب او که ای برود کار ما بشتابی فرست بر ما
 عذای که بعد ما بدان و میدیدیم که با تهییل آمد اعمال ما بماند تا در آن نظر کنیم بشر از دور
 شمار این استحال از روی استهزا می کردند و خاطر باک از حضرت ملول گشت حضرت رب العزت
 فرمود **قَالَ اصْبِرْ لِكَيْسَايَا كُنْ بِرِجْلَيْهِ سَيُكْرَمُ** این حکم بابت الشیف منسوخست **وَأَذْكُرْ عِدَّتَا**
دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِي إِذَا تَابَ إِسْحَارَ الْجِبَالِ بِبَعْضِ مَا يَشْرِي وَيَا دَاكُنْ بِنَهْ مَا دَاوُدَ
 را علیه السلام خداوند قدرت و قوت در امرین یا در حرب یا در ملک داری و گفته اند در
 تقدیر مشاق عبادت چه بگذرند با عبادت میگذرانند و روزی روزی میداشت و روزی
 انتظار میکرد آن آفتاب بدستی که او باز کرد این بود بما بدستی که ما را کرد بر کوهها را
 با داوود علیه السلام تا بر جا که میخواست میرفتند و تسبیح میگفتند تا او بشناخه و بوقت اتراف
 که طلوع آفتاب است این دو وقت تا منبت است که ملائکه روزی شما که صعود بر تپهات میکنند
 و ملک لیلی سجده عمری دارند و تسبیح کوهها و سنگها از قدرش خجل و علا بدیع و بعد نیست
 و تسبیح حسا در بد مصطفی کوا از شواهد معجزات آن حضرت آورده اند که یکی از اولیا سنگی
 را دید که آب از او جکد در راقیه حیوت بماند سنگ سخن آمده گفت چه در جری قرنها است
 که خداوند تعالی بر او نهد و از بر غیر او زهره ام آب شده اشک و از چشم میوزد آن قطره
 جهت تسکین خلق او دعا فرمود دعا بجز اجابت بیوست و مژده امان بدان سنگ رسید بعد از
 مدتی که آن ولی با آن عقا مر رسید دید که مشرق طرقت بر زبان است رسید کرب **عَمْرُوهُ**
 باز گریه های جلیت در جواب گفت که گریه من در اول از خوف و طاعت بود و حالا از شادمانی
 امان و سلطنت بعضی مخلوقات که برای زاری اند باید که هر مدام در زاری باشند و فرقی
 که از برای شادی اند هر چند مصایب بدیشان میرسد بدان مصایب جز خوشبختی بود مگر

حق بجای می آید از تسبیح اسلام نقلت که کبریا در دود و دراز ندا فرمود از حضرت
 کبریا از آن بیت گوشه گو که بکار در خیر یک ساعت کبریا سر دهم و هر حق جلا کسفر
وَالطَّيْرُ يَحْتَسِبُ كُلَّ لَذَّةِ أَقَابٍ وَشَرَّ ذُنُوبِكُمْ مَا تَكْتُمُونَ و سخن کرد بر ملا و در میان جمع کرده نزد
 وی و صف زده بالای سر وی هر یک از کوهها و مرغیان مردار را آفتاب بعضی مطیع بودند
 یا کوه یا تسبیح یا او از خوردن باز کرده استند با و از آواز و محکم کرد بر باد شامی و بر باد مایه
 منظر همان یا بوزنای نصیحت کنند یا کوه یا کوه کردن دست ظلمه از رعیت یا با لقای رعیت وی
 در دل آغای بی باقی تره و آهن چون مو بر سر ساختن و ساختن آلات حرب با بسیاری
 سپاه با کثرت با سپاهان که هر شب سخن و شرم از مرد باس نخانه او میداشتند و قولیست که
 اشکها در ملک او بدان بود که سخن سبحانه سلسله از آسمان فرستاد و از بر سر حکمه داد و جلا
 و بحاکمیت جان بود که از متخاصمان هر کدام بر جوی بوری دستش با سلسله رسیدی و غیر
 حق را دست نهییدی **وَأَيُّهَا لِكُمْ وَفَضْلُ الْخَطَابِ** و داد بر داوود را حکمت یعنی علم
 تمام و علم کامل و کلام بر آینه که مخاطب معصوم خود را بدینیه در باقی ماضی میانه اشاع
 میل و اختصار عمل حضرت رضنا که هر الله و جمیده فصل الخطاب را به البیته علی المدنی و
 الیمین علی من لکر تفسیر فرموده و بحقیقت کلام و نزاع متخاصمان بدین حکم فیصل بسیار **وَفَضْلُ**
دَاوُدَ در تزیین و مخطوبه او را بجز بوجهت افریت ابراد نموده میشود و او جانت که او را زنی
 را خطبه کرده بود و نزدیک شده که بعقد در آرد اولیاء زن را خدشده رود او بوی ندا و خطبه
 داوود بعقد نکاح در آورد و او را نود و نوزده بود و بان یکدن عدد زوجات صد کامل شد
 خطاب الهی با داوود از آن شد که بعد از خطبه او را با چرا خطبه وی کردی و صورت معاتبه هم
 در قرآن بر منجه است که **وَهَلْ أَيْتُكَ مِنَ الْخُضَمِ إِذْ تَسْتَوُوا بِالْحَرَابِ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ**
فَفَزَعَهُمْ وَأَلَّا يَخْتَفِ حَضَانٌ بَعْضًا عَلَى بَعْضٍ فَاخْتَفَرْنَا بِئِنَّآ يَا لِحَى وَلَا تَقْطِطُ
وَأَعْدَى سَوَاءَ الْقَرَارِ آیا آمد بر تو خبر دحضم که با هر خصومت کردند که نند آن جویمیل و
 می کایل بودند که نزد داوود علیه السلام آمدند و با هر یک که همی از ملائکه بودند و حضرت
 داوود علیه السلام روزها را قسرت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و
 روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی در روز عبادت سیلا خانه تیار

نفس دارد و دنیا
 کردن با خطبه
 او را

و بسبب آن بر حوالی آن ایستاده منع مردم میکردند مگر یکدیگر بدانچه وی بپارفتند و چون در آمدند
بر او ایشان را بر صورت آدمیان دیدن پس سید از ایشان که بفرمانت بالا غرق در آمدند
گفتند مترسای داود ما را که در حضم یکدیگر ستم کرده اند بر ما بر ما بر ما بر ما بر ما بر ما بر ما
میان ما حق و لا نشیط و وجود یکدیگر در حضم و دانه نمای ما را بسوی صراط یعنی راه سبانه که
حقت و راست داود در بود بکنید ایضا بعد از آن ایشان بدیگری اشارت کرده با داود
گفت **إِنَّ هَذَا آتِيكَ لَشَيْءٍ وَمِنْ أَجْلِ عَمَلِكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ**
پس سخی که این مرد برادر همت در دین و عجب مرا و ما موانع بود و نه پیش است و مرا یک پیش
پس گفت آنرا نیز نصیب من کردن و بکلم من در آرد و درین تلاش غلبه کرد بر من در سخن گفتن
و نگذاشت که لحظه فعلی کم در آن **قَالَ لَقَدْ ظَنَنْتُكَ سِوَالِ نَجْمِكَ إِلَى نَجْمِهِ وَأَنْ كَثِيرًا مِنَ
الْمُخَلَّطِينَ لِيَسْفِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مِمَّا يَوَدُّ**
أَنْفُسَهُمْ فَمَا تَتَقَرَّرُونَ مِنَ الْعُقَابِ گفت داود که اگر حال بر من است بعین کستم کرده است بر تو
یعنی اسن پیش تو جمع کردن آن با میتهای خود بدستی که بسبب اری از شرکاء که غلط طمان میکنند
بجهت تجارت هر چند ستم میکنند بعضی از ایشان بر بعضی و زیاده از حق خود میطلبند مگر آنکه
ایمان بخدا آورده اند و عمل صالح کرده اند و اندک ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلام
این جواب گفت ایشان برخواستند و از نظر او غایب شدند داود بفرمانت او و گمان بود که ما که خداوندیم
امتحان او کرد بر این سوال تا متنبه کرد او چون دریافت بنویس طلب آمرزش کرد از بر وفکار
خود و در افتاد بر وی در حالتی که سجده کننده بود و باز گشتند ای درین سجده اخلافت
نزد امام اعظم واجبست در نماز و قرین نماز بنیلا و بت این است سجده باید کرد و نزد امام شافعی
واجب نیست و امام احمد حنبل رحمه الله درین سجده دو وقت و آن سجده دهم است نزد امام
اعظم و در فتوحات مکیه از آن سجده ثابت گفته اند و سجده شکر نامیده چون سبط و انبیا
حاصل کنند و بنویس استغفار تو بر او محل اجابت یافت آن روی شکر گذاری سجده و خاستاد
یعنی الطاهجه الشکر فی حضرت تالانوار سجده داود شکر **فَقَبِلْنَا لَهُ ذَلِكَ وَأَنْفَعَهُ**
عَنْهُ النَّبِيُّ وَحَسَّ مَا يَبُوءُ بِسَيِّئَاتِهِ داود را ایضا از استغفار کرده و بدستی که مراد
نزدیک ما فرست بعد از افاضه نعمت مغفرت و تکیه با زکشت در همت و فرمود بر او را که

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا شَاءُوا مِنَ الْحَسَابِ
ای داود ما ترا خلیفه کردیم در زمین یا ترا خلف انبیا می کنی از تو بوده اند ساختیم
پس حکم کن در میان مردمان بر راستی و پیروی مسکن آرزوها و هوای نفس خود را پس گمراه کردن
هوای انزوا خدا بدستی که گمراه میشوند آنکه دور میباشند از طریق حق یعنی از دلایل
منصور در سبیل هدای مر ایشان راست عذابی سخت بسبب فراموشکاری روز حساب و برای
بخان روزی کاری ساختند و در خیره نهاده اند هر که مثل داود سخی که از اولیا العزیز
سعیران بوده و در بود از حضرت رب غفور و روی بوی رسید و کمال درجه نبوت و جمال بند
رسالت داشتند عجب جن خطای که فاحکم بین الناس بالحق و محل اعصاب جن امری که لا تتبع
الهمی فیضلک عن سبیل الله مخاطب و معاتب کرد پس وای مجال حاکمان دیگر و در سلسله
الذهب درین معنی نکویان منظر است **شوری** نفس قرآن شنو کحق فرمود در مقام خطاب با داود
که ترا زان خلیفه دادیم سوی خلق جهان فرستادیم **تادی** سبک و از حدل اساس حکم
وای بعلل بین الناس هر کفای ز عدل دستور است از مقام خلیفه کی دوست است آنکه کرم
ز دیوسبق عقل چون خاندش خلیفه **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ**
ذَلِكَ نَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِيهِ لَذِينَ كَفَرُوا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
ان هر دو است آفریدی باطل یعنی اینها را بعثت نیافریده ابر بلکه برای آنکه استدلال کنند
بران بر قدرت کامله و حکمت شامله و آنکه آفریدن اشیا برین از حکمت باشد و غالی از عظمت
امن گمان کافرانت که بسرا فرشتی بی نبردند پس وای مرانرا که نکند و بدست نوع کار خلیفه که
برزد از آفتاب و روح که عذاب بکشند و جان سفی الماحرق بچشند **آورده** اند که کفار فرشت
مردمان را گفتند که ما را در آخرت شستوا ز شما عطا خواهد کرد حق تعالی ایت فرشتاد
أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ مُخْلِصٌ لِلْمُتَّقِينَ **كَالْمُتَّقِينَ فِي الْأَرْضِ** **أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ مُخْلِصٌ لِلْمُتَّقِينَ**
آیا می گمانند که خداوند را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند مثل مفسدان در زمین یعنی
چیز چون باشد که نیکو کاران و بدکاران و اعطای برادر و همی و بر همه باطل تپاه کارانرا بدست
بعلیاه خود اختصاص دهیم چنان کنیم و نکریم ایم متقیان را مثل فاجران کفار عشق پیشگان

کوی معرفت را کی بر آید کنیم با سفلیکان فاسق فاجر و بی دینان منافق کافر **کتاب اول** **الایمان**
سَبَّاحٌ لَّيْلِيًّا آيَاتِهِ وَيُتَذَكَّرُ أُولَ الْأَيَّامِ این کتابست که فرموده استاده ابراهیم از بزرگواران معنی قرآن
بسیار و خیر و بابرکت بسوی تو فرستاده ابراهیم تا تدبیر و تفکر کنند در معانی و حقائق و نکات و
دقایق آن و مانند کبریا خداوندان عقول صافیته از معانی مبین و روشن کرده و صفا چون آب
زال حیات بخش جانها و فیض بخش روانها است چون سخن از عطیته نیکویی نیکوان بود ذکر
عطاء فرمودی مثل سلیمان که عقی خلف صدق درین با حسن و اتم و بهی صفت بود بداد و صبر
عطا فرمود چه در بر صفت او خدا فرموده نعم العبد انذوا اب و **وَعَبْدًا لَدَاؤُدَّ سَلِيمًا نَعْمَ الْعَبْدُ**
انذوا اب چون لغوی داود و خشید و ذاری او بدو کجا عجزی و باز گشت او در حضرت آفرینکار
سومی وقوع یافت که او را استحقاق عطیته بهترین عطا یا حاصل گشت و ان فرزند خلف است
که نام پدر را زنده میدارد در دنیا و از اعمال حسنه جزو خط مستوی میخشد در عقی نجات
احسن المواجهت که سلیمان باشد بدو از زانی فرمود چه او و جمع کنند بود با خدای در همه
اسوال من کانت لله کان الله **آورده اند** که سلیمان علیه السلام را کفار دشت و نصیبین
غزاکرد و هزار اسپ نازی از ایشان گرفت و گویند که داود با حلقه جنگ کرده و هزار
اسب خوب بدست آورده و پیرایش سلیمان رسیده و قول دیگر است که اسپان در باغی
بودند و پر داشتند و دیوان بخت سلیمان حجت همز و قدرت خود مؤذن آفریده بودند
و بر چند پر سلیمان خواست که تماشا می فدهت کونا کون اکی کند بعد از نماز دیگر این تماشا
بیان کار آمد جن جنه خدا میفرماید **اذ عرض علیه العیسی الصافات البیاض** یاد کن ای پسر چون
عرض کرده شد بر سلیمان با خردون اسپان ایستاده بر سر پای بسپای و ان نشان جلدی و
نیزی اسب خویش که برسد ای می ایستد و جیاد از جید است و در اسب معنی بزرگی آ
و سلیمان بنظر چنین اسپان مشغول گشت و از وزید آخردون باز ماند و غایت ملو خاطر
گشته **فقال ائی اجمت حب الحیر عن ذکر ربی حق ثوارت** **بالحجاب** **سبکت**
که بر کنده درستی مال بسیار بعضی اسپان چری که ما باز داشت از یاد برودن کار خود که وزید
عصره از من فوت شد تا وقتی که آفتاب پوینده گشت برده شب و حجاب یکی سبز که محیط
بکره از دست نیز مراد داشته اند **ردو ماعلی فظنن سحبا بالشوق والاعنا فن** از روی

تفسیر عطا سلیمان
که بهترین نعمت است
بداد علمها
الاست

تقریر فرمود که باز کرد انبند اسپان را برین و چون باز کرد انبندتدیس در ایستاد و میسود تیغ تیز
را بعضی تمشیر را بسا قهای ایشان و پی میگرد و بگردنهای ایشان بعضی میرید سرهای ایشان را
و در آن زمان کویشت اسپ جلال بوده و آنرا در راه خنای برای قربانی ذبح فرمود که بعضی
از قانع و معترف برسانند و غیر خدا را هر کس دوست دارد باید که چنین کند و دوستی غیر از خدا
بیرون کند چنانچه حضرت ابراهیم که فرزند مثل اسماعیل سر کرده شده بود مکرر او را
در خواب نمودند که فرمان کن **انکه نقطه محبت غیر از صفی خاطر سوره بر امر حق اقدام**
منه و چون ان کمال ستابت از سر وجود و بقای فرزند عزیز در گذشت حق تعالی بهم برود
آورده کاره را منع از بریدن کرد و در بعضی کیش اسلح از بهشت فرستاد من کان لله کان الله
له سوال در بنفقا مرسن بگوید که سلیمان بوقت ورود اسپان را بچند کتا کشته یک جواب
آنتست که اسپان سبب غفلت او شدند **دیگر** از قربان ساختن اسپان نقصان مالی عاید
بمالک میشود پس کائنات مکافات کناه و نقصان کمزوریات آکی را جبر میفرماید بر در مکاشفتن
از بر شست مال و حبت آن چنانچه در خدا دادن مجرم یا کتاب منیات در احوامح و عمره
و صید ددان و غیره **و بعضی از علما** برانند که مراد از ذکر نمازست که از سلیمان بمانند
اسپان فوت شد و آفتاب عزوب کرد سلیمان با نده خدای بملایکه که هر کل آفتاب بودند و فرمود
که **ردو ماعلی** بعضی باز کرد انبند آفتاب را برای من سخن جعانه فرمود تا آفتاب را باز کرد انبند
تا سلیمان نماز را بوقت ادا کرد **وانکه** آفتاب بعد از حضرت سغیرا صلی الله علیه و سلم در
صهبا می خیزد بعد از عزوب باز گشت و بجای وقت حصر آمد تا منقضا عصر را بوقت گذارد
و نزد محدثان مشهور است و امام مطاوی در آثار خویش آورده که در و ات این حدیث نفعات اند
و ان محدود صلح نقل کرده که اهل دانش را می رسد که گفتاقل کنند از بیعدیت و لکن حفظ آن
حزب را سعاف بدانند زیرا که ان علامت نبوت و ان جمله معجزات رسالتت نظیر شرف
که بعضی خبر البشیر کشته هرگاه که در هر یکی از شهرن نور معجز پیدا گشت لازمه است که نیز دوم نیز
از ان قدرت آکی و عطیته ناشناهی بهره داشته باشد **نطفه** که در عورتش گرفته که بر ان آفتاب
بالا کشید از چهره مغرب بر آسمان که قرص بدی با سر که خواند حج دستش و نیزه کرد بیل حضرت
تبان **آورده اند** که حضرت واجب العطا و خالق البرا با سلیمان را پیری عطا و نوید جامعه

فکر است که اسب از ان
که در انبندتدیس

قصه روزی از سوره
بخت علی رضی

از دیوان تو هم بهم رسانیده که بنا را او نیز مثل پدر ما در شرف و رفاه و عمارت
 و افتخار در دهان کند و به طرف دولت اجتماع نموده بر قتل و اذیت نمودن سلیمان خیر
 یافته او را بسجای سپرد تا او را بشیر دهد و از شر ایشان محفوظ دارد قضا را آن پسر مرد و
 او را مرد بر تخت سلیمان افکند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود **وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** و **الْقِيَامَةَ**
كِرَامًا یعنی که ما در فتنه افکندیم سلیمان را و بیفکندیم بر تخت او و جبر پسر او را بی
 روح سلیمان علیه السلام ازین واقعه پمار شد همچنانکه از کمال ضعف بدن بی روح
 بشود و او را بر تخت می نشاندند تا مهابت ملک خلیل پذیرد پس حق سبحانه و تعالی فرمود
 چنانچه میفرماید که **فَرَأَى** پس باز گشت بصورت و قوی صبح مشهور است که بر واسطه
 ترک ادبی که از خانواد او سر زده بود انکس تری مملکت او بدست حق سبحانه و تعالی
 بر تخت سلیمان بنشیند تا وقتی که آن خانم بدست سلیمان آمد بمملکت خود رسید
 و از روی نیاز بدعا اشتغال نموده **قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي سَلْطَةَ** **الْمَلِكِ** **الَّذِي** **لَا يَنْبَغِي** **لِحَدِّ** **مَنْ** **يَعْبُدُ** **كَ**
الْمَلِكِ **الْوَهَّابِ** گفت ای پروردگار من مغفرت عطا کن مرا در آنچه از من صادر شد و بخش
 مرا بادشاهی که نشاید بر هیچ کس با بعد از من تا این ملک بحق من بود تا کسی از من سلطنت
 نتواند چون سخن حق و بیسوی اندر بود که اراده سلیمان این بوده باشد که ملک من از او
 کرد دیگری آنرا هرگز نکند و در فتنه شغفند چه در ملک بدان عظمت جز بقوت و مدد نبوت
 از فتنه این توان بودن بدست حق که فریخته و همه خواصی بر که خواهی دهی و از آن دعا فتم
 میشود که عظم مملکت دنیا در نظر خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم الهی و الهی و الهی و الهی
 که خاتم الانبیا و سرور اصیقا را بدان التفات و توجهی بوده باشد که سلیمان علیه السلام
 بالتفاس و استعفاء آن جرات نموده یا سراد سلیمان آن بوده که ملک بخش مرا که ظهور آن بالفعل
 کسی را نشود چه بالقوه در ذات مبارک خیر البشر حاصل بوده چنانچه عفرتی بر سخن ما در
 که نماز قطع کند حضرت فرمود که خدای مرا قوت داد که او را بگریزم و خواستم که او را بر ستونی
 از ستونهای مسجد برنهد تا تمام روز بگذرد پس دعای سلیمان را که ربیب هیلی ملک لا یبعی
 لاحد من بعدی بیاد آورده او را هر که در آن عفریت این قوت و قدرت ازین اجسام کرده
 نجیب و خاسر گشت و هر کدشان و کدشان من او را هفت شناخته باز گشت **وَجَاءَ** **الرَّاجِعِ**

تفسیر
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

تَجْرِي **بِأَمْرِ** **وَهَا** **سَمِيَتْ** **أَصَابِلُ** پس نام که اندر سلیمان را با درختا که برود زهر و خون چها
 که اراده و قصد کرده باشد و در فرمان او باشد و تابع امر او بود **وَأَشْيَاءُ** **طَبِيقٌ** **كُلِّ** **شَاوٍ** و
عَوَاصٍ **وَأَخْرَجَ** **مَنْزِلِينَ** **فِي** **الْأَصْفَادِ** **هَذَا** **عَطَاءُ** **نَا** **فَأَمَّنَ** **أَوَّاسٌ** **بِعَبْرِ** **حِجَابِ**
وَأَنَّ **لَهُ** **عَلَمًا** **لَوْ** **لَقِيَ** **وَحْشَنَ** **كَب** و سخن کردید دیوان را با تابع امر و افتخار سلیمان و هر جرات
 کننده که عمارت برای سلیمان بر وفق دلخواه زیاده از قدرت بنایان از عیش آدمی بسیارند
 و از شیطین برای خواصی در بحر با مسخیم تا بعضی خود استخراج جواهر کند از دریا و دیگر
 رام ساختیم او را دیوان با حتم بسته در بندها و قیدهای غیر مکره هر یک بخوی تا آنها که طبعند
 بکار شغول و میزند و انا که سبک و برده باشند در قید اغلال و اسفاد مقید و محبوس اند
 از آزار شایق باز ایستند پس گفتند سلیمان احسن ملکی که بر تو داده بود بخش ماست تو نیست
 ز بعضی بر هر که خواهی او را از آن محفوظ گردان با باز دار عطا خود را از هر که مستحق آن بود
 و حساب در حق عطا و اساک آن از منع عطا حق تو مطلق العنانی در عطا و منع و بدان محاسب
 عوامی بود و بدست حق که سلیمان را نزدیک ما قربت بقبول طاعات او یا در عزت از مکران در کما
 لعینت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا داشت و شکوهی باز گشت یعنی در جهات جنات
وَأَذْكَرَ **مَعْنَا** **أَيُّوبَ** **أَذْكَرَ** **مَنْ** **أَمَّنَ** **أَوَّاسٌ** **بِعَبْرِ** **حِجَابِ** **وَعَذَابِ** **يَا** **دَكُنْ**
 ای محمد منک ما ایوب را حق ندانم و بخواند آفرینا که خود ما با کد ماس میکند شیطان یعنی
 بیخ عین می سازد آنکه تو را در بدن من تصرف داده و گویند ایلیس شحات میکند ایوب
 را که کدام جزیره از تو صادر شد که مرا بر تو مسلط گردانیده و ایوب شدائد و الهی و الهی و الهی
 که سازند و فایده نعم و هواید که مرا از تو باز گرفته و گفته اند و سوسه میگرد اتباع او را از نعم
 واست تا او را از دنیا و خود بیرون کردند العتقه نام دعا ایوب را حق سبحانه و تعالی مقرون
 کرده اند جبریل بنزد او فرستاد و گفت **أَرْكَضْ** **بِرَجْلِكَ** **هَذَا** **مَنْزِلٌ** **بَارِدٌ** **وَشَرَابٌ** **يُرْفِقُ** **بِأَيِّ**
 خود را بخور ایوب بر نموده عمل کرد و چشمه آب از تحت قلعه او بجوشید که می کرد و می کرد جبریل
 گفت هذا منقل ان چشمه که برای غسل کردن است و آن دیگر که سر است برای شامیدن پس
 ایوب در چشمه که غسل کرد جمیع امراض از وی محو شد و از آن چشمه سرد میاشاید زحمتهای باطنی
 بالکل زایل گشت و گفته اند که چشمه یکی بود بگاه خوردن سرد میشود و بوقت اندام شستن گرم میشود

تفسیر
 در حدیث
 در حدیث

ووصیاله اهل و منهم معهم رحمة منا **و ذکری الاول الالباب** و بخشید ایمر
یعنی عطا کرد بر مراد اهل و تعقیب زنده کرد آید بر فرزندان او و مثل آن دیگر اضافه
از این داشتیم ناد و بر او بر آنکه بودند حاصل شدند و آن بخشش رحمت ما فایز گشت و
پند گرفتن خداوندان عقلها که در حصول بلا و حصول ابتلا نا امید نشوند و انتظار فرج
برند و بنا به سبب برده منتظر فرج هر سخن و مترجمید بفرمود فرج باشند **قطعه**
کلید صبر کسی با که باشد اندک است **هر آینه در کج مراد بکشاید** بشام تره محبت بسیار و بجزای
کرد صبر سحران برده کوی بنامید **و چون ایوب در شدت بلا و شداید بر وجه زبیر او**
بفرشته سوگند خورده بود که او را صد جوی زند **بیش تباشی هر صبح صحت از افاق رحمت**
حضرت عزت روی نمود و ایوب بحالت قوت و جرات باز آمد خواست که سوگند خود را است کند
فرمان بزبان رسید **و خدیجیدک صفتنا فاضرب بر ولا تحتنا انا وجدناه صابرا نصر**
العبد انه آتای و بگردیدست خود دسته از جوی خیزما که صد غاشاک با او باشد پس برن
زوجه خود را بدان دشته گیاه و با این وفاد بجهد و ایستاد بقسم حانت مشور در سوگند خود
پندرتی که ما یافتیم ایوب را صابرو شکیبا در آنچه نفس با مال و ولد او رسیدنیکو کند است
ایوب رجوع گشته بدگاه جاه و جلال احدیت ما بکلیت خود و حکم کربل و جان خود **و اذکر عیدنا**
ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الابدی و الابصار انا اخلصناهم من النار و ذکر
الذکر و انتم عندا لمن المصلطین الایثار و یاد کن سزگان ما را ابراهیم خلیل و یسری
اسحاق و یسری و یسری و یسری را خداوندان دستها از اعمال صالحه بجای آوردن که این خیران
و دست قله تی بر از تکلیف عبادت بوده و خداوندان ابصار بوده اند مراد از دیدها
و ابصار عیون و افهام است که رؤیت و ذوقیت در آن بکار میرود با ایدی در مباشرت و از تکلیف
بشغل اعمال که بقوت ایدی سهولت تحصیل آن میرسد آید و ابصار بجهت صرف و دفع ماملای
با مراد از ایدی قوتت در طاعت و از ابصار بصیرت در دین بدستی که ما خالص کرد آید بر
ایشان را از شوایب معایب حاصلی پاک ما نصیبی خالص از لوث مثالب که آن یاد کردن سرای
آخرت حاصل از آن مدح آنست که ما تحت دنیا را از دلهای ایشان بر آورده ایچوس از روی
و فکری مانده ایشان را مگر فکر اندیشه دین **سه** هم در توجز که هم در دست و الحی اینها را

بجز نظر بر سرای عقبا و لقاء سولی کاری نیست و بدستی که این سفیران نزدیک ما از جمله
بر کنندگان و ستودگانند **و اذکر اسماعیل و الیسع و ذاکر الکنعل و کل من الایثار هذا ذکر**
و ان للیتین حسن ملک و یاد کن اسماعیل ذبیح و الیسع که بر سران اعام بودند و الیسع خلیفه
الیاس مغرب بوده و بجز خلعت نبوت یافت و ذاکر الکنعل و خداوندان پایندانی که بشر از مغرب
بوده و صد بجز را که از قتل میکشند اندک ضامن شده و او را پسر ایوب نیز گفته گشته اند که
از الیاس مشکل شد که با مریدین قیام نمایند و برین تقدیر عطف او را الیسع از قبیل عطف صفت
باشد بر موصوف و همد این نام بر در دکان بودند از کنندگان خلق این ذکر انبیا سبب یاد داشت
است ترا که بجز و قوم زنا و بدستی که بر همین کاران را یکی می باز گشت است بعضی عبادت
مروضات رب و باز گشت نیکوست که آن **جنات عدن مفرجة لهم الابواب من کلین و بنیایه**
بنیایه لکنه کونم و شراب و عندهم قاصرات الطرف ارباب هذا ما توعدون یوم الحساب
بوستانهای اقامت در کنشاده بجهت ایشان و ایشان نیکیده زده باشند بران سر پر جاودان
باغبانها ببلند متغان برای راحت بخواهند و بجز بفرزند دران بوستانها میوه بسیار و راجه نفع
برای لذت است و تغذی بجهت تحلل و در سرای آخرت و بهشت تحلل نباشد پس از مطاعم
بفری که پیشتر میل شود و دیگر بخواهند اشاشیدن بسیار **تولی** و عندهم قاصرات الطرف یعنی
کوتاه جفشان نرجون کوه نظر آن کرده بیا محرم دراز کنند بلکه قاصرات الطرف عبارت
از آن زنانی است که از غیر شوهر دیده باز گیرند **تولی** از ارباب فرزندان یعنی ایشان در بیک
سن و سنال و گفته اند تمام زنان بهشت بسال شوهران باشند چه ایشان بملکی بیک نفع
صورت زده گشته باشند و در مقدار سن زنان و مردان انصاف سی و سه سال مقرر داشته
اند و بعضی مراد از ارباب مسرمان داشته اند در حسن و جمال بعضی هم بیک را بر دیگری تعویق
و عزتی نخواهد بود تا طبع بهتر میل کند و از آنکه منصرف کرد **تولی** هذا ما توعدون است
لکنه و عدل اید شده بود بان در روز حساب بس اهل نیت از روی بجهت و فرج گویند
ان هذا لیزننا ما لسان نقاب مندا وان اللطایین لشراب حیم یصلی بنا فیس المهاد
هذا فلیذوق حیم و مشان و من شکله انما ح هذا فوج مفرجة لکنه لایحیا هم انهم
لصالی النار بدستی آنچه ما بر بنیم از نعمت هر آینه روزی ماست بی که و کاست که روزی

و منت و عذاب بی منت بما از نافی داشته نیست این را جمع زوای و اقطاعی و منت است
 نعیم معکم فانی و استای **قول** هذا الجنة بهشتیان را باشد خواهد بود و منقطع نخواهد
 و لفظ هذا محتمل تمام کلام مسابق و شروع در کلام لاحق است و کلام لاحق است **قول**
 وان للظالمین لشراب و بدیع می که من تا زمانان یعنی کافران راست بدی باز کند
 بر بعضی مومنان که ایشان را در بعضی نکو بازگشت و بازگشت نک بود کافران را بر
 بازگشت که ناخشنودی خدا و بازگشت بد یعنی جهنم که در وقت در آیند در آن **قول**
 فیسألهم الله پس بد آن مکه است دوزخ **قول** هذا است فلیذوقوا بس باید که بخشدند
 از بعضی آب گرم را در نهایت حرارت که چون بخار حرارت از نزدیک لب گذرد و بر آب سرد
 و چون فروگشتند در هوا از هم سرد و فضاقت یعنی زهری که دوزخیان را بر صورت بسوزد
 چنانچه اثر جرات می سوزاند و گویند چیزی کندیده را گویند بلغت ترک و انجا و غیر
 مراد است که از گشت و پیوست دوزخیان و از فروج زاینان جکیده و سبیلان کرده باشد
 از جمیع کرده بدنشان بخور مانند **قول** و اخبر عن شکله و انشان را عذاب دیگر هست مثل از عذاب
 که مذکور شد **قول** از انواع عذاب متشابه و متشاکل یکدیگر در عذاب و الا **قول**
 هذا فرج مقصود معکرم عذاب از کرم بقعه در ساه کفار اند که مایه بر وسای گویند که این کرم
 در امکان اند در دوزخ بوخ و سختی باشا در ساد و جواب گویند هیچ مرجع آباد ایشان را و هیچ
 خلاص و نجات نبود از بعد ساد بر سخی که ایشان در امکانند باقی بسوی عملها خود و پیاداش
 که درهای بد خود خیزد ما با نش در آمده از چون مرجع کل اگر است برای همان در ساه با جان خود را
 وقت نزیون بلا مرجع نغزین کنند و چون با جان از بشوایان و متبرهان خود اخراج نغزین این
 بشوند **قالوا ابل انهم لا مرجع لکم انتم قد تموه لنا فیس العرا** گویند بگوشا در مرجع آباد
 و شما در ساه ساز و ارتید بدن نغزین شما مرجع عذاب را بشو راه ما داشتید که ما را کرمی
 دادید که بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم پس دوزخ بد آن مکه است **اکراه** از دیگران
قالوا ربنا انذرنا هذا فرقه عذابا صغایبا **الار** گویند ای پروردگار ما هر که فراموش داشت
 برای ما از ضلالت و کفر ما و ما را از راه بریدن براده کن اونا عذابی دوزخ در افراسیب
 ضلال و اضلال و گویند که مالک دوزخ با مرجع ما و کفر ما را برایشان کارود دان دوزخ

گویند صنادید قویش در جهنم حلیست که نمی بینیم درین دوزخ آگسافی واک در دنیا ایشان را
 از اثر علی بند اشتیم از فقرای مسلمانان مراد ازین مرد عمار و صهیب و جناب و بلال اند
 که ایشان را چون نبینند گویند که ما استیوا و حضرت ایشان میکردند حلیست که ایشان را
 بدوزخ در دنیا ورده اند یا در آورده اند و لیکن در عاصی ما و از نافی و افعیت که از نظر ما
 پوشیده مانده اند در اخبار صدق آثار وارد است که حق تعالی انکری را کرده دنیا فقر آید
 بحکم حدیث صحیح الحدیث الفقراء سلوک الخیر چون جماعت باد شاعت در بهشت ملتین
 باشند بر عزت نه بهشت جلوه دهد تا کفار از مشاهده آن اطوار در افراسیب فرومانند و ان
 حالت در عذاب اصلی افزونی باضعاف بخندد باشند در جهنم یابند **ان هذا لحنی تخامم اهل**
النار بدیع حق که بخند حکایت کرد بر و مقصده کفار دوزخیان با یکدیگر در رقمه میان کشیدیم
 هر انده راست است و جنگ و جدال اهل دوزخ و اجرای کلام و کلام ایشان بر همین گونه است
 که یاد کردیم **قل انما اتأخذون من الله الا نسیا و ما من الا الله الواحد القهار** بگوی ای محمد مشرکان مکه
 خزان بیت که من بفرگشته ام و ترسانند از عذاب خدای و منت جمیع خدای منزای پیش
 سکر خدای بکایت که ذوات او قبول شرکت نکند و کثرت و تعدد محو قات را بر خلاف او را نباشد
 غیر کتبه که بنای آمال را بر صحت اجال در هم شکند یا شوکت موهوم و کثرت چون سراب
 محسوسه که فی نفس الامر وجودش کلا وجود است در نظر عارفان حق بین و مستصرا ن جوهر
 یقین مضمحل و متلاشی کرد اند **مشو** عزیزش عزیر جهان گذاشت و حدیث هم این ولد بر
 که شود جمله خلقت پسند از نذ انوار واحد قهار **رب السموات والارض وما بينهما العزيز**
الغفار قل هو بیا عظیم انتم عنده معشون ۵ از دیگران اسامنا و زمینها و اینجه میان اینها آ
 خد از بدیست که غاب بود در عذاب کوبن مستحقان عذاب و کسرا بحال منع و شفاعت نبود
قول الغفار امریکار که باک ندارد از آمرزیدن چرمان که مرتکب شرک شده باشند
قول قل هو بیا عظیم انتم عنده معشون ۵ از دیگران اسامنا و زمینها و اینجه میان اینها آ
 از بعضی گردانندگان از غایت غفلت باشما از عظمت نبوت من اعراض کنندگانند که
 اعراض شما با مرجع است خوب بدید بشید که اگر بعضی من نیامدی و ما بنیوت بر می داشتند
 من کجا و اخبار انهایی کجا **ماکان لی قلم بالملاه الاعلی اذ یخص من** بودی مرا هیچ دانستی

وقالوا ما لنا بیا
 من الا شرار الخیر
 عجزا امرنا
 عظم الاضرار

از جبر دادن محاسبه و مجازات خواهد بود که چون مجازات اعمال خود بر سید خیر از کردید
از کردارهای خود بدتر می که او را است بجز در سهیم است از نیات و غیره **و اذا مسق**
الانسان من دماره ميتنا اليه نورا اذا اخوله فخر من نبي ما كان يجرها اليه من قبل
وجعل الله انوارا ليحسب من سبيله قل اتبع بقرتك فليكن لك من اضواء النار و چون برسد
کافران را که عید بن بر عید ماحذی قد بن معین است سختی چون مرض و فقر و بلا نخواهد
برود و کار خود را بار کرده بسوی ما و فریاد خواهد از تو و ناله کند بر ستش صد و خواهش
از وی **قول** نورا اخول چون بدهد خدای او را صفت از نزدیک خود و آن سختی از وی
ببرد فراموش کند انگریزی را که بخواند خدا را بکشف و دفع آن بشر ازین نعمت بیغمان سختی
و از فراموشی کند با بعد از راحت دست بدارد دعا و ذاری حوزدا و کرد اندر ای خدا
ممتنان معنی بان را شریک وی کرد اند در عبادت تا کراه کرد اند مردمان از او خدا که
اشد است **قول** قل یوای محمد رکاف ذی نفع بکفره یعنی بر خرد دار باش بکفر خود اندک زلیله
در دنیا صیغه فتح برای بندید است صفتی از نعمتات بهتر خوش آید اشتغال آن که بر دست
کردن از اصحاب نارا و از اهل دوزخی و لذات دنیا در چنین جذاب معنی بغایت محقر است
بس بفرماید که آبا ای عین کافر به تراست **امن هو مات اناه اللیل سلیمان و فاما یجد الاخر**
ویجی محمد صیه قائل یسوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یذکر او لیا
الایاب یا انکس که او فرمایند در است چون صلیق یا فاروق اعمار مسلمان یا عبد الله مروح
و اشتر است کردی التوزین و بر نقد بر تانت است یعنی ایستاده و طایف بندگی و موافقت
بر ماسر افکند که در ساعته شایب سجده کننده مریدان و بیایستاده در نماز می ترسد
از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت از بندگان و جزو اهل حق با وجود کثرت عبادات
و التی امر کثرت عبادات در تمام خرف و رجا بر قله این امید و هراس متردد است
یعنی زبانی در هر جلد خوف طوف میکند و بعد سومی رجا و جاهل سیر می نماید و طایر
هرگز سبقتی چون باین درین جناح امید و پلوت نماید بر بدجه در باب رجا و خوف چون چنین
گفته اند که **لوقدین** خوف المؤمن و رجاوه لا یغمد لا ادری بچاره را حال است که دی
از غلغل و هم و ترس خلاصیست نه در طاعت او و اقرار است و در حصیلت او و آمداری

خود و زکای **فقطه** که چه داری طاعتی از عیبش این میباشی و از کذکاری و فیض چشمش
دل بر مداد و نیک ترسان شو که قهر است برین از قیاس باش این سخن شکر که لطف اوست
افزون از شمار قائل یسوی بکوی محمد ای بار بر باشد انانکه در اندک نکات عرفان و معالمر
تو خنده با چون از باب تضایل و انانکه در اندک دوق محبت و جاشنی معرفت بکافی حق با
چون اصحاب و ذایل حق آن یکی در اوج کمال و آن در حوض ذیال لایزال بال و پر زنده
و در دامر سلال مضطرب حال و جسته اند جزین است که باین دو حال قومی عبرت و جوی
بعقوت بند پذیر میشوند و خداوند ایمان عقول که الو الایاب اند چون از آلودگی و هم
خالص اند بدلال قدرت بر حال بندی پذیرند **قل یا عبادی الذین امنوا اتقوا للذین**
احسن و اوعده الذین احسنه بکوی بندگان من انانکه کردید اند بر سید از برود کار خود
بیزیمیزد از خشم او و علامت تقوی و خشیت از کتاب طاعت و اجتناب از معصیت
مراتبات که نکوی کردند بقول لا اله الا الله و محمد رسول الله درین در حاسته و نکوی
در آخرت که بهشت با اناناست که احسان نمودند با لغز امطاعات در دنیا با دانش نیکو
که صحت و عاقبت با انانکه که عبادت بطریق مشاهده که الاحسان از عبد الله کمال ترا
حست است در دنیا که شود انوار تجلیات حالیت و بقول بعضی از علما این است در بیان
مبایران حفته است جعفر چون من ای طالب و اصحاب او رضی الله عنهم من نقد بر نفسیر
احسان هجرت باشد حق آنها را که هجرت کرده اند و احسن از علما و نجای از عذاب و بلا
وارض الله و اسر انما فی الصابون اجرهم بوجاه و بر زمین خدای برای هجرت
کشاده است مر کسی با که آماده هجرت کند جزین نیست که تمام داده میشود صبر کنندگان
مر مقامت اوطان با بر کثرت عزت با بر مشقت عبادت با بر تحمل اذیت مزه خود را بشمار
که زیاده از حساب کاسبان و افزون از شمار مسدسان و روایت از معا لول التزیر لیل است
که بلا کسان صبر پیشه و محنت کشندگان تحمل اندیشه را چون بعضی است حاضر آرزین نه بهر ایشان
مستزانی ضعیف کنند و نه در کوفی وضع نمایند بلکه را نشان فروریزند مزه و جید ایشان را و حست
و کار ایشان را از خون و مری بر روی رسد که اهل عاقبت که در دنیا با الهی و مستحق متلا شده
باشند تمنا برند کاشکی ایجاد ایشان را و عاقبت ارباب ساختن خود ندی تا امروز با اهل

در يك سلك شدیدی و بقر اهل و وصول و زمره قبول است که رحمت بمقداد است و هم
 فرزند امانه و غیر و صاحت بمانند جرات می باشد لعل جنت بر زمین و چشمها تانی علی
 حیا لعشبان فی القسور **سوره** هر کوا از زمینها غیر می شود لطف یا برین داده هر چه بیشتر
 چون گفتار مکه با جنید و صلی الله علیه و سلم می باشد که چیزی ترا بران بیدار کرد احداث
 کنی دن و آتین را که مخالف است و تو شها و بر و ش بدتر و جد شما از نظری بسادات قوم
 خود کن گفتار است لای و غزی میگردند تو نیز همان کیش درای و بیایای حق تعالی استاد
قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین و امرت ان اکون اولی المسلمین قل لولا اناف
انصبت لى عذاب يوم عظیم بگوید حق که من ماورد شده امر یا که برستم خدا را با کند
 برای او دن را از شرک لعق موجد باشم و دای تو بید و فرموده شده امر یا که باشم اول
 مومنان از آن است زیرا که من بشعروا ایضا فرمود دنیا و آخرت **سوره** قل بگو و بگوایان که
 که برستم اگر خاصی شود در بروردگار خود و شرک آورد و درین شما کیم عذاب روزی که
 بزدگت احوال شدت او و بسیار است احوال صعوبت او **قل الله اعبد مخلصا لى دینى**
فاجعلنا ما شئتم من ذنوبه بگو خدا را بر ستش می کند یا کند برای او دن خود را از شرک
 را سا زنده از شوب بر ما کمالش من خود با این حال و شما ایضا خواهد بر سید عجز خدای امر
 فاعبدوا ما شئتم امر تمديد است و تنبیه بر حرمان و خذلان ایشان و مات الصیف
 مشوخ کشته مشرکان بعد از شتیدن ان جوامها گفتند ای محمد زبان کردی در چاه لغت
 دن بدمان خود ان آت فرود آمد **قل ان الحاسرون الذین خسروا حصرکوا انتم و**
اهل بصره و اولئک اولئک علی المین کوا ای چنانچه است که شما نسبت خیران بمن کنید
 بدستی که زانجا وان آتند که زانجا کردند در نفسهای خود که کراه شدند و هر کسان خود
 روز قیامت که ان منزل و اهل خود جدا مانند ان عباس رضوا الله فرموده که خداوند غلظ
 برای هر که می منزلی و اهل لغت آفرید پس هر که فرمان برد خدای و رسول او را همیشه
 در اول و منزل و اهل آفریدند و هر که بر شرک ماند تا فرمانی کند او را بدو رخ برند
 و منزل و اهل و اول بدی که دهنند که مطیع باشد چنانچه در جهالت فاند است که ما حق عبید
 الا و که مقداد علی بن ابی طالب و معقل بن ابراهیم و حنظل بن اهل برین وجهی نوگندند اند که ان اهل

مفازت

مفازت شد مشرکان را که بعد از فراق و وی وصال می بینند بر تقدیری که اهل جنت
 شروع **سوره** الا ذلك لعنی بدانند و آگاه باشند که زبان هویدا است که بر هیچ کس از اهل قیامت
 نبوده نماید ان خیران مشرکان و برین خیران **سین** اضافه فرمود که **سین** **سوره**
منازل و روحهم طلق بران خاسران راست بهتر بر سر ایشان سلبه با آنها از آتش و از
 تحت ایشان نیز سایه بان باشد بجهت اهل طبقه زیرین که آن اصحاب در که اند و مغرور
 است که در که زیر تر از هنده منافقان راست و مراد از طلل فراش و معاد است حاصل
 کلام از زیر و بالا و ایشان تکلف حرولت محیط اجساد و ابدان اشاق خواهد کنت
ذلك عذابي الله به عباده فبا عباد فاقفون ان عذاب که می گذرد شد بر سادات خدای
 بدان بندگان خود را تا بریزند از چیزی که ایشان را بدان بستاد کرد اند چون از که چنانچه
 نکند ای بندگان من بر سید از من لعنی منعرض نشوید مویجات خشمه و احق سجده بعد
 از تندید آت و تشدید ات در عذاب کفار در بنابر جمعی که بعد انیت آفریدگار و کینه
 اندازت فرستاد وان مرد در چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید و عمرو بن قفل
 بودند در حق ایشان میفرماید که **والذین اجتنبوا الطاعت ان عیدها و انابوا الى الله**
لهم البشری و انکسافی که برین کردند و بیک سر شدند از شیطان ضال مضل اسان یا کهنه
 بعضی از بر ستش هر خدا سک طرفه شدند از انکه بر ستند او را و باز گشتند بفرمان خدا
 جملگی و بعضی دل خود بحق آوردند مرا ایشان راست مزده در دنیا بر مان سلا که بو فت و
 در عقبی مغفرت گناهان و بهشت جاویدان **در اسباب نزول** آمد که چون صدیق
 بسعدت قبول اسلام و تصدیق سیدنا نام علیه الصلوة والسلام مستعمل گشت شش نفر
 از عشره مبشر چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن مزید و سعید بن ابی وقاص و عبد الرحمن
 بن عرف با او ملاقات کرده از حقیقت و حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که از او
 شنیدند بوی راستی بهشتام جان ان شش تن مر سید اسلام آوردند ان آت آتیه در حق
 انسان نازل گشت که **نشریاری الذین یستمعون القول فینقبون اجنبیة** پس برده
 نیکان ما انانکه می شنوند قول او بیکر پس بروی شما نید احسن از امراد ان احسن حسین
 است بجهت کفار و او بیکر بشنود برده و گفته اند اسماع قول و ابناح حسن ان دعوی دارو

۱۴
 قصه اسلام در حدیث و شرح
 از عشره مبشرین

مفازت

از دار العز و مدعی بر همین از دنیا و ساختگی برای منزل عقی جلینجه ازین ابیات مضم
میشود **برای** نشان آن حلی که فیصل اسلام راست بودانی **توجه** باشد اول سوره اول المکن
دو جانی **ز** دخی روی کرد ایمن و دیگر اجل کردن **ک** چون برک اندام آید خوش توان مردن
بآسانی **آرزو** **ای** که اصحاب از حضرت استماع نمودند که گوید **ما** بعضی باشد که از آن
لعل شکر بار حلاوت کفار طوطیان ارواح مسفعان را شایسته کار کرده اند **بست**
سرمایجات اید اهل ذوق **نا** در یک حکایت از یک شکر نشان است آمد که **الله** **تبارک**
أحسن الحديث كتابا منشا بها منافي تشعير منه جلوه الذين يحنون من بهمه قمر ليلين
جلود هم و قلوبهم الى ذكر الله ذلك هذا لله يهدى من من ضلال الله فان خذوا من اذ احسن
حدیث را کتابی مانند بگذر بعضی قرآن که بعضی از آن مشابه بعضی است در اعجاز یا در عمق
الفاظ و صفت معنی با سخی از آن مصدق رسمی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف
نست منافی یعنی دو بار و دو تکرار کرده که شگفتی برود و در هر باب از امر تنقی و وعد
و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و زمین و کافز سبب از خوف و عیدی
کرد و است بوسهها بر ما **ان** که میترسند از برود کار خود پس نور میشود و آرام میگردد
بویستها و دلها **اینان** بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای و گفته اند میگرد از
هبت جلالات حدیث و آرام میگردد از جهال سرمدیت و لونه و آرام باعتبار قیض و بسط
نیز متبولند بود و همچون بصفت استوار و بجلی باشکار و آریاب کشف گفته اند که دشوار
صفت مستدبان راه است و نلین جلوه و سکون قلوب و وصف فرائض کان لطف الله است
قول **ذلك** آن کتاب که قرامت راه نمودن خداست بر وجه ارشاد مخلق را از غفلت
راه صواب میفاید هر که از احد و کسی که در نگذارد هر اند در هادی صلالت افند پس
نست بر او راه و راه نمایند که او سر کرد افی خلاصه بعد استلال آن سخنان مرانی منزل
کشتید بر سخی و احراز مرانی در میان نه هست نه راه برین چه میفاید **افس** **تقی** **بوجه** **سوء**
العذاب يوم العفة و قيل للظالمين ذوقوا ما كنتم تكسبون ای کسی که بر وجه بر روی
خود بدی عذاب بد در روز قیامت و این اتفاقا بوجه سب است که او عمل را چون
دستها بسته بر کردن خواهد که بد و فح اندازند چون دست کشاده ندارد که بد آن

خود را از عذاب باز دارد بوجه اتفاقا نماید و این مثل دیگر است از برای همین و کافرا و کفار
امین هر قانت و قول افش شرح و مقابل بخند وقت بجهت علمه رآن و در بنفام مقام بلش
آتم است عفا یا با بر است مغلول منکوس یا کسی که ایمن بود از عذاب و در ریاحت گذراند
و کند مرصفتکاران از عیشیندک و یال ایمن برودید که سبک بود از کذب مغیر **كتاب الذين**
من قبلهم فانيهم العذاب من حيث لا يشعرون فاذا هم الله العزيز في الخلق الدنيا و
لعذاب الاخرة اكبر لو كانوا يعلمون کذب کردند اما نگردد بودند پیش از کفار و مکره معبران
خود را بر آید بدیشان عذاب الهی از آنجا که نمیدانستند و توقع نداشتند بسختی اند
انسان را خدای خواری و رسوایی در ریحات دنیا بقتل و سبی و اجلا و سخر و حنف و هر این
عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شده بزرگتر است از عذاب دنیا چه ان دایره و غیر
منقطع خواهد بود اگر هستند که بداند هر اینه غیرت گیرند و خود را باز همانند **لعذاب**
صنفا الناس في هذا القرآن فمن كل مثل اعلمه يذکر و انما عاها عزى عوج لعالم يتقون
بهم سخی که بیان کرد بر سر ای اهل که و فریضه از ادیان درین کتاب که قرانت از هر مثل
که بکار آید در امر دین شاید که ایشان پند پذیرند آن و آن قرآن را فرستاد بر بفت عیب
که در ویکی نبت بعضی عیب و بخل و بی تناقض و از این جاس معنی عزی عوج عز مخلوق
وارد است و بهر تقدیر منزل کرده اند شاید که ایشان سبب نامل و تکبر در معانی آن
پر خیزند از کفر و تکذب **صريف الله مثلا رجلا فید شرکا متشاكرون و رجلا سلا رجلا**
هل يتوبون مثلا الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون بیان کرد و مثل زده خدای مثل برای
مشرك و مومند و آن مثل کد است مردی که در و ابنازان باشند و این بران وجه صورت
باید که سبک باشد که جیدین خواهد در و مشرك باشند شرکان بدخوی تا ساز کار و هر یک او
را کادی فرمایند و آن سده هیچ کاره با انجام نتواند مرشاید و هیچ یک از او احق باشند
و مردی و ارسته از سرگت خواجگان برای مردی عقی خدای که او را یل خواهد باشند و کسی
در و سنا زت کنند و آن بندگی است خود متوجه خدمت خواهد شده او را سخنر تواند
همگی خدمت خود ایام سوی باشند آن دو بندگی از سوی مانند کی و بگویند آن دو بندگی
سلا هم باشند چه کی ایشان ع خواجگان بسیار در مایند و آن یکی خداوند فر خود را بخدمت

خشنود کرده از کشتن خواجهای فراوان این و سالوست مثل اول مثل شریک کردل
 واحد خود با بصورت هر یک از عبودان خود متفرق ساختند و متفرق الضمیر ماند و تالی
 مثل موجد است که برستند و دست ندارد هر خدا بر او و بخراوی یکی دیگر امید و باز کشتند
 ع یکه با و بینه که بی یک دل داری **قوله** الحمد لله سنا بنها مر خداوندی را که خداوند
 شریک ندارد بلکه اگر برودمان نمیدانند ما لیکت با طلاق او را **آورده** الله که کفار میکنند
 بر تپس بدرباب المنون یعنی بدبختان کفار چشم مرمک میداشند که چون او میرد سازد
 باز هم حق سبحانه فرمود که تمامی ایشان مرمک شده بجهت خلاصی خود از قومین نوا ایشان
 را خلاصی نیست بلکه ایشان نیز مرمک مبتلا خواهند شد چنانچه فرمود که **الکفایت** و انهم
میتون **فراکفر** **و** **الغیبة** **عند** **یک** **مختصموت** بدستی که قوی میسر کرده خواهد شد
 و بدستی که مشرکان مرمک باشند یعنی زود میرند بر انتظار ایشان مرمک دیگری را با آنکه
 از مرمک خود این نیستند همین جهالت بس بدستی که شما ای مومنان با کافران دور
 مستخبرترند یک افر یکا رخو در حضرت کشید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و
 گویند این اختصام اعدا است از آنکه میان محمد و میان کافران باشد یا میان مومنان
 و کافران یا میان مومنان بعضهم بعضا باشد یعنی محاصرت کنند در قضا بای دینوی
 و بعدل و قضای آنچه هر کس حق خود برسد و این قول بتقول از اجل صحابه است و ناعین
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وجه این قول آنست که ضریا مثل از برای قیامتین است
 و مؤثرا نیز برای مومنان و تقید در قول تعالی بل اکثرهم لا یعلمون ما لیکت علی الاطلاق و لهذا قالوا

۱۴
 دست از کف

الجزء الرابع والعشرون من اجزاء التلخیص

لن **الظلم** **من** **کذب** **علی** **الله** **و** **کذب** **بالصدق** **اذ** **جاه** **واللین** **من** **نوی** **الکافرون** **من** **یکت**
 سخاک و تراز کسی که دروغ گوید بر خدای و او را و او را بر زمین و فرزند و شریک نسبت
 دهد و دروغ شمرد سخن راست ما که فرانت چون ما بد بوی و گفتند اند مراد ذوالصدق
 است یعنی محمد را چون بوی آید تکذیب کند ایانیت یعنی هست در دروغ منقول و مقام
 ناکر و بدکان **زا** **واللین** **جاه** **بالصدق** **و** **الصدق** **بر** **اولین** **هم** **المشکون** و آنکه آند سخن

دست

دست یعنی جبهه بل بر آن و آنکه راست شمرده اند را یعنی محمد که تصدیق نموده و مقبول
 تلقی فرمود آن گروه و مشرکان اند و گویند آئند که سب بر است و مصدق او بر کف صدیق
 و بقول مجاهد مصدق علیست و گفته اند هم مومنان مصدقند **له** **ما** **یثابون** **ع** **ع**
فلا **خزاه** **المحشین** مر ایشان راست تمامی ایشان از نصیحت و کرامت نزد یک برود یکا و
 ایشان است جز از محشینان شکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را با دانش
 میدهد **لیکفر** **الله** **عنهم** **اسوء** **الذین** **علموا** **و** **یخیر** **بینه** **اجرم** **ما** **جس** **الذین** **کافروا** **ب** **اعمال** **هم** **ه**
البس **الله** **بکافی** **عبده** **و** **یحیی** **نویک** **بالذین** **من** **دونه** **من** **یضلل** **الله** **قاله** **من** **هاد** **ما** **همی** **کند**
 و بپوشد خدای ایشان بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوء از برای ما لغناست
 معوقه که از برای پوشد غران بپوشیدن او ایست و با دانش دهد ایشان را مومنان
 بنیکوترین آنچه بپوشد که عمل سبکترند که ان ایمانست و گفته اند که احسن اعمال انسان را
 اجر داده دهند و نزد باقی علمها را بدستوران عطا فرماید که هرگز را اگر کسین جنان
 تقاضا دارد که اول بار با دانش احسن بپوشد و دیگر اعمال حسن را هم بمنوال آن
 اجر میبخشد **الین** **الله** **یعقوب** **ایانست** **خدای** **کفایت** **کنند** **بند** **خود** **یعقوب** **محمد** **را** **یعقوب** **کفایت**
 خواهد کرد شش دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و برابر مشرکان و مخالف خواهد ساخت
 دین او را بر عهد او **ایان** **تعلست** **که** چون حضرت رسالت معلبیتان را بر زبان می آورد
 کافران گفتند چنین مگوی که بنیاد خدا یان ما ترا حاضر رسانند و حال تو میجوید بد حال
 شود حق سبحانه فرمود که **و** **یحیی** **نویک** **بالذین** **من** **دونه** **من** **یضلل** **الله** **قاله** **من** **هاد** **ما** **همی** **کند**
 بجز خدای و هر که امر سازد خدای که تخویف کند کسی که جاد است **لا** **یضرب** **لا** **ینفع** **من**
 نستان کما می یافته را هیچ راه نمائند که با راه آورد **من** **یهدی** **الله** **فالین** **ضلل** **البس** **الله**
بیزیر **ذات** **انصار** **مر** **و** **هر** **که** **راه** **عنا** **بیس** **نست** **ان** **راه** **یافته** **وا** **هم** **کراه** **کنند** **که** **ان** **راه**
 بیفکند ایانست یعنی هست خدای غلبه کنند بر دشمنان خداوند کینه کشیدن از
 کافران **ولین** **انتم** **من** **خلق** **السموات** **و** **الارض** **لیقولن** **الله** **قل** **فر** **ایست** **ما** **اند** **عین** **من**
دون **الله** **ان** **ان** **الله** **بیزیر** **عل** **من** **کاشفات** **ضربه** **او** **را** **دانی** **بهره** **هصل** **نقرت**
مسکات **محمد** **علی** **حسب** **الله** **علیه** **سک** **المتکلمون** و اگر تو بپرسی از مشرکان مگر که با فرزند

فصل کشف عن اسرار التلخیص

آسمانها و زمین همایه گویند خدای جید برهان واضح و دلیل لایح هست بر غیر خدا لایق
 او بگو ای چون می بیند از اجزای خدای جویا بند یعنی بنان و آدمی پرسیدند اگر خدا خدای
 بمن استحقاق و دشواری یافته شنیدند ان بنان انجا نکرده ان سخنی را از زمین برد و از زمین دفع
 کنند یا اگر خدای بمن استحقاق و متعاقب شمس حال کرد اند انجا باشند انان باز در آنجا نمانند
 منفعته را از من قوله کمال است بر خدا الله که چون سخن بر این سوال از کافران کرد سگت
 کشند حق تعالی فرمود که بگویند است مرا خدای در هر سه نیت خیر و باز داشتن شروع
 علیه بروی بر غیر او حق کل میکنند توکل کنندگان و بگویند با وی سبک دارند **ملت**
 تو با خدای خود انداز کار و دل خود خوار کرده حرمه اگر کنند مدعی خدا بکنند هر چند ایشان
 از بر حق اعتراف بر حقیقت حق نکنند و جواب سوال ندهند حق تعالی که حال سگت
 است کارها در ضعیف شکل فری نگذارند و ارشاد حسبی الله فلیتوکل المتوکلون بنماید
قل یا قریظ اعلموا علی ما تکلم ائی عامل فسوف تعلمون من ابائیه عذاب خیر و یعمل علیه
عذاب مقیبر بگوای خود من عمل کنید بران حال که باشید که از روی توکل گوید مدعی
 که من نیز عمل کننده ام بر حال که هستم پس زود باشد که بدانید که هر کس از ما و شما که باید
 عذاب بد و عذای که رسوا کرد اندا و او و فرزند آید بر و عذای همیشه و پیوسته و مقررات
 که خیزی طرفی بر وجه استحقاق غلبه و عزت طرفی دیگر باشد و لیجان شد که حق سبحانه و سوا کرد
 دشمنان ان حضرت را در روز بیدار که جوی از ایشان بر دست مومنان کشته کشند و کوهی و
 اسیر و دستگیر شدند **مصرع** این سر پیاده داده و ان دستها بر بند **انا انزلنا علیک الکتاب**
لنأین بالحق فمن اهتدی فلنفسیه ومن ضل فانما یضل علیها و ما انزلنا علیهم و یعمل الله
بیتوته الا نفس جین موتها و الی لک نعمت فی مناسها بد معنی که ما فرود فرستادیم
 بر تو کتاب را که قرانت برای مردمان براسی و بیعت بیان حق جده ان مناظ مصارح
 معاش و معاد اینها است در دنیا و آخرت پس هر که راه یابد بر آن حق عمل کند یا بگذرد
 پس بر نفس او کاست فایده آن و هر که گمراه کرد یعنی از قرآن اعراض نماید پس بر نفس
 که گمراه نمیشود بر نفس خود جده و بال او بر دست و نسیق تو بر ایشان نگاهبان نمیکند اوری که
 در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار عدی بر ضلالت بگذر تو عین با حق است

دری

و بین **قوله** الله یوفی الا نفس خدای قبض میکند نفسها را بوقت موت ایشان و یوفی
 میکند نفسهای که نمرده است در خواب او یعنی در خواب نفس میوز ان شخص مفارقت
 میکند و نفس حیات با ان باقیست و هرگاه که هرمان موت بر ذی حیات طاری میشود
 نفس حیات و نفس نیز هر دو از او مفارقت میشود پس نفس و اند نفس حیات و نفس نیز
 و از این خبر **نعمت** که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح اجیبا و اموات با یکدیگر لایق
 و انشان شده اند **فیک القی علیه الموت و یومل الاخری الی اجل سسی ان فی ذلک**
آیات لقریر یفکرون پس نگاه میدارند در ان عالم ان نفس را قبل ازین حکم میرسد
 او کرده و باز میگرداند نفسی که از ان فرستاد است و نفسا بر مرکب آن نرفته با بدان ایشان
 تا اجل سسی که اجل موجود وقت حرکت و نزد جبر و مفسران اشکال و ارسال مرفوع است
 راست که در خواب قبض کرده باشند **قوله** ان فی ذلک بدهستی که در حق نفوس و
 نگاهداشتن و با بدان باز فرستادن هر ایند علامت است بر کمال قدرت و نشانها است
 برای حشر و بعثت برای کوهی که تفکر کنند در حق اماتت که مشاهدت و آجیا
 که مائل بقطعه است و در توبیت مذکور است که ای فرزندان آدم و جنینچه در خواب میروی
 میری و جنینچه بیداری میشود بر آن گفته شودی باید که کافران درین نامل نمایند **ار**
تخذوا من دون الله شفعاء قل اولو کما قالوا یملکون شیباً و لا یعقلون
 و چگونه تا ممل توانند نمود که ایشان فرا گرفته اند بدون خدای شفعانرا که در خواست
 ایشان از خدا نمایند بگو ای شفاعت کنند و اگر چه همه کوه سائلک نشوند چیزی را
 از شفاعت معنی توانند و ندانند ان بنان و استنام که جادی پوش نیستند و ایشان
 از قدرت و علم هر دو بیرون اند **قل الله الشفاعة جیفا لک الشکال السموات و الارض**
فرا ایدر جیون و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلبیه الذین یؤمنون بالاخری و اذنا
ذکر الله من ذروه انهم یستعشرون بگویند انراست شفاعت همان بعضی صفا
 و رحمت شفاعت بدست اوست و در سوزنی او کسی شفاعت نکند و تو ای بند
 مرا و راست بادشاهی اسمانها و زمینها بسوی او باز کرد اندک خواهد شد و روز قیامت
 و چون یاد کرده شود خدای و جده یعنی تنهایی ذکر الهک ایشان جنینچه لا اله الا الله

نقصه اسماک و بارالذبح
 دفعه و نقطه

نقل از بیت در صورت
 حیات

قل در الشفاعة

برند و فقرت کرم و دلهای آنکه نمیکردند با آخرت و چون با ذکره شوقند تا آنکه معبود ایشانند
جز خدای انکار ایشان ناز و روی و خور و خن شدل شوند بجهت آنکه امری از حق و
مشغولی باطل اما کافر بر نشان بر عکس نیست که از با و معبود حق بود که خداوند قادر
مطلق شادمان و از یاد غریب سوختن از آله باطله نمیکند و این مان کردند بلکه در
انجی خیال مومنان غریب و طوی و انا هاست نسبت و ملائیکان را از خلق وجود شرک
اصلا خبری **قل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت الخکوم**
بیادله فیما کان فایضه یخلفون بکی بر خدایا ای از بندند اسمانها و زمینها و دانسته
پوشیده و اشکاکا تو حکم کنی مسان ملکات خود در احزمت در آنکه اختلاف بودند
در امرت بین **ولو ان الذین ظلموا فی الارض جیعا ومثله معدا افتدقا بر**
من سوء العذاب يوم القيمة و بما لهم من الله ما لکم فی غیبی و اگر باشد مرانان را که
کافر شدند آنچه در زمین است از مالها همه آن و مانند هم آن مالها با آن تا آنرا
بغضای خود دهند و باز خریدن حوزرا از عذاب روز سختی و ظاهر شود ایشان را از
خدای خلاف آنچه در خیال و اندیشه ایشان بود از شفاعت بیان یعنی شفاعت امکان
نیافت و این صورت هر کدام را در اینجا ظاهر ماید پس ایند که از عالمی نیازی را کسی
صورتی پیش آید که خلاف نباشد بیک باشد چنانچه یکی از مشایخ بوقت حلول اجل
جزع و فزع میکرد چون از او پرسیدند گفت می ترسم که بزین چیزی ظاهر شود
که اینجایم نرسیده باشد و ابو سعیدان فوری بوقت تلاوت آن آیت گفتی و بلا اصل
الریاء **دعا می** نباشد مرا می که عملهاش کس است مغزی که بود خلاصه کار دوست
چون برده ز روی کار برداشته گشت بر خلق میان شد که نبود الا بوست **و بما لهم سیئات**
ما کسبوا و طاق بهم ما کانوا یستحقون و چنانچه خلاف کمان ایشان ظاهر شد و
پنداشت ایشان را آنچه نبود اشکارا شود بر ایشان را عذاب بدیهی می کرده اند و
کرم در آید و احاطه نماید ایشان را جزای استی برای ایشان از حق دفع الهی و انداز
خضریت باقی **فاداسر الانساق صا اهل الاصله** **نعمه منا قال انما اوتیت**
علی بالای فتمت و لکن اکثرهم لا یعلمون بر چون برسد کافر را که عتیدای او

خزیده است و جوی معنی آن عامه دانسته اند هر کس که از آن با حق سخن و فخری بدیشان
رسد سخن آنند ما ما و دفع آن از ماضی ایند پس چون دعای ایشان داشتند بر نعمت
مراد از آنی داشتند از دفع ضرر بطریق نفعی با استحقاق او **توسه** قال انما اوتیت
علی علمه که این دفع ضرر و محض آن بود بدانست من و بندگی می که از من بظهور رسیده
میسر آمد یا خدای دانا است که من استحقاق این نعمت دارم مراد از جمله الهی باشد
یا علمه کفایت و یکاست آن کافر محض است که میگوید بلکه آن از مایشی است که ظاهر
کرد که شاکر است یا کافر و نعمت را از فضل مایدند یا از استحقاق خود و لیکن بسیار
از ایشان در آن نفعی نمیکندند **قال صبا الذین من قیامه رضا اغنی عنهم ما کانوا**
یکسبون فاصابهم سیات ما کسبوا و الذین ظلموا من قبلهم سیات ما کسبوا و انهم انما
بدستی گفتند همین کلمه قد اوتیت علی علمه تا آنکه پیش از ایشان بودند یعنی فاروق
گفت انما اوتیت علی علمه غنی و قهر او بستند پس باز نداشت از ایشان عذاب
و آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیا پس رسید بدیشان و مال بدیهی کرده
بودند و بما لهم زمین و زمین بودند و تا آنکه ظاهر و مستمر کردند از آن کرم شرکان کرد بر عرض
تواند ای محمد زود باشد که برسد بایشان جز اینها کرده اند و نیستند ایشان که علی
کنند ما را از عذاب کرم یا توانند کثرت از عذاب ما **اوله یجولوا ان الله بیسط الرزق**
لمن یشاء و یقله ان فی ذلك لآیات لقوم یعلمون ای انداختند آنکه خدای بیسط
سزوق میکنند بعضی فضل خود بر هر که میخواهد نه برای رفعت قدر و استحقاق او و نیک
میکردند روزی را بر هر که میخواهد نه جهت خواری و یقلا ری او بلکه از روی حکمت نظر
بر مصلحت و صلاح کاران شک روزی بدستی که در قبض و بسط رزق نشانملت
بر کمال قدرت و ارادت مرای کریمی که بگردند عذای روزی ده قادر بر قبض و بسط
و میدانند که هر چه دهد و هر که دهد عزیز صلاح و محض فلاح باشد **مشیر غیب**
هر چه باید هر که میشاید **تویدی انما کنی باید** تو شناسی صلاح کلامه که نوی آنرا که کار
آورده اند که آیت قل اجابوا الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقسطوا من رحمة الله ان
الله یغفر الذنوب حیثما یشاء و العفور الرحیم بتقریب جمعی شرکان که ایمان آوردند

یومنون

قل اجابوا الذین اسرفوا علی انفسهم

سوز را بعضی کاهان اما کفر معلق داشتند از حضرت اناس مؤمنان که ملامت کاهان را
در جاهلیت بسیار واقع شد که بر بندهای ایشان بود از عذاب آن ترسان و هر اسیر
اگر چیزی می کرد کاهان ما از رویه خواهد شد و قویانند این مغفرت میبندی ما ایمان
سایه است مذکور فرمودند که یکی از سزای سزای آنکه اسراف کرده اید بر نفسهای خود
نویسید مشوید از بخشش خدای این است امید و از ترس آیات قرآنی است در عجز است
که حضرت نمود که دوست بخدا را که دنیا و مافیها را باشد بعوض این است چه این است
از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهتر است و اعظمی در سجده بوسه شکر سلامی بر او از اسرار
و اغلال میترساید این مسعود در حق الله عهد چون مسجد در آمد گفت ای خدا که ما را
میگردانی مردمان را مکر است قل با عبادی را بخواند **مصیح** نویسید مشوید که تا ایندی گفت
بیاید است که در این است حمت سه چیز است که خلاصه در جاهلیت و ملامت عنایات
اول خطاب با عبادی بطریق اضافه بخود و نگفت یا ایها العصاة **دوم** رفتی در عتاب
که گفت اشرفا و نگفت که احتظان **سوم** تنبیه و تلقین منع از قنوط چه از نهی الهی
لازم است باز ایستادن از نا امید و از حصول امید جز مست بغض نویسد **قوله**
ان الله یغفر الذنوب جمعا غفر است از هر ذنوب اگر چه بسیار باشد یعنی از شرک که مطلقا
امر زید نشود و بعضی علما غفران ذنوب را مشروط بتوبه میدانند و این قید خلاف ظاهر است
و الحق هر جا که مراد معنوی دفع شرط است و از اسما بدست و در معنی الله عنهما روایت است
که حضرت فرمود ان الله غفر الذنوب جمعا و لا یبالی بذنوب من غفر الذنوب که خدای آمرزید کاهان است
هر بان برین مکان مستند نشینان صفه جبارا الوان اطعمه از خوان لا تقنطوا من رحمة
الله میباید است و چه نشان نویسد مغفرت را از سابق و مستقیم در هم شرط باطل است **حیات**
سلامت از چیزی ان الله یغفر الذنوب جمعا و من یحیی و یرحم فیما است کذکافی که
مناع با ایشان جز کاه چیزی دیگر نیست نتوان گفت که فی قوشه از جمله بلکه بنی انسان
فوازش یافتگان هزار درین سزای برین در هر نوبه و هر کس باشد **انک** **مستوحش**
تا در هیچ کس تو شوم راه **عجز** لا تقنطوا من رحمة الله **نویسید** که نویسد که سباید
زین لطف و عنایت چشم درازید **موت** غنی میاید **مخفا** از آنکه من امیدوارید

ایم در دستار روانی دل اسید و اراده و کن **و ایضا** **الی ربکم و اسئلو الذین**
قرآن **ایبکوا العذاب ثم لا یتقون** **عبد** از آنکه بیشتر بشارت مغفرت ذنوب جز با شکر
باید که از خوف و انظر احوال خاطر شکر العظيمة انابت نماید بسوی بزرگوار خود و نیز آنکه
مژده یافته باشد بعد قنوط این است که بطریق مبارک استلام آوردید مشر از آنکه
مركز در آید و بعد از آنکه سزای سزای کردید که در آن وقت حضرت داده نشود که از شما که
دفع عذاب فرزند کرد **و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم ان یتیکر العذاب**
بغیة و انتم لا تعلمون و سزوی نماید شکو ترین انجری را که فرستاده شده بشما از
افزایک شما و ان احسن عیارت از عزیمت نمرخصت و ناسخ و امتناع باشد نویسنده را
مشرا از آنکه سزای بشما عذاب ناگهان یعنی عقوبت یا مکرک بطریق فجاءت و شما ندانند آمدن
ان تا در مقام تدارک است **ان یعول نفس لحرمتها** مشرا از آنکه گوید نفسی یا حرفی یعنی ای
بشما من **علی ما فرقت فی جنب الله و ان کنت لئن الساجدین** برای چیزی که تقصیر کرده
کار خدای ما در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او و راستی است که برود مراد حضرت کس که
کتاب خدا و رسول او و پیغمبران و درین معنی مولانا در سلسله الذهب دارد **مثنوی**
روز آخر که کرد مرد خرد **کنان خواب غفلت بیدار** **بادشاید کرد در چرخ خدای** **سالها**
زد بجز عروصیان رای **هر چه در شصت سال یافته اند** **کرده از سر و جبر پیش افتاد** **یک**
بیک مش چشم او در آید **اشکابا بروی آورند** **بگذرانند ز کیند والا** **بالک یا حرفی و او ایلا**
حرف از جان او بر آرد دور **و ان زمان حشرش نداد رسد** **اق تعول لوان الله صدای گفت**
من التیقین **یا گوید اگر خدای راه نموی مراهانند بسود مر از بهر کاران** **و لشک و معصیت**
آلوده نمیشد **او مقول جان تری العذاب لوان لی کنه فاکون من الحسین** **یا گوید از نیکو کار که**
بشد عذاب و معاینه ای کاشکی مرا برودی باز گشت بدینا تا برود و با شهم انجان نیکو کاران
و فرما برود ان یق در هر ذنوبی که شقی بودی گویند **لی قد جازاک الیاتی فکله نیت بهما**
و استکبرت و کتبت من الکافین **و بود القدر نوی للذین کذبا علی الله و هم سزایه الی**
فی جهنم مشوید **لی** **لی ارشاد کردند تا و انتهای من که قرآنت آمدت و کذب کردی بان**
و ان داد دروغ شری و بکر کردی و سر کشیدی از او آمدن ایمان بدان و برودی از ما کردی

تفسیر علی بن ابی طالب

قره و بوم العتمة و روز قیامت یعنی انا انرا که هر چه گفتند بخدای که خدا را بخاند
 ولد و شرک صفت کردند روی بهای ایشان سپاه کرده شده بشو از خود بدوزخ و ان علامت
 دوزخیانست که غیر عالمی بود بیما هم راهت در دوزخ مقام و ارما که هر یک را با
 که زمان خدای و رسول بفرزند **بسم الله الذی بنی علی عیان تم لیسهم السنه و لا یخیرون**
 و بهاند خدای از چشم انا انرا که بر میز کرده اند از شرک بر ستکار بهای ایشان یعنی با سبب
 خلاص و فلاح که ایمان و احسانست نزد متقیان و اجمع بدی و مکروهی و نرا ایشان اند که
 شوند **الله خالق کل شیء و هی علی کل شیء وکیل** خدای از نهنده همه چیز هست و او بر هر چیزی
 خداوند است و متصرف در آن و قاهر بر حفظ آن **ارسعالید السماوات و الارض و الذین**
کفر با یا الله اولئکم هم الخاسرون مراد است کلبه های خزان آسمان و زمین یعنی مالک
 امور علوی و سفلی اوست و جز او را تصرف در آن ممکن فی یقین کشادن خزینهها لغیر انکس که بکند
 او مفتاح باشد ممکن نیست و در جبرست که ذی النورون از حضرت پیرشید که مقالید سعوات
 و ارض کد است الخضر فرمود که تفسیر آن لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و بحمده و
 و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن محیی و میمیت
 الحیز و هر علی کل شیء قاهر یعنی این کلمات مقایع خزان آسمان که بارانست و خزان زمین کما
 و یکلید ان خزینهها بدست تصرف اوست هر که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات
 بر وی آید **والذین کفروا یا یا الله اولئکم هم الخاسرون قل افغیر الله تا مریف اصعبا مایا**
المجاهلون و آنکه نکریدند بایات خدای یعنی دلایل قدهت او با ایات کتابیان و آن که در میان
 رسیدگان اند نه انرا که مرجع ایشان دوزخست آورده اند که کفار فریب حضرت رسالت را بدن
 و ایامی او دعوت کردند حتی سحانه فرمود که بگو با ایشان که ایا غیر خدای بکنای میفرمایید که برایش
 کفر بعد ازین هر دلایل که یافته باشیم ایزان امان **و لقد اوحی الیک و لیک الذین من قبلک لیس**
اشکرتهم لعلین علیک و لکن من الخاسرین و بدست کسی که در حق کرده شده است بیسوی تو
 و بیسوی آنکه بشو از تو بوده اند از سبب ان بعضی با تو و با هر یک از ایشان گفته شده است
 معنی اگر شرک از تو بفرز بحال واضح است که مخاطب بحسب ظاهر معنی است و از روی حقیقت
 افراد مسلمانان است ایشان هر یک را میفرمایند که اگر شرک آری هر آینه تبا شود عمل تو که در وقت

ایمان

ایمان واقع شده و هر آنکه باشی از نرا انرا که بعد از استعداد بدو است در تن تکبیر
 مبتلا کردی پس خدا ترا بر سشت کن و باش از سپاسدانان بر نعمت تو چید و نباتات ایزان
 بد و امر عبادت **ان عباس** رضا الله عند فرموده که یکی از اخبار پیوسته رسالت را اصلی
 الله علیه و سلم آمده گفت یا محمد دانسته که خدای در روز قیامت اسمان را بر اصبی بندد و زمین
 را بر اصبی و جبال را بر بیکری و آب و خاک را بر بیکری پس حرکت دهد اصابع سخن را و گوید
 ان الملک و ان الملک الخضر ان قول او متعجب شده و تبسم فرمود و آیت آمد **و ما قد روا**
الله حق قده و الامرض جمیعاً فیه تده بوم العتمة و السماوات مطویات **بسم**
سبحانه عا بشارت کون و وصف میکنند انسان خدا را و تعظیم نموندند جنبه حق تعظیم وی
 باشد و زمین همه آن ملک قبضه وی باشد روز قیامت و اسمانها در پیچه شود زمین او
 در محال غیر از این ابن عمر نقل میکند که حضرت رسالت نباه علیه صلوات الله فرمود که حق
 سبحانه اسمانها در هر پیچه روز قیامت و غیر آن که در زمین خرد و گوید ان الملک ان الجبار
 ابن المتکبر من چون بر این داله ثابت شده که حق جل و علاست و مقدس است از جارحه
 و قبض آن پس نایل مقررات بمعانی مجازیه یا بدخود و مناسب بمقام او یا آنکه بزه کلام
 را باید که در بی آنکه الثقات بمعانی حقیقه و مجازیه کنند و ازان زبده کلام کمال افتد از
 او بخاطر جای دهند و تحقیر افعال عظامی کرد و او انها را و جاهم نسبت به قدرت او بخیر کرد
 بر طریق تمثیل و محمل مفرد است در جنبه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق انوار
 است که با آن که در انرا بچند مراد الله است زیرا که امثال ان کلمات را از مشاهبات داشته
 اند بلان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت چه تقدیس ذات اقدس حق عز
 شانند من معنی او اقتضا دارد جنبه **قره** سبحانه و تعالی ما یشرکون اذان ابنا میکند که
 باکت خدای از وصف حواهر و اعراض و برتر است از آنچه شرک می آورند و شرک میکند ازند
 وان که قدرت است که بیک نوع صور حین عالمه این خطبت را بدو اشراف علی ارض بر بزرگوار
 مفرماند **و فی فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا انشاء الله** و دیده
 شود در صورتی که اول بقول آنها که دو نخله اثبات میکنند و انرا از نخله صحت میکند
 که حق در رسد پس پیش سفید واضح است که در هر دو در اجماعها و هر که در این است که اگر

بسم الله فاعلم ان الله قد
 و ما قد رواه الصوفی
 و تفسیر بیوی که از این روایات
 و فی روایات و
 البیاضین ان یوم

نسخه اول باب

خدای خواهد که حله عرش آمد با شما با خیزد بهشت و دوزخ پس دیدم شود در صورتی
 دیگر خلیفه میفرماید **فَرَحٌ لِّجَنَّةِ لُؤْلُؤِي فَأَذْهَبُوا بِمَنْظَرِي وَأَشْرَقَ الْأَرْضَ بِيَوْمِهَا وَ**
وَضَعُ الْكُتَابِ دِيْنًا بِالْبَيْتَيْنِ وَالشَّهَادَةِ وَقَبْرِي كَيْفَ بَلَغَ بِيَوْمِهَا در صورت
 نوبی دیگر و این را نجهت بعثت خوانند و بدین معنی هم در کتب نوشته اند اینان با ایستادگان
 باشند بر کتاره قبول کرده و منکرند از هر طرف چون سبوتان ما استظهار میسرند که با ایشان چه
 خواهد شد و روشن کرده عرصه محشر بود روز دکان یعنی نوری که خدای در آن میافزیند
 و گفته اند مراد روشن حقیقت در اینست عدل الهی که حقوق خالق و مخلوق بدان ظاهر
 گردد و ظلمت ظلم بدان مندرج گردد و وضع کتاب و تمهاده شود نوشتههای بعضی صحیفات اعمال
 در جیب و راست عمال و آورند سغیران برای دعوی ابداع برات و الشهاده و کوهان
 و برای صحت دعوی ایشان مراد است محله اند صلی الله علیه و سلم و گفته اند شمسدان صفت
 جماد را حاضر کنند و رفیق معبران سازند جهت شرف ایشان و حکم کرده شود بسیار سنگان بر سر
 و عدل و انشان ستمدیک نشوند نقصان عقوبت و افزونی عقاب **وَوَقَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ**
وَهُوَ اعْلَمُ بِمَا يَعْلَمُونَ وَسَبَقْتُ الَّذِي كَفَرُوا بِالْحَبِيبِ مِمَّا رَأَوْا اِذَا جَاءَهَا مَرَعَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ
لَهُمْ خُزْنُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُكُمْ لِقَاءِ يَوْمِكُمْ هَٰذَا
قَالَ لَوْلَا اِيَّا لَكِن سَخَّفَ كَلِمَةَ الْعَذَابِ عَلَيَّ الْكَافِرِيْنَ و تمام داده شود هر نفسی را جزای
 آنچه کرده است و خدای دانان است باینکه از بدکاران میکنند و جزا مناسبان خواهد داد
 و در آنه سوزد آنانکه نکریدند مرادنی سخت بسوی دوزخ کرده و بعضی در بعضی ای چون
 ساینده بدوزخ کشاده شود درهای هفت گانه آن برای در آمدن انسان و گویند مراد ایشان ما
 خازن دوزخ از روی سر زنی ابا نامند بشمار سولان از جنس شما خوانند بر شما استغاث
 برود کار شما و اگر فرود ستاده بوجه و بیم کنند شما را از دیوان آن روز شما و گویند کافران
 آری آمدند و ما را با بر کردند و لیکن و این شد حکم خدای بعد از کافران **تِيْلٌ اَدْخَلُوا اَبْوَابِ**
حَبِيْبِهِمْ خَالِدِيْنَ فِيْهَا قَبِيْرٌ مِّنْ ثَمَرِيْنَ الْمُتَكَبِّرِيْنَ گفته شود مراد ایشان را که در اسد بدوهای دوزخ جاوید
 بودگان در آن نیستند از امکاهی است اهل کبریا در دوزخ بعد از سوختن کفار بدوزخ ذکر
 سوختن مومنان میکند بهشت **وَسَبَقْتُ الَّذِيْنَ اَفْوَاهُهُمْ اَلْحِيْلَةُ وَمِمَّا رَأَوْا اِذَا جَاءَهَا مَرَعَتْ**

نسخه مراد در این

و این را نجهت بعثت خوانند و بدین معنی هم در کتب نوشته اند اینان با ایستادگان باشند بر کتاره قبول کرده و منکرند از هر طرف چون سبوتان ما استظهار میسرند که با ایشان چه خواهد شد و روشن کرده عرصه محشر بود روز دکان یعنی نوری که خدای در آن میافزیند و گفته اند مراد روشن حقیقت در اینست عدل الهی که حقوق خالق و مخلوق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم بدان مندرج گردد و وضع کتاب و تمهاده شود نوشتههای بعضی صحیفات اعمال در جیب و راست عمال و آورند سغیران برای دعوی ابداع برات و الشهاده و کوهان و برای صحت دعوی ایشان مراد است محله اند صلی الله علیه و سلم و گفته اند شمسدان صفت جماد را حاضر کنند و رفیق معبران سازند جهت شرف ایشان و حکم کرده شود بسیار سنگان بر سر و عدل و انشان ستمدیک نشوند نقصان عقوبت و افزونی عقاب و وقیْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ اعْلَمُ بِمَا يَعْلَمُونَ وَسَبَقْتُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِالْحَبِيْبِ مِمَّا رَأَوْا اِذَا جَاءَهَا مَرَعَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خُزْنُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُكُمْ لِقَاءِ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالَ لَوْلَا اِيَّا لَكِن سَخَّفَ كَلِمَةَ الْعَذَابِ عَلَيَّ الْكَافِرِيْنَ و تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است و خدای دانان است باینکه از بدکاران میکنند و جزا مناسبان خواهد داد و در آنه سوزد آنانکه نکریدند مرادنی سخت بسوی دوزخ کرده و بعضی در بعضی ای چون ساینده بدوزخ کشاده شود درهای هفت گانه آن برای در آمدن انسان و گویند مراد ایشان ما خازن دوزخ از روی سر زنی ابا نامند بشمار سولان از جنس شما خوانند بر شما استغاث برود کار شما و اگر فرود ستاده بوجه و بیم کنند شما را از دیوان آن روز شما و گویند کافران آری آمدند و ما را با بر کردند و لیکن و این شد حکم خدای بعد از کافران تِيْلٌ اَدْخَلُوا اَبْوَابِ حَبِيْبِهِمْ خَالِدِيْنَ فِيْهَا قَبِيْرٌ مِّنْ ثَمَرِيْنَ الْمُتَكَبِّرِيْنَ گفته شود مراد ایشان را که در اسد بدوهای دوزخ جاوید بودگان در آن نیستند از امکاهی است اهل کبریا در دوزخ بعد از سوختن کفار بدوزخ ذکر سوختن مومنان میکند بهشت و سَبَقْتُ الَّذِيْنَ اَفْوَاهُهُمْ اَلْحِيْلَةُ وَمِمَّا رَأَوْا اِذَا جَاءَهَا مَرَعَتْ

اجابها

اجابها

اَبْوَابِهَا وَقَالَ لَهُمْ خُزْنُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ قَدْ نَفَعْتُمْ اَنَا دِيْنَ و برانند مومنان سوختی را
 بسوی جهنم کرده و بر نفاوت مراتب انسان و اندکی بلطف و ملائمت یعنی ملائمت کشا
 کنند اینان را در رفیق و در آمدن بهشت یا سوختن یا بعضی باشد که بر کب ایشان را برانند
 چه مستقیان و اسوار بهشت خواهند برد تا چون ساینده بهشت سعادت تمام و دولت کلام
 فائز گردند و کشاده باشد درهای آن مثل از رسیدن ایشان تا ایشان استظهار نکند و گویند
 مرادشان کسان زمان بهشت سلام علیه هر دو در شما یا بعضی و سلامتی لازم حال شما باد طیبم
 پاک بودید در دین ارتعاصی یا پاک است شما منزل و مقام و از مرتضا که الله وجه منقولست
 که چون بهشتیان بدر بهشت رسیدند انجاد حق بینند که از زیر آن دو چشمه بر روی باد پس
 در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از چشمه دیگر با شامند باطن ایشان مطهر
 و منور گردد درین محل ملائکه گویند پاک شدید بظاهر و باطن پس در این بهشت جاوید
 ماندگان در آن **وَقَالَ لَهُمْ اللهُ الَّذِيْ صَلَفْنَا وَعَدَّةً وَاَوْثَرْنَا الْاَرْضَ نَبِيًّا مِّنَ الْجَنَّةِ**
بِيَوْمِهَا و گویند مومنان چون بهشت در اسد هشتاد و شتا ایشانها مر خدا نواست اگر دوات
 کرد با ما و عاود خود را ثواب و میراث داد ما از زمین بهشت تا ما از روی قدرت و تمکن بجای
 میکردیم از بهشت هر یکا معنی ایم پس نکست مرکار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان **وَتَرَى**
وَتَلَقُ اِيْحَمِدُ فَرَشْتَكُنْ را وقتی که در معده صدف در رتبه و رب باشی و هر طرف میگردی یعنی
 ملائکه را فرود که بکن از حول عرش یعنی طواف کنندگان با طواف آن تسبیح میکنند مقرون
 و شتابی برورد کار ایشان یعنی میکنند سبحان الله و بحمده بتسبیح نفعی سازا میکنند از ذات
 الهی و مجد انبات صفات سزا میکنند و بر او حکم کرده شود میان خلق حق و راستی یعنی همه
 کس را ببقاوم او فرود آورند **وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ** و گفته شود یعنی ملائکه را مومنان
 گویند الحمد لله رب العالمین سبحان و شتابش مر خدا را که از بدکار عالمیانست همچنانکه
 در ابتدا و خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذي خلق السموات
 والارض و جو قوت استقرا داخل آسمان و زمین در منزل خویش همان ستایش کرده اند
 که در فاتحه و خاتم سستی حمد و ثنا او است **فَتَدْرَجُوْنَ فِيْهَا حَتَّىٰ تَصْلُوْا اَبْوَابَ**

نسخه مراد در این

نسخه مراد در این

ووجه دیگر در با عاده حمد بجز این سوره چنان گفته اند که حمد اول برتر است میان لغیان در عهد و عید و محظ و رضا و حمد ثانی برتر است در ابدان فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و قبلی است که حمد ثانی از ملائکه است که کل واحد مخصوص با فرد عزت و مقام لائق بحال بحدیقت سوره الزم و المتعلق علی خوالدش محمد بنی الرحمة الی یوم المحتر

سوره المؤمن مکیه ایها انشان و نماقون ایته و در خواص او بنظم گفته اند

هر که او را جرات بسیار	عاجزش سازد و زبون و نزار	از برای شفا بگو مومن
بر جری نویسد با خود دار	وقت در همانکهن سوره	هر که خواند صدف دل بیکار

نکته از کار او برود بیرون، برآمدنش شود همه کار

بسم الله الرحمن الرحیم حم سوره اولت از حوامیم و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که هر که خواهد که در روز قیامت از نعمت انجرا کند باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صبح مسئله که می آورد که در سوره فرموده که بمن داده اند طه و طو اسین و حوامیم و ان عباس فرموده که لکل شیء لیباب و لباب القرآن حوامیم و بعضی از صحابه آل حم را عراس القرآن گفته اند و محمان دیباج القرآن نامیده اند و حوا از حروف مقطعه است ها اشارت بجمله حق است که هرگز خط رد و منع بران کشیده نشود و مسمی ایمای مملک است که همیشه ملک و مالکیت حق تعالی باقیست و اوست حق بیوم که هرگز کرد ذوال برجهن حال ملک متعال باه بناید و بقول بعضی از علما ان حروف مقطعه اند جواب قسم آنکه **تیر لکتاب من الله العزیز العلیم غایب الذین و قابل التوب شدید العقاب ذیة الخول لا اله الا هو الیه المصیر** و فرستادن قرآن از خدایت خدای غالب کردار است بر تیر لکتاب و اما آنچه فرستد و هر کس که فرستد و هر وقت که خواهد فرستد آمرزید کبابه مکیه یا که بصدف گوید لا اله الا الله و محمد رسول الله و پذیرد توبه از گنونه کل سحت عفت مکیه یا که برانزید از گفتن کله خداوند بگو کاروی

Handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'سوره المؤمن' and other commentary.

سوره المؤمن

و بخشش و بر کوری هم خدای نیست که مستحق بر شدنش باشد مگر او بسوی او باز گشت همه زندگان برای بجا اات ایشان **خیرا دل فی آیات الله الا الذین کذبوا و کذبوا علیهم فی الیلا و کذبت قبلهم قریح و الا حزاب من بعدهم و هم کل امته برسوا** **لیاخذن و یادونوا بالباطل فاقول لهم و کیف کان عقاب جلال کنند در آیاتهای کتاب خدا بعد از آنکه صدف نبوت و تنزیل آن قرآن محقق گشته هر کس بر صدف ان شک و دریب نماید چرا جدال کند و جدال کنند مگر کافران پس باید که دل تراویز نهدد که درین کافران در بلاد شام و بین برسم تجارت عقی خیال نکوف که ایشان را مملوق فرصتی است بلکه بروی عاقبت کار و خاتمه روز کار حساب و پوار خواهد کشید و از جهت شکیده خاطر مبارک حضرت معضاید **قرمه** کذب قبلهم الا بینه تکذیب کردند پیش از تو فرمود نوح دا و تکذیب کردند که و می چند که لشکر و سپاه بروی رسل میکشیدند ازین قوم نوح مر بعنوان خرد را چون فرعاد و نمود و قصده هر یک گروه از آنها بر غیرتی که فرستاده شده بودند ان شد که بگردد او را و ایدای که خواهند رسانند و حقوق و جدال کردند با سخنبران خود بیاطل تا نابل کردند و ناجز کنند بیاطل خود سخن خراب که ستاعت ان واجب بود پس کفتم ایشان را و هلاک کردم بجز ای کردار و مکافات اعمال ایشان پس چگونه بود عقاب عقیب من ایشان **دا و کذبت کلمه ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار** و چنانچه بر مکتوبان ام ماضیه عذاب واجب شده بود واجب شده است بر آنها که فرستند از حق عذاب و عقاب سبب آنکه ایشان سلازمیان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب اینهمانی نوزده شتند و اگر تو مرقور عبادت حق روی بگردانند او را از زجر زبان از آنکه بر ستند و ثنا گویند یا کی و عظمت او را از خواص مخلوقات بسیارند و ان **الذین یحذرون العرش و من حولها لیحسبون بحکمهم** **ویومنون بربو و یستغفرون للذین آمنوا بآیة من کل شیء حمزة و علی** آن آن اند که برینند ان عرشها و حاملان عرش اشراق ملامتیکه اند و در کشتاف آورده که سخن سخاوند جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام و بعد عرش از روی اکرام سلام میکنند و من حولها عقاد هر اوصاف اند که عرش را فرمیان کوفت است بیع میگویند بسختی معتقد من**

لند حضور با الحق

و بخشش

بستایش از بیکار ایشان لعن خدا و انما کوی اند بجمیع آستید از صفات اجلان و کلام
 در عالم آورده که هرگز عرش هفت صفتند چهار از ایشان قابل اند باقی تسبیح سبحانست
 اللهم و سجده لك الحمد على علمك بعد علمك و هما زیکر میگردند سبحانك اللهم و سجده
 على عجزك بعد قدرتك و تقابل تسبیح ایشان بجهت دفع ذنوبی آدم مقرر شده و مگر چند
 پیروز بر بیکار خودن امر زین شریف خواهد آمد از حد ای برای آنکه اگر در اند و مگویند ای کفر بکار
 ما فرار شده است از روی بخشش و علم حق بخشش و علم تو بهم جزها شامل گشته تا غفر
لذین تابوا و اتبعوا سبیلک و هم عذاب الجحیم و ما و ادناهم جنات عدن الی و
عدتهم و من صلح من الایم و از و اجمعهم و ذر یا تهم انک انت العزيز المکرم
 پس یا امر از کسای را که بقیه باز گشته اند و پیروی دین اسلام نموده اند و نگاه دار
 ایشان را از عذاب آتش ای پروردگار در آری تا بیان دین یا هر مومنان را در بوستانها
 انعامت آن بوستان کرده داده ایشان را و با ایشان در راهت هر کسایست بود
 از بهران ایشان و زنان ایشان را و فرزندان ایشان را تا بیدار خوش و تبار و سرور ایشان
 تمام گردد بدستی که تو غالبی و از هم مقدور عاجز و مغلوب نشوی المکرم دانای و
 هر چه کنی از حکمتی خالی نبرد و باز دار از ایشان بدیها جانجند خدا فرمود **و هم السیات**
و من تق السیات یومئذ فقد جنته و ذلک هو العوز العظیم و سیات عبارت از ما که
 دشمنی است و هر که از بدیها را آرد آری امروز در جهان بن بخشوی بر روز آخرت آن
 نگاه داشت توان بدی پیروزی بر زکست چه هر سعادت نمندی که امروز در دنیا عصبانست
 فردا در سایه رحمت ناستناهی الهی خواهد بود **مر بلیه** امروز کسی را که در آری بر دنیا
 و دنیا مقام قربتش بخشوده و او را از هفت نداد بر روزگاه فردا چه کند که کند نالداه
ان الذین کفروا بنا ذون لقت الله الذین منتم بکفر انتم کما انتم کفروا و انتم کفروا
و بنا التنا الذین و ایتمنا الذین فاعترفنا بذنوبنا فهل ایساکم خروج و هم سبیل
 بدستی تا آنکه نکریدند فرشتگان ایشان را و از دهند وقتی که بدخندند ندرایند باشند
 و با نهنسای خود در جهنم شده زبان بمله مت بخود کشانند که هر وقت فرصت و اختیار
 ایمان نیا و زودید فرشتگان نداشتند که هر اید معیت خدای یعنی شقی خدا با شما سبب کفر

بزرگتر

بزرگتر و بخت تراست از دشمنی شما رفیقهای شما را و خدا شما را دشمن داشت چون بخوانند
 شد بد بسوی ایمان بخدا و رسول و شما بکفر مصر کشیدند تا لیا و بنا الایم کویند کافران
 ای او بیکار و ما دوبار میرانندی و دیوار بر نه کرده اندی و ان کفرا و کفار را مردی و جده
 فرمود آورده اند انانست اولی بوقت انقضاء اجل و اجبا در حقیر و امانت تا ناید در حقیر و اجبا
 نمانید در بیعت و چه دوزخ است در دوزخ و در دوزخ است تا ناید از صلب آدم استلاخ فرمود
 اجزاء اول بود و بعد از آن خدیشاق و غیر اینها امانت نخستین آنست و در هر چه که نظر بود
 و نیکه کردانید احیاء نافی و در آخرت زنده کرد اند و بر هر تقدیر کافران امانت و اجبا دوباره
 را معترف آیند و گویند اقرار کردید بیکاهان که تکذیب بعث بوده و انکار معاد از روی غفلت
 و ضد این آیات بعد از قبول و اقرار هم سبیل خلاص و طریقیجات خروج از دوزخ
 مراد ایشان قبول ایمان و توبه است و فرشتگان ایشان را تا امید سلخته گویند **ذکر**
بانه اذا دعی الله و رسله کفرنا و ان یشکک من اولی الامر انکم انتم الیکم آنچه شما معذیب بجهت
 خدا اید نسبت آنست که در دنیا چون معنی از نیکه خدا را یکجا و یکجا نه بود انیت او کافر میشاید
 و میقتید اجعل الایم الیها و اگر ترک می آوردند و فرکا و با و اضافت میکردند بیکدیگر و در
 بشکایتی که مر خدا راست خدای برتر از آنکه شکرک بد و آردند بر کوار تر از آنکه خیری
 را با و مساوی سازند **هو الذی بریکر آیته و یزول لکم من السماء و ذقا و ما یذکر**
الامن یبیب فادعوا الله علیکم الذین و لو کره الکافرون اوست که کمال قدرت
 سفایند شما و نشانهای دال بر وحدت و رزق از آسمان فرود میفرستد با یک باوان آید
 با سلام که سده رزق شما فرود میزند و عبرت گرفته نشود یعنی بدین آیهها کسی عبرت و اندباه
 گیرد که از معصیت روی بطاعت آرد و بخدای باز گردد پس بخوانید و پیشینتید خدا را که پاک
 سازندگان باشند اعمال طاعت و عبادت خود را از شرک و مر یا الکریم کافران لغواص شما را
 در وجود کاه اند و بیعت ایمان کفران دارند و شما بران شاکرید پس اعمال شما مر عیب و محیی
 است و فیستجلیج و کردار اقول ایشان نیز فرود شما بخودین است **دفع الله الیه ذنوب**
الغیر و اقی الروح من امره علی من یشا و من یراد یستفید یوم النادی یوم یوم یوم
لا یغنی علی الله یوم شیء من الملک البصر لله الی احد القهار اوست بر او نیده کرد

رفع الدرجات الذین
 من الملک البصر الذی
 الذین

بندها در دنیا بقا و ثلث طبقات و در عقیق بقیان معارف و مقامات یا بر دارن که در حیات
 سعیا است چنانچه آدم صغری را بصفت و توحیحی یا بصورت و این اهدی و انعامت و موی و غیر
 و عیسای بدعتی و عهد و عهد انشعاق درین در حیات انبیا جای نامل است از آنکه فراید
 و غمرا در حیات انبیا مانده بریدات و اختیاص کل واحد عابد میگرد و عوارض تمام شفاعت
 بکار برای او بنامد و رعایای اصل و مستحق اصل است که ازین درجه بختت و خاقیت ظهورات
 عقی و عطا با اکل و بی جلا و کربش و جمال حق و معافات الهی در آنگاه تجلیات جمال انبیا
 عزاد میگرد و در حیات از و اعیان العظیبات برنگارند در نظر اولیا الا بصار مترای شده
 بعضی را در درجه فناء بخت و بقا و بجهت و جوی در ذوق عرفان و لذت و جلال و برحق
 را در مرتبه سوز و کذا و ریح دراز و بعضی را بعت و ناز و دان و نیاز و انبیاست که گفته
 اند درجه هر که خواهد بردارد فرا خود معرفت و شناخت حقایق او فرقه کمان برزند که جمیعت
 در جمع اسباب در قهر قرا بد ما ندانند جمعی بقین دانستند که جمیعت در تفریق است دست از
 همه افتانند همه حال همت بلند باید داشت همت بلند دار که بشی خدا و خلق باشد بقصد
 همت و اعتراف و **ذوالعرش** خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او با خداوند ملک و
 املاک سلطانی است می افکند و می آفریند خود یا میفرستد جبرئیل را بر هر که خواهد از
 سنگان خود یعنی درجه نبوت عطا میکند هر که میخواهد تا بداند که آن بی مردمان را از روز
 تلاق یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند اهل آسمان و زمین یا خلق اولین و
 آخرین یا عابدان و معبودان با ظالمان و مظلومان یا هر جاسلی بر عمل خود ملاقی شود روزی
 که این عباد **قول** با روزین اشک را باشند از قبرها برآمدن نشیده نشود بر خدای از اعیان
 و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان چوئی بلکه بعد را داند و بروئی عمل جز اهد
 و بنیاد ندا کند که من الملك الیه یعنی من کرات اوست و کار گذاری از روز بسوخته بندگان
 با اتفاق بلکه هر که خواهد از خدا را که بکار است در هر که شکسته مدعیان و از احوال ملک
 چون کفار را حله ضروری حاصل شده باشد و بعد از آنکه درین خواب با من بستان موافق
 باشند **الیه یجری کل نفس بما کسبت لا ظلم الیه امر ان الله سرع الحساب** امروز حساب
 داده شود هر کس با شش اعدا کرده است ششم نیست امروزه از خواب کسی که کند و در بر عتاب

کوی

کسی افزاینده و بر کسی را بکنه دیگر میبکیرند و نهدی را یا دانش کوی دهند بدستی
 که خدای خود حساب است چه حساب کردن او یا یکی حساب کردن با دیگری منع نکند در وسط
 آورده خفت بریل که بر سر اصل الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی گوید من پادشاهم
 دهان او در حق بشوق نشاند که همیشه در آمد و در جمع دور می بدو رخ و نیز ایشان بنظر باشند
 معوق حق الناس پس این است خوانند که البوم تجوی تا آخر و در بعضی دورت خوب حضرت مولانا حسین
 آورده اند **راعی** در صده اهل ظلمه حال عی است و در بدین ظلمه را و بالی عی است
 از ظلمه برتر کرد و در عی از اظلمه البوم کو شمالی عی است **و ان الله هم يوم الاخرة اذ القلی**
لدى الخناجر کاظمین ما للظالمین من حیم ولا یستیع یطاع و یطاع کاظمه الا حین وما
تخو الصلوة و الله یقضی الخدای میفرماید که ای محمد ترسان کافران را از خطاب روز نزدیک
 یعنی روز قیامت که راهش باید و هر چه اراده باشد نزدیک بر سیدن یعنی از فرج آن روز درها
 از قرا که خود خرف و رومند و بجهت رسیدن در سایه ایستند نه باز تو اندکشت که صاحبش
 بیاساید و نه براید تا خلاص باید و خدا و ندان حسین درها باشند از عمر و اندک بر
 بر آملکان نیست ستمکاران را دران رود هم خوشی شفق و یاری هرمان که عذاب ایشان
 دفع کند و نه شفیع که شفاعت او بجز قول رسید میداند خیانت چشمه با عی کردن بصر مات
 یا چشمک زدن بر معایب مردم با کذب در رویت و عدم رویت و بعضی خیانت چشمها
 را بر خواب محمول دانستند اند چنانچه در هر بوی آمده که در فرج گوید هر که دعوی بخت من کند
 و چون شب در آید چشم او بخواب رود من تا مرقع نامر عتد و صا لها عجب از عا شقی
 که خواب کند خواب بر عاشقان شدت حرام و میداند خدای آنچه سینه ماه ایشان نوشیده
 ساخته است یعنی سر او و صبا و همه را میداند و نیت و اغراض جمله را می شناسد و حکما
 حکم میکند بر اسبق در چنانی عی و صغری **والله من یذکر من ذو الایمان و المؤمنین**
الله علی السبع البیور و این را که بر سر بندمشترکان بدین خدای و نایع و بی شام خطاب
 سخن الله بر طریق التفات از وی تفریع و اوف الیلع و احسن است بجز می میگرد نمیتواند
 که چه با جا زند قدرت ندارد بر او جویانند مخلوق و مملوک حق اند و مملوک را حق
 حکم و فرمان نیست بدستی که خدای نمیتواند که تار بندگان را بدین است که در این

عی السبع البیور
 سخن بر علی الخیر

اولم سیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کافرا فاما انتم انتم
 فی واما انتم انتم فاعلموا ان الله بذن بصره وما کان لیس من الله شیء وانی وانی
 ایاسیر نمکنند و سفر می نمایند مشرکان مکر برسم تجارت در زمین من و شام من مکنند
 که حکومت بود سرانجام کار آنها که بودند پیش از ایشان از اهل کذب چون عاد و ثمود
 و ارباب من نمکند که در بار ایشان همه تجارت فریض است بودند در پیشتر از فریض سخت
 تر از ایشان از جهت نیز و توانایی قلعه و تمکن و از رحمت انار و نشان عمارات
 چون قلعه های بلند و حصنهای ارجمند در زمین دیار ایشان بسیر کفایت ایشان انداخت
 و عقوبت کرد بگناهان ایشان یعنی کفر و کذب و نبودن سر ایشان را از عذاب خدای
 هم نگاه دارید که دروغ کند از ایشان **ذالک بانهم کانوا یتحیرون و یسألون الناس ان یخبروا بالنبات کفرها**
فانخذهم الله انهم قوی شدید العقاب این گرفت خدای ایشان را بسبب آمدن رسول به نباتات
 و مجرمهای هویدا و کافر شدن و انکار کردن ایشان بدنات و پس گرفت خدای
 ایشان را و معاقبت گردانید بدین معنی که خدای تواناست و تمکن در هر چیزی احدیست
 عقوبت بر اهل شرک **و قد ارسلنا موسی بآیاتنا و سلطاننا نبینت الی فرعون و هامان**
و قارون فقالوا ساحر کذاب و تحقیق که فرستادیم موسی را با معجزات ما که تسخیر آیات بود
 و سلطان بین گفته اند ما در عصا است و دیدیم اما افراد عصا بند که جهت عظمت
 نشان او یا آیات دعوت حق و سلطان مبین معجز او یعنی فرستادیم در دعوت و معجز که
 واسطه قبول اوست با و عطا فرموده بسوی فرعون که اعظم عالم مصر بود و دعوی
 مروت می کرد و بسوی هامان و قارون که فریب و شیطان بودند و ایشان را بگویند و حق
 فرموده اظهار معجز نمود ایشان بکذب بشن آمدن انکار کردند بگویند که جاودیت گذار
 که بجز خود خرق عاده میمانند و دروغ گوئی او آنست که میگوید خدای هست و من
 رسول او **قلنا ما نؤمن بالشیء الا ما نزلنا فاقولوا انباء الذین استقامتم و ما**
کیلا لکم قلوب الی سلال پس نمکاهی که آمدن مقام راست و در سنت از نزدیک ما گفتند
 بکشید پسران آنان را که در وید اند موسی معجز اولاد بنی اسرائیل و ایمان بود که در وید
 پیش از ولادت موسی و اولاد بنی اسرائیل را میکشیدند و بعد از ولادت دست باز داشته

۲۴
 نقصد موسی و فرعون
 بطریق احوال

و آنچه خواندیم

بودند که سبب و جرم بودی که هلاک فرعونان از بسبب او باشد منقض شده بود ترا و نقل
 ایشان میکرد و چون موسی معشوق گشته بدعت و بخت آمد با از امرای فرعون گشتند که
 پسران بنی اسرائیل را بکشید تا دلهای ایشان برسد و آن کیدی بود که باز ناز کردند و
 مست گشتند که از آن نسبت با انبیا و مومنان مکرده میجای و نبود که بعضی مکر ایشان از شرقت
 و وبال آن همه بدیشان باور کرد پس فرعون با خواص و مقران بنسب و گفت او را می بکش
 گفتند با او که او مکر کرده باشد برکشند خود و از آن ضرری بر او عاید شود یا اگر مردم گویند
 فرعون با او معارضه نتوانست او باقتل رسانید صلاح درانت که ساحران را طلبید و معان
 او شوند فرعون چون میداشت که بختی است و کشتن مقدم فرعون مستان سخن از فرغان
 بسندید اما بر ملا و علانیه اظهار نمود کرد **و قال فرعون ذرونی اقل موسی و ابلیس مر**
الاعفان ان یبدل دینهم و ان یظنوا فی الایمان الفساد و گفت فرعون بگذار مرا که زادی بخواریت
 بکشم موسی را که آن بخوان خدای خود را تا نقل من از او باز دارد بدین معنی که من می ترسم که
 دین شما را تصرف و کشتن شما را بدل کند و از عبادت من باز دارد یا اینکه اشکارا کرد
 بسبب دعوت او در زمین مصر تا می و حفصان یطهر با بضم یا و کشرها و نصیب دل الفساد
 سخنان دعوی موسی ظاهر کرد اند در بلد شما و مرا از فساد حرب است که چون تا معان
 بسیار شوند با شما حرب کنند **و قال موسی انی عذت بری و دیگرین کل کلمه الیوم الحجاب**
 و گفت موسی من فرعون خود را بدین معنی که تمام پروردگار من و پروردگار شما از شره کردن کشی
 که بسبب تعظم نمی کرد برودن شما در فرعون را نام برود و بوضوح ذکر کرد که شامل او و شامل ایشان
 در نگاه او بود و چون خبر قتل موسی فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شاد گشتند
و قال رجل من آل فرعون و گفت مردی من از دشمنان فرعون **انقولون یحی**
ان یقول ربی الله و قد جاءه کر الیدیات و ان یکذبا فلیله کذبا بان یکماد فایسک
بعض الذین یبید کفران الله الیهدی من هم رب کذاب اما می کشید مردی را که میگوید فرعون
 من خدایت و حال مکر آورده است شما معجزات روشن و دلایل هر یک از پروردگار شما
 جهت این گفتن گفتن چون توان و اگر صدق قول او بر شما یعنی نباشد و او را از دروغ گوئی
 شرمند بسوزد یا بدو ع با عتقاد شما بر و خواهد بود و او خود هلاک خواهد شد و اگر در حدیث

واست کوی باشد پس برسد بنها بعضی از آنها را بان وعده میدهد که با لعل عذاب دنیا
بمحط حال شما خواهد شد بدین سنی که خدای توفیق راه یافتن نمی دهد کسی را که از بند
گذرنده است در کشتن جوان سگنامه در پیغ کوند است در دعوی خدای و هم از نومه
قول رحل از فرعونست که سگوب ای گروه من **یا فرعون لکم الملك الیوم ظاهرین فی الایم**
من حیرا من یا برائیه انجاء امر شاد است سلطنت و قدرت امروز ظاهرین در حال کفالت
برخی اسرائیل و برتر از نشان در زمین مصر پس کت که یاری دهد ما را و حمایت کند از
خدا ای اگر نباید بما بسبب قتل موسی بر قتل موسی میکند که نفعه بد خواهد داد باز فرعون
از روی استنداد بان مومن و دیگر حاضران گفت جنبل خود خدا از ان خبر میدهد **قال فرعون**
ما اریکم الا ما اری و ما اهدکم الا سبیل الی شاد گفت فرعون مران موسی که نواز قتل موسی میکرد
و جوی دیگر که نزه او حاضر بودند نمودم شما را مگر آنچه یبتم از روی صلاح کار یعنی کشتن
موسی و نمی نما بر شما و مکر باه راست خرسل که عجب شدند فرعون بقتل موسی فهم کرد عرف
محبش در حرکت آمد خوفت و مر اشتغال نمود جنبل خود حیرانه میفرماید **قال الذی امن**
یا فرانی اخاف علیکم مثل یوم لا احزاب مثل ذاب لوج قور و عواد و نوره و الذین من بعدیم
و ما الله بربکم ظلمنا للعباد و یا فرانی اخاف علیکم یوم التشار و گفت آن مومنی که نوحی
یکروز از قتل موسی ای گروه من بترسم بر شما بجهت تکلیب موسی و منعوض شدن با و مثل روز
احزاب یعنی روزی که لشکرها تکلیب رسل کردند و هلاک میسندند انگاه تفضیل میکند مانند
هلاک قور فوج بطرفان و گروه عاد که بصیر باد مستاصل گشتند و قور نمود که یک صحبه
مزدند و مانند حال کسله که از پس ایشان بودند چون اهل موفکه که شهر ایشان تتر با باشد
و چون اصحاب آنکه که عذاب طلعه گرفتار شدند و نیست آنکه خدای ستم بر ندان خود خواهد
یعنی ایشان را که با قوا عفت عذاب کرد باستحقاق ایشان بود پس شما هم ظلم نکنید
تا معذب نگردید و ای فرعون بدین سنی که من می ترسم بر شما عذاب روز بتنا که یکدیگر با بجهت
استعانه در روز قیامت که بعضی بعضی را سخن اند و کس فریاد دیگری می رسد یا اهل بیست
و دوزخ و یکدیگر را ندا میکنند **و باعداز نوح موت ندا میکنند که یا اهل الجنة خلوه**
و لا موت و یا اهل النار خلوه و لا موت یا دران روز نادای ندا کند که فلان بجهت شد

تفسیر
تفسیر
تفسیر

که هرگز بدین سخن نگوید و فلان بدین شد که هرگز نگوید **تو لکن من بعد من انکم**
من الله من عاصم و من یضلل الله فما له من عباد روزی که بر کرد اینده شویید از توفیق
حساب و باز گرداننده بدو فرخ برید باشد خفا از دان بر کشتن بسوی جسم طبعی و نگاه
د ازنده که تواند در بنیاه گرفتن و هر که از فرود کرد از خدای در ضلالت بر نیست او را هیچ
داه نمائند که بقتل مراد رسانند **و قد جاء کریم من قبل البقیات** بدین سنی که آمد شما
یوسف بن یعقوب علیه السلام پیش از موسی بجهت آه هوندا گفته اند که فرعون موسی همان
فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف است قیمتی او را کرده بودید عازنده کرد
و فرعون امان بوی آورد و چون یوسف در گذشت فرعون از دن بر کشت و تا زمان
موسی عمر یافت پس موسی آل فرعون گفت که یوسف پیش ازین آمد بمحارت روشن کرد اعجاز
احیاء و پس از آنجمله بود و چون ساختن زلفها و بدینا کشتن او باذن الله و امثال ان
چون شهادت طفل بر بر اوت یوسف و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد
فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را بر سالت بوی فرستاد بیست سال
در همان بود و معجزات بدیشان بسوی زید و مکر و بدید پس موسی آل فرعون از ان خبر داد
که یوسف بشما آمد **فما زلفتم فی شیک ما جاء کریم من قبل البقیات** فلشرف لربیع الله من
بعد رسول کذلک یضلل الله من یوسف و یاب پس همان بود در شیک و مکان از انجبه
آورده بشما از امر دین تا انگاه که او در گذشت گفتند بر خواهد گفتن خدای از پس
او و سولی یعنی چون سخن این سخن نشنیدید بگردگری نخواهد آمد از ترس آنکه سخن او
نیز در کیم همبخت خدای گمراه سازد در نوادی طغان هر که او از حد تجاوز کنند آت
در انکار شیک دارند در بلجده معجزات وجود یابد و اهل اشراف و از صاحب انانند که **الذین**
یحادلون فی الآت بغیر سلطان الیهم کرم مقفا عند الله و عند الذین امنوا کذلک یطیع الله
عقل کل قلب مکر تجار انانکه جلال میکنند با انبیا هر چه آیات خدای و وحی و بر حانی
که بدیشان آمد باشد نیز کست جلال ایشان از جهت بعضی نزدیک خدای و نزدیک
انانکه کردند اند یعنی خدای و مومنان سخت دشمن میدارند همجنس میسند خدای
بر هر حال شخصی شکرت که سر کشد از فرمایند ازی جبار یعنی خود که کوه را از دیگران برتر

تفسیر
تفسیر
تفسیر

الاولی ابواب بدستی که مادا و غیر مادی بر همان لاراه نمودن یا بجز بدان راه بافته شود
از معجزات و صوفی شریع و میراث داد بر مری اسراسل یا تو بر تعقی باقی که ششم مرمان ایشان
تو برت لاراه نمائند و بند هفتاد و نه باب و در حق العقول السلیمة اما هر سلیمة را
ازین اثبات و اعطاء حد و جزیه **فاحسن** بر هر کس ای محمد بعوت عقل سلیم و طبع مستقیم
باز از کفار و اینها اشرار است خود و قیاس کن نصرت خود را ازین تعالی نظر بر نصرت ابدیا
و ام سالفه **ان وعد الله حین و استغفر لک** بدستی که وعده خدای نصرت ابدیا و هلاکت
اعداد است و در سلست و خلاف بدان راه نباید و ان حقیقت وعده از حال موسی و فرعون
قیاس کرده خاطر مبارک راستی و ما از حجت شدت استقامت اعدا و نفع در حیات اولیا استغفر
لذینک طلب امریش نمای برای ندانک ایجه واقع شده باشد از صبری بر آزار قریش و جن
راه دادن بخاطر عاظم و معنی دیگر چنین گفته اند که محمد بعد نماید خدا را با استغفار حجت
مزید در حیات و استغفر باشد مراستما بعد از حق و حضرت سید صلی الله علیه و سلم روزی
هفتاد بار با استغفار میفرموده اند و بعضی معنی چنین گفته اند که لذین استک کرامت
بر کفاه تو از شفاعت تو امیدوار اند و استغفار از برای ذنب است شفاعت است حضرت
در وقت حیات بجهت مومنان و مومنات **منوی** کرب بکشای از کوی **حرفی** برای بگویی
عقی که بعد از خواهی ما از حالتی بر کفای ما مردک خدا کتی شفاعت ما را برهائی از شفاعت
و بیع محمد ربک بالعشی و الابکار و بیوسته تسبیح کوی ستایش برود کار خود دنیا
و یا مداد عقی بگویی سبحان الله و بجز **جون** کفار در باب بعث و حشر و بودن قرآن کلام
حضرت بزبان سخنان داشتند و مجادله میکردند که بیعت بحالت و قرآن کلام خدایت
است و ستاد که **ان الله یجادلون فی آیات الله بغير سلطان ائیم ان فی صلوة هم**
الاولی بکرم ما لینه فاستعد الله ان یمنی البصر لانی السموات والارض
اکبر من خلق الناس و کثر انما لا یملک بدستی آنکه جدال کنند در اینها خدا که نه
از حق است بلکه باطل است بر یافته او پیش خود و حقی که آمده باشد از پیش خدای با دلیل
که داشته باشند از دلایل عقلی است در سببهای ایشان مگر سرکش از حق یا اراوت
سروری و حکومت با عظمی موهوم که هرگز رسیده یا ن مستند بر نه که خدای از شر ایشان

عقلی البصر

بدستی

بدستی که او شنیده است بر افعال باطله ایشان را بناست با افعال کاسیده عاقله انسان
خلق السموات هارند از پند اسما و تیره بین بزرگ است نزد شما از آوند آدیسان پس
از آنکه قادر باشد بر خلق الارض و سما با وجود عظمت و بیطت آن اولی فی اصلی و ماده هر ایند
قادر باشد بر خلق آدمیان با وجود اصلی و ماده ولیکن منشور در زمان نمیدانند که ان اولیت
است **قول بعضی مشران** است که جدال کننده پیروز بودید که عیب و آگند تو صاحب ما
منشی ملکه او ابو یوسف من سیح من و او داشت معنی دجال که سلطنت بر مخران شود و بر موی
آب با او روان باشد و بادشاهی او بما باز کرده و او حق است از اینهای خدای تعالی حق سبحانه
ان آت فرستاد که آنانکه مجادله میکنند در بطع دجال و اول آیت الله میدانشد در لها
ایشان کبریت معنی هوای حکومت و سلطنت که بدان سخن بدهد رسید در هر انشاست پس تو بیا
که ان شرفند دجال **و دیگر میگویند** که چینه او عظمت از چینه آدمیان حق تعالی فرمود
که آوندق ارض و سما از او پیشتر چینه دجال بزرگتر است و پیشتر مردمان نمیدانند که دجال کت
از مخلوقات من و باید داشت که او ادبیت و از آدمیان دیگر بقدر ملذ تر است و بیشتر
بندگش و او را یک چشم است و از علامات قیامت و حق و صلی الله علیه و سلم را ظهور
وی مان کرده است که در هر رسد سال مش از وی فقط و غلام مبتلا شوند سال اول آسمان
از باران نلغی با نر کبر و زمین از رستیمه ما نلغی نگاه دارد و در سال دوم در نلغ و در سال
سوم تمام سلوب شود نه باران آید و نه شبنم روید پس دجال سرور آید و با وی سخن بفرم
بسیار باشد مستقر اهل منبت متابعت او کنند و با وی عشق و دوزخی باشد و از جن و
شیاطین سخن او باشد و متمثل شوند بصورت آدمیان پس کسی را گوید که ما در وید بر نازند
که افرار کنی بر برویت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت این و متمثل شوند
و او را گوید ای من ند متابعت وی کن که او فریدگار است **القصد** همه شهرها را یکبار الا
مکه و مدینه که رساله مکران با پاسبانی و بر من شان چون کار نیک اند حق سبحانه عیسی با
از آسمان فر فرستد تا دجال را بکشند و بشکروند که اغلب پیروز باشند مای مستاصل
کردند و نهد از عقل عیسی در سوره زخرف فرستد میشود **و ما یستوی الا عی و البصر و الید**

قصه دجال و لعل

صبر اولی
از حق

استقامت و صلوات الله على من استقامت و سواي مستند تا پندار و پندار جاهل و عالم را
و عاقل و بیکسان باشد اما که گویید اند و صلواتی صالح کرده اند و بنید کار و حق کافر بدخل
مراد است که چنانچه بدینا و نایب ساری باشند در دنیا مومن و کافر نیز در آخرت برابر
خواهند بود مگر عبادت و عبادت و دیگر عبادت در کفایت اند که اندک نیند چون ثابت
شد که عبادت و سعی و برایشند در ثواب و عقاب و دنیا دار کفایت است در دار پا داری
و چون این لابد است از سرای دیگر کردن مکافات باینکه و آن در قیامت خواهد بود **ان**
الساعة لا يتدأ ايوب يتما ولكن اكثر الناس لا يؤمنون بدین معنی که زمان قیامت البته
آنکه است شک نیست در آمدن آن چه تمام اینها و رسول محمد القول و عده داده اند فرقی
آن و لیکن بیشتر آدمیان نمی گویند قیامت و فصلی نمی کنند از صورت و نظر و القوم محسوسات
و كما تكبر اذعوب استجبت لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم
دائرين و گفت بروردگار شما سخن ایند مرا اجابت گفت شما را یعنی ما برسید تا ثواب دهم
اغلب علماء درین آیت دعا و بمعنی عبادت فرمود آورده اند و آن تفسیر بان الذین استکبرون
عن عبادتی می دیند کشته و هر که از عبادت من استکبار نماید زود در آید شوند بدین معنی
و بعضی سیلغون بصیغه معلوم خوانده یعنی استکبر خود می گویند در حالتی که عبادتشان
و عبادتشان بودند و بیک قول دعا بمعنی استغاثه است ادعوی ای استغیثونی یعنی بوقت
درماندن فریاد خواهی از من که من فریاد شما ای داعیان برسم و بقول بعضی مراد از دعا
سوال است یعنی بخوانید از من هر چه خواهید که از این رحمت من مالا مال است و کریم
من بخشنده اما که در امر سائل نیازمند دست سوال مشغول است که من دست رد دیننده و زدم
و کلام محتاج زبان سوال کشاد که من بیع اجابت گوش نداشته و گفته اند دعا بمعنی نداء
و استغیث بمعنی قبول دعوی است این بافضل کامل شامل تمامی اقصی شما را عمیل کند
یا مراد از دعا توبه است چه توبه خدا را یا محض توبه اوقات و روحی از باطل و
کناه قوی حق و حق تعالی اجابت می نماید یعنی توبه او نای پذیرد **بیت**
که توبه کنی بپندار از توبه می گوید و آنکه زمر جمعه است در کلام **الله الذي جعل لكم الليل**

لستکونوا

لستکونوا فی الدنیا و الباطن ان الله لذو فضل على الناس ولكن اكثر الناس لا یحکون خدای
حق آنست که بسیار بود برای شما شایسته و آثار ملک و بمن یح باره که از حرکات نا صواب باز آید
برای سکون حساس مجرای بر وید و کرد ایند روزها روشن کنند و منراج حار که بر ما را بر مسند
و حرکات شما در اکتساب معاش قوی کرد بدین معنی که خدای هر ایند خداوند بخشش بسیار
است با فریدن لیل و نهار بجهت استراحت و اتعاش و کد در کسب معاش بجهت تنب
اموری که قوام مصالح ایشان در پیش وصال بدانست لکن بیشتر مردمان سباسباداری
نمکنند **ذکر الله و بکرم خالق کل شیء لا اله الا من فانی فو کون** آنکه از کارها کار خدای است
که بروردگار شما است افزنده همه جزها مع معبودی بجز انبیت مکر و بیس حکمت و بجهت و غیره
و کرد ایند بیشتر از عبادت او عبادت عزراو **كذلك ينقذ الذين كانوا بايات الله**
مجدون الله الذي جعل لكم الارض قرانا و السماء بناء و صوركم فاحسن
صوركم و زكركم من الطيبات همانا که گرداننده شدند این قوم بر کرد ایند بیشترند آنکه
هستند که از وی عناد آیتها را خدا بر انکار میکنند و از پذیرفتن آن بازی ایستند
ان خدای که ساخت زمین را فرارگاه تباروی می ایستید و میر وید و می نشینید و بنا کرد
استان را بنا می برداشته و افزاشند و بنا گشت شما را ای آدمیان و چنین صورت صورت
شما کرد که قامتهای راست و دروهای یا کهن و بادی البشره و تناسب اعضا از ذاتی داشت
و روزی داد شما را از مطهرات پاکیزه و لذیذ و مقبض گردانید روزی شما را از حورش
حیوانات و در تقاسیم حسن صورت انسان را بمعنی آدمیت و انسانیت برده مرتبه حار
جهان نماید از ذاتی میدارد که همه محتای علوی و سفلی و جمیع دقایق صورتی و معنوی
را جامع و شامل میدارد و الوار معرفت ذات و آثار صفات شناخت در ایند محتای او
مری و ظاهر و محسوس باهر است **ربانی** ای صورتی توانست سر بر چوید روشن و رحمت
بر تو را از شهوات و بجمعه هر دو گوئی و کس چو تو نیست در مملکت صورتی و معنی موجود
ذکر الله و بکرم خالق کل شیء لا اله الا من فانی فو کون آنکه خدای تصویر کرد خدای است
شمار برست خدای و نیز بر کار و بروردگار عالمیان از زمین و آتش و غیر آن **عالمی الا الله**
الاهي فادع من علمین له الدين الحمد لله رب العالمین اوست زنده که عبادت خود

از ازل تا ابد متغیر است بستم عبودی که سزای عبادت بود مکرر و پس از ذوق خلاص
پریشتمید او را در جالی که با کجا زنده باشید دین خود را از شوب ریا و شرک و برکت
توقی بر قویید از ذوق شکر گذاری و نذا کوی مخلصیت و صفای طوب بگویند الحمد
لله رب العالمین یعنی هر سپاسیما و شتایشها مر خدا بر است که پروردگار عالمی است
قُلْ إِنِّي نَسِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُرْسِلُ
أَنْ أَسْأَلَ رَبِّي الْعَالَمِينَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقٍ ثُمَّ
يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ يُبَدِّلُهَا أُنْثَىٰ كَمْ تَكْرَهُنَّ إِذَا سَأَلْتُمْ عَنْ خَلْقِ الْإِنثَىٰ لَمَّا تَلَقَّتْ الْبَاطِلَ
مِمَّنْ يَلْعَنُ اللَّهُ فَمَا لَهُ بَدِلًا إِنَّمَا يَأْتِي السُّحْرَ الْفَاسِقِينَ إِتْرَابًا وَمَا يَأْتِي السُّحْرَ إِلَّا بِمِثْلِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
طبع بخارید موافقت را که بدی سق کین منی شده امر که ان را که شما پریشتمید من پرستم
بجز خدای برحق چه برین آمده است حج و آبات از نزد پروردگار من و ما مورد شده ام با نکه
از روی انقبای در کردن هم پروردگار در جهانیان ما **قوله** هو الذی اوست انکی که با فرید
شما و اوستی پدر شما که در ان خاک بس شما ای فرزند ان وی از آب منی بس از غلظت
که بعد از جهل روز بان شکل بری آید بس بیرون می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طفل
یعنی کردک بس زنده می دارد شما تا برسید فطانت قوت خود که منتهای شایست بس بودن
در چه بالایی برده تا برسید به پیری و پیر شوید و از شما کسی باشد که مرانده شود بشر از رسیده
بمیرید باو غ و کمال قوت که باشد باشد یا قبل از شوخیه و زنده می تدارد شما و بیا میاید
شما را تا برسید باجل موجود که وقت مرگت و شاید که شما تعقل کنید در بر این فریفتن
خود و اسقال از زجه بد چه **هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَمِيتُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ مَا يَأْتِي بَعْدَ**
الْحَيَاةِ لَمَوْتٍ اوست انکه زنده کرده اند و میرانند یعنی موت و حیات بمشیت و اراده او باز
بستد است بس چون خواهد که حکم کند کادی ما بس من نیست که کرد مران خواسته ما
که با بس بس نه اشید فی مملتی و قوی یعنی کون او را اجتناب بافت و مصالح و ادالات و
مدت و فرصت و کلفت نیست **مَشْهُورِي** فعل او را که عیب و علت نیست متوقف بهنج آکت
نست **يَخْرِجُكَ مِنْ بطنِ كَافٍ طَرَفٍ** هر زمان شکلی آورد بیرون **الْمَرْءُ إِلَىٰ الذَّنِّ**
بِحَاثِلِيهِ فی آیات **اللَّهُ أَنْ يَصْرِفَ إِلَيْكَ الذَّنَّ كَذِبًا بِالْكِتَابِ** و **بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ**

رَسُولًا مَوْسَىٰ لِقَوْمٍ خطاب بر سعیر است آیاتی نگری بسوی آنانکه نزاع و جدال میکنند
در دین آبتیای خدا یعنی حج و قرآن را مستکرانند چه که تریکد انده میشوند از نصیبی بد
مجادلان انانند که تکذیب کردند و تکر و بدید بقران با بجهت کتب آسمانی و با بجهت فرستاده
امیر با بجز سعیران خود را از احکام و شرایع بس زود بیا نند و غایت عاقبت تکذیب و انکار
و **إِذَا اذْخَلْنَا فِي الْأَعْيُنِ قُلُوبَهُمْ نَسُوا حَظًّا مِمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ** **وَيَوْمَ نَبْذِي الَّذِينَ كَفَرُوا فِي**
الْحَمِيمِ السَّامِيَةِ الَّتِي كَانُوا يُكَفِّرُونَ بَهَا انکه که غلظت آتشین در کرده های ایشان باشد و زنجیرها نیز دوران باشد کشیده میشوند
بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را در آب جوشان که در نهایت حرارت بود پس
از ان در آتش بسوزند و بر این سازند که با انواع عذاب از اقس صرف دوزخ و از آب
جوشان هر دو نوع عذاب معذب کردند **ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ** پس گویند مر ایشان را **إِنَّمَا**
كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنْ لَدُنْكَ وَكُنْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا كَانُوا
انکه بر دید شما که انبار گرفتید ایشان را از دین خدای گویند دوزخیان که آن شرکا که
شدید از ما یعنی بلیغ ایشان را و از نشان قریع اسناد بود ما را ایشان ما را در پلاید
و خود از ما گرفتند بلکه جزوی را که ما بر سانش میکردیم جمع نموندند و ما خود ایشان را کسی
خال سکدر بر و جزوی پیدا شتم **كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَاذِبِينَ وَكَذَلِكَ كُنْتُمْ تُفَكِّرُونَ**
فِي الْأَعْيُنِ وَالْجَنِّ وَمَا كُنْتُمْ تُحْسِنُونَ ادْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِي أَعْيُنِ النَّاسِ
همینا که مجادلان را فرود گذاشت فریبکند ارد کافران را خدای تاراه نمی برد چیزی که
از ان شفاعت گیرند در آخرت بس ایشان را گویند این خذلان شما در عقی بسبب شادی شما
در دینی بساحتی یعنی بزرگ و طغیان و محبت انکه بر دید شما که بناز و تکریم میایدید ادخلوا
در آید به های هفت کانه دوزخ در جالی که جا و میدان باشد دعان بس بیار آید
کردن گشتان را دوزخ **ثُمَّ نَسِيتُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي تَشْكُرُونَ** پس باید ای قهر بر دین
که وعده خدای بجزرت او بیا و هلاک اهدا درست و داشت و بی شک و شبهه واقع
خواهد شد **فَمَا أَرْسَلْنَا** پس اگر بنام من **بِعَمَلِ الْفَالِقِ فَكَلِمَةً أَوْ سَمِعْتُمْ نَادًا فَجَاءَكُمْ**
بعفی از لجه و عده داده امیر ایشان را از قتل و اعرابا اگر غیر اینم تراشتر از طوب عذاب
بس بسوی ما باز کرده خواهد شد دوز قیامت و حنای اعمال خود خواهد یافت یعنی

بهره دمی حواء در حیات تو یا بعد از موت تو فرود گذاشت ایشان سخن اهد شد و بازگشت
ایشان بسوی ماست و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب ایشان مثل قتل و اس و قتل و بعضی
سزایات نیا نمود و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود مشخص است که در ستان سید
عدنان در هر دو جهان خیز و شادمان اند و دشمنان در هر اند و برکان بیت
دوستان در دوزخ و عالم شاد و خیز میزند دشمنان در جهنم و آن سرا **آوردند**
که گاه و قریش از روی عناد و جدال اقتراح آیات متعدده منکره از سید کاینات می نمودند
مثل انفجار عیون و نامر مساین ایشان و ضا عد بر آسمان محصور و شهود ایشان بر وجهی که
که در سوره نجا اسرائیل گذشت حق سبحانه فرستاد که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ**
مَنْ قَضَيْنَا لَكَ مِنْ نَفْسِكُمْ عَلَيْكَ وَرَسُولِ إِنْ يَأْتِي بِآيَةٍ إِلَّا يَدَّبُّ
اللَّهُ تَأْتِيَهُمْ أَمْراً لَدُنَّ فَتُفِي بِالْمُؤْمِنِينَ إِنْ يَكْفُرُونَ و تحقیق ما فرستادیم پیغمبران را پیش
از تو بعضی از ایشان آنها اند که قصه ایشان بنویسند ایروان بیست و نه سوره اند و بعضی
ایمان اند که قصه ایشان را بنویسند ایروان نام ایشان داشته چون **الْبَيْعِ وَعِرَانَ** و
بعضی از آن قبل اند که نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده بعضی برآمد که مجموع
هفت هزار بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور است که صد و بیست
چهار هزار خبر بوده اند و در امان بدیشان تعیین عدد و اسامی و معرفت مناسب هیچکدام
نظارت و پیروی معبری را و تقاضا آنکه سارده آیی که نشان نبوت او باشد مگر بدست
خدای و بیک فرمان او خدا میفرماید شما از پیغمبر من اقتضای سزایات میکنید و این اندیشه
غلط است اگر او را استقلال در آوردن مجرم بسود بگفتند شما عمل میکنید اما آوردن معنی
او با بی فرمان من ممکن نیست و من حکمت در علم و حق آن می بینم بر چه گاه که فرمان خدای
بعذاب مقترحاتی نیاید بعد از ظهور آثار و وضع آن حکم کرده شود حق و آن حکم است که
مشرب بطل تعذب کرد پس مؤمن حق را عذاب باشد و زمان کنند در زمان جاهلی تا ایشان و
معاذ آن که بعد از دیدن مجرم که دلالت بر نبوت میکند دیگر پیغمبرها اختراعی نبی هستند
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْإِيمَانَ لِكَيْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَذَكَّرُوا بِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَخَبِيرٌ بِالذَّالِمِينَ
عَابِدُوا اللَّهَ وَاعْبُدُوا عَلِيًّا وَعَلَى الْعَالَمِينَ وَالْمَلَائِكَةَ وَالْمَلَائِكَةَ وَالْمَلَائِكَةَ وَالْمَلَائِكَةَ

خدا می بیند که سزاوارند برای شما جبار با این چون شکر و کما و کی سفند اسوار میشوید
بعضی را از آن چون شکر و بعضی را از آن میفرماید چون کی سفند و برخی ایمان اند که قالمست
و کوب و اکل دارند چون بقر و بر شما است در انعام منصف بسیار چون شیو و پشم و روغن
و کشت و پوست و پشم و زران و او را ایشان را نایب سید مسافرت و سواری بران معنی برکت
از آن مجاجتی که در دلهای شما است از سوز در معامله و علیها بعضی بر شتران در هر خشکی
و رکشی در دویا برداشته میشود و سینه یاد خدای شما را نشانهای فقهت خود و عدل پس
که امرایت را از آیات قدرت با از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از عتبت انکار میکنید
انظروا سیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اکثر منکم
واشد قرة و انما کافی الارض ما احق عنهم ما کافا بکینون ای سوزگرنده ترین
عاد و غور تا بکنند که چگونه بود سر ایما مانگد شش ازین بوده اند از ام نشین بیشتر از ایشان
از روی عدل و قویتر از روی توانایی و افزونتر از جهت آثار و علامات عارات منبعه و
قله های سینه و قصرهای قبعه پس فاع نکر عذاب را از ایشان نه جمع مال و نه ترتیب سپاه
تلباء هم سلفهم بالبساتین فوجا بما عندهم من العلم و حق هم ما کافا بکینون
پس امنسکار که آمدند بدیشان سغیران ایشان بجزرات و دلاوت شاد گشتند با بجهت رفیق
ایشان بود از دانش بزرگوار ایشان بعضی عقاید باطله و بجهت کاسه و گفته اند مراد علم برکات
و تجارت با علم طبایع و تخمیر که بان مستظهر گشته یا انبیا مباحات من گزینند و استسخرایا
انبیا و آیات پند خود ساختند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت و احاطه کرد با ایشان
جزاء آنچه بودند که بان استسخر میکنند **فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ عُمَّةٌ وَكُفْرًا بِمَا كُنَّا**
شُرکین فلهم منکم ایمانهم لما رآوا بَأْسَنَا إِنَّ اللَّهَ الَّذِي قَدْ خَلَقْتُمْ فِي بَاطِنِ الْأَرْوَاقِ
اَلْأَعْرَابِ پس آنهم که که حق عذاب ما را مشاهده کرد در دنیا گفتند ایمان آوردیم بخدای
و یکجا می نشاند و کافر شدیم بخدا بودیم شرک آنندان بعضی کافر شدند بر ایمان
سود کرد آنسکار که دیدند ما را عذاب ما را آوردن ایمان بعد از دیدن عذاب ایمان باس
است و آن محسوب و مقبول نیست سنت خداست منادان آن سنتی که در زندگان او
از ام ماضیته نهاده شد که ایمان باس قبول نیست و زیانکار شدند در آنجا شکران بعضی

خبران ایشان در آن وقت محقق شد و آنچه هم در زبان و خسران برینند عصما الله
من طوفا الحیران فی الدنیا والآخرة

سوره السجده مکیه اربع و خمسون آیه و ثمانون فی خواصه

مرکز سوره السجده از سر اعتقاد و صلوات چون بخواند مرادها باید
بگذرد ظاهرا از سر آزار **حَسْبُ نَزِيلٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اسرار و مفطوره را
هیچکس استقصا نتوانسته کردن و میتواند بود که ما اشارت بحکمت و مہم بنت یوفی
حق سجاده و امت است بر مومنان چنانچه از کریمید قل انما علی السلامکم بل الله بمن
علیکم علی ان هدیکم للذمیان و نیز اشارت بس حق با حبیبی و محمد صلی الله علیه و سلم که
جمع ملک مقرب و حق مرسل کند آن یزید و از صمیم ترین انقلابت که در وسط اسم سخن
و اسم سجده جا کرده دل محمد با دل رحمن متحد است پس بر سر سخن در اسمین تفسیر یاد میکند که
این قرآن **نَزِيلٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** کتاب **فُصِّلَتْ آيَاتُهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** و
فرستاده شده از خدای بخشنده و هدایت نفس عامه پس آن بر جای تلوب خواص و
اضافت نازل بدین ذوالشهر استلال میتوان کرد بر آنکه صلح حدی و در سوره و بسته
بقر است و آن فرستاده کتابت بدلا کرده شک و ظاهر ساخته با موعنی و وعد و وعید
و آن قرآنی است بلغت قوم یعنی بن بان نازی که مفسران ایشان را بصورت باشد آیات او
تفصیل یافته است برای کرمی اهل دانش و شناسنده که نزول آن من عند الله است **يُنزِلُ
وَنُزِيلًا نَاعْرَضُ الْكُفْرَ هُمْ فَهُمْ لَا يُفْعَلُونَ وَقَالُوا تَلْوِينَ مَا عَلِمْنَا فِيهِنَّ وَمَا عَلِمْنَا فِي
آذَانِنَا وَنَرُوهُنَّ يَنْزِيلًا مِنْ رَبِّنَا وَإِنَّا لَخَائِفُونَ مِمَّا فَعَلُوا بِالْحَيَاتِ لَمَّا كُنَّا فِيهَا وَكُنَّا
مُشْرِكِينَ** پس ایشان نمی پذیرند و قبول نمیکند و گفتند اهل شرک که طهار ما در پیش شماست
از فهم انگری که بدان میخیزد یعنی قرآن را مفسر نمیکند و معنی از آن در نمی یابیم و در اینجاست ماکرانی
است آنچه تو میخوانی نمیشنوید و زبان ما و ترجمانی است که جمال نبوت ترا نمی بینیم ما حاضریم
که سید مقول قول تو میکنند در اشتیاق نزول این آیت آورده که در جمل برده و در میان خود و
و حضرت رسالت حاضر ساخت و گفت تو از نظر چشمه ما از نظر طرف ما عمل نشا عامه ما این مرادش

سوره سجم السجده

فصل فی خواصه
سوره السجده مکیه اربع و خمسون آیه و ثمانون فی خواصه
مرکز سوره السجده از سر اعتقاد و صلوات چون بخواند مرادها باید بگذرد ظاهرا از سر آزار

انمود که تو عقل کن بر دین خود که ما نیز عمل کنشکانیم بر کیش خود یا هر چه توفیق از بدی تو
کن که ما نیز انچه تو انیم فرو گذاشت نخواهیم کرد ما بر دین تو مید که تو کار اکثر خود
راست بدار که ما کار دنیا را از دست نخواهیم داد **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ
أَنَّمَا الْكَلِمَةُ لَدَىٰ وَاحِدٍ فَأَسْتَمِعُنَا أَلَيْدًا فَاسْتَمِعْنَا** بگو ای محمد سخن نیست که من بشری مثل
شما ام و در عری آن ندادم که ملک با جن هشتم که شما سخن مراد بر نیاید و در عری شما چیزی
نمیکند که جمع را از و کراهیت و طبع را از و نفرت باشد بلکه وحی کرده میشود بسوی
من ایضی که خدای شما خدای واحد یکاست و سراسیمه در وادی ضلالت هلاک
نکردید که مر در دست بسنکی باحی یا در حق یا حق که خود ترا شنید با شنید بر نید و روی
از درگاه احدیت نافتد بان اصنام و کله باطله آوید بلکه توجه کنید بسوی معبود
یکتا و بران اشتغامت و بر نید و از و امرش خواهید گاهان را که بعد از اسلام
از شما صدق باید و گفته اند که استقامت مساوات افعال و احوال و احوالست چه
ظاهر و باطن و سر و عانیه باید که بر یک و تیر باشد و چون مرتبه استقامت شما را
ملک شد باید که باستغفار مثل آید از روی صلح روح عمل اعظم جبرام و اکبر
گاهان است **وَعِبَادُ الْمَشْرِكِ الَّذِينَ لَا يَتَّقُونَ اللَّهَ وَهُمْ بِالْخِزْيَةِ هُمْ كَاوِنٌ** و بل و سخن
عذاب مشرک آنلکان است آنانکه زکات نفسهای خود را نمیدهند و نفس ایشان
کفی است خدا ما نشان از نانی داشتند و ن کاش کل نه چید لا اله الا الله است مراد
آنست که دنی که خود را بر لال کله تو جید پاک نمیشازند یا آنکه زکات اموال بیرون نمی
کنند و چه تخصص ترک زکات از سایر اوصاف بر تو جبر نسبت بمشکران آن تواند بود که
منافع اعمال دیگر مثل اداه زکات مستغنی بفر نیست و چون از حب دنیا و مال ازین
خیر الاعمال بازمانده اند و صفت بخل که بدترین خصاله در سیمه است و مملکت صفات
حسنه شملت بخل خدا است از دست داده در خود و خود نموده مصنفی بصفه التعظم
لا مر الله که توحید باشد نمیشوند و در خود و خود نموده معنی الشفقه علی خلق الله را
هت نمیکند و صفت بخل را ممتنع خود ساخته با عظمه و ذلیل از تکلیف داریت و
و گفته اند هر تو آنکه که اوفا سخا بود چون حق است که جان ندارد یا بخریت که نمی تواند

فصل فی خواصه

مشهور منعم مسك تجرى في بر است **میرود داخل بدن فی بر است** بخل که سراید
 ناگهی اشوب در دجهان صعب لدانی است **و شکران برای دیگران کافر و ناکر و بیگان**
ان الله انزلنا آياتنا على الفخائل **مستور** بدستی آنکه ایمان آوردند
 و محاصص کردند برای ایشان دانست بر روی تمام که از منت با او مقصصی نیست و غیر ممنون
 بعضی عز محسوب آمد که بحساب بدهند و ممنون بعضی عز موقوف نبرد استند اند و
 انجانست که چون بیماریان و ناقانان که در اوقات ضعف از او راز و طاعات خود
 اگر چیزی توانند بجای آورد حق تعالی بعد از عدم قدرت و استطاعت نکرده و اگر چه
 فرامیگرد جنبه امید وادری که از دیگران بنظر آورده است **مبايعه** مام بلطف
 حق نولا کرده و از طاعت و معصیت برآکرده **انما که عنایت تو باشد باشد** ناکرده
 حو کرده حو ناکرده **چون بحر که لا کرین و از حمر الارواحین** حو ش آمد موج زد ن
 کرد ناکرده از حسناست چون کرده مجری شود و کرده از سیابت یعنی و غفران الهی و تجاوز
 از کناهان نامتناهی چون ناکرده کرد آری لطف و کرم و منظور نامرادانست و بران منظور
 این ذمه ها کتان نکرده که در حدیث صحیح الحدیث آمده است که حضرت فرموده اند که
 لو لم تذنبون لذهب الله بكم و لجاء بقوم يذنبون ثم يستغفرون فيغفر الله لهم و جبرأ
 جنين يكتنن ككتن الكناه يذنبون انبت دعق حضرت یزدانست تجلی و بصفت العفو و فقی
 متحقق کرد که بنده بگناه مبتلا گردد و حدیثی بصفت سابق از عبد الله عمر مرویست
 که فرموده اند بنده چون بر طریقه نیکی باشد از عبادت بس مام شود حق سبحانه ملکی را
 که بر او ولست گوید که بنویس برای او مانند عمل او وقتی که عیاشی داشت از قید مرض
 تا وقتی او را باز رها نموده حضرت خود بر **غلام انیکم لکن یون بالذی خلق الارض فی یومین**
و یجمعون که انداز که ذلک یومیک العالین بگو یا شما کافر پیشین و می گردید با کسی
 که سابقا بنده منی فاد رود وقت اما را ان اللبث رحمة الله آورده که در روز بکشید
 بنا فرید و در روز شنبه بکشید تا آیند و میسازید برای وی همایان ان خداوندی که زمین
 و آسمان را در روز یک روز عالمی است **و جعل منها نفا حو من فیها و لیکر فیها و فیه جنینا**
او که تالی آویند ایله و اوله لیلین بواسی که بهاء بلند با اید از زبر زمین تابنده

قصه آویندیش من و تو
 در چهار روز

آن در آن کبر بسته بهر اعتبار برها زند و یوکت کرد در زمین که در منابع و منافع آورد
 یا یوکت داد زمین را با شجر و در مرغ و اثمار و تغذیه کرد در زمین برای اهل زمین بعضی
 برای اهل هر من منی روز می مقدر کرد چون کند و جو و برنج و حنما و ذرت و نخود و ماش
 این روزها کرد در همه چهار روز بعد از ابتدا بکشید تا انتهای چله شنبه صورت یافت
قره سوا یکسان شد جواب یکسان شد فی بر سستگان ها از افزایش زمین و هر چه
 در رویت یعنی جواب بر سستگان چنانچه باید و شاید فی زیاده و نقصان گفته شد
فر استوی الی السماء و هی دمان فاق لها و لا یمن انبیا طریقا او کرها قاتا آیت
طایمین بس قصد کرد با فریدن آسمان و هی و آن دخانی بود یعنی بخار آب بهات دخان
 شمسوران میدان بیان و نفسیر حیان تقریر و تعبیر کرده اند که چون حق سبحانه آری
 بیافرد آتش را بر روی کاشت تا او را در شورش آورد و از نو بخاری صعود کرد بجانب محیط
 از اطراف که آب و خاک و باد با جانب بالا متوجه گشته آسمان را در هم آورد و در زمین
 آورده که حق تعالی جوهر سبزی باوند و بنظر صیبت در آن تکریب بگذاخت و روان شد
 آتش را بر روی سلط کرد با جوش آمد و کفی و بخاری از وی پدید آمد از آن گفت زمین و
 از آن بخار آسمان آورده شد **سیت** کفی را منسلط سازد که از فرشی است بس لا بخاری
 را بر فروزد که ان سقف است بس زیبا **از ان سف** معانی حسن صورتش بود ظاهر **و**
 زمین فرشی مطین لطف تدویش بود **بیدا** گفت خدای بعد از آن آوردن آسمان او را
 و زمین را که هر دو ساسد بلخه شما سبزه ما بر از روی فرمان برداری یا از بر نایض
 و فی مرتبته معنی بخوشی و ناخوشی بهاید آمدن و جان ندادید عرض اظهار قدرت بر کمال و
 نفاذ حکم بر زمان و ازین لفظ طریقا او که اثبات اطاعت و کراهت ایشان مراد نیست
 چه ان مخلوق را چه حد که اوست **و گفته اند** خداوند تعالی آسمان را فرود کرد که آفتاب
 و ماه و ستارگان حرمها ظاهرها و زمین را فرود کرد که انهار جزیرا بنجر که جان و اثمار
 جز در بیرون آن و چون آسمان آورده شد آن را اینک است بس بر است ان ما حق آسمان
 چنانچه میفرماید **فقط یمن کسبح سمع الی فی یومین** و باقی اش حوا و ات در زمین
 تمام شد شان و کار و شغل عالمین در سسته ایام چنانچه آورده زمین را روز یکشنبه و در شنبه

وگوهرها را روز سه شنبه و درختان و انهار ما روز چهارشنبه و آسمانها را روز پنجشنبه
 و آفتاب ماه و بجز هر مملکتی که در روز جمعه در نیمه ساعت و در آخر ساعت خلق آید در شد
 و قیامت است که آن ساعت همان ساعتی است که تا بر شود بر آن قیامت که عبارت از طاعتی
 و آنچه فی کل سنة امرها و بیننا السماء الدنيا بصلح و حفظ ذلك فقد بر العزیز العظیم
 و آن ساعتی و بر دشت آسمانها در روز که آن پنجشنبه و چه است و می کرد بر آسمانی
 زمان آن تا از احکام متعلقه بان آسمان یعنی باطل آن امر فرمود که عبادت هر چه طریق
 تقدیر برسانند یا مقرر کرد شان و کار هر فلکی بر کدام وجه بسبب در ایند بعضی از شرف
 مغرب روید و بعضی از مغرب مشرف آیند و بیاد استیم آسمان نزدیکتر و بجز اینها یعنی شایگان
 که چون چراغ رمضان و درختان باشند و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتند از آفات
 یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند آنچه یاد کرده شد از بنای افزایش آفرینش و
 انداز کردن خداوند غالب است که در مسلك خود هر چه خواهد کند و نا که هر چه سازد از روی
 حکمت باشد فان امر من انزل الله کر صاعقه نزل صاعقه عاد و ثمود از جهات هم الرسل
 من من ایدهم و من خلفهم الا بعدنا الا الله پس اگر روی برگرداند کافران مگر معنی انبیا
 اعراض کنند یا وجود چنین آیات و بیانات بسبب هم که م و بر ساینده شما از صاعقه
 و عذاب که پیش سازند و عذاب کنند باشد مانند عذاب قوم عاد که با صحرای بود و عذاب
 قوم ثمود که صحرای بود و تخصیص این دو قوم بجهت است که فرشت در حلقه الشتا و
 الصیف بر مواضع اس دور کرده گذشته آثار عذاب قوم گذشته مشاهده میکردند چهره
 که آمدند بدیشان معبودان یعنی هر دو صلح علی نبینا و علیهما السلام از مشرک روی ایشان
 و از عیب انسان آمدند یعنی همه وجهی از لطف و عفو و از مهر و مهر در آمدند و دعوت
 کردند با کفر و بت پرستی مگر خدا را و ایشان گوش بر قول سفیران ننهادند و از روی عناد و انکار
 گفتند در جواب ایشان که اگر خدای خواستی که رسول فرستادی فرستکاران بعضی از پیغمبر شد
 چنانچه میگوید **قَالَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خِزْيَانٍ لَّهُمْ فِي هَذِهِ مَا يَرْجُونَ** که فرستاده شد
 آید این بر عمر خود تا که دیدگار بر حوض شما مانند ما آید میاید و جمع فضلی و شرقی و مزجی نیست
 شما را بر ما از کافران مشرک و مشرکان کافر در برده صورت انبیا بودند و از حالات معنی ایشان

لوشاء ربها

تمام

فافل ولهذا در بند جهالت و ضلالت خود در ماید از سعادات آخری محروم ماندند
مستحق چند صورت یعنی ای صورتی است هر که معنی دید از صورتی است دید
 صورتی برستی را بر بند ماشوی از نور معنی بر بند بعد از کفایت و تفصیل قضیه ایشان
 میکند و میگوید **فاما عاد فاستكبروا في الارض بغير الحق وقالوا استغنى لنا قوتنا** اما که
 عادیان تکبر و کبرگشتی کردند و ببلای عین بجز حق که استحقاقی تکبر نداشتند پس هر دایه ایشان را
 تهدید کرد بعد از ایشان و اضداد الثقات تکبرند و از روی تعظم گفتند که از ما سخت
 ترکیب است تو ای غرض که عادیان مغرور و مغرور و شرک خود شدند چنانکه تنه و
 و عادی بودند و سنگ را بضر دست از کی بکنند **اول امر و اول الله الذي خلقهم**
هر اندامهم قوت و کافرا با استکبار عدو ای اندام استند ان مغرور و سنگان یعنی
 خود آن را که خدای آفریننده ایشان قیامت است یا ایشان که مخلوق اویند و در کمال ضعف
 و انواع از عدم وجود آورده و قوت و شوکت از برای داشته بودند و بر عادی که در کمال
 منصب و پستیها ما منکر شدند با آنکه میداشتند که آن آیات و معجزات بر حواله و ایشان
 بر باطل **فارسلا عليهم ربنا صر صر افي ايام حجات** بشخصتادیم بر ایشان مادی روح
 با و از بسبب در روزهای شوم گفته اند که آن همه از شوال از با ملاد و در چهارشنبه
 تا آخر چهارشنبه دیگر که هفت روز و هفت شب باشد صحرای استا و **بقره عذاب**
الجزية في الجنة الدنيا و عذاب الاخرى **خزیه و هم لا يشعرون** تا بختایم ایشان را
 عذاب خوارگی و رسوایی در زندگین دنیا که در ایشان از پای در آیند و عذاب
 اخروی سخت تر و بدتر است از روی رسوایی و ایشان یاری داده نشوند در آن روز که
 بان دفع عذاب ایشان شود **و اما ثمود فهدى ربناهم فاستجبوا للعسل الحلي فآخذتهم**
صاعقة العذاب الحريق بما كانوا يكسبون و اما که قوم ثمود ایشان را دلالت بر راه راست نمود
 و ایشان جهل و ضلالت که نامناسی عبارت از است اختیار کردند بر علم و هدایت و
 امان و از آن اختیار ضلالت بر هدای فر گرفت ایشان را صاعقه عذاب شول و گشتند چنانچه
 صحیح جبریل ایشان را هله و کرد بسبب آنکه تکذیب صالح و عقر باقر کردند **و نجينا الذين**
استوا و كانوا يعقون و يوم نحشر أعداء الله الا النار هم يومئذ و نجيات دادیم آنرا



توسعات



که ایمان بصالح آورده بودند و از شرک بر چیز میگردید و یاد کن ای محمد روزی که حشر کرده شوند
 در شان خدا یسوی آتش دوزخ بوق جمع کرده و فراهم آورده بدو بخ برانند و برحق
 کسب کرده معرفت دارند تا بشینان برسند انگاه بیک دفعه لولین و آخرین همه را بلوغ
 برانند **حق ادا ما جا و ما شهد علیکم انعم با بصا و حشر و جبار و هم ما کما یقولون** و چون بمانند
 با ش آنگاه سمع ایشان و ابصار ایشان و جانود ابدان و جمالی ایشان موی بعضی برآیند
 و کوی بعضی بر کفر و ضلالت ایشان دهند کوی خراشید و چشم از دید و زبان از گفته و دست
 از کرده و پای از راه برشته که بر نیت کفر و قصد ضلال حرکتی که از کافر بوجود آید عزرا
 بر بیان واضح کنند ادا و اول عضوی که از ایشان تکلم کوی کند با نوبت و کف دست
 راست بود که ازین دو عضو طریق من و شمال و اسفل و اشقی از تمام بدن ابتدا کوی کرده
 باشند و گفته اند که فرج ایشان نیز کوی دهند بلکه عمل کرده باشند و ان کوی دادن
 بر خود اقرار بکنایان است و ان کافران **قال الجبار و هم لو شئتم فرعیاتنا لوانظفنا**
الله الذی انطق کل شیء و هو اعلمکم لوطیة و الیه ترجعون کویند از روی بیخ مراندهای حرمها
 کوی کوی دادید بر ما که برای شما داوری میکنید و عذاب از شما باز میداشتم اعضا
 و جوارح کویند کوی اسز نش ماسکیند که بخیا خود ناطق نشده ابر میگردد یعنی آورده ما را
 آن خدای که قدرت کامله و حکمت شامله یعنی آورده است هر چیزی را که سخن کوی بعضی
 و کویند سخن همه از دست هر چه خواهد بعمل آرد و اوست که آوزد شما اول بار و از عدم
 بوجود آورد و بسوی او باز گردانیده خواهد شد برای جزا و پاداش و چه کوی کوی در
 نیارد مایان را بر گردارهای انشایستند که سخن ظاهر شود بر هالیان و عدل خود را
 کرد که هر چه از عذاب شمارسد علم البقیع عالمیان کرد که عذاب شما حال استحقاق
 است **وما کنتم تستترون ان یبشروکم فیکتمونهم و لا ابصارکم و لا جلی و کم و یبشروکم شما**
 ابر و پیشانی نبودند و مستور بمانند از آنکه کوی بعضی دهد بر شما کوی شما و نبرد با شما
 و شما اعضا شما بعضی خواستید که سخن بمانند سخن استند و کمان بن دید که اعضا و اجزای
 شما کوی دهند و شما **ولکن ظننتم ان الله یدلکم کثر ایها الضالون** ولیکن کان شما ان بود که
 خدای ندانیدست باری از آنچه سکیند کفار میکنند هر چه انکار میکنند خدای میداند و آنچه

مخفی

خفیه از ما صادر شود از اینند اند حق سبحانه و مزود **و ذلک لظننکم الذی ظننکم بر کفر و کفر استحقاق**
حق الظالمین و از ظن شما آن طغی کرد در دنیا کان می برزند بجای که اعمال همان ما میداند
 بد کلمات است که هلاک کرد شما را در آخرت می کشید از زبان زدگان **فان یصبروا فاما لیس**
مشی لهم و ان یتعصبوا فراهم من العتبین بسا که کفار و شکسای نمایند و اگر چرخ کنند
 بهمه حال آتش دوزخ خواجگاه و قرانگاه ایشان باشد و اگر طلب نمایند ایشان رضا و خوشنودی
 حق پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی حق همه حال عذاب ایشان
 مغرور بقول رضا و خوشنودی از ایشان مسلوب و در بعد خذلان و حرمان از مرهه بیان آید
 بجهت باشد همیشه **و یضاهر قریبا فی سوا ظهرا بین ایدیه و ما خلفه و حق علیهم**
القول بیئنا انهم قد خلقت من قبلهم من الجن و الا انهم کانوا اعدا سرین و بر انکس
 برای کافران قریبان و دشمنان و هفتسینان از شیاطین و برایشان مسلط گردیدند و آید
 دیوان برای ایشان آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و سابعیت نفس و هوا تا در طلب
 ان ایستارند و آنچه در عقب ایشانست از اسد از روی و وعد و وعید تا ان دامنگر
 شدید و واجب گشت و انسان قول صیقل عذاب در امم گذشته از پیش ایشان از دیوان
 و آریان که مثل این عملها کرده بودند بعضی خلیفه امم مکنه را استحقاق عذاب بود ان کرده
 نیز سزاوار عذابند **بیت** زینهار از قرین یلینهار و قنارها عذاب النار
 و در کشف آورده که چون خدای بر بندگی بنویسند او را فرین صلح روزی کند که همیشه
 دلالت او بر چیزی بود و اگر بر بندگی خدای بد عهدین او گرداند تا بر ناخشنودی
 خدا او را خیر بعضی و ترعب کند جنلجه شیاطین قرین و هفتسین کافران ساخت تا سخن
 عذاب کشند بدستی که کافران هستند زریان زدگان در هر دو جهان **بیت**
 ز نقد معرفت امر و مغلس **من سورد آخرت فردا حق دشت آورده اند که کفار قرین**
 بر عدالت ستمبرو اتفاق نموده مگر که در صیقل گردید که چون محمد قران خواند او را بخوان
 در غلط اندازند که از قران خواندن بازماند پس حضرت که بقرآن خواندن مشغول شد
 مشرکان با اتفاق او را بخارداشتند و بخوان پیوسته گفتندی **و اشعار خواندندی و**
 دستها بر هم گرفتندی و صیقل زدندی آیت نازل شد **وقال الفین حکمها**

لا تسمى بهذا القرآن والشايفه لكم تفلين وكفتند كافران بايكديگر كه منشنويد
وكوش منشنويد اين قرآن را كه بعد ميخواند و سخنان لغو و هرزه در افتند كردان
يا فرياد كنيد در پيش روی او شايد كه شما عليه كنيد بر ملا و او را خواندند
باز ايستند **فلذيقن الذين كفروا عذابا شديدا** و بعضي بجهت اسم الذي كافر
بجواب آن در آنجا آمده الله انما اولم فيها دار المذبحه اما كافر با با تيا بحدود
بمنشنويد كافران را مراد از آن كافران كروه قابلند يا عامه مشركان عذاب سخت
بعق بسيار و دايه و باد اش دهيم ايشان را بدتر پاداشي كه بودند از روی جمل
و عصبيت بدتر بن عمل جوي كردند و از عقوبت بدتر پاداش دشمنان خدايت كشت
لفظ النار عطف بيان جزا است مراد از آن راست در آتش سري جاويد بعق ملوم
مقام ايشان باشد در جزا جزا پاداش داده شوند پاداش دادني بسبب آنچه بودند
كه همان آيات كلام را انكار ميكرند **وقال الذين كفروا ربنا انا الذين اشرنا نمان
الذين ولا من بعدنا نعت اعدائنا الكفار لا مسلمون** گویند آنکه در آتش باشند بسبب كفتن
اي پروردگار ما بنما آن دو كس را كه در دنيا كراه كردند ما را از ديوان و اديبه
بعق ابليس كه نيا نافرمانی او نهاد و اول كسي كه قدم در راه ابا و اشتكيا ر
آورد او بود **وقر قابل** كه بر روی زمین اول جوي كه ريخته شد از جرات و شوي
او بود آن دو كس را بنماي ما در اير ايشان راحت اقد ام خود و از نشان استقام
كشيم تا گردند از فرقتان بعق در در كه زير تر شوند يا از در پستان بستر و فرودان
فرود تر باشند **ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا** بده سقي انا كه گفتند
پروردگار ما الله است پس بران ايستادند كه تغير يا بدان راه ندادند فآدوق
و فرود كه بر امر و نهي ايستادند و ففاق تو فرزندند و در راه بازي نكردند ذوال كورين
بيان كرد كه صله هاي خود خالص و با كينه ساختند **سقطنا و فرود** كه فر ايشان انا كردند
قول حقيق بصرى است كه طاعت بجاي آوردند و از معا صي اجتناب و زير زدند و گفته اند
از دنياه فاني اعراض كرند و بد از آخرت مفضل گشتند صاحب كشف گفته كه ربنا الله
عبارت از توحيد اقرار است **ثم استقاموا** اشارت به توحيد معرفت توحيد اقرار است

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا

توحيد در استقامت اقرار
و توحيد معرفت

كه الله را يگانگي توحيد معرفت آنكه او را يگانگي شناسي بعق از هر حبت او را بنما
كردى بايك در عالم وحدت حمت راه ندارد كه ان برتر از مكان است و كجا شهادت
در عالم جسم و مكات **ثم** في حمت بيخي در احاطه صفت في تفكر في بيان في معرفت
اتش از وحدت بر فروخت **عز واحد** هر چه بشي ايد بسخت **الذين لا يعلمون الا بكلام
الاحياء و الاوتار و الاثر و البلبله اذ انهم لم يسمعون شيئا و لا يبصرون** فزود آند بر نشان فرشتگان
بعق بر مومناني كه قابل ربنا الله **ثم استقاموا** اذ نزيك مرگ يا وقت خروج از قبر الحدا
بايك ايشان را كوند من مشيد از آنها كه در پيش دارند از امور آخروي چه بر شما آسان
خواهد گذشت و از تو مبريد رايحه گذاشته ايد از اهل و ولد كه حق سبحانه كار ايشان
بخوي خواهد ساخت و ايشرا بعق شاد شويد بان بهشتي كه در دنيا بودند كه بان وعده
داده مبشيد برزبان سغير **عز اولياءه كوفي اليوم الدنيا و الاخرة و لكرونها
ما تشقون افئسكم و لكم فيها ما تدينون** **تكمين** بغور **عز** ما در حيات دنيا دوستان شما بوديم
شما را از آفات نگاه ميداشتيم و الهام راسق ميديد و بجز دلالت ميكرديم و معاونت
ميسوديد و دوستان شمايم در آن ساي بنگر و تعظيم و در خواست و بر شما راست
در آخرت آنچه از تو كند و خواهد نقشها شما از لذت اذ با از كرامات و بر شما راست در
عقبى آنچه خواهد روزى آماده و بهيافته از خدای آمرزنده مهربان و بخشاينده و لفظ
نزل اشعار باشت كه بجز منتهاي آرزوي اهل اقامت است نسبت بلخه ايشانرا عطا
خواهد كرد چون ما حاضر است نسبت بمو ايد كينه كه بجهت ضيافت ترتيب يافته و از بخا
كفته اند نتيجه استقامت نهايت كرامت چه در روش طريقت در چه از ان بالا ترتيب
حضرت شيخ ابو علي ذوق قدس سره استقامت بمعنى نگاه داشت ستر از ما سوي الله گفته
بعق هر چي را در خلو خانه سر خود راه نهد و ايقار را در جريمه منزه ياد بار نهد **عز
امر و ما ايد بدل خيرا و نميگنجد** كانه حرم سلطان ايشان را نهي كند **عز احسن و كامن
عز اهل الله و اهل سالي و قار اخ من المسلمون** و كيت احسن از جهت قول از انكس كنه
عز اند خلق را بر سلسله خدای و يكند عمل صلح و كويد بده سقي كين از سلسله انان و كرون
نهاد كاتم حكمر خدای بران است در زمان حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم كه خلق را

استقامت مخزن میشود در این کتاب ما این نکته ظریف را کار میفرمایند با تاویل باطن
 میکنند و آن طریق صواب باز میگردد اند و نشیند عیشش بر ما یعنی همان فعل و اقرار و طریقی
 و ایضا دانسان را میداند و جزای ظن و الحاد به ایشان میسر میمانیم آیا کسی که انباشته شود
 در آتش کفران ابرو جهل است با تقاضای معشران که او قابل سوختن باشد بهتراست یا کسی که ساید
 ایمن از دو تیغ ریزد سخن که آن حضرت صبر است و گفته اند سحره یا عمر یا عثمان یا عمار
قول اعلی امر تهدید است کفار را میگوید بکشید هر چه میخواهید بدین معنی که خدای بزرگوار
 شما بدینا است و بران جزا خواهد داد چون ناقص صبر است نیز منقوش نماید آورد تا بخلت ببری
است حیل و بکرها کنی خدایا میداند نقد معشوش میاورد که معامل نیست **ان الذین**
کفرنا بالذکر لا جاوهه و انه لکتاب عزیز بدین معنی اما که کافر شلند بد کوهی قرآن که بهترین
 یاد کردیست و حق که سبب تنزیکان و معاندان کافر آمد و ایشان از سر انکار و عناد
 بقبول و اذعان فراتر رفتند با وجودی که کتاب بیعی ان ذکر عزیز بوده و عزت کتاب
 بوجه کثرت است که از جنید و کرای است نزد خدای مابسیا توقع یا عدیه الظیر و
 چون از خدایند عزیز ملک عزیز بر سوال عزیز آورده از برای امت عزیز یا آنکه ناموست
 است بر دیک دوست و نامد وستان زرد وستان عزیز باشد **لا یتیمه الباطل**
من ین یدیه و لامن خلقه تقبل من حکیم حید **ما یقال لك الاما تده قبل للرسول**
من قبلک ان ربک لدنا مغفره و ذو عقاب الیم معنی آید مابین کتاب هیچ باطلی از مشرعی
 و نه از بسوی غرض که از هیچ جهت باطلی شرط نشود باز یاده و نقصان بدفله نیابد
 که محل شهر و پرپ کرد و یا در اجساد او از گذشتند و اینکه در معنی یافت نشود او فرستاده
 از حکیم ستود **قول** **ما یقال لك** نمیکنند ای محمد ترا آن کفار قوم تو مکرر بجهت با دنیا
 سابق کافران وقت ایشان گفته اند قلی حبیب خود میفرماید که نمکن نشوی که عادت
 جمال ضال هدنی نوره که از او رسل و معرکان کرده اند و آن بهر آن بصوری و زریه
 حیارت تغییر و مغریت الهی و نوره اند بدین معنی که برورد کافر خود او ند مغریت است
 و آن مغریت عبارت از رفع در جابت اینانست که بصیرا کتاب آن کرده اند و در مقابل
 در جابت انبیا و کات استغیا مقرر میدارد تا معادلت بر وجه کامل صورتی و جلاله

اشعار

اشعار و بران فرموده که در عقاب الیم معنی خداوند عقوبت در دنیا است مشرکان را
 و مکتوبان را و برین تمیز جمیل چه کوه قطری باطل شود که ما قرآن را بلغت ایشان و سببیم
 که به سبب فهم کنند و از حق و باطل تمیز نمایند و شکه بد آن راه ندهند و این
 بدانند ایشان بهمان معنی با وجود قرآن مبین که بر زبان ایشان آمده میکنند که چرا بلفظ عجم
 فرمودند یا چرا بعضی از بعضی و بعضی عزیم فرود نیامد تا هر دو قور از او بهر سندی شدند
 این گفتند و آن ندانستند که این تفاوت سبب اختلاف و وقوع و ورود شک و سبب
 میشد است آمد که **و کوجمله قرانا عجبا لقالی لا فصلت ابانه** و اگر میزاید و بر ما این
 کتاب را قرانی که لغت عربی هر آنه کشتندی کافران عرب ایجا رسد او هر یکا کردند
 ایتهام کتاب ما بر زبان ما که فهم آن آسان بوی **و اعجمی و عربی** معنی عرب حلقه است که
 کتاب زبان عجم و مخاطب که ما هم عرب این سخن مستشک خود ساخته القاء رب و بطلا
 میگردند **قل هو الذی امنوا هدی و شفاء و الذین لا یؤمنون فی اقامهم و قرو و هو**
علیم عمی اولک ینادون من کان صید بکوی ایجد ان کتاب برنی که آمد معنی بر زبان عربی
 مرانان واکه ایمان آورده اند هدی است معنی راه نمانده است معنی و شفا دهند و
 از امراض شک و شکیبیه و ناکند ایمان نمی آورند در کوشهای ایشان کرفی است که جزو
 بضم می دهند و بکوش هوش استماع نمی نمایند و معنی علیهم معنی و آن کتاب برایشان پوشیده
 تا جلع جمال و کمال انرا که خار خار دل ایشان و مخال دیده و چشمه کافرانست عینشانند
 دید و در بوق غطاء غلیظ صلاحت بحوب لثمان مانده اند که معنی اولک علیهم معنی برایشان
 صادق می آید اولک بنا دوزن من مکان بعید اوفن ادا استفاد است که ایشان از سبب
 و قرآن و غطاء معنی بحال معنی تصف کشته اند که نباید ناکردن از مکان بعید معنی آواز بلند
 باید برداشت جملی نداء شخص بعید و با فریاد بلند توان شنوایند این فریاد گمراه را همان
 مثل توان شنوایند و آن شنوایند ایشان از محال است جهر هم چشم ایشان پوشیده و صبر
 کوش ایشان بسته در خوانند و با بلند و نه آواز او شنود بر او اذان نداجه رفع رسد
بنت نادمی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما بسوی نزدیک نزدیک و ضعیف و در
 دور ای خود نودانی که کفار همین ترا در پیچید میدارند بلکه معنی که اشدا و اقرب

و قول اولی الله عزوجل ان الذین یؤمنون
 و یعملون الصالحات سنبسط لهم اجرهم
 و ان الذین لا یؤمنون سنبسط لهم
 عذابهم و ان الذین لا یؤمنون سنبسط
 لهم عذابهم و ان الذین لا یؤمنون
 سنبسط لهم عذابهم و ان الذین لا
 یؤمنون سنبسط لهم عذابهم و ان
 الذین لا یؤمنون سنبسط لهم عذابهم

قصه سوره السجده

الحقاس والقرآن

مستوفی و کاتب و مترجم و ...
و نام او ...
و نام او ...
و نام او ...

اینجا بود من حیث القرع و شکرت المعین و او را نیز همین اختلافات در کلماتش بود
بپدا شدند چنانچه میفرماید **قالکذا ایقنا من سوی الکتاب فاختلف فیه و لولا کلامه**
سبقت من ربک لغضوبنا و لولا کلامه سبقت من ربک لغضوبنا که ما دادیم موسی ما نورش پس اختلاف
کردند در آن همچنانکه در قرآن یعنی مومنان باورد داشتند و کما همان تکذیب کردند
و کز تکلیف تو دی که بشی گرفته است از پروردگار یعنی وعده قیامت و فصل حضرات
در هر عصره محترما یا خیر عذاب مکنذ بان هر ایند حکم کرده شدی میان اهل تکذیب و
سنا صل شدندی و بدیستی که بود و مشرکان هرب در قرآن اند از تو رب یا قرآن مرس
کافی باضطراب آورند **من عمل صالحا فلنحسبه و من اساء فلیما و ما ربک بظلام للعبیه**
هر که عمل صالح کند پس برای بقش اوست یعنی بقع آن بدی باز کرد و نیست آفرینکار
تو ستم کننده نم بیندگان را که فرما جز عمل مکافات جو باید و زیاد و کم کند

الجزء الخامس والعشرون من اجزاء القرآن

الیدید علم الساعه و ما تخرج من ثمرات من اکامها و ما تحل من اخی و لا یضغ الا
بسوی خدا باز گردانیده شده علم قیامت که سبیل آنرا در جواب حضرت رب الامریاب
علم و دانش آن داخل باید کرد که بغیر او در علم قیامت راه نیست و بیرون نباید
هیچ میوه از غلایضای خود و باز بگرد هم اخی از انسان و سایر حیوانات و نهند یار
خود را مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داد علم ثمار و نتایج نبی او و تعلق
دارد عرض کردن اطوار که بر عالمان طربان دارد و از سلاک امور این جهانی و آن جهانی
است با کل معن سعاد و متعلق است مشرکان اگر از انفس جهانیان پست مترواز اشخاص
عالمان فر برتر اند کجا حقایق دارند که در معنیات امور و قدرها و حکمتها و اصانع
غفور دخل ترا اند که یا طاه کانی با یعنی سرفرازند که **وین ربنا وینم این شرکائی**
قال اولئک ما نسا من شمیذ و فصل منهم ساکنا فیدعون من قبل فلقوا الملعون من محض
و روزی که ندا کند خدای جهان مشرکان را تا او روی توج کوی کجا اند شرکای من که
بر همه شما در کورت مشرکان خدا و نماند خبر میاید بر شما بلکه نیست از ما هم کوهی دیده

ببریزد ایشان چه ما از ایشان پورا کرده ام و کوهی شوم از شرکان شرکای من که بودند که
می پرسیدند که دنیا در آن روز انما را بر میزند که مقرر با کل باشند یا از ایشان بد
نیابند و یقین دانند اینچنان معنی یعنی است یعنی بیچهره یقین بدانند که از عذاب
و عقوبت ایشان را که بر کار میزند **لا یسلم الا انسان من دعاه الحیر و من سبقت**
القریب من ننی ط ملول نمی شود کافر از خواهرش نیک در زمین همان چون نعت و صحت و
انزال آن و اگر برسد او را بدی چون تکذیب و بیماری پس فریاد است از راحت و آسایش
بوده از زحمت و یاس و قنوط صفت کافران و کراهات چه مومنان را اگر الهی و اخیری
میرسد اما چون سر مایه ایمان دارند قنوطا با ایشان چه کار و یاس را بر میزول ایشان
چه کفار **وینی اذ تناه رحمة منا من بعد ضرا مشته لیعلم ان عدلک و ما اطلق**
الساعة فایمده و لینی رحمة لئلا یغتر الا علی عده الحسنی و اکبیبناهم ما انسان ما لغت صحت و لذت
جمیع بعد از آنکه در یکد صراحت و مشتقت کشید باشد هر ایند که بد این جزو عاقبت
که بمن بر سیده با مستحقا و منست یا الکه همیشه با من است و آنرا از من جدا می خواهد
بود و نقش زوال بر صحنه حال و صیغه روزگار من کشید خواهد شد و این مخرج
و هرزه قانع نشوند بلکه کمان برند که قیامت بر ما قایم خواهد شد که سبب آن باز پرس
احمال ما شود و اگر باز کرد ایند شوم بسوی پروردگار من بروچی که سلمانان تو هم
کرده اند که قیامت قاهر شود و ما بر اینکرا اند بهرستی که مرآت نزدیک خدای بخند
نکو تر باشد یعنی همه حال نکوی با منست و من مستحق مرتبت و کرامت چه در دنیا
و چه در عقبی قیاس کرده اند عقبی را بر دنیا زنی تصور باطل نهنیال بحال امام غلبی
از حسن بن علی نقل میکنند که کافران دو عنای هجست یکی در دنیا که میگوید که آن لی
عدک الحسنی و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لینی کت ترا با و هیچکدام ازین دو معنی وجود
نخواهد گرفت و حصول نخواهد پذیرفت **فلننبینن القن کفر ما اعلموا و لنذنبینهم**
من عذاب غلیظ پس خبر کنید آنان را که کافر شدند با بخند کرده اند از کفر و تکذیب
و این انبا را بعد از آن خواهد بود از حق تعالی و اذ آفت کند و بخندند بخند از عذاب
غلیظ یعنی عذاب درشت و بزرگ و ایشان را بعد عکس لیا اعتقاد کرده بودند برای خود

الجزء الثامن

بصرف امت او بر آید و عین عز من مجید یعنی عز من جودات سر و کائنات علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات و سبب است که در وقت آن غرابیا را هم معیری توان یافت
چه فرموده اناسید و لذآفر ولا فخر و قاف مقام محمود که آن درجه و مرتبه و اوصاف
در شب معراج و شفاعت گیری در روز قیامت **ملك** مقام محمود و نام محمد
بن یحییان مقامی و نامی کرده اند و **کتاب** که فعلی بر جای این عباس از مرتضی
که راه و جهه نقل میکنند که این حروف از حوادث و فتن و واقعات ائمه و اشعار
میباشد حارق است و بیم مملک و عین عذاب و سبب مسخ و قاف قد ف
و حدیث مرفوعست که بعد از نزول این حروف اند و همی بر خوار مبارک حضرت رسالت
پناه ظاهر شد چون که بر سیدند فرمود که مرا خبر داده اند بجزهایی که با من نازل نمائ
شد پس که قذف و حسف و ظهور ناز و آفتال این کردند تا خروج دجال و نزول علیه
علیه السلام و **قولی** آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و جمیع
و فایراشت با اشارت بصفت حلم و مجید و ستا و علم و قدرت **کذکذی**
الیک و الی الذین من قبلك الله العزیز الحکیم مثل آنچه درین سور است از معانی
و می بکنند بر سینه بسوی تو و می کرده است با تا که مثنی از تو بوده اند از مرسل های
غالبت که هر کس او را از انزال وحی باز نتواند داشت دانا که سزاوار نزول وحی نا
از عزیز و جدا سازد و بدین مرتبه عالیله بنی ازد **ما فی السموات و ما فی الارض و هو العلی**
العظیم مراد است آنچه در آسمانهاست ازین این علویات و اجنه در زمین است از کواکب
سفلیات و اوست برتر که مرتفع شان او است بزرگی که عظمت سلطنت و سطوت
جبار بر او است **تکاد السموات یقطنن من فیهن و الکل الیک یتسبحون محمد رسول**
و یستغفرون لعل فی الارض الا ان الله هو الغفور الیمیم بزرگ شده آسمانها که از عظمت
او بشکافتند از بزرگی که بعضی اول آسمان بالاتر بشکافتد بعد از آن بیک مسخ کرده
این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالای اقلی آسمان که می و عرش است
و صفوت سلطنت است و ابتداء انقطاع از آنجا دلیل بزرگست بر انا را فنا و استغنا
آن ذات با عظمت و قدرت و فرشتگان معنی حله عرش یا همه ملائکه تنبیر میکنند

ذات

ذات حق را تنه می مفرین بخند برورد کار ایشان یعنی حمد و تسبیح با هم و سبکند چه یکی
نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا و آرزوش میطلبند از خدای برای کسانی که در زمین اند
از زمینان بلدانند بدستی که خدای اوست آرزنده کما عکاران از زندگان توبه کار
مهربان بر ایشان بقبول توبه **والذین اتخذوا من دینهم لیاة الله یحفظونهم و ما انت**
علیم بکفر و انا که فرما کردند بدین خدای اولیا و دوستان یعنی شرکاء و ائمه که کبیر
دوستی ایشان را بر سبب میکنند خدای مرقب و نگهبان است بر ایشان یعنی حفظ
احوال و ضبط اقوال ایشان کرده مناسب اعمال نیک و بد ایشان جزا و پاداش خواهد
داد اما جنایکی هم در دنیا خواهد یافت از نعیم و لذات و سعادت و نفاق و تسبی
توای صمد و ایشان و کمال که با فطرت احوال و اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دوست و تبلیغ
شریعت و احکام **و کذکذک اوجینا الیک قرآنا عربیا لنتلک امر القرئی و من حولها و تنذ**
یوم الحج الا یب فیه فرفق فی الخبر و رفیق الیسیر و عجمانک و حی که در بهر بهر معنای بزبان قوی
او وحی کرده بر تو قرآنی بلفظ قوی که عرب اند تا بیکر کنی امر القرئی که مکر است
و مکر را امر القرئی بهت آن ناید که از پیش زمین در ابتدا از موضع نقطه کشید
مقطعه شک است و از آن جایگاه کسترده و پهن ساخته اقا لیسر بر ربع مسکون پدید
آورده و هر اقلیبی با خاصیتی و تاثیر می کشید و انداز امر القرئی مراد اهل ام القرئی است
و من حولها و انداز کسافی که در حوالی مکر اند و مقرر است که تمام حوالی و تمام اهل زمین
را انداز و تبلیغ نماید و بیکر کن مردمان را بر و جمع که آن روز قیامت است و هیچ شک
نیست در وقوع قیامت و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز جمع باشند
جامع یا یعنی که اوضاع با اشباح جمع شوند یا اعمال با اعمال اجتماع شود یا هر چه را با
او و بعد از اجتماع و تحقیق و توضیح اعمال پاره از ایشان جدا سازند فرق که نور ایمان
شامل حال ایشان گشته باشد بخت در آمد و جمیع که در شرک و ضلال چهره حال ایشان
نشسته بسیر دور آید **و لولئلا لجهلکم لایة واحدة و لکن یخلف من بیننا و فیهم**
والظالمین ما لهم من ولی یقضونهم اگر خدای هر سینه کرده اندی همه ضلالت را یک کرده
بر راه هدایت با بر سبب ضلالت و لیکن در می آورده که از هر چه در هر چه خوش از ایمان

امتنان من ربه اولياء فانه
هو الولي وهو الحق
وهو الحق
قلوبه

و توفيق طاعت بهشت و طمان که سرگشتهگان با دروغ و باطل و خدا لان از اهل کفر و نفاق
اند نیست مرا ایشان را و لایق که ستوی کار ایشان کرده و نه یاری که عذاب از ایشان بر دارد
بلکه فر گرفته اند کافران بجز خدای دوستان تعقیب اصنام و کفر و دوستی ایشان میزند
بسر خدای اوست دوستی که قادر است بر دستگیری دوستان بلکه او را قدر نیست بالاتر
ازین هست که زندگ میگرداند مردگانا و بیان ایشان ازین قدرتهاست که امرند از بند
و انی خدا بر همه چیز قیاست و اصنام ایشان را بقیل و کثیر توانای نیست و عجز را در
قدر حق خیره راه نیست **منشی** اوست قادر بچگونه کن فکون چیزها را و عاجزند و
زبون بجز را سوسی قدرتش به نیست عقل ازین کماخانه اگر نسبت **وما اختلفتم فيه**
من شیء فحکمه الی الله ذلکم الله زویل یوکل الی الینب و بجهت اختلاف میکنند ای میمان
دران چیز با کافران از هر چیزی از امور دین و دنیا بس حکم او بجا که و حکم علی الاطلاق
مفوض است با او در روز قیامت حکم خواهد فرمود **قول** ذلکم الله یعنی آنکسی که حکم
راست حق اوست خدای بحق است بر روی کار من بر روی بر غیر او توکل کرده ام و بسوی
او باز میگردم در هر احوال بنی الحقیقه بنده کار را بجز او مرجع و مال نیست **فاطر السموات**
والارض جبل لکم من انفسکم از و احکا و من الا نعام انما یطاع یدر و کفر فی لیس کلمه شی
وهو الشیخ البصیر افزینند و پدید آرد اسمانها و زمینها بیا فرید برای شما از جنین شما
زنان و خلق کرد از چهار پاییان صنغهای کوتاه کون **قول** یدر و کفر بسیار میگرداند شما را
در تن اوج و تناسل یا درین وجه از خلقت نیست مانند او چیزی **قول** **لین کلمه**
لفظ مثل کلام عرب ناید میباشد بجز در کلام ربانیه آمده فان آمنوا بمثل ما امنتم به
یا لفظ مثل بعضی ذاتست بخلیفه گویند مثلک لا یفعل کذا و در آیت شاید مثل ما بر حقیقت
داشتن تعقی مثل و شیخه او چیزی نیست **است** ذات ترا صورت و بین نیست
تو کس و کس تو میماند نیست **واوشواست** بجز سموعات و ایناست همه **است**
مقاله السموات والارض بسط الرزق لمن یشاء ویقدر ان یکل شعیر ما و او است کله های
خزاین سماوات و ارضین یعنی مغانق رزق هر خزینه آسمان مطربست و کینه زمین
نایب کشاید میگرداند روزی را برای هر که میخواهد بر مقتضای ارادت و نیک میسازد

بر هر که میخواهد خدای برونق مشیت بدهد حق را و بهر چیز از ذواتی استحقاق قبض
و بسط دانا است که هر که بچند باید داد و چه وقت باید داد یا بیا بداد و ان ندادن
نه از عدم فایز نیست و نه از ضمت و بخل است بلکه دادن و ندادن خاص بجهت صلاح
کار بنده است **شیء لکم من الدین ما نصحی بر فوفا و الذی ارجنا الیک وما یریدنا**
یر فوفا ابراهیم و موسی و عیسی ان اقبوا الدین و لا یفرقوا بینکم علی التشرکین ما نصحهم
الی الله یحیی این دنیا و یدلکم الی صراط یریدون بیان کرد و هر چه ساخت خدای برای شما ادا
طاعات و عبادات و اصل بجهت چه در اعمال و چه در عقاید آنچه فرموده بود بجز پنج حق
لمک علیه السلام و انجری را که هر که بر بسوی یعقوب اصل مشرک از دین کربان نوح
و فرموده و بجهت امر کرده بود بگردان ابراهیم و موسی و عیسی هم از اصول دین چه
اختلاف فرود بحسب اقتضای وقت ناشی میشود و اتحاد در فرود لا زهر نیست انکه امانت
کنند و بسای دارند دین را که ایمانست با بجهت تصدیق ان واجب باشد و فرما بفرمودی
احکام خدای و متفرق میشود و اختلاف میکنند دران اصل **قول** کبر بزرگت
و کران و دشواری بر مشرکان آنچه سخن از ایشان بسوی آن از توحید و تفریق **قول**
الله بجهت خدای بگشتند و جمع میکنند بسوی آنچه توحیدی یا بدین در نهست و راست هر که
بسخا اهد و ابجینا بعق بر گردین آمده تعقی برای دوستی خود با بجهت رسالت اجیا میکند
انرا که حق احد و راه نماید بوقتی و ارشاد بدین حق هر که باز کرد بجهت و روی آورد بسوی
او سخن هر که از همه اعراض کند و راستخواند حق سبحانه راه راست نماید **قول**
نخست ارتباطی از جمله بگفته روید و آور که ان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک
وما نقر قرآ الامن بعد ما جاءهم العلم بغیا بينهم و لو لا کلمه سیقت من ربک الی اجل
مسی تعقی بنهم وان الذین اوتوا الکتاب من بعدهم لئن نشک الله منه لمرینا
و بر آنکه شدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جن آن تعقی جدا گشتند از
دین مگر بعد از آنکه آمد انجار مغربان و علمه آن انسان را حاصل شد یا بود و مضاری
از دین بر نکشند مگر بعد از آنکه داشتند ان آیات توحید و انجیل مغربان را یا بعد
از علمه با بکه تفرق ضلال بعضی است **قول** بغیا و ان بر کشن از روی سخنگاری و بجا

و توفیق طاعت بهشت
و طمان که سرگشتهگان
با دروغ و باطل و خدا لان
از اهل کفر و نفاق
اند نیست مرا ایشان را
و لایق که ستوی کار ایشان
کرده و نه یاری که عذاب
از ایشان بر دارد
بلکه فر گرفته اند کافران
بجز خدای دوستان تعقیب
اصنام و کفر و دوستی
ایشان میزند
بسر خدای اوست دوستی
که قادر است بر دستگیری
دوستان بلکه او را قدر
نیست بالاتر
ازین هست که زندگ
میگرداند مردگانا
و بیان ایشان ازین
قدرتهاست که امرند
از بند
و انی خدا بر همه
چیز قیاست و اصنام
ایشان را بقیل و کثیر
توانای نیست و عجز
را در
قدر حق خیره راه
نیست
منشی
اوست قادر بچگونه
کن فکون چیزها را
و عاجزند و
زبون بجز را سوسی
قدرتش به نیست
عقل ازین کماخانه
اگر نسبت
وما اختلفتم فيه
من شیء فحکمه الی
الله ذلکم الله زویل
یوکل الی الینب
و بجهت اختلاف
میکند ای میمان
دران چیز با کافران
از هر چیزی از امور
دین و دنیا بس حکم
او بجا که و حکم
علی الاطلاق
مفوض است با او
در روز قیامت
حکم خواهد فرمود
قول
ذلکم الله یعنی
آنکسی که حکم
راست حق اوست
خدای بحق است
بر روی کار من
بر روی بر غیر او
توکل کرده ام
و بسوی
او باز میگردم
در هر احوال بنی
الحقیقه بنده کار
را بجز او مرجع
و مال نیست
فاطر السموات
والارض جبل لکم
من انفسکم از و
احکا و من الا نعام
انما یطاع یدر و
کفر فی لیس کلمه
شی
وهو الشیخ البصیر
افزینند و پدید
آرد اسمانها و
زمینها بیا فرید
برای شما از جنین
شما
زنان و خلق کرد
از چهار پاییان
صنغهای کوتاه
کون قول
یدر و کفر بسیار
میگرداند شما را
در تن اوج و
تناسل یا درین
وجه از خلقت
نیست مانند
او چیزی
قول
لین کلمه
لفظ مثل کلام
عرب ناید
میباشد بجز
در کلام ربانیه
آمده فان آمنوا
بمثل ما امنتم به
یا لفظ مثل
بعضی ذاتست
بخلیفه گویند
مثلک لا یفعل
کذا و در آیت
شاید مثل ما
بر حقیقت
داشتن تعقی
مثل و شیخه
او چیزی
نیست است
ذات ترا
صورت و بین
نیست
تو کس و کس
تو میماند
نیست
واوشواست
بجز سموعات
و ایناست
همه است
مقاله
السموات
والارض
بسط الرزق
لمن یشاء
ویقدر ان
یکل شعیر
ما و او
است کله
های
خزاین
سماوات
و ارضین
یعنی
مغانق
رزق
هر خزینه
آسمان
مطربست
و کینه
زمین
نایب
کشاید
میگرداند
روزی
را برای
هر که
میخواهد
بر مقتضای
ارادت
و نیک
میسازد

واقع شد میان ایشان ما طلب جاه و زیاست یا بسبب حسد که بر بعضی در اشتداد و اگر
سبقت کلمه از بروز کار حق در مهلت ایشان بود تا اجل سستی که آنرا من عراست با برون
قیامت هر آنکه حکم کرده عدلی با نجان و عد و وعید از عذاب میل و خلاص حق **قریم**
و ان الذین یبکون و انما کفره اذاده شده اند کتاب یعنی قرآن را از بس امتان کد شدند
مراد کافران زمان انحصار تکلف کفران بدیشان دادند و ایشان هر آنکه در وقت اند از دین
یا از قرآن یا از سبب رشکی در جهت افکنند **فلذک فادع** بران برای این تفریق که
از نشان واقع شده بحوان ای محمد خلق را با اتفاق بر ملت اسلام **واستقم كما امرت ولا**
تبع اهلها و هو قتل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاعمل بیکم الله ربنا و بیکوننا
اهلنا و لکراما لکم لاجل بیتنا و بیکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر و مستقیم باش بر دعوت
همچنانکه فرموده شده **یا ان آورده اند** که ولید مغیره با حضرت گفت که از دین و دعوی خود باز
آئی تا من رضی از اموال خود بقدم و ششید بن بر عده و عده کرد که اگر مدین پدران
رجوع کنی دختر خود را در عقد تو آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود مقیم **و در**
دین و ملت بر حق مستقیم باش و پیروی کن از زوهای با طهر ایشان را **و بیکم که یولیا**
باجتد فرستاده است خدای از کتاب برین و بر اینها یعنی از من یعنی جمیع کتب متوله ایمان
دارم حق سبحانه در هر کتابها بقصد حکم کرده است و فرموده شده ام **باک عدل کنم و سبوت**
نگاه دارم میان شما حق اشراف و از منزل را بحق خواند و در تبلیغ شراع و حکومت بیل
تکلم خدای تعالی آفرینکار ما و شماست ما راست جن ای کردارهای ما **و مر شما راست**
پاداش اعمال شما هم خصوص حق نیست میان ما و شما حق ظاهر شد حق و حقیقت و احصای با
بجای نماید عرض نزن مغالطه و گفتگو است و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و تمسک
خواهد بود خدای بیخ کند میان ما و دین قیامت و بسوی او است باز نکند همه و نزد بعضی
حاکم احصای بحال خود با قیست و ترک احصای که از این آیت فهم میشود **مدن حوسه الدین**
بحا حوسه فی الله من بعد ما استجبت لرحمتهم و احضرتهم و علیهم عقوبت و لهم عذاب
شديد و آنکه خطی است و جدال و نیزند از کفار و زهدن خدای بعد از آنکه اجابت کرده اند
دین خدای را حق در روز قیامت اقرار آورده اند بر بویست برورد کار که با غلط بل جواب

الست

الست بر یکدیگر گفتند ای یا آنکه بیرون سخن خدای را اجابت نموده اند در قیامت و بعد ایمان
آن روند و بعد از بعثت جلال در بر بندگان با جبار له میکنند پس از آنکه خدای با طهار
مجنزات دعاء رسول خود را دلالت بصدق کرد بخت ایشان در احضرت است نزد یک
برورد کار ایشان چه بعد از ظهور آیات امراد حج حضان عناد محض است و بر ایشان خشم
خدای بسبب جبار له در ابطال دین و برایشان راست بر کفر ایشان عدلی سخت کرد آن
آتش دوزخ باشد **الله الذی انزل الکتاب بالحق و الیمین انما یما ینک لعل الساعه یریبنا**
خدای انکس است که فر فرستاد کتاب از آسمان راستی و درستی و میزان بخت عدل
که چون موذنات را بان بستند حق و عدل بطهور رسد یا در باران خزند و فرو شدند
ستم نزود و حقیقت نشود محققان بر آنند که مراد از میزان عدلت در معاملات و از عدل
و داسقی میزان کثایت کرد که آلت عدالت و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن
بدان یعنی عدل و نیزید و از ظلم و ستم کر برید و بر حجت باشید و در حق المعانی آورده
که میزان سجد است که قانون عدل بدو تمهید بسیار و اتزان و ارسال است بنسبت
و چه چیز دانا و شناسا کرد ترا بعد ساعت یعنی داشتن آن نزد انسان و بر مقدر
بشر است شاید که قیامت نزدیک و انحال لعل برای تحقیق بنمیدارند حق الیقین داناشو
با کس ساعت و بخت کبریک ناکاه خفاءه میرسد بر هر که در داد و ستد عدل و ورزید و
حق غیر را تمام داده اول تمام خواهند داد ثوابا و هر که نظیف و ورزید و نظیف با او
عمل خواهد شد و ساعت چون در نایب اجابت است ازین سبب فرمود که **و ربنا است حق**
انرا در رخیا لکنید یا بتعد بر حق است چه هر چه آمدنی است نزدیک با بد شمرد چه کمر
نهمان و بجز آن اند که بجهت اعمال آمدنی است چرا از بهر او شتاب میکنند **بیشکل**
بما الذین لا یؤمنون بما و الذین امنوا مشفقون علیهم و یعلمون انما الحق الا ان الذین
بما و الذین یبکون سینه الشاعرة کفی ضلالا بعینه شتاب نزدیکی میکنند با ملامت ساعت
انسانی که ایمان بساعت ندارد حق است حال از روی استغناء و تکذیب است که چون
آمدنش بحال میدانند از روی دلبری طلب آن میکنند اما کسافی کتاب ایمان با سستی
ساعت دارند و ایشان را بقی است بر آمدن ایشان در حال ترسندگی اند که در این روز

سوال و جواب و رفع خصوصیات و محاکمات بدرگاه جنیو بصیرت خواهد شد و در آن
 معرکه بریا و اخلاص و قید و خلاص از هم متمیز و متباین خواهد گشت با کسافی که
 ایمان بساعت نداشتند نخواهند گنجی آنرا سفیر ماصی الله عاید و سلسله و عقوبتین کند
 کرات و وقت نباید و قیامت نباید و آستان را بر وجه شود اما قایلان بساعت میدانند
 که آمدنش حق و راستست و تحقیق بداند که انا که حضورت و جلال بنمایند در آمدن
 قیامت هر اینه در کماهی دور از صواب و در خطاهای اشتباه و ارتباب اند **الله لطیف**
بما دهر بزیق من بقاء و هم القوی العیز خدای داناست یا نسو کار برندگان خود
 و لطیف را جمل معنی گفته اند **اول** مهربان که مشتق از کلمات دهد و کتو از قوت و کجایش
 کار و نماید **دوم** فزاید و کلام نوازند که با بن برابر تواند بود که سنگان را بجزوا صافه
 فرمود **سوم** باریک دان و دور بین که خفیات امور را داند و اسرار صلور بر پوشیده
 نماید **چهارم** پوشیده کار که بیست قضا و قدر را و راه بره و در کار او چون چرا نگیرد
نظر کسی نه چون چرا در عیسو اندرزد که گفتی کون و جودش و وای چون جرات
 چرا سکو کچرا دست بسته قدرت چون سلاف که چون نیز یا تمال قضا است
 و معنی لطیف برقی و چیز نیز و در آورده اند که غوامض امور را با علم داند و چرا بر هم برود
 بکار در کند با نعت بعد از خود و در خود داد و بشکر بقدیرند خواست و نیز معنی
 لطیف برین وجه ابراد کرده اند که علم شماست غوامض حکم را محیط بود و حکمت کامله اش
 شامل خواهد و زواید فی ابد باشند و ازینهاست که روزی میدهد بلطف خود
 هر کجا میخواهد که روزی دهد و اوست توانا در لطف و رحمت غایب در حکم و ارادت
من کان برید حرت الاخرة نزل له فی حیره من کان برید حرت الدنيا نزلت منسا و
سأله فی الاخرة من نصیب هر که باشد که خواهد بعمل خود کشت خیر آن سرای بیفزایم
 مراد از ذریع خیر یا در قیاب آخرت از قیاب عقبی بگذر حرت خیر داد و چنانچه گشت
 دانند محافزاید تا از یک دانند که در هر حق می اندازند بوقت در بسیار می شود همین
 علم حق و دقت برین نزد خدای افرین سیکرد تا حدی که یک ذره برابر کند احد شود و
 هر که خواهد که بگرد از خود شکی دنیا و سوسو کند در حصول منافع آن بدیم او را از دنیا آنچه

الله لطیف

بغیوت

بغیوت ازلی فعیب او باشد و نیست مراد او را دان سرای مع بهر مراد کافر اند که من
 دنیا خواهند و پس یا منافیاتی که در عجزها با مومنان اتفاق نموند و غرض ایشان
 غنیمت بودی پس دنیا طلبان را همین دنیا حاصل شود عقی طالبان را هم دنیا و هم
 آخرت **دینا** طلبیها دنیا است دهند عقی طلبی هر دو بیک جات دهند **نجی** است
 که کار آن تصور کرده اند **المراد شرکا** **شرح الکفران** **الذین سألوا الله ولولا ان**
الفضل لفضی بغيره وان الظالمین هم الظالمین ای امر ایشان را شرکا شد که در مصیبت شرک
 ایشانند شرعاً لکن نهاده اند و بسیار است بر دل ایشان از کثیر جاهلیت بجه خدا
 بدان را حق نیست و دستوری نداده و نفرموده بان خدای هیچ کس را و از هر چیزها
 شرک است و تا که رجعت و عمل برای دنیا و آخرت بجزیره و سلسله و امثال آن و اگر تکه
 راست بودی تا حشر مسکانات ایشان هر اینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن
 یا میان مشرکان و شرک هر یک جزا بسزا یافته بودند ای اما بعد فضل میان ایشان در قیامت
 و بدرستی که ظالمان که ظلم ایشان از کفر بود در آن روز عذابی السیر بود کرد ای و فی
 انقطاع باشد **وتزی الظالمین مشفقین ما کسوا و هم واقع بهم والذین امنوا و عملوا**
الصالحات یخیر و روضات الجنات لهم ما یشاءون منده بهم **ذلك هو الفضل الکبیر**
 و بهر یک مشرکان را در قیامت ترسان و هر اسان از جزاء آنکه ایشان کرده باشند و مایل
 اعمال ایشان واقع و رسیده است با نمان و تا آنکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند
 در مرغزارهای جنات اند بعضی خوشترین بقعها و تره ترین منظرها را نشان راست در
 بهشت بجهت خواهند آورد و برین آماده و مقرر شد که نزدیک را نشان آنچه مذکور شد
 از کرامت مشبهان آن فضلی است نزدیک که حق سبحانه بر سنگان فضل فرموده و در جنات
 نعیم فانی دستوری بغایت خجسته و فریاد نماید **ذلك الذی یشرک الله عباده الذین امنوا و**
علموا الصالحات قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربیة ان فرایید که میدوژند است
 که مرزده میدهد خدای بدان سنگان خورا انا که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده و تقدیر
 خورا فایده سرور مومنان و حصول علم بلکه عمل ایشان ضایع نیست پس در راه سعادت
 اجتماع نمایند و در فناء عبادت بفرایند آورده اند که مومنان و مشرکان اجتماع کرده

بسیار در دنیا

با کدیگر گفتند که یا محمد برین مشقت مهالت و سخت دعوت اجراء صحافت یافتی آیت آمد که
قُلْ اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اِحْصَاءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ الْقَرِيبِ بگو منخوام بر سر سائیدن ساهم الهی
نزدی و هیچ مغیر نیز بجهت دعوت اجراء غنا شده و از این عباس نقل میکند که چون مغیر
بمیدان آمد اکابر اضا و بخدمت سید بنما آمدن التماس کردند که اگر در بعضی آتدای
از اسما خود بطیب نفس با شرح خاطر در نظر مبارک حاضر ما نیز تا در جمیع ضرورت
بصرفت رسد این آت نازل شد که بگو بر تبلیغ احکام از کسی نزد طبع ندارد مگر مودت
و دوستی در خویشی یعنی فریض باید که مراد است از آن که من با خدا ایشان فرایم بگو هر ایاری
دخند بر دشمنان و این دشمنی نکند و از قول قتاده جنان فهم میشود که خویشان مراد است
دارند و از آن عباس منقولست که صحابه بعد از نزول آیت گفتند که خویشان شما کدامند
و فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند علیهم السلام و در تفسیر کویانی
مذکور است که این آت میکند با لاتفاق و علی فاطمه را بعد از خلیف بدست خاسته و
این آت که در بخت ذوی القربی توسل بچونند بهتر ازین میتوان یافت که بر آت مسلم
بسناد اوسینی زید بن ارقم آید که حضرت رسول در خلیف خود گفتند اذکرکم الله فی اهل
مقی اذکرکم الله فی اهل بیتی انی نارتک فیکم التعلین کتاب الله واعتسبه و کفره فترقا حق
مردا علی المؤمنین فقد کفارة فی اعیاب حیا اهل بیت و اجلال قدریم و ایشا هم علی الاصلاح
و المبع و اذ کان الحب فی الله من المؤمنین من الایمان فیکف بحب ذریته اللهم انی اجمعهم
اللهم ابقی واحب من جمیعهم علی حبهم و احشرفی فی ذمهم اللهم اشد و طمان علی من لا
یا دام و آق من اقامم و در آت مذکور و جی وجه آورده اند که مراد از ذریه تقریبست
بجدا ای بعضی دوست دارند که تقریب کنند بچسب اعمال صلح و من یقرتوف حشر
نزل له و نهی احسانا ان الله غفور شکور و هر که کسب کند نیکی و از سستی روایت کرده مراد
از حسنه ایضا است اول جبر است و حق است که بر عی مر حل کنند لیکن چون متصل با سبق
است شمول بذوی القربی الترو اولی است و از ذریه حشره برای بقضاعت ثواب است یعنی
برای حشره نیکی می مضاعف سازید در بعضی که خدای آمرزنده است که احکام از قرآن برین
طاعت و نمان بر در این را **ان یغفر لکم الله کذبا فان یشاء الله یغفرکم علی ذلکم و بحسب الله**

البطل

البطل و حق الحق بکلامه علم بان الله بلکه مسکونند که از آن که بری با فد محمد و بری بنده
بر خدای دروغی بدعی نبوت یا بنی قول قرآن بس اگر خواهد خدای مفرقند بر دل
اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهربند بر دل تو بصیرت شکبای تا از آثار
و جفای ایشان مشرف نشوی و از سبیل شتری است که بر شوقی ازلی و محبت لریز سینه
بر دل تو نهند تا غیر ملتفت نگردی و از بر و قبول خلق فارغ شوی و محبت میکند خدای کنی
و ناراستی را و اشکارا سبک در اند حق را بسخنان خود نفی و حق را بحکم و رضا که بیکر نفع آن
نمواند که بدستی که خدای داناست بهر چه در دلهاست بعضی راستی و مظنه افترا ایشان
بتبریحی معنی نیست از این عباس مرویست که بعد از نزول آت **قُلْ اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اِحْصَاءَ** در
خطب جمعی حضور کرد که مغیر ماید و حق خویشان خود میفرماید تا بعد از وفات آن اشان بریم
و بر ما حکم کنند چه بر سل ازین معنی مغیر را خبر داد حضرت مافی الصبیر ایشان را بگفت ایشان
مترقب شدند که ما من اندیشه عجاظ آورده بودیم تو مغیر خدای براسی و ما ازین اندیشه
توبه کردیم آت نازل شد که **وهو الذی یقول الحق عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم**
ما تعملون و یستجیب الذین اسئلوهم الصالحات و برین **قوله** من فضل علی
اکافرون لهم علی غیبه و است آنکه بعضی که در قول میکند توبه را از بندگان خود چون
بدند باز کردند و از گناهی بشتان شوند آن انابت و بازگشت را در پدید و فریاد از پناه
اشان بعضی بعد از توبه جرمها را از ایشان در گذراند و میداند بجهت کنید بعد از آن از
سبکی و بدی و حوض تغفلون تا مسخاند بعضی خدای میداند بجهت شما میکنند از گناه و توبه
و اجابت کند خدای توبه انا که کردید و ایمان آورده مترقب بر اندیشه و صبر خود شدند
و عملهای بسلیده کردند بعد از اعتقاد انابت و توبه و زیاده کرد اند مسول اشان را از
فضل خود یعنی بدیها ایشان را این جرات خواستن ان نداشته باشند از نبوت و سلام
که لغای بری او بیاب است و سلام از ان ملک علمم بمشوقه و بفضله مراتب **قوله**
و الکا فون و ناکر بیکان مرانسان را است عدلی معنی کرد که تجاب و دوام غیابت
و هیچ عقاب بدتر از مذلت تجاب نیست **آورده اند** که اصحاب و صفه که بفرق و فانی میکنند
روزی در خاطر اشان گذشت که چه باشد که ما تو را با شویم و ما خود را در راه شما چیز

و تصدق کنی بر آن آمد **ولو وسط الله الرزق لعباده ابغى في الارض ولكن يبسط**
يدك ما يشاء ان يباده خير بصير و اگر کشای خدای روزی را برای بندگان سوز
و برایشان فراخ کرد اندکی هر چند ستم کردی در زمین و باشی بیاد و استعلا برین
آمدی یا بکن و برین نیندی و فساد کردی و آن حکم نیک و فساد در حال است چه
ذوالنورین و عبد الرحمن خوف سال دارترین مردم بودند و هرگز از ایشان بوی طغیان
ظاهر نشد و از کثرت مال میداد الرحمن نقل میکنند که او را در شهر بودند از جمله رزق
نکاحی گذاشت و چون اموال پورته رسیدند و درجات او بعد در زمین دعوی کرده بعد از
صلح به یک زوج جهل هزار دنیا و هزار سیم رسید و از عبد الرحمن خوف بر شیده بودند
که مال تو یکدما سبب چندین شد که از حساب بیرون و از شما را افزون گشت جواب
گفت بد و چیزی بکنی کاشن تمام شده بود و هر در معامله بجا میله دارم که کجا و هزار شتر
خریده زدمشهر بر مشتری بگذاشتند و از زمین با خرید که ما را شتران بمن دهد و پس من
بهمان از منم انکفا نموده شتران فرختم و آنچنان مال خطیر را اثری نماند و گفته اند که مال دنیا
بمنزله باران است که بر عرصه زمین بارد و از هر قطره اذنان یکماهی رود و چون اهل
طبیاع خلق بهوا و هوس مالست و پروردگار صفات سستی و بهیسی بر آتینان غالب و مال دنیا
تو برین سبب است در ظهور صفات مذکور پس اگر حق سبحانه روزی بر بندهای خود غل
السور فراخ کردی اکثری یا غی و با غی میشدند و غل و جحمت فراخ زجاج و طبیعت بر بند
تسعت نمود جگنده فرمود که **ولکن بئذ ما يشاء ان يباده خير بصير** و لیکن
فرمود میفرشد روزی بتقدیر ازلی اجزه می دهد برای آنکه میخواهد برستی که او بندگان
خوردان است و باحوال ایشان بصیرت یافته یعنی می بیند و می داند که هر کس را چه باید و چند
باید و هو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنعنا وننزل الغيث على من يشاء و هو الذي يوفى الوعد و اوست آنکس
که روزی میفرستد باران را پس از آنکه نویسد شومند از آمدن آن و بنفشه که فاند رحمت خود
تعوی یا دل را هر کوی و بیایان و اوست مؤمنان دوست و سازنده کار ایشان بر زمینان
با نمان و نشر رحمت و احسان ستوده همه زمینان یا ستایند سپاسدانان **و من اياته**
خلق الانسان و لا یحیی و لا یموت و ما یبصرون **اذا ینشاء قدیس**

و از دلال قدرت و نشانها و طولت او اوقیدان آسمان و زمینها است و آوردن
آب بر آنکه کرد برای ایشان یعنی در آسمان و زمین از دایره معوقینند هاجون سکه بیک
و چون و اش و سایر حیوانات و اویوی خدای بر جمیع کون ایشان در عرصه عشر هر کجا می آمد
نوامت و فراوان عاجز در آن **و ما اصحابکم من مصیبه بما کنت الیک و یعرفون انکم**
و هر چه بنما می رسد ای مؤمنان از آفت تن و مال و اهل و عیال پس آن بسبب گشت شماست
معوقین است معاصی و هر چند بعضی است اما عقوبت گناهان شما است و اگر نگاه
را زمان رسد سبب من بداجر خواهد بود حضرت مرتضی علی کریم الله و جسد فرمود که
شید و از قرین آیت از قرآن این آیتست که خدا خبر داد که و یعرفون انکم و در مرتبه اول
که اصابت مصیبت ذکر کرد این نزد لالت بر کرد او دارد که آن گاهی را یکبار در حدیث معنی
کرد دیگر بار در حدیثی دیگر منماده نماید و گاهی که یکبار اصابت مصیبت عقوبت فرمود
باز بر سر عقوبت آن گناه وقت نشان عالی اگر مرا که من است **و ما انتم بعین فی الارض**
و ما لکم من دوف الله من ولی ولا نصیر و نیستند شما ای کافران علی گشتگان خدا را از
انفا ذمرا از عذاب کردن مستحق در زمین نیست شما را جز خدای هیچ دوستی کار سازد و
دنیا و دنیا و اهل عقیاب باز دارند در عقیق چون آیات خشکی از زمین و بر آب آن از
دو آب گفتند که آیات حوار در عمار برداخته فرمود که **من اياته الجوار فی البحر کالاعلام**
اذا ینشاء یسکن الريح فیتلطن دن اكد علی ظهره ان ینیه ذلك لایات لكل صبار و شکر و اوتین
بما کسبوا و یعرفون انکم و از نشانهای قدهت او کشتیها و اوست بر روی دریا مانند
که هر بار در عظمت اگر خواهد خدای با در آفرینشاند که سبب بردن و روان ساختن
کشتی است و چون آن باد ساکن شود پس کشتیها ایستاده برجا میماند بر روی آب و اهل کشتی
در کرد آب اضطراب افتند بدوستی که در شکر ریاح و اجرای سفین دلالتهاست من
صبر کشته داد کشتی سپاس و از هر بوقت و فصل و فصل و نزول از کشتی **قوله**
این بقیه با اگر خواهد هلاک اهل کشتی را بسبب آنچه کردند از معاصی **قوله** و یعرف
عن کثیر و در میکند در از بسیاری گناهان اهل کشتی و عقی معوق نجات من داشته اند
که بسیاری را از فرقه شدن اگر خواهد خلاص دهد مؤمنان را و اگر خواهد غرق کند

کافران را با انتقام کشیده باشد از ایشان **و یخبروا الذین یجادون الله فی آياته بالبر و یحییون**
فیما یرزقونهم من شیء مما خلق للذین ینالون فیها عاقبة الله خیر و اعلیٰ للذین آمنوا
و علیٰ ربهم یحسبون و با یوانند آنجا که خضر است میگذرد در آن قدر است مگر در محل
 تزلزل و بیلا نیست مر ایشان را کون کاهی **فوقه** فضا الی استمر بر آنچه داده شده این
 از چیزی که عاقبت بدین جهان را از چیزی زنی و غیره و مال پس آن بر خورد از اجزای
 دنیا است که تا زنده اند از آن متمتع اند و بعد از آن ثواب آخرت و غیره نیست بهتر
 و اینکه تراست مر کسانی را که گویند اند و بر آن یکبار خورد متوالی **والذین یجتنبون**
کبار الاثر و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یعززون و آنانکه از گناهان بزرگ اجتناب
 میورزند و از فواحش نیز بیزیک سو میروند **فوله** و اذا ما غضبوا و جرح ختم کردند سبب
 مبعی و ذیانی و ایصال مکر و حی که بدیشان رسانند ایشان در میگذرد و اندو عقی میکنند
 و این آیت در حق ابی بکر صدیق صادق است که او را بر اتفاق تمام مال در طلب رضای
 خدا و مرضات رسول ملامت کردند و این ملامت را ستم رسانیدند او حله و مزید
 و متعرض ایمان نمیگشت چه صلیق صلیق هم بر تبه اشغال یافته بود که اثر کلام ملامت
 که سفاقت کوی را احتمال نمانده بود **و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم**
شوری بربهم و مما یرزقناهم یشفقون این آیت در حق انصار است که حضرت پیغمبر ایشان را
 با ایمان خواند و در غنچه گفت و شنود ایمان آوردند و نماز و ایبای داشتند بشرابط
 و ارکان در اوقات آن و از مشورت و صلاح کار برودن زفتند و هر چه کردند بصواب
 دید بگذر و از آنچه عطا کرده امر ایشان را از اموال نفقه میکنند در راه خدا **سے**
والذین اذا اصابهم البقیع یلتصرون و آنانکه چون برسد ایشان را از کافران شتمی ایشان
 از دشمن خود انصافی نیستند بحق و عدل و قدرت و قنای انتقام کشند دارند نه
 آنکه در وقت و عاجزند و در مقام مظلومیت در مایه اند و انتقام از دشمنان دین در جرات
 و جهاد کردن با ایشان **لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله**
ان الله یوحی الظالمین و با او این یعنی که او بلیت مانند آن لفظ سینه ناید و بسبب
 از دلج است و الا با او یعنی آن بیگانه نمیخورد و جرات باشد که از عفتب اخروی

۱۶۱
انتقام کشیدن
 در وقت کال بکشت که کل اولی است
 روز و در عبادت اعظم است
 برای سوره و در روز عبادت
 کلام حاجت در حق طرف است
 است اول صفت نیست در عبادت
 سوره منی التورین چهارم است
 وجه و در نعل چشم چشم از انصر
 شوق داشته اند و نظیر آن در سوره
 آمده که رفتی خست از اوجیل
 ماندن سوصف صدق است و
 عمو الصالحات اشارت به خطاب
 و اوصاف مشرب کرد از ذی نور است
 بواحد لیل بر سر نهی خمدید و بود
 نوی از انهم علی است که چون خدا
 سینه را بر خود دیات لیله خیر
 است بر نماز شد و بعد از انصار
 حکومت نمی آید با تمام شهر
 مفسرین محسوسان اول سوره العذر
 که گفتند از آنرا را جگر است
 خدا ستمت و اساعلم

خلاص

خلاص میبخشد یا آنکه جز او سینه را سینه است **و یحییون فی آياته بالبر و یحییون**
 و نسبت بوقوع بر وی سینه است **فوقه** فضا الی استمر بر آنچه داده شده این
 باشد و ترک انتقام غمناک از وی ایصال جاره عذاب است مایه این با پس نزد او بخداست
 و عدل بهم که نزد لاجل التقی است دلالت بر شرف و عظمت موجود دارد و آخسین
 بصری منقوست که روز قیامت نماز اهدا برسد که هر که بر خدای مزی دارد که پیوسته
 و بیستان هیچ کس بر بخیزد مگر کسی که عقی کرده باشد از مظلله **فقطه** عفو از گناه سبب است
 اهل فتنه است بی حله و عفو کار فتنه است **بکنه** زجر و خصم و کرم کن که گفته اند
 در انتقام نیست **بدن** عقی که خدای دوست میدارد دستکاران را هر وجه که ستم
 بوقوع برسد خواه که ابتدا کنند ستم یا در انتقام از خاک گذرند **ولن انصرم بعد ظلمه**
فاولیک ما علیهم من سبیل انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و هر که از ظلم انتقام
 نماید پس از آنکه ستم و حیث بر مهر فته باشد پس نکوهه کینه کشند **کان** نیست
 بر ایشان ملامتی و عتابی یا ایشان را کتبی نیست از آنکه بیا داشتی ستم مدارک
 داده اند **فوله** انما السبیل جرم نیست که معاصبه بر کسانی است که بدایت ستم
 کنند بر مردمان **و یعقوب فی الارض بغیر الحق و اولیک لهم عذاب الیم و لن صبر و عقر**
ان ذلک لمن عقر الامور و افرونی جرمند و از حد گذرند در زمین بغرض و بی
 حقی آن گروه موصوف بظلم و بی مر ایشان راست مدانی در زمان **فوله** هر که
 شکبایی کند بر آن مردمان و در گذر از مظالم ایشان و انتقام نکشد **بهر** عقی
 که انصر و عفران از او از بهترین کارها است **اسام** زاهد میگوید که از کارهای
 مردان مرد و عمل سزودان معرکه نبرد است **بهر** کس را سینه نباید که جفا کشد و وفا
فقطه از صدف یادگیر بکشد **حله** هر که بر ستم پیشش هر که بر او شدت حکم جفا
 همی کل **بهر** پیشش **و من یظلمنا الله نواله من ولی من بعد و ذی القیامه الین لیا انا**
العذاب یفرقون حللی مرد من سبیل و هر که روی گذارد خدای پس نیست مر او با وی ستمی
 کار سازدی کند بعد از آنکه خدای او را و نه بگذارد **و بهی** تو کافران را که چون روز
 قیامت عذاب الهی را مشاهده کنند کوسند آناهست **بهر** از کشتن بسوی یا جلی

نقل از سنن ترمذی
 در عفو از گناه سبب است که هر که بر خدای مزی دارد که پیوسته

وسبیل تبار و بر و تدارک قوت شد هما را بجای آوریم **و تمیم بر صورت علیها ناسیون**
من الذل بطرون من طرف حق و عرض کرده می شود برایش در دوزخ در حالی که فرو تپان
باشند از خوار و بر سواخی میگردند بسوی آتش از کز سستی زو چشم بد زج میگردند
و از هول آن زهر سر بالا کردند نماندند خفاک آورده که طرف حق عبارت از چشم
دست چه کافران در آن روز نماندند محسوس خواهد شد چنانچه از کز حشر حق اعنی وند
کیت بقیه اس جلال دوزخ فخران و نیاسات در بابند چنانچه نماندند این دنیا حالات
مختلفه مرد میسزم میکنند **وقال الذین آمنوا ان الحاسرین الذین خسروا انفسهم**
واهلهم نوره العینه الا ان الظالمین فی عذاب مقیم و چون ایشان را برین حال بندند
گویند آنکسای که ایمان آورده اند مزین کاران آتاند که مزینان کردند در نفسهای
خوش که بر شش بتان کردند و این مستوجب عذاب دوزخ شدند و در اهل خود نیز
مزینان کردند که اگران اهل دوزخند زبان امتنان است که از ایمان باز داشتند و
اگر بهشتی اند جز ما از صحبت اهل بهشتی محروم گردانیدند و باید دانست که عذاب
ستمکاران باقی و بی انقطاعست **وما کان لهم من اولیا یبصرهم من دون الله و من**
یضلل الله فاله من سبیل و مرکافران را جمع دوستان و مددکاران نباشند که بوقت
عذاب یاری دهند ایشانرا بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد عز
خدای و خدای از نشان باز ندارد و هر که اکره سازد خدای بس نسا و ناپسندیدگی
و نجات **استجبوا لوبیکم من قبل ان یاتی بامر لکم من الله ما لکم من ملجأ و ما لکم**
من نیکبش یعنی اجابت کنید خدای را در آنکه امر کرده از ایمان و توحید بشنازنا که رسد
روزی که آن را باز کرد ایندی نیست **قره** من الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن
حکمر جز صابر در فرموده حکم او چگونه باز کرد دست شما را تباخی و کز یکای آن روز
و دست شما را جمع انکاری در آنچه کرده اید عرض هلمهای خود را ستر تقاضا سده
کارا لکن این اعمال شما را در جهاد و جهایف ثبت کرده اند و اعضا و جوارح بران
کردارهای خویش اقرار با عتراف نمایند **فان اعرضوا فالرسولناک حلیم حقیقنا ان**
علیک الا البلاغ وانا اذا ذقنا الانسان منا حرجه فرج بها فان نصم سینه بما قدسنا بهم

فان الانسان لکفور پس اگر احوال کشتن را اجابت دعوت باقی تمام در حق احوال
اند که اند و می نرسد از آنکه تو تکمیلان نشستی که از عمل بد ایشان را نگاهداری و بر تو
نست مکر بلاغ که ان مجرد بر سایدن است احکام الهی را و تو برسانده چنانچه شرط رسالت
است و چون بختانیم کافرا در حیات دنیوی صحت و قرا کزی خوش حال شوند بدان و نسا
کند و اگر برسد ایشانرا بدی چون مرض و فقر و سخت سبب کردارهای بد ایشان پس
بدرستی که انسان یعنی کافر کفور و سخت ناسپاس است کفور صیغه مبالغه است و براد
انسان جلوس دیبانت که شامل کافر و مسلم همه باشد چه اغلب مردمان کافر نیست بسیارند
نعت را فراموش کنند و سخت و بزرگ شمزند و کفران مومن آنت که بر نعمت الهی حق شکر
بمقدیر نرسد و تارک شکر بود **الله ملک السموات والارضین خلق ما یشاء عرب لمن**
ینشاء انا و ما یشاء الذکره او بن و جم ذکرا و انا ما یشاء بر خدا ابراست پادشاهیه اسمانها
و زمینهای آفریند آنچه میخواهد میبخشد هر که میخواهد دختران صرف و پسران چون لوط
علیه السلام و میبخشد هر که خواهد پسوان ۲ دختران چون ابراهیم علیه السلام ما
جفت کرد اند ایشانرا پسران و دختران چون سحر بر ما اصلی الله علیه و سلم که هر دختران
بودند و هم پسران شدند درین صورت جمع دختران پسران مشیت را ما به نیت مشیت
در همان صورت که از یک قسم عطا کند بجا که دختر دهد شاید والدین را آرزوی
پسر باشد یا پسر دهد ایشانرا آرزوی دختر بود پس مشیت خود بازست که هر چه خواهیم دم
و بجا که هر دو قسم دهد والدین را مشیتی نماید که نفعان با بد کرد و میگرداند هر که خواهد
نی فرزند چون عیسی علیه السلام چنانچه فرموده **و جعل من یشاء عقیما از عظیم قدر بدستی**
که خدای داناست باینجه میدهد از اقامت نلشه تواناست بر آنچه سازد و بر آرد و از کفر
عده پدید آرد دانای او از جهل تقدس و توح و قانای او از عجز متبنا و مغزایست
علم او برتر از آرایش جهل است و قوت قدرش باک از آرایش نقصان و تصور آورده اند
که میوه کفشد که خدای توبی واسطه و بحجاب باو سخن نمیکند تا دوری که چنانچه با توبی
میگفت و موسی او را بشاید حضرت فرمود که موسی سخن حق میشنید ولی او را نمی بیند
که **وما کان الناس ان یعلمه الله الا وجها او من ونا بحجاب او یوسل رسولک** و دست

و نشان آید آدمی را که سخن گوید خدای با حق میجوید از دنیا و انکس او را بپندارند علی کل لکل
سخن گفتن خدای با حق میجوید مگر بوسی و آن کلام است سخن که سیرت در اینک بطریق الهام
با با لغا در شمار با حق گوید با و میخواند و در حجاب حق آردی در حجاب بود و اینجا که سیرت
در پیشش بران و در حجاب و در پیشش بدینها برسد و چه بود تکلیف حق تعالی با خواص بشر
با حق و نیک است بر مقتضا به شریف و از آن آما حق عادل است که با الهام باشد چنانچه میآورد
حق تعالی علیه السلام و در شمار باشد چنانچه با بنام علیه السلام که سه مرتبه در چهار فریاد
کرد بان کن و هر بار شتران بسیار قرانی داد عاقبت حجاب دید که اسماعیل را قرآن کن با
از و رای حجاب چنانچه بوسی سخن گفت و بکلمه الله خطاب یافت یا آنکه بر سینه رسول از ملک
چنانچه اکثر احوال رسول الله صلی الله علیه و سلم که حضرت جبرئیل امین می آمد و کلام ربانی وحی
میگردد یا رسول از پیش نام آدمین و آن قسم انبیا و رسول اند و در همه حال در آیت دلیل
بشیرت و برت نیست بلکه اگر لیاقت صورت کز در این احوال نیک باشد و این سعادت کل
و اصلان در کجا آردا حاصل میشود در مقام شهود که حجاب در مخاطبه من تقع میگردد تا معنی
بقای با الله متحقق گردد و بر همه حال یا کلام حق یا خواص بشر یا وحی است یا از و رای حجاب
و حجاب عزت الهی نفاست **در موضع آورد** که خدای ما با حق و ما سخن گفت از و رای
حجابین حجابی از زهر سحر و حجابی از زهر بارید سفید سیرت در زبان و حجابی هفتاد ساله
یا خدای فرستد رسول بر انکس از ملا که نبی **بازند ما یشاء انه علی حکیم** بوسی
که ملک بر رسول آید بدست خدای انچه هر خدای بدست خدای بر ترست از صفات
مخلوقی و فعالیت در افضال وحی دانست بیکلام با بشر از و رای حجاب بوسی که باید و
کذلک اوحینا الیک ذوقنا من امرنا ما کنتم تدعی ما الکتاب ولا الایمان و لکن جوفنا
اندر ایامی که ما یشاء من جوفنا انما کنتم تدعی الی الحیة المستقیمه و هم لکن تدعی
بوسی حق و بر طهارت بشر از و رای حجاب بر سینه نور و کلام قرآن از جوفان ما قرآن را روح گفت
چرا که دلهای مومنان بدست خدا بیکلام روح نهی حاجات با الله **تقریباً** نیاکنست نهی
نوحی حق که بلیاتی قبل از وحی قرآن جلیست چون قرآن منزل شده بود چه دلق ان را
بالعقبت در آنکه در سعادت و شقاوت معاد و برتر از شقاوتی دعوت کردن با ایمان با بشر

ایمان و معانی الهی عالم شود و با معانی مغانی که گفته کنی با قرآنیان آرد و لیکن در این
ما کتاب با ایمان را در شش تا حق کرد و در ظاهر بیان من نشاء هر کجا خواصم از نیکان ما
که چون ان را جمل کنند بطریق درین راه باشند و بدست حق که حق بوسی ما معانی مومنان
را بر او داشت دعوت از حق عاصت مخلوق را و عبادت از ما خاص که هر کجا خواصم بوسی
مستقیم رهبر سایم صراط مستقیم دین اسلام است یا ان حق که طاک را بر منزل مقصد
رساند **صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الله تعالی الامور** و هر کجا
خدای از برای تو نهاده ان خدا حق که مراد است ایچ در آسمانها و زمینها است و کسی
کرشان و بر تبه او نیست آن در ستر بن سبیل و راهها است بدانند که بوسی خدای
باز کرده امور خلایق در آخرت و بحقیقت بازگشت همه امور در هر اوقات و احوال حضرت
کبریا تعالی جل عن الشبه و المثالت و ایفقی با ارتفاع و ساطع و حجت دست میگذرد
صورت کثرت حجب و جلالت غیبت ممانع فرد حضور دیده دل بازگشا و بین
سزای الله تعالی الامور تمت الشوری و الحمد لله على الاخرة و الاولی
سورة النخرف و فی تسع و ثمانون آیه مکیه الا فی له و ارسل من ارسلنا عن قولنا
سد کرت هر که سوره نخرف
خواند از صدق دلهاش **حق تعالی بر آورد از عیب** حاصل آید جمیع حاجاتش
بسم الله الرحمن الرحیم **حمر و الکتاب المبین** حاشا است عیانت حق
جل و علا و موم بملک فی زوال ملک اعلی عز شان و جل سلطان و مان حروف افعال
و تبتید است بر استماع کلام قدیم منزل از حکیم علیم و صف کتاب بمبین فرمود که
روشن کنده حکم شرع و اشکار سازنده طریق هدایت جواب قسم جلیست **اجعلنا قرآ**
عربا لکنک تعقلون بدست حق که فرستاد بر ان کتاب قرآن بلفظ عربی تا شما که حرف زبانید
تعقل کنید و در بارید معانی آن را و او را آید معنی نبوت محمد را بجهت مشاهده
کنند در بیان آنا و فضاحت و ساطع احوال او در تحت و جنت **و اعرفی اول الکتاب**
لینا لعلی یکلمکم انضرب عنکم الذکر صحفا ان کنتم فی شک و فی ما شکر فی حق بوسی
که قرآن در اول کتاب یعنی لوح محض خط که چون آن غیر است بر فیک ما هر اینه بر کردار است

سورة النخرف

عکس کرده شده که در روز تافین نیست یا تا سخ شراع و او بان مثل ما بعد است که در سفر بیخ
برو کشید نشود اما باز در از میر از شما قرآنا باز داشتی با کثر شما هلسنید که می اسراف
کشد کاف و بیرون شدگان از و اربعه قسید با نکه اعراف کنند از قرآن و کند بیست اس
نماید ما و می خورد باز نمی هم داشت بلکه بیای خواهم فرستاد از اوجت را که بگویند
سخنرمانی آمد و تبلیغ رسالت و دعوت است نکر و هر بیایان گفته که بسبب شکر شما قرآنا
با نهم سخن هم بر وجه تعیین است که زود بیایند قوی که مران بگردند و احکام آن عمل کنند
و کرام سلیمان بنی فی الاولین و ما یا بیهم من بنی الاکانا بر بیست هرون ناهلکنا
اشد منهم بطشا و صفی الاولین و چندین وجه بسیار فرستاد بر سعوان در حج بشیدینان که
سرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد و بیامد بکفار که شد
هم فرستاده از نزد ما مکر که معاندان قمر او استغزا میکردند چنانچه جاحلان فریاض
نسبت بتو میکنند پس ما هلاک کردیم بسبب استغزا سخت ترین ایشان از جهت قوت
یعنی اقیام ایشان را هلاک کردیم و شدت بطش و شوکت ایشان ما را عاجز ساخت
و گذشت در قرآن چندین موضع مثل بشیدینان که ایشان با سعیدان چه کردند و ما
با ایشان چه کردیم درین آیت و عده سعیدان است حضرت و وعید اعادی او یعقوب
ولین سالتهم من خلق السموات و الارض لیسئلوا عن العلم و اگر برسی تو فرمود را
کریا و پد آسمانها و زمین را هر اند گویند بیافزاید آنها را خداوند غایب در چه روز و زمان
که کس را بحال خلافت نبود و انا دانا باحوال نیلکان چه مثل این آفرینش عظیم کار حاصل
و علم نتواند بود و ازین آیت کمال جهل ایشان فهم میشود که برافزیننده قوی دانا
و توانا مقرر و معترفند و با وجود آن عبادت خرا و میکنند پس حق سبحانه در حضرت
خود بیفزاید خدا ای است که ساخت برای شما زمین را با ساطع استوره تا فرارگاه شما
باشد و در آن زمین پدید آوری برای شما و آنها را شناید که شما راه باید بسوزد بران
طرف بدبار و بلاوی که مرقمین بان اراده کنند **والله یقول من السماء حاقا بقدیرنا انزلنا**
به بلاة سیکلکذک عزمیون و وی ان خداست که فرستاد از آسمان آبی باندازه
حاجت و حضرت یعقوب در بسیار که سید غر استلان باشد چون طوفان وقت نوح و نمر

مهر سخن است
بسیار است

ع
قصه در اطراف قدسیا
و غلظتها اقی

انکه که مهات زنداعت را کفایت کنند بیرون کرده اند بدان آس و او بکفتم پس از نشانی
و افرودک بدله مرده با نوح کاه و ابانت نبات التفات بنگار از غایت بجهت اختصا ص
حق تعالی برین افعال **قرآنا** که کلام خیر چون میماند این نهم که کون بر نوح آورده و نوح
از قرعایی از نهم شدن **والله یقول ان اوج نوحا و یصل الیک من الفیلاب و الا اذ نوح**
ما تری کون لست علی ظهوره امرت که ما نوح و کمر ان ایا بیست هون علیه و نوح او اسجان اکی
نوحا هذا و ما کلامه لقرین و ان الله یحب المتطهرین و ان خدای که بیافزاید اصنافی مخلوقاتی
را و انواع موجودات را بملک آن بی یاری و مددکاری و ساخت برای شما از کشته به جهت
مکوب هم از چهار پایان که بر آیت خشکی و ریاضت **قرآنا** لستوا علی ظهوره بریستما
آن مرآکب راست نسوزد در وقت سواری پس با و کنید نعمت بر و در کار خود را چون راست
نشاید بروی و بگویند **قرآنا** سبحان الذی خلق لنا هذا لیس یعرف اکت ان خدا بی
که را در کرد اند و نیز دست سلطت برای ما این کشتی و ان حیوان را تا بعد از رکوب بدینان
قطع بحر و بر میگیم و ما هشتم مران مرکوب را بعقوت خرد ضبط کنندگان و فرمان بردار
ساختگان و پادشاهی و تحقیق که ما بسوی برورد کار خود باز کردند که نهم در وقت حلول
آجال و انتهیه اماران ادا از برای نسیه غافلان و ایقاظ نایمان دستور است
قوی و بجهت یاد آوردن الخد بان سر سیدلی و پیوستنی ابر سندیست بغات بین
و جلی و تزیینی که حضرت را در سوار شدن مرآکب معتاد بوده است که چون بای برکاب
نمادی کف بسم الله و چون بر پشت مرکب راست نشستی کفنی الحمد لله علی کل حال
سبحان الذی خلق لنا هذا و ما کلامه لقرین و ان حسن بن علی رضو الله عنه مرویت
که را کبی را که سوار است شد و الحمد لله تکفتم فرمودند از کربان نعمت ریکه و این
اشارت بدانت که از خد غافل نباید شد که حق هم کل عظیم الهی و استخر و نوبت
او کرده که سوار شدن **و یصل الیک من الفیلاب و الا اذ نوح** **اکی**
او اخذوا من حیوان نبات و اضفیکر الی نوح و سکر و ایدند مشرکان کافر مریدان از نیلکان
او بیعی سلا که نصیبی که میگویند ملا که دختران او بند با وجود چندین اعتبار
و اقرار و مخالفت و عزت و قدرت و علم را برای او ابانت ولده میکند و حال آنکه

نوش جان از سخن است
بسیار است

قصه در اطراف نبات
بسی سجاد و خالی

قول الله ونازل بحسبیت تعلق دارد و او مترجم است از جسم بلکه خالق جسم است در وراثت
 متعلق به بعضی اجسام لطیف اند همچون ملائکه که ماده از پیش اینها از نور است و دیگر
 جن که ماده و خلقت ایشان از نام است که کاخی می شوند و کاخی می شوند و بعضی از
 خالق اند که اختفاء ایشان از ابطار مکر بوقت ریاضت کلی حاصل شود **فول** از انسان
 بدستی که کافر نامی است اشکاف کفر او که نسبت ولدی میکند بجن سجده و جهالت
 فرقی بجهالت آت است که نسبت نبات میکنند و برای خود بین می خوانند چنانچه می نماید امر
 اتخذوا مبلغان نبات واصفیکم بالبین **واذ ابنا ابراهیم بما ضرب للرحمن مثلا ولول**
جهنم ونازل و کتبهم و اگر چه در آیه شریفی از اشکاف که اسناد نبات بخدای میکنند از
 قهر حق بلع خبر یا چیزی که می سازد برای خداوند همان آفرین چنانکه مثلا لفظ مثل
 محبت ان ابراد فرمود که سخنان و اوصی مغترای ایشان بسجده رشید است در سخنان
 که سزاوار آن شده که آن را مثل سازند و چون یکی را چهره دهد که او را دختری متولد
 شده گردد روی او سیاه و بیخ از غایت و اندوه او برکشند است از غم و اندوه بی
 غریب فرود می خورد غرض که چون دخترا می خورد نمی بسند چنانچه اضافه میکنند
 و اخس صنفین را با چون رو می سازند **او من یشاه فی اللیل و من فی الخضم عینین و جلاوا**
الملائکه الذین هم عباد الرحمن انما اشهدوا خلقکم سکتکم شها ذ قنم
وینا قول ایانا ز برود شعور و آسوی که در ممد و بر ابر ناز پرورش یافته
 باشد و او را قوت حریب و معرکه و ضعف امانی نباشد و او در وقت محاربه و مجادله در وجه
 بیندان وجه در بیندان سخن گذاری نتواند سخن خود بالا کردن و بر خصم خود فروری با حق
 عرض مشرب باین دو صفت غریبی شجاعت و بیخ گذاری و فصاحت و زبان آوردی
 خود مزاج نزلان یعنی دو وصف که هر دو دارد و کردن سرفرازی ایشان ازین دو صلیه
 عاظم بسیار شد اعین ولدی را بخدا روا میدارند که هیچ وجه برای خود نمی بیند و
 دین نشیبت و اضافت جنین کوهش ظاهر است اول ملائکه که عباد دیگر را اند و از قسم
 ماده مغربین اند انانث کوبند که ازین بخاری ازین اسم استعکاف دارد و دیگر هر دو اضاف
 ولدی که با حق تعالی روا داشتند اند در حقی ذات کفری عظیم است چه در صفا و نسبت

قصه در کوشش کاروان
 و سقلا دان در پیشاه

تولید بذات اولی و اولی صفات الجنان امری عظیم را سهل کردند و انرا بر خدا و سکان
 ملکوت افاضند و در عبادت هم عباد الرحمن ایما است بر کتیب مشرکان چه در وقت
 و فی منطلق ایشان عباد الرحمن اند و این نشان خدا ترا دخترا نامیدن از کلام هر کس
 است آشنیدنا آیا حاضر بوده و دیده اند آفرین خدای را ایشان را که مشاهده کرده باشند
 صفت آفرین در ایشان در معالرا آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از ایشان
 پرسید که آفرین ملائکه را شما از کجا دانستید این گفتند ان بهر ان خرد شنوده ایم و کما می
 میدیم که آیه ما در هیچ کوی نبوده اند حق تعالی فرمود سکتب شما تم و پرسیده شد که آفرین
 قیامت از ان **وقالوا انما انزلناهم بالهولاء من علمهم** و گفتند فرقی بلع از
 خراجه اگر خدای سبحان بر شیدی ملائکه و این بر سبیل مجادله میکنند نرا ز روی ایمان
 و اعتقاد که غلبه شیت حق بر شیت عباد دشنا حق عین ایمانست لاجرم حق سجده فرمود
 که ما هم بدانیم علم نیست ایشان را با بنده میکنند هلی و دانشی که از روی دانش گفته باشند
 بلکه نسبت به حاجت می سازند در نضع و فی ان الهی و انان ما همنی عند من عباد غیر الله
 سجده و تعالی **انهم لا یخرون** نیستند اشان مکر در حق که نشان که عبادت عزتند بر
 او است و جایز است که اشارت بجمع سابق باشد از ان آت و جلاوا له من عباد جنان
 اما صیر اول اقرابت از جهت قرب و اتصال و جهت مطابقت با بنده در سوره انعام گذشته
 غرض بدعی ایشان ان بود که چون خدای تعالی بگردید بر مشی ایشان بر ما و حصول ان از ما
 و راضی گشته پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و الحی ایشان دروغ میکنند چه حق
 سبحان بکفر هیچ کافر را صفت چه او بخلاق خود بد میخواند محنت است که اشان میکنند
امر انبنا هم کتابا من قبله فقدرهم مستکون ایاد اید ایشان را کتابی از قرآن با حق
 و نقل میارند بر صفت قول خود و تسلیم بودند بان کتاب چون الجنان نیست باین جواب جنیت
 در میر سید و بطریق نا جاری که حقیق نمازند **بل قالوا انما وجدنا ابا ناسر و ابا ناسر**
نشدون بلکه میگویند بدستی که ما یافتیم ابراهیم را در هر دو طرفه و غیره و ما را ابراهیم
 انان نرا که کبر ما کنیم بعضی مستلذا نشان تقلید پندمان ما است **و انما انزلناهم**
فبذلک فی حق بین نذیر الا ان قال من بعد انما وجدنا ابا ناسر و ابا ناسر

حقایق آنرا در کتب لغت و لغات با خلاقی خسته است هر که را خوی نیکو تر در چه بلند تر و
 این تفاوت برای آن پیدا کرده بود تا فریاد بعضی آسمان بعضی دیگر را کار فرمایند و کار
 گذارند اما آن سالخند و معاش ایشان بر دلخند کرد یکی با جرح معاونت کند و یکی
 بصفت و عدوت ملذذ برساند کل متعبد شوی شود و او متکفل بحسب عین کرد تا معنی نماند
 و سهولت مکاسب صورت بندد اگر به تقسیم و تسخیر در عالم محقق پذیرد یعنی نظیر مهمات از
 هم مستفاد کنی و همین است معنی انظار امور در نوبت اول و چند بربک و بخشش بر روی کار
 یعنی بنوبت بهیشت از آنجا که فراتر جمع میکنند از خطاهای دنیوی و آن سبب لغت و بیکر
 و تقاضا میداند **ولولا ان يكون الناس ائمة واجدا لجهنم لكانت الجنة لیسوا هم**
سقا من فضة و معارج علیها یظلمون و لیسوا هم اربابا و سن ذکا علیها متکبرون
 و اگر نه این تصور پیدا کردی که هر مردمان بر ملت واحد کفر بر عین کشتن و جمع مال بر دست
 و دنیا را بر آخرت اختیار کردند هر چند می کرد ایندی بر برای کار فرمایان ایشان را
 درها و سر برها از نفع که بران نیکد زدندی تر قیما اشارت بحقارت دنیا و اموال دنیا است
 و کراهیت بر اجتماع کل بر ملت کفر که منافی است مرجعیت الهی را که مخصص کرد و رخ بر کند
 و بعشمتیان را نیز بهیشت در وارد و الحاق دنیا و متاع دنیا بدگاه کبریا العیان حقیق
 و آنچه است که بر پیشه برابری نمکند چنانچه در حدیث آمده که لو کانت الدنيا سوا
 عند الله جناح بعوضة لما سقى كافرا منها شربة ماء و درین عبارت انقیاد ثانی است که عدم
 جعل سقف از نفع باشد جهت وجود اول که کراهت اجتماع کل است بر ملت کفر **و ترنا**
و با وجود جعل سقف موت از نفع و معارج طلا هم با ایشان دادی با چنان کردی که
انها لیهما لاطلا ساختی و ان کل ذلك لما شاع الحق الدنيا والاخرة عند ربك المتعین
 و نسبت همه آن که را کرده شد که نفع و متاع حیات دنیوی که در معرض زوال و انفعال است
 و آخرت و بعدت اخروی و گفته اند بهیشت نزدیک بود و کار است و در تحت حکم است
 سر بر این کاوانی راست که از لوث شریک و لیس معاصی اجتناب نموده اند با رستگاری
 فانی و تقاضای فانی همایه اجتناب نموده **و اعنی** هر کس که رخ از متاع دنیا بر تافت و اندر
 طلب دولت باقی بهیشت است **انما کمال عشق بود بهیشت** و همچنین که معصوم دلتش بود باقی

و من یبش عن ذکر الیوم فیقین یعنی هر که اجراض کند از ذکر جن فیض و کاریم
 برای او شیطان **شیطانا فبوله قرین** هر که چنین بوشنقها از ذکر و یاد خدای یعنی
 از احکام جلال و جلال و اجتناب از معاصی خود را حفظ کند و از عقاب الهی شرمند
 و بیزجت او و اوش نیاشد بر کار بر شیطان را پس آن شیطان مصلوب و در مساز
 او بود در دنیا و پیوسته با عین او و سوسه او و اشتغال نماید و در لغات از شیخ ابوالقاسم
 قصی ذکر میکند که او با جعفر مومنین دوستی اتفاق افتاد جعفر گفت ای شیخ این مردم
 را میبیش گفت بعضی را در خواب و بعضی خواب جعفر گفت آنچه بر سرها ایشانست می
 بدینی که تم نر پس چشمها مرا مالیند دیده که بر سرهای ایشان خراها نشسته اند بعضی
 را بالها بر چشم فر و هشته و بعضی را کاسی بر چشم فرو میکند ارد و کاسی بر میدارد که کتم
 ان جیست **انما جعفری فخر خاند و من یعش عن ذکر الرحمن فیقین له شیطانا فبوله قرین**
 و گفت اینها شیاطین اند بر سرها ایشان نشسته و بر بیک بعد غفلت او اشتیلا یافته
ربانی درخ و دردی که با نفس بدین شده **ایم** و زین معامله با دیو هفتن شده **ایم**
 به با کاه فلک بوده امر قرین ملک **تجویر نفس جفا باشد احسن شد ایم و ایم یصدق**
عن السبل و یحسبون انهم مستنون و بدوستی که شیاطین و دیوان هر ایند با زمین دارند
 قرینان خود را از راه حق و می پندارند که راهی آدم را که ایشان بسبب متابعت شیاطین
 راه یا فکان اند یا پندار ایشان است که دیوان اهل عبادت اند و درین پنداری باشند
سعی اذا یجادنا قال الیبت یعنی وینک بعد المشرقین تا وقتی که بماند بما ان معروض که
 و من یعش عبادت اوقست و ان شیطان کاشته که قرین اوست که بد معاصی مر شیطانا
 ای کاشکی میان من و تو بودی د و روی میان مشرف و مغرب تغلیب کرده مشرف را در لفظ
 و انکه تغلیب را در مشرقین باه عینهدیس مراد از ان مشرف صیغ و مشرف شستاست
 و میان ان دو مشرف نیز بیکد بسبب او است عرض اذن قول است که کفر بود یا کاشکی تو
 ازین و من از تو دور بودی **فیقولون انهم یبش عن ذکر الیوم فیقین** و کونند با ایشان که بدین
یستغفرون الیوم ان ظلمت انکرتی الذی ان یستغفرون و سوز فیدارند شما را حیا خیر است این اذین
 و شما چون ظلم کردید و نفسهای خود در دنیا برای انکه شما استغفرتید در غایت دوزخ ایشان

حکایت لغات
 لائس

یعنی سزاوار است که در عذاب شریک باشند همچنانکه در سبب آن شریک برود و بعضی
گفته اند سزاوارند تمام او انکه شریک باشد یعنی اشتراک شمار در عذاب سبب تخفیف
عذاب از جهل او نیست **آوردند** آنکه چون حضرت سغیر با یمان فرمود سبب تمام داشت
و چند آنکه مراد سوز عورت بیشتر اقامت می نمود و عناد و انکار ایشان از فرقی بود حتی سجانه
فرمود که **انما نك شيع الصبي او عهد العبد المعنى و من كان في ضلالتهم** ایاقوی محمد
بن ابی کریم بنی کرانزا یعنی کسی را که کوش دل گراست سخن حق توانی شنوایند یا قوت
آن داری گواه تمامی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نموز و از آن گه است
در کرامت عیبها یعنی تو قادر بر هدایت مگر همان نیستی پس عیب بر نفس خود منته **فاما**
نذهبون بك فانما منهم مستحقون او من بينك الذي وعدناهم فانا عليهم مقتدون
بنی اگر ما بر این ترا بجا رحمت خویش مشو از آنکه عذاب ایشان بنی غلام دل خوش دار که
بدرستی که از ایشان انتقام گشته ایم عذاب یا اگر زیاد باشی و بنام بر حق آنچه وعده
داده ایم ایشان را از عذاب پس تحقیق که ما بر عذاب ایشان توانیم یعنی هر حال معذیب
خواهند شد و ما را در همه وقت دست فدهت بر ایشان خواهد بود خواه در جهات تو یا
بعد از وفات تو **فاستسكن بالذي اوتى اليك انك على صراط مستقيم و انه**
لذکر لك و لعقوبك و سوف تسألون و چون درین بجزیه که وحی کرده شده است
بنوی تو از آیات و احکام بده سخن که تو بزبانه داسی که زود عجزل توان میشد و بدستی
که قرآن هرانند عربی و شرفی است مرتا و مرکزه ترا از فریش و از تو تمام عرب نیز مراد
داشته اند و شرف ایشان با است که قرآن بلفظ عربیت و خص صیقلی مرتعیش را که تو از
ایشانی و بی هاشم را عزت خاص الحاص و بعضی از تو هاست مراد می دارند و زود باشد
که بر سینه شوی ازین نعمت و مگر کذاری آن **جهت مرید** نشنع و تفرع است مگر مگر
که چون حضرت در منع عبادت او زمان مبالغه تمام داشتند و انسان را تعجب از زود استبعاد
می نمودند که اجعل الالهة الها واحدا ان هذا ليشي عجاب فاستشهد عليهم باجماع الرسل
على التعجب و استنضاح قدیم و الماده سوال ایشانم الذين استنوا قولهم فان كنت في شك
مما انزلنا اليك فاسأل الذين يعزون الكتاب من قبلك هل انزلنا بذلك في ليلة من الليل

اجعلنا

اجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون فاستنضاح سخن سبب سبب می نماید که **واسأل من ارسلنا**
من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون بجز سبب ای محمد کسانی را
که پیش از تو فرستاده ایم از پیش گدشتند سوال کن که آیا فرموده ایم که دون خدای بجز ما
دیگر خدایان بر شستید که شوند مراد ازین کلامه است که شما داشت باجماع انبیا بر آن بودید
در معالرا آورد که شب اسری رسول با تو حضرت جمع کردند و گفتند پس از ایشان
که هرگز برخلاف تو نمید بر سستل گهر معمول شده است حضرت را در ضمن آن سخن چون
شک و رب بنود پرسیدند و صاحب عین المعانی بطریق آثار ذکر کرده که جبرئیل از جبرئیل
پرسید که سید عالم این سوال از انبیا بگرد یا نه او جواب داد که یقین محمد از آن استوار
تر ایمان او از آن کاملتر است که امثال او سوال را بسیار کرده است **انک در کشف اولاد**
استقلال کی توجه کند باشند لال **و لقد ارسلنا موسى باياتنا الى فرعون وملئ**
فقال انى رسول رب العالمين فلما جاءهم به باياتنا اذا هم منها يضحكون و هر آینه
ما فرستادیم مومسی را با معجزات نبوت او بسوی فرعون و تو را و که قطبان باشند
پس گفت موسی ما ایشان را بده سخن که من فرستادم بر تو کار عالمیا فریست اینها که آورده
مدیشان نشانهای ما چون عصا و پدید جانا و طوفان و امثال آن چون مشاهده آیات کردند
همان وقت بخنده گرد آمده است و اینها کردند تا نامل در آن تا صدق از کذب بر ایشان ظاهر
شود و فکر ایا تا فرمود و بینات گفت از آنکه فایده آن بند بر ظهور بسیار **و ما نریدهم**
من آية الا هي اكبر من اجنتها واخذناهم بالعذاب لعلمهم بحجوجي و سخن فرمودیم بر ما ایشان را
جمع معجزه مگر آنکه لاحق از سابق بزرگتر بود یعنی با وجود آنکه معجزات انبیا که اخت یکی
اند نظر بر فردا یک از یک بهتر و بیشترند زیرا که در فریتم ایشان را بعد از خط و
جراد و قمل و جز آن شبای که بر کردند از کیش باطل و با زانند بدین سخن ایشان باز گشتند
و چون عذاب را معاند دیدند در مقام استخفافه فرامانند **وقالوا يا ايها الساجد ارجع**
لنارك بما عهد عندك اننا لم نؤمنوك ولا كنا نعبدك فارجعنا لعلنا نكون ممن و گفتند
فرعون و اتباع او مومسی را که ای مردمان جا دمان ندا از روی تعظیبه است چه بخور
مثل ایشان صنعی بر تو کرد و وقتی چنین بود با معنی است که ای مقدر درین سخن بفرمان

قصه
در فرعون

بر تمام سوره یا همواره موعود را بدین نام سحر خوانند در وقت نیز بطریق هدایت کنند ای سحر
 بخوان برای ما هر روز کار خیر را با خود عهد کرده است و نیک تو زبان استجاب دعا ی
 شد یعنی هر دعایی که بگوید گناه او می کشی می توانی و سجایت مراد است که در کشف عذاب از
 ما او را بخوان بدستی که ما را به یانکا بفر یعنی اگر عذاب از ما مستغرق شود بنوامان ابریم
 و بان سبب هدایت یا بدستی آن هنگام که بر دوزخ نشان عذاب با بداء موعود متوجه
 و متوجه شد که مباد امر بدو بگوید پس تو هر چه در جمع ساحت خود بر بندگی بر آید
و نادی فرعون فی قوله قال یا قهر البس لی ملک مصر بعد الامه ارضی بنی فرعون اولاد بنی فرعون
 و نداد کرد فرعون بنفش خود در میان قوم خود بعد از آنکه جمع آمد بودند یا امر کرد که بجا آید
 و باز اراها ندا کند و اضافه ندا بفرعون بطریق بجا مانده و مضمون ندا آنکه ای نیست
 مرا مملکت مصر از اسکندر پیر تا سرحد شام و از نجی بها آب نیل رود تحت امر من یا بر قصر
 من جاویدت و آن سیصد و شصت جوی مستقیم بود و جوار از آنکه بزرگ بودند مثل
 بنو الملک و بنو ساط و غیر بنیس و غیر طولاد در باغ او میرفتند اند و از زیر قصرهای او
 بگذشته اند پس او بدین جویها آخر کرد که حیات آنها در باغات من میرود و شاخه های بنید
 عظمت و شمت مرا و موعود را از چیزها نیست بیرون چه باشد بلکه من بهتر از این کسی که در ملک
 من یکی از سفلیکان و بی قدران است عرض می گویم که برگردد و برداشته در کار مریدان عالمین
 است بمانند تا وقع حیات او در پناه قطبان جاگنند و از عرض و در آن باشند و تصور
 دیگر که قدرت ندارد که کلام خود را روشن گرداند و معنی سامعان سازد چه در زبان
 او عقده هست و آن بی سعادت دروغ گفت چه حق سبحانه بدعا و احاطه عقده مریانی از عقده
 از زبان او رخ کرده بود اما بر قورمان از انکه ظاهر نشد بود چه بشنا از رسالت او را بر آن
 وجه بدعا و هدایت بودند **و چون** در آن عهد معارف و مضطرب این بود که هر که ماضی
 ریاست و برتری قورنات بپند عداوت ماضی و پیشوای آن بود که در ستوانه طلاق در
 دشت و طوفی درین در که پیش میگردانند از آن سبب فرعون گفت **قل لا اله الا الله اساور**
موضع استعاده الملائکه منین بنی اگر موعود راست بگوید که بسیار است و ریاست قور
 با بر بپند چو دعای او را در دست اند درین نهاده یا چنانکه الله با او فرستاد که بر سر

اذا هر یک شون همان زمان
 را پیشکشند و فرعون
 توبه دعای موعود

بدو برای باوری و همدار اوست آنچه مرسل و بادشاهی که کس را اینها رسد بجای با یکاری
 جوی از آن خاص خود با او همراه میسازد و لعل چشم او بسیار کرده و در بافتاری رواج ریاست
 او را صورت دعوت و آن حکم باشد که خدای موعود در پیش میگردانند رسالت خود فرستاد **و چون**
قوله قال ما فرعون انما انا بشر من قبلک عظمت فرعون پس بزرگ عظمت فرعون بدین فریب و مکر تو هر چه را
 که این داسان بازی دار و این قور اطاعت او کردند و یکی دل از متابعت او برن داشتند
 بدستی که ایشان یعنی فرعونیان که موعود برین برنگان بودند از دایره بندگی خدای و فرمان
 برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که جمال و جاه فانی اعتماد کرده موسی را بنظر حقارت دیدند
 و ندانستند که موسی کلیم الله را با فضل شایسته نسبت با سلطنت فرعون و پیش مرصع بپند
 ازین بیت میتوان یافت **قلت** فرعون و عذاب ابد و در بی وضع موسی و کلیم الله و چو فرستاد
فما استعنا اننعقنا و نضعه فاعزنا هدر اجمعین فاعلمنا هدر سلفاً و مشلاً للاخرین
 پس چون در غضب کردند با فرط در مکار و فاساد در کار ما ختم آوردند رسول ما را خدا
 میز ماید که انعام کشیدیم از ایشان پس هر ایشان را عذبت ساختیم در در با بر که اندیم
 ایشان را با شرفی برای کافران که بعد از نشان آمد حق قدوس و پیشوای مشرکان آینده
 ساختیم تا در استحقاق عقوبت با حال ایشان اقتدا کنند و کرد انبیا را نشان و بندگی هر حق
 برای سینان که در مقام اختیار باشند چه صلاح خطه قصه عجبه از نشان معتبر را در تعقیب
 احوال گفایت **آورده اند** که موعود صلی الله علیه و سلم را چنان دیدند فرشت گفت که شما بدون
 خدای اصنام و الهه باطله را که میپرستید همه سوزی در آن نیست جواب گفتند که عیشی
 که موعود ترسایاست بر گفته قریباید که در عیسی نیز خیر و پیروز نباشد و تو کان می بری
 که او بپند صالح است فرزند یکبار او آن برداشند که موعود ملن بر شد آیت آمد که **و لما ضرب**
ابن مریه غلاماً اذا قویک من مریضه و چون مثل زده شد بر موعود بپند که قور قور از آن مثل
 فرج کنند و او از زرد آرد و قوی است که عیسی مخلوقش و مغرب و تصاری این دروا باشد
 که الهه ما بن مخلوق باشند یا شبهه میگردند که چون زوار است که عیسی این الله باشد اکثر
 ملائکه ثبات الله باشند و در نیست برین مخلوق این است باز شد واضح است که بعد
 از قول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ان یجلی کلف که عیسی را این

بدون خدای می پرسینند هرگاه عیسی علیه السلام در ارض باشد ما و خدا یان ما نیز در
 اشکر باشیم بوده باشیم و موبد ان قولست آنچه میفرماید **وقالوا آهنا خیر منکم**
ما ضریح لك الاخذ لا یعمد قور حنیفة ان هو الاعد انما علیة وجدنا ه مثلا
لیتیق اسرائل ولوشا وعلنا منکر سلاکة ولا یخونون وانزلنا من السماء کتف منکران ایا
 خدا یان ما بهتر اند یا عیسی هرگاه که عیسی حصی جمل فرماید که ایشان نیز باشند
 نزدند ان مثل را برای تو مگر برای جلد و خصومت نه برای تمیز حق از باطل بلکه ایشان
 در همه امور که می اند حضرت کران و لجاج کنندگان ان هو الاعیاد سنت عیسی مگر
 بنده که منت نهاد ابر بر حق نبوت و رسالت و کرد ایند ابر او آیت امری عیب برای
 حق اسرائل یعنی ولادت او بی پدر تصدیه است در عزایب چون مثل سایر و اگر خواهم ما
 هر ایند سازیر از شما فرشتگان را بدل و عرض یعنی شما را هلاک سازیر و عرض شما ملایک
 ابر بر کر ایشان در زمین جانشین شما باشند و یا از می در ایند شما را در زمین و بدستی
 که عیسی علی ک رسالت را یعنی آن علم بدانند آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت
 نزول عیسی است که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در کربلا
 شرقی دمشق دو جامه یکین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر الهای فرشته
 نهاده و رخسار مبارکش پر خوی و عزت کرده چون سردر مشرف کند قطرات خوی از آن چکید
 و چون سر بالا کند ان قطرها بر روی وی چون مروارید روان گردد نفس وی بر کافر رسد
 میرد و هر جا چشم او رسد نفس او نیز برسد پس در طبل دجال روان گردد و در باب کد
 در ولایت شام برسد و او را بکشد و انگاه با جوج و ما جوج بیرون آید و عیسی نشانه
 قریب قیامتست **فلا تمترن بها فایمرون هذا صراط مستقیم** پس شک میکنند و جلد
 متما یید با مدین قیامت و بروی کیند شیخ رسول مرا است راه راست که کس بر و کما
 شود **ولا یضدکم الشیطان ان انیکم عدو** و متع کند و بازند ارد شمار شیطان
 از سلوک صراط مستقیم و بی عدل خود کین متابعت وی میکنند و قدم از متابعت و بی
 بلز دارند و عیسی که او در شما ان دشمنی اشکند است حق از بدلیت حال عیسی است **و اما**
حایة عیسی بالینای قال قد جنتکم بالکفنة والایمن لکم بعض الذی یجملون فیة

۴۷
 کینت قصه نزول عیسی
 علیه السلام از آسمان

فانصوا الله

فانصوا الله واطیعون ان الله هو ذی الذکر فاعبدوا هذا اصراط مستقیم
 ان هنگامه که آمد عیسی بختهای و دشمنی یا آیتان خلیل یا مجزات و انصه سرخ اسرائل
 را گفت بدستی که آمد اهر بشما حکمت بعضی مشتمل بر حکمت علمی و عملی و برای انکه
 بیان کنم و روشن کرد اهر برای شما جمیع آنچه در ان اختلاف میکنید در ان از امور
 دین یا احکام تورات پس برآید از عذاب خدای و فرماید مرا در هر چه فرمایید
 بدستی که خدای که بگویم او میفرماید ابر و برورد کار من و شماست پس او را پس شنید
 بیگانگی نیست راه راست فی احوال و اخراج و اخراج **فانختلف الاحزاب من بدینم فی الیقین**
طلوا من عذاب یوم الیم پس بخلف شوند فرقی از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه
 و ملکایه و ثعوبیه پس وی برانانگه ستم کردند ان بن احزاب از عذاب روزی که
 بسیار در دست عذاب او **هل یظرون الا الساعة ان ینهم یقینة و هم لا یشعرون**
الاخذة یوم یوم یوم بعض عدو الا المتقین آیا چشم میدارند احزاب بعضی گروه عیسی
 منتظر نیستند مگر قیامت را انکه بیاید بدیشان تا کمان و ایشان ندانند آمدن آنرا
 بسبب غفلت و اشتغال با مورد دنیا و ستان از جنبش مشرکان بعضی بعضی را دشمن
 شوند مگر بهیز کاران از اهل ایمان یعنی کافران کرد و سخی ایشان برای معاونت بوده
 بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند و من نشان کرد و سخی ایشان بر خدا بوده و محبت
 فی الیقین داشته ایشان را متزلزل شفاعت باشد بگذرید شفاعت کنند **کفتم ان**
خلت چهار نوع میباشد خلعت نامه حقیقه که محبت و حایه است که الارواح جزید
 بجنه فاعارف منها ایلف چون حبیب انبیا و اولیا و شهدا که در محبت قلبی صمیمه
 چون محبت صلحا و ابرار و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع
 از محبت خلایق نیست در دنیا و در آخرت و غیرین اید صوری و معتویست **سیر**
 محبت عقیده که شش است تحصیل احباب معاش و تدبیر مصالح دنیوی چون محبت تجار
 و صنایع و دین مشق خدای و محاربه یا ارباب حاجات یا اغنیای جهاد و محبت نفسا نیست
 و استناد ان لذات حسیه و مشتهیات نفسیه است تا ان غرض منظور و مطلوب است
 محبت موجود و چون اغراض را تبع و مشق کت محبت نیز زوال پذیرفت و اگر مشق وجود

در بیان ذکر محبت قلبی و ایمان

صافیها با یکدیگر

فانصوا الله

بگیرد و عرض حصول پیوسته آن دوستی بدست می آید **دوستی که در پیش روی** دوستی که در عرض
 امیزد **دوستی که در پیش روی** است **دوستی که در پیش روی** است **دوستی که در پیش روی** است
اینهاست با عبادی لا یخوفون علیکم الیوم ولا الیوم الاخر ولا الیوم الاخر **و لا الیوم الاخر**
 منادی در آن روز ندا کند مرا و ایها و دوستان خدا بر آن که خدای بفرماید **لا یخوف علیکم**
الیوم ولا الیوم الاخر **نوعی ترسناکی نیست بر شما امروز و از لقاء مکان و نه شما اندک**
 شویند لغزت مقاصد و تضحیح مطالب و از معنی بر سلیمان مرویت که چون روز قیامت
 بندها لا خوف علیکم الیوم و از در عهد بگوثر هر که رسد طبع کند که ندا با امر است پس
 چون ندا خاص تمیقان تعلق گیرد عزرا زینان نو میدشد مخصوص با لندها بی روی منادی
 کنند پس صفت منادی میکنند که الذین استوا و کانوا مسلمین و انما کر خوانده و ندا کرده
 میشوند کسانی الذکر ایمان آورده اند بآیات کلام ما و برزده مسلمانان و فرما ببرد اران
 حکم خدای منادی گوید **ادخلوا الجنة استر و از واجه عمر بن خطاب علیه السلام**
و اکواب و فیها ما تشبهون فیها الا فیها در آمد در بهشت شما و از واجه شما که مؤمنند از بجزین
 معنی گرامی داشته شده یا آرایش یافته یا شاد کرده آید شده بگردانند که این بهشت در
 امکان جام های مرقق سپهرن از طلا که در انواع اطعمه مرعوبه باشد و بگردانند
 کوزه های فی دستند که در تن اول ان تقیدی نباشد که از طرف دستة توان
 از ان نوشید بلکه از جمیع اطراف لیس نهاده از ان مظر و ف که شراب صرف صاف دارد
 توان چشید و کشید و در بهشت بود اینها انچه آرد و بر نفسها و بدان میل شود
 طبعها را و بچند خوش آید نظرها را دیدن آن ولذت یافتن از ان و درین دو کلمه ما
 تشبیه الی نفس و لذت الی عین نعیم اهل بهشت تمام درج کرده نعیم را بچندان یا
 نصب نفس است **ایها عین نعیم** **عین نعیم** **عین نعیم** **عین نعیم** **عین نعیم** **عین نعیم** **عین نعیم** **عین نعیم**
 نفس کرد و تجلیل و اضلال و بچند بگرد و در لذت نظر طراوت منظور مغفوقه بگرد
 و اهل نظر قهر لذت عن بداند خفاش ما از نور آفتاب جد بهر بود برینا که معنی که
 خفاش اعجازی بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته که لعان انوار رجال انکه ستره بر بگرد
 بر ایشان بر شبیه مانده بر صاحبان بصیرت روشن است که اهل پیش را لذت عین چش

مشاهده

مشاهده جمال محبوب صورت نبند **عشق** پرده از پیش براندا که شما فان را
 لذت دیدن عجز دیدن دیدار تو نیست **لذت دیدار فرخنده حال مشتاق است هر چند عشق**
 پیشتر لذت دیدار فرخنده باشد **دو زبان آمده که ای داود بهشت من از برای طبع است**
و کفایت من جهت شوکلان **و زیارت من نصیب شاکران** **و آس من بهر طایبان** **و رحمت**
من از ان عشان **و معرفت من برای ایشان** **و دیدار من خاصه مشتاقان** **هرگاه شوق**
نیوکاران **بلقای حضرتین** **دان پیشتر شوق الهی و جاذبه نامتناهی نسبت بطایبان**
لنا افزونتر جلیقه از حدیث قدسی قلم میشود که من تقرب الی شبراً تقرب الیه ذرا فکا
و تقرب الی ذرا فکا تقرب الیه باعاً **و من انانی عشق الیه هر وقت که برای تمامی لذت**
بهشتیان میفرماید که **واستخرجنا من النار و تقربنا ما کنتم تعلمون** **که**
فیها فاکه کثیره و منها ناکلون **و شما در بهشت جاوید ماندن کنید و نعمت تمام هاست که او را**
بهر زوال نیست آن بهشتی که امروز میراث داده شده اید ان را آن بهشت موجود است
که شما را میراث داد و بهر بلخند بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات
جز ان بلفظ میراث ذکر کرده چه قوت اشتیاق میراث از دیگر عطاها اقوی است و میلک
بارش لازمی است که استر ادمان راه ندارد و قوی است که من میراث از کافر میکرد
الجنه کافر معر بوده که اگر مسلمان میشد ان جای او بودی جنانجه رسول فرموده که و ما
من احد الا و کتب له معقده من الجنة **او معقده من النار** **که هر چه عا فاکه کثیره و منها ناکلون**
و از ان فاکه کثیره معنی بد می رسد نه از غیر فاکه که چه خوردن اهل جنیت نخواهد بود مگر
بر سبیل تفکر و بعضی من بعضی میدارند معنی بعضی از ان فاکه خوردن خواهد دیدند تمام
آن و من مستان کفن که فاکه و نعیم بهشت لذت از ان قبل که بخوردن نفاذ باشد و معنی
شود بلکه از ان هر چند خوردند که نشود چه در وصف ان نعیم و شمار بهشتی آمد که لا مقطوع
ولا ممنوعه ان العز من فی عذابهم ما لفظ و عده تا بر معید اذ ان فرموده میفرماید
بدرستی که کافران در عذاب جهنم حان بدان اند لا یقهر عهده و حق سست و سبک کفایت
عذاب از ایشان و هر چه میسوس است **و ایشان در عذاب ایشان اید گران اند از رحمت**
و عجات و از حفت عقوبات و ما لظننا هر کس که ان اهل لفظ المرن و ما و ایا مالک

و ما ستور کرد بر ایشان با من عذاب کردن و لیکن بودند ایشان ستمکاران که فریاد آوردند
و توضیح عبادت کردند در هر موضع آن و چون آید برسد از خلایق خدا کند خازانان و در
که اینها مالک در خواست از خلایق **بعض علیک مالک انکم ما کنون لعدو جنانا کون بلقی و کن انکم**
للقی کا کون **ما امر و من امرنا** **ما امرنا** ما امرنا ما امرنا ما امرنا ما امرنا ما امرنا ما امرنا ما امرنا ما امرنا
شویز بر من مالک در روز جزای کون بعد از هزار سال و هر نفسی آمد که بعد از جبل
بعد از هر صدای کزت که بجا هزار سال باشد انکم ما کنون شما در روز کشتن کشتن کشتن
نیز مکت شما را و در زنجیر عذاب بدین معنی که آوردید یعنی فرستادید بلیان اینها سخن
حق را و بعد ناید که شما کاس حقیقه اکثر شما سخن راست در دست ما ناخواه آید اکثر فرمود
که بعضی قبول داشته ایمان آوردند **قوله** امر بر ما بلکه عید شده در روز حق و ابطال آن بکار
برد اختصار برای سخن غدهها گفتند پس ما نیز در برابر او را بر ما شما بکار فانیان میر
هشتم و در ابطال کید کفار و نصیب اینها میماند در بدین روز از دشویر خواهیم نمود
ابحسب ان لا نسع سرهم و نحن یومئلا لدهیم بکتیون اما می پندارند غادان و ماکران
کفار که ما نمی شنویم بر اسرار نهانی دل ایشان را و مشا و رب ایشان را که با یکدیگر میکنند
قوله بی اری من شنویم بر فرستادگان یا حفظه و کراهه الکاتبین اذ می نویسند بر ما مان
و بعد از آنکه نهانی ایشان را و سکان ما بنویسند و بر ایشان اشکارا شود ما که خداوند
چگونه بر ما پوشیده و معنی ماست **قل ان کان للرحمن ولده فانا اقول العابدین** بگوی محمد
اگر باشد مر خدا بر فرزندی بجایزه گمان باطل ایشان بران هفت پس من اول پرسند که انهم
خدا را بیکایکی پس اینست که من دانستی و چون ستم می دانم که او را فرزند نیست و بسوز
که او را فرزند باشد پس شما اثبات ولد از یکجا بکنید صاحب کتاف در معنی این است آورده
که خدا را فرزندی در حق بیرون هیچ وجهی در دست ثابت شدی اول تقصم خدا کرده و تقصیر
ولد نیز کردی این قدر تر و سبیل تمیز است و سبب تقدیر در حق ولد تعالی الله من ان بکن که
صاحب ولد ولد و من القدر الصمد الذی لم یولد و لم یولد و لم یکن له کنفی احد آورده
انکم کفرتم بحارث در جمع شما دیدیم نشسته در آبی از قرآن حوض نموده افراستند
که و لید بجهنم کرد و آن وقت میل باشد ام داشت پس ستم ستایش قرآن کردی بضر گفت

عاشقان وصل معنای تل
ان کان و رفیع قعود
و اعیان باطله کفر

که عجب آدم گفت که بفران استخوان میکنی خدا سوگند که محمد نمیگوید مگر حق بضر گفت که من نیز
حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگوید لا اله الا الله و الملائکه نبات الله ان
سخن بر سغیر سید اند و میگویند کشت جبریل ان آیت آورد نصرت چون آیت شنید پیش و لید
آمد ان آیت بر خواند و گفت خدای خود را فصلی کرده که ان کان للرحمن ولده فانا اول
العابدین و لید در صفحه در جواب بضر گفت که ای سخن خدای خود ترا تکذیب کرده که ان
نافه بر سر عقل آورده یعنی نیست و چون من خدا بر فرزندی انکه فرموده که بگو من اول عبادم
پس ذات مقدس خود را نیز بر فرموده چنین سفر میاید که سبحان رب السموات یعنی کسی که
شان او نیست چگونه جسمی باشد که از جسمی دیگر متولد شود با انکه این اجسام که اصل ولد
و ذات استخوانند منز اند از نوالدیق این نسبت بست بیدعی که بی مثل و مانند است
چگونه توان نمود و هو الواحد الصمد العز و الود و سبحان رب السموات و الارض رب العرش
عایضون فرهم و نحن یومئلا لدهیم با کت ذریع
و منز از نفاذ ولد و صلحیه اوست آفریدگار و اسماها و زمینها خداوند عزت از آنچه
وصف او میکنند کافران و ذن و ولد میگویند پس بگذار ایشان را بجز صفا و باعبو اکثرین
نکند و لعن شما بند در دنیا تا وقتی که بیستند روزی را که وعده کرده شده اند بر سید
آن که روزی قیامت **وهی الذی فی السماء آله و فی الارض آله و هی الحکیم العلیم**
وتبارک الذی لدرک السموات و الارض و با بینها و عند علم الساعه و الیه رجعون و لا
یملك الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بلقی و هم یعلمون اوست خداوند با سخاقت
که در آسمان معبود سلا که است و در زمین پرستندگان اند از جن و انس و اوست
درست کار و راست کردگار از روی تدبیر انا بصلح ایشان **قوله** و تبارک الذی
و نیز گوار است انکه ما و اوست با رضای آسمان و زمین و آنچه در میان اینهاست یعنی
حکم او را و فرزند او و لید بضر بر اجزاء مکنونات جاری و روانست و نیز یگان است
علم قیامت که در کلام عصر تا بر شود و بسوی او باز گردید شوند عهد خلایق در وقت
قیامت **قوله** و لا یملك الذین یدعون من دونه و در آن روز مالک نباشند
انکه کافران ایشان را بفرستی خدا سخاوت شفاعت و امگر کسی گواهی داده باشد بحق

نور اول العابدین

ای محمد

چون ملائکه و عیسی و عزیر که ایشان را سینه شفا عفت خستند به ایشان شهادت بخواند که او را
 و ایشان بمانند بد بخرد آنرا که بر زبان گواهی داده اند و ایشان شفا عفت کشی میکردند من آن
 کند کارها **و این سوره در حدیث آمده است که هر که این سوره را بخواند در هر روز**
در آن سوره و اگر برسی تو عابدان با معبودان و اگر بیا فرید ایشان را هر چند میگردند که الله
 آفرید و از فرط ظهور این عباد را سکاره نشینانند فانی پس چه گوید بر گردانید می شوند مگر آن
 از عبادت خالق و احد بر شگفتی غر او **فرموده** و قیله یا رب تعالی زلف خدایت است
 قول رسول الله انما کفرت ای پروردگار من بدین سوره که این گروه یعنی معاندان قریش که می
 که از روی عناد و مکرع نمیکردند **فاصح عنهم و قل ملوک منسوق بعلون** بر اراض
 کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان و یکی سلام این لفظ نه از روی شکر است
 بلکه از روی شاکه و ترک متا و له بر زبان آورده شاکه و ترک شما کنم و این که
 بابت الشیف منسوخ است پس نود باشد که بداند عاقبت کفر خود را و حق که عذاب بدیشان
 فرود آید در دنیا برود پس در عقبی بدخول در نلد و فراهه نافع و این عام خطاب است
 از قول رسول صلی الله علیه و سلم و این چسب است است لودر الفضل و اشقی قلبه و انکی
 لخصه تمت و الحمد لمن نعمه تمت و جنت فالصلو علی نبد ذوالرحمة و شفیع الامه و هو القیمر

سورة الدخان مکیه و ایما خمس او سبع و تسع و حسون اینده

هفت نوبت بخوان بصلوة خان تا بیا بر قاضی الحاجات هر موی کداری اندر دل
 اول و اخرت زیکی صلوات

بسم الله الرحمن الرحیم حم و کتاب المبین انزلناه فی لیلنا مبارکه
 حروف مقطعه از سر را قرآن است و هر کس مابعد آن اطلاع یافت و گفته اند آن حروف
 اشارت بکلمات اند چنانچه در حم حمت الجبین یعنی حمایت کرده در دستان حق در او
 از توحید بما سویی و در حمتی او محکم نیز گفته اند یعنی تویی که در دستان ما ساخته
 کتبت **قرآنه** و کتاب سوگند کتاب هر یک که فراتست که در کتبش دیر انا در نشی
 بر زبان و بایرکت که آن شب ندر است چنانچه فرموده انا انزلناه فی لیلنا القدر و لقوله

۴۰
 سوره الدخان مکیه

شب و رمضان الذی انزل فیله القرآن و بود آن در رمضان قریب بود آنرا است و بود
 آن مبارک که از جهت بیشاری منافع دین و دنیا در آن و کد امر بکرت از انزال قرآن مشتق تواند
 بود و قبل می لیله النصف من شعبان درین قول دلیل نیست مگر حدیث موسی و معنی انزال
 قرآن انزال اوست از لوح محفوظ با سمان دنیا جمله بختند در آن است مفسر رمضان الذی انزل
 فیله القرآن گذشت **انا انزلناه فی لیلنا مبارکه** این سوره که هفتم مابعد است
 باقی آن درین شب و ان لیل مبارکه کسی که شب نیم شعبان بخواند بر کفش عبادت از آنست
 که درین شب نزول ملکه و اجابت دعوات و فصل اقصیه و تقسیم مواهب و عطایه تمام سال
 است تا شب برات دیگر و تقصیر اعمار و آجال و امان آن درین شب است **قرآنه** فرق جدا کرده
 و فصل داده شود هر موی که حکم کرده شده است از ارتزاق و آجال و شب برات از لیلی
 فاضل است که بدین امت داده اند و در حدیث آمده است که درین شب بیمار نهد از
 کند کاروان بعد از موی که بر کسب شدن حق کلیت و گویند که درین شب آب نهم زیاد
 شود صلحی لگشای آورده که در دنیا است هر که درین شب صد کعبت نماز بگذارد و حق
 سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک او را بنهارت بهشت دهند و حق فرشته
 از عذاب دفعح امان بخشد و معنی ملک افات دنیا را تمام سال از اول تا دارند و ده ملک
 کلید شیطان از خود دفع کنند و درین شب وظایف لغت بین ملک آن قسمت نمایند فرمود میر
امرا فرمودنی بمفصل آتنا یا درین شب **من صدنا انا انما مرسلین حمه من ربک انزل السبع**
العلیوب السموات والارض و ما بینهما ان کنت منین از نزدیک ما بده حق که هستیم ما فرستند
 ترا که محمدی رحمتی از پروردگار تو بر خلق جفا کند جای دیگر فرموده و ما ارسلناک الا رحمة
 للعالمین تا زل کنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از جبریل امین برشید که ازین
 رحمت ترا نصیبی برشید در جواب گفت که آری میباید که بگذارم و جبریل صل فرمود که
 چون قرآن حله و احدی از لوح محفوظ با سمان دنیا او دفع در آن نظر کرده از حال خود چیزی
 در آن شده که حق سبحانه در آن کلام نهد بر ما اندخ فرموده که الله لقل رسول که هر ذی قوه
 عند فی العرش میکن مطلقه انما این پیش ازین صا در حق خود اندیشه با و در علمها بوده که
 مان ظاهر و منزک بمشوائ اعداد کردن و هفت درین اندیشه کتاب میشد چونکه اطلاع

چشم نیتوان داشت و چون اعدا بر کفر دارند انسان را هلاک کن که مشرک باشد حق تعالی
 دعای وی اجابت کرده و تسلیم عذاب ایشان میباشد تا آخرت فرموده که **فان من اعراضی لیلا انکم**
مستغنون نیز عقیقت بدلتکان مرا از مصیبت بدستی که شما ازین در امانه شدگان بدستی شما
 برید فرموده و قبطیان شما را در امان کند و نه با راستی باشد عذاب و محکوم بر در پا ذوق
 بشکافد و در راههای خشک بخندد تا باینکه از اهل بیخا خفت کفر بد **واترن الجور هم انهم چند**
مغزقون و بگذارد در راهان حال که راهها در ظاهر است و در کثافتی شکافها دریا است
 غرض راههای بحال خود بگذارد تا فرعون و قبطیان در آیند تا جرم و صغیر و معبر شده باشند
 و بی اسرائیلیان با سر هم از دریا گذشتند باشند که محکوم و عذاب او باز بر پا بود تا با هر آید
 و مترس از آنکه قبطیان سبطیان ملحق شوند بدستی که ایشان کردی عرف شدگان از فرعون
 با تمام لشکر بدریا در آمدند و شکافها با هم آمد و فرعون با چند خود عرف شدند که **کفر کنان من**
حیات و بیون و ذویع و مقام کریم و نعمة دنیا کین کذالك و اورشاهها قویا آخرین
فباکت علیهم السماء و الارض جدا بسیار بگذاشتند از غافات و بسیارین بر درخت و انبار
 بر غار و امهات و دغان و کشته با رستید و منازل آراشته و اسباب نعمت و بر خرد ادوی که
 بودند در آن نعمت شادان و خندان **قوله** کذالك کار ما با سگدان محض است و میراث
 داد در منازل انسان را بگرویی دیگر که بی اسرائیل باشند **قوله** فباکت بس کبریت بر
 ایشان آسمان و زمین معنی از هلاک ایشان کسی با پرفا نشد و بر عایت معتبر آمده که
 چون موعی بر دجل صبح آسمان و زمین بر و بگردید و از آن موعی الله منقر است که حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که نیک نباشد مکر و در روزی از برای او کشاده باشند
 در آسمان که آن یکی رزق او فرود آید و از دیگری عمل او بالا رود چون او هر دو این راههای
 رزق و عمل از آن آید شد معزول گردند و بر و بگردند عطاء رحمة الله گوید که که بر آسمان
 سخی اطراف او حث **در حال آمده** که حسین علی رضی الله عنه نما چون شهادت یافت آسمان برو
 بگوییت و گریه او آن بود که اطراف او احمر یافت و از کابری است **بظلم** از موعی فرعون
 که فرعون خردی و فغانست **عنه شام عکس فرعون شیدان که راه است** که فرعون خون مبارک ازین
 غنچه در چو است **و از خاک خون بگری ازین ما بر راه است** **و گفته اند** که گریه بر آسمان

۶۲ فرعون
 از کفران خات و عقیقت
 قصه هلاک فرعونان
 و علم کار زمین و آسمان

در زمین همچون کرم آردی است **و محضی** بر آنند که حلاله معنی ظاهر شود که دلیل بود بر حق
 و اسف همچون کرم که در اغلب دالت بر عمر و لذت یا مراد از ارض و سما اصل آسمان و
 زمین از جمله کرم و مومین **جان این جزو است** که چون مومین یا در حق فریب میزد و گریهها
 او عایت باشند از آسمان و زمین بر و بگردید و بر هر نقد از مومین فرعون یا آنرا عمل صلح و
 نصلب بودند و بر روی هم کاری نگردند که کسی را بر ایشان تاسف شود آسمان و زمین
 نگریشند **و ساکا فاما منظرین** و بنزد مملکت با فکلان از وقتی بوقی دیگر **و لکن عیننا**
بی اسر اسل من العذاب المبین من فرعون انکان عالیا من اللشین و هر اینه بر این
 بی اسر اسل را از عذاب خوار کنند که بندگان فرعون بود و مثل اینا و قب در عذاب
 واقع از فرعون **رسه** من فرعون بدل از عذاب مبین است و فرعون را نفس عذاب
 ساخت جهت افراط او در عذاب و ازین جهت تعلیل او کرد بقوله انکان عالیا من اللشین
 معنی سر کشنده بود و بجای از در عتق و نفور از ایمان **و لکن عقیقتنا هم علی علم علی العالین**
و آیتنا هم من آیات ما فیة بلاء مبین و بدستی که بر گردیم موعی و مومنان
 بی اسرائیل را از سرداشش و عقیقت که ایشان را بی بر گردیدند بر عالمیان زمانان ایشان
 و داد بر مومنان را از دشمنان قهرت لجز در معنی اشکارا بود چون شکافتن و
 فرو فرستادن من و سلوی **ان عیون لیقولن ان فی الامم قننا الا ولی و ما نحن**
بمشرین فاق ایاینا انکم صادیقین اشارت بگروه قریش است الذینم فی شک بلعین
 و فصد موعی بطریق استطراد لوقته الا ولی التی الشیر الیها بقوله و کنته امر آنجا که
 و ان مبتدی برانست که چون گفتند که لکه حیات بعد الموت در جواب گفتند که ما
 نمیدانیم مگر موافق اولی ان مردنی است که بعد از جمیع دنیا است و بسیار هر حق اراده
 است و از جهت است که چون بیم کرده شدند با یکدیگر قهر احیای خواهند بود و بعد از آن
 مرتبه ما وقت بعثت پس ایشان انکار مومنه فر کردند و ما بعدها بقوله و ما نحن ببعثین
 معنی نیک شدگان و بر این شکان بعد از آن **فاق ایاینا انکم صادیقین** اگر راست
 میگویند که در لغت خترها صید بود پس آن کد شکان ما سلف یکی را نیک کنید **و ما نحن**
 کینه زبیر سلیم حال بعثت و جماعت از ویل قول است که سوال کردند که بعضی را نیک

راش کنی مثل آن خات و عقیقت
 از کفران خات و عقیقت

درون الحیم که آن آب جوشان است و مبالغه درین عبارات مستتر است از اشتعال صلب
عذاب و بگویند سر و اندام که بخش و بخش این عذاب تا که تو عزیز تو عزیزی ازین تنگه کمال
حقارت و خواری او ظاهر میگردد و اگر همی معنی برتر کواری بر همه خود او چنان میگفت
که من اعز و اگر داخل این آردی اهر و در بطحا از من عزیز تر و برتر کواری تر نیست دران دود
یا مو آکی و در این لاف سر و شمش کست **ان عذابنا کثیرا لکن انما نؤذی به المتقین فی عذابنا**
فی جنات و عیون بل یسرون من سندیس و اسیر و متقابلین بدستی که از عذاب آنت
کشتا بوقوع ان شک داشتید تا که الحال معاینه دیدید بدستی که متقیان در این کجا باشند
از لحوق آفات و مخافات در بر دستاها و ابجای روان میسوزند از لباسهای فلز از پیشی
مازله و سطر از هر قسم که میل خاطرشان شود و لباس خویب پوشیدن برای اظهار نعمت
الهی و ادای شکر نعم نامتناهی ماوست بر سر و دست از تقابل با اشغال و اقران که با هم
مستافس باشند و هم از خوبی هاه عزیزان و دوستان خوشحال کردند استبوق عربی طبر است
و سر عرب غری کشته بجهت تصرف و استعمال و اجراء احکام لفظ عربی برو **کذالك** یعنی همین
طری خواهد بود فی تغییر و تبدیل **فقد جناههم عیون** و بزنی میدهم متقیان را بزنان
سفيد روی کشته چشم و اختلافت در آنکه اینها زنان دنیا باشند یا حودا و عینا و بهشت
بدعون چنانا بکل فاکه استین لایذونون فیها الموت الا الموت الاول و عقوبهم عذاب
الجحیم میطلبند و میخواهند در بهشت هر میوه که میل طبیعت ایشان بران شود در حال
که امن اند از ضرر حصول فضلات و زحمت ادخال یا از انقطاع و نفسه موامنین از کلی
سکانه اشغال و احوال است بچشند در آخرت شرب مرگ و اسوی مرگ بشین کرده دنیا چشیدند
و چون مغز و مهورد کافر مردمان است که هرگز ننگ دامرک از دنیا است حق سبحانه ایتیان دا
با بشاریت این سلسله که حیاتی بهشت دامرک از قفالت و بهشتیان دامرک است جوئی
خوف عذاب بخیره عذر نیست چه در ان سران و قوع سینه متصل و کثرت بهر و حول جمله چرا باشد
فضلا من ربك **ذلك هو العزیز العظیم** و از آن گرامتهای مذکور برای مومنان فضل و اکرامی
است که واقعت از آن بکار تو این صفت عذاب و نجات ابدی بهشت رسکوری بزرد و
فوز عظیم است **فاما یسراة** **بما ان لعلهم یفکرین فارتب انهم من یقینون** و از جمله فضیلتها

القی مشاهده است که بجهت سهولت حال قرآن یا بلسان تو که محدودی فرستاده شایند که تو مر تو
فهم کنند و بدان بند کوبند و انسان با وجود ادراک حقیقت آن بجاهل عارف و درینک متذکر
نشدند پس چشمه را حیرتی با که بدیشان فرود آید از آنچه در تصور ایشان نباشد و ایشان
نیز مستغربند تا چه چیز بتوازل شود از دلخواه ایشان اما از ان تو ضربت آکی خواهد بود
و از ان ایشان عذاب نامتناهی **نظم** تا بیان را و بعد حسن الماب **سکران اهدیت ذوقوا**
العذاب دوستان داهرت زمان فخی دیگر دشمنان داهرت نفس نجی بتر **تمت سورة الدخان والحمد**
لوی الاحسان و الصلوة علی نوال الحمة سید ولد شیخ عدنان و اگر وصیحه السابقین لفضل
الایمان **و التابعین** و تبع التابعین ایلیا یومر الدین بکر اتمه الاحسان
سورة الجاثیه مکیه سبع وثلثون آیه و قبلت وثلثون آیه خاصیت سور

هر که افتد بر طر سکرات **سکریت** جانشید برو و برخوان **تا دران حال** کوه را میانش
کر در این زغایب شیطان **همین وقت** این سور **سکریت** بهر دفع خانان
بسم الله الرحمن الرحیم
حمر تن بل کتاب من الله العزیز الحکیم حروف مقطعه آوردن جهت عظمت
اسرار الکی است تن بل کتاب مبتدات من الله العزیز الحکیم جزوا با اسم سور مبتدات
تقدیر مضاف ایتن بل حمر بر بصغه الکتاب اگر سور مراد است از قبل قامت ظاهر
مقام مضمر است اشاره الی اند الکتاب کامل و اگر مراد از کتاب قرانت فلا اشعار بان
انزاله کائز ال کلمه فی عرض التقدی و الهدی در لطایف آورده که حا حکمت از لیست
و بیلمر ملک ابدی و دین هر دو قسم را میسند که فرود آمدن قران از نزدیک خدای
غالیست داناد نفس بر مطالق و تقدیر مواهب **ان فی السموات والارض لآیات للمنیین**
بدستی که در آسمانها از بخور نباشد و سیاره و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات هر این
آیات و دلالات است بر وجود قادر حکیم با نفس سماوات و ارض دال اند بر صحنه الوعوم
قدیم نامتناهی و همچنین نشانهاست مومنان و کرم بندگان **و فی خلقکم وما بئ**
من وایة آیات لقوم یوقنون و در آفریدن شما از نطقه و تعیین ان از حال مجالی
و آنچه بر آنگه میسازد زمین از چند مکان با اختلاف صور و اشکال ایشان علامت است

سورة الجاثیه

فاجابه الارض بعد موتها
و تصريف الرياح لايات
القرآن يعقلون

برای استدلال بر حکمت ذوالجلال بر قوی را که عین کامل ایشان را حاصل کرده
و اختلافی دلیل و انوار و آثار از آلهن السماء و زمین و در اختلاف شب و وقت با قرآن و
سقا و یز و نور و ظلمت و در آنچه من و در ستم از آسمان یا از ابراز و وزی المعنی با رانی که
سبب روزیست بین زمانه کرد آن مطر زمین را بعد از خشکی در زمین کی آن و در کرد ایندن
بادهای اختلاف جهات و تفاوت احوال هر آنکه دلالتهاست در سخن و هر یک بر کمال قدرت
الکلی مکرده می ما که تعقل کنند **لک آیات الله تلقوها علیک بلقی فیای حدیث بعد الله آیات**
یومنون این دلیلهای دلائل قدرت خداست با این آیات قرآنیست معنی اینم بر تو برستی
و در سقی پس بگدا معنی بعد الله یعنی پس از خدای که قرآنیست و دلائل قدرت او ایمان
ی آرید و حفصه بصغه فاسخ خواند یعنی بگدا معنی شکر کنید اگر بدین سخن نکرند **ویل**
لکل افانک اشیر یسع آیات الله تلی علیه فریضه مستبکر انکم لمرسجا فیضه بعد الله اشیر
سخنی عذاب مردوع کوی راست بسیار کناه یعنی نضرین حارث که می شود آت های خدای را
که خوانده میشود برو بس اصل میکنند یعنی اقامت می نمایند بر کفر خود در حالتی که کردند کفر
اند از ایمان بدان کوی یا نشنیده است آنرا معنی چون از آن منفع نشده هانا که نشنیده
پس شوره او را بعد از درد ناک و درد و زنج بشارت لغتی بطریق تمکرات **و اذا علم**
من آیاتنا شیئا اتخذها من را اولیک لهم عذاب مبین و چون بشنود از آت های کتاب حاجتی
معنی چون بد و برسد بحق و دانند که از قرآنیست فریاد آن را بمنز قهر و سخری کند و حیوان
نماید که از حق و صواب دور باشد و در مرتبه ذکر آیات ابراد فرود در مرتبه اول با صلوات
و استبکبار گذرا بنزد و در مرتبه دوم ترقی نموده بعد از علم بانکه آیات الله است با شتهای
لش آمدند **قوله** اولمک ان کروه مستهینان مرایشانراست عذاب خوار کنند بسبب
اهانت کردن ایشان آت های خدا را **من و علیهم جند ولا یغنی عنهم ما کتبتوا شیئا ولا**
ما اتخذوا من ذلک الا لیماء و لهم عذاب عظیم از پیش روی ایشان در سخت جند مستهین آتند
یا از پیش ایشان چون بعد از مرگ مال ایشان بدو بخ خواهد بود و دفع نکند از اموال و
او تلا و چیزی از عذاب و عقاب خدای و ترفیع کند از ایشان عذاب و ایضا فریاد فریاد
بجز خدای دوستان و معبودان و مرایشان راست عذاب عظیم که عظم آن انچه عذاب و آت

هذا

عقاصدی والدین لکروا آیات الله و طهر و طه و من رجز الیهم این قرآن راه نمائند
است و الا کفر که می کند باستاده برورد کار ایشان که قرآنیست یا دلائل قدرت و حکمت
او مرایشانراست سخنین عذاب المرسانند و عوالت این کثرت و حفصه بحر الیم است
بر آنکه صفت رجز یا عذاب و ان اشده عذاب است ای طهر عذاب من هذا الجنس و این
بلغ و او فوق است جت عدد فصل **الله الذی یصل لکم البحر یقری الفلک یامر و لیستقر**
فضا و لکم نکر نکر خدای بحق است که رام کرد و سخر کرد آتید مریشان دریا یا کفر او نیا و نیا
بر وجهی که انفعال باو ممکن باشد و سطح او را هر از کرد ایند تا چیزهای متخلل مانند
چوبها بر بالای آن بایستند و گفته اند سخنبر او است که منع او نمیکند از غرض درو
و سیر بر تو می رود کشتیها در روی به زمان خدای و طایب میکنند از فضل او انواع
فایدها چون تجارت و غواصی و صیدها می و تا شاید شکر گوید خدا بر این نعمتها
و سخن لکم ما فی السموات و ما فی الارض یحکمانه ان فی ذلک آیات لقوم یعقلون
و بیافند برای منفعت شما آنچه در آسمانهاست از شس و قمر و نجوم و قطر و لجه در زمین
است از کوه و دریا و شجر و غیره جمیعاً همه اینها از واست نراز عزرا و بدوستی که
در سخنبر این اشیا هر آنکه نشانهاست بر قدرت آخی و علم و حکمت با دشاهی برای کوهی
که تفکر کنند در عزرا بی صنع و عجایب خلق او که بر صهایف مبدعات و صنایع ممکنات
ظاهر و باهر است **مت** در جمله همان زعفران پوست هر ذره کواه قدرت اوست **آورده**
اند که مردی فقاری در شهر مکه فاروق ما دشنام داد و عرضخواست که انعام از او کنند
آیت آمد **قل للذین آمنوا یغفرنا للذین لا یؤمنون ایا الله یقری قوما با کافرا یکسبون**
بگوا می بود ما تا آنکه کورید اند در گذرانند و عفت کنند مرا تا آنکه عتیر سند
ایام و قانع و هلاک را یعنی ایام هلاک و حوادث که لا بد از الو فوجت امید آسند آن
روزند آتند و عتیر سند از انکه تا با داش دهد خدای کوهی را که کتب میکنند از آسوات
و عقربت و این در ابتداء اسلام بود که ما مور روزند بعفر و صغ و در کشف از سعید
مسبب نقل میکند که ما نزد عمر خطاب نشسته بودیم که قاری این آیت خواند عمر فرمود
یحزنی عنی ما صنع و کویند سبب نزول آیت قصه جهما و فقاری و سنان جهنی است

این قرآن راه نمائند
است و الا کفر که می کند
باستاده برورد کار ایشان
که قرآنیست یا دلائل قدرت
و حکمت او مرایشانراست
سخنین عذاب المرسانند
و عوالت این کثرت و حفصه
بحر الیم است بر آنکه صفت
رجز یا عذاب و ان اشده
عذاب است ای طهر عذاب
من هذا الجنس و این
بلغ و او فوق است جت
عدد فصل الله الذی یصل
لکم البحر یقری الفلک
یامر و لیستقر

وچنان تقدیر است مدنی است چه سوره با اتفاق ملکیت **و در تفسیر فعلی مذکور است** که بعد
از نزول آیت من ذی الذی یقرن الله قرطبا حسنا حسنا فی حق یومئذ یبصر منکف که خدای
سکر محتاج شده که قریش مطلبید این خبر بیا و رف برسد بر حجت و تمسیر کشید و در حجت
و جبری او شد که هر جا مند کار او تمام کند جبر من این آیت آورد و رسول و طلب عمر فرستاد
و چون حاضر شد گفت ای عمر تمسیر و سب که حق سبحان یعنی فرموده و آیت بروی بخواند عمر
گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بر خلق فرستاده که دیگر غضب بروی من نرزد
و در مقابله کناه جز صفت عفو از من مشاهده کنی **مشهوری** چون بدینی ز خلق و در گذار
ترا زیند طریق بردباری اگر چه دامت را سید در خار توکل باش و همان برخند میگذارد
و گفته اند این حکم آیت اتصاله منسوخ است **من صل صلحا فلنقتله** و من آساء فعلها فمؤذ
بریکم رجوعی هر که از کارهای دینی و دنیوی عمل صالح کند پس بغض او است تو ایسان
عمل و هر که بکند کار بد پس بر دست و زرد و وبال آن پس بسوی آفریدگار خود بازگردید
خواهد شد برای یافتن با دوش کردار و گفتار خود **و لقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب** و **الحکم بالبینة**
ورفقناهم من العظیبات و فضلناهم **علی العالمین** و **آتیناهم آیات من الامم فما اختلفوا**
الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بهم **ان ربکم یقضی بینهم** **بومر القدر** **فما کانوا فیند یخلفون**
بدرستی که مادی بر فرزندان یعقوب با توریست و حکم کردن در شریع دین و نبوت یعنی
بعضی را سبب ساختن بر ایشان و در جمع خاندانی این مقدار نبوده که در میان بنی اسرائیل
از زمان یوسف تا زمان عیسی علیهما السلام و مدتی داد بر ایشان از طبیعت و تعبیر
از آن بمن و سلوی کرده اند که در حجت و پاک بری از آلابش نقص و ناپاک هم در فی و روزی
بر این بنی و سلوی نخواستند و تقاضی از بر ایشان را بر میان زمان ایشان و عطا داد بر
ایشان داد لایله عشق از کار دین و ملت با مویهای اشکا و آیتهای ظاهر و هنر بدار
کار غیر صلی الله علیه و سلم تا او را سخن شناختند و امر او بر ایشان محقق شد **فایس** **فاختلفوا**
بس اختلاف کردند در کار او مگر پس از آنکه آنگاه بدیشان معلوم حقیقت حال بعد آنکه وقت
ظهور و اجتناب او در نزد ایشان و سخن در آنگاه است که در توحید مذکور شده امر او
را پوشیدند از روی عدالت و حسدی که در حجت این قوم هست بدرستی که او را کار

تو حکم و شکند بیان ایشان روزی سختی در اینجا بودند که در آن اختلاف کردند در حکمات
ببینید توبی که میبوی بود از نعمت **بیت کلمات علیة افضل الصلوات و الاستیقات**
جعلناک علی شریعت من الایمان فاتبعها ولا تتبع اهل الذم الذم لا یستقرن پس ای محمد ایضا
از خواهر ایل برادر کردی رسولک تو بر شریعتی روشن از کلزدین بس متابعت کن از شریعت
با و پیشوای خود ساز و بدان علمهای و متابعت مکن از ذمهای انا که نمیداند حقیقت
تو چندان معنی رسالت قریش که ترا بیکوند که مدین مدد از خود باز کرد و پریشانش اضمحلال
را اختیار کن **انهم ان یغفروا عنک من اللذنبات و ان الظالمین ینضمون الیک** **بعضه الله**
ولی المقیمین بدرستی که ایشان دفع نکنند از تو از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد
تو و بدرستی که سنگاران بعضی دوستان بعضی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب
مجاذبت است و چون ترا با سنگاران جلیست نیست از فی آرزوی ایشان مرو و مصایب
خدای تو بس باش و خدای فرشته دوست بر هر یک از آن است تو نیز ایشان را دوست دار
هذا بصائر للناس و عهدی فی حدی لغو یوفونون این امر متابعت شریعت
ببینا میاست که بدان بر بینند راه حق را و راه غیبتی است بهدایت و بخشش و چنانچه
مرفقی را که سقیم گرایند و از گمان دور شوند یعنی از بادیه شک و ضلالت برگشته
بسر منزل عین آیند **و در معالیه آورده** که جمعی از مشرکان مکه مومنان را گفتند که اگر
سخن محمد در جفت و حشر است باشد و ما را افعال و دیگر بریند ایضا نیز از شما مجال و عطا
و منزلت افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم است آمد که **اگر حسب الذین**
اجتروا الشیئات ان یجتمهوا کل الذین آمنوا و عملوا الصلوات سواهم و ما هم سوا
ما یحکمون بخین است آیا پنداشته اند انا که کسب کردند بد ما را چون کفر و حقیقت
انکه کرد اینم ایشان را در احزمت مثل آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند یعنی مشرکان
بدر کرد و چون مومنان شکو کار نخواهد بود لا یستوی المؤمنة و الشیئة **قریه** سوا
میانهم و تمامهم یکسان نیست نزد کلان آسمان و مراد ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که
بر امان میرد بر ایمان نرزد شود و هر که کفر میرد بر کفر نرزد کرد کما فیستوی قوم تو
و کما غمروا یبعثون ایضه مشرکان نمایم بود خود در آن عالم میگردانند اینند فایسند

حاشا اینجا در جزوه ایشان عطا میکند فکین که از آن خالق ارض و سما بوجود آید
قل الله محسبکم فریبکم فریبکم المذبحه بلطفه لا یزید فی ذلک الا کثره انما یعلمون
 بگو ای محمد که احیاء شما و بگردان شما در روز قیامت مستعد است چه او در جسم ما در آن
 زنده میگردد شما را بسوی غیر این در دنیا بوقت حلول آجال مروج کند در پیروز روز بر خ
 تا روز مستحق گردان شک و آراء مجال نیست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند از همت
 تدبیر و تزکیه تفکر **والله ملک السموات والارض و هو قاهر الساعه یومئذ یخسر المبطون**
 و مر خدا بر است با دشمنی اسمانها و زمینها و روز قیامت قاهر شود ان عالمک سماوات
 و ارض را که قادر بر کمال است چون احیاء شما و احیاء بندگان شما بطریق آوردن زبان
 و بندگان و حشران کشیدگان باشند مبطلان که بعقد فاسد اجسامی تا زیاده
 از قدرت حق تعالی داشته بودند بدو آوردن ایشان بدو رخ بعضی زمان ایشان آن
 بود که بدو رخ باز کردند بسبب نسبت ناسزا بمالک ارض و سما **و تری کل امره جانیه**
کل امت تدعی الی کتابها الیوم یخبرون ما کنتم تعملون و بدین دوان بعد ای محمد هر
 گروهی بنام خود آمده و گفته اند بنحو خاصه کفار است واضح است که عامه را از وجه هر
 کس از همت آن روز بنام خود در افتند هر گروهی خوانده شوند بصحیف اعمال ایشان و
 گفته شوند که امروز جزا داده خواهد شد آنچه بودید که عمل میکردید **هذا کتابنا بقلی الخلق**
علیکم انما کنتم تعملون اینست کتاب ما که کرام الکاتبین اعمال شما را نوشته
 اند ناطق و روغن کشته است بر شما عملهای شما را براسی و درستی که مانده اعمال
 شما را بدستی و راستی نوشته دارد هر کچه عملها کرده اید **صحیح یومئذ** که چون ملکین
 دفتر اعمال آدمیان را با آسمان برنجی سجانه نظر کند هر چیز که ثوابی و عقابانی بران
 مترتب باشد آن را ثابت بدارد و لغوی و بیبوده را محو گرداند و گفته اند استنساخ اعمال
 در عالم بالا باشد از لوح محفوظ نوشته اند آن سال بسال بلیکمی سپارند که بوقت حاجت
 بکار آید **فانما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی دینهم و هم فی رحمة ربهم**
الغزالی یعنی که در شوق مومنان و کافران میکند اما آنانکه کرده اند بخدا و آنچه
 با ایمان آن مامورید و عملهای صالح بجای آورده اند پس در روز ایشان را پروردگار

ایشان

ایشان در رحمت خود که بشت یکی از آن رحمت و آن در آوردن بر رحمت هانت
 قوی عظیم و رستگاری اشکبار و شوق دهر **اما الذین کفروا اظلم من انیالی**
علیکم فاستکبروا و کنتم حق ما یحرمون و اما آنانکه نکریدند انباشان را گویند
 ایان بود که آیات حق خوانده میشود بر شما معنی مقبول آن آیهایی کتب من بر شما معنی اند
 و شما نکرید و ایمان بدو نیاوردید و بودید گروه شرک آرندگان **واذا قیل ان**
والله حق و الساعة لا ریب فیها قلتم ما ندری ما الساعة ان نطق
الانما و ما لکن بمستخفین و چون گفته میشود بشما که ای قهر و عدا خدا بخش
 و حساب و ثواب بر عقاب راست و در قیامت همه شک و شبهه نیست در حساب
 گفته که ما عیند انم قیامت چیست کجانی بر بره بر قیامت مگر کجانی که شما نیز
 در آمدن قیامت حق ندارید و حرف و صورتیست که در گذار قافیه بگذرانید

و ما یقین نیست در قیامت
الجرف السادس والعشرون من اجزا القرآن

و بد الهی سیات كما عملوا و کما ق بهم و ما کافوا یستعزبون و ظاهر شود در آرزت
 ایشان را با داش بدیهای کرده اند در دنیا و روز ابد بدیشان عقوبت است
 ایشان و قیل الیوم نفسیکم کانتیم لقاء یوم که هذا و ما یکرم الذر و ما لکم من امرین
 و گفته شود مرادشان را که امروز فراموش کنیم شما را و فر و گذار از هر جانند عذاب
 دوزخ جلنخه شما در دنیا فراموش کرده بودید لغای این دوزخ را و هیچ عاقبت اندیشی
 نکرده از نوبت بیاورید از آن سبب جایگاه شما در آن است و ندانند شما را
 یا دان و مدد کاران که برهاند شما از آنش **ذکرکم انکم اغفد قرا الیه الله عز و ا**
عزکم الخلق الدنيا فالیوم لا یحسبون منها و لا هم یستعزبون بودن شما در عذاب بسبب
 است که فرار کنند آیات الهی و دلائل قدرتهای منتهای او را با ستمی که از کلام
 از اجمع خاطر نمی رسانند و تفکر در آن نمورید و مغرور حیات دنیا و دنیا کانی بی اعتبار
 بر بعضی آل امروز پس در آن آورده نمی بماند شما را اندیش دوزخ و بر رخصت غده غمهای

المجلسی
 اساس الغزالی

دهند که نسبتان صورت در مرات معدنیت دیده شود **بقره الحمد لله رب العالمین**
ویرت الارض رب العالمین پس خدا را ست همه دنیاها و سبتهای قالی و حالی خواه
 حامدان او ایستایند یا نستانند چه وجود کائنات همه از دست و بعد از وجود مبی
 نیز او است خسیب چه او رب سوات است و در حق و رب عالمی است **ولد الکبریاء یوسف**
السملات والارض و غیر العزیز الحکیم و او اوست بر ذکوری و عظمت و زمان روانی
 و آثار آن ظاهر است در آسمان و زمین که اعظم مخلوق است و در جلال عظمت او احدی
 را اندان مساوتی چه او است غالب که بر روی غالب نتواند شد و او حکیم است که
 کارها را با حکامه و ارفاق تمام صورت حصول و صفت وجودی بخشد بر غیر او و
 نتواند متدبیر نتواند شد **اِنَّ کُلَّ الشَّيْءِ عِنْدَ اللّٰهِ لَمِثْقَالِ ذَرَّةٍ** هر ذره الهی
 و الکبریا و الصلوة علی افضل اهل الارض و السماء آله و اصحابه البررة الاقنیاء و الصالحین

را همان شاکر است و در کمال قدرت
 او هر که را صد

سورة الاحقاف مکه و هی اربع و ثلاثون آیه فی فی ثمانون

خاصیت سوره

بهر دفع ضروری و بوی	اگر سه نوبت که احقاف	خوانی این سوره عظیم الشان
کرد در صورت حصار از آن	در روزی بیست و نوبت	در کشتی نشسته و با خود
تکند سحر ساحران شوکار	نشوی متهم بکذب کذاب	

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ح از حکم آتی نشان میدهد و می
 از بجد بادشاهی قسم یاد میکنند بجزو کامل و بجد تمام خود که عذاب کند کسی را
 که ایمان آورد و همچنین حاجات اهل فوجید باشد و میثم مرصحاتی از ایشان افضل
 مزید که آن شهید و چه بجد بجد است **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** فرستادن
 کتاب بعضی از وی بعضی از خداوند قوی غایب حکم کننده صابیب کرد در راست گفتار
 است تبار غیرت **و اهل السماوات و الارض و ما بینهما الالهین و اهل السموات** بسیارند
 ابراهیم و زمینها را و آنچه در ایشان است از اصناف مخلوقات و انواع موجودات
 و بیویات مگر براسق یعنی بر روی که منفی حکمت و عدالت و نیا فرده ایزد انبیا را

مکرم و اهل مسمی برای و احد کمال که از صفت تقاوی او یا آخر عهد است که روز قیامت
 باشد **و الذین کفروا عتقا ائمة زواجرهم** و آنانکه نکر و بدین با خرف بر چه
 پم داده شوند از احوال بعثت و اهل شر و حشر روی کرد آنکه کاشند نزد رانی خود کنند
 و نزد و ان نامل نمایند و نیز وقوع از اساس خود از **قل او ایضاً ما کذب من دون**
الله اذونی ما ذا خلق من الارض او من غیر من فی السموات ایستی بکتاب من قبل
من کل هذا او اتار من علوان کنتم صادقیین بگو ای محمد که فرما که خبر دهد مرا از آنچه
 میباید بدونی خدای حرم ملک و بگو و جن و اصنام و جن آن بنامند من که چه چیز
 افزه اند از زمین و اجزاء ان یا مرایشان را مشارکتی است در جهان سموات و جوی
 در افشش هیچکدام از زمین و آسمان ایشان را دخل نیست پس چرا در پرستی من
 شرکت میدید و با من شرک میشا زید یا بید من کفای که بشما اندک باشد پیش از
 آمدن تو ان کرد ان و نموده باشند شما را شرک **قوله** او اتار من علوان یا بیا ایزد اثر ان
 دانش مشبیهان یا روی ان از انبیا گذشته که دلالت کند از استحقاق عبادت
 ایشان که شنید راست گوین در دعوی عبادت الهه باطله و چون مشرکان در جواب
 ان سخنان فرمودند حق سجاده در کراهی ایشان فرمود **و من اضل من بدعها من دون**
الله من لا یستجیب لرا الی یوم القیمه و هم عن دعایهم فاندون و کتب کراهه نرا انکه بخواند و
 بیستند بخندای انرا که اجابت نکند خواننده او را تا روزه سنجیز یعنی اگر شرک معبود
 باطل خود را مدعی برینا بر ستش کند و بر مرادی و با بجا اند انرا سجابت از وی ظاهر
 نشود و ان اصنام از تو خواندن مشرکان غافل و بجز انند و چون بمشغول دعای ایشانرا
 چه کون اجابت کنند چه مقدار از سراه راست دوداننده اند که از خدا زند شنود اجابت
 کنند دست باز دارد و محادی اشنوا و نابینا روی او **و بدت** و بجه کسی که خیر آبی عیانت
 کند و در وقت بسوی طلعات **وجه مقدار بدیحق است که از جنین خضری رو کرد و اند**
 و تباریک که هم میدان سرگردانی گردید و هیچ منزلی نرسد **بیت** بدیحق کسی که سر بتابد
 زن در که دردی بکریابد **و اذ احشر الناس کافوا الحمد اشکاء و کافوا ایهما و هم کافون**
و اذ انقلی علیهم ااینا بیننا قل ان الله من کفر ما لکم لیا جاهه و هذا سحر مبین

و چون روایت محشور شود در همان باشند معبودان باطل هر چند کسان خود را مقرر
دشمنان و خلاف ایند کسان میگرداند بدیشان از شفاعت و نصرت در خلاص از عذاب
و باشند معبودان و عابدان در عبادت و معبودیت منکر و نافرمانی از یکدیگر
معبودان گویند که ما را پسر سبتند و عابدان منکر پرستیدن معبودان باطل شوند
کافا ل الله تعالی عن قول الشراک و یوم القیمه تکفرون بشرکهم و ان قول مشرکان قریبا
وینا ما کما مشرکین **توبه** و اذا نزل فی القرآن ایهامی کتاب ما دجالنی
کز طاهر باشد دلایل عجز از ان گویند کافران مران سخن حق و قول صلیق را که ایست
جادوی اشکارا و بی محابا حمل بر بطلاق و جادوی کنند **امریقون ان غیر الله قل ان**
اقرت به فلا یملکون لی من الله شئیة فما علم ما فیضون فیه کفی بجهنم لیهن حکم و من
الغفور الرحیم یا گویند که ان بر یافته صحراست حق قران بر بسته است بر خدای و گفته
اوست بگو اگر بر یافته من است نفعی بحال و ان نعوذ بالله معصیتی عظیم و مشنوعی
عقوبتی سیمیم باشد پس شما و غیر شما مالک و فرمانای دفع ذرعه و قادر بر رفع عقوبت بر
پشت از حکم خدای غنی تو ایند شد پس بگدا رفت کرمی و استنطها جرات بر افتاد
ان شغل و درازی بر از کتاب این نطله توان فر کرد **قوله** هو اعلم خدای دانانرا است
باینجه شما خوش میکنید در ان بعضی طعن میزند بر قران و از ساحر و مغتری منکر میکنند
است خدا کواه میان من و شما برای من کواهی بر اسق کلام و تبلیغ احکام دهد و بر شما
بگدازد و عناد و انکار و افساد و اوست آمرزنده کسی که از شرک توبه کند **الرحیم** هر چه
بر کسی که در ایمان راسخ باشد **قل ما کنت بظننا من الرسل** و بگوای عهد که شما چرا اوست
من مسکنید من نور دامد از سعیران بنسبتم بشر از من نیز سعیران بوده اند پس توبت ما
منکر باشد که امر توبت و تبلیغ رسالت بشر از من نیز بوده و من فرموده کار و ما مو و حکم
حضرت آفرین کارم از خود احداث بدستی نمیکم ما خدای محمدی نمیدارم و چگونه انزال
ان کارها را جرات نمایم که **وما ادری ما یفعل فی ولا یکر ان اتبع الامایه و منی و ما**
ان الا نذیر بقیة من نمیدانم که چه با من کنند و بگدا ام را میلهاء سازند از راحت
و محنت یا اقامت و هجرت یا مغانه با حق را بماند انا و نمیدانم که شما نیز چه کنید از خوف

قوله وما ادری ما یفعل فی ولا یکر ان اتبع الامایه و منی و ما ان الا نذیر بقیة

و قد فرغ و رخصه و مثل و اسر و جز ان **کینه** مشرکان از استماع ان آیت شادمان گشتند
که کار ما محمد نزد خدا یکی است و این عاقبت خود نمیدانند چنانچه ما عید نام و اگر او
مبعوث من عند الله بودی ایستی که خدای خیر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که
لیغفرک الله ما فعلت من ذنبک و ما تاخر و ان مژده مغفرت آیت و ما ادری منشیع کنت
و در اسباب نزول آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و آکه در خواب دید که جبرئیل
فرموده است بر منی که در ابواب و درختان بوده صحابه از استماع ان و با سخنند شد
از شدت از ان مشرکان بر هجرت استبجال میگردید ان آیت و ما ادری ما یفعل فی ولا یکر ان
یعنی من نمیدانم که شما و شما را هجرت خواهند فرمود یا فی **قوله** ان اتبع الامایه و منی و ما
مروی نمیکم منکر انگریز نا کرمی کرده میشود من و ما از حکم و وحی الهی عدولی و گداز
نست **قوله** و نینتم منکریم کنند از عذاب الهی بیکر کوفی اشکارا و من از عذاب
امور و خیرات اعمالی و وحی الهی خیر نتواند داد **و نعم ما قال مرسله** ای دل تانکی
فضولی و بوی الجوی از من چه نشان عاقبت میطلبی سرگشته بود خواه ولی خواه نبی
در وادی ما ادری ما یفعل فی **قل را بستر ان کاف من عند الله و کفر توبه و شکر**
شاهد من بنی اسرائیل علی امثله فامن واستکبر فیر ان الله لا یندی القوم الظالمین
اگر چه مفسران درین آیت باختلاف روایات سخنان گفته اند اما علی الصصح این مجمله است
که میباید رسول الله صلی الله علیه و سلم و مسان قریش واقع بود **قل** بگو ای محمد خبر دهد مرا که
قران اگر من عند الله باشد و شما کافر شده اید و ان بنی اسرائیل که من میباشند کواهی داده
بر قران که از نزدیک خدایست و کواهی داده بر توبت که او نیز از نزدیک خداست و قران
ایمان آورده چه صدق قران از توبت دانسته **قوله** و استکبر توبه و شمار گشتی کرده اید
و بران تکر و دیده پس با ان انکار و اصرار بر عناد و کفر استکاران باشند بر خود درین کار که
با وجود کواهی مثل مرسله کلمه الله با کواهی از بنی اسرائیل حق عبدالله سلام بقول هر چه
چه اسلام عبدالله سلام در دینند بود و ان حکم در مکه فرموده اند و در تبیینت بحث
وارد است و جواب گفته اند که توبل ما میگویند منزله الواقع یعنی ایتمه از پیش بودی است
در مدینه در مکه بمنزله واقع شمرده جبر از شماست این سلاطه داده و حق تحقیق اثبت که سلاطه

ان امر کفار ايمان و شهادت شاهد نما من بنی اسرائیل لما راه موافقا للتوریت ای
 کو وقع ذلک استحوذوا علی الناس ثم آتین عبدالله بعد مدة فكان هم ذلک الشاهد هذ
 ما ویرل ما یودی انما نزلت فیہ **قره** ان الله یدرسق کخداى واه نغی ما یدستکارا ونا
 ودر با دیبغلان فریو میگذازد **وقال الفرق کفر ما للذین استوا لو کان خیرا ما سبقنا
 الیه واذ لو یستدوا بشفیعنا لعلنا نؤتیهم** وگفتند ان مشرکان بنوعام و اضراب ایشان
 من شان ما که اگر ایمان خیر بودی و بهبودی داشتی پیشی نکر فتندی بر ما و مسارعت
 نکر دنگ بسوی او از زال قیام بلکه ما یان که اشارت فرمایم بر ایشان سابق میشدیم
 بعضی بر عمار و ملال و صیبه که از فقر و عیال بودند و این رفعت و رفیق مشرکان فرشت است
 ما قائل این کلام بود باشند که بعد از اسلام عبدالله سلام و احباب او رضی الله عنهم
 این سخن گفتند **قره** واذ المریدوا بوجوه راه نیافتند کفار میکه با بود بقر آن
 با بجز معبودی و غیره پس میگویند این دروغی گفت است یعنی هر چه پیشین مثل آن گفته اند
من قبله کتاب من حی اما ناء ورحمة وهذا کتاب صدق لنا امر یا لیتة الذین ظلموا
ویرزوا للخصین و حال آنکه مثل آن قره برت میشود ای اهل دین و سبب رحمت با بود از آنکه
 و این قران مصلحت است و برت را با جمیع کتب منزل را بزبان عربی نایم گفتن آن را
 کهستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت و قران مرده دهند سکوکاران است چون
الهی ان الذین قالوا ربنا الله فرانستقاما فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
 بدستی آنکه گفتند آنرا بکار ما خدایت پس بایشانند بر آن و عدل نکرند
 از آن معنی جمع فرمودند میان نوحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهی عمل
 است و باید دانست کردی و یقین تحقیق و معنی استقامت و وصول بر منزل کمال فکری است
 باطل و غیره نیست بحال است کرامت نیابی مکر استقامت سلامت بر بنی مکران است
 و اهل الله مرتبه استقامت را سانی بسندیده فرموده اند و آنرا بر جویح و تقوی و اطوار
 و ارادت و اخلاق و عبادت تودیع نموده و بعضی است که استقامت و بریدن بر
 جویح بمعهد ارکان شریعت میفوس و در نادب مادی طریقت و بر دلوی تصفیه
 از تعلقات و آرا و روح تجلیه از انوار صفات و بر سر بعضی فرزند و بعضی بر فنا از شرعی

من شهادت شاهد نما من بنی اسرائیل
 ما ویرل ما یودی انما نزلت فیہ
 ودر با دیبغلان فریو میگذازد

قوله ان الذین قالوا ربنا
 الله فرانستقاما

وکل ما سوسى و ذقنا الله تعالى قوتی ذلک الحالات پس صح تر است بر مومنان مستقر
 الاستقامات از عقیدت مکرر و در آن جهان و نیستند که از قوت محبوس اند و میکن
 شوند در جهان **ان الذین احصوا الجنة خالین و یسألون ربنا کانوا ايمان** ان کرده از اهل
 امان و استقامت احصاب جنت اند جاودان دوزان و با وانش داده شد آن بل بجز نبودند
 که عمل میکردند **ووصينا الانسان بوالیه احسانا لعلکم تهتدون ووضعتکم لعلکم
 وقران تلثون شعرا حق اذ بلغ الله وبلغ ارض من شته** و فرمودید و بند داد بفر آدمی دا
 که بوالدین احسان و دزد و جفا احسان فرزند که حق و ماد و پدر بسیار است بر
 داشته است آدمی را مادر او عشقت و عیب و نهاده است با حیل خود با پدر و زو
 و المرزادن و ملت حمل او و اندیشیر با زکرفیق سی ماهت کسی با که خواهد کردت
 رضاع کامل باشد و از نجا معلوم میشود که اقل مدت حمل شش ماه باشد و مدت رضاع
 دو سال کامل چه همان کاملین فرموده لمن اراد ان یتیم الرضاعة تا وقتی که برسد
 ادی بکال قوت خود کسی و سه سالگی است و گفته اند از جمله اجمل و برسد اجمل
 سالگی و بقول مفسرین این است خلطی است برابر بر قامت ابا بکر صدیق که شش ماه
 در شکم مادر بود و دو سال کامل شیر خورده و هجده سال بود که بجدت عمر رسیدند
 و حضرت بست ساله بودند و در سفر و حضر رفیق و قرین او بودی و چون سال الخضریت
 بجهل رسید بمعرف کشت و صدیق سی هفت ساله بوی ایمان آورده و چون جهل سال
 از عمر با بکر تمام شد **قال رب اوزعنی** ای الهی اصل این ایزاع الاغراء بالشق
ان اشکر نعمتک العلی انعمت علی و علی والدینی وان اعمل الصالحات و صلیح لی بیخه
فریبی انی بنت الیک وانا منی المسلمین گفت ای پروردگار من الهام ده مرا
 و قوت قوت بخش تا شکر کنم بر آن نعمتی را که بر عجم انعام کرده بر من که نعمت اسلام
 و بعضی بر پدر و مادر من داد که حیاست و قدرت و نعمت اسلام بر من گفته اند چه
 از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادر او بشریف اسلام رسیدند باشند عرض صدق است
 و دیگر الهام ده که عمل صالح کنم که تو انرا بسندگی و از ان خوشنود باشی حتی سخاوت دعا
 و بر استجاب گرداند و قوت قوت داد تا نرسد که برای دین عذاب میگردد بخیرید

قصه البکر صدیق

قبل نزلت فی الذکر فانزل اسم جوار اواء
 و اولاده و اولاد اولاده و در شوق
 چنین اتفاق در بهل چون و انصار روز نداد
 که چهار رطل نصاب این ایمان آورده باشند
 شرا از الیک و ان قواد و بعد از حق و ان
 رضی الله عنهم
 ای بجهل مکران الصالح در قوه

و در راه خدا آزاد کرد و از اجله بلال حبشی است و دیگر دعا کرد برای ذریه خود
برین وجه که بصلاح آن برای من یعنی در ذریه من صلاح باقی و مستمر بدار این دعا
نیز با جایتی مقررین کشته عایشه صدیق و رضا الله عنهما از حب زو جات حضرت رسالت
ناهی کشته بجا و ادات دارین فایز گشت و در وسط آورده که از صحابه همین چهار
سلمان اند که جلد و بد و تبرع سفیر یا دیده اند جمع در صفت اشلام و حلیه ایمان و آن
ابو خافه و ابوبکر و عبدالرحمن ابی بکر و ابوصدیق بن عبدالرحمن و بسیاری از اولاد صدیق
هستند در عالم که اغلب ایشان بشرف عام و صلاح و عزت و علو منزلت اراسته اند
و تا الان که از هجرت هزار و دوازده سال گذشته است از جسد خدا و ندان عالم فایز
و عمل رایج و تقوی ساطع بوده بر سیزه فایز بنذکی و مواظف در ضمیر البلاد استغفال
دارند که هر چه الله تعالی لشرف عالم الدنیه و بسط حقایق الیقینیه **قول** ابی نبی
ایک بدهستی کون ابنت کردم و باز کردید حضرت تو از وجه رضاه تو در دان نیست
و من از کردن نهادگانم مرده بان ترا **اولیک الذین نقبل عنهم احسن ما عملوا و تجاوز**
عن سبائهم فی اصحاب الجنت و عد الصدقات الذی کانوا یمنون فی ان گروه که با مادر و پدر
نکوی کرده اند و شکر نعمت خدا و از آبا جایی آورده انان اند که قبول کرده شود از نشان
نکوی تو بن ایجه کرده اند **قولی** انت که احسن معنی حسن است یعنی جمع حسان ایشان
و قبول قبول باید کف لهم الا شیخ اعدلی بن مروان و **قولی** انت که حسن غیر بیاحی است که
برو فوای سرتیب نباشد **قول** و تجاوز عن سبائهم از ان سبب از ان سبب فرمود
که قبول عمل مستلزم عفو از ذلالت است عفو با وجود قبول اعمال حسنه از گناهان ایشان نیز
در گناه انده شود و حضرت بنقیل و تجاوز و هر دو بنون معنویه میخاند و نصیاح حسن و این
قسم کسان معلومند که در اصحاب جنت که در هر چه انبیا و صدیقان و شهیدان و صلحین
انسلک دادند و عده داد خدای و عده صدق در قبولی سبکی و تجاوز از بدی از عده
که در دنیا و عده داده شده اند بهمان آن عده در ان است که و عدا الله الذین آمنوا
و عملوا الصالحات الا بیه خوف ذکر صلح الحسن بن ابی الدین تمام شد خداوندی که ذکر عاق
است شانه کشته سفر نماید که **والذی قال ان الله انی لکما اعدا فی ان اخرج وقد**

والذی قال لولا انک

خلت

خلت العزوف من فیلی و ما یستغنیان الله و بک انی ان و عد الله حتی
فیقول ما عدنا الا انما یطیر الالاقین و آنکه گفت مرید و ماد حوز را وقتی که با عیان اخرف
سخنی اندک و کراهت مرثانما ایا و عده سید عید که برودن آن برده شوهر از فریبی نما
از قبر زنده برآوند و سلطه سال و قرنها بسیار گذشته اند نشان از من و کجا انان که شمای
و مردها باز نیامد یعنی من نیز باز زنده نخواهم شد و ما در و بد عاق استغنا عبادی
کرده با و میکشند و ای برقی ایمان آن عبادی و بوعده او بقیامت بدهستی که و عده حکما
به بعث و حضرت با سلست بس ان عاق در جواب میگفت نیست انکه غما را بدان میخوانند
سکر افسانه مثل افسانههای پیشینیان و از باطل و کاذبی که نوشته گذشته اند **جی**
کویتد که ان است در میان عبدالرحمن ابی بکر فرمود امه و این قول کذبی است صریح
و صحیح آنست که در باب کافری که در حق و الدین خود عاق شده بود نازل گشته و منشاء
این برهان است که مرغان من حکم چون از برای زند از عبدالرحمن طلب بیعت کرد و او
ایمان آورد در شان او ان نسبت کرد و چون ان سخن بعاایشه صدیقہ رسید گفت والله علی بن
لین بثلک و لکن انت فی ظلمه اربک و انک رسول الله صلی الله علیه و سلم ارادت الحکم
بن العاصم طرد رسول الله لل الطایف و چون ان نسبت بعید الرحمن توان کرد که او از
کیار صحابه است و خبر داده شده با جز ان آیت که اولک الذین حق علیهم القول ای العذاب
یعنی آن گروه عاق و متکرات باشند که واجب شد بر ایشان کله عذاب و باشند **فی ام قدحلت**
نزلت من الجن والاشیاض انهم کافوا لفسارین در ام گذشته از کفار بنش از ایشان از جن و
اش بهستی که ایشان که فریق حق علیهم القول اند و آنان که اصحاب جنت اند هستند
زبان زبکان و **کل درجات ما عملوا ابرهم اعلمهم و غیره لظلمین** و هر هر یک از جن و فریق
و مراتب و منازل است جزای ایجه عمل کرده اند در جات اهل غیر مجتهد علی و با بهای
ادبای سرف یکس اهل شرف مجتهد سفل و ان فراوانند ای مجتهد بجهت آنست تا تمام
کرد اند بر ایشان و اجزای عملهای ایشان و ایشان ستم دیده نشوند در لوایب مقتضایان
در عقاب برآوده و بود بر حق الذین کفرنا علی انما و اذ صیتم طیباً کفر فی جنتنا کفر الدنیا
و استعتم بها فالیوم یخزون عذاب الیومین بنا کتم تسکرون فی الا و حق یخزلون

و یا کفر نفس تو را و یاد کن روزی را که عرض کرده شد که شران: ایش در هیچ شیء عرض
 کنند افش را بر کافران و موافق ایشان در هیچ بدیشان نمایند تا اورد حربه بیفراید
 و ایشان را کوبند و بچوید چیزها بدت خود را در حیات دنیا اشتغاف لذات
 خود کردید و از هر کونه تمتعات گرفتید بان مستلذات و هم برای آخرت خود نگذاشتید پس
 امروز جز داده خواهی شد بعد از خوار و در سوای سبب آنکه بگویم بگردید در زمین
 بی استغفار فی معنی کبر سوزن براید بیاطل دنیا بی وفا و بسبب آنچه بودید که شوق میکردید و سر
 برین خط فرمان ننهادید پای از دایره حکم بیرون می برید و هذا ننبئکم لطلابی الالهجات
 الذین لم یعتدوا عن حد الشریعة والطبیعة **تقطع** پای از حدود شرع و برون بینی منه
 خود را اسیر نفس و هوای میگویند مکن و جبل شرعی نیست خلاصی نه چاه طبع ان ریشه داز دست
 و هاسکتی مکن و هتبر است که قستی را بعد از حواله کنند و کبر یا سون بر نیت شریعتی لطف
و اذ کراخا عا د و یاد کن حال هر دو و قهرمان و با سعادتان قریش بگو از غلو و غنی ایشان و از
 اغراقی ایشان در کفر که **اذ انذرتهم بالاحقاف و قد خلت النذر من بین یدیه و یخلف**
ان لا یقربوا الا الله فی الخاف عذاب یوم عظیم چون مکرر فرموده از عذاب خدای
 ترسیدند و بجز قهرمان و سبیدند از عذاب حال غمنا و غش نزد هاست و انذار هر دو عا د را
 باحقاف کرد و یکسانی است عظیم نزدیک حضرت موت و ولایت یمن و کوبند بان عان و مص
 انجان و یکسانی است که ماشی را در ان انجان و مبلعد از غایت فریضگی اقدام در وقت
 مشی **قوله** و قد خلت النذر و حال آنکه گذشته بودید سعیران مندر از بشر او و از دنبال
 او نیز آمدید بعبیران که آمد بودند بقرن شرک و اتیان بتوحید و دعوت هر دو زمین بود که
 الا تعبدوا الا الله لعنی پس رسید مکررند که مستحق برستش و است بدستی که من بترسم
 بر شما عذاب روز بزرگ و پر هول را **قالوا اجبتنا لنا نفا عن الهتنا فاننا بما نعبدنا**
ان کنت من الضالین گفتند عا دیان ای هر دو آیا آمدیم بما تا بگردان ما را از برستش تان
 ما بطریق و تبید و تهدید و چون بر صداد اندازی پس مبارجا از عذاب ایمنه و علقه میسکتی
 اگر بیدید که راست ایمنه بما و عده میسکتی **قال انما العار عند الله و بالقرآن ما ارسلت**
ولکن اکرهکم و یخجلون گفت هر دو که چرا تعجب دارید در آمدن عذاب شما بد که وقت ان بزرگ باشد

و بر روی

در روزی که بر زمین و خون بر شما اظلمه شود استیستد بظلمت آنکه عذاب خواهد آمد که غناب
 در این وقت و لکن علم بر قول عذاب نزدیک خدا ای همبند دانست بر نوزد یک مینبش و بجز
 کار نیست همین است که شما میرساند فرستاده شد امر بان و همین غیر از سبب این
 نیست ولیکن می بینم شما را که روی که در تعجب قول عذاب جمالت می و در زمین **در سوره اعجاز**
 گذشت که قیل با جمعی از عا دیان بحر رفتند با ان طلبیدند سه ابر بر آمد و منادی نما
 کرد که کجا از انجا اختیار نمایند و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و کزند با ایشان سلام بود
 می آمد تا دیار ایشان **فلما داه مستقیل اود شمره قالوا هذا عارض ممطرنا بل انا استخلفتم**
سبح **فینما عذاب الیوم** پس انتم کار کردید انجیر بر او که موعود بود از عذاب ابری
 پس شد در آسمان روی نماده بود ابر هاء ایشان گفتند ان ابریت با ان دهنه ما را
 بود در جواب ایشان فرمود که ان تراب را بان دهنه است بلکه آنجیست که بعبثیل
 میگردید بدان ان باد در بد است در وقت غذای دره ناک و ما او باد است که ان
 غایت شدی **تلمس کل شیء یا امر بهیا فاصبحوا الی الیوم الا سناکم کذلک یخبرنا**
القرآن المجید مملکه میکند همه چیزی را از ذوات و اشخاص و اموال و انعام ایشان
 بعضی مان برورد کار خود و اضافت رب بریح للدلالة علی انها فی قصر فیضت از ادب
 وان نشان المرتبی ان یكون فی طاعة المرتبی ساعیا فی قضاء به و عن ابن عباس رضی الله
 عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیرفع علی عا د من الریح الا قد روضع
 الفاجر ثم عشت علی جن انما لا یعلم قدر ما خرج الا علامه العیوب قیل اول ما را و ما
 تفریح بر ایشان و اهل الحرب بن السماء و الارض کالجراد دخلوا البیوت و اغلقن لها
 خرب البیوت و امالت علیهم الاحقاف فبقوا سبع لیل و ثمانیة ايام تحت الریح لهم
 این فرمودند و القهر فحالی **فاصبحوا الی الیوم الا سناکم** بر کشتند بحالی
 که اگر کسی بدیا را ایشان و سبیدی دریک نشدی مگر بسکتی ای ایشان بعق هر مملکه شدند
 و ساکن ایشان خالی ماند **قوله** **یکذک** همانکه ایشان را جن اید اید اید اید
 کرده کافران و مکتدبان را **و لقد سکا ههنا ان سکا که این سکا که تیره و جود**
انهم سکا و اصابوا و اقلده **قالوا فی صوم سبعم** **و اصابوا صوم** **انتم من ذی الکرافی**

دو روز است
در این روزها
بسیار است

عقدنا با ايشان الله صافيم ما كانوا و بده سستی که ممکن کرد ایندیهر تو هر غدا را تا غیر از آن مگر آنکه
فیه در اینجیزی که ممکن ساختن بر ای کفار قریش در اینجیزی از قوت و شوکت و
بستاری مال و نقاد تصرف در تمام ما موصوله و ان تا قید است بر حاصل المعنی است
که ممکن ساختن عاونا در اسباب و اموال و عادت و دستگاه که شما و مثل ایشان ممکن
ساختن و ندا و بر شما را آنچه در بر آنها را و محقق کردانستید حال قوت و شوکت
و خرافی ایشان را و آنچه واقع شده بر ایشان و بقول دیگر آن شرطید است ای آن
مکتا که فیه کشفه اکثر بقیه منتم و قبل صلح الموصول و الرجعه هو الاوکل لعله کافا اشد
منهم قوی و انا کافا فی الارض **قوله** و جعلنا لهم سمعا و ابصارا و افلح و وادیر بر
ایشان را گوش تا بشنوند و چشمها را بیدار کنند و دهان را بیدار بگویند سخن شنیدند
و چشمه تماشا می بیند کمال بکنند و بدک در وحدانیت خدا شامل و نمک نزنند و با فاضله
نعم بر وجود منعم استدلال بکنند و نعمتها را بشکر مقابل بکنند **قوله** فاعف
عنهم سمعهم پس دفع نکره از ایشان نکره نشان و نکره دیدهاء ایشان و نکره آنها را ایشان
جایی از عذاب خدای **قوله** اذ كانوا جوف بوزند کران نغید و تعصب انکار بیکرند
باستهای خدای با مجزات تعبیر او و بکره در آمد ایشان را آنچه بودند که بان استسما
میکردند معنی عذاب رب الارباب و لقد اهدنا ما لم نکر من القرى و صرفنا الی الاطم
برجوع و بده سستی که هلاک کرد برای اهل مکه آنچه کرده اگر شما بوده از اهل قری و ان
عادیان اند بجز موف و سیامین و قوم شعیب مدین و ثور و عجر و غیر لوط سدوم
و کافران امرونی علی الکلی فی اسفارهم و صرفها الی آیات و بکره کرده بود بر اینها و جحمتها
مشترک اهلان و حقیق نمایند بود مرایشان را و با وجود این همه ایشان از کفر خود بر نکشند
و هلاک شدند **قلوا انصرم الذین اتخذوا من دین الله قریانا الهة بل ضلوا عنهم و فلان**
انکم هم و ما کانوا یقرؤن پس بر حضرت نکرند ایشان را انا که بر تقرب خدای خدای
گفته بودند الهه خدایان را و جرایری ندانند بدفع عذاب بلکه غایب شدند از تصرف
ایشان معنی تا امید کشته از حضرت بتان و ان فراترین جده ای بجهت تقرب خدای
در دفع ایشان است و آنچه هستند که بر میباید و استیت میباید الوهیت با مخلوقی بجز

دو روزی تو چه از خالق قادر بر ایندیهر تو هر غدا را تا غیر از آن مگر آنکه
ارباب شیطان و انما اورد الله که عقوبت بعد از مرگ است از طاعت بطن نخله زود اسد
و شب رخاسته تمجد میگردانند و قران سخنند و چون از نصیبین بمن میرفتند انجا رسیده
او از قران شنودند خود را بحضرت نمودند و حق سبحانه از ان قصه خبر میدهد که **واذ**
صرفنا الی قوم مستذبرین یاد کن ای محمد انرا که میل در ادیر سیری تو کرده ای از جن و ان هفت
نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جریع موصول و عرض انین ذکر است که فری خود را
بگو که چگونه بود وقت صرف ما بسوی تو فرما من الی حی که بود که بجز شنیدن قران
فی توقف امان آوردند و بر و اس بخاری و مسلم از ان جاسر متغلبت که چون سخن ما
میگفتند و جنیان از خبر کفر حق اسرار متعجب گشتند پس ما خود گفتند که البته امری
مانه میبود کشته که حیوان و مسلمان جنیان و انبار ساری و اوقت با طرف مشارف و مغایر
باید شناخت تا حقیقت معلوم کرد پس فرما جنیان که بهما مدتی چه بودند و چار شدند
رسول خدا که در جمعی از باران ببطن نخله نماز صبح بجاست میگذارد و ابر قران حضرت شده
گفتند با یکدیگر که همین است که حایل شده میان شما و ما خبر میمانا و انفر ما بین الواحد
الی العرش قل کافوا تسعة مقدمه زوجه و او و سپر ابلین است و ده و و و از نه نکر گفته اند
و در باب آورده که صفات آن بودند از حق اقلیس و بر هر تقدیر **قوله** یستمعون القران
میشنوند قران را و گوش میداشند پس اینکار که حاضر شدند نزدیک رسول گفتند
بعضی معنی را که از دوی ارب خاموش باشید تا بشنود و در آناسیر آمده که از لغات
حرص بر استماع قران بر زبیر یکدیگر می افتادند **قوله** فلما قضی لی چون گذارده شد قرات
و بانام رسید ایمان آوردند و حضرت و خبرها پرسیدند و رسول ایشان را بر سات تو
جنیان نامر کرده اند و ایشان از گشتند **واذ الی قومهم مستذبرین قالوا یا قریبنا انا**
سعدنا کما انزل من بعد موسی مصلحنا لیبین **یاد کن ای محمد ای الی الی و الی الی استمعون**
باز گشتند بسوی تو خود بیم گشتند که اینجیزی که در ما فتنه بودند از کلام الله در اصول
عقاید **قوله** قالوا یا قریبنا گفتند ای گروه ما بده سستی که ما شنیدیم بر کتابی از انزین

نصفه بنیان کرد و این قران
بر ما و بر حضرت صلوات الله علیه

خدای فرود ستاره شده بن کتاب موسی صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا
 که بعد از قورت نازل شده فرموده آنرا که این حیاتی است که بر تو نازل شده
 انجیل نداشتند اند یا داشته اند اما اعتبار نمیکند از آنجا که معتقد بود است یا آنکه
 شریعت عیسوی ناسخ احکام قورت بوده باشد بلکه اکثر احکام انجیل موافق قورت
 بوده و آن قول اوجیه و قورتی است **قوله** یمدی الی الحق راه بیناید ان کتاب منزل
 بس از کتاب موسی بیوس حق یعنی از عقاید اجدد درست و راستت و پردهای راست
 که رساننده بمقصد و مقصود است **یا قننا اجیبنا دای الله** و استجاب بر بعضی کفر من ذی کبر
و بجز کفر من عذاب الیم ای قوم ما اجابت کنید خواننده خدا را یعنی جمله او بدو ایمان
 آرید و تصدیق کنید اخبار او را تا بیاورد خدای شما را بعضی از کناهان شما که منظر ایشانند
 و این آیت شافعات ندارد بات ان بنهوا یعنی هر چه ما قدسلف لامنا فی البری و من کافوا
 مؤمنین بنبیتم ثم رسول الله و المؤمنین لا یسقط عند ربنا اناس الا بالاداء او الاستحلال
 مع ان عقربان البعض لایس فی عقربان اکل قانه مقهور اللب و بجز کفر بعد از بخوار
 خور بکفر از عذاب دره ناک استند بر من قال ان الجن لا یدخل الجنة اذ لم یذکروا الا
 الجفایة من العذاب و لکن امام را می چسبند همین قول قورت و الحق دخل حیاتی است بهشت آنکه
 ایشان نیز مکلف اند بجزیری که ایشان بدان مکلف است و مصلحت ان قورت و لمن جاف
 مقام و به حیثان بنای آلا و ربکا کذبان و همچنین در سوره الفامر بعد از ذکر ان و من
 آنکه و ککل درجات ماعلموا مند **من لا یجیب داعی الله فلیس بجز فی الارض و لیس لرب و نه**
اولیاء اولیک فی ضلال مبین و هر که اجابت نکند صحابه را که خواننده بخدات او عاجز
 کنند نیست دره من بدفع عذاب از خود یعنی هر که داعی حق را اجابت نکند عذاب
 برون نازل خواهد شد و او خدا را از عذاب بجز عاجز نمیشود ساخت و نیت مراد برون
 خدای دوستان و مددکاران که با خدا برآیند و از عذاب خدا او را براندان کردن
 اجابت ناکستان در کلامی هیدا اند یعنی ضلالتی یعنی کلامی که بر هر کس ظاهر باشد **علما**
و ادراک من شان حق اختلاف نیست بعضی بر آنند که قواب ایشان من حیاتی است از انش است
 و خلاصه ان در کات بر آن چنانچه فرموده و بجز کفر من عذاب الیم از سقیان نوری منق است

فصل اختلاف در حیثان
 که بهشت در جهنم است یا نه

که قواب حق است که از انش بر چند بر ایشان را حال سازند بر مثال همها هر و اما او اعظم
 بر حق قول فرموده و اما هر مالک ناجی بر آنند که ایشان را رحمتات قوابت و بر سببات
 عقاب و از همان منقول است که ایشان بهشت در آیند و بخورند و با شامند و بر قول
 امام را بویگر نفاش که فرموده بروایت حدیثی که حیثان بهشت بر آیند بعد از ان بر سببات
 اند که از نعیم بهشت آمانت و بکنند یا نه فرموده که ایشان بسبب حق ملهم شوند که از لذت
 ان خورند فی بهشت بیاد ایشان نیاید **در معالوا روده** که از صفره و نجیب برسیدند
 که من حق را قوابت و بود که آری و آیت لمریطه من ان فی لهم و لجان را بخورند
 و کتف الاشیات لکانن و الخبیات الجن و از عمر عبد العزیز نقل میکنند که مومنان
 جن کرد اگر بهشت در جهنم و در جهنم حاضر اند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده
 کچن در فرود حیات و قواع تکالیف مانند انش اند و الله اعلم **اولم یروا ان الله**
الذی خلق السموات و الارض و لیس یخلق من بقادر علی ان یحیی الموتی علی
انه علی کل شیء قلیل اما مستکران بعث ندیدند انرا که خدای بقدت فی غیر ما فرزند آسمان
 و زمین را و مانند نشد و بیخ نرسید او را با فریدت انما قوا ناست را آنکه نرسند کند
 مردگان را چه قدره ثابت و نقص و انقطاع را بدو همراه نیست حاصل الحق آیت
 است که ایا خدای قادر توانا با قدره حقین کامل ازلی اند می براهی موقی قادر نیست
قوله علی بعضی حق نیست بلکه قادر است که او بر همه چیزها توانا است و حق
 و یغیب و یور من من الذین کفر ما علی النار الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا
العذاب بما کفرت کفرون فاضیر كما صیر النار العز من الرسل و یادکن روزی
 را که عرض کرده شوند انانکه نگریدند اند بر انش یعنی اشن با عرض کنند و ان طرز بقایت
 بر خلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید است ای ایست این عذاب بر اوستی
 و شما باور نمیکردید قالوا بلی و ربنا کونید آری حق است پس سوگند خوردید بر پروردگار
 که ان راست بوده کید خدای یا خدایه و در حق ایشان را که بر خداید عذاب و بسبب
 انچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن سخور را و روینداشتید پس میرکن ای محمد رحمتی
 قوم همچنانکه خداوندان نبات و جد صیر کرده اند از رسل و ایشان اصحاب فرجام اند که

کتاب الایمان
 فی التوکل

در تمیید قواعد مراسم اجتماعیه بقدر نور ما نیند و برآورد سکران شکیبایی و در پی بند
 و آن اولیا العزیز فریح و ابراهیم و موسی و هاشمی اند احباب الشریع الذین صبروا علی اذى
 الطاعین و مشاییرهم نوح الذی صبر قاعلی اذی العور یضربون حتی بغشی علیه و ابراهیم
 الیقینی النار و اس یذبح ولده و اسماعیل صبر علی الذبح و یعقوب علی یوسف و یوسف
 علی السجین و ازیو علی الصخر و موسی علی اطمینان فرعون و عن عایشه ان رسول الله صام
 ثلثه ايام مواصلة ثم قال با عایشه ما یبغی هذه الذیما لمجد ولا لآل محمد ان الله یرض
 من اولی العزیز من الرسل الا الصبر و قد کلفنی ما کلفتم فقال فاصبر کما صبر اولوا العزیز
 من الرسل و انی لا صبرن کما صبرنا و اما محی الستة کفنه کما لولا العزیز سعیرتی چند اند
 کدر دو موضع کنی در اخذ شایق و در دو موضع در وضع شرع تخصیص و تخصیص بر فرد کما ایشان
 مویح کتشد باشد اما اخذ شایق که اخذنا من اللبیبین مبتا فیهم و منک و من فوج و اما
 در وضع شریعت که شرع لکم من الدین ما وصی بیه نوحا و هیمنها احباب شرع اند یا
 سعیر ما انا امرشد بقهد یظلم اقتد و در زاد المسیر آورده که سوری آورده و یونس میسلمان
 همه الیا العزیز اند اما آورده علیه السلام نفسی و لم یجد له عزیبا و اما بوش فلا کن کصا
 الخوف و اما سلیمان فلهک و سلطانه و توبیک قول سوری بوش همه الیا العزیز اند حیر و انجیل
 نموده از میان قهر بر و نرفت و حضرت باری عزیزانه سعیر ما را فرمود که ولا یکن کصا
 الخوف یعنی درنا شکیبایی پس احباب نیز میفرماید که شکیبایی و ذر و طلب شتاب مکن
 ولا تستعمل الهمر کما یفعلون یومرون ما یعملون لهم یلبسوا الاساعیر من هنا و بلوغ فیهلک
 یملک الا القوم القاسقون و مباش در طلب شتاب برای کفار و فریب و رآمر نزول
 عذاب که منک بوقت خود نازل خواهد شد کویا ایشان روزی که اثر عذاب موعود
 که هول و فرغ قیامت باشد بر بیستند جهان با ایشان میانند که در نیک نکرده اند در دنیا
 سکرها عقی از روز عقی بودن خیزد در دنیا کویا شمشیر باشد که چون هول عذاب
 ایشان را دریا بد ایشان را مدت دنیا کویا نماید قوله بلاغ یعنی این سوره یا جزئی
 که شما بآن بنده داده شدید کفایت است در موعظه و پند است در پند و نیک گو قوله
 فیهلک استغنا فرافاده نفی میکند عقی بعد از نزول عذاب هلاک کرده خواهد شد

شکیبایی
 احباب

تعلق بخدا شدند مگر خواجه از طاعت و بیرون رفتگان از دار بر حکم و فرمان و الجود الله
 و حله تمت سورۃ الاحقاف و الجود الصالحین و الا لطف و الا صلوات علی من بکلت الشیبه
 الماریح الوصافی و آله و اصحابا باهل البقیة النبی الاقصا
سوره محمد و تسمی سورۃ الفثال مکیه و قیل مدینه و هذا اصح او عثمان و ثلثون آیه
 در عزت اسوره محمد ما • جبل و کبار و حوائج و بر خود دم • تا که بر دشمنان نظر باقی
 ایمن آبی نرسد و هم و اله • و در نوبی ایست نرزد و منک • بس بیستی و در کشتی در سینه
 جاه با بی بلند تا شوی • صاحب ده شوی و خیل چشم • هر چه کوی شنبند همه
 قول مجتهد دای سحر • صحعت با رود و لفت موس • دوست غبار و دشتت و شمر
بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا فصدوا عن سبیل الله اضلناهم
 انما که اعراض کردند از اسلام تا منع غیر کردند از دخول در آن مراد شیا طین فریش اند چون
 ابو جیل و نضر و عبیده امطعان با و ایشان دوازده تن بودند از ضنا و بد عرب که
 سپاه قرظ آمد و اهره و باطعام طعام و بخوشن ان شکر سیر میکردند و قوی است
 که ایشان پیوسته بودند **قوله** و ضلناهم یعنی باطل کرد خدای عملهای ایشان را که از
 محاسن و مکارم بیشترند چون صلح عمر و نکت اسیر و حفظ جوار و بهمانند اری ضیاف
والذین امنوا و عملوا الصالحات و امنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر ضنهم
سایتهم و اصلح بالهمر و انما که کویند و عمل صالح کردند از اگر امر اصیاف و از عدل
 و دوزی و اصناف قهری را بخوب و اعتساف و از ترک شفاق و خلاف و ایمان آورند
 یا بنده بر محمد نازل شد یعنی قرآن که فرمود آمد بر سعیر ستوده **قوله** و هو الحق و قرآن
 راست و در شکت با محمد صاحب حق و حقیقت است یا ما روی و حقیقت است **قوله**
 من ربهم یعنی آمده از پروردگار ایشان **کفر ضنهم** و اصلح بالهمر ذلك بان الدین کفر ما
انجوا باهل و ان الذین امنوا انجوا الحق من ربهم کذک بصره الله للشارح انما هم
 پس انما که کویند بقرآن با محمد در کفایت و سوشد از ایشان کنهان ایشان را و اصلح
 آرد حال ایشان را در دنیا و دین با اصلاح کند دل ایشان را که عده است در پیوسته آتی
 چنانچه حضرت فرموده اند اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و حی

سوره محمد و تسمی
 و الرسول

خانه و اگر مرصیف و اغافت مظلومان و نوازش نعمان **انفو یسروا فی الارض**
فی نظر و کتبت کان عاقبت الذین من قبلهم و مر الله علیهم و لکن اولیاءنا لیسوا بکفرین شکان
 عرب استقامت عفو مراست یعنی باید که سفر کنند در زمین مراد بلاد نمود و عباد
 است پس نکرند و تا ملاحظه کنند که چگونه بوده است عاقبت کار و سرانجام حال و اطوار
 آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل کفر و تکذیب و عصیان **قرن** در الله علیه
 بقره قرع اهلک و در تفرقه اهلک کل مالک من نفس و مال و ولد حاصل از غر و آوردن
 و مستاصل شدن مراد است و لکن کافرن اشغالها تمسک کفار است که شمار نیز آن
 عقوبات خواهد بود **ذک بان الله منی الذین امنوا و ان الکافرین لامولی لهم ان الله**
یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار و الذین کفروا
یتمتعون و یاکلون کا انما لا ینفون النار منی خدای دوست آنست که ایمان آورند پس ایشانرا
 یاری کند و بسبب آنکه ناکر و بیکان هیچ دوستی ایشان را نبود که عذاب ایشان دفع کند
 بدست کسی که خدای افضل خود درمی آرد آنانرا که گوید اند و عمل صالح کرده اند یا کفر
 از برای و فرض است آنها که میروند از زیر درختان آن حیها و آنانکه کافر شدند بر خود کار
 اوهی و یابند بتناع دنیا و سخنزد و سخنانجه سخنزد بهار با بان لعنتم ایشان مصر و خوردند
 ایشان را اسحقاق آنست که در وصف ایشان صادق آید **کرده هم با کفر و تمسوا بهلهم**
لا ملل فی خورد و خواب مطع نظر ایشان نباشد **یت** خوردن برای زمین و شکر کردنش
 تو معتقد که زمین از بهر خورد دست **قرن** و النار منی طهر و انس و دینخ مقارن
 ار امکاست مرایشانرا **و کاین من قریب من قریبک الی اخرینک اهلکام**
فلا یرحمهم الرحمن کان علی بینة من ربهم کن نین طهر سو و علمه و انبیا و امره و مثل
الجنته التی وعد المتقون و چند از اهل در بهما که من حیثه الوجوه سخت تر بودند
 از روی قوت از اهل در نهای عهد که مکه باشد آن دهمی که سرون کردند تا اهل در کردیم
 اهلان قریبها با بسع یاری دهند بنود مرایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد
 یا هر که باشد بر حقی روشن از افریکارا و چون سفید و مومنان باشد مانند کنی که
 او آسته اند یعنی شیطان یا نفس او آراش داده است برآی اوست بدی که او و کردار بد

طهر

از شرک و معصیت و ان صاحبان اعمال سو و بی روی کرده اند آرزو و هاه و خوروا چون
 ابرو جمل و پیشگان **قرن** مثل الجنة التی وعد المتقون از جمله آنچه بر تو حق است صفت
 بهشتان بهشتی که وعده داده شده اند بهر کاران **بما انما من ما و بجز انما و انما**
من لهن لمرغوبه و انما من جنت لذة للشاربین و انما من عمل مصفولم جنبا
من کل الثمرات و مغفون منهن دران بهشت جو به است از آب نامشروع که طعم ولون و در به او مثل
 اهباء دنیا فتنه نماید و بی به است از شیر که هرگز نکرده طعم و مزه ای و از عذوبت میل
 تری و تزی نکند که چه طول زمان بران بگذرد و بی به است از سخن شکر و از خوار
 و معطر بهر شک و عجز و جبهه است از شهید صافی نر صاف کرده و صافی کرده بر انس
 و ذکو بلکه مصفی آورده شده تا الصرا از آیش موه و دیگر چرکها و موم شقیات است
 دران بهشت با وجود این شرب لطیفه از هر کس که میوهها بهر یکی که خواهند و بهر لذتی
 که در مذاق خاطر رسانند و حجب دلخواه از آن لذت یابند و متلاذذ شو و هر چه نظر
 هم به طعم ذوق و هم بی روی خوش و مرایشان راست بویش کاهان از افریکارا ایشان
 یعنی پیشند ذنوب ایشان را نبرهان معافی کند و نبرهان معاینه نماید **و درین باب و ای**
اشادات و عبارات دلپذیر از واردات عیبی و القامات لاری بر زبان بیان آمده و ان
 که چنانچه آنها را در به زمین بهشت بر شمع طوی روانست چهار جوی نیز در دل عارف
 زیوشع طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از چشمه قلب ماه الحیات انابت
 و از بیوی سینه و بیستان تربیت شیر صفت و از سخاوت من حجت و از مجرای روح
 عسل شفا و مودت **منوی** آب صدرت ایوی خلد شد **جوی شیر خلد مهرت و در**
ذوق طاعت کشت جوی انگبین هستی و ذوق توحیدی خمیرین **و اهل حق آورده اند که**
آب انار و عیان قلب الوال لباست و کین نظارت اصلید که چون صفت ضلالت و
 جهالت بدعت نبالوده **و حیرت شش حجت الی و غسل صفا حلاوت قریب و ثمرات**
عبادت از مکاشفات و معترف غفران ذنوب و جود که وجود ذنوب لا بعد از ذنوب
مست بنادر وجود ما کما هیست عظیم **الطوقین** و ان کت زما گذران **و در باب چهار**
جوی بهشت حکایت خالد با اهاب نصرانی خاطر رسید بطریق اختصار رقم تروی باید

گردد که در کمال نظر با این است
 وقت کشیدن شیان سفید و کباب
 و مطربان خوش آواز و سرور و شادمانی
 خوش و مالکان گلشن و در کفچه بهشت
 و در آن خضران و در آن باغچه
 که از هر اس از او اندر سایه و آب
 بود که در آن سماعه را خندان غفلت
 بان از شراع سینه هم که در آن
 حال در آن از او باشند و اهل در آن
 نیز ازین خط برده خواهد بود

کتاب در ذوق عقل عرفانی کان بود بلیغ چون زندگ خوشست اگر چه مطلوبست
حکایت خالد بن راهب که اتفاق افتاد در وقت انجاس از قول مولف کتابی احض
ابن ابی الحسن النیسابوری چنان شرطیست که از نصر سمرقندی بطریق مرسل از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت میکند که از بعض عزوات روه برکنشند نرف
بمن صغی نموز و خالد بن ولید بجاری که او را بود از معسکرها موافق جدا افتاد و در آن
رفیق و آنگاه در یکی واقع شد چون بار دو کاه آمد آن حضرت کوچ فرموده بودند و جمع
یک از مرده اشنا و یگانه نیافت که او را بشکر دلالت کند خالد صحیر را هر سو یکشت
افتا فاکوی شامخ مثل آند کجه بالا رفت دید که از یک جانب کوه صومعدانیت و خلق
اینه بر حوالی آن کرد اما آند و منبری عالی نصیحه کرده بر خالدمیان آن جمع در رفت
و از سبب از دحام بر سینه گفتند که امروزه روز و عطف استخ ماست یعنی راهب کرد در حال
یکبار عنبر بر آند و عطف بسکود و خلافت از یک ماه آند و عطف او را کوشش میکند
و بنده میگردد خالد با خود گفت که مراد از مست که اینجا باشم و ازین مجلس بوی پیام در آید
بوده که جوابی خوش قد چیده با جامهای نظیف و صحنه مزینه جدید بر سر و در و در آنی نشاند
چون بان نور نزدیک میشد همه با استقبال او از دحام کوه مصافحه میکردند تا بمنتهی بالا رفت
و برین مکان و عطف قرار گرفت چون خواست که شروع کند زبانش کنگ شد و فاد برین کلام و عطف
نمیشد بقطعات و ادراک طبعی چنان دریافت کرد درین مجلس بگانه از دین سبجائی هست
که زبانش از گفتار لال کشند و آه سخن برین نشسته شده و همان سبزه که از سجدیان باشند
خالد گوید که سید بند که ازین قول و خلافت با جوش و خروش بیدار شد و در طلبت من
سراسیمه کشند و در همه افتادند اما من راه نبردند که لباس من بندان از لباس ایشان
بیکانه بود و سکه من شبیهه سلاح ایشان بود و من زبان ایشان خوب میدانستم و می توانم
گفت چون بمن راه نوازشند بر د راهب آواز برداشت که با و ان شوقش میکشید که من خود نید
کنم پس فرغاد ایشان تسکین یافت راهب گفت ای بند خدا ما تا درین جمع کینه نمی توانیم یافت
سخن دین خردت که در جهل نشسته باشی ایستاده شو خالد گوید با دل خود کفتم که هرگز نمی توانم
ایستاد که اگر ایستاده شو بر یکشند و بنده ازنده جدا کنند از راهب همان سخن اول مکره

این حکایت از روی انجاس از
راهب و خدیجه است نوشته شد

ساخت و گفت که از همه این جمع پائیدان میشویم که در بند از آن وقت شوقه ستم شده احوال
کرد با دل خود کفتم که اگر مرا هفتاد و پنج باشد و هجرت اعلاء کلمه صرف باید کرد بود صرف
رضاء حق کنم و فدا می شویم زبان قرآن را با بساط از هر طرف روی من آوردند که از آدم کشند
راهب نمیب داد کرم او را در چهار رخه گرفته امر اول آن را من کشید بعد از آن با و پروازند
از جه مروت و کدام انصافست که یک مسلمان را هفتاد هزار نضرائی بقتل آرند پس عهد یکبار
رفتند راهب مرا زمان زمان حیات خود نزلت میساخت تا یک درجه منبر بالا رفتم
از من پرسید که قرآن یکبار صحابه یا از انمای ایشان کفتم نزاران یکبار مر کر از من بالا نری
نباشد و تبار فر تو بر که از من فر تو نری نباشد از اوسط ایشانم پرسید که از علم چیزی
شدنی کفتم آن قدری که در امر دین بین کند راهب گفت اگر از تو سوالی کن جواب می دهم
کفتم اگر بنا بر جواب میدهم و آلام من حیب نباشد از آنکه فوق کل ذی علم علیه راهب گفت
که شنیده ام که محمد دعوی میکند که هر چه کرد خداوند تعالی در دینت او زده مثل آن در دین است
و میگوید که در بهشت شجره هست که از آن طوری میگویند تنه او یکی است و شاخها و او بسیار
صحنه خلعت و قصری در بهشت نباشد مگر که شاخه از آن درخت دران خانه و دران قصر
سرفهاده باشند یا و نظیر آن در دین ما بنا تا مثل شکل من کرده و درین دو کلام را چه که
مراد غدههای عقلم است فوق حاصل آید و این خود مرا با و می شود که احسن درختی تواند بود و
نظیرش در دنیا چیزی تواند یافت خالد گفت آری مثل آن درخت در دنیا بنامیم که از آن قبول کنی گفت
ان کدام است کفتم که ان افتاب همان است که چون بسوس برسد هیچ منزل و خانه و راهی
و سراجی نماید که در آن شاخه از نور آن در دنیا بد و شعبه شعاع او از هر چنده از او شش خانه
و چرخها و منظرها داخل کشند باشد با و هر دین منالی مثل افتاب اگر تا شبیه باقی ماند
نه از انصاف تو باشد راهب از او را درین مثال در حیرت شده اذعان نمود که خوب گفتی
و در مقصود ما با لباس فکرت سکو شوقی بعد از آن پرسید که چهره مرا که تو حاد قتری با
او بگرد جواب کفتم که اگر تو نشاهده او یکی بدانی که کج صلیقت حکومته میباشند با و گفت
که از تو سوالی دیگر دارم خالد گفت بر سر هر چه بر تو شکل شده باشد راهب گفت محمد بگوید که
در بهشت همان هواست از جن و غسل و شیر و آب هم نزدیک و می آید و در مخلوطی خود را بر کوه

سوال اول

سوال دوم

تواند بود و بر این سخن بنما طریقی بود میشود و در دنیا شبیه مثل این که اهل انما و مختلف احوال
اند خدا کند که آری مثل این در دنیا بسیار است یعنی کسی که خداوند تعالی در این دنیا و جیب او
چندان است که کله سر اوست چنانچه در این سخن تعبیر فرموده که هر چند که او را دیدی که آینه
نمیشود و آن دماغ هر حیوانی است آینه چشمش و آن است و آب گوش تلخ است و آن دماغ
کند و لزج است و آب دهن پاک و شیرین است و آب از شنیدن این سخن شعله بریزد
و شکفته شد و بر قول خدا از اینها گفت باز پرسید که نزدیکتری با عرض خطاب پس خاند
مقل اول در جواب راجع گفت پس پرسید شنیده ام که در بهشت سر بری هست که درخت است
در هوا با صد ساله داهست پس هر که صاحب آن سر بر را دره جلوس آن میکند آن سر برستی
بیکارید و بین زمین برابر میشود تا بفرایغ بران می نشیند باز راست می ایستد و پرسید که
مثل این سر بر در دنیا چیزی میتواند بود خاند گفت می تواند بود نشسته که خفا فرمود
افلا نیظرون الی الا بل کیف خلقت منی یعنی که جل عظیم کوه بیک طرف فلکی صغیر زما را و را
بدست گرفته با وجودی که سرش در هواست هر طرف که بکشد از دنیا او می رود و چون
سرش را بر زمین می آورد پست شد بر زمین می نشیند تا بر و سوار می شود و سوار از تخت سلیمان
و صغیر یاد که غلدها شهن و و اهلها شهن بیاد داهب داد که با وجودی که از اهلها می رود
بیک شب از روز بجا هدایه برده باز می آید نزد قدرت قادر فاما این عجایب بسیار است
پس راجع گفت احسن و اصیبت باز پرسید که تو حاد قتری یا عثمان پس خاند مثل
اول جواب داد داهب پرسید که محمد فرموده که در بهشت اهل آن میوزند و می اشامند
و تا آید بدفع فضلات بجلست نمیزیند هیچ مثل این در دنیا دانسته باشی جواب داد که
آری نظیر آن در دنیا پیدا نمیشود که در هر ماه مادر نموده میوزد و می اشامند هنوز که
روح نه دریدند از خون حیض مدت چهار ماه بروده می شود و بعد از زمین روح پنج
ماه دیگر چیزی که طفل را میل است خداوند تعالی آن جنینها را با مادر سلطه میسازد که
از آب بد کرده میوزد تا غذا و حید او شود و در زمین مدت بیول و غایب کاری ندارد باز
راجع از روی اضماع گفت اصیبت و احسن باز پرسید که تو در آتری یا علی از لوط علیه
خاند گفت اگر تو او را بر مینویسی بدان که کج غلظت است باز راجع خواست که از خاند

سوال سوم

سوال چهارم

سوال

سوال کند خاند گفت انصافی بیش از چهار سوال از من پرسیدی و همه را جوابی بوی
شنیدی و تحقیق کردی و آخرین گفتی خاند گفت من از تو یک سوال دارم راجع است
همه ترا روی دهد از من پرسید خاند گفت خبره مرا از کلید بهشت راجع است گفت کلید
بنت است که ایمان آری بخدای عبسی و سعیری او که بر سر میوه است بی بهر خاند گفت
سوکند است سخن عبسی و بر بر که این خبر که داری است بود اسکندر گفت که ایمان
عبسی بن بر بر کلید بهشت است ازین سوال خاند راجع بخورد فر فرشته شمر داشت
از آنکه چندین بر استیها از خاند بشنود و خود یک سخن راست زبان نکند پس راجع
در جمع حضار بیابان استاده گفت که بدانند و آگاه باشند که من این مرد تنها را در حج جنین
سوکند دارم او را فرج کار نکرد و در رباب بر راستی پیش آمد و الحال سوکند من میشود
و سوالی از من دارد رواندار که او را مغالطه دهر و مغلطه حق گوهر بلکه او را راست
که می رود الفسخر با شمر و آنچه حق و صدف است از آن در نگذرد و از افتتاح جنت می رسد
و حال آنکه در کتابها جا دیده ام و خوانده ام که افتتاح جنت است که بگوید نه لا اله
الا الله محمد رسول الله پس هفتاد هزار مرد که بحضور و عطف و مجلسند کیوا و حاضر شده بودند
بتمام کل لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند عزیران عالمیان برخواست که راجع سلمان
و اهل مجلس او محمد بیکار کلمه گفتند و مسلمان شدند بجز آنکه صغیر و صلی الله علیه
و آله و مسلم این حکایت بقریب چهارم است آورده شد بعد از ذکر شعاعان
بهشت از حال سخن با ایشان زندان درون خبر میدهد و میفرماید از هر که در جنت است
باشد از انمار و اشیر و غمار کن هر خاند فی النار برابرست یکی که او جا و پیمان
در بار باشد و سقماها و عیبا قطع و چنانچه میزند بجای شری بهشتیان آنی در عیبت
کری و حوائت که با آن بار می کنند آن آب حیدر بعدها ایشان را آورده اند که چون
صغیر خطبه خوانندی و شافقا را عیب کردی و بودند منافقان که خطبه حضرت
حاضر میشدند و بیجا الس تذکر و مواظب صغیر می نشنیدند و گوش نمیدادند و چون
بر سخن استند از خطبه که با می بیند که محمد در خطبه درین درجه میگفت و این سوال
بطرف استغفار میکردند سخن سجان از حال ایشان اخبار میفرماید و من هرگز استغفار

امعا و همزه

حقن اذ احسنهم خلقا قلنا للذين اوتوا العلم ما اذ اقلوا الفلح واليك الذين
طبع الله على قلوبهم وابصارهم وقبض الله عنهم فممن امنوا من قبلي من اهل بيتي
بسر خطبة تودع بعد جمعة ويقران وجرى بيرون يودع ان يزدك في كويتها جارية
كران اهل دانتى ان يكون عبد الله مسعود و ابن الدنيا و امثال ايشان و ان ابن عباس من حق
كرومهم ان انها ام كرومها فان ايشان ميسر سبيلك كما اذا قال انفا چه كفت مغير
اكون بعض ما فخر بكونه برحق اودا و ابن رويجه سخن ميگفتند ان كروه آماند كرو
بجمله ان لي من نوازه انست خدای بردهای ايشان بنفای و شك و در چه رفتند اندهای
فمن خود را بحيث آن تماوان ميگفتند بگلامرستدا امر **وجن ذكر خطبة رسول صلى الله**
عليه و سلم در قرآن مذکور بود خطبة از خطب ايشان بتقريب اوده ميشود تا عطر طابان
واجب و اعيان طالب محظوظان كشته محظوظ و مستفيد ميشوند **يك خطبة است خطبة رسول الله**
صلى الله عليه و سلم في تبوك **اما بعد** فان اصدق الحديث كتاب الله و اوفى العرى
كلمة التقرى و خير المثل ملذ ابراهيم صلوات الله عليه و خير السن سنة محمد و اثر و الخيرة
ذكر الله و احسن القصاص هذا القران و خير الامور عزائمها و شر الامور محذوراتها و اهدى
الهدى هدى الانبياء و اشرف الموت قتل الشهداء و اعلى الضلالة ضلالة الازعاج الهدى
و خير العمل ما نفع و خير الهدى ما ابع و شر العسى عسى القلب و اليدا العليا خير من اليد
السفلى و ما قتل و كفى خير مما كثر و ابقى و شر العديت عند حصول الموت و شر الندامة ندامة
يوم القيمة و من الناس من يابى للجمعة الا نذما و منهم من لا يذكر الله الا هجرا و من اعظم
الخطايا اللسان الكذب و خير العنى عنى النفس و خير الزاد التقرى و راس الحكمة
تخافة الله و خير ما القى فى القلب اليقين و الارتياب من الكفر و التياحة من عمل الجاهلية
و العاول من جبر جمعة و الحرف جمع الاشر و النساء جبال الشيطان و الشباب شعبة
من الجنون و شر الكتب كسب الدنيا و شر المال اكل مال اليتيم و السعيد من يظن لعينه
و الشقى من شقى فى بطن ابيه و انما نصير احدكم الى موضع اذ يزعج و الامر الى الحق و ثلثت
الامن بما اتمه و شر الذوايا زوايا الكذبة و كل ما هووات قريب و سباب المؤمن الميملد و شوق
و نأله كفر و اكله من معصية الله و حرمته ماله كونه دمه و من يتاقى على الله يكذبه الله

خطبة من خطبة رسول الله صلى الله عليه و سلم

ومن يعفر اغفر الله له و من يرحم يرحم الله و من يعف الله عنه و من يكفر
الغيظ يا احقر الله و من يصبر على الزينة يعوضه الله اللهم اغفر لاسمى اللهم اغفر
لاسمى **خطبة ديكر** قال **محمد** سيد المرسلين و اشرف الاقاليين و الاخيرين صلوات
الله عليه و آله اجيب في خطبة خطبها و هو على اقامة العصابة ايها الناس كان الموت
فيها عليا كيت و كان الحق عليا و جيب و كان الذين تشيع من الاموات سقر عقا
قليل البنا و اجعون بينهم اجدانهم و ناكل تماثيلهم كانوا مخلدون بعدهم فدايننا كل
و اعطية و انبتنا كل جليبه طوي لمن انفق ما اكتسب من غير عصبية و جالس اهل الفقه
و الحكمة و مخالف اهل الذل و المسكة طوي لمن اتى نفسه و حسنت خلقه و صلح
سريرة و عزلت عن الناس شر و طوي لمن اتفق الفضل من ماله و امسك الفضل من
قوله و وسعته السنة و لم تستوت به البدعة و الحمد لله و **اخرا و الذين اهدوا**
زاد هو على و انهم تقويم فهل ينظرون و انما كراهه بافته اند بعض مونات حال ايشان
برخلاف حال منافقان است كز ياده ميگرد اند استماع سخن صغير ايشان را بصيرت
و يقين و ميدهد ايشان را انجند مد كند دراز و ياد تقوى و استقامت بران
يا انك عطا ميكند بمتمديدان تقوى خاص وان ارتباط سراسر سخن سبحانه و جناحه
معاصي بمداومت مودى يقساوت و سخن و فعلد لها ميشود همچنان طاعات ممد
ميگرد سيا لك و ابقنا و وجود و بقنا ان ما سوى فكون الرب سمد و صر خوشا و قه
كسى كه محلي عين حالت كورد **قوله** فهل ينظرون **الا ساعة ان انهم نجدة فقد جاد اشرطها**
بس يا انظار ميبرند منافقان و كافران بعض انظار نميند چه نكرت بعث اند و عقيد
بان ندانند مكرتيا سقى كرسايد با نشان ناهگان ان تا يهدهد يقية بدل اشمال است از
ساعت اى ما ينظرون الا ايتانها و ان خود و قوع بافته كرا شرط ان آمد و ظاهر است
كه بعد بچي اشرطها ساعته خواهد بود بس ايشان طالب بقاوة قيات اند و اشرط
جمع شرط نفع الرء يعنى العلامة و مراد ان علامت بعثت رسول الله است و قوتها
كه مسلمانان را در و اده ان اموال و الشباب و كثرت سببا و فجع حصون و قلعه و وابت
از سهل بن سعد است كه كفت رايت رسول الله صلى الله عليه و سلم يشير باصبعه الى شقلى

خطبة نايه

السبابة و

التي تلتها بعثت انا واللساعة كما بين **فان ظهر ان عده لهم ذكر يوم فاعلم ان لا اله الا الله**
الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات بسرا نكجا باشند مرايشان را چون بايد
قيامت بديشان بنند كرفتن ايشان عرض نبي است از نفع نذكر بعد از وقوع ساعت
مصراع علاج واقعه بشر از وقوع بايد كرد كه بعد از قنات وقت از سقظ كه نمكشيد
و نقيجه مراد و نميدهد **ساعت** چه سوره آنكه كه ماهي مرده باشد بجوئى فته باز آوردن آن
قوله واعلم خطاب بجمعا است يعنى چون سعادت موحدان و شقاوت منافقان
و مشركان دانستى بس ثابت باش بر دانشي كه داري بوجدانك و دانسته كه معبود محيى است
مكشداى در عقابى آورده كه چون عالمي را گوئند كه بدان مراد از ان نذكر است يعنى بايكن
انچه دانسته و دانستنى در جينا و ما فيها بهتر از توحيد نيست و هم تواني بست بر ان خواب
كسى كه گويد لا اله الا الله **قوله** واستغفر لذنبك و آمرزش طلبى براى ذنب خود و مامور
شدن حضرت باستغفار با آنكه و مغفور است چه از كعبه ليغفر لك الله ما تقدم من
ذنبك اشعار است بران و ميتواند بود كه مراد طلب عصمت است از خداى تا ترا
نگاه دارد از كاهان و امرزش طلب مریدان مومن و زنان مومنه را و ان كراهت
از حق تعالى براى امت مدينه كه بغير ايشان را باستغفار كاهان ايشان امر کرده
و نيز دلالست بر سبه صغير در حضرت شفاعت و درجات عاليه از مقام محمدي
و جز بر آنكه است و در امر سبه مغفرت خواهد روزي شد چه حق تعالى از ان كرميترست
كه جيب خود را فضايد كرا از منجزى طلبى براى همزي و چون طلبيد بدو عطا نكند
مشهورى هر كرا چون توبشوا باشد تا ايدان خدا چرا باشد چون نشان شفاعت كبرى
يافت بر ناميت ظفر استان با كاه كارها بتود از ندا مييد و اربها **والله اعلم**
مغلبه و مشركه و خداي ميداند جاى رفتن و كرديدن شما در دنيا و ارامگاه و مواقع
قرارگاه شما در عقي بعضى چون محيى ظاهر و محيى باطن علم اهل محيط حال شما هست
شايد كه مغلب قلب شما و خطرات باطنى بخوي كه شبان را ضاى مانبا شد و فري
بر حقيقت ان اطلاع ندارد ضرورتست شما را و صغير شما را كه طلب مغفرت از من
كنيد و چون منوي شما را ميدانم كه سر انجام منزل بخت من خواهد بود بافتاران فرمودم

كه سغرها طلب امرزش نكند تا شفاعت او را در حق شما قبول كند و او اكرامت شفاعت
بخشيد مغفرت سهمايه مجمان امت كرد امر و يقول الذين امنوا و ميگوئند امانك
ايمان آورده بودند و مبالغتم ميكنند از حصى كه بر جهاد دارند **قوله** **سوره**
فاذا انزلت سورة عكسه و ذكر فيها القاتل **رايت الذين سبوا فلو يعلم مرض**
ينظرون اليك نظر المشي عليه من الموت فاوليهم جرافه و فرستاده نميشود سوره
در باب قتال با كاه رس چون فرستاده شود سوره از قرآن روشن كرد و مشتبهى
بزند و باي كرده شود در ان سوره امر بقتال و جهاد ان طلب و تلاش و هوس و غمناى
ايشان فر و نشيند بس بر بيقى ايشان را كه مرض شك و نفاق دارند با سستى در دين
كه نگاه بروى تو نكند كاسى معشوق عيله و خود را بران ندارند كه بر مراد ايشان
خدا حكوم جهاد فرموده بلكه از ان كار و ترسان باشند از عتر و اذع و مرگ **قوله**
فاوليهم جرافه و اى بر ايشان يا دوزخ مرايشان است و ان صورت در حق مومن ضيعف
الايمان صادق نيابد **طاعته و قول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لكان خير لهم**
شرط ايمان و حق راستى است كه از زوى فرمايند اري قدر ميش نهند و قول خود را در
در غمناى قتال بفعل مرگ سازند و بقول معرفت مثل سمعا و طاعة ميش آند با لفظ
طاعة مقول قول ايشانست ميش اذ قال انك خدا خبري عهد ك و بقولون طاعة فاذا
بر ذوا من عهدك بيت طابفة منه غير الذي يقول **قوله** فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله
عزم يافت اسناد عزم را بر بطريق مجاز است كه قولهم قام الحرب يعنى لا اتمر شد با قول
و عزم كردند اصحاب جهاد ايشان نعاقد و در زيد با رفان در خانه اند نشسته اند اكر است
گفتندى با خداى در اظهار حرص بر جهاد هر انده ان راسق بهتر بودى مرايشان را چه
خداى راستى را دوست بدارد و كذب و خلاف بايكدم روا نميدارد فكيف با حقولا
منل عبيتم ان توبلغهم ان تفسدوا في الارض و تفتلوا ارحامكم اياست وقوع از شما اى
منافقان اكر بخويز كبرد امور من مان را و متولى كار خلايق شويد و اوسب قدرت
و اختيار و فساد كنيد در زمين و بقره بجز و تصرف انواع تيامي از شما بوقوع رسيد
و برسد از زوى بقره و عظم رجهماى خود را يعنى از تو ايشان بد حال تبرى كنيد با ناعرض

از احکام قرآن و بیایان امور جاهلیت بر خلاف حکم و فرمان حکم می کند که از شما
سزید کلمه قابل قبول کفر قابل عدا کلام حق سبحانه بطریق تعریف و تکلیف از کون
این کلام که در این نشان می کند که کفر یعنی انحراف و عجز از کوشش است از شما مثل اینها
و چون بگرد و سزید انگاه کشف حقیقت و حقیقی ایشان نموده بهر چه لای و سزوار از دست
می آید که اولت الذین لعنهم الله فاصبرهم و اعنی انصارهم افلا تبصرون القرآن امر
علی قلی بعد اقلی ان گروه که سفید و معضاند اند است خدای ایشان را و دور
کرده از رحمت خود پس کوش ایشان را و دور کرده از کربان ساخته تا سخن حق نشنوند
و کور ساخته دیده های ایشان را تا نشانهای عبرت و قدرت نرسند **قرسه** افلا
یتدبرون القرآن آیا جز این نیست و تفکر در قرآن نمیکنند تا از نافرمانی بگریزند بلکه
در دلهای ایشانست قفلهای آن معنی چیزی که در دلهای آنهاست قفلها باشند
درها و آن قفل ختم و طبع الهی است **منوی** در که خداست بروی عباد هیچ
کلیدش نتواند کشد قفل که آن بر در در آنهاست کیست که بر در و در و آنگاه
آورده اند که بود نعت حضرت در توبیت خوانده و در به بوزند و همیشه از ظهور
او خبر میدادند و چون حضرت معیت شد و بمیدینه آمد ایشان بر گشتند خدای
آست فرستاد که ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان
سول لهم و املى لهم ذلك با نعم قالوا للذین که هو ما نزل الله تنطیعکم فی بعض الامر
والله يعلم اسرارهم بدست حق الهی که بر گشتند و مرتد شدند و کافر گشتند بجهت آنکه
زوشن بوده مرا ایشان را نعت و نبوت آنحضرت و بدلیل معنی ایشان شده بود
شیطان تسویل ایشان کرده سهل و آسان نموده انکار و عناد را و خدای مصلحت داد
ایشان را و در عقوبت ایشان بجهل نفرموده تا در گناه بیفزایند **قرسه** ذلك با نعم
قالوا این امهال بسبب آنست که گفتند چه سودان با منافقان زود باشد که با اطاعت
شما کنیم در بعضی امر که این عرب و مقابل با شما است و خدای پنهانهای ایشان را میداند
و ساختگیهای ایشان را میشناسد **یکتفا** فاقول لهم الملائکه یصرون و جرم **ماد با**
پس چگونه بود حال آن مطیعان معنی امان و مسوعان چون قبض کنند جان ایشان را

فرشتگان

فرشتگان و قوی گزینند بر روی ایشان و جبریت ایشان بضر است هر چه دست بشت و رود
اشرف و احسن اعضا تا ذلك با نعم **انهم** و کفر **لا حشر** فی بعض ارجح ایشان
بدین وصف سبب آنست که بعضی خدایا متابعت کرده اند از کفان نبوت حق و معانیت
منافقان و شرکان و دیگر بسبب آنکه نخواستند خشنودی خدا را بقبول علی که بسبب رضای
وی باشد چون اظهار نعت معنی و فرار بدین و فرما بتر داری او **ناحیه اعظمه احسب**
الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و لو نشاء لآربنا لهم فلعرفهم بسماهم
و لنعرفهم فی عین القل و الله يعلم اعوانهم پس باطل کرد علمهای ایشان را **قرسه** احسب
الذین بلکه بنیاد شدند آنانکه در دلهای ایشان نفاقست بعضی منافقان تصور کردند
انرا که خدای کینههای ایشان را ظاهر نکند اند که پوشیده ساخته اند در دل از سخن
مومنان **قرسه** و لو نشاء و اگر ما خواهم بنمایم ایشان را بعضی علامات نفاق از جرم حال
ایشان هویدا کرد اینهم پس بی شناسی ایشان را بسیمای ایشان کرد الی باشد بر نفاق و هر اینه
شناسی ایشان را در طریقی قول معنی در کوشش زبان از صوب صواب حجاب تعریف و آری
و از اخوش هم آن سخن دان در یابند **شعر** و لغت کفر لکیم نفی و اللعین يعرف
ذو الالباب و منه اللعین فی الاعراب لانه عدو من الصواب و در همان سخن قول
از ابن عباس روی الله عنهما مرویست از قول ایشان که ما لثا فرائبان اطعناه و لثا فرائبان
ما علینا من العقاب عصیناه و عن عثمان رضی الله عنه ما امر احد سیر الا ابداه
الله علی صفات و جهید و قلمات لسانه و ان رضی الله فعل کرده اند که در بعضی عزوات
نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و با سداد برخاستند بر جبهه هر یک بود هدا ساقی
و بعد از نزول آن آیت همه منافق نبود حضرت خیر او را شناختن بسیم و بعد کلام او
و لیسوا کفر حق الله الجاهلین منکر و الصابون و سبوا جناد کفر و هر اینه می آید شما
با سر جهاد و ساریتکالیق شاقه تا بدانند مجاهدان از شما و صبر کنندگان بر شقت حرب
و تا باز ماید خبرها شما را که در ایمان خود میگردید تا صدق و کذب هر طرفه و حقیقت
در هر سر فعل سون سخن آن معنی می آید تا بدانیم و بیاز ماید خبرهای ایشان از **الذین**
کفرنا و صلوا من سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی ان الذین

الله غيبا و سيجيط **اعمالهم** بدستی که بچیز و قریظ و نظر کفر و زندقه و بازداشتند
فرمودند انرا خدا کردین اسلام است و عبادت که با رسول بعد از آنکه ظاهر
شده بود راه حق برایشان و در توبت خواند و دانسته بودند زبان حق اند میگردند
خدای را چیزی و از کفر و عداوت انشان ضرری بدن خدای و معیرو نرسد بلکه
شرایع انشان هم بدیشان عاید گردد و زود باشد که جبطه سازد خدای ثواب اعمال
انسان را معقوبانها نمیکنند **یا ایها الذین آمنوا الطبیعوا الله واطیعوا الرسول**
و لا تبغوا العا کرامی کسانی که ایمان آورده اند فرمان برید خدا را در آنچه حکم کرده و فرمان
رسول خدا را برید در آنچه فرماید و باطل و پیوده سازید عاها می خورید بریا و سمعته
بایجب که کرد از معی بد نگاه کبریا مقبول نیست **مشقوی** در هر جلی که عجب ره یافت
دوین زده قبول برتافت ای کشته بکار خویش معزور و از هر که قرب مانده معجز ناجد
ز عیب خود نمایی و در زهد معنی و مایعی معنی شوی از طریق تلبیس که عجب معجز فتا و الملبس
ان الذین کفروا و صدقوا عن سبیل الله هر ما تو کفر کفار فلن یغفر الله لهم فلما همتوا
و تدعوا الیه السلم و انتم الاعلون و الله معکم و لن یتکم احبنا لکم
بدستی که قور قریش نکر و بدید و منع کردند مردان را از سبک طریق حق بسوگزیان مرزد
خدای مانیان را که بر کفر مرده اند بسستی میکنند ای مانیان و می آیند که فراتر از صلح
معقوب صلح میکنند که نشانه ضعف و زلزله شما بود و حال است که شما عا بت و بوتر
از بشانید و خدای باشما است بضررت و باری و اعانت و مددکاری **قوله** و لن یتکم اعمالکم
و ضایع نکردند خدای از ثواب کردارهای شما چیزی و ان کلام محبت دفع تو همراست
که چون بضررت از حق تعالی است بس کلام عمل انشان مستوجب اجر نمائند بود بقال و ترتیب اجل
اذقات که تسلیم قریبا که لولد و ابلخ فانک اقر من عن قریبه فشیبه به الا فراد عن العمل
فی ظم المصبیته و شد قول صلی الله علیه و سلم من فاشه صلوة العصر فکانما و تراحد و مال
و لا بد من ضمن معنی السبب یعنی الی المعقول الثاني **ایما الحیوة الدنیا لیب و لهن**
وان تؤمنوا و تتقوا این کلام حق کبر و لا یثاب لکم انما لکم جزئی نیست که زندگانی دنیا
باز می است بی خدا و مشغول است ناپایدار و فرق میان لعب و لهن اما لعب چیزی نیست

که بان طلب مشرت و فرقت شود **قوله** ایضا بدان دفع ر کبیری بود و هم و در حق مسلح کرد
قوله فان تؤمنوا و اتقوا **قوله** ایضا بدان دفع ر کبیری بود و هم و در حق مسلح کرد
مزد های شما را در آخرت و نحو احد خدای بر مرزد دادن شما مالهای شما را یا حق بجهان معنی
خزانه همه مالهای شما را بلکه با نفاق اندک از ان مال حکم کرده که عشر است و نصف عشر
و ربع عشر **ان یثاب لکم و ایضا لکم و یخرج ایضا لکم و انتم هی الا** **تدعون لتنفقوا**
فی سبیل الله فستکرمین بخل و من یبخل فاما یجعل عن نفسه و الله العقی و انتم الغفرا
اگر نخواهد از شما مالها شما و این میالعه کند در خواستن کوبد شما را که عهده انفقه کنید
شما بخیل کنید و دل شما را بخیل حاصل شود تا زهد بخوشد و طیب نفس **قوله** و یخرج و ظاهر
میگرد اند خدای بدان خواستن از شما یا بخیل شما کینها و کد و نههای شما را ایست شما شما
وصفت شما ای مخاطبان خوانده شده اید و فرموده شده که نفقه کنید در راه خدای معنی
ذکوه دهید یا اید با سباب جهات مصرف سازید **قوله** فستکرمین بخل بر از شما که میست
که بران تلبیس معنی ذکوه یا نفقه غرض بخیل کند و هر که بخیل و زهد بخیل و رو و اجناس از افغان
سختی نیست که بخیل بود زهد بر نفس خود که او را از ثواب محروم میبازد **والله العقی و انتم**
الغفرا فان تتولوا بئس لکم قریما یزکون **قوله** انما لکم و خدای بی نیاز است
از صدقات و نفعات شما و شما محتاجا بید با نچه نزدیک او است از مو اید نعمت و عو لکم است
بس اگر امر و ذکی دهید فردا عرض ان ده بستاند چه از خزانه که او گوشت و شما
بمرادات و مقصودات خود فایز گردید **قوله** وان یقولوا و اگر روی بگردانند از آنچه
بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام سبیل بد
کند قوی دیگر عز از شما معنی شما اهل کد و قوه دیگر بیارد **قوله** فیراکم فی سبیل
نیاشند ان قور مانند شما بلکه فرمان بردار تو باشند و بر صبر کار تر چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم ان آت و اخواند اصحاب بر سیدند که من همتی بلاء ما رسول الله تضرع
بید علی کف سلمان فقال هذا و قومه و لو کان الدین بالشر یا لثنا و لدرجال من القریس
و در باب آورده که ابو ذر بعد از قراءت ان آیت میگفت اشرف ما بقی فریخ مراد با برایشان
قوله سوت الفئال و الحمد لکوی العسر و التوالی و الشلو علی سبیل الغفرا و اید

و صحیح است صحیح و مال و علی تا بعد از اینها معنی

سوره الفع مدینه و هی تسع و عشرين آیه درها صلیه و

فتح و حضرت اگر می خواهی	سوره الفع خوان چهل و یکبار	تا که هنگام حرب دشمن را
گذرانی بر تیغ کوهز بار	و در قیامتی و بر کف بندی	ایمن آیی ز دشمن غدار

بسم الله الرحمن الرحیم

اننا نحنا لک فتحاً سببنا نازل شده بعد صلح حدیبیه و صورت صلح آنجا بود که رسول خدا قصد زیارت بیت فرموده پیش از فتح حبه در واقع دید بود که بعضی از اصحاب بزیاارت کعبه معطر زاده الله شرفاً و کرامت رفت و عمر کذارد با ران بعد از استماع آن در واپسنداشتند که تعبیر واقع در همان سال بطور حواله آمد و سید عالم کار ساری مشغول و در روز دوشنبه عزه از عقده از مدینه بیرون آمد احرام بصر گرفت و هفتاد شتر جهت هدای همراه گرفت و اغلب اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه آنحضرت بمشکان رسید که بر منع آن سرور از زیارت کعبه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمد سر راه گرفتند و سید عالم صلی الله علیه و سلم خبر دار شد که در حدیبیه توقف فرمود و از زیارت کفار عرب من سوزد یعنی نزد سید عالم صلی الله علیه و سلم آمد تا سبب آمدن حضرت معلوم کند بعد از آن مجلس گشایی که همه ترا حاکم بشود بیا مد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و زیارت کعبه آمده اما قریش بر حیت جاهلیت فرمایند و ارضی نشدند که حضرت و اصحاب بمکه در آیند و حضرت عثمان دانند ایشان فرستاد و ایشان او را باز داشتند و خبر قتل او رسید و بدان سبب بعد از رضوان واقع شد جنگ حدیبیه منقول مذکور کرد الفصه کفار از خبر پیست متوجه شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آن حضرت و اهل مکه صلح واقع شد که در سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و میان ایشان با یکدیگر و خلفاء یکدیگر تعارض نداشتند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمر قضا بگذارد و سه روز در مکه اقامت کنند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن سلول خاطر شدند و آنحضرت همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان را بملوف ساختند و بعضی

شتران

شتران و اقربان فرمود و بعضی دیگر با بدست لایحه اسطی میگرد فرستاد ما در بره بکشند و برقر و ساکن انجام بخش کردند و از اصحاب نیز متابعت خبر العیش واقع شد و بعد از خوردن و بران کردند و حضرت بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی آن شترها این سوره نازل گشت و آنحضرت فرمود که امشب سوره بر من نازل شد که دوست و منیدا و راز را بخند آفتاب بران طالع شود پس سوره فتح را بر باران خواند و انشا الله تعالی و اصحاب نیز بر باران کفایت گشتند **معنی آنکه** بدستی که ماحکوم کرد بران برای تو حکمی پیدا و هویدا که از صلح است با قریشی و اصحاب که بشنیدند سوره کریمه را عرض خطاب و چون بر شنیدند که آن فتح حق حضرت در جواب فرمودند که نعم و فی نفس الامران صلح مقدمه فتح بسیار شد چه حضرت بعد از سوال با ران باین عبارت فرمود آی و الذی نسی بیده و اما کان فتحاً لانه سبب الفتح کثیره لانه ففتح لقال سائر العرب و فتح فی تلك السنة خیر و امن الناس و اجتمع المؤمنون بالکافر و الصديق الصديق و سمعوا القرآن و سلموا فی کثیر و انتشر العلم و الايمان و قبل هرفع مکه و چون فتح مکه بعد از نزول سوره واقع شده تعبیر صنعت ماضی بر داب اخبار الهی است که متحقق الوفی را بضعه ماضی براد سفر نماید یا آنکه از منده عند الله علی السواء و گفته اند مراد خیر و فدکست پس از خدای امرزش طلت **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و پیشتر بعثت علیک و پیش از این صریحاً استقامت بضر الله نصر فرمایم از ترا خدای اینجه گذشته است پیش از تو و حق آن اینجه موجب عتاب تو تو اند بود و از لایحه مانده است با پیش از فتح و پس از آن یا پیش از نزول آیت و بعد از آن **امام ابوالمیث** فرموده که گناه گذشته ذنب در حواس است و آنکه جلایع امت یعنی بیامرزید گناه آدر و حوا را برکت و می آرزید گناه امت را بشفاقت **سلیبی** فرموده ذنب آدم را با و اضافت کرده چه در وقت ذلت و عصیان در صلب وی بوده و گناه امت را نوی سنا در فرمود چه پیشوا و مقتدای ایشانست و دیگر فضل عیم خود تمام کرد نعمت خود را بر حق ببلاد یا علایقین یا با تمام نبوت یا سلك یا بقبول شفاقت و بنماید تمام راه راست یعنی مات دارد ران و یاری کند ترا خدای یاری کردی نصر اعترفاً که در دو عزت و غلبه باشد یعنی قریان نصرت قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه را خالی از خدا نفر و ترودی بود حق سبحانه فرمود که **والذی انزلنا السکینه فی قلوبنا لئلا یحزبوا****

چون امر صلح حدیسه قرار یافت امر فرمود رسول خدا بفرمودی اصحاب او این معنی را یافتند
نشاندند و گفتند که وعده شداد که طواف بیت من اهل کربلا بنمایند حضرت سید مرتضی علیه
صلواته فرمودند و هیچکس حرکت نکند پس حضرت بر او مسلح درآمدند و از اصحاب شکایت کردند پس
امر سلمه حضرت گفت که آنحضرت هدایت و احاطه ماسک حق بقول فعل فاستغفره فاستسکینه
هی الظانیه التي کانت بعدا للباقي والاضطراب بامر اذ ان سکون شرابی که بجز او رود و صلی
الله علیه و سلم نیز دادها ایمان جامع ایما بقدر والله جزوه السموات والارض وکان الله
علیها حکیمکما اوست آنکه فرو فرستاد آراش و سبک در بهاء مومنان تا باریت ایمان سابق
و با ایمان لاحق یا یقین خود را با یقین دیگر با ایمانی که با حصول دین داشتند افزون سازند
با اعمال صالحه و با فضا مفرغ شرع با اصول یا آرکان یا توحید و اعتقاد دایم کرد بدیات
حال بر نودینان معروض گشته و آنگاه بقول آن معزز و مستفیض گشتند زیاده کرده
و بارکان اعمال از صلوع و رکات و سبک و شریع و حضرت عایشه هر خوس فرموده لوزیات
الذبیح جمله که برین منم احدی قول و لله جنود السموات وارضی است سبیه آسمان
از ملامت و توبه ارض از مومنان مجاهد پس اهل ایمان جهاد کنید و بجزیت الهی واقف
باشید که هرگاه لشکر سماوی و ارضی در غمت حاکم و بی بود بلکه ذرات کون ساه و بی بود
اولیاء خود را در وقت غزا با اعدای خود فریب نکنند **بیت** نصرت انظولت که یثیمان
قد کتب هر ذره بمالوتی و هر پشه صعد ریت **وکان الله علیها حکیمکما** هست دانم خدای
بصالح خلق کامل العلم در تدابیر و از بخله است که سبکند بظلم مومنان راهبر کرد
و بعد اعلم و حکمت اوست که در هدایت حال دغدغه و توبه بجا ظاهر راه داد که مومنان
مستحق ثواب شوند **یدخل المؤمن والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار و خالدون فیها**
و یکفر عنهم سبأهم وکان ذلك من الله فورا عظیمه تا در آرد مردان و زنان که دیده را ببرکت
و سوخ در دین و نیات در عقیدت بستانها و قصرهای که سرور از نیران سازد و
اشجار بی بقاء روان جا و بدان دران و برای آنکه بوشند از نشان بدیماه ایشان
یعنی محو گرداند پس از دخول بهشت تا مظهر از آذناس و اجناس مفضیلات طسوفسانی
بروضه رضوان در آیند و هست آن وعده مومنان را نزدیک خدای حق و حکم او و تحت

تاییدت او حصول فوز عظیم را بشناختن و کلام فرمودی از آن بزرگتر و عظیم تر تواند بود
که آن مکان و محال نیست این شود و بمزادات و حصول درجات فایز کردند و این مفضیلات
حکم الهی و بعد تقسیم نامتناهی که نسبت بمومنان عطا میشود و مشرکان و منافقان را از آن
حرمانست از برای آنست که منافقان و منافقات و مشرکین و مشرکات و عذاب کند چه از دنیا
لذات و چه از آلام نیران و مویط در در رکات جنبند بفرماید **و یعذب المنافقین و المنافقات**
والمشکین و المشکات الظالمین بالله ظن السوء علیهم دبره و غضب الله علیهم
و لعنهم و اعد لهم جهنم و نساء متصبروا معنی اینها که گفته شد از حکم و صنایع
الهی دیگران برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه و مردان
مشرک و زنان مشرکه از اهل مکه که کسان بر یکان اند کمان بد بجدای نصرت دهند مومنان
و مردان حق و بیا و صدیقان و انبیا معنی اسد و غطفان از اهل ثریک و بعضی منافقان مدینه
کمان میزند که سبب بجدیدیه میرود گشتند خرد شد با ساله مدینه نخواهد آمد و سباه او
منهز رخ خواهند شد پس حضرت رسالت پناه ساله و فاقه مدینه با ن آمد و حضرت حق
سبحانه فرمود **قولهم** در اربع السور یعنی بر کمان بر ناکاست کریش بدعنی ایشان معنی
تو مشکوب حق خواهند شد و خشم گرفت خدای بر ایشان و براند ایشان را از رحمت
خود و آماده کرد برای ایشان دوزخ را و بد با زکشت دوزخ **و الله جزوه السموات**
والارض و مر خدا بر است لشکرها آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همند
سخن و منقاد حکم بر حکم الهی اند و انقیاد امر او در نصرت اولیا و فورا اهل بیت با
استانده منتظر فرمان اند که حکم حکیم علیهم چون عرض دور باید بچورد و صلوات فاصله
توقف و زراعی وی تخلخل شاهر و توانی کار بندد و با بجز نامورند مبار درت میانند که کار
از سخن جهت تقویت دل مومنانست تا نصرت الهی مستظهر شوند و دل قوی دارند که
بهر چه حکم الهی نفاذ باید بکن فیکون وجود میکند و صورت حصولی پذیرد همین صدم
اشارت اند از ملک و فلک و سما و ستمک خواه ملائکه و جینی و انس و حیوانات و
نباتات و جمادات همه گوش بر فرمان رب العزت دارند و عیضات نیز با سخن همگی
گوش اند و صدای سمعاً و طاعه در پیش و شن شنیدنی که انشها مژدی با حدیث

وهرگز وفا کند باینکه عهد کرده است بران با خدای علیّه الله حضرت زهم هاه علیه خوانند
ناقص وان کثیر وان عامر فسوتوبه را بنویسند بخوانند بطریق لغات وان ابلغ است در غیب
بوفاء عهد بین خود بدهد خدای ما و ما نزدی بزرگ در آخرت که ان بهشت است
آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را که متوجه مکه میشد بترجمه
بعضی از قبایل مثل بنی لیمان و غطفان توبیل کس فرستاد که قدر در وادی مرافقت نهند
انسان از حرب فرزش ترسید عذرهای مسیح منشی آوردند و تخلف و رزیدند حق بجانب
سخن بر خود را حبه برداد که چون بدیده رسی زود باشد که بگویند تا باز بس مانند کان از
نازیده و انکه نسبت تخلف با سلم و تقار میکنند سهواست بجه پروات بخاری از رسول الله
روایت میکنند در حق اسلمر ما لهما الله فرموده و در باب عقار غفر الله لها گفته حاصل کرد
آت مدنی منوال آمد **سب قولك المفلون من الاعراب شغلنا اموالنا و اهلنا فاستغفر**
لنا بقولون بالسنتم ما ليس في قلوبهم قل فمن يملك لكرهنا ان اواد بكرهنا او
اراد بكرهنا فان الله بما نقول خير ابارس مانند کان قبایل باده با تو بعد ازت منشی آید که
شغلنا اموالنا و اهلنا که بکره ما را از زلفات که بخواری بترد ما را که
سر براهی ما را اهل ما کند بس طلب امرش کن برای ما برین تخت که کردید و در مرافقت
مواظقت نمود **قولك** مفلون بالسنتم ان گفتار ایشان زبانی است و دل ایشان با
بازبان من بانی نیست **قولك** قل بگو در جواب ایشان بس کیست که مالک شود ضر در دفع
خواستد حق بر شما از ضرر قهر او در تخلف یا ایصال نفع چون ضرر و نکاح داشت اموال
و احوالی این سخنان معذرت آید شما در کارخانه الهی با حق ندارید چه علم و محیط است
بر ما فی الضمیر شما و مطلع بر مکتوبات سراسر خواطر و صلور شما و حظاتی که در زمینید
معذرت بردها و شما عبور و خطور دارد همه بر غیب دان ظاهر و پند و باهر و هویدا
و از انست که خدای تعالی باینجه شما بکشید داناست و میداند که قصد شما از تخلف چه
بوده شما مشغولی مال و اهل و عیال نداشتید **ان لستتم ان لن نقبل الرسول والمؤمنون**
لما اهلهم ابا و این ذلک فی قلوبهم و ظنتم ظن السوء و کنتم قوما بوا بلکه کان بدناشتد
که سخنی بازنخواهد گفت و مومنان سلامت مراجعت نخواهند کرد سوی اهل و اهل خود

بمدینه هرگز بکره مژگان ایشان را بکشید و مستاصل گردانند و او استه شد ان کان
یعنی شیطان بسیار است اشتبصال بعبور و اصحاب او را تا ممکن شد در درگاه شما و کان
بر دیدن کان بد کردن خدا باطل شود و ملت اسلام بر افتد و کشید شما بدین کان قوی
هلاک شد کان بسبب نسا دیت و کساد عینیت و حق لر بومن **الله و رسوله فانما اعدنا**
للكافرين سعيرا و لله ملك السموات و الارض يعفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و
كان الله غفورا رحیما و هر که ایمان نیارد بخدای و نرسد او و ان صمیم دل قصد بن حکم
خدا و رسول او نکند بس بقدر او باشد که ما داده کرده امر م کافران و نا کر و بدین کان با
انشاء فریخند **قولك** و لله ملك السموات یعنی بخاطر نافرمانی رسد که مومنان را بجه بسبب
جدین درجات و عیبات عطا میشوند و کافران را بکدام مذلت و نکبت بلا و بیست
عقاب و نکال رفتی میگردد با وجودی که در رضیات آنکه از اطعام طعام و صلوات
و مراعات ایشان و عادت بت الله الحرام و ناکر و عفو از زلل اصحاب پذیرفته
حق سبحانه تعظیم خواطر ایشان را مفرماید که از حسنات خود بگذرد بجه و در آورده
بزیان می آید چون از اصل توحید فی ضعیف است و از خلاصه ایمان بهره ندارد
همه را حیطه میسازد و ثواب ان را هم در دنیا بشما میرسانیم و ان خداوندی ما را
میبرد که شما را از نعیم ان میبرد و مطلق سازد بجه هر که ملک سموات و ارض ملک
او باشد بلکه آید او بود همه خواهد کند **يعفر لمن يشاء** بیا مزید کنه اهان بزرگ
مومنان و هر که نخواستد و غفور و رحیم است و عذاب کند هر که را
خواهد آنچه گناه جزو بود و شما ای کافران مرتب اکرا لکجا بر اید عذاب شما بطریق
اولی که حله گناهان شما بر نکست و کفر و اگر تخلفست و بیست بد و بد اندیشی همه وجهی
شما سزاوار عذایند و وجود ان همه که صنعت الهی را علق و سببی نمی باید از ایراد
یعفر لمن يشاء ترغیب است منافقان تخلف را با تمام توبه چه او کثیر الغفران و الرحمة
است **سب قولك المفلون اذا انطلقتم الى معاشرنا خذوا ذرنا تبعكم يريدون**
ان یسبوا کلام الله قل ان تبعوا کذا لکر قال الله من حین سب قولك باینجه دنبال کافران
المؤمنون الا قلیلا زود باشد که بگویند باز بس مانند کان از حدیده همان قایلان اول

سزاست

خفاصند گفت انگاه که بر وی بسوی قیامتتها مراد غنای خیر است تا فرا گیرد آنرا در دنیا
بگذارد ما را تا بر وی کنیم شما را در سفر **آورده اند** که سعید در ذی الحجه سنه ست
از حلیه بگذشت و در حجر رسیده سبب بغزاه خیر توجه نمود و حکم شد که هر که در حلیه
حاضر بوده بدین غرق برود و غیر ایشان در بر جنگ شریک نشوند و چون برین حکم عزیر فرزند
مختلفان گفتند بگذارید ما را تا متابعت کنیم شما را و بیکدیگر آمیم **فرمود** بر بدین ان بیدان
کلام الله نخواهند مختلفان که حکم خدا را بگریزاند بگویند بخواهند ما را ان نفی بعضی
نمی باشد حق همراه ما برین نیاید **فرمود** گدایک قال الله من قبل من کفرت است خدای
مشق از تبتیه شما ما شق از امتک ما بعدیست بر زود باشد که ایشان گویند خدای حکم کرده آ
برین قول بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غیبت شریک شما بشوید و عین است که مختلفان
بیکدیگر بگذشتند که در بی بند مگر قبلی را که که جمل را می نامند حسد و از آن چهل کلام
بالانز که نسبت کنند حسد را بسوی که در دنیا و آخرت مطلقه است و نزدیک حساب قاتل
انچه هر دو کون را بگویند چشم خود نگاه نکنند چنانچه خدا در حق او فرموده که ما را بالبصر و ما لطفی
قل للمظلمین من الاعراب سدد عون الی قوم اولی باس شدید تغافلوا بظهور اوسیلون
بگویند بر ما ننگان را از اهل اید بر زود باشد که خوانده شوید بحرب که می که خداوند
کا و زار سخت باشند و ان اهل ایمان اند از متابعتان سلسله کذاب افعال عرب که مرتد شدند
در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه یا اولی باس هو ازین و غطفان در حیات حضرت
که بودی چنین حریف کردند و اهل فارس و روم را نیز گفته اند حاصل کلام شما اما در جنگ برت
مرد و حرب مقابلان معکم نبرد چنین چنان باشند که ان جامع جنبه بریان از دجال بیرون
بیستند با ایمان می آرند یا حربه قبول خواهند کرد **قرئ** تغافلوا بظهور اوسیلون
مرتدان است بکشیدشان یا آنکه مسلمان شوند عرض کرد این مشرکان اگر مرتد اند حکم ایشان
قبل است ما اسلامه و اگر غیر ایشان اند قتال است یا حربه بران تقدیر اوسیلون معنی
نیقادون است **فان تطیعوا منکم الله اجر احسان و ان تولوا کما تولیت من ذلیل**
یعنی که عذابا ایما پس اگر فرمان برید کسی را که خوانده شما است بقبال انکه او اولی باس
بدهد خدای شما را مزدی نیکی که غنیمت است در دنیا و در دنیا و جنت در عقب او اگر برید که اند

و پشت بردای کشید همچنانکه اعلیٰ گرفته پیش ازین از سفر جدید عذاب کند
شمارا اعتدای در دنیا که **و چون مختلفان را** ان همه و عید و نه لید شدید واقع شدند ضعیفا
مسلمانان از پای در آمدند که ما را نیز مختلف و تقاعد واقع میشود نمیدانیم که مال
ما چه بجا مدحتی تعالی تسلی ایشان را آیت فرستاد که **لیس علی الاعین حرج ولا علی العرج**
حرج ولا علی المرصع حرج و من یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من
تحته الانهار و من یتول بعدیه عذابا الیما نسبت بر ما اینها حرج و کجا که بخند
زود از آنکه مستعان رفت و در کاهست بر ننگ که از غم تحلف کند و نه بر بیمار حرجی
است لعن انچه زنتکی و سخت گیری اگر زنی غمناک نشود چه اینها معلوم اند و هر که
فرمان برد خدای را و رسول او در جهاد و غیران در آرد خدای به شتمانی که برود
از من بر سنازل بهشتیان حرجی می آید و هر که اعراف کند از فرمان خدا و رسول او
کند او را عذابی که اگر آن منقطع نکند و در دین آن منتهی نشود و ان را بجهان تغییر کرده
اند چه بخالف رضای خدای از دولت لغا محرم و بیافزای مرسول از سعادت غنا
میور و خا اهد ما ند نعوذ بالله من عذاب الحیوان **بیت** سوزناش محرم و میم که هیچ عذابا
ز روی سوز و العرجون عذاب حیران نیست **آورده اند** که چون حضرت رسالت بنیاه
عده صلوات الله در نبر بر شجره ستمه نشسته قرار بیعت فرمود دعوی اصح هزار و باضد و
بیست تن بودند که بیعت کردند برینجه که از حوب قریش رو نمانند و آنکه مطلقا نکر بزند
حضرت رسالت بنیاه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید و قتل است از جابر که فرمود
که یک کس از آنها که در بیعت السجوه سعت کرده اند بدو رخ نزنند و ان بر اعدای الوضی
گویند چه حقی سحانه ازین قوم هستند شد چنانچه سفر میاید که **لقد رضی الله عن المؤمنین**
از بیایین نکت تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم فا نزل الیکسنة علیهم و انما یخافون العقیق
خدای خشنود گشت از مؤمنان صحابه چون سعت کردند با تو در زیر درخت صحرایی پس سندان
انچه در دهان ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفایس فرمود فرستاد سبکبسته
بر دهان ایشان که نسکین خیاط ایشان شود و پا داشت داد ایشان را نفی قریب که ان فتح
خبر است مرفوق گشت **و معافه کثیره یا شلفهنا و کان الله عز و جل حکما و عدلا و الله اعلم**

کثیرة تاخذونها فجعل لكم هذاه وکلت ایدی الناس عنکم ویکون آیتة لکم من بین
وهمد بکر صراط مستقیم و دیگر خبر داد مرافشان را از فضل خود غنیمت‌های بسیار
 بعضی از خبر فرمایند آنرا از غنیمت و غنود و ضیاع و عقار و خدای غایت و غلبه
 دهنگه دوسان حکم کنند بمغلوبیت دشمنان و عده کرده است خدای شما را ای غنیمت‌ها
 بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم فرامیگردان تا اقیامت پس
 بتجلیل تقدیر داد شما را این غنیمت خیرتر باز داشت و کتاه کرد دستهای مردمان بعضی اهل
 جنبر و خلفای ایشان را که فراسد و مخطفان بودند از شما تا خلفای بعد از سید مجتهد
 نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سلامت ماندید و تا باشد این غنیمت
 نشان بر مومنان را براسق قول سبزی بر رفع جنبر یا صدق قول الهی در وعده فنا بر تا نماید
 شما را داعی راست که منبج توکل است و وافی شدن بفضل ازی و باز گذاشتن کار و مبلط
 لمریزی **او باب سیر و مهمم الله آورده اند** که چون حضرت رسول از سفر جدیدی مراجعت
 نموده بر حکم وعده و تا بهم فتحاً قریباً بکار سازی جنبریان پرداخت و ما هزار و چهار صد
 تن از مدینه بیرون آمد متوجه حصار و قلاع جنبر شد و از منزل صهباء براه مرچوب روان
 شده محوی بود که از طریق وادی خود میان قلعه‌ها جنبریان درآمد و ایشان و جنبر
 از قلعه‌ها بیرون آمدند و بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بجدان و مزارع خود داشتند
 که تاگاه لشکر اسلام سطر ایشان در آمد گفتند و الله الحمد و الحیس و روی بحصارها نهادند
 و آنحضرت و نمود الله که جنبریت جنبر انازلنا بساحت قریه قباء صباح المذیذین العصد
 بدین مصاری شده دل بر تقال نهادند و مسلمانان اول با اهل نطحات حرب کردند و آن
 قلعه گرفته بجمار شوق توجه نمودند و آن نیز مفتوح گشت و در قول دیگر آمده که از حصون
 جنبر اول حصن ناعم را گرفتند بعد از آن نطحات و شوق و بعد از آن بیرون حصن صعب
 من معاذ متحصن گشتند و بخوبی بسیار گرفته شده و افضله و امتعه و اسلحه و اطعمه ایشان
 بدست مسلمانان افتاد پس بجمار قوص اشتغال فرمودند و حضرت با صدای
 طاری شد چنانچه خون بچک مشتق است سوار شد و قلعه بغات محکوم و در لاجرم بهاء
 عظیم و قوی یافت و عاقبت بدست مرصفا که بر الله و همه مفتوح گشت و در نخله حرب

خیری را گشت و در آخرین از حصار برکنده سپه خود ساخت و بهودر نماز خوانستند
 و غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و آنجا حضرت را زهره آورد و بره زهر آورده بسختی آمد
 که رسول الله از من بخورد که مرا بر زهر آورده اند و بسختی آمدن بره بریان در پیچ سید غنی
 عدنان که نتوان شرح **بیت** زخمان مجزا و کفر الی طلبی حدیث بره بریان شتر که ملاحظه
و آخری لمر تقدروا علیها قد احاط الله بها و کان الله علی کل شیء قدیداً و وعده کرد
 خدای شما را غنیمت‌های دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز قادر نیستید بران بلکه ببندید اند
 انرا بدین سق که احاط کرده است خدای عذبت مضاف بعضی علم خدای محط گشته
 بران مراد خاتم سوزنت باسدان فارس و روم و شام بجمله بگوید که هر فتحی که این
 است تا اقیامت دست دهد در کل احزری داخل است و هست خدای بر همه چیزها از قریب
 ملان و اعطای غنایم تواناست **ولو فاتکم الذین کفرنا اولوا الادبار فملاحدون**
ولیا ولا نصیراً سنتر الله الذی قد خلقت من قبل و ان تجد لسنة الله بدلا و اگر نماند کردندی با شما
 در حدیثه انا که کافر بودند در مکه و صلح نکردندی هراسنده هزیمت یافتندی و سپس
 نافتندی دوسوی و همیانی که نگاه دارد ایشان را و نبرایاری که انرا سزا میدکاری نماید
 سنت نهاده است خدای سنت نهادنی ان سنتی که گذشته است بس ازین در امانان
 ما تقدیر کرده انبیا بر قهر غالب بوده اند و چرا غایب نباشند که نصرت یافتگان حق اند
 و نیای تو مرست خدای را قیدی هر چه در ازل مغرور و مقدر شده لاجمال بودنی و شدنی
 است و دست تصرف عکس بقدر تبدیل و تغییر و صفات ان نتواند کشید و قلم نسخ بر احکام
 انزل و فرمان لمریزی هیچ چه نتواند کرد **نظم** تغییر بیکم ازلی باه نباید تبدیل بفرمان
 قضا کار ندارد در اربع امر که پیش نگیرد باس قدر چون چرا کار ندارد آورده اند
 و حق که حضرت سبزی در حدیثه بود مشتاقان از اهل مکه هنگام نماز صبح از جنبل تعظیم
 فریاد بلند و شغوف آورده بودند که صحابه را بر منوع بدین پنج کشیده ضلعی ساندند یاران
 رسول علیه آورده همه را بگرفتند و پیش حضرت آوردند حضرت ایشان را ازاد کرد و ایت
 نازل شد که **و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم یصلن مکه من یدان المذکر علیهم**
و کان الله بما تفکرون بصیراً و اوست اخذ ازندی که از حصن کربلاز داشت دستهای کفار مکه را

ذکر سخن از حضرت
 و احباب در حدیث

از شما آصلح کردند و گناه کردید ستمای شما از ایشان در دادی مکه بعضی حدیثیست
بسی از آنکه نظرداد شما را و غالب ساخت بر ایشان مراد آن هستند سوارانند و هست
خدای بیاخته میکند از مقابل با کفار برای فرمان رسول و آنکه دست باز میدارید می
گذارد بجهت تعظیم خانه خدای منا و شما را مران جزا خواهد داد **هم الذين كفروا و صدقهم**
عن المسجد الحرام والهدى موكفا ان يبلغ محله ولولا رجال مؤمنون وضاة مؤمنات
لو قطعنهم ان قطعنهم فضيبكم منهم معرفة بغير علم ليدخل الله في رحمته من يشاء
لو تزييلوا لعذبنا الذين كفروا ايستهم عقابا اليه كما و اگر نيزندى مرقان كويده
و زمان مؤمنه در مکه که شما ایشان را باغيان نمیدانستيد و نيشناختند و با که با
مشركان مخلط اند **قوله** ان قطعنهم بدل است از رجال يعنى اگر نشان بودى که مؤمنين
و مؤمنات مخلط مشركان که در مکه بودند و شما ایشان را ندانستيد و نيشناختيد وقت قتل
و قتل با مشركان با اعمال مبساختند و هلاک میکرديد **قوله** نصيبكم من سرسيد شما
از جهت هلاک ایشان بگروهى يعنى عتى و اذنبى بگشته شدن مؤمنان نادانسته يا اولان
چون کفارت و ديت **قوله** ففرع علم متعلق بان قطعنهم يعنى میکشيد نادانسته و قتل
ایشان ديت و کفارت خون ناحق لازم ميشد و از قول بدکويان مشرکينان شايع ميشد
که مؤمنانى که بچهره ايمان اوزه بودند در مکه بگشت و کسی را اين خيال نشود آن
که قطعنهم و بغير علم تکرار واقع است جبر علم در اول تعلق با امان دارد و در زمانى
با هلاک و جواب لولا مخلوقى است که سوف کلام بران اشعار دارد و محمد زنى است
که لولا يعنى المؤمنين و مکاتبهم عند الله لا وقع من صدقهم عن بيتهم ما لا يدخل تحت الوصف
و در آن حدف شايهت بشده غضب خدا و تدعالى است **قوله** ليدخل الله في رحمته
من يشاء يعنى ان بازداشتن شما از اهلان مؤمنين و مؤمنات بجز علم و بسلاست
مانند ایشان اين فاعله که در اصل كورد اند خدای رحمت خايز هر کرا خواهد بود قائلان
ففرع علم و اجبات از ديت و کفارت شد و هم از طعن مشركان که محمد در مکه کشتن فرمود
و نیز از مشركانى که کسی را که توفيق در مکه در مکه در مکه **قوله** لو تزييلوا يعنى اگر
جداشدندى آن مؤمنان از کافران و در مکه مؤمنانى هر اشد عذاب بیکه در زمان نا

که کافر بودند از اهل مکه عذافى ليم در محرت و در دنيا قبل و سبى **اذ جعل الذين كفروا**
في قلوبهم الحية حية الجاهلية تا زال الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنان و انهم
كذبة القوي وكانوا احق بها و اهلها وكان الله بكل شئ عليما يا دکن ای محمد
چون دوا آوردند انانکه کافر بودند در دلمها خود تعصب و تکبر و عبرت جاهليت که تعصب
باطل باشد که از فرمان بردارى باز دارد و ترک محافظه بر حرمت الله بود غرض که با یکدیگر
گفتند که بجهل با ما و ان در مکه شکر دار بر خدا نشان در بند و أخذ پیمان و پورا در ان
ما را گشته اند بلات و عزى سوگند داشت که در منازل ما در پناهند چون ایشان غصبیه
مشق آوردند و خفتند و در نيزندى رسول خداى آرام و وقار خود را بر رسول خود
و بر مؤمنان تا صبر پيشه کرده اند مقائله در که گشته اند و بصلح واضح شده معاودت نموند
و سهل بن عمرو که باعث صلح نامد بود نکداشت که بسم الله الرحمن الرحيم نوبسند و واضح
نشد که محمد رسول الله در تقيد کتاب از حق تعالى ميرنمايد که **قوله** والذين كفروا
داشت خدای مؤمنان را بر کله قوی که کله شهادت است يا بسم الله الرحمن الرحيم که اهل
مکه نپسنيدند يا محمد رسول الله که بکتاب آن رضاندازند و کافران و هستند مؤمنان
شرا و از تر برين کله از غير ایشان و مؤمنان اهل اند و اولى بدان و هست خدای هم چونها
نا **آورده اند** که بعد از رجوع از حديبه بعضى از صحابه گفتند که آيتر خواب سخن راست
نشد و ما طواف خانه نکړيم و حلق و تعصير بجای نياوردى ارباب آمد که **لقد صدق الله**
رسوله الوحي يا بالحق لقد خلق المسجد الحرام اشاء الله استن محققين رؤى مکه و معتبرين
لحقا فون فظلموا لم تعلموا ليجعل من دون ذلك فخرا قريبا . تحقیق راست که خدای
خواب رسول خود را که دیده بود براسى و بنا بر حکمتی در بن سال تاخير کرد و در سال
آنگه هرايند دوا بند شما مسجد حرام چون خواست داشت خدای ايمان بودگان از دشمنان
سر تراشندگان و موی سر جينندگان يعنى بر تراشند بعضى و بعضى جينند ترسند از
هم کسی ببرد اند خدای اينچه شما نداندا از حکمت در باخبر عمر و تقويد بشتت تعليم عباد
است در غير بر ترق و اشارت بلکه بجهنم شيت الهى است نه از هلاکت ایشان است
بس ساخت برای شما و مقرر کرد اسد مشران يعنى قتل از دخول در مسجد حرام محبت عمر

تضاغف نزدیک که فتح جنبه است نادل مومنان از اندوه ناخبر عمره خالصه بان فتح
 شادمان گردد **رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** **قوله** **والذین علی کفار رجما بیئتم** **قوله** **ترجمہ** **مراکتا**
جحدًا اوست آن خداوندی که دستاد رسول خود را که مجتهد است براه نمودن خلق
 یا بیان احکام و بدین درست که اسلام است **قوله** **بظہرہ** تا غایب گرداند آن دین
 را بر همه ادیان و ملل عبیدی که اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل
 بود براندازد و گفته اند که جمیع اهل دینی نباشند الا که مغلوب و مقهور مسلمانان شوند
 و بنده است خدا گواه بر نبوت و چون نبوت علی رضی کریم الله و جبهه کتاب الصلح
 بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما قضی محمد رسول الله اصل مکسب سبیل نزع و
 کفتم اما الرحمن فلا تعرفه اکتب باسمک اللهم ولعرفناک انک رسول الله ما قالنا انک
 اکتب محمد بن عبد الله قال لعلى اعم محمد رسول الله قال والله ما اجماع ابدًا فاخذ منسب
 گرفت محمد صفا و با محمد کرد رسول الله را و محمد بن عبد الله نوشت خدا میفرماید که
 اگر محمد بن عبد الله نویسی چه باک ترا **قوله** **محمد رسول الله** کلام من گواه رسالت است
 بسته است محمد بن ستاده خداست **قوله** **والذین معد و انانکر با و یاذ مومنان**
 سخت دل و قلیظ اند بر کفار مهربان و مشفقان میان یکدیگر میببینی ایشان را در کوچ او و کافران
 مجبور کنندگان لعن در اکثر اوقات مشغولند نماز و ان مناقب علماء اصحاب اگر چه عاید
 بهم صحاب است اما در عبارت ایما بخصاص هر یک از خواص اصحاب متفق خاص **قوله**
والذین معہ مدح صلاقت کربار غار است **قوله** **واشداء علی الکفار** صفت
 فاد و تبت چه شوکت و صلابت عمری زهر آب کن کافران بود **قوله** **رحمہم** بیخبر
 و صفت ذی التورین است که صلیب جفا و کالی ایمانیت و در حق او گفته شد که استحقیت
 سنه سلایکه الرحمن **قوله** **ترجمہ** **مراکتا** گفت و حال نضا علیت که اکثر
 اوقات اوقات تو طائف طاعات و عبادات میکند و عبادتی که در آن حال حضور
 قلب و علم بالیله که در حق او قول محمد رسول الله است انا مدینه العلم و علی بها
 دارد و مشاهده است و شهرت تمام دارد که هر شب آواز یکباره از کعبه ابرار فوق آن هزارگونش

اصل

اهل عرش می رسد و یکبارگی که در سران از بهاء کفار و مشرکان که بخاک اصباح سلا بک
 سلاه اعلی میبوس حساب ثواب و حسنات آن حاله بگرام الکاتبین است و چون صدمه
 الاعتلاف بالجز عن احصایها **بیتون فضلا من الله و صوابه ام فی وجہم من اثر النبوة**
 مجیدند این بزرگان دین و مشوایان اهل یقین فضل از خدای بقی زیادتی ثواب اوق
 میخوانند و خشنوی حضرتها و طک میکنند علامتها ایشان در رویهای ایشان ظاهر
 بود از اثر جبهه بر زمین قرض نهادن در لیباب و رده که نوز نماز گذار در جبهه مصلی
 کالشرقی وسط النهار من کثر صلوة باللیل حسن وجهه بالنهار در نجات آورده اند که
 هرگاه ارواح از قریب جوار اثر بکار صفا و لطافت حاصل میکند انعق معنوی در مراتب شایع
 انطباع یافته با حسن وجهی جبهه کنایه کرد **بیت** در ویش را گواه نباشد که عاشق است
 دنک رخسار و در بین و بدان که هست **ذلك مثلهم فی التوریت و مثلهم فی الانجیل** **قوله**
اخرج شطوة فاذنه فاستقلظ فاستوی علی سؤفید بعجب الزداع لیغظ بهم الکفار
وقد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما این وصف که
 مذکور شد صفت ایشانست در کتاب موسی یعنی انسان بدن صفت در تورات مذکور شد
 و صفت ایشان است در انجیل یعنی همین نعمت در کتاب عیسی مسطور اند یا وصف ایشان
 در تورات و انجیل مانند کشفی که در اول مرون آرد شاخک خود را لعن سرزنند و یک شاخ
 مروف آید پس قوی گرداند آن یک شاخ را بس سطر شود پس ایستد بر ساقهای خود او
 دانند بود و یکاه ضعیف باخر رخنی که کرد بشکفت آرد مرار عان را قوت و سطر و
 راستی و خوبی او و ان مثل است و بمنزل او حضرت رسالت و اصحاب اویند که در سلا
 اسلام و دعوت سیدان امر حال مسلمانان ضعیف بوده و هر چند بر آمد قوت گرفت و سبب
 قیوم تمام عالمیان شد از موافق و مخالفی حجاب بان است تمثل فرمود تا خشم کردید بیاران
 سغیر و از یاد قوت ایشان را ملاحظه فرموده بد حال کردند یا خشم کردند ماسکه و عدو
 داده است خدای تعالی انان تا که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده مغفرت و اجر
 عظیم را و ان من چه بهتر که مومنان را ان کرامت عظیم روزی شود که بعد از حقان
 بی بیات حیوان و حیوان بهره بندگی باشند تمت سور الفع و الحول لمغنی القنجات و قنایه

شایسته از او در کتاب است
 صدق قوت سول گواه است
 قنایه ان کلام فرموده علی انان
 قنایه ان کلام فرموده علی انان

الحجرات لاهل الحنات من عوالم اللذرات

سورة الحجرات مدنية وهي ثمانية عشرون آية

هرگز اعلت شکوه باشد	هفت نوبت بخواند او حجرات	شکمش به شود دلش خور
شودش لطف حق ممدیجا	و بدین سان مداومت بکند	مدف کردد از کبار لغات
کرده باشد اگر کوی غفلت	اگفته باشد اگر کوی سقطات	کرده و گفتد اش محشندش

یابد از لطف ایزدی در حجرات

بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ما بین یدی الله در سوره و اتقوا الله ان الله سميع عليم
 ای کسانی که گویید اید پستی مکتبید و پیش مرید سخنان خود را بین یدی الله ورسوله
 بعد از نام خدا نام رسول آورد یعنی حق اجلال و اکرام است که انجا بجهت حق تعالی
 را بزرگ میدانند و رسانده او را نیز ادب رعایت کنند که هر که از جناب حق است نظیر
 تعظیم باید دید و در امر و نهی مثل از وی در تنزید یا در معنی و تاویل کتاب و سنت
 بشنی نگیرد بر بی غیر که او را تا تراست بدان و نیز سدا ز خدای در تقدیر مروی قوی
 و فعلا و چگونه از وی تمسید که عالم و سمع محال است جمع او را و از بلند و پست
 را یکسان میشوند در افعال شما و علم و محیط است بافعال همان و اشکار شما یا ایها
الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تهمزوا له بالقرآن کثیر بعضکم لبعض
ان یحیطوا بالکم و انتم لا تشرعوا فی کلامه در آیه اول از آیه اول از آیه اول از آیه اول
 سخن جوان است تعلیم عباد است مراسم تعظیم را بابت مذنبه تا در سخن گفتن و از
 خود را بلند نسازید و اشکارا مکتبید همه اعتراض این کلام و ازین آیات بدین تعلیم
 مراسم ادب و ادبیت عباد در اجلال شان حییب خود که بیخنده شما این یدی
 الله بخصیض جناح باید بود با پیغمبر بر همان حالت باشند و بهتر در این کس تا خاستنی
 مگویند و آن موافق است بکلام از وی که ما آنکه رسول خدای و ما همی که عتد
 فاشتها و اگر است را نسبت بر مغز این حالت مرغی نباشد پس از لذت متابعت و بیخنده
 اطاعت حقیقی نباشد و نیز سید از خدای سبحان چه تقوی ملال امر است و سوزن دین

سورة الحجرات

وی مثل علم و سمع

و هر که بدین تمسک جوید و سخن با ندان گوید همه آذینها را حیانت نموده باشد و هیچ عقوبتی
 و مکرهات را اجتناب و در زندگ باشد و بخت این معنی در نهاده بیا آنها الذین آمنوا
 اعاده و نموده تا آن خواب غفلت بیدار شوند و بیدار استصدار بکشایند و مجلس عالی
 سعیر و از مثل مجلسی خواهند نمود تا از کساحتی کثیر بعضکم بعضا ساهر مانند و یک قول
 است که او را بنام و کینت بخوانند چنانچه یکدیگر را بخوانند بلکه با بنی الله و یا رسول الله
 خطاب کنید و هر چه با سعیر گویند آهسته و نر نر گویند چه جای آنکه او از خود را
 از او از سعیر بلند تر سازید که در بلند برداشتن او از استخفاف است و استخفاف
 او کفراست و اعمال قرب بعین له محیطه میسازد و آن تحیط اعمالکم درین فرست
 که منتهی کشن از منتهیات و مجتمع بودن از ممنوعات بجهت خشیت از محیط عمل و حذر
 از سقوط در خلل زلال است عصمتا الله من سوع اعمالنا فی ترک الاولاد بر زبان گفته اند
 که من ترک الاولاد رفد عن اباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک فی ادر فی اولاد استیکر
 طایع شد **بیت** نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته اند طریقه تمام آداب است
آورده اند که ثابت بن قیس مرودی بلند آواز بود و با حضرت رسالت سخن بلند گفتی
 چون این است تا زنگ گشت در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد حضرت او را آواز
 داده استفسار احوال او نمودند گفت من در مجلس رفیع سخن بصوت عالی میگویم بعد
 از نزول این آیت محزون گشته ام که نباید با عمل من جبهه شده باشد حضرت رسالت بنا بر این
 که او سخن نسنی که زنده گانی کنی بخیر و بریر بخیر یعنی نهید شوی و نواز اهل سنتی گفت خشنی
 شد و بعد از آن هرگز آواز بلند برداشت بداند که بیخده ادب آن شد که آن بدین منتهای
 و بخت گشت آیت آمد که **ان الذین یصنون اصواتهم عند رسول الله او لیک الذین یحزن**
الله فایه یحزن للفقیر الضعیف و اس عظیم بده حق آنکه فریاد سازند آوازهای خود را
 نزد رسول خدای و با ادب و آرزو سخن مسکوتند آنکه و آنانند که امتحان کرده است خدای
 دلای ایشان را از برای قبول تقوی و آن مودن معنی پاک کردن نمراده است چنانچه
 زود را در کوه خلاص بنند تا خشمها بسوزند و خلاص پاک بماند گویند از نزد آن موده است
گفت در بویه امتحان گم بگذازی منت دارم که و غشم میسازد میز گویم پاکیزه

دلالت است آموزش کلاهان و اجر عظیم میگردان آورده اند که سعید بن ابی اسلم
سیریه فرستاد بحیثی از لاجار و بنی العرس و آن لشکر اسیری چند مده آوردند فوری از حینیم
از بی اسیران خود آمدند چون بمده رسیدند نصف النهار بود و حضرت با ستراحت
مشغول بودند ایشان بدین حجرات طهارت بیک میفرستند و از میدادند کمای محمد بیرون
آی و مهمات اسیران مایهات آن حضرت بیدار شده بیرون آمد و مکان نشان را حکم
ساخته فرمود که حکم این معز باشد و آنکس حکم کرد که نصف اسیران با خدا کرد و بعضی
را انداختند حضرت همچنان کرد و آیت آمد که **ان الذین یبنونکم من وراء الحجرات
اکثرهم لا یعقلون ولو انهم صبروا لستخرج الیهم لکان جیوا لهم والله غفور رحیم** آنکه بنا
میکنند ترا از بیرون حجراها یا از مشرد و فقط و زعامت خلیف و قدام را و اینجا حضرت
عقب و پیش مراد نیست بلکه عرض انکار است از او و بلند برداشتن از وراء حجرات
مشترک ایشان ذهن انسانیت نداشتند و مراعات ادب نمینماید و اگر ایشان صبر میکردند
تا بیرون می ای قوسوی ایشان هر آینه از صبوری بهتر بودی مرادشان راجه تمام اسیران
ازاد میگردید و خدای امر زنده است کسی را که فیه کند از فادی مهربانست باهل ای
که فوری و غنیم نماید سیدنا لوالا لیباب راجه گفته اند **بیت** هر کس افضل است باشد از
و ادب محرم کشت از فضل رب آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال
هم از هجرت و بیده عبیده را بر بی المصطلق و ستاد ناصدقات ایشان را فرا کرد و میان ایشان
و ولید در جاهلیت خوبی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از عدالت
در پیشه گذشته طرح دوستی مجدد انداختند و مردم بسیار جمع کرده با استقبال وی بیرون
آمدند ولید نداشت اکثریت جمعیت به چنگ و اهر آورده می آیند فراموشه عیادت
سعید باز آسده می قف بعض رسایند که بی المصطلق مرند گشته قصد قتل می کردند و
از دادن نکات ایام زنده انحضرت خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد کرد
کار ایشان فرستاده با احتیاط تمام باشد و فعل نماید خالد برفت و کسی را ایمان آید
روان کرد تا محبت احوال نماید آنکس با ملک نماز و جماعت کنادن ایشان را شنیده
و در راه باز آمد و بجای گفت خالد حقیقت ایشان را بعضی حضرت رسالت بنا رسایند

وایت

و آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبأ هیبتنا ان تصیدوا فواصلها
فتصبروا علی ما فعلتم باوین ای گروه مومنان اگر آید بشما فاسق یعنی بیرون رفتن از
دایره صدف که در رخ کو باشد بخیزی یعنی خوری غیر واقع معش که سبب مالور باشد پس
تقصص کنید و بیکو در پی روید تا نرساید مگر وی بگری و بیادانی یعنی کان برید که کافرند
و ایشان قتل کنید و حال آنکه ایشان مسلمانان باشند پس بر کرده خود بشما ن کردید
که حرب با مسلمانان کرده باشید **واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی اکثر من الامر
لکنتم و لکن الله حب الیکم الایمان و زینت فی قلوبکم و کن الیکم الکفر و الفسوق
عاصیان او لیک هم را آیند وین فضل از من الله و نعمه و الله علیکم حکیم** بدانند الکیبایان
شما است رسول خدای و غنیم او اوقضای آن میکند که شیخ دروغ و هر چه حضرت او
عصی کنید که اگر عصی کنید و او بر قول و دای شما کار کند در پیشاری از کارها را ایندر
ریخ افتد و هلاک شوید و لیکن خدای دوست کرد اینده است شما ایمان و حق حیدها
و بیاداسته است از ا در دهها شما بصبأ که و تو شیخ و پیراهن و دشمن سلخته و مکه
کرد انده بسوی شما کفر و پوشیدن حق را و فسوق یعنی بیرون رفتن از راه راست
و از فرمای کردن **قول** اولمک ان کره که جز کار فرمائند و تحقیق اخبار نمایند ایشان
راه با فکشان اند بطریق سداد و رشاد که ان تزیین ایمان و کراهت کفر است در نظر مومنان
از اهل تحقیق **قول** فضلا ان راه یافین بصلاح و رشاد و تزیین ایمان در دهها
مومنان و کراهت کفر و بینه مخالف طاعت خدا و رسول بود در ضمن مذکور داخل است
فضیلت که خدای بشما خواسته و نعمتی از حضرت و اما کفر عدم ایمانست و
فسوق کجای راست و عصیان صغابرو آنچه عند الشرح معنی و مکره بود و رشاد
استقامت بود بر حق و آن کل از رشاد است و ان حق بود و فضل و نعمت هر دو یکی اند
و فرقی است که فضل نظر بر نعمت است و نعمت بر نعمت علیه و خدای داناست بصلاح
و کذب مجربان حکم کار است در امور ندکان و از حکمتها ای است که تحقیق اخبار و غیره
که از خبرنا است فتنها میزاید و از احتیاط سلامت و خیریت جمیع حصول می شود **نظم**
هر کس همچنان شبهه آمیز بگویی و ان راست که هست فتنه ایگر بگویی خاموش کن از جاره

نداری زبختی شوخی مکن و تند شو بز مکره **آورده اند که** میان عبدالله زواجه
 و این ای بیخون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجای دل بر قوع رسید و این ایامید که
 از قوع هر کدام اجتماع نموده بجمله آمدند و مهم است و شتم بضر و جریب کشید حتی بجهت
 آیت فرستاد که **فان طایفان اقتتلوا من المؤمنین فاصطبر ایمنهما فان بخت احدهما**
على الاخرى ففان بئوا التي تبي حتى يعقوا الحمار الله فان فاءت فاصطبر ایمنهما
بالعدل و امضوا ان الله يحب المتقین و اگر در کوه از مؤمنان کارزار کنند باید که
 پس اصلاح کنید میان ایشان بفضیلت و دعوت کنید و بخواند ایشان را عیال و حاکم
 پس اگر ستم کنند و از زنی جوید که ازین دو طایفه بر دیگری و از صلح عدول نماید و
 بفرمان خدای رضای دهد پس قبال کنید با آن گروه که بی میکنند با او ز کردند بجهت خدای
 و کردن نمند پس اگر باز کردند بجهت خدای و کردن نمند پس اگر باز کردند از طایفه باقی
 بر اوستی و ترک ستم کرده احکام شرع را متقاد شوند فاصطبر ایمنهما اصلاح کنید میان
 ایشان بعدل یعنی میل کنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز و زنیامید و امضوا و داد کنند
 در همه کارها بدست خدای دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل بجا
 قانون عدالت کنند چه مدارک و ملک و دین بر عدل است و تمکن **مستحبی**
 عدل را شکر است جان افزای **عدل مشاطه** است ملک آسانی **عدل کن** زانکه در **عدالت**
 در مغربی زند عادل **و از حکم الهی بر اصلاح طایفان اذان سبب است** که آن در کوه
 دوبرک یک بخمزد که از یک اصل سر زده اند که آن دین حق است و شریعت مسلمانی و ازین
 سبب خدای مفر باید که **انما المؤمنون اخوة فاصطبر ایمن الاخریکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون**
 و ذکر اخوی که جهت است که اقل جوی که میان ایشان مخالفت افتد و وقت اند با مراد ابناء
 اوس و خزرج باشند و ایشان دو برادر بودند و پس سبید از عذاب الهی در مخالفت فرمان
 و ترک اصلاح بن الاخوان شاید که شمار حمت کرده شوید **قلت که جوی از حقیق است** اینها
 سکرند بدو نشان صحابه چون عمار و حباب و بلال و سلمان و ابو دردا و رضی الله عنهم
 حتی بجهت آیت فرستاد که **یا ایها الذین امنوا لا یخزقوه من قوم عسوی انکونوا غیر انتم**
 ای کسانی که ایمان آورده اید باید که مزاج و مسوکی نکنید و استخفاف ننمایید قوی قوی

۹۴
انما المؤمنون اخوة

منع سخوت

دیگر باشد که آن اشوس کرده شدگان بهتراز اشوس کنندگان باشند از جهت قوی
 در کاره الهی بالخصاص بخصیفت ناشناسی و از ذکر قوم مختص بر جاست و از نجات گرفته اند
 بسا واقع شد و هم ازین است که مردان را قوامت علی النساء میکنند و بعضی گفته اند که
 ازواج طهارت امر سلطه را بخواند و بر او بقصر قامت یا صغیده یا بهودیت عیب میکردند
 حتی بجهت زهر بود که **ولا یسأء من ساء عسوی ان کن خیرا منهم و لا تلغوا انفسکم ولا تنابروا**
بالا تقاب یسألون انفسهم الفسوق بعد الايمان و من لم یب فاولیک هم الظالمین
 و شاید که ستمگر کنند از زنان شاید باشند آنها بهتر از ستمگر کنندگان **قول**
 و لا تلغوا انفسکم یعنی عیب نکنید بعضی از شما بعضی را چرا که مؤمنان کفایت واحد الله
 بخاند جای دیگر میفرماید که **ولا تقنلوا انفسکم** یا معیش آنت که کاری نکنید که کسب
 ان تلغون لمن کرده شود که علیه صلی الله علیه و سلم **لا یسب احدکم اباه قالوا و هل یسب**
احدا اباه قال نعم یسب ابا احد یسب اباه و اللعن الاشارة بالعین شاع فی القوم که المنین
فی الفعل قول و لا تنابروا بالا تقاب السبب بالفرک اللعین و المراد به ما یسب و
 الاشارة و در حدیث آمده علی المؤمن ان یدعو اخاه یا حب اسمایه و قد یقر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کثیرا من الاسماء **قول** یسألون انفسهم الفسوق بعد الايمان یعنی
 بدنامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی بهودیت و ترساکتین بعد از دخول او در ایمان
 صغیر شکست که بر رسول خدا که زنان قوم را بهودیت الیهودی میکنند پس حضرت
 فرمودند که چرا گفتی آن ایها رؤف حتی و بی منی حتی و آن از وجه نبی **قول** و من
 لم یب یعنی هر که بعد از علم این منیبات فریب نکند پس آن گروه ایشانند ستمکاران
 بر بعضی خود که آنرا در بعضی محط الهی و عقاب پادشاهی می آرند **یا ایها الذین امنوا**
اجتنبوا اکثر من الطعن ان بعض الطعن اثری کرده که بدینان بر همینند و بگذارد بسیار
 از کارها که بعضی از کارها بزه است و گناه بران ستمت میکردند **و باید دانست** که کار چهار
 قسم است اول ما موذیر و آن حسن ظن است بخدای و مؤمنان و در جزیر آمده که حسن
 الظن من الايمان **دوم** کان حرام است و آن کمان بد است بخدای و مؤمنان **سوم** مندی
 الیه و آن سخن باشد با مر قبله و بنا نهادن در غلبه طغیان و امور اجتماع **چهارم** مباح

منع عیب کردن و نام نهادن
ولا تلغوا انفسکم ولا تنابروا

منع بعضی کارها از عیب کردن

و ان ظن است در امور دنیا و مهمات معاش و درین صورت بد کافی موجب سلامتی
 است و انتظام ممالک نام است و این را از قبیل جن هر شمرده اند **ت** بد لغش باش و بد
 گمان باش و از خشنه و مکر در امان باش **آورده اند** که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم
 سلمان را نزد بغیر فرستادند که او را بی باطعای طلبیدند حضرت با ساسه حواله کرد و ساسه
 گفت که نزد من خیر و برکت سلمان باز آمد و صورت حال بعضی حضرت به سالت رسانید
 چون خبر فقدان مطلوب یا آن دو صحابی رسید ایشان در غیبت سلمان گفتند که او غایب
 دارد که اگر چه سیمه رود این خشک شود بعد از آن در مجلس افتادند که ای ساسه
 راست گفتند که طعام نداشتند با نخل و در نبرد دیگر روز که خدمت حضرت رسول آمدند
 فرمود که جلیت این سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت
 نیافتیم ای مگر طعام و هم و یک قول است که فرموده سبزی گوشت و در لفظ حضرت
 زیادتی تعیین است که آن سبزی از خواص گوشت کنیده مراد است و بقول دیگر آن
 حضرت فرمود که گوشت ذبیح نمیکوید گوشت ادوی گوید و این آیت نازل شد که **و لا تجسروا**
و لا یغیب بعضکم بعضا ایحاحدکم ان یاکل لحمه ایحده میتا فکر همون ای و لا تغشوا
 بعضی کا و کا و و تغشش عمرات مسلمین نکنید من الجس و هو الاختیار با لید جس در شش
 شایعست و جس مجا در خبر جابجده در فحسوسا من یوسف و ایحده و ارعنه من حمود
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من ستر علی مسلم فوتره فکما اما احیا مؤیده من قریها
قول و لا یغیب الغیب ذکرا المسلم عما کان فیه مما یکفره و ان لیرکن فیه بهیمان عن
 عایشة رضی الله عنها ذکرت صیفة بالعصر هند رسول الله فقال لقد قلت کلمة لومرت
 بالهر من جنة برحق تعالی فینبلی فیها باید برای زشتی عیبت برینجه **قول** ایحاحدکم
 ایادوست میدارید از کل شما انکه بخورد گوشت برادر خود را در حالی که مرده بود آن برادر
 بلکه نفس شما از آن نترس نماید پس مکروه دارد آن را و بخورد بعضی آنکه گوشت مردار را
 کارهید باید که غیبت ساکنه باشد **و روی** از او هر چه است که چون ما هر را جبر کردند
 دو مرتبه بودند که گفتند که قدس تر الله علیه فله یستر علی نفسه حتی جبر رجلا کلک فی سار
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و سزا معده حق و لقیته حرار فقال این فلان و فلان ففلاها

نایب
 که با اسرار او
 در کتب
 5

مخ یا رسول الله فقال ایلا فلا من لحم هذا الحمار فقال لا یغفر الله لک یا رسول الله بی
 هل یوکل لحم هذا فقال ما یغفر من عرض ایحاحدک اشد من هذا و ایحاحدکم لوی ایحاحدکم
 است • او از زن مردگان غذا ساخته • و انکس که بیس خلق برداخته است • دانست
 که عیب خودش نشناخته است • **واقعا الله ان الله تواریحیم** و بر مید از عقوبت الهی
 بسبب غیبت کردن به سستی که خدای پذیرد تو باشت از جوی که لایب شوند از غیبت
 کردن مهر باشت بر آنکه باز کردند از غیبت گفتن **آورده اند** که روز فتح مکه جمعی از مطلقا
 بوقتی که بلال بر یاریت الحرام زاده الله تشریفا و تقظیما باذان مشغول بود در غیبت
 وی افتادند از جمله این بود که آیا محمد محسوس یا نایافته که بانگ گوید بخیر این ذایع سیاه و
 در شب او غداج کردند لیت آمد که **ایها الناس انا خلقناکم من ذکر اوانثی و جعلناکم**
شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر ای مردمان
 بدین سستی که ما فرودیم شما را از مردی و زنی که ادرم و حوا اند و چون همه از یک پدر
 و ما در دین بسببی خیز کردیم و در بسببی طعنه زدن و مح و جوی ندارد **شعر** الناس من جهة
 القتال اکفوا • ایهم اذم و الامرحوا **قطعه** به لب ادیبانی که تفاح و برزند •
 از او دانش و انصاف چه دون افتادند • نرسد خرقی دانست بر دگری • چونکه در اصل یک
 آدم و حوا زادند • قبایل و عشایری نازد باید کرد اند که شعب مشعوب و بطون برای تعارف
 نه برای تفاح و **جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر**
 و کرد اند شما را شعبها بمحق جماعتها • غطیه بر مستوب باصل واحد و قبیلها منتب
 بشعوب تابشتا سید یکد کرد او ممتاز کردید محی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز
 میشوند چنانچه زید بنی امی از زید قرشی و بیاید دانست که شعوب شامل قبایل است مثلا
 خزیمه شعوب است مشتمل بر چندین قبیله کجا از آن کانه است و قبیله مشتمل است بر چهار
 جنبه و قریش هم از آن کانه و عمار شامل است بر دو چون چون لوی که بطق است از قریش
 و بعد از آن الحاق است چون هاشم که خذیت از لوی بر عشایر است چون عباس آنهاشم
 بعد از آن فضیل باشد و ان اهل است است **چون علی باس و کلمه** که شعوب از سلطان باشد
 و قبایل از عدنان **و قول است** که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر

تفصیل قبایل و شعوب
 و قبایل و عمار و بطون

تفصیل

ان اگر بگویند خدا را آنچه را که ما را از خداوند بزرگوارترین شما نزد خداوند
بهر بزرگوارترین شماست چه بتقوی نفوس ما را بریند کمال حاصل شود و هر کما تقوی بیشتر قدر
او در مرتبه فضل بیشتر. **التقوى بالعلم والادب لا بالاصل والنسب** **است** با ادب باطن
 تا بزرگ شوی که بزرگ نتیجه ادب است. **و ادب مردگی شود مهتر.** **که چه او را جلالت ذات است**
 بدهستی که خدای داناست باصل و نسب شما آگاه از علم و ادب شما رسول خدا و پسرین
 از اگر ناس عند الله فرمود که انفا هم و نیز فرموده که لا فضل لاحد علی احد الا بالتقوی
 و چون خدای عالمست محقق تقوی در او براد ان الله علی شریک عذبیر است از شرب دنیا
 بعد از حصر کرامت در تقوی **آورده اند که** جمعی از بنی اسد میبندند آمدگشتند با رسول
 تمام عرب تنها نزد تو آمدند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قائل گردیدند
 و ما خود را از قتل با تو نگاه داشته ایم از قرص وضع منت عظیم میگردند با ایمان خود
 حق سبحانه فرمود که **قالت الاعراب آتانا قتل و قومنا فلکن قولنا اسلما** گشتند از اهل بدیه
 بعضی اسد و غطفان که ما ایمان آورده ایم و گردیدیم بگو ایمان نیارده اید چون ذکر
 تقوی بر پیچیده فرمود که ملاک امور دین تقوی است اشارت نمود چیزی که تو امر تقوی
 بدانت و ان ایمان است که بدون ان هیچ عملی را وجه اعتبار حاصل نیست و سخن که
 بجای کشید که هر کما از عمر بر احاطه ان مطلب شریف است غرض بدان نشود که امر تقوی
 سرمایه شد و حال آنکه ای بفرسخ و مراحل از مقصد و مطلب دولت و عبارت
 قتل و قومنا و لکن قولنا اسلما تصریح بطلاق تکذیب ایشان نیز فرمود یعنی بگویند
 که اسلام آورده ایم که عبارت از انقیاد است و خود را بجات از قتل و سبی داده بسلم
 در آمدیم **و لما یدخل الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من الله لکم**
شیان ان الله غفور رحیم و چون در بنامه است ایمان در دهها شما لاجرم در شما بازبان
 موافقت ندارد و اگر زبان برید خدایا و رسول را با خلاص و از زلفاق بگذرید
 لا یلتکم که نکردند خدای ان قوای کا و عا و شما چیزی را بلکه تیمار و کمال شما رساند
 بدهستی که خدای امر ندان است کتاهی را که از مطیعان صادر شده من بافت متوجه
اجود ایشان انما المؤمنون الذین امنوا بالله ورسوله ثم لم یزواجوا وجاهدا بائوا

و انفسهم

و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون حزن نیست که گردنهای حقیقی انانند
 که ایمان آوردند بخدای رسول و بخلوص بیت و صفای طورت بسبب نگرند در دل
 بعد از اقرار زبان و جاهل دعا و برای تحقیق و تثبیت ایمان خود جدا کردند بجایها
 خود که بر غازیان نفع کردند با برای ایشان سلاح خریدند و بغشها میخورد که بسیار حریب
 کفار شدند در طلب رضای خدای ان گروه مومنان مجاهدان ایشان راست گویانند در
 دعوی ایمان **بعد از توفیق** انکرت همان گروه آمد سوگند خوردند که ما مومن صادقیس
آیت آمد که قتل اعدائکم و الله یعلم و فی السموات و فی الارض و الله بكل شیء علیم
 بگوای محمد که آیا اعلام میمانید و خبر میبینید خدا بر بدن خود و بدو ع سوگند بخورد
 برایمان و حال آنست که خدای میداند جمیع آنچه را که در آسمان حاست از کوان علوی
 و جمیع آنچه در زمین است از موجودات سفلی و خدای همه چیزها داناست و هیچ چیز
 بر او پوشیده و پنهان نیست پس او را بر اهل عالم شما نیازی نه **تؤمنون علیک ان اسلوا قلا**
تؤمنوا علیک اسلامکم و الله ین علیکم ان شهدکم لایمان انکم صاقرین منت میمنتند
 بر تو ای محمد بلکه اسلام آورده اند بگو منت منهد بر من بلکه اسلام آوردید بلکه
 خدای منت میمنت بر شما بانکد راه نمود شما را با ایمان اگر هشتمین راست گویان در حق
 ایشان **ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر عاقلون** بدیستی که خدای میداند
 پوشیدها آسمان و زمین را و خدای بیستاست بجز شما میبیند از اطهار ایمان و
 انضای نفاق و قیاد این کثیر بیا عملون بیاء الغیب مستد الی ضمیر المانین **تنت سور**
 الخرات و الحمد لحاق الارض و السماوات و الصلوة علی المبعوث باهم المجلت

<p> سوره ق میگردن و ایمن آیه سوره ق میگردن و ایمن آیه سوره ق میگردن و ایمن آیه </p>	<p> سوره ق میگردن و ایمن آیه سوره ق میگردن و ایمن آیه سوره ق میگردن و ایمن آیه </p>
--	--

سوره ق

سوره ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بِالْحَمْدِ

ان شاء هم مژده منم فقال الكافرون هذا شو عجب ق حرف بجا است يا استرسونه که
 قسوربان واقعت و جوايش محذوف اى لاتی برصادق یعنی آردن انصا دقات
 و گفته اند معنی قاف است که الله قافیر را بقسط و کونند قاف نام کوهیست محبط مکرم
 زمین که حق سبحانه او را از زیر جسد سزا فرزند و بدان سو کند یاد کرده و در برابر این
 حروف رد جماعت است که قرآن را شعر میکنند و درین حروف بعینه نامبت از نامهای
 انصاف مفتاح اشرفا در و قدر و قهار و قاض و قدوس و قوی و قیوم است یا ایما
 بکل و قفتت یعنی بایست ای محمد بر اعمال ما مودع و استقامت و وز یا قسمت بقدت
 خدای یا قریب الکی که سر بیخون اوزب که درین سوره انان خبر میدهد با سو کند هموزدهن
 قلب جیب خود **قوله** و القرآن المجید و معنی قرآن بزرگوار که بعد از میان معنیش خواهد شد
 و کافران یعنی نکریدند بلکه عیب داشتند از آنکه آمدند بایشان پیغمبری بیاورند
 از ایشان **قوله** فقال کافرون بس گفتند تا که بودگان ایشان لفظ کافر در موضع ضمیر جیب
 تبصیح حال ایشانست بکفر این بر کردن محمد برای رسالت جبری عیب است و کاری نکند
 و دیگر گفتند **ابدا متنا و کاترا با ذلك رجع لعید قد علمنا ما تنقص الارض منم**
و عندنا کتاب حنیظ ای چون بمر و میخاک شویم ما را بعد از زندگانی باز خواهند آورد
 و روح ما بعد از حیات خواهد که این دو معنی است باز کشتنی در دست از عادت و امکان
 پس حق تعالی رد ایشان را گفت **قوله** قد علمنا ما تنقص الارض به معنی که ما میدانیم
 بینه که کرداند زمین از کوشش و پیوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان و
 نزدیک ما کتابت نگاهداریم مرتفا جیل احوال ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده
 ان دای و انرا باقی شسته است **قوله** از اندراس و تغیر شغل بر عده و اساسی ایشان
 ان را این فراموش نمیکیم پس عاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نیاشد و چنان
 نیست که ایشان میکنند **لکذبا الحق لا یأیام نهم فی امر مریح** بلکه تکذیب کرده اند و نکرید
 بچی معنی قرآن راست و درست یا محمد را ننگار که آمدند بایشان و بچرخ نمود و بچرخ لا در
 کرد **قوله** فتم فی امر مریح پس ایشان در کاری اند شوریع یعنی بهم برآمده و با خطر آب

او نذک در شان قرآن معنی کامی او را سحر میگویند و کامی شعر میگویند و معنی افشانه
 و در حق پیغمبر مودع یعنی با هر کامی او را همچون نسبت میکنند و کامی کاهن و کامی مغزنی
انشر نظرنا الی السماء فرفقهم کیف بیننا و ذیناها و ما لها من فروع و الارض و ذیناها
و البینا بیننا و ما سی و البینا وینا من کل ذویج هیه نصیر و ذکرین کلک عیند متیب
 آیا نظر با آسمان نمیکند که برین سر ایشانست چگونه بنا کرده این از آن طریقه برین طبقه
 و بیا راسته این از آن استارگان و نند در ان جمع نکاهها و فرجهها پس ازین چیزی بدین
 بزرگی وجه و علق و شکافی و عجیبی دلیل است بر کمال قدرت و نهایت دانش و حکمت
قوله و الارض و زمین را باز کشیده ابر و کسترده بر روی آب و فکند ابر در روی
 کوهها بلند استوار ای برجا و پرویا نده ابر در زمین از هر کجاست بنایی بنکو و آراسته
 و جهت فراندن و این همه کرده ابر از جهت تبصرت و پدنا یعنی بنظر اعتبار و استدل
 نکر بسین و از برای یاد کردن مر سنده باز گردید و بجدای **و نزلائن السماء ماء مبارک**
فانبتاه جات و حب الحصيد والفل باسقات لها طلع نضید و فرو و نسا و بر
 از ابریا از جناب آسمان آب بسیار و منفعت پس بر و بیا نید بر بدان آب بوستانها
 مشتمل بر اشجار و اغار و دیگر بسته کرد ایند بر پیا دان دانند که از شان او
 است که بدیند چون کند و وجو و آردن و امثال ان و بر و بیا نید بر درختان حرما
 بلند و بزرگ مران حرما بنیان را غلاف حرما در همه رسته مراد ترا که طلع و اکاست
 یا بسیار میوه دران و ان همه بر و بیا نیدیم **مرزقا للعباد** برای روزی مرزنگان
 و **واجبنا ببلد مینا کذالك الخروج** فزنده کرد ایند بر بدان آب زمینی مرده
 ارضه و آبس همچنانکه زمین مرده و اجیات خشید بر همچنانست بر و ن آمدن شما
 از قبور یعنی زنده کشتن و بعضی محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در اجزاء دانند
 که مانند مرده در محال مدغوشست و ظهور او بعد از فناه او دور نیست که بشعر از
 حیات اموات بی توان برد **قطعه** کدام دانند و فریاد که بر نیاید باز چرا بداند انانست
 او نکان باشد **فروشدن** جو بدیدی بر آمدن بنکر **عزوب شمس و قمر** اجزا از ان باشند
 پس برای تبلی دل مبارک سحر و صلی الله علیه و سلم که اندک کذب قوم ملول بود آن

قصه قوم نوح
علیه السلام

حال سگ زبان امم خالی خبر می دهد و می فرماید که کذبت **بما هم قوم نوح واصحاب**
الرحمن ونوح وعاد وفرعون واخوان لوط واصحاب الايكة وقوم شعيب كل ذلنا اول
نوح ومبيد کذب کردند مش از اهل مکة قوم نوح که شیخ و بی قابل بودند نوح
را علیه السلام واصحاب چاه عماد یا بر عطله یا جبل نوح می خورد خنظل بن صفوان را
وقوم صلح و قوم هود را علی و فرعون موسی و عارون را علیهما السلام واخوان
لوط یعنی قوم او نظیرش فی قوله تعالی واذ کرنا عواد ذکرا خوان در بنفام بحمت تعین
عادت آمد واصحاب ایکه مرعیب را وقوم شعيب مرعیب علیه السلام ودر سور و حان
شده از فتنه وی گذشت و لجان را بنی انبیا مذکور هر یک در محل خود مشهور شده **قوله**
کل کذبا رسل هدایشان کذب کردند مریعبران را نیز که انبیا مصدق بیکدیگر اند
بن کذب یکی از ایشان کذب همه ایشان باشد و چون کذب کردند **قوله** نوح و یقین
یعنی لا فر شد بر ایشان و عدی که از من است یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب **انینا**
الخلق الاول بل هم فی لیس من خلق جدید ایما فرمودند و عاجز شده از برافزایش خلق
دند اول فرمایم در افزینش تا می مشرکان مکة معترف بودند ازینش اول را که حق تعالی مبلغ
خلق است در اول زین سبب می فرماید که کسی که قادر بود برافزایش جمیع مایه و مددی
چرا توانا بود بر عاده ایشان با وجود جمیع مواد و درجات با ان اجسام و عظام با لیه
مجموعه و بی شبهه ما بران قوت دارم بلکه کافران در شک و شبهه اند سبب و سواس
شیطانی از افزینش تا می که جدید باشد یعنی بعثت و حشر چه از مخالف عادت می بینند و
خلق اول را که مدعی ایشان کشته معترف اند بی باید که خلق تا می را نیز معترف آیند
ولقد خلقنا الانسان وخلقنا ما قوی فی نفسه یعنی **اقرب الید من جبل الودید**
بدرستی که ما از بطن انسان را و میدانیم چیزی که سوسه میکند ما و ما بدان نفس
او را اندیشیاید و ما نزدیک تریم با انسان از مرکب جان وی بوی دان نزدیکی و قدر است
نه بجان و مسافت بون قدر بر او کلام تمثیل علم الهی باشد با مراد ازین کلام اطلاق سبب
و اراده مسبب است از آنکه در پیش سبب علم ما و است و در بدان دوری اند بر روی
صحنه حق و چه شمیمه بان لفظ بحمت و روح عرفانست از جانب راست و آن الروح بر ذیها

والتاخر

از حله و الخی شک آوند در وحدانیت **الذی جعل مع الله الخالق فالتاخر**
فی العذاب الشدید آنکه شریک ساخت با حق سبحانه که خدای بر حواس خدای دیگر و اول
که باطل است پس بر آفکند او را در عذاب سخت چاره دانی و چون فرامند گمان کافرا
در دوزخ افکند که بد مرا چه کناه است در برین سلطه بود و مرا گمراه کرد ایندان در بر
حاضر سازند **قال قرینه ربنا ما اطعیند ولكن کان فی صلاله اعبید** گویند همینان او
یعنی آن دیو که در دنیا بوده ای از دنیا که ما من گمراه کرد ما و او را در بار او از حله و کذب
و لیکن بود در کماوی دود و در از و لذات باز گشت **قال لا یخصموا لودی وقد فتن**
الیکبر الودید گویند حق تعالی خصومت میکند و با یکدیگر جدا می آید نزدیک من که هیچ
فایده برین خصومت مرتب نیست و بدرستی که پیش فرستاد بر شما و عید خود را در کتب
خود و بر استند رسل خود و حال شما را هم حق غایب و هیچ عذر از شما مسوغ نیست **ما**
بدل القول لودی و ما انا بظلم لکم لعلکم توعیون **قل من یعدی لکم عذاب**
تغیر داده نشود قول و عهد شما و حکم رضا و قدر نزدیک ما یعنی وعده و وعیدی که کرده ام
تبدیل بدان راه نیاید و من نیستم سر ستم کننده بر بنده گان که اسحقاق انسان را عذاب کنم
قوله بومریقولن بان کن روزی که گوید خدای و حضرت بیون سخن اندیشی که بومر ما من
جهنم را آید بر شدی یعنی من وعده کرده ام که بر شما زمر را از کفار جن و انس تو آید بر شدی
بانی خدای این گوید و جهنم در جواب گوید آیا هیچ زادی هست بد تا بر شما که کجا بشن و ادر
و حق سبحانه بان کافران را بسوی جهنم فرستد که ناسی بر شود و بر و ابانست از رسول الله صلی الله
علیه و سلم آمد بان عبارت که بلغی فی النار من بلقی و می قول من بل من برید حق بیع الجبار قدومه
بنا فقول قط قط بعزک و برین تقریر استغفار بر و حق اهل خود است **مشوری** این مقدم
حق را اید گویند **عین خود که کمان او کشد** و انحر از ان عباس و فکره نفسی بر این
استغفار فعل میکند است که مراد از اهل برید است که چون رب العزت فرماید که اول
انلادت و جهنم در جواب حق تعالی گوید که همان برید ای اهل بقی من کمان ای لیریون فی موضع
آورد و ان سوال و جواب مانع طرز جهت است که حق سبحانه وعده کرده هر یک از بنش و در حق
را که شما را بر بحر امر ساخت از ان سبب برسد که بر شدید و وعده من شما را است شد

اینها کنند که آری راست شد و دیگر جای نگنجایش نمائند و این بر عبادت است از لای سعید
و چندانی صرف نیست که سوار و جوارب را از حقیقت خود صرف کنند **و از لغت الجنته**
التعین بر عید هدا ما تو عدون لكل اواب حقیق و نزدیک کرد آید شود بهشت از برای
بر همین کاران **قول** عزیمید تا یکدست یعنی بهشت بر ایشان نزدیک بود نه دور و اینهاست
مشق از آن بود که ایشان را بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعم هر یک
بنظر وی در آید تا لذتش بیفزاید و بر بصیرت و شناخت قدر و منزلت آنرا عیب و مایل
کرد پس گویند حق سبحانه **قول** هدا ما تو عدون لجه و عده داده شده بودید در دنیا و این
را آماده کرده ابر برای هر یک باز کرده از شرک جویند یا از معصیت بطاعت با بازگشته
از خلق حق نگاه دارند و خود شرع یا رعایت کتده امر و نهی **و گفته اند که** نگاه دارند
نفس از معصیت یا حفظ کتده عهد بماند بر آنکه انقاس خود را از ذکر و فکر آنی خالی نگذارد
و بدو هر وقت نگذارد **مثنوی** اگر بپس داری پسر آفاس بسطای بر سانه تازان پسر
تو یک بندیس در هر دو حال و کبر ناید ز جانت بی خدا دم **من عشق الرحمن بالمعجب و جاهد**
بقلب نوب ادخلوها اسلام استین ذلك يوم اللورد هر که برسد از خدا بر بهمانی و پیوسته
یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و از شویب و با کرده نگذارد و معنی دیگر آنست که همان
و اشکارا تو بر کی باشد و بسایید با دلی بازگشته حق تعالی اقبال کتده بطاعت و بر باز نهند
از معصیت و حیثیت بقلب گفت بجهت آنکه جسد و محاسن آلات و وسایه دل نماند و حق تعالی
ان فی الانسان لمضعه اذا صلت صلح الجسد کل و اذا قلدت فسد الجسد کل الا و علی العلی
قول ادخلوها بسلام آمین ای سالمین من العذاب یا سالمین از زوال نعمت یا
تشریف سلام خدای باند و کرامت از سلام فرشتگان پذیرد **قول** این نوع روزنهای
جاودانی است یعنی در بره و زومک نباشد **لهم ما یشاءون منها و لیسوا بزید** مراهل بهشت
راست بجهت حق اند از اصناف نعمتها و انواع لذتها در بهشت و نزدیک ما زیاد است
از آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رویت و لغزه ملک مجید است و زفا الله نعمت
اللقاء و تیر لنا الصدور علی درجات الشهور مع فضل اللورد و البقاء **و که اهلکنا قبلهم من**
فین هم اشد بهم بطشنا فقبوا فی البلاد و حل من محبص و ساکنان که هلاک کردیم

و اصناف جمل بودید بیانی است کفر الا ناک و عرض کلی است که جمل در بدین مرتبت
منصل بد و علم خدای به نیک نزدیک است از علم دل او با و بر خجانه انسان هر که خود را
جوید باید حق را نیز هر که جوید باید و آذاسالک عبادی عقی فانی فریب و در هر پورامند
الا من طلبتی و جدی **مثنوی** سخن او بر کت من جل الوید **فوقلندی** تر فکرت نابعد
ای کان و نیزها بر ساخت **صید نزدیک** و تودور المدلخته **ای عزیز** کیفیت قربان
بماند که بر بسته است بن در غیبت باقت و بر حق را که از کیفیت مقدس و شتره آ
به کتده توان یافت و در همین معنی از مثنوی معنویست **مثنوی** قرب جو نیست جانان ای تو
و بر حق را چون بدانی ای همو **قرب** نه بالا نرسیدی رفتن است **قرب** حق از قید مستی
رسند **و قرب** حق بیک داد و قسم است یکی کافر خلق را با علم و قدرت و هر معکم
بنا کتدهم و دیگر خواص درگاه با بعضی صبر و شواهد لطف که و سخن او بر البده من
حبل الوید اول او را قتیبه عهد غیبی تا از جهانش بر هاند پس قری بخند حقیقی
تا از اب و کلش باز ستاند **قرب اول** با مانت و تصدق و فانی با حسان است و
و تحقیق کران مشاهده ان تعبد الله کانت نراه است از هستی موهوم میگذرد
و هستی حقیقی را فراید جنایت در اول خود بود و در اخر صبر خود باشد **رباعی** میخ
من الملك براید نگاه **غرف** کردند در آن حجره در پیش و جبر شاه **خرین** هستی و هم جهان
سوزاند **التق** عشق که خدایانه ماند فی کاه **و درین** مرتبه علاقی منقطع و اسباب
مستملک و مضحل رسو باطل **و حدود** متلاشعی **اشادت** متاهی **و عبارت** مثنوی
حق سبحانه **یکما** و بچش باقی **اذ یتلق الملتیان من الیمین و من الشمال** تعبد ما یلقه
من قول **الا لله ربوبی عتید** یاد کن چون فاکر زنده اقوال و اعمال مکلفان تا
و بنویسند از طرف راست و از جانب چپ هم نشینان یعنی این دو فرشته بر راست
و چپ بند نشسته که همان وی باشند **قول** ما یلفظ القول مروون نه افکند از ذهن
خود هیچ سخن مکر نزدیک او که مانی بود آماده کردی الحال بنویسد و لفظ مامع زیاده
من یدلان علی کتابه کل یقر و به قال الحسن **و فتاده** و عن ابن عباس ما کان من غیر و ش
و صاحب الیمین آمین علی صاحب الیسار فاذا اذنت الانسان ذنبا لا یکنه مرکب

الى سبع ساعات لعله يستغفر در حجت اولی مذکور است که عجب بیدار مر از بس ادم
 که در ملک برزد انهای مش او نشسته زبان او قلم ایشانست و آب در حق بنا د
 ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده
 من حسن اسلام المرز که مالا یعنی **ت** البهی از صرته نری میگوید صرته گفتار که آن
 مصطلحت نریان زیر کلام بیخ پسندیده بود در بنام **جین** دو ملک که میان بوده بند
 نیک او را در قید کتاب در می آرند که ناکاه اجل در هرسد **و جادوت سکرته الموت بلحق**
ذلك ما كنت منه عجب و نفع في القصور ذلك يوم الرعيد و جادوت سکرته الموت بلحق
سابق و تشبه و باید بیوشی بک با مرخدا که در دست در استست و کونیه او را که این
 مرکت که فزان میگرختی و میسپیدی و او را مکروه میداشتی و دیدی شود در صورت
 نوبت دور و بدن نفعی مردمان نهد شده از قبرها بر آیند و ملائکه گویند این روز است
 روزی که خلقان را بران و عید میگردند یعنی میسپایندند و میاید بدان روز در بعضی
 هر کسی با او دانده ایست یعنی فرشته که موقوف او را حساب میراند و با او کواهی که بر او انک
 وید او کواهی میدهد و او هم فرشته باشد یا کواهی جوارح او باشند نرا از سابق فرار نیست
 و ندر پیش شاهد آنگاه منصور و بر کسی از حق خطاب میرسد که **لقد كنت في غفلة**
من هذا فكشفنا عنك غطاءك لئلا يضره اليوم حديثه بدستی که بودی نوز در دنیا در
 پنجبری این روز پس برداشته مر از دیده نوبش جهل و غطاء تو تا ناهنجر نشود بودی
 معانه بر پستی بر دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از تو نیست و گفته اند دنیا ای اینجا یعنی
 دانا ایست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بر تو معلوم و بدان دانا
 و خبرد او شدی **وقال فرشته هذا ما لذي عبيد اليقاف فيهم كل ثمار و عبيد مناع الغيور**
معتد مربوب گوید عهدتین او از ملک موکل نیست بجهت نزدیک من حاضر است یعنی در احوال
 که خبر و شتر و کان مسطور است بسبب خطاب رسد سابق و نهید بنگشدد و در نوح هر کافر
 ستیزنده کردن کنشی ترا که منع کننده مرغی را یعنی باز در نهد سال از حقوق مغر و صند
 یا منع کننده از بر معرفت یا از اسلام معلوما روی آنها نزلت فی الوليد لما منع مني احبده
 عن الاسلام و خود نیز بصفت کفر متصف بود و صفت دیگرش **قوله** معتد مربوب هر کفر نهد

سورة الذاریات بکوهی سوزنازه

هر که و الذاریات بر خواند **ص** صحت هفتاد و پنج بار تمام
 تنگ عیشی بود فراح شود و عایش را مرود و ستایش بجا مر و نوبت برای حامله
 که بودی قرار وی آما مر در دزدن بر و شود آسان **فود** که در خلاص از آما مر
بسم الله الرحمن الرحيم و الذاریات ذر و انفالمات و ذر انفالمات
بیشرا فالفسمات امرا و او قسم است حق سبحانه قسم یاد میکند بیادهای پراکنده که خان
 و عزان و پراکنده و دانه از کاه جدا کنند یا ملائکه که بر آنکس زندگان باها اندودند از کاه
 با درگان حق ابرها که باران کرانیا را بیاورد و قسم عیالیکه که ابر آب را بر داند پس
 قسم بر زندگان رفتی آسان یعنی کشتیها که سهولت بر روی آب روان شوند یا کواهی
 در منازل خود جریان داند پس قسم است بسمت کشتگان کارها یعنی فرشتگان که تقسیم
 امور اطوار و اوراق بدست ایشانست و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک
 بهی نامزد اند جبریل و میکائیل رحمت و سمعت اوراق و استرئیل نوح و عزرائیل
 اوراق حق سبحانه بدین مظاهر اقدار خویش قسم یاد میکنند جو این **انما تو عدون**
لصادق وان الدين لواقع حزن نیست که آنچه وعده داده شده بدان از حشر و نشی
 و ثواب و عقاب هر آینه راست و در پشت است و در آن خلافت است و بدستی که جز او
 حساب هر آینه بودی است بیشک و تشبه **و السماء ذر و انفالمات** و سوگند با آسمان که خداوند
 شدت و استعکاست با باز نیست تمام با بصورت نیکو و خوش آینه یا خداوند را همه
 یعنی طرف کواهی که سیر ایشانست و آن عمر گوید که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدان
 قسم یاد میکند که **انکم لفي قول مختلف یوفک عند من افک قتل المرء خود الذي بهم**
في غمره شاعوت بدستی که شما ای اهل مکه هر آینه در گفتار مختلف آید نسبت
 با تعبیر من یعنی بشر و حجر و کلمات و اسلحه نسبت میکنید یوفک که آینه شرح از
 ایمان محمد از قرآن آنکسی که گزیده شده در علم خداوند حاکم قدر و قضا و ان نصیحت
 و کردیدن از ایمان و قرآن بجا که قضا و قدر راست هر که ازین سعادت محروم میخورد

قصه حضرت ابراهیم

لکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلوا ابا ابراهیم چون کلا بیل
 معاد که بر کمال اقتدار حضرت ابراهیم را دلالت داشت تمام کرد عیسی که هیچ نیک و نیک
 نماید کسی را که دل دانا و چشم پیدای دارد اثبات نبوت حلیب خود را تمهید میدهد بآنکه
 وصول چنین حدیث عظیم الشان ممکن نیست مگر بوسیله وحی تا عالم بدان حاصل گردد
 و از عالم چنین حدیث تسلخاظر نیز شود که هر گاه چنین حدیث بر کسی بخواند شود یقین او گردد
 که این خبر ساختگی نیست پس بحسن عقیدت گوش کند و از روی قبولیت تابع او گردد و آن
 ضعیف ابراهیم را دوازده فرشته بود که باهلاک قوم لوط فرود آمدند و در میان
آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ذوالقفل علیه السلام المکریم
 همانان مگر نزدیک خدای با نزدیک ابراهیم که بنفس نفیس خود متوجه ترتیب ضیافت
 ایشان شدند و در آمدند همانان پس گفتند سلام کردیم بر تو سلام کردی **قال سلام قوم**
منکرمین فراغ الی اهل بقاء بعجل سمون ففریر الیهم قال انا کون گفت ابراهیم سلام
 بر شما و شما گروهی هستید که ناشناخته شده اید یعنی هرگز سمیات شما قومی ندیده ام
 در صورت وقامت بگویم که چه کساید ایشان گفتند مهمانانیم **فراغ بسراکت**
 بسوی اهل خود چنانچه ایشان ندانستند که یکجا میروند پس باورد که سالد و نهر بریان
 کرده پس نزدیک کرد آید انا بسوی ایشان تاجوزند و ایشان بدان میل کردند ابراهیم
 گفت آبا محض دید ازین ملائکه گفتند بخیریم **فا وجی سه خفید تا الی الخف و نیر**
بنقله علم پس در خاطر گرفت از ایشان توسی از آنکه مبادا دزدان باشند و قصدی
 کنند و چون ملائکه از خوف از ابراهیم مشاهده کردند گفتند ترس که ما فرستگان
 خداییم ابراهیم علم گفت چرا مشورت نکردید تا این که ساله را نمکشتم و از ما جدا
 نمی کردید محیی مل و مبارک بران که ساله بریان مالید نرزد شد و بیعت فریاد کنان
 بجانب ما در هر دوید سان معی بود فرشتگان دیگر بران آغاز سخن کردند و بشمارت
 دادند او و پسرش دانا که اسحاق نام باشد و از سار متولد شود چون بیلیغ
 رسید عالم بود **فانزلنا من السماء ماء فاصعبها و جعلنا من ماء عین عقیق**
 پس روی بخانه نهاد سار زن ابراهیم **قال** فی صرة ای فی صفة من صبر الفاعل و الباب

قال فصکت بس طایفه زرد رویی خود را چنانچه در وقت تعجب کنند **قاله** و قالت
 و کلت آبا بنی ابراهیم زنی نازنین **قال** **کذلک قاله ربک ان الله حق المکتب العلم**
 گفتند فرشتگان همین بشارت دادند بگفته است خدای تو و ما از قول او خبر داریم
 بدست حق که او حکم کننده است تو لود ترا داناست بعقیق تو و هر که حکم کارودانا بود
 هر آنکه قادر باشد بر اصلاح تو **مشق** کسی که کار نودانا بود بر تمام آن هم توانا
 بجز در کلهش رو ممکن سوی کسی مراد دلخیزش از جویش

البسوة السابعة والعشرون من اجراء التلبین من القرآن العظیم

چون ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان بدان
 جمیعت جن بکاری عظیم نخواهد بود

قال فاختلبکم ارباب المرسلون **فاقوا انا ارسلنا الی قوم محرمین لئیل علم حجارة**
من طین گفت ابراهیم پس چلیبست کار بزرگ شما ای فرستاده شدگان گفتند
 فرشتگان انا ارسلنا بک برحق که ما فرستاده شده ایم بملاک کردن قوم که کاران
 بعضی کافران چه سر همه گاهان کفر است و ما آمده ایم تا فرستیم بر ایشان بعد از هلاک
 ایشان و زیر کردن ایشان بستگی از کل بعضی سخت شده سخن باستی که نوازستک دنیا
 بوده **مسومة عند ربک للمعین** نام هر یک بران نوشته کرد بد آن هلاک شوند و این
 سنگها بر ایشان بارید شد بعد از هلاک ایشان و آنچه است که بر جمعی فرود آمد
 از ایشان که دران شهر نبودند و همه بدان سنگ باران هلاک شدند و بعد از سوال
 چون ابراهیم را معلوم شد که بهلاک قوم لوط بوقتیکه میروند دل چشمت بهت برادر
 زاده محضی گفت که حال لوط دران بلاد چون گذرد گفتند غم مخور که لوط و دختران
 او نجات خواهند یافت **فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین** **فا وجدنا فیها عزیزیت**
من الملائکین و ترکانا **فیها آیه للذین یخافون العذاب الالیم** پس ماسرون خواهم آورد
 هر که باشد در قومه موعظه از کردیدگان پس ما بخیریم یافت دران قری غریک خات
 از مسلمانان که لوط است علیه السلام فرود دختر او گفت اندیک که از ان قوم بلوط

البسوة السابعة والعشرون

ایمان آورده بود در مدت بیست سال و یکصد و نود و نه روز و بیست و یک سال
 برای عمرت اما نگر برستند از عذاب درد ناک و آن علامت آنها یساره و تقابیب
 در بار لوط است **قصد موی علیه السلام در صورتی که بر میاید**
دقی موی اذ ارسلنا الی فرعون سلطان مبین فتولی بکینه فقال اسأجرا و محجوت
 و در قصد موی نیز آتی است مرتز سنگان را چون فرستاد بر او بسوی فرعون بر
 جفت روشن چون عصا و بد بیضا **قوله** فتولی بکینه بس برکت فرعون بقوت خود
 بعضی بسبب اینجند قوت سلطنت و لشکر و خزانه که او را بطغیان میداشت از ایمان
 اعراض کرد و گفت موی جاد است بقوت چشم ندکی خوارق عادات می نماید و
 دیوانه است از عاقبت کا خود نمی اندیشد و این گفتن و عیب موی کردن بدنام
 متضاد از کمال سفاقت و سخافت عقل تواند بود چه هرگاه بحر نسبت کرد و ازنا عقل
 کامل و خردی فایز میاید که تواند چندین هزار هزار آدمی را از راه برد و باطل را که
 سحر باشد در صورتی جاد و دهد و با وجود چندین دانش نسبتا و بیخون کردن نزدیک
 که بیخون این گفتن را حق و قابل نمیشود پس چون فرعون برکت از موی و تور با او
 متفق بودند پس گرفته شد بوال اعمال خود جنایچه خدای فریاد که **فاخذناه و حیره**
نیز ظاهر فی الیم و هو الیم بس گرفتیم او را بعضی و لشکر او را پس بیکدیگر ایشان را در
 دریا که غرق شدند و فرعون سختی ملامت بود با ملامت کند خود را که چرا موی
 ایمان نیاورد و بر وطن زخم و اعراض کرد و بدین سبب گفت که **امنت به آلابه**
دقی عا د اذ ارسلنا علیهم الرج العقیم ما تذرن شیئی انت علیه الاجلته کا در بیسم
 و در اهلان قوم عاد نیز بنیکی و عبرتست مراهل اعتبارا که چون فرستاد بر ایشان
 یاد عقیده را از اینکه که راستن کند درخت را و بر ندارد او را نکداشت آن با هیچ چیز
 واکر بگذشت بر آن مگر آنکه کرد ابد انجز را مثل کجا خنک شده با استخوانی که در نزد
 بوسینه **دقی نموه اذ قیل لهم تمعوا حتی بین فتوا عن امر بهم فاخذهم الصاعقه**
و هم منظر و ما استطاعوا من قیام و ما کانوا مستصرین و در قصد نمودن دشمنانها است
 مرغایان را چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صلح و عقر تا که شما بر خیزید

۱۰۴
ص ۱۰۴

شما از قصه عاد

شما از قصه ثمود

از زندگان خود و نفع کرد که از عمر اهل کما که بعد از عقر تا نرسد روز سخن اهل خود **قوله**
فتعوا عن امرهم یومئذ لیسر کتبهم از فرمان آفرینگار خود و بدار که حال مشغول نگشتند
 بس گرفت ایشان را عذاب هولناک کند بعد از سه روز و ایشان انتظار میبرند و
 مراد از عذاب صیحه جبرئیل است جنایچه منرا ازین گذشت بس تو استند از بحر ریاستن
 معنی قادر نبودند بر قیام که بر خیزند و از عذاب بگریزند با طاق ندانستند که قیام
 نمایند و بند بر اصلاح مهم خود شوند و در دفع عذاب بکوشند و بنزد اشقام
 کشندگان یا یاری دهندگان یکدگر با از منع عذاب **و قوم نوح من قبل انهم کانوا قوما**
طاسقین و السما و بینناها باید و انما لیسون و الارض فرشتاها فغمر الما هذین
 و بعد از کردیم قوم نوح را مثل ازین معنی بشر از قوم عاد و ثمود بدستی که ایشان
 بودند که در هر روز زمینکان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان و آسمان را
 بنا کردیم باید بعضی بقوت الوهیت و گفته اند بقوتی که برافزینان دانشیم و
 ما فانا بکم و بنیاء آن یا کشاده کنند ایام روزی را بر سنگان معنی جنایچه کشاده کنند
 ایام روزی را بر سنگان آسمان را سر کشاده ساخته ایام روزی را بر سنگان یکدیگر اند
 و یکسره ایام زمین را بر سنگ کسرا این **اجر و من کل شیئی خلقنا و وجین** و از اجناس
 موجودات با فرید بر روی نوع یا محب شکل چون مرد و زن یا محب نضاد چون نوز و
 ظلت با بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و زمین
 مثال قیاس با بد کرد از ارض و سما و سهل و جبال و بر و بحر و نشا و صیف و جن و انس
 و از صفات چون حلو و قمر و جبین و شجاعت و خود و بخل و نظیر اینست حق و باطل و
 کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و قمر و سقم و صحت و فقر و غنا و سخن و بیگنا
 و فرخ و غم و موت و حیات و قیل من کل شیء این ذکر و انشی و جمله چیزها **در اول نشانه**
 ما هزار گونه بند و موعظها است **لعلکم تذکرون** باشد که شما بید بذر شنوید و بداند
 که وجدانیت صفت مست زیرا که شد از خواص مکنات و صلب قدرتی که
 حیانت خدین اقدار مستوعده تواند کرد متعدد بودن او از قبیل بحال است و من
 واجب بالذات و واجب قابل تعدد و انقسامست **مشغولی** دانش از وجه تعدد بان

شما از قصه نوح علیه السلام

وحدت او منزله از اشراق از عده و فرعون که آن فرد است که عده بوزخ در خود
احدست و شمار از معزول صمدت و نیاز از و محذول چون خلدی چنین دارین
بس چراستی ماسوی روی باو می آید باید که از عرو و سوی بگرزند جناحه میفرمایند که
ففتحا الی الله بس از معصیت او بطاعت او بگرزند و بجمع کنید از کفر خود
بسوی توحید خدای با از وجود خود که از قسم مکن است حذر کنید و بدات واجب
واحد بگوید تا از عذاب او بخواهد و با غیب شوید که اعمال حسنه که شمر ثواب
قواند بود بیشتر خود کنید و در بحر لطافت او در که ای که بگرزید انداز خلق بسلب
تعلق در حق بگرزید بقطع تعلق **مت** بهکس در تو نیاید و بخت که از خود بگرزید هیچکس
باقی نبویست که از خود بگریزد **انی لکرمته نذیر مبین** بدستی که من مرثا را از عذاب
خدای بگریزند اشک را با بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد **ولا تجعلوا مع الله الها الاخر**
انی لکرمته نذیر مبین و بگریزد و پشیمانید ما خدای بحق معبودی دیگر بدستی که من
شما از خدای بعبادت عبرت و رسانند امر خود و بپندارند **ما الی الذین من قبلهم**
من رسول الا قالوا ساحر و مجنون **انوا صوابه باهم قور ط غون** و جلجند قور تو
ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مانا که من از کفار بودند نیامده هیچ فرستاده ایشان
مگر گفتند که آن فرستاده جادوست یا دیوانه اگر بجز بدیشان نمود عمل او را سحر خوانند
و اگر اریغ و مشرک بود قول او را سخن اهل جهنم تشبیه کردند **قران** انوا صوابه
ایا توحید کردند پیشینان مر بپسینان را بدین سخن تا هر چه گفتند استفهام
معنی نداشت یعنی وصیت نکرد و اند بلکه ایشان که و می اند صاحب طغیان که طغیان
ایشان را بدین قول میدارد **قولهم فانت علوی و فکر فان الذکر یتبع المؤمنین**
بس روی بگردان **ان** نکات ایشان که ما مورشدی بقتال بسستی ملامت زده
نوع خدای بسپاس اعراض ایشان در حال آورده که چون آت نازل شد حضرت ملول
خاطر گشتند و صحابه غمنا گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک گشت
باز آیت آمد و ذکر و پند ده و تذکر و موعظه فرمودند از بس بدستی پند دادند و روح
میرساند مؤمنان را یعنی بعد از کافران و بجز ایشان دست از توبت مؤمنان باز مدار

عصا کان تکلیف

و همچنان بر بند بگردن ثابت باش که وعظ را فواید بسیار و منافع بیشمارست در حصول
آورده که کلام هر مگر باید که از ده سر شمره شاداب کرد تا نماند متابعت و حسن قبول
سر سبزی پذیرد **اول** نعمت خدای را با یاد سامعان دهد که لذت نوت از مذاق
جان ایشان ذوق بخش کرد **دوم** ثواب مشقت عبادت و زهد ابتلا بطن و عنا
در خاطر حاضران جا کند تا در آن شبکیا شوند **سوم** عقوبت کناهان بر شمره تا از آن
حذر کنند و بر سستند و بازا ایستند و بنویز واجب کردند **چهارم** مکیاید و مساوی شیطان
بیان فرماید تا از آن حذر کنند **پنجم** فنا و زوال و فاعبتاری دنیا بر ایشان عذ کند
و بشمارد با دل بر هر سو خود را در آن نبندند **ششم** مرگه و بپوست یا از آتش فرماید
تا خود را بر عذر در قیاماده دارند **هفتم** ذکر قیامت بسیار گوید تا ذخیره بجهت آن روز
سامان کنند **هشتم** در کات و در زخ و انواع عقوبات آن ذکر کند تا از کناهان حذر
کنند و بر سببیت جری نشوند **نهم** در جات بهشت و بر وجه مالا عین رات و لا اذن
سمعت و لا نظیر علی قلب بشر بر شمارد تا رعیت بر اعمال صلحه نمایند **دهم** بنای موعظه
و بر خوف و بیا علی السویه دهند بعضی گاهی از سطوت و قناریت سخن راند و معنی از
مرکزد و سبقت حق غرضی حرف نهد تا در همان دو بال خوف و جفا در هوای گرم الهی
در پرداز آید پس موعظه که بر چنین سخنان اشتمال دارد سبب منفعت عباد الله است
وما خلف ابلی و الاشی الای بعددک دنیا فرزند بر بران و آدسیان را از اهل ایمان مگر چه
برستیدن و بندگی من کردن با نیافرند بر مجموع ایشان از جن دانش و موی و کافر مگر
که امر کنم بعبادت و عهد و ابدان امر که در جناحه هم از کلام فیض نظام اوست که و ما
اعرفوا الای بعددک و الله و قول عبادت که بنا فریدم ایشان را مگر از برای شناخت خود تا
مرا بشناسند و هر او را بداهت مبینا سستند چه از پیش چنین نرکا و هر کس تواند بود
علیهی حکیمی قادری فردی صمدی می باید که چنان از پیشها از او آید و در حق ایشان
هر چه اراده فرماید او را رسد و شاید و با وجود شناخت اجالی و تفصیلی بعضی فرغان
فرمان بردارند و بتجید الهی قابل و بر پرستش فاعل بخار و عیب و مایل و برخی
در عبادت شریک میکردند و از حضرت مرفضا که الله وجهه منقولست که ما عبدک الهی

لا تخف من نارك و لا تطعوا لجنك ولكن عبدك لانك مستحق للعبادة و ان تنكي محقق
 است چه اگر عبادت او از جهت ترس عقوبت او کند مستحق اند بود که حکم عقوبت
 شر بر وجه استحقاق باشد بلکه محض حکومت باشد و حاشا که تکلیف با امر و نهی عباد را
 برخلاف مقتضای حال صادر شود چه امر الیهی عبادت متضمن چندین مصالح و حکم
 است که پیش از ادراک کردن قاصر و عاجز است و اگر عبادت و پرستش حق بجهت طمع
 است بخت او بر آن نیز شبیه تجارت است که با حق جعل آورده باشد و از هر دو صورت
 از عبودیت و اخلاص و دو است و ازین سبب است که حق تعالی میفرماید **تا ارید منهم**
من عرف و ما ارید ان یطیعون یعنی هرگز از اینها کهان جمع روزی و بیخبر هم که مرا اطعام
 دهند بلکه نیت دادن و اطعام فرمودن صفتی است که حق تعالی دارد و قاصر نعمت
 بر محتاجان کار نیست و من خود از احتیاج منزه و مقدرم چه ان نعمت و صفت نیست
 از سبب نفی و سلب احتیاج از من و انبات نیاز و احتیاج بر عزم من و از بخت است که
 بیتر نماید **ان الله هو الرزاق ذی القوت المتین** بهر حق که خدایا هست روزی دهنده
 نذر او خداوند قوت و تمهید **المتین** استوار در قدرتش خویش و در هر حق قوت و متین
 آورده اند و بغایت نیکی یافته اند که قدره ظاهرش قوت بالغذکنش و سلطنت قوتش
 بر جان من است قدرت کشنده در در انفاذ حکمش تا نشانی از شوری و نذر روزی رساید
 قدرش را قصوری **نظم** رسانده نیت بر هیچی کشاید با سازد کارها تو عی که باید
 بروزی تو ایان را فوارد بر حمت یکسانا کار سازد **فان للذین ظلموا ذقنا عذاب**
اصحابهم فلا یستعجلون بسوی بهرستی که مراناز است که ستم کردند بر خود بگم یعنی اهل ستم
 بهر از عذاب مانند بهر یاران انسان او کفار و کذبنه عرض که بدندان خواهد بر شیده
 آنچه بد آنها بر شیده پس باید که شتاب نکنند در آمدن عذاب **قیل للذین کفرنا من بعد الذی**
یومعون پس وای بر آنان که کافر شدند از عذاب روز انسان آن روزی که بودند و عدو
 داده شده اند که آن روز قیامت است یا روز بد و ان معهود البتة بریدنی است تمت
 سوره و الذاریات و الطه لمن آلا و معا لیاات الصلوة علی الموبد بالبیات

سوره و الطور یکسر و هو شان و ایزون آیه

شب آورنده سوره و الطور	سخت اند این شود ذریع جدام	مرد ز نادانی از برای عذاب
کر کند و در خود بصدق تمام	مزده دولت خلاص و نجات	دهدش ذوالجلال و الاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم و الطور و کتاب مسطور فی رقی منشور و البقر المصور

طور سبب کوهیت که سخن گفته بر زبان و زبان در جل جلاله موسی کلیم الله علیه السلام و الشکاک
 و او و الطور و اوستم است بعضی سوگند بکوه طور سبنا و گویند مراد مطلق کوه است
 که اوقات در ارض اند و چشمه های منافع و منابع معدنیات و جواهر و سوگند بکتابهای
 نوشته شده در صحیفه که کشاده و کشوده کردد بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است
 یا بعد در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر منشور مجاز بود چه لوح از زبر سین است
 یا مراد از لوح موسی کلیم الله است یا کتاب توبت که در آن لغت سبدها لوسطور بوده
 یا کتاب حفظ با کتبی که حق سبحانه رای ملائکه نوشته که ما کان و یقولون در آن سخن آید
 و قسم حقیت معور که کعبه باشد و معوریتان بر زارت حاجیانست و خدمت مجاوران
 و مراد از معور است که سبکه که در آن درمی آید روزی هفتاد هزار که تا آخر دهر توبت
 عبادت اول عمر رسد و این بر بند توبت که آن خانه او که بروی زمین بوده از باقی است
 سرخ که وقت طوفان نوح با سمان هفتم دفع کرده اند در تعالیه کعبه موضوع است و
الستف المرفیع و البحر المسجور و قسم بقیع مرفوع و بحر مسجور یعنی دریای مملو بخون که در
 یعنی بحر محیط یا بحر الطوفان که در عربستان و از آن در یا حمل جهنم بر قبور خواهند باورند
 بعد از فسخه اونی تا مردمان بنفخه تا فی از قبور بر آیند یا بحر مسجور جهنم است و ترجمه اهل
 تحقیق چنانست که طور نفس است که کلید قلب بران با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب
 مسطور ایمانست که در هر حق منشور قلب بقدر رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلبم
 الايمان و بیت معور چهار فائست که بنظر ان تجلیات الیه معوری یافته و مقف مرفوع
 روح دفع العذاب است که سقف خانه دست و بحر مسجور دل عاشق است که با حق سبحانه
 جواب قسم نیست که **ان عذاب ربک لواقع ما لکم من نافع یوم تمور التمهیر مؤذون و تیر الحیال**
سیدنا فی یومینا لکن من الذینم فی حوض بلعینون بهر حق که عذاب برورد کار تو هر آینه

بجز در

زود آمدنی است نیست مران عذاب را هیچ دفع کنند بلکه لا محاله واقع خواهد شد
قره یوم توبه السماء روزی که بگرد آسمان گردیدنی یعنی در اضطراب آید و بیگانه
و روان شوند کوهها یعنی روند در هوا چون میبارفتنی **قره** فویل بس ویل و عذاب
در آن روز مگذ بان و در نوع کویان را بود که سخن خدا و رسول را بدووع داشتند
انسان انانند که در احوال باطله از استهزاء بقران و تکذیب مغیر و انکار دینت و حشر
بازی میکنند معنی ارتکاب آن میمانند و از کمال غفلت و نادانی بیانچه فرامیگیرند
یُنَادُوا إِلَىٰ تَابِهِمْ دَعَا هَذِهِ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْفُرُونَ بر سرید از دوزخی
که میزند و میکشد بشف و قبر بسوی آتش دوزخ کشیدنی آورده اند که دستهای
کافران را بر گردنهای ایشان بندند و پشیمانهای ایشان را بر پشت های ایشان چسباند
بدوزخ افکنند و گویند که این آتشی است که در دنیا بودید که باور نمیکردید و تکذیب میورید
و میخوردید معنی را بصر نیست میگوید **أَفْتَرِ مَا كُنْتُمْ لَا تَصْبِرُونَ أَصْلُهُمَا فَاصْبِرُوا الْا**
تَمْرًا وَسَاءَ لَكُمْ أَثْمًا تَزِينُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ آیا سحر است اینکه می بینید یا شما نمی بینید اینجا نیز
جناحه در دنیا می گفتند که ما را چشم بندی کرده اند **قره** اصلوها در آید بدوزخ پس
صبر کنید بر عذاب او یا صبر کنید و چون غمناک کسانست بر شما صبر و عده صبر یعنی قوت
بریز و مجال گریز ندارید و محلد در عذاب خواهید بود جزین نیست که با دانه داده میشود
باجزی که بود که عمل میکردید در دنیا **ان المتقين في جنات و نعيم فاليوم بما كنتم تعملون**
فَعَلَيْكُمْ نَيْمٌ عَذَابٌ اَلْحَمِيمُ بهرستی که بر هر کاران از کفر و شرک در دین با صبر نغم اند
شادمانان و لذت یابندگان و آنچه عطا کرده است ایشان را آفریدگار ایشان از کار آنها
جاوید ایند و با آنکه نگاه داشته است ایشان را آفریدگار ایشان از عذاب دوزخ و خزند
بهشت بیوستند ایشان را میگویند **كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** بخورید و بیاشانید
از خوردنی و آشامیدنی بهشت کواز دوزخی محذ و غصمه و این با دانه است بر شما را بسبب
آنچه بودید که در دنیا عمل میکردید اما از اهد گوید که هر چند عده بگردانید است اما
فضل خداوند و مددگار است و پیداست که مرد کار ما چه خواهد بود **شعری** ندارد فعل
من آن روز با تو که با عدل تو کرد هم تراوی بفضل خودت فضل کن مرا با عدل خود میکنی

با فضل

با فضل من کار میکنی **علیه** در جنت و در جوار رحمت و عین و لطف من آمین و انبیا و ائمه
در تهم با عیان الملقاهم در تهم و ما التناهم من علمهم من شئ کل امری بما کلب ربهم
متقیان در بهشت تکبده زده باشند بر سرها و سرهای بافته بزر یا بعضی با بعضی پیوسته
و در نکاح ایشان حویان در آورده باشند جنت ساختیم و حوز عین عبادت از
زنان سفید روی کشاده چشم و آنکه گویند بخدا و رسول و از وی در آمده اند ایشان
را فرزندان خورد ایشان در ایمان با ایمان در روز مبتدای معنی در روز مبتدای
ایمان آورده بودند اگر چه در دنیا بجا تکلیف نرسیدند و ایمان معتدل بر ابرار کردند
همان ایمان و عدالت نتیجه و ثمر خواهد داد که باعث وصول بدرجات بدرمان
کرد تا چشم آما بدان روشن کرد معنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه در تهم را
نیز مانند آن بلند کرد این **قره** و ما التناهم و ما کلبکم بسیار الحاق از قراب
کردار پدران چیزی را یعنی فرزندان را بدرجات آبا رسانیم و تقیص قراب آبا ایشان
بلکه بفضل و کرم خود اولاد را نیز رفعت درجه روزی شود شیخ الاسلام مروزی از
شیخ مرحوسی نقل میکند که ایمان و عمل بهشت و درجات بهشت را سبب میشود و عده
بهشت و درجات آن جز بر ایمان و عمل نیست و عده برین کوبه است و قضا بر آنچه آ
که هر چه خواهد کند بسا بامید و عده سرها بر زمین نهادند و بهر چه نبردند و پس فی سر
و پایان با در غفلت کعب نعمت در و بر آنها یافتند که خدا میخواهد تا خدای کما
خواهد **ست** در فضل خدا بند و بخواش مدام تا فضل نباشد نشود کار تمام **کل امری**
بما کلب ربهم و ما در ناصر بقا کلمه و لطمه مما یشترون یقنانون فیها کما سألوا
ینها و لا تأثیر هر بر وی عاقل بالغ مکلن بلنج کرده باشد در کربست روز قیامت
معنی وابسته است پیاداش کرد از خود و از آن رعایای ندارد و عمل دیگری مراد
نست و وزن مکلن نیز همین حکم دارد **قره** و ما در ناصر یعنی زیاده بر آنچه داده ایم
ایشان را بیدیم سوره بقره که سخن اهد و از کوشش از آنچه آرزو بودند **قره**
بنیان حوق داد و ستد کنند با یکدیگر در بهشت بعضی هم دهند و از هم بستانند یا آنها
ملکان جز بهشت واضح است که از کاس مراد اینجا نفس قرابت نسبی شیخ با هم محل معنی

و لطف ما در تهم

یعنی همه را بنشانند خیزی که سخن به پوره در آن مجلس باشد و نشان عجمی از هم روی
چنانچه داب اهل شریعت که به بسیاری شرب مباحات میوزند و بسقطات الفاظ آفر
نکردند چنانچه در دنیا بدان مباشرت میدانند بلکه بجای هرزه کوی شکر و حمد بجای آرند
و یطوف علیهم غلمان لهم کافور لولون مکونون و اقل بعضهم علی بعض یتساءلون
و طواف کنند بر گرد ایشان برای خدمت غلامان بر شکل پیران و آفریده شده در خوبی
و بها و بدار می مانند لای که در صدف هنوز پوسیده و پهن است که با در بان ترسیده
و هوای در آن دخل و تصرف نکرده است و از تصرف ریح روزگار و عیار بیگانه بنشیند صحابی
از رسول پرسید که با رسول اله و صف خادم اینست که فرمودی صفت خودم چگونه بود
حضرت فرمودند که قتل البدو علی سائر الکواکب و در نسخه تصریح فرموده که ذکور و اولاد
مشکان غلمان اهل بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد سوسان با بدن خود
بهمان هیاتی باشند که در دنیا بودند **قرسه** و اقل بعضهم یعنی و اقل میکنند بعضی
از بهشتیان و بعضی می آرند بعضی دیگر می پرسند از احوال و اعمال ایشان **قالوا انما کما**
قبل فی اهلنا متشعبین میگویند بدرستی که بودیم ما مثل این در بیان اهل خود در دنیا
ترسندگان از عذاب خدای با از سوز و قضا یا با از شنانت اعدایا از عاقبت کار و رضایت
احوال **فمن الله علینا و فقلنا عذاب السموم انما من قبلنا فی الله هو الیر الرحیم**
بسنت نهاد خدای بر ما رحمت یافتن عصمت و نگاه داشت ما را از عذاب آتش
که همچون سموم در ساق نفوذ کنند و گویند سموم نام جهنم است **قرسه** انما کما بدرستی که
بودیم ما مثل این که در دنیا می پرسیدیم بخدا را و سخن از بهر و وفا به از دروخ و طلبیم
بسوی اجابت کرد ما را بدرستی که او است نیکوکار به بندگان مهربان بر ایشان **آورده اند**
که جاعه قلسمان بر عقبات مکر سر راه گرفته بر قوا فل عرب مفتی بات و مخترع است ساختگیها
خود را عرض میکنند و حضرت را بگمناخت و چون و سحر بسوی می ساختند و انحضرت
اند و عتاد میشد ایت آمد که **فلذکر فانت بعت بک باکهن ولا یخلفهم امر قلوبون**
شاه عز تر یصون بر رب المنون قل ترصوا فایضه بککرمین المبر بصیرت
بسپردده ای محمد بقران اهل مکر و وفایت باش بران و بعضی مشکان را بطور خاطر مشوبین

نسخ

لیستی تو با نعام بر روی کار خود بجز الله و غیره که هیچ کس جز نهد از عیب آنکه وحی
بر و نازل شود بعضی اخبار عیب از تو که بوقی ع میزند بوی آگاهی است و نند و نوانه که
عقل او پرشیده باشد با جز او را فرود گرفته بلکه میگویند او شاعر است نه بی **قره** نیز بعضی
اشعار و میسر بر روی حاشیه روکار ما بعضی چشم میدارند که بجای از نمانه بی سپری شود و
در جوانی مرگ او را فریاد و به پیری ترسد همچون بدان جوان مرده **قره** بگو اشعار
بر در مرگ را که من باشم از مشط ابر بعضی اشعار و هلاک شما میبرم چنانچه شما مشط
هلاک میند **امر تامرهم احلامهم هذا امرهم قوم طاعون** اباسفر نماید ایشان را احلاک
و عقول ایشان که کاهی ترا همچون نسبت میدهند و کاهی اشعر و سحر و درین صفات تضاد
و تناقض است چه شعر و سحر را خرد تمام می باید و هر گاه همچون مبشمار بد شعر و سحر چرا
حل میکند چون ایشان در سخن تقصیری آرند بر امر حساسی نشد **امرهم قوم طاعون**
بلکه انسان که روی اند از حد در گذشتگان از نکاب و عتاد **امریقون قور لولون**
کای سون قلیا فوا بعدیش مثله ان کافا صادقین ام خلق من غیر شیام هم الخالقون
بلکه میگویند برانند است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بلکه
انسان از کمال حسد و استنکار ایمان نمی آرند **قرسه** قلیا قویس کویا و بد سخن مثل قرآن
اگر هست پیدا است کویان در آنکه قرآن را از خود میخوان ساخت چه که فارس میدان
تضاحت و سخن دانی است باید که بعقوت فصاحت و بلاغت خود مثل قرآن حدیجی اشنا
کند یعنی بجهت درین معنی گفته میشود اگر ایشان آدمی اند و زاده بشر باید که در یابند
کند این معنی را که قرآن از خود نمیشود یافت آدمی زاده ابتقدرها را زود میتواند
در یافت مگر که حادی باشد مخلوق از غیر شیئی بی پدر و ما در بعضی معنی آیت
ام خلق را برین چه بیان میکنند که آیا انسان مخلوق قدس خالق و محالست که بخدایتی
مخدوف وجود کرد بعضی قرآن بغیر آوردن وحی از حق تعالی اجنبی چون توان ساخت چنانچه
صورتی تواند گرفت **قرسه** **امرهم الخالقون** یا الکی ایشان آفریدگانند موجودان و این
بیش ظاهر البطلاست که معدوم می ایجاد موجودی تواند کرد **امر خلق السموات والارض**
لا یؤمنون امرنا هم خیر این همه ربک امرهم المصیرون امرهم لیس سیمون

کردنی اشارت بمکان نفس مقدس است و تدلی بحمل قلب مظهر و کان قایم قوسین
 بمقام روح مطیب با وادی منزلت منور نفس او در مقام خدایت ظل او در خلوت
 محبت روح او در محفل قرین سزا و در جلوه مشاهده **از شرح ابوالحسن نوری رسیه**
 از معقولات جواب داد که جانی که جبرئیل تکفید نوری است که از آن حرف تواند نزد
مشتری خیمه برین زد نه حدود جملات برده او شد تنق نوردات بیکه ستا زود و رکشت
 بر یک برده آن نور کشت بیکه کزان برده شود برده سازد نغمه گوید ازان برده باز
 فاعلی و حی که خدای بی سوی بند خود آنچه وحی کرد بخواه اهل الله گویند که از روی محذره
 این عروس که کشف فتاح مناسب نیست و طاعت که تعرض ان وحی کنیم و در برده مکدام
 و بعضی گفته اند که آنچه ازان وحی در چیزی یا اثری به ما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان
 ندارد و در آن باب روایات بسیار وارد شده ازان جمله **سوره** آورده میشود **اول** انکه
 دوست میدارم معاینه با امت تو و الا بساط محاسبه ایشان می نوزدیده **دوم** انکه
 حق سبحانه و تعالی که ای محمد انا و ات و ما سوی ذلک خلقته لاجلک محمد در جواب عرض کرد
 که یارب انت و انا و ما سوی ذلک لاجلک ترکت **سوم** انکه انت تو طاعت من بجای می آرند
 و عیبان من میوزدند طاعت ایشان رضای منست و معصیت ایشان بغضای من است
 آنچه رضای من از نشان صادر میشود آنچه انک و ناقص بود قبول کنم زیرا که برسم
 و آنچه بغضای من از نشان در وجود آید آنچه بریزد و بسیار باشد در مکدامتم زیرا که
رحیمه و قال الله سبحانه فی لیلۃ المعراج رسول یا احمد ان اجبت ان یكون اوریع الناس
 فانهد فی الدنیا و اریع فی الاخره فقال الله تعالی خذ من الدنیا حقا من الطعام و الشراب
 و اللباس و لا تخرج شیئا لعدو و دم علی ذکری فقال یارب کیف ادرم علی ذکری فقال الله
 تبارک و تعالی الخلو عن الناس و یغضنک الخلو و الحامض و فرغ بطنک و بیتک من الدنیا
 و متاعها قال الله عز و هلا سبحانه تبارک و تعالی یا احمد و اخلان یكون مثل الصبی اذا
 نظر الی الاخصه و الاصحه و اذا اعطی شیئا من الحلو و الحامض اغریبه قال یارب
 دلنی الی شیء اقرب به الیک قال جعل لیلک نمازاً و نهارک لیله قال یارب کیف
 يكون ذلک قال جعل لیلک صلوة و اجعل لعماسک بالجو فی یا احمد عزتی و جلالی ما من

۱۱۲
 کلام حق استبره شب براج

فقال یا الهی کیف ارضد
 فی الدنیا و اریع
 فی الاخره

عبد ضمن لی اریعاً الا و سئلته الجنة یطوی لسانه و لا یفتحه الا بما یرضیه و یحفظ قلبه
 من الریاس و یحفظ علی نظری الیه و یكون قرب عبد الجوع یا احمد لولا کنت
 حلاوت الجوع و الصمت و الخلو و ما و رفوامة قال یارب و ما سرات الجوع قال
 الحكمة و حفظ القلب و التقرب الی و الحزن الدائم و خفة الموت بین الناس فیقول
 الحق و لا یبالی فیما عشت بيسر ام بيسر یا احمد بای وقت بتقرب العبد الی قال لا
 یارب قال اذا کان جابغاً و ساجداً یا احمد العجب من نلثة عید دخل فی الصلوة
 و هو عالم الی من رفع یدیه و قدام من یكون متبسط و هو یغیس و یحیی من عبد لرفوف
 ابر من الیتیم او من و هو یعم لعین و یحیی من عبد لا یدری الی راض عند او سلخ
 و هو یضخک یا احمد ان فی الجنة قصران لولیه فوق لولیه و درة فوق درة لیس فیها
 نظم و وصل نظر الیهم فی کل یوم سبعین مرة فاکلم کلما نظرت الیهم از داد فی ملککم
 سبعین ضعفاً و اذا تلذذ اهل الجنة بالعام و الشراب تلذذوا اولک بکری و کلادی
 و حدیثی قال یارب ما علامته اولک فی الدنیا قال هم سجون قد یجئنا السنهم
 من فضول الکلام و یطونهم من فضول الطعام یا احمد یجی بحمد الفقراء و التقرب الیهم
 قال یارب من الفقراء قال الذین یجئوا باللیل و صبرها علی الجوع و شکرها بالرخاء و لهم
 ینکوا الجوع معهم و لا یظهروهم و لم یکنوا بالسنهم و لم یغضبوا علی ربهم و لم یغتموا علی
 ما فاقه و لم یجئوا بما آتیهم یا احمد یجی بحمد الفقراء فادفوا الفقراء و قرب مجلسهم
 منک حق اولک و بعد الاعنیة و بعد مجلسهم فان الفقراء اجابی یا احمد لان فضک
 بلین اللباس و طب الطعام و لین الریاء فان النفس ما وحی کل من و وحی رفیق السوء
 تجرهما الی الطاعة و یجئک الی المعصیة و یغافلک فی طاعة الله و یطسک و یماکره الله
 عز و جل یطغی اذا شبعت و تنکوا اذا جاعت و تغضب اذا افتقرت و تنکوا اذا استغنت
 و تنسی اذا ابرت و تنس اذا شبعت و تنخط اذا وجبت لان النفس لا یدعی الی خیر
 و وحی رفیق السوء قرب من الشیطان و مثل النفس کل النامة اذا حمل علیها لا یطیر و اذا الموت
 یا کاکبیر او کمل الذی لولا حسن و طوره من یا احمد لا یغیر الدنیا و اهدتها و اریع
 الاخره و اهدتها قال یارب من اهل الدنیا و اهل الاخره قال ان اهل الدنیا من کثر اسئلة

وضحك ونومه وعصيته قليل الرضا لا تعذر الى من اساء عليه ولا يقبل معذرة
من اعتهر اليه كسلان عندنا لطاعة شجاع المعصية اسله بعيد واجله قريب لا تحاب
نفسه قليل المنفعة كثير العوج قليل الخوف عند الكلام وعندنا هو الدنيا لا يشكرون عند
الرخاء ولا يصبرون عند الشدة كثيرا الناس عندهم قليل محزون انفسهم بما لا يفعلون
ويكلمون ما لا يحقون ويدعون ما ليس لهم ويذكرون مساوي الناس ويحقرن حسنا قيم
فقال يارب هل سوى هذه العيوب في اهل الدنيا قال احمد ان عيوب اهل الدنيا كثيره
فهم الجهل والخوف لا يتواضعون لمن تعلمون منهم وهم عند انفسهم عقلاء وعندنا العاقلون
حمقى وان اهل الآخرة رتبة وجوههم كثيره جباههم قليل خضعتهم كثيره ضعفهم قليل كرههم
الناس منهم في راحة وانفسهم منهم في تعب كلامهم موزون محاسنون لانفسهم يستعذبون
لحاشا ما رعبتهم ولا يتامر فلو بهم اعينهم باكية وقلوبهم ذاكرة اذا كبت الناس من الغافلين
كتب اولك من الذالكين محزون في اول النعمة ويشكرون في آخرها دعاهم عند الله مرفوع
وكلامهم عند الحق مسموع يفرح بهم الملايكه بدور دعاهم تحت الحجب يحب الرب ان يسمع
كلامهم كالحب الى الدكلام لا يفتعلهم شيء عن ذكر الله طرفة عين لا يريدون كثرة
الطعام والشراب ولا كثرة اللباس الناس عندهم موتى والله عندهم حي كبرهم يدعون
المذنبين تكروها ويريدون المتقين لملقها وان اهل الآخرة لا يسأهم الطعام مذعروا
مريم ولا يشغلهم مصيبة فقد عرفوا ربه سببا لهم سيكون على خطاهم ويتبعون
انفسهم ولا ترجونها وان راحة اهل الآخرة في الموت والآخرة مستراح العاقلين لو اسلم
دموعهم التي يعيض على خلدتهم وحلا ستم الذين عن ايمانهم وعن شيا باهم وساجدهم
مع الخليل الذي فوق عرشه وان اهل الآخرة قلوبهم في اجرائهم قد فرحت ويؤمنون متى
تترج من دار الفناء الى دار البقاء يا احمد الغرض من الذالكين عند الله قال ارب
لا قال بعث الخلق ويساقون في الحساب وهم من ذلك آمنون ان ادنى ما يعطى للذالكين
في الآخرة ان اعطاهم مفايح اللبان كلما حتى يغفون اى باب شاءوا ولا احب رجى
عنهم ولا نعمتهم بالوان اللذذ من كلامي ولا جلستهم في مقعد صدق فاذكرهم
ما صنعوا وما تعوبوا في دار الدنيا وما صنع لهم وما نال ان يكصفه كتابت كصفت

حق سبحانه باجيب خوفه ونسب عراج ذميه ان اوردته عندك واكر
الطالع برهك ان ترا عجت باشد بايدك رجوع كقبر سالد التسع الامام الاجل
السيد الزاهد جمال الملة والدين نعة خراسان ابو الجاهد محمد بن يحيى والجارى
رضوا الله عنه وعن والديه كترقيات رواء اسناد خوفه وامر ساند بجعفر بن محمد عن
جده قال هذا ما سال النبي صلى الله عليه وسلم عن ربه عز وجل ليلة المعراج فقال
عليه السلام الهى اى اعمال افضل عندك قال الله تعالى ليس شئ افضل عندي من
التوكل على والرضا بما قسمت لى يا احمد وجبت بحق المتحابين في . ووجبت بحق المتقنين
في . يعنى اكرسى زاد وست كيرد برى خدا كيرد . واكره شئى كيرد هم برى خدا كيرد
وجبت بحق المتجايبين في . ووجبت كمال بحق المتكلمين على وليس لحقى علم ولا غاية
ولا نهاية كما رفعت لهم علم ارفعت لهم قدنا وهكنا لم يخيط على قلوب الناس اولئك
الذين ما نظروا الى الخلق من نظرهم الى ولم يرفعوا الخواص الى الخلق يعطونهم خيفة
من اكل الحلال نعمتهم في الدنيا ذكرى ومحبة ورضاي عنهم يا احمد لا عني لمن لا عقل
له ولا فطر لمن لا جهل له ولا دن لمن لا صبر له ولا رضا لمن لا برضى بالسير كارضى بالكثير
ولا رضا لمن لا برضى بالبلاء كما برضى بالرخاء يا احمد هل تعلم باى شئ فضلتك على
الانبياء قال اللهم لا قال باليقين وحسن الخلق وسخاوة النفس وحسن الخلق و
كذلك لو يكن اوتادا للارض لا يهدى يا احمد اجعل ملك مئتا واحدا واجعل لسانك
لسانا واحدا حتى لا تذكر غيرى واجعل يدك متواضعا حتى لا تغفل لما فن غفل عني لا ابلى
في اى وار اهلكه يا احمد ائدري متى يكون العشد عابدا قال لا ارب قال اذا اجتمع
فيه سبع خصائل ووقع عجة عن الحاربه . ووجبت كبره عملا بعينيه . ووجت نازد اذ كل يوم في كاليه
وجيانه يستحي مني في الخلاء . واكل ما لا يدسه . ويغضو الدنيا ليقضوها ويجب الاخبار
كهيى اياهم يا احمد ليس من قال لى لى الله فاجبى فان من يجتئى باكل قى لا يربى
وليس دنيا ينام سهوا ويطلق قيا يملز صمتا ويوكل على ويكلى كثيرا . ويقبل ضحك ويخالف
هراء ويحذ المسجد بيتا والعمارة صابجا والهداية جليسا والعماله لبايا والفقراء رفيقا .
ويطلب رضاي وقرين محبتي ويهرب من الظلمة من هربا . ويشغل ذكرى الشغلا ولا يترك التسبيح

المتحابين في

۱۱۴
سنی اکتذ بنفرد ارای

دایما او کون بالوعده صادقاً و بالعقد و ایضاً و یكون قلبه طاهرًا و یكون فی الصلوة کما
و فی الفرائض یجتهداً و فیما عنده من القواب راغباً و من عذاباً یحسبها و یحسبها قریباً
جلوساً یا أحمد لوصول العبد صلوة اهل السموات و الارض و طری من الطغاة و من الملایکه
حق لا یاکل شیئاً الا کما و لیس لباس العادی کا و لیس العارفین فمرازی فی قلبه من حب الدنيا
مشغال خیره من نعمتها اوردیا تمها او ریاستها او محبتها او جللتها او اکثر منها لا یجا و ری
داری و لا ترعین من قلبه محبتی و لا ظن علی قلبه حق سانی و لا اذ یقنه حلا و محبتی
السلام علیک و رحمتی سلاماً دایماً متوا لیا متواتراً ما کذب القواد ما رای دروغ گفت
دل بجد با محمد بنجد دین مریسی بقول اول جبرئیل است و بقول ثانی حی سجانه و اکثر صحابه
بر اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خدا را در شب معراج دیدند و در آن حال آورده
که جمعی بر آند که بصیرت غیر بر او بر دل و نه ناد تا بیده دل نبهود حق را تماشا کرد **سنن شیخ**
کلاهی سرمدی فی نقل بشینید خداوندی همان دای جهت دیدن در آن دیدن جبرئیل حاصل
افتخار و علی ماروی و لقد راہ نزله اوحی عند سده المنتهی ایما جلاله و یکنید
ما محمد را بنجد دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بت المقدس و خبر کاروان خود
پرسیدند چون بر قول سخن و ایشان را اعتقاد نشد از روی ایمان سخنان پرسیدند
و بدستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او یکبار دیگر نزدیک درخت سده المنتهی و آن
درختی است که علم خلافت بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا برسد و ازان میگذرد
و تفسیر مشهور معنی است که خدا بر او دیدن حق دیگر وقتی که نزدیک سده بود و در حال
آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن درجابت متوقف بود برای تخف نمازها و نماید
که این روایت نماند در بعضی معارج معراج واقع شده باشد **عندما حجت الما وی اذینشی**
السده ما ینشی ما نزع البصر و ما طغی نزدیک سده است حجت الما وی آن حجت ما
ما وی خواند که ارا حکا متقیان است یا قافای ارواح شهیدان است و تعب و دیدن خدا
بصیرت را آنکه کام که بر شیده بود سده را بنجد فرسیده بود یعنی ملاکه بسیار را حاطه کرده
بر هر یک چندین ملک جدا گرفته بودند یا بر حوالی آن فرشتگان نظیر آن داشتند حوالی روا همای
نهمین یا پوشش آن خود کبریا بوده **قال ما نزع البصر بل کفر جنهم محمد صلی الله علیه و سلم**

تیکرست در

و در یکدیگر است از حدی که مغرب بود بکر سینه و واقع چون انصوای همت و سننای همت
بحوری ذات احدی بود التفات بما سوی که از ادب قدر شناسان عالم و حدیث صرف
اند لایق ندید و محمد رسول الله که مودب بتادریسا دینی زنی فاحسن ما دبی بوده باشند
بعسن ادب و علوهمت دوران شیب بر فوا التفات بر وجه ذره از ذرات کائنات نیفتند و
دیدند دل خرم عطا العجال لا نزال و مشاهده کبرای با کمال تکشود **نظم** در دیده کشید لکل
ما نزع فی نزع نگاه کرد و فی باغ میراند براق عرش پرواز تا بجلد باز و پرده راز پس
برده زلفش دیده خواست **در پرده بید ایچند خواست** **لقد رای من آیات رب الکبری**
ان آیات قدرت او را که در زمر کثر تعقی نشانها برنگ ترا دیدن و ان لکل جبرئیل یا پیشتر
بر هر یکی از مشرفان مغرب و در عرف اخضر و سده المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر هجاب
سلک و سلوک **انرا یشعرا للآدم و العزی و منات النازله الازلی** آبا دیدید بر جبرئیل
کلمات و عزی حق اصنام اهل عهبت که بر پیش میگردند اما کلمات در طبایف بود که عابدان
او قور عقیقت بودند و عزی درخت سمع بود عجل که عطفان بر پیش میگردند و منات
صفتی بود بر ساحل که هذیل و خزاعه میبوسیدند و آن کثیر نبات دایم بر میزدن
از نو که لایق است فطرت عده بالا فراه و هر که تو بر میخورد ایچند او را گرفته از منی اراق
از آنکه بودند شرکان که در مساک بران میخندند و العزی ثابت الاعز که او را خالد بن ولید
شکسته و بار کرده و ازان شیطان بر آمدن فرود می کرد و او را و ایل کمان از دست سکی
بر آمد و حال او را بشنیده زده و گفته کفرانک یا عزی لا یسحاک ان غیر حضرت سعیر
رسید و بود تلك العزی و لکن تعبد بعد الیوم ابناً و اللات قبل اسر رحل کان بلبها
السویق و عن صحاح اسر رحل یلبس السن و یطعمه فلما مات اتخذوا قبره و ثنوا و معتقد
که آن بوده که در زمر جبرئیل است و آن جنیان یا ملاکه نبات الله اند حق سبحانه
فرمود **اکثر الذکر و الا نئی ملک اذا اقمه حشری ان هو الا اسماء سبقتها انم و ابدا که**
ما انزل الله من سلطان ان ینسعون الا الظن و ما توری الانس آبا شما را فرزند نر باشند
و خدا را دختران **قوله** تلك اذا ان قسمت آهنگام که جنین باشند بدو نار است فسمی است
که چو نری که شما را ازان شک و عار است بخدا نسبت دهید نیستند ان بیان باعتبار الهیست

پیش از آن است

بگذریت کامله و حکمت شامه شما را بدید آورد از زمین فرسوده پست که جمع سرگشتی
در جنت و طیف او بود و بسبب ترکیب دیگر اجزا از عنصریات در هر مورد ضعیف الحال شما
حد قی و وصولی بدید آورد و بصفت عقل و عرش قابلیت تکلیف بشما بخشید و بعد از آن حالت
نطفی و عبودیت و کثرت مضعف اجنه در بطون امهات کشیدند این مراتب که علی گردید در
هر مرتبه و منزله هر نسبتی که با آن حالت تعلق داشت علم الهی واقف گشته مومنات آن بوده
از سعادت و شقاوت و طاعت و معصیت و قبول و رد که در مدت بقا و شمار در دنیا
خبردار است که چه عملها سر خواهد زد و از بد و نیک چه کارها بچیز خواهد آمد و چه وصف
مومنین و کافرین از آن جهان بی بقا در خواهند گذشت و مقرر است که شما در جنتان
یا سقر و پیمان خواهد بود یا وجود از حال **قرسه** فلا تزکوا انفسکم فی سبئکم انکم
ستایش کنید نفسهای ناقص خود را به پیکانی و بسیاری چیز و شرفی اوصاف خود **در باب**
آورده که چون کودکی از بی روی می روی گفتندی که او صد بقت حضرت بعد سماع این قول
تکذیب می بود کردند و فرمودند که جمع مولودی در شکم ما در صورت صورت نبسته که در فقر
سعادت و شقاوت بر ناصبه هسوق او میکشند پس آن یکی که فلهم تقدیر بر شقاوت او زنده
باشد صدیقی چون تواند بود و نسبت صدیقیت با عدو علم حال آن چون توان فرمود
و قوی است که بعضی مردم از خود و از حال خود می لایندند که نماز من و روزه من و حج من
یا مانع اعمال خود سوخته های بخوردند آبت آمد که ستایش میکنند خود را **قرسه** هو اعلم من اقلی
اودا تا قاست بکسی که تقوی و زهد و پارسا گفتم نیست بلکه در عمل خود محاصر بود و بعد
از عمل تقوی کامل اخلاص است و رفتن الله التقوی مع کمال الاخلاص **آورده** اند که
تخل تقوی دل است و بر قوف بر اسرار دل کار تقوی نیست و علم حق فانی که آن تواند
رسید پس ترکیب نفس محمد حلالی نباشد اما شکر او بر غیبا للفریقات و جواز است
که مراد از ترکیب نفس مدح مومنین باشد برادر خود را جان خود را بگوید از او بگردد است که مردی
نزد حضرت مدح دیگری کرد حضرت فرمودند که قطعت عنی صلحک فان کان احدکم و احدا
اخواه فلیقل احببه کذا و لا ازکی علی الله احدا ازین است که گفته اند **صراع** ستر در
بنده خدا میماند **الذی تولى واعطى قبله و اعداه علم العیب و غیره**

این است انا ان گفته در ایشان و ولید غیره که از زمین سر حضرت میوفیت و استماع کلام ایشان
میگردد بعضی مشرکان تعبیر لو کردند که زمین بران و بشو این خود چنانکه کردی او در جواب
گفت که من از عذاب خدای میترسم پس گفت که بعضی از سال خود بمن ده که من از تو عذاب
خدا برگیرم پس آن کار کرد و زهری که داد بعضی را باز داشت و با آن عمل حمل و تحمل با هم جمع کرد
قرسه اعداء آیات بزرگ اوست علو غیب معنی یقین او شده بود برای لعین که صاحب
او عذاب از او باز میخواند داشت **امرکم لربکم بما صحف من علی و ابراهیم الذی و فی الا**
نور و اذنه و ذنبا حزی و ان لیس لانا نشان الا ساقی و ان سعیه سقوی بری ثم غیره
البراد الا و فی و ان الی ربک المتقوا یا آنکه ولید غیر از صحف موسی و ابراهیم نیافته الذی
وفی و چون ذکر ابراهیم نایبیا گفت و صف فرمود او را و وفا و مطلق داشت تا شامل جمیع
وفاها باشد از تبلیغ رسالت و قیام بسیار کار مران ذبح و ولد و صبر بر آزار فرمود و گفته اند
که عهد بخدا داشت که از غیر او سوال نکند پس چون الفاء در زار میشد حیرت حاضر شده
گفت هل من حاجتیرا خلیل الله فقال اما الیک فلا قال سل ربک فقال عله عالی یسئدنی
عن سوالی و از حضرت رسالت مرویت که فرمودند که آیا خبر کم شمارا که ابراهیم را چه
سبب بوفا تا آمد از آنکه هر صباح میکت سبحان الله یحیی تمسین و چون تصویب الی اخر الآیه
و معنی حدیث در پیشان ابراهیم با آن زینت فرمود این ذکر بوده بلکه اشارت با آنست
که حفظ محاسن اعمال داشته است بسیاری آنکه بر میخواند داشت جمع نفسی باز کما دیگری
پس او چه کوه بار خود را بدادن مال بردوش نفسی دیگر مینهد **قرسه** و ان لیس لعقوبت
ادبی را مگر ثواب الجزسی بر خود کرده باشد یعنی ولید اگر نفس خود خبری کرده است
خلاصا و از عقاب و عذاب خواهد بود اما ثواب دیگری که بگزیند مالست ثواب خواهد
گفت و بار نگاه را بر سر دیگری نخواهد نهاد **در بیان آورده** که آن آیت منسوخست خبر در
سوره طه مذکور شد که اینها را بصلاح آبار رفعت در چه کرامت میکنند **قرسه** و ان سعیه
و آنکه سعی خود را یعنی عمل صلح را که در آن ریخ و سعی برده زود باشد که نبینند در پله
حسنات خویش و در قیامت پس او داش دهد او را جزای او فی ان غیرا غیره و ان شرا
فکر و اندر هوا صفت و اکی و انهن آت و حی و آنکه خدای میخواند و می گزیند باشد

۱۱۷
از جمله کتب کاتبی

و عینک بسیار یا بخت اند اهل بهشت را در بهشت و یا میگرداند اهل دوزخ را در
 دوزخ یا زمین و آبیات بخنداند و بر آبیان را میگرداند و نزد بعضی خنده و کبر
 بطاعت است و به معصیت یا باقیالبحی و اعراض از او یا بوجه است و عیند و
 آنکه خدایت کرد او میگرداند و زنده میگرداند یعنی قدرت بر امانت و اجابا اوست
 و پس در دنیا بر سید اهل میگرداند و در قبر بوجه بعث و حشر زنده میگرداند یا کافرا
 بکرت میگرداند و زمین را معرفت زنده میگرداند یا احیا و امانت و علم است و جبل با وجود و جبل
 یا فضل و عدل و نزد محققان امانت بهیبت و اجابا است یا استار و تجلی یا میگرداند پس از خدا
 و با تا با جاهل است و زنده کرد اند فلوب عارفان را با نور شهادت یا هر که بر تبه نماند و الله
 رساند جرمه از ساقی بقاء با الله جانشان **شعری** هر که از بود او فانی کند **بزرگوارانی**
 روحانی کند **کشکان** با شربت حیوان دمی بعد کشتن جان جا و بیان دمی **و از خلق**
از زمین الذکر و الاثقی من نطقه اذا انتمی وان علیه النشاة الاخری و انه عاقب الحق
و انه عربی الشعریله و آنکه در صفت ابراهیم و موسی است که خدای سبحان بیا فرید
 از آسمان دو صنف از ذکر و انشا از آب متی و قتی که نخته شود در جرم و عیسی علیه
 السلام ازین حکم مستثنی است و همچنین آدم و حوا علیهما السلام **قول** و ان علیه النشاة
 و آنکه بخدا است او زدن دیگر که بعث است در قیامت و آنکه او است که تو انگر کند بمال نقد
 و اقی و سرمایه و عدد به انعام و استعداد با غنی سازد بقناعت که کنتی لا یغنی است و آن
 و اقی و شاکر سازد و آنه عربی الشعری و او است که او بکار شعری شعران دعا گویند که او
 حیضا گویند و او شعری شایسته است و دیگر صبور و ایمان است و آن کوی بغایت
 در خنده که قرن چون است که خن اعر پشتر او میگردد اند و اول کسی که پشتر ان احداث
 کرد یکی از اجداد رسول الله کرده از اجداد مادری که او را الی کشته لقب بوده و لهذا
 چون رسول خدا دعوی نبوت فرمود و دین ابا خود را گذاشت قریش او را این الی کشته نامیدند
 بنا بر حدیث هر قل از قول او خیابان آمده و درینا نامیدند رد قول باطل قریش است
 که اگر چه موافق جدید خود شده در مخالفت دین قریش همان مخالف الی کشته نبی شده بزرگ عبادت
شعری و انه اهلك عاد الاول و قومه فاما ابقی و آنکه خدای هلاک کرد قوم عاد اولی را

و عاد اولی قوم بود بوده اند و قومی از ایشان که حق تعالی بکشتند در وقت هلاک
 عاد در یک مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد لغز میگویند و
 قتل است که عاد اولی قدامی بودند که بعد از هلاک قوم نوح ببلای کت رسیدند اند با مراد
 متقدمین اند از اشراف و هلاک کرد بر قوم خود را پس باقی بگذاشت کسی را از ایشان
و قوم نوح من قبل انهم كانوا هم اهلهم و اطفی و الملقه فکثر اهلهم فغشبتهم ما غشبت
نبی الاء و بک تماری هذا نیز من النذر الاولی و هلاک کرد قوم نوح و اشد از عاد و نوح
 چو ایشان که کار تر و از حد بر نده تر بودند در نرک و عدوان و نوح را بسیار بیجا بنزد
 و در نصد و بجاه سال سخبری و اندکی بوی ایمان آوردند **قول** و الملقه و شمشیر
 سان قوم لوط را بعد از آنکه جنر بل برداشته بود بپنداخت یعنی ان را زیر و زیر کرده
 پس بوشانند ان شهر را یعنی سنگهای نشاندار که بران با رابند انرا بوشید **قول** فیای
 الای بک بس یکدم از انهمه های او بکار خود شک می آری و جدال بکمی مراد و بیدم بفرع
 است با هر حدی که در صدد این خطاب لاین تواند بود و هر حق تسلیم حضرت مقبر و
 تقویت دل مومنانست که بگذاشت که انبیا را همیشه بر انتقام اعدای خدای قاهت داده
 و سخبران و اطرف و نصرت الی قرین حال و رفیق روزگار کشته **قول** هذا حق ان
 سخبر سخبریست بستم کننده از جنس معبران نخستی و فرمودن او عین فرمودن سخبران
 پیشین است **انزل الازفة لبسها من دون الله کاشفه اقم هذا اللدین تعجبون**
و قضحکون و لا یخون و انتم ساندن فاجعلوا الله از در معنی و بی است یعنی قیامت
 نزدیک شد چه هر آنکه را اگر چه بسیار بود نزدیک با و اطلاق توان کرد و الملق قیامت
 موصوف یقرب و در نواست **قول** لبس لها معنی نیت بخرج بجهان که وقت رسیدن انرا
 واضح و بین ظاهر تواند ساخت لغز قرآنی لایحلیها لویتها **قول** کاشفه معنی نیت است
 که هیچ نفسی قدرت ندارد بر توفیق آن چون بقیام مقربن کرد و مکتوب تعالی حاصل کلام
 امری بقیامت و علم وقت و وقوع ان احدی را حاصل نیت و ان بخاصه ذات او بکار
 قعلق دارد **قول** اقم هذا اللدین آیا ان سخن که قرآست شکست میدارید و از روی
 استخرا میخیزید و بنگرید از خوف و عیدی کرد دوست یعنی شما بازی کشتن کابند یا

و ابعدا
 بحمد و دادیم
 از جملات قرآنی

خافون با تعقی کنندگان کفار و مشرکین و منافقان سرور میکنند با مردم و از استماع
 آن باز دارند پس سجده کنید مر خدا بفرما و در این سینه نه آله باطله را در معالیه آورده
 که اول سوره که فرود آمد و در هر یکی سجده بود این سوره است و حضرت بعد از خواندن
 این آت سجده کرد و زمین و مشرک و جن و انس همه سجده در افتادند این سجده در او هر
 است از سجدهات قرآنی در فتنات این را سجده عبادت گفته که حکم الهی سبحانه و تعالی
 بذلت و مسکنت عباد مقرر است بجهل و علا و جز ساکنان طریق عبادت بسز اول سر این
 سجده نزد بخت سوره التیمم و الحمد کاشف الهم و القهر و الضلع علی من فیضه نعمت

سوره القدر مکیه و می جنس و مثنوی آیه

سوره الساعه از سر اخلاص	که بخوانی بصدق ایمین	بهر و بیست نوبت نازل
کردی از قوس پادشاه امین	عزیز از جمعه هر که بخواند	کردش لطیف از قوس ضامن
از جناب و برص امان یا بد	تب و درد و غمش شود ساکن	صبح طالع عربی باید دست
	ایمن آید ز زنده و از جان	

بسم الله الرحمن الرحيم اقربت الساعة و انشئ القدر و ان روا آیه
 یعنی و یقولوا صبح مستمرا که در قریش از سید عالم صلی الله علیه و سلم معجز طلبیدند
 در عالم مذکور است که شوق قمری با واقع شد بحد و آن حضرت ماه لایبوم کرد یعنی
 که کو حری را در میان دو قطعه قمری بداند و از شرط ساعت است طلوع شمس از جانب مغرب
 که در قوس بان بسته شود و نیز انشعاق قمر از قریب قیامت نشانی است و لهذا خدا میفرماید
 که اقرب الساعة و انشئ القدر ای قدر قریب قیامت نشانی است و انشعاق قمر من آیهها روایت بخاری
 و مسلم است از ابن مسعود رضی الله عنه که اهل مکه طلبیدند از رسول که ایشان آنچه نماید
 اختصت ماه را در پیوسته خوانند که جیل حری در میان آن دو قطعه ماه واسطه شود و این
 اتمه و بلوغ است از قطعتی بی جابل و در کتب سابقه بر همین وجه مذکور بوده **امام زاهد**
آورده که شیخ ابو جلیل و جسدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیدند ابو جلیل گفت
ای من بنمای و الا سرترا انشئ بر می دارم ان حضرت فرمود که چه میخواهی ابو جلیل گویند بظرفی
نگاه میکرد که چیزی طلبید که موقع آن سعاده باشد پس وی گفت سحر و زین کار میکند

سوره الساعه مثنوی
 ایضا سوره القدر

یکوی که ماه را بشکافد ابو جلیل گفت ای محمد ماه را بشکافد حضرت گفت سیاه بر آورد
 و اشارت فرمود ماه فی الحال درو بهر شد **ت** دانی که بود میان ماه الف انکشت بی
 است کرده مبرای بدویم یک نمره بجای خود سازد و یک نمره رحمت دیگر رفت پس گفت
 یکوی که با هم ملتئم شود اشارت کرد هر دو نهمیم پس مستند **نظم** شوق گفته ماه چاره
 بر لوح سپهر جرح چون خاتم دین زنج نمان تو بودی مرا توفیق طریق رفیق عبادت گشت
 و قرار بر وجدانیت خدا و نبوت مصطفی آورد و ابو جلیل همان در یادیه جهات و معاوی
 ضلالت فرموده گفت چه چشم ما را سحر کرده و تو را دین نموده چه مایان از حاضران و مقربان
 از انبیا الشیخیل سوال کنیم اگر ایشان دیده باشند ما است که معنی است بعد از سوال
 از انبیا و جواب شنید که در فلان شب ماه را دینم شد و قطعی او از من جدا گشته
 دید **ت** و ان بر ما آیت برضوا و اگر به بینند نشانه از آثار قدرت ما در اعجاز که
 دلیل بر صدق مدعی او باشد اعراض کنند از ایمان بدان یادوی بگرداند از تامل
 بدان و گویند این جا دوست ستم یعنی روزه در هر یکانی از زمین بلکه روزه از زمین
 تا آسمان با ستمی است که سحر محمد همین یک است بلکه مثل اینچندان از پیش ما نموده
 که چشم و دل ما از آن سیر است تا بحدی رسید که از احصای بیرون و افزونست و نگذیب
 کنند مغرب را چنانچه میفرماید **و کذبوا و اتبعوا الهواء همر و کل امر شستقر** و پیروی
 نمایند از روی خود را یعنی لجه شیطان در نظر راسته باشد از لجاج و عناد و هر کاری
 که مغر شده و افعت اگر سعادت نصیب مومنانست و اگر شقاوتست بهره کافران
و لغد جا هر من الانبیا ما فید مزد جر حکمة بالانف و انشئ القدر بدرستی که آمد باهل
 مکه در قرآن از جنه های پیشینیان از میان امور اخروی **ت** ما فید مزد جز الجزیره از
 باز داشتند بود از مناهی و منع از ترمه و سر کشی و آن حکمتی رسید که کمال پس سود
 تکلف آن بیم دهندگان از اقوال مغبران و مواظب قرآن آنچه یکی از بس دیگری **تقول عنهم**
 پس روی بگردان از ایشان تا زمان رحمت قتال و منتظر باش جزای ایشان را **تو بریدع**
الجماع للمشی تکر شغاک الصاوم غیر چون من الاجل شاکم جماد منشر ان روز بخواند
 خواننده یعنی اعرافیل ایشان را چهری صعب و زشت از احوال قیامت که از هول آن چشمهای

اشنان فراهم رفته از اجداث و قیوم بر روی آید که ایام طهارت بر آن گذرد اند که از دنیا ریزد
و بر آن گذد که هم بر روی آید و از هر طرف جزیران و سرگردان میگردد شب تاب کشتگان در جهنم
خاسته یعنی بر آن طرف که او از روی آید میباشند **بقول انکار و فوج هذایوم عسیر** میگویند
کافران این روز دیت دشوار بر ما گذت قبله و فوج کذبوا عبثنا **فصاوا**
بجهنم و از در کذب کردند بشر از قهر و قور فوج بعث و قیامت را بر سر برآوردند
بی و بند ما فوج را و نسبت بدو انگلی کرده باز داشتند از دعوت خلق بفرارگاه ایشان را
بتوید خواندی ایضا کرده اندی و سنگ زدندی تا بهیوش کشی و از عورت باز مامری **فصاوا**
سریه ای مغلوب تا مقصود فقطنا علیهم **ابواب السماء بما و ستمس** و غیره از الارض **عینا فالتی**
الماء علی مرتد قلد و حملناه علی ذات الراح و دسر بر سر بخواند فوج علیه السلام
بآنکه من مغلوب قور خود شده ام و طاعت مقاومت ایشان ندارم پس بویانقام کشی نصرت
من بدی بر کشاد بر برای عذاب ایشان دهه آسمان را از طرف مجر و گمگشتن باقی بر میان
که جهل شبانه روز از آسمان بر سخت بر دام و درین مدت منقطع نکشت و بکشتا دیو در زمین
جنسها را از وی نیز آهار آمد پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین و بهیوش شدند
بر کاری که فضا شد بود و بر داشتیم فوج را علیه السلام ماهر که بدو ایمان داشت بعضی
بر آورد بر و سوار کردند ایشان را بر خداوندند و بر آن کشتی که از غنهای بنا دار
ساخته شده بود و خداوند میخها و سمارها کشتی را بدان بند کرده بودند بر فشان کشتی
بنگاه داشت ما برای پاداش کسافی که نکریده بودند با و یا برای ناسپاسی که کرده بودند بر
نعت و جود فوج **سفر و لقد ترکناها آیه نهل من مدکر تکلیف کان عذابی ولقد**
یرنا القرآن للذکر نهل من مدکر و بدستی که ما بگذاشتیم قصد فوج یا ذکر سینه بیان
مردمان نشانه و علامتی و عبرتی و در خصوصت که او اهل ان است ان کشتی را دیده اند
پس بنده کردند هست که از آن عبرت کرد پس چگونه بود عفت من در دنیا کرده باطوفان
میلا کرده و بهم کردن من قور را بر تبلیغ فوج و هر آینه ما آسان کرد ایندی بر قرآن را از برای
یاد کردن احوال امم گذشته پس هیچ موعظه شنوند هست که بدان پند گیرند همان ذکر بر
اخبار اولیین و آخرین و بیان آنچه مگذران رسل یا رسیده مشتمل است باقی و عبارت از

سنبلی

تسهیل تلا وقت است که بلفظ عربی بیان است که اهل کل لسان جستوارند خوانند با آسانت
حفظ آن سوره را بر یک منزله با سهولت بواسطه است که بلفظ قرأت میخوانند و بجهت
لغات قبایل تا هیچ فرقی با عذر نمائند **کذبت عاد تکلیف کان عذابی ولقد ارسلنا**
علیهم نجما صهرا فی یوم محسوس تکذیب کردند گروه عاد مره و با عله السلام بجهت
بود عذاب کردن من ایشان را بسیار و صحر و ترسایدن من ایشان را از وعید قاسم بیان
بعضو ایشان بدستی گرفتند و بر ما بر ایشان باوی شد سخت با آواز هوانا که در روز
شومروان روز چهارشنبه اخین بود از ما صفر **تنزع الناس کاهنهم** میگفتند ان یاد
مردمان را گویند ایشان **اعجاز علی مقصود تکلیف کان عذابی ولقد ارسلنا**
القرآن للذکر نهل من مدکر تنهای درخت خرما اند بر کنده شده از بیخ و بر زمین افتاده
این خود عذاب دنیا بود پس چگونه بود عذاب من ایشان را و وعیدی که ایشان را بر آن پیم
کرده ام و بر سستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بر زبان عرب فرستادیم برای پند گرفتن
پس هیچ پند گیرنده هست **کذبت مؤذبا لند فقلوا البشر انما واحد اتبعنا انان الی**
ضلال و سعرا لوق الذکر علیته من بئنا بل هو کذاب اشهر تکذیب کردند قوم مؤذبه
صلح نامه بر بدم کردن و پند دادن بغير ایشان ایشان را بشنفتند که بیک آدمی تنها که
هیچ تبع و خد و حشر ندارد و او را فضلی بر ما نیست چگونه بر روی کنیم ما او را که اگر
با وجود ادراک ان معنی اگر نعت او تمام هر آینه باشم ما را برای و سحر و در چون آیا
الفاکره اندر و وحی را از زبان قوم ما یعنی از قور عاد اول لقول و بی اختصاص و ادعا اند
عین است بلکه دروغ گوئیست امر خود پسند و سستی که بخوبی که ترفع بر ما کنند خون چکان
فرمود **سعیلین عذابن الکذاب الا انما رسلا التا فتنه لهم فان تعیم فاصطبر**
روز باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا دوق قامت مغلوب کنند که
گنیت دروغ گوئی سستی نند چون نرد کذب صلح کرده و بجز طلبیدند که از سنگ ناکه
برون آرا ما رسلا لناقته فتنه لهم بدستی که ما بیرون آورده ما قور بود برای
استحسان ایشان تا خلق بداند که سبب عذاب ایشان چه بود و صلح را گفتیم که نگاه
با زانشان باش و بین بکر ایشان با نافرجه میکنند و شکینای و در بازار قور

تسهیل تلا

وحسنت و قد مرت بهتر و بیشتر نیستند و آنها را عذاب ما قرار سید ایشا ترا چرا فرا
 نرسد با انکه شما را است ای مشرکان برات بخانی که عذاب بشما غنا اهد بشید یا میگویند
 کفار عیب که ما کرده جمیع شده ایواری دهنده بکدیگر با و منع کنند بلا از یکدیگر رود
 باشد که هزمت یا بند جمیع ایشان و بر کرد اینده بنش ایشان از حرب و افراد با عتبا جیبی
 است یا کل واحد بعق هر یک بشت بگرد انداز معرکه قتال و فرار نمایند و آن صورت در
 رفتید بهر بوقوع رسید پس آن است یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرانت فاروق اعظم
 میفرماید که چون آن آیت فرود آمد حضرت رسول فرمود که آنرا عباد الله که حجت ناکاه
 در روز بلند دیده که آنحضرت مرز به پوشیده میگوید که سبزه مرجع دانستم که معنی است چه بود
 و همین قتل و اسر و هزمت ایشان پسند نیست بلکه در روز قیامت وعده گاه یکی ایشانست
 و عذاب قیامت سخت تر و باهر تر و تلخ تر و اجس تر است از عذاب دنیا بدستی که مشرکان
 در کرامی اند از راه حق در دنیا و در آخرت بر رخ و مشقت در آتش سوزان **الذین یسبون**
فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقرنا کل شیء خلفناه بقدره روزی که کشیده شود
 در آتش و ذبح بروهای خویش یعنی ایشان را بروزی ایشان بکشند و بدوزخ می افکنند
 و میگویند بخشید سوزن سقر یعنی حرارت آتش و آله آنرا سر کشند بدستی که ما هو جرها
 افزایه ابر یا باندازه مقرر مرتب بر مقتضا حکمت با همه افزایه ابر مقرر است و مکتوب
 در لوح محفوظ و حکمرانی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از وصیت تغییر و دست
 تبدیل معیاد است **فقول الله امرا و جفف القام بلبت** سر بر خط لوح ازلی دار خوش
 که هر چه در دفتر نگاشته و ما امر الا واحده کلعب البصر و لقد اهلکنا ایشا حکم
فمن منکر و کل شیء فاعل فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستظان الذین فی جنات و منیر
فی مقعد صدق عند بلبل مقعد و نعت و نودن ما الخیر یا که تکون آن سخا ایمیم سکر کل
 واحده که آن کن است مایست امرها بقیام قیامت مکرک فعله چون بلکه چشم بهم بر روزن
 با نکر یعنی چشم در سرعت و سهولت یعنی خواصم سیار و بر قیامت سیرایک چشم زدن و
 بدستی که ما اعلان کردیم ایشا و امثال شما را از کافران در زمانهای جلالت درین سوره
 شنیدید پس هم بند کرده است که از حال ایشان خبرت بر کرد و هر چیزی را که کرده اند

کفار

کفار که گشته مکتوب است در لوح محفوظ نیز کتابها را گویند و اینجا لوح را در زکات با اعتبار
 آنکه اصل همه کتابها است یا خود هر افعال ایشان نوشته است در نامه انشان که بدست
 حفظ است و هر جزوی و بزکات از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد
 شد نوشته شده است و بر آن پاداش خواهد یافت بدستی که بر هر کازان و خایفان در
 بوستانها اندوز قیامت و در جبههها و چشمها صحف بوستانها مشتمل بر اشجار و بقول بعضی
 بهر صحف روشن و کشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند موسع و با ضیاء بخلاف
 کفار که در ظلمت و ضیق بودند و دیگر متقیان باشند در مکانی پسندیده که در روز نوح باشند
 و در آخر و امام جعفر صادق فرموده که حق سبحانه آن مکان را صدق ذکر فرموده تا نباشد
 مگر جای صدیقان و اولیا و دوستان الهی بوده که امت در آن مقام بهره مند گردند و
 باشند بر آن مستجاب و جلال عند ملک مقدر نزد پادشاهی توانا بر هر چه در بحر
 الحقائق آورده که مقعد صدق مقام وحدت ذایده است که در مرتبه حدیثه متحقق شود
 و لفظ عند ملک مغوی آن معنی است که اهل قرب را از جا بر شوهرها خواهد رسید
 و از کاس رحمت حضور بهره خواهد بود و معبر ما واصلی الله علیه و آله و سلم هم درین
 سوره فرمودند **ایک صغیر میسر گشته جلالت قدر خاصان در گاه آله اول قدم**
 محمد رسول الله شده در فضا و دنیا و از رسید اعلی که در فرداء قیامت از زین شفاعت
 و مقام محمود او را باشد نشان از آن که تواند داد **شعری** ای محمد سرسازانی مرآت
 جمال ذی الجلالی همان آیه خند زنی صاحب دلایم قلبی از قرب حضرت الهی
 هستی بنیاده که خواهی قری که عیارتش نسجد در حوصله خرد نکند که گشته بود مبارک لغیا
 بلکه نرسد اشارت اینجا

تمت سورة القمر والحمد لله فی الاصال والیکر والصلوة علی سوره الاحقاص
سوره الرحمن مکیه و هی بیست و سبعون آیه
 در جنت که هر ذرات و در خود ساز سوره الین و از خوفی فریب و بخورد دار تا نشاء خدای
بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن علم القرآن چون این سوره مشتمل است
 بر نعمت در آن کران نعمت و اشافی است و احصاء آن ممکن و مقدور نیست همین

مسئله کشت با سعی که دال است بر جلیل نعم و موافق جهت و کرم نحل بر اعت
 استملا از ناصیه کاشش پیدا و جهت همان جهت بود و باید کرد بر اهل نعم داد بن
 که نعمت دین و حصول عین است و آنچه اعلی شایان و اسفی مکانا نو اندوزی تراست که حواشی
 اصول دین می توان دانست و فرغش موضع سبیلی است که صدقت سلوک است مایه تمام وی
 و مثبت رسل جهانی را و چون کمال انسان در تکمیل قوت نظریه است که همان غایت المطلوب
 از افرینش است تعلیم قرآن با مقدمه کرد این که از زمین علم القرآن و ان را معرفت ساخت
 بقوله **خلق الانسان علی اسیان** یعنی تعلیم فرمود منطبق منصب مرید عافی الضمیر که تعلیم و تعلیم
 آن میسر نمی آید و در بیجا سر جمله ایراد فرمود یکی از وی دیگر جهت آنکه چون انسان از آداء
 تشکر این نعم مقصر و متغافل است جمعا ایراد فرمود چنانچه تو کوئی در برابر کسی که در مکافات
 معرفت تو کما بقی حق نگذاشته باشد که ای فلانی تو خورد بودی و غریبت کردی و محتاج
 بودی عطا شود در مضایع و بیجا بودی جای و ما وی می تواند از آن داشته سر بود از آن تمیید
 از عزیز افاضد تو وضع در تعداد نعم فرمود **واحدہ اثنی عشری** بر خط معروف و نسبت محمود یا
 مراعات مناسبات چنانچه میفرماید که **الشمس و القمر بحیسان** جریان دارند هر یک از زمین
 شمس و قمر که مدار کار شب و روز کرده اند و کفایت شما بدان منوط و مربوط است و اینها عدد
 اند در سیارات در منازل و برج خود بی استملا و انفصال تردد مینمایند و سبب
 عظیم اند در نعیش و استعاش موجودات و ضبط احوال کائنات و جهت نیز حصول و
 اوقات دستور اند **والبحر و النهر و النبیح** بخیم بنفاس است که او را ساق بود و بر زمین
 من شود و شجره آنست که او را ساق قنده باشد و همان نماید بود یعنی درخت بیخندان
 ای تعداد آن لایم سببانه چهره و بیجا آن ندارند که یک در آن حکم آن که تجا و و مختلف
 کنند و درین جلالت اشارت است بلکه در عالم علوی و سفلی آنچه وجود یافته و خلقت هشیق
 و نمود پوشیده تا نمند بما خلق که او را انسان یا جمودی که مقصود با لذات در عالم کائنات
 اوست در حجاب ظلمت و جهول خود را بیک سوی گرفته و در آداء حقوق الهی و شکر نعم را در تمام
 خست و ریزید که با وجود جایت عقل و تکلیف از دایره انقیاد با حکام و اوامر برین
 روز کالای تمام بر اهل حاصل کرده از حیضات عاقبت نمی اندیشد و مراسم شکر گذاری

نعم

نعمی را دی عز غنا نه بجای نمی آید **والسما و الارض و وضع المیزان** و برداشت رحمن
 آسمان را بر بالای زمین با صد ساله راه و فرود گذاشت میزان را که دستور را ساق
 و عدلست بر زمین در میان فرقی مکلفین که کارهای دنیا و دین را بسبب انقیاد احکام
 قسط و عدل از وجود و ظهور بر حذر باشند با مراد از وضع میزان قانون شرع است که با آن
 نظام و وفاقی میان انام بدید می آید که آن افعال مکلفین را بمنزله میزان و مقیاس است
 که اشیا و امثال بدان شناخته می شود یا الهام داد حق تعالی خلق را یکبفت اتخاذ آن
 و این وضع میزان **ان لا تطغوا فی المیزان و اقبوا الوزن بالقسط و احسن المیزان و**
الارض و صفتها لانا بر زمینا فاکتة و النخل ذات الاکمام و الحیث ذوا العصف
و الزحمان برای است که از حد در نگذرید در تراز و بوقت داد و ستد یعنی از عدل
 تجاوز نکنند و براسی معامله نمایند و پبای دارید سنجیده آن را بالقسط ای بالعدل
 معنی زبان ترازو راست کنید و کم رسکند میزان را یعنی تا بوقت وضع میزان قیامت
 شرمند نشوید **شوری** هر چه و هر چه که با تو تو که کند از کیل و ترا زوی تو هست
 یکا یک همه بر جای خویش و در جزا جمله سبازند پیش با تو نمایند نهایت واکو در حق پیش
 ستانیت **و ارض و صفتها** یعنی زمین بکسرتی با بنهار سطح آب برای آدمیان
 تا بران قرار گیرند و تصرف و تردد در آن کسب معاش برایشان یعنی برانام آسان گردد
 و انام نسا ملت جن و انس را بلکه هر ذی روح مراد است **قوله** و فیها و در زمین افراع
 میوه است و جز ما نباتان خداوندان غلاف و اکام و غاشکوه با هر چه پوشش میوه را شاید
 از لیف و غیره **قوله** و الحیث ذوا العصف و یخسف و ورق نبات است و چنان است
 و آنچه خورده میشود و از سخت نفس برزق کرده اند که اقسام نباتات اول ما شامل است
 درجات و نهایتی که برای لذت داشت فاکه و اگر برای غذا و تلذذ است نمره نخل است
 و اگر برای غذای فقط است آن است **نمای ادریکا تکدان** برای تغذای از آدمی
 و پری بکدام از نعمتهای او را بکار خود که مذکور شد تکلیب میکنید و انکاری نمائید که مستحبا
 از وی نیست و جا بردوایت میکنند که سغبه بر آن سوره را تا از بر ما خوانند و فرمود که خوانند
 سوره رحمن را بر چنان بود که از شما بجزایب می آید که هر کجا میرسیدم بگریه

یعنی باد با آنها بالا کشید قولن قوت با د سوار شد و سبک بخیر بال آمد در دوزخ ماند و کوهها
در بلندی و بزرگی و فریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت استغفار بندگان است از
قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت و معاملات و این نعمتهای عظیم است
بس بکدام از این نعمت نامحسوسه از افزایش کار خویش منکر میشوید **کل من یلبس فان یبقی**
وجه ربک ذوالجلال والا کرامه فیاتی الای ربکا تکذبان هر کسی که بروی پش است
از خداوند بیعت و ذوق الروح عاقبت کار و روز تقاضا روزگار فانی شوند و در ضمن نشانه
اشان هزار هزار مصلحت است خواه اولیا باشند یا اعدا که چون مصلحتش از عداوتش برود
سوی او افزونست هر که درین معنی تعمق نکند در نیاید و هر که در آن حوص نماید که از کار
خود بکشد و آوردن لفظ من از جهت تقلید عقلا است و اقتصار برین علی الارض
بجهت آنست که مصلحت تعدد نعمت است و از بقی وجه ربک اشارت به لاک و قهوه عمر
است ای ذات تجویزیه اولی عن الجمله کالید و العین ثم اشتهر موصو حقیقه فاستعمل
فمنع من عن الاجزاء **قرسه** ذوالجلال والا کرامه خداوند بزرگی و عظمت که در جلدان
جلال و استقامت القول اند و نسبت او با کرام از قبیل واجبات بیشترند و او با است
کرامی ساختن بفضل عام که نام از مخلوقات هر که استحقاق آن باشد بس بکدام نعمتهای
او زیاده شما که خبر داد شما را از فناء شما برای متصف شدن ببقاء ذاتی تا از استمداد
و اتصال در وجه باقی محظوظ بهره مند شوید و در تحصیل مآرب بعز و نوسل نماید
با وجود این نعمت استناهی بکدام از اینها تکذیب میکنند **یسا لمن فی السموات والارض**
کل یوم یروى فی شان فبای الای ربکا تکذبان میخواهد از روی هر که در آسمان و در زمین
است حاجات خود را چه در محتاج اند بدی استیاء و بقاء روی استعالی لما لعن البلیس
و طرده من جواره و کان من الحافین بالعرش بکوه جبل میکائیل بس خداوند تعالی برسد
که چرا میکشید و او را تا است بیکاه ایشان جواب دادند ای پروردگار بیکریم از خوف
بس و یوم که من فی شان فبای الای ربکا تکذبان **قرسه** کل یوم یروى فی شان
هر روز و هر وقت حق سبحانه در شغلی و کار است ایشان شغلی که در همین فراع است و فرانی
که شغلی او را شغل نمیکردد داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و در اندام حاجات

بخشد

بخشد و یقین داشته امان کند و بیماری را صحت بخشد و از ظلمه استغفار کند و صابروا
اجر بخشد و قوی با برتو قوت دهد و اگر وی را بیماری دهد و حکم را مستوح کرده اند و
پنجی را بر اقصای وقت و زمان رواج دهد یعنی الله ما یشاء و بیکه را بر بدین بکدام
ازین نعمت مجله برورد که خود از قول توبه واجبات دعا و آموزش گناه انگار میکند
ان عینه فرموده که نشان الهی را در روز پیش نیست یکروز دنیا و دیگر روز آخرت
اما روز دنیا را کار است که ایجاد و اعدام فرماید و کون و فساد دعا را در جمله شیوات
تغییر است و هر چه برین متوال است از امر و نهی و هدش و منع و خلق و پرورش و نفع و ضرر
و قطع و وصل و قبض و بیسط و خفص و دفع و اعزاز و اذلال و امثال آن الی ما هنا بت
در روز دوم آخرت و شافق آنچه بدان روز تعلو دارد از ثبوت و حشر و سوال و حساب
و جزا و عقاب و مغفرت و ثواب و انصاف منظوم از ظالم و تعیین مرآت مومنان
از درجات بهشت و تصریح مقام کافران و منافقان از درجات نیران و انشیاء آن
تذممتان مراد از یوم ان زمانی است و هر چه از یافق است که مراد از شان
تجلی است در هر آنی بر حسب استحقاق مجتهد و مناسبت استعداد او و تجلیات مرا
نهایت نیست **بای** کل یوم یروى فی شان چه نشان است و چه نشان تعفو و صاف کمال تو
ندارد پایان **جلوه حسن تراعات و پامانیست** هر زمان جلوه دیگر شود از زنده عیان
سفر کمر ایما الثقلان فبای الای ربکا تکذبان زود باشد که با وجود
شیوات بشما بر داند برای کوه جن و انس اجزای معنی قصد محاسبه و مجازات است نه
فراخی که از شغل باشد چه او را یک شغل مانع از دیگر شغلها نیست از آنکه در وصف
اوست لا یغفله شان عن شان این کلام بر سبیل وعبد و تهدید است تعفو با وجود
عالمه و بلا بسده او بشغلی از جهت تحریف مخاطب میکند که شما را فرود گذاشت نخواهیم کرد
و شما خواهیم برداخت ای دو کوه بزرگ بعضی امس و جن و عرب ایچ بزرگ قدر بود انرا
تعل کرید چنانچه حضرت پیغمبر فرموده **انی تبارک فیکم الثقلان کتاب الله و عترتی و**
تعل جمعی کرانیا ریت و جن و انس تکلف کرانیا راند یا بارگناه در مانده اند چون
اشان کرانیا ریت سبک سازند چه نعمت بالا تر ازین بود پس بکدام ازین نعمتهای افزون کار

شما که بسبب خوف و ترسید بحساب و عقاب از اعمال بد منصرف شوید و سرافراز شوید
اینها القلان بکرم عید و غایت او امیدوار گردید و بر غنله و تذکیر الکی از اتباع شیطان
و نفس و هوای بان آید چون تکذیب کنید یا مستر الجن و الاشرار استطعتن ان تغذوا
من اقطار السموات و الارض فانفذوا لقتلکم ذللا بسلفا ای کرده بر بان و آدمیان
شما ماخذ النواصی و الاقدامید و عنان اختیار شما در قبضه اقتدار ما است هر جا که
بجز اینستگاه میدارند اگر شما را هوای آن شود که از تحت تصرف ما بیرون روید
و از قید کالیف و از دام او و سر و فرامی ما بیرون جمید از دجال مرون دست کرمیا
از اقطار سماوات راه بدرمند کنید یا از کنارهای زمین و درهای کوه سر کرده
بگریزید نتوانید که بخت از قضای من یا از نزول ملک بس بیرون روید و فرار نمایند بیرون
نمی توانید شد مگر بقوت سطوت و تسلط و قبله و مهر و شمارا این قوت و تقوانی نیست
بلکه خدا روید ملک ملازم شماست اینها کجی نماید بکرم الموت و از وقوع آن جان نذارید
مگر و قوت و مکت شما تا انقضای اجال و انتهاء اعمار که ان منصرف است ناشی از تقدیر ما
بنای آای برکاتکذبان بس یکدام از نعمتهای از بدکار شما از مهلت و فرصت و هلاکت
شما که شاید حاضر وقت شده از بدیهه اعمال و نادانیههای باطل از آید و دوی
توجه بدگاه ناصح مرتبه آورید **قوله** تکذبان تکذیب یستأید و جود میورید **رسول**
علیکم انظر من ارضنا و انظر من ارضنا فرستاده شود بر هر که مشرک و مباحوا باشد از شما نیز با خالص
از آتش و دودهای سیاه بعضی یک نوبت نریانند آتش فرستند و یک کرت دود و گویند
غاس روی که اخسته است که برهه های ایشان فرود نریزد بس نصرت نتواند که میبکد بکرمیا
و منع عذاب نتواند بود **بنای آای برکاتکذبان** بس یکدام نعمتهای بیوردکار خود
که بپسند شما را و رضای مستفقانه نمود بشوای و بخاس ترسانید ما با ایستید از نافرمانی
و پستش وی اشتغال نمائید و می برید بر غده تهای بزدانی و یا خوردن استن و قدرت
او بر عذاب شما از دوی جز مر و عین چون تکذیب نمائید **فاذا انشقت السماء فکانت**
وردة کالدخان بنای آای برکاتکذبان بس چون بشکافد آسمان برای نزول
ملائکه بس گردد و باشد کل جسم را بزرگ ادیر احمد یا بر وزن زیت مشابه بود که هر چه بلونی

نماید

خاید بس یکدام از من لای و غیما و بر روی کار خویش که اجبار و اشتقاق آسمان و ملوک
آن است تا از شدت آن احوال پناه جویند و چون دلیل نپاه شما کردد چرا تکذیب کنید
بنویسید بنای آای برکاتکذبان بس یکدام نعمتهای بیوردکار شما از احوال آن روز خبر داد تا در شکر
گذاری و شوق و رسوخ بر قوی و ایمان که سبب نجات همان تواند بود تکذیب میورید
بیرف المجرمون بسیمهم فی نذیر النواصی و الاقدام فی آای برکاتکذبان
شناخته شدن که قران بسیمای ایشان بعضی سیاهی روی و کپودی چشم است تا آثار
عفر و اندوه در پیشرو ایشان ظاهر گردد بس فرا گرفته شوند بموهای پیشانی بکبار و
نقد ما بکبار بعضی فوقی موی سوسو مشانی ایشان گرفته بدو رخ کشند و کاهی اقدام
ایشان را گرفته سر بکنن بعضی سرفراکنند این حالات و اطوار جهنمیان بسبب کفر و
کفران که مویان مشاهده کنند نعمت است عظیم از افزیکار کرم و جز دادن آای
شما از گرفتار و در دوزخ افکنند کفران تا از کفر برینید و با انتقام دشمنان شاد شوید
بعضی بزرگ و موهبوق عظیم بس یکدام نعمتهای آای کفران و تکذیب میورید و آثار
میکنند **و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشانرا گویند هذه جهنم التي**
یکذب بها المجرمون یعطون فيها و بین جمیم ان بنای آای برکاتکذبان این آن دوزخ
است که از روی انکار تکذیب میگردند بان مشرکان و باور نمیداشتند طواف میکنند
دو زخیان میان دوزخ و میان آب که هر که کرملیش بغایت رشیک بعضی جهنمیان چون
از سوزش آتش فریاد کنند از روی فریاد رسی در میان جنن آب اندازند کربند از
بند ایشان از ان جمیم بگذارد و پس نهد از هر کس بگذرد و بس سته میان جمیم حیم باشند
بس یکدام از نعمتهای بیوردکار خود که اگاه کرد از عذاب دو زخیان تا از کفر برین
کشید و با میان منصف شده از ان نجات یابد چرا از ان نعمت ما منکرید و تکذیب بنمائید
ولمن خاف مقامه برحمتنا بنای آای برکاتکذبان و برای کسی که ترسد از وقوف

بین بدی الله و ایستادن پیش خدای دو بهشت است یعنی کسی که از موقف حساب
بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند چنانچه عدل و عین و غیره و گویند یک
بهشت خائف است با بود و دو بهشت خائف حق را و گویند دو باغ دهند در چهار و سوره بهشت
که هر یکی از شان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و میان هر باغی ایوانهای خوش
و حوران دلکش باشند و یک قول در دادن دو بهشت است که یکی عوفاً الهی دهند
و دیگر برای ترک مناهی یکی برای خاصه خائفست و دیگری برای خدر و متعلقان پس بگدام
از نعمت و آبی بروردگار شما که بختند چنان است ای او ای طاعت و ترک معصیت
کذب بکنید **ذوات افان فی آی ربکا نکذبان** • دو بوستانند خداوند شما
یعنی در آن درختان بسیار باشند شمل بر میوهای پس بگدام از نعمتهای بروردگار خود که
بهشتهای پراختر و افکار و شمار برینده می باشد انکار میکنند **فیما عینان عجزیان**
فی آی ربکا نکذبان درین دو باغ دو چشمه جاری اند یکی تسنیم و دیگر سلیمان و یک
قول که آب صافی بود و دیگری شراب لذیذ که منبع از شک پس بگدام از نعمتهای
آفریدگار خویش که جن جنمهها برای راحت و لذت شما روان میکند چو میوه زید **فیما**
من کل فاکه زرعان فی آی ربکا نکذبان درین دو بهشت از میوه دو صنف یکی میوه بود
که در دنیا دیده باشند و دیگری آنان قسم که کس ندیده و شنیده باشد پس بگدام از نعمتهای
بروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه برینده عطا می نماید منکر همیشه **عینان علی**
فرض بطاینها من استبرق و جوی الجنین دان فی آی ربکا نکذبان •
که کنندگانند خائفان در بهشتهها باشند بر فرضها که استرآن از دیسای سطر باشند از مغزی
برسیزند که بطایمش از دنیا است ظهارش از جهه باشد جواب داد که ظهارش از نوزد و
دیگری گفته که ظهارش از داخل است در میان است که فلا بعد نفس ما اخفی لهم و میوه این چنان
دو بهشت نزدیک است که دست فابره و قاعد و مشکو بلان میرسد و گفته اند کسی که نیکه
کرده چون از روی میوه خوردن کند شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه بدین او در آید پس
بگدام از نعمتهای آفریدگار او بزرگوار شما را بر سر فرود جاده و میوههای لذیذ لطیف
خوراند **قول** نکذبان انکار میکنند **فیما عینان فاضلان فی آی ربکا نکذبان**

فای

فی آی ربکا نکذبان در قصه و منازل آن دو بهشت خوانند که از غایت عفت
و عفت چشمان خود را از دیدن غیر شوهران فرود خوانند باشند و از کمال حیا با کمال خیرین
را شمر میدارند **قول** هر طبعی که شوره باشد اشنا تا آدمیان پیش از او دلچ اینان
در بهشت و نیز شوره باشند چنان یعنی حوران انسی را هیچ آدمی بدیشان نرسیده
باشد و حوران جوی را تیج جوی نکرده باشد پس بگدام از نعمتهای آفریدگار شما که
حوران بدین پاک و لطافت بر سنگان ارزانی داشته کذب بکنید و باور می داری
کامنن ایات قوت والمرجان فی آی ربکا نکذبان • کوسا هستند حوران
در خوش آیندگی ذات و جزو صفات یا قوت خوش رنگ صافی و مروارید پاکیزه پس بگدام
نعمتهای پاکیزه دلکش که حوران بدن صفا و خوب صورتان با وفا و حیا برای شما آفریده
کذب بکنید و باور می داری **هل جزاء الا احسان الا احسان فی آی ربکا نکذبان**
ای جز این یکی کردن در عمل باشد مگر احسان در نوبت یا هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند
با او امر محمد رسول الله مگر بهشت و حاصل آن است که جزای نیکو نیکو است پس جزا دهند
طاعات در درجات و مکافات کنند شکر را بزرگه و تقوی را بفرج و نوبت را بقبول و دعوات
باجابت و سوال را بعباطا و استغفار را بمعفرت و خوف دنیا را با من اجرت و خدمت را بعبت
و نفاق را با مکافات نیست مگر پناه **بالله مستوی** هر که در راه محبت شد فنا یافت
از جملها در بقا • هر که اشتهایش شوقش بر میاید • میوه از درخت و صلحید پس بگدام
از نعمتهای آفریدگار که نوبت احسان داد و جزای آن مغرور مردم کذب بکنید و چو میوه نمانند
من دو بهشتان فی آی ربکا نکذبان • و بجزین دو بوستان که مذکور شد با فرو
تر از ایشان دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول از راست برای سابقان
و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب الیمین پس بگدام از نعمتهای آفریدگار خویش
که چنین بهشتهها انزده بنکان میکنند مگر می شوید **ما عاتمان فی آی ربکا نکذبان**
دو بوستان سبزه که از بسیاری سبزی بسیار رنگه پس بگدام از نعمتهای بروردگار خود
که جن جنمتهای سبزه عطا میکند و سبزی مرغوب و شنی چشم است چو میوه زید
و منکر میشود **فیما عینان فاضلان فی آی ربکا نکذبان** درین دو بهشت

دو چشمه باشد چو شده باب یعنی هر یک از این دو چشمه که در فتنه و در کفر می شود پس بکدام نعت
 از این دو چشمه آب چو شده که بشما عطا میکند تلمیح میکند **وینما ناکله**
و یغفل و رمان فای آئی ربکا تکذبان درین دو بهشت میوه بسیار بود و حرمان بان و
 انجارا نارتخصیب حرمانا و انار از میوه هاجمت تفصیل است از آنکه حرمان میوه است و غذا
 و رمان ناکله است و در واقع بکدام نعمتهای پروردگار شما که به بندگهای خود از زانی میدارد
 متکبر و تکذیب **فین حیوات حسان فای آئی ربکا تکذبان** درین چهارچین بهشت زانی بر کربده
 باشند حرب رویان یعنی حسن خلق ایشان عجب خلقی است باشد پس بکدام ازین نعمتهای
 پروردگار شما که به بندگان از زانی میدارد انکار میکند چه نعمتی بر برای برین بیک روی
 خوش خوی نمیکند و درین باب از خلقی که لوی از بر جدید یافته بودند در آن سطور
 بود یغ سطر سطر اقل من لا ولد له لا قره عین له الثاني من لا اخ له لا عصفه و الاث
 من لا زوجه له لا عیش له و الرابع من لا مال له لا جاه له و الخامس من لا یكون له من
 هذه الاربعه شئ لا یقره له ولا هم له خرفنا عا لبقدری بلند بختی که این جنسه مبارک
 او را ملایم شود و از آن کامروا کرد **و در مفسرین و الجاه فای آئی ربکا تکذبان**
 حوران بهمان شده درجههایی که از درجهی است و گفته اند مراد از حیان خانها است
 و بعضی تخصیص کرده اند بجلالات و مجدلات بود آنرا است برای داماد و عروس پس بکدام
 از نعمتهای پروردگار خود که حقیق انواع طیبیه بهشتیان میدهند متکبر میشوید فاضله
 نعمه الهی و کریم نامتناهی پرچی است که انکار از آن بحال حق شناس از آن شد گلهان
 است **و یعلشهن انی قبلهم و لا یان فای آئی ربکا تکذبان** سوره است مراد از آن
 هم آدمی مثل از شوهران که که بدیشان نامزد شده اند و در مجلس شیان دست بدیشان
 رسانده اند بلکه همه بگردان پس بکدام نعمتهای خداوند خویش که از واج ایگار نامزد
 اهل ایمان میکند بجز در میوزند **متکین علی رفیق عبقری حسان فای آئی ربکا**
تکذبان اصحاب بین نیکه زندگان باشند بر فرشتهای یا یا انتمای سیز و باطراف قبی
 در کمال زیباتی کان عرب است که عبقری نام بلاییت از آن چنان که هر شیء بحیث
 نادر را بوجه و این نیست میکنند پس بکدام از نعمتهای خداوند آورده که درین

کرامتها

کرامتها که مذکور شد انکار میکنند و تکذیب میوزند **تبارک اسم ربک ذی الجلال**
و الاکرام کثر جمع و از فداد از کلمه تبارک اسم ربک ازاده لفظ الرحمن است که چندین
 نعمه از خدا آورده و منشاء نزول این سوره آن بود که چون حضرت رسالت حلی الله علیه
 و سلمه کافران را از اسم الرحمن خبر داد گفتند ما حق دانی شناسیم این سوره نازل شد
 و اهل مکه لعنه میزدند که فلان و فلان یعنی چه و بیچاره قرآن بجمدی امروز از این سوره آمد
 که الرحمن علم القرآن یعنی خداوند بسیار و غنا پیش که رحمت او همه را فرا رسیده چیدم
 را قرآن تعلیم فرموده و تفسیر وی را حاصل کلام خداوند تعالی آسان گردانند و او را از حق
 و دیگران را از امر او آسان **تبارک اسم ربک** نیز است نام پروردگار تو از جنبت
 اطلاق این اسم بر وی پس توان داشت که بزنی ذات کامل صفات در چه در چه و کلام
 مرتبه خواهد بود و از آنست که هیچکس از عظمت آن نشان نداده و نمیشود انداد است
 بر لب بحر جبین و مانند اندک لب هم مبتدی هم منتهی **تبارک ذی الجلال و**
الاکرام خداوند جلالت جلالت و خداوند اکرام است عمر نواله حاصل المعرفه
 از صفات کمال که مستلزم ذات بهمثال اوست مراد از آن است و اینجسب ان مقصود
 عزت و کبر است جناب مقدس از آن منزه و معزا است اهل تحقیق بر آنند که صفت جلال
 در بعضی قهرت جلوه کرامت و وصف اکرام در جهن لطف بیروال مدعناست کسر چون
 این اسم سب نامی شامل دو صفت جلال و جمالت جامع است بر جمیع صفات الهی
 و شامل جلال کالات نامتناهی و عظمت این اسم از همین هویدا است تمت سوره الرحمن
 و الحمد لله الفضل و الاحسان و الصلوة علی المبعوث الی الاخر و الحان و الذی یجوز فی الیه الشان

سورة الواقعة مکیه و هی سبع و عشرون آیه

سورة الواقعة در کعبه	ختم کن تا زعفر تندیشی	از ذللی و عذبت دولت
با عزیزان دهد ترا خوشی	تنگوار کار تو شود بیرون	بابی از فضل حق همه پیشی
و آنکه هر شب بصدق بخواند	بره ساقان کند پیشی	بر سر قبر هر که بر خرابی
	نبودت از عذاب دلشیشی	

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَبِثًا لَّيْسَ لَهَا كَافِرَةٌ
 خافضة ورافعة بیان کن چون واقع شود قیامت تعبیر از قیامت واقع شده بحسب
 تحقق وقوعی ان لامحاله کقولک حدثت للمائدة ثبت واقع شدن و آمدن او در واقع
 هرگز از آن خبر میدهد صادق است و آن روز فرو برنده است گروهی را با سفلو الساقین
 از روی عدل بر آورنده گروهی را با علی علیین از راه فضل با خافض اعداد اهل شقاق
 و نفاق و واقع اولیا از ارباب اخلاص و عفاق یا و میدارد کردن کثرت او و بر
 میدارد جمع فریفتن او را من تواضع لله رفعا لله و من تکبر لله وضعه الله **اذا حجت**
الارض رجعا و ایت الجبال سافکت هباء منبها رجت حرکت تحریک عینا یاد کن
 چون جنبانده شود زمین جنبانیدی سخت با فوج که هر بنا که برواست منهدم گردد
 و رانده شوند که هر بنا را ندی تا شکسته و پاره پاره گردد پس باشد خرابی که در شعاع
 آفتاب وقتی که از روز نبرد افتد دیده شود **قول منبها** بر آکند و منتشر گشته **وکنتم**
ازواجاً ثلثه فاصحاب المبتدأ ما اصحاب المعنه و اصحاب المشامة ما اصحاب
المشامة و السابغون السابغون و باشید شما اصناف ثلثه جن اصحاب
 معنه که نشان از زمین و برکت و خیر دارند عرب تیا من میگردند از زمین که جانب توست
 نصیب بر حصول مراد و مطلوب که کارها بدخواه میسر آید و از شمال آفتاب مراد
 پیدا شدند بر عکس زمین و اصحاب معنه که اصحاب جنه اند هیچ میدانی ای محمد که وصف
 ایشان جلالت و قدر و منزلت در صغیر غایت دارند اینجا اقامت مطهر در مقام ضمن
 جنت لغامه نشان و علو مکان و مکان و در اصحاب المشامة ما اصحاب المشامة همان
 نسبت بطریق عکس از لغات شامت ما خود و ملحوظ است فرض اصحاب زمین آنها اند
 در وقت اخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا ما مدعا در آن
 دو ذریه است راست ایشان نمند تا بهیشت رفید و آن بر زمین عرش است که در عرش نیز
 ملا بر و ملاصق ایشان خواهد بود و اصحاب شمال بوقت اخراج ذریه در شمال آدم
 علیه السلام بوده اند یا نامهای اعمال بدست جیب ایشان دهند یا بدو نشان میریزند
 و در وضع بر شمال عرش است و مشامه از قشام گرفته اند و آنان شومر و نامبارک اند **قول**

و السابغون السابغون اناشد که خبر علوشان و وقعت مکان انسان بتوسید و موصی
 بسبقت و بقرب درجات عبدالله و علو منزلت در جنت اند و سواى ابناء نیز بشیاری
 باشند از مقبولان و مقربان درگاه که داخل آن نمره علی مکان اند آن گروه نزدیک
 گردانند نزدیکان اند بحسب و کرامت **فی جنات النعیم ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین**
 در تفسیر اولین دو وجه است یکی سابقین این امت از عهد آدم تا زمان محمد علیه
 السلام و ثلثه بر سابقین ام پیشین اکثر باشند از سابقین این امت و آن قولها
 سندی نیست بلکه مراد سابقان و لاحقان این امت اند و سابقان پیشی گویند بر عهد
 اتمام پایش و آن بهیشت چون موزن آن فرعون و حبیب بخار و صلیق و مرتضا علی رضی
 الله عنهم یا آنکه بدو قبله نماز گذارده اند یا سغیر صلی الله علیه و سلم یا اهل قرآن
 یا مشرکان یا صف جماد یا سبقت کنندگان بکثیر اول و آن گروه مقرب باشند در بهشت
 شغل بر انواع نعمت گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی ام انبیا گذشته و اندکی از پیشینیان
 یعنی از امت محمد صلی الله علیه و سلم حاصل کلام سابقان ام ما ضمه پیش از سابقان این
 امت اند و گفته اند مراد جماعتی اند که انبیا و اعیانه دیدند و عبادت انسان رسیده
 بدیشان که رویدند در تمام امتان ایشان بر آکند امت شایسته سغیر ما صلی الله علیه و سلم
 از جمیع ام انبیا سلف پیشتر خواهند بود جل جلاله از حدیث انا اکثر الناس یعاکبون العیة
 ارا ان خبر سینه و بقیه است که اهل جنت صلوات صف باشند هشتاد از این
 امت و جمعی از سابقان و این سابقین از اولین و آخرین در بهشت باشند **علی سر و مثنیة**
سکین علیها متقابلین یعرف علیهم ولدان مخلدون بر سرهای بافته
 بر و جوهر از یاقوت سرخ و زمرد سبز و مروارید سفید داخل بعضیها فی بعضی کل حق
 الذرع و بر سر با هم نزدیک بیکدیگر در عالمی که تکلیف نرده باشند بر آن سوز در برابر یکدیگر
 تا بدیدار هم رسد و آزاد و شکای کلی واحد از متقابلین مستح و یاسرور باشند **قول**
 بطرف طوف میکنند کرد ایشان برای خدمت کودکان جاوید ساکنان بر هیات کودکانی
 چه خدمت خوروان دلکش و سبکبار ترست از خدمت بزرگان و کربانان یا
 مخلدون معنی اراستگی ولدان است بگویند راه و درین خصوص که در در انبیا و ارباب

و این کودکان را خدا می آفرید باشد برای خدمت بهشتیان و روایت از حسن است
که ایشان اولاد کفار اند چه ثابت شده که اهل جنت باشند و قولیت که ایشان اطفال
مسلمانان اند که در خورد سالی فوت شده اند و عمل از ایشان ذخیره نشده و چون نامزد
اهل بهشت اند برایشان طواف میکنند **با کواب و ابارق و کاس بن معین** بگورها و
ابرهیمها و بیالهها و جیامها از شراب که روانست در بهشت یا خمر پاک روشن صافی که در
وصف او اطلاق ظهوریت رواست **لا یصدون عنها ولا ینفون** در درگوشند
از آن شراب چه آن می را خمار نخواهد بود و نه به عقل و بهوش شوند **ازان وفا کلمه مما**
تخیرون و یلمظیرها یشتهون و دیگری کرده اند و لدان خوانند و پراز فری که در کازند و بهیوهای
کو تا کون از اجنه اختیار کنند و بر کز بندند که مطبوع طبع ایشان باشد و بصورتی و ظروف
پراز کوشند مرغان که لطف لحوه است از لطف او و کتند از بخت و کباب و بریان کرده
و حور عین کاشال اللؤلؤ المکتون جزاه بما کافوا بعلون لا یسمعون فیها لغوا ولا
ناهیما الا قیلا سلاما سلاما و برای خدمت السابقین سابقون طوف میباید زمان
سرخ و سفید روی سیاه موی کشاده جفان ننگ دهان که در صفا و بها و بزبانی
و رعنائی مانند مروارید پوشیده در صدف که هوا با وز سیده و کرد عبارتی بر جسم
حالتی کشیده **قوله** جزاء پاداش بهیچم ایشان را پاداش دادنی بسبب عمل ستوده
که در دنیا می کردند **قوله** لا یسمعون فیها لغوا نشنوند در بهشت سخنان بیوده با او از
لغوی با سوگند بدو نوع و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون غش و دشنام
قوله الا قیلا مگر سخنی که سالتز باشد از لغویات و بهیوده و مزایات که ازین قبیل
سخنان در سخن اهل بهشت بلکه سلامت و آسان است از دغدغه بداندیشی که ناشی
از بد عهدی و بد کیشی است چه سنت اهل دنیا از بهت سلام شده که در بدایت لایحه
مخاطب را بقول سلام این سازد بعد از آن بفریبات بردارد تا خاطر مسلم علیه جمع کشند
بمراسم جواب خیری با حسن منها اقدام نماید و تکرار از اول لفظ دلیل است بر آنکه اهل بیت
بویکدیگر پیوسته سلام گویند **و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدره مضعده**
و طلع منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و قهقهة کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعه

دفعی

دفعی من نوعه و اصحاب دست راست می کف و کفایت در بر روی و سر بلند و چشم بزرگ
و میگردند و ایشان را شافی است و کداهشان و ایشان باشند در زیر درخت کنار
و غار و اختلاف سلم این جهان بی مدار که آن بر خوار است چون مسلمانان و انظر بر وادی
طایف افتاد که شتمل بر اشجار بسیار از قسم کنار بود قنار کند و آرزو بر بندجه بودی
آیت آمد که اهل بهشت را کنار باشد **قوله** و طلع منضود و درخت موز بود و میوه
آن کمر چیده معنی از اسفل تا اعلی درخت همه میوه باشد و تخصیص ذکر با آن دو درخت
از آنست که در آن عرب بسیار است و او را میوه فاختری نیست پس ایشاه فرموده که در
بهشت بچین حال بخورند و بلکه در خوار میوه دار خواهد بود **قوله** و ظل ممدود و سایه
کشیده معنی پیوسته که در آن سرخند از افتاب بود و هرگز نازل نگردد مراد از ظل بعینت
که از تاب افتاب مضر نشود کما من طلوع الفجر و طلوع الشمس **قوله** و ماء مسکوب
و آب بریزان از بلندای پیستی یعنی از بخت عدل و فردوس اعلی میریزد بر بوستانها دیگر
و میوه بسیار عذوق مقلوعه و لا ممنوعه که موقوف فضل نباشد بلکه همه وقتی و هنگامی برسد
و عزمینج با اعتبار وصول بان مغزب و ندر نیز چون میوه دنیا منع باغبان با اوست
و می بهادش آوردن محال **قوله** و فزق من رفوعه معنی کسرتنها یعنی بسیارها یا رفیع
القدر و بعضی فزق کفایت است از زمان رفوعه یعنی بر بخت بلند نشاند **انما**
انما اهل انشاء و جعلها هی ابا ناعرا ابا اصحاب الیمین ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین
بهرستی که مایا فرینیم ابتدای قریط و لادت زنان دنیا را اوهدنی معنی بعد از بیروی
و عجزی خلق کنیم ایشان را خلق دیگر مراد آنست که بر زمان را جوان سازیم بر یک سن
در روی باب چند معنی از روی الیمین کرده ان زال که من سال سوال از نبی کاشی و فرزند خصال
روز محشر که بهشت آراند . رستگاران بهشت آسیند . شود امتنزل عالی و طنان
دست آباد چون بر زمان . کت حاشا که جهان خوش بختی . باشد از آنکه بیشتر زین
مرفذ چون زین صفت شنید . نالد از سیند بر غصه کشید . از جگر زهر مغز برداشت
و از شر که بر ما نبرد داشت . شد بی مزه و دهنش پاک توپ . که بان کمن عجزان نرخت
اول کار جوانی بخشند . انگه آمال و امانی بخشند . پس گردانیم ایشان را دختران

کدام است از اینها

برسانند بشوره و بند و نخ زود را
بستر و کتد بهین سخن

دوشیزه یعنی هر که از افواج برایشان آید ایشان را یکبار بندند **قوله** عریک جمع عربی است
لی از و این **قوله** اترایا یعنی همان با شهران هم سعی و سه ساله و اگر صبیته بهشت آوردند
همین سن اگر شوهر نداشته باشد بعضی اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد ما شوهر
او از اهل بهشت بود چون امره فرعون بود یکی از پیشینیان دهند و اگر زوج او پیشینی
بود بان با او از لایه دارند و اگر زاده از یک شوهر داشته باشد و همه پیشینی باشند
بشوهر آخرین دهند و این زنان را باید کنیم **اصحاب الیوم** که از این **قوله** من الاخرین
برای اصحاب دست راست و ثلثه من الاقرین جواب سوال مقله است کونیا سالی می رسد
که اصحاب همین گمانند بفرماید که ایشان کوهی اند از پیشینیان و کوهی اند از پسینیان
و سمیع صلی الله علیه و سلم فرمود که از آدم تا من یک ثلثه است و از من تا قیامت یک ثلثه
و در حدیث آمده آنجا آن تکوفا نصف اهل الخیز و بلکه نظر بر حدیث سابق که اهل بهشت صد
و بیست صفت باشند هشتاد صفت از امتان من باشند و بیست و چهار صفت از امتان پیشین و آنچه معلوم
میشود که هیچکس از سابعان آنصورت جاوید در دوزخ نخواهد ماند **نظم** فاند بهیسان کف کوه
که باشد چنین سینه شریو فاند بهیسان بدوزخ اسیر کسویا که باشد چنین دستگیر
واصحاب النمل ما اصحاب الشمال درین مقام همان تعب و بزرگی شان منظور و
و مله قوت در جانب حقیر و اذلال و سوء احوال یعنی جواری و بندگان و دران دوزخ
باشند اصحاب شمال فی موم و جمیم و ظل من میخورد **لا بارد ولا کریر انهم کافرا قبل نزلک** **ثینین**
و کافرا اضرین علی اللث العظیم در انش سوزان یا با دی سمر که که حرارت آن در
سنام ایشان نفوذ کند و در آب که در متناهی در حرارت و گفته اند که چون حرارت سمر در
اجساد و اکباد ایشان اثر کند بنام جمیم جویند چنانچه که از دکان در دنیا آب شیطانیست
و چون در جمیم افتند از حرارت آن مشتربنای شوند من نیا و بسایه بریند و از آن سایه
خبر سده **قوله** و ظل من میخورد و سایه از دوزخ سایه که هر کس در دوزخ است که در انش
که در دوزخ آن در سایه آن بنام میبرند لا بارد خنک نیست چون سایهها و دیگر و در راست
بخش از تخفیف عذاب و ان عذابها ایشان را بجز سبب است از آنست که بوده اند ایشان
مشرفین در دنیا پرورده بنار و نعمت و نعمت ایشان نبوده مگر بجهت و اتباع شوم

و بودند که اصرار می نمودند **قوله** علی اللث العظیم بر کافری بزرگ که شرکت بعضی بران افتاد
می نمودند با سو کند بدوزخ می خوردند بر آنکه حشر می خوردند و از حضرت مرتضی که را الله
وجه در دوزخ و بدی و از دست **شعر** قال الخمر والطیب کلها من نجر الاموات قلت
لديکما ان صح قولى کما قلت نجاس ان صح قولى فلخار علیکما **و کافرا یقولون اننا**
شنتا و کفارنا و عظامنا انما لیس قون او آباونا الاولون و بودند که میگفتند با و قی
که بمیمیم و خاک ما بر هوا شده کرد شوهر و اسخر آنها و گوشت و پوست بر سینه شوند
آیا ما بر این خاکیم از قبرها و زنده مشکان تکرار استغفار **اننا و اننا نجبت** مبالغه در
انکار است آیا پدران پیشینیان ما نیز میبوسند یا و مردی که سالها و قرنها بر پوست
انسان گذشت و بر اعضا و اجزای ایشان اندر اس تام حاصل شد **قوله ان الاولین و**
الاخرین لیس عون الی میقات و هم معلوم ثم انکر ایضا اولون المکذوبین بگوی محمد
در جواب ایشان که بدستی که پیشینیان از آباء شما و بر آن و پسینیان از شما و هر شما
هر آید جمع شد که بند برای و قی که مفر شد از روز معلوم که قیامت یا هر چه عند
در قبرها برای حشر یا محشر مشکان بیکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم
الهیست و مرشد تراست اقتدار و ارجاء **اموات قوله** فرائد که بدستی که شما ای که کرده
و همان حق و صواب کذب کنندگان مرشد و نشور و متکران مرید از اجداد و قبور
خطاب باهل مکه و اشغال ایشانست میگوید که شما فزاهرا بید **لا کلون من نجر من زقوم**
فما یلون منها البطون فتا ربون علی من الحیم فتا ربون شرب الحیم هذا تر لهم
هم الیون نخی خلقا که قلوله نصدون خون نکند از دوزخی که آن ذوق است بدی
شما از دوزخ کنند و از آن دوزخ بخورند فایون بس بر کنندگان باشند از موم از دوزخ
شکها را بس شامندگان بر بالای زقوم از آب که مراد **اندر که** عذاب جمیع بر دوزخیان
کافران با بر ساند شکها را از زقوم بس تشکی برایشان غلبه کند آنکه جمیع برایشان عرض
کنند بسیاری از ایشان بیاشامند از ابی که متناهی است در حرارت **قوله** شرب الحیدر
مانند انشا میبند شتران تشکی زده و مدتها آب نیافند یا مثل زمین ریگستان که هر چند
آب خورد بل و رطوبت بزرگها نماید بعضی دوزخیان هر چند از جمیم اشامند تشکی ایشان

تسکین نیاید **فصل** هذا زلهم ان ما كولى وسيروب پيش كش اينست بر طریق تولد و
ما حصری که برای همان آرد و سواحدین ازین قبل بلکه بدین انواع ماکل و مشایب
خواهد بود اینها را که شرح شدت و صعوبت آن در بیان نیاید سخن خلقتا که ما آفریدیم
شما را در ابتدا و شما بران اقرار دارید پس چرا باور نمیدارید افرینش جز در اینها یعنی
برسم اهل خود و قافون دانش و حکمت ظاهر است که هر که بر اینها تو اناست بر عاده نیز
فادر خواهد بود **افرا بیتم ما فتون** استر غلغلی **امر عن الخالقین عن قدنا بیکر**
الموت وما عن سببین علی ان یندل انشاکر و نشیکر فی الاصلون جنز و میداند که
نظفها را در رجوعی افکنید آیشهای افرینید که در کان یا اما افریدگار آید و شما
مفروضید بر آنکه خلق منم چه شما بر آنچه و بدان نوع که فرزند در بقص و خود می آید
مقول می شود بلکه وفق مشیت و طبق ارادت من بوجود می آید و ما بعد از افرینش شما آید
کرد بر میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان مرگ هر کس **فصل** و ما عن سببین و نستیم
مانشی گرفته شده یعنی احدی بر حکم ما سبقت نراند که از آن مرگها بوقت مقرر
باز دارد و نگذارد که مرگ بر محکومان بموت واقع شود و ما این مرگ را تقدیر کردیم برای
همکه تبدیل کنیم شما را با مثال شما یعنی شما را بپس اینم و دیگران را بر جای شما بیاورم **فصل**
و نشیکر و ما فرینیم دیگران شما را در صورتی و حیاتی که علم شما محیط آن است امروز یعنی
کافران را در بیشترین صورتی و مومنان را در بهترین هبای خواهد افرید **و لقد علمتم**
النشأة الا ولی فلی لا تذکرون و بدین سخن کرده اند شما نشاوه و پیدا نش
اولی را که نظف بودید و علت شدید تا آخر بدان هم اقرار دارید پس چرا با دمی آردید
تو اناشی و قدره سخن ما بر نشاوه اخزی چه هر که بران تو اناست برین بطریق اولی **مثنوی**
انکه ما را از خلقت نابود استکند تا بجای کاه وجود باردیگر که از سخن هلاک دوی
پوشیم ز پر برده خاک همه تواند با مرگن فیگون کار از کشته لحدی چون **افرا بیتم**
ما عن الخالقین انتم تزرعونهم انهم انشوا و جعلنا حطائا فظلمت فکلون
جنز و میداند از کشتن زار خود و تخمی که در خاک می افشانید آیشهای می و پائید ان تخم را
یا ما و پائنده ابر حرف تغل عباد است و زرع فعل خدای افریدگار و در خبر آمده است

که باید که آدمی گوید که زرعتم بلکه کوی در حثت تخم در برین خاک بهمان ساختن از بند
می آید اما از زمین سرزدن و سبز کردن کار خداوند است عزمانه و حل سلطان **فصل**
لوشنا و اگر خواهد هر اشد کرد اینم ازین می ما که کشته اید کما می در همه شکستند بیش از زمین
یا کما می در اند من همیشه باشند انا ان قضیه و بلیه که بر اراده ما بر شاست شکست مایند
یا بر آفت آن اند و هتلاک شوید یا از سعی و جهد خود بشمان شوید و میگویند **انما لغزومون**
بل عن بحر و موم اما ما تا وان زدگانی و غرامت کشیدگانیم بلکه ما بی بهره کایم از روزی
افزیم الماء الذی نثر بون استر ان لقی من المیزن ام عن المیزن لوشنا
جعلنا الجحاک فلی لا تشکرون آید و دانسته پس خبر باز دهید از آبی که گشتاید
از برای تسکین عطش و زیندگی شما بوی باز بسته است آیشها فر فر ستاده اید از ازا بر
سغید یا ما فر فر ستند ابر آب حلیب لطیف در کمال روشنی و صفا اگر خواهیم کرد اینم
آن آب را تلخ و شور و نفع تسکین عطش و رو بیا بیند نباتات از سلب کنیم و منقطع یابیم
و چون خاصیت آب شورین را با او گذاشته ایم چرا شکر نیکو بند خدا بر این نعمت **افزیم**
الماء الذی قدون استر انشاه **فمر غیر ما امر عن المیشون عن جعلنا ها**
تذکره و ما عا کلمتی یمنع بستم ربک العظیم اخبار کند از انشی که بیرون می آید از درخت
سبز آیشها آفرید اید درخت انش را که نمونه انش دوزخ درو مضنر است یا ما افریننده
ایم اهل برادی شاخ آن شجر میخ که زمیند انش بر شاشی از درخت غفار که انشی سخن اند
میسایند با مرغدا می از میان این دو شاخ سبز تر که آب از آن میچکد انش سرفه می آید که
خاصیت او حرارت و بس است بر عکس آب که خاصیت او رطوبت و برودت است
و ان نیز فر فر ستاده از عرق است با مرها این منشاات تصداده که مظهر حال و جلال است
که ایند ایم با د کردی از نغم سبب حیات و از جهم موجب عذاب و عقاب و ان تذکره تبصره
است رای اهل بصیرت تا بدانند که هر که قادر است بر ان آب شبورین خوش گوارد از ابر در
هما و توانا است بر احدث انش از درخت سبز تر با وجود صفت مایهت که در دست هر ابر
فادر بود بر ناز ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و نیز مردگی **فصل** و ما عن الخالقین
و ساختیم ما انش را بر خورداری بقویب نفع که حق الملقون النازلین بالقوا محمد و در صورت

من القی و هو المكان الفکر و خص بالذکر لفظ الاحتیاج قیمة او من القوی و هو الخلق بعم
 المسافر والمقیم اکفا کرد بذکر احد الضدین فی جعلها مذکر بر طرز و سبیل سرائل فیکلم
 لکم شیء شاملت بر نگاهداشت ازین قوله **فیسبح تسبیح کوی نیام پروردگار بزرگ تو**
 او را بیایگی یاد کن **فلا افسر مواقع العجز و انه لقسر لو تعلمون عظیمه** لا در فلا
 افسر زیاده است و ششم مواقع عجز ای نماز العجز و قول بعضی مراد بجزء قرآنی است
 و موقع آن دل سقیم است هر چند دل مطهر او یکی است اما نظر بکثرت عجز مواقع و نزد و قرآنه
 حزمه و کسای موقع است بر افراد و نیز اول قرآن بر قلب مبارک وی بعضی تکرار به التوح
 علی قلبک ثابت شدک یا مراد از مواقع مغایرت و ساقط ان صاحب **کشاف** فرموده که چون
 عزیز دلیل زوال سلطنت بجزئ است از جلال کتامت بر وجود موتی که نا پیر او انفال
 منت یا مراد از مغایرت مطلع است یا مراد ساجد و مقابره است که اصحابی کالجی مر
 بران دالت ماقدر زمان عجز است که مامور بر وجه شیاطین شدند و آن وقت کلا دلت
 حضرت رسالت و هنگام بعثت او **تقریب** و انه لفسر و بدیهی که انجید خدای بران
 سو کند خورده را بنده سو کند بیت عظیم کرد ایند جواب فسول است **ان القرآن کونیه فی کتابه**
یکنون لامه الا المظهرین بدیهی که انجید حضرت رسالت بر شاخچه انذار ایند فرایست
 برزگوار و بسیار نفع چه مشقت را اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید
 ما کرامیت نزد خدای و ملامت و مومنان با قاری و حافظ او معزز و مکرست و این قرآن
 نوشته است در کتابی بوشبک و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ **قرآنه**
 لایحه نشانند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در ویست مگر با کز کان یعنی ملائکه که مظهر
 و من کی اند از لوث کدورات اوصاف بر رویه و گفته اند که مراد سفره فکرام برده اند و
 بعضی صغیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی من کنند صحیفه مکر مطران
 از احداث ظاهره لایحه نفی است اما معنی آن بی جیب و محدث است از من صحیف
 و نزد امام مالک و شافعی بحدیث و عایض و جیب داخل مصحف و سر آن روایتی بحدیثی
 منفصل از وی و بقول امام ابو یوسف جیب و عایض با کتابت قرآن جایز است و قتی
 که لوح بر زمین باشد نریکنار و نیز در صحیح بیع وجه روایتی **بعضی** مراد حامل بر قرآن کرده اند

و نزد امام اعظم محدث
 و عایض و عایض
 روایتی مکر

و هو در سن صحیف
 و زیارات

و از این عمر منقولست کرد و ستر نزدیک من است که بخواند قرآن مکر کسی که ظاهر باشد بخند
 عهدش فضل جمه الله فرموده که مراد از این طهارت توحید است و این عباس نهی کرد از آنکه
 بیورد و رضای ما ممکن دهند از قرات قرآن و قول محققان است که مراد از من اعتقاد
 است بعضی معتقد نباشند قرآن مکر با کین دلان و خالص در بیان که مومنان اند با کاه
 داشت احکام قرآن کنند مکر کسی که پاک شده باشند از لوث خللان یا علم بدان بیورد
 و نفس بیرون و بل انرا ندانند مکر انما که صاحب تر باشند سری پاک و بچند فرموده که
 پاک سری ما سوی الله است و بیکر نهی خوش گفته **نظم** حال حضرت قرآن نقاب آنکه
 بر اندازد کرد ار الملک معنی را بگرد بید از غوغا **در بحر الحقایق** آورده که واقف
 و مکاشف اسرار قرآن بشود مکر کسی که پاکیزه کرد از لوث نوحه عز و غیرت و برسد
 بقام مشهور حق در ماضی خلق و مشهور خلق در ماضی حق و این معنی صریح بیکر در جزئیهای
 شاهد و شهود در مشهور و هو الوبی الودود **منت** چون تجلی کرد اوصاف قد لیر
 پس بسوزد و صفت حادثه را کلمه **تقریب** **رب العالمین** **ابنه الحدیث** **انتم مدله منون**
و جعلون **سیر فکرم انکر نکره** **بون** فرموده شده است از نزد افریدگار عالمیان
 آبدن سخن که قرآنت شما ای اهل مکه گزنا کوید بکناید با سکر کنید با مداهنه کنندگان
قرآنه و جعلون رز فکرم و میسازید دوزی و بهر خود را از عقده و حسن اعتقاد
 بقرآن همینکه تکذیب قرآن کنید یا میکردانید چوقی لیت که مراد از رزق مطرات و چون
 آمدن مطر آبنا نیست دهید و آن خلاف سخن خداست که منزل مطر است نزد غیر او
 از انفا **فلولا اذ البفت الحلقم و انتم حسد منظر و منی اقرب الیه مکر و لکن لا تبصرون**
 بسچرانه که چون برسد نفس عبیر حلقوم در وقت مرگ و شما ای حاضران مجلس خضر میسکریه
 بیت و مانز و بیکر بیدان محضرتان شما و لیکن شما نمی بینید و بیندایند و ان قوی با بقیاد
 علم و قدرت و ربیست **فلولا ان کتم عن مد من ترجی منما ان کتم صادقین فاما**
الکان من القرین فی وج و برحمان و جنة **بغیر** **بیر** **جرانه** اگر شما در قیامت سخن او بخورد
 سخن او بیدر بیدید و ان برین شما از برای جزا دادن شماست و شما خود تا بلایق نیستید
 اگر راست گوید باز گردانید روح را بجهنم و قتی که بجان مرید چه احتیاج رفتن شما

تکذیب حق راستگ نور است
 مطر بر او

بدا را خیزت نماید **قره** فاما از آن کان من المرفین پس اگر باشد منرفی از نزدیک کرد انبیه
 شدگان بدیرگاه ربانی یعنی از سابقان بود پس او است را خیزت با آسانی با خلق
 از غیر یا مغفرت یا فرج وان در قیامت و در قیامت و در قیامت و در قیامت با حقیت
 ملائکه یا چنان مشهور و اینها در بهشت باشند و دیگر او است بوستان بر نعمت
واما ان کان من اصحاب الیمین فسلام لکم من اصحاب الیمین اما اگر باشد ان من قی
 از اصحاب دست راست پس سلامت ترا ای کسی که هستی از اصحاب یمین و اشهر
 آفتت که سلام بر تو ای صحابه امین که برادران تو اند یا مرده سلامت باد ترا از
 ایشان یعنی شادشون که ایشان ساله اند از اوقات و مخافات آلا ان اولیاء الله لا خوف
 علیهم ولا هم محزون **واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من جهنم و نصیبه عظیم ان**
هنا لمن حق الیقین فیجیبهم بیک العظیم و اگر باشد مرده از تکذیب کنندگان منغلی و
 رسول و اگر همان از طرف حق پس او است پیشکش در قیامت که مرده و در دوزخ
 یا دوزخ و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش سوختن بدستی که اینجاست شد
 در شان آن سه گروه یعنی مفران یا اصحاب یمین یا مکذبین الضالین این من اصحاب الشمال
 و غیر و صفت اصحاب الشمال بکذب من الضالین جهت دلالت بر آنکه این وصف است که
 شقاوت باز آورده و ذکر نزل از روی حکم است بحال اصحاب شمال **نوب** یعنی الیقین
 حقیقت یقین بر تبه رسیده که بالاتر از آن یقین نباشد یعنی راست و درست و بیگان پیش
 تسبیح کوی بنام برود کار خویش یعنی تنزه کن او را بیکر بنام نخسته انجام او از آنچه لایق
 کوی می او نباشد یا تا رکذ از بیکر پروردگار خود قول است که بکوی سبحان رب العظیم
 و در خبر آمده که بعد از نفل آن آیت حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اجعلوا فی رکعاتکم
 تحت السورۃ الواقعه و الحمد لمن جمته واسعد و الصلوة علی من شفا عند شایعه

و علی آله و صحبه اجمعین
سورۃ الحديد مکیه و نوح و عشرين آیت
هر که هفتاد بار از سر صدق • خواند ای تو هر روز در یک جلوه • ناید از کار بار خویش کشاد و در حق آیدش جلوه بدید • و در هر جمعه بخواند او پیشقا • رسد از لطف کریم و بخشد

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات و الارض و علی العزیز العظیم
 نماز گذارد و پیشکش کرد مر خدا هر که در اسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است
 از مؤمنان و بیایکی یاد کردن او در آسمان از ملک است و ستاره و مویمه و جن آن
 و آنچه در زمین است از حیوان و حاد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد در کل مخلوقات
 اما نسبت به بعضی تسبیح بر آن بود و محیی اطلاق بظلال کنند که تسبیح ظلالست چنانچه در
 و ظلالهم بالقدق و الاصال و خدای غالبست در هر چه خواهد دانای در هر چه فریاد **له**
ملک السموات و الارض محیی و ممیت و علی کل شیء قدیر هو الاول و الآخر و الظاهر
و الباطن و هو کل شیء علیم مر او است بادشاهی آسمان و زمین که موجد است و مبدی
 آن و تصرف کننده بیکر داند و میسر داند در دنیا و بر همه چیزی توانا است احوال و امانه
 او است بشهر اشیا معنی از آنکه آنها معنی قدم او از لیت که او لیت او امانت نیست
بیت اول او اولی ابتدا و آخر او آخری انتها • اشکارا وجود او بکثرت دلالتها
 و بیان حقیقت ذات او از تصور و عقل هر عاقل دانای رب العالمین میفرماید که ای بنی
 خلق عالم در حق تو جهار طایفه اند که اول اند معنی مدبر و مادی که ترا سبب وجودت
 گشته اند و انکه آخر اند اول در احقاد در آخرت که در دست گیرند سیوم در برابر الظاهر
 دستان و یارانی که در اشکارا باقی باشند چهارم فرقی که باقی ممان معاش کنند چون زمان
 و دهان اند که اعتماد برین هر چهار یکی که ممد برای مصلحت خود اند از تنها هر که دوست دارد
 ترا برای خود دوست میدارد و من که ترا خواهم بحیث صلاح کار تو خواهم نسبت اولیت
 معنی بجا زیت و از من حقیق اول منم ترا از عدم بیچود آوردم آخر منم باز گشت تو در نهایت
 حال من خواهد بود ظاهر منم صورت تو بختر و جوی بسیار استم باطن منم سر او حقا ق در دل
 تو و بیعت نهادم **مریعی** اول و آخر تو می گشت حقیقت و قدم ظاهر و باطن تو بیچست خود
 و ظاهر اولی اشغال آخری اشغال ظاهر و چند چون باطن و کف و کمر **در بحر الحقایق**
آورده که اولت در عین عزیت و آخرت در عین اولیت و برهنه سوال ظاهریت در عین
 باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت و در خدا شناسی معنی برین یکی از شیخ ابو سعید خمران
 آورده اند که چون از تو پرسیدند که خدا برای چه شناخته گفت بلکه بیان اصداد جمع کرده

سورۃ الحديد

تکلیف می دهد در اسماء خوانده

پس این است هم اول و الاخر و الظاهر با الباطن بر خوانند و فرمود که منظور بستج اصدا
الا از جنسیت واحده و اعتبار واحد در آن واحد **مشهوری** اولی و همدرا اول اخری
باطنی و همدرا در ظاهری **توجهی** بر بعد از صفات و از جمله یکی و مستغنی نبات
کسی و صفش این بود لا محاله همه چیزها را تا بود اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر
و باطن مشرق افش و یکسان **هو الذی خلق السماوات والارض فی ستة ايام ثم استوی**
علی العرش یعلم سرایلیح فی الارض و ما یخرج منها و ما یزل فی السماء و ما یرجع بینا و نحن
ایمانکنتم بالله بما تعلمون بصیر اوست که خلق سماوات و ارض کرد با وجود قدرت کامله و حکمت
شامله در مدت شش روز تا ملائکه حدیث او را مشاهده کنند که با بسبب یکی بر قصد
کرد بلند پر عرش و اجرای امور متعلقه بر او بر وفق ارادت میداند آنچه در آید در زمین
چون بختی که بکارند و قطرات باران و کفها و اموات و میداند آنچه بیرون آید از زمین
چون نباتات و حدیثات و برخی از دفا بن در دنیا و بعضی کوز و تمام موفی در آخرت و می یاند
آنچه فرود می آید از آسمان چون باران و برف و تکرک و ملائکه و احکام آنچه بالا رود و در آید
در آسمان چون اعمال و دعوات داعیان و ملائکه که عملهای بندهکان بسنجند و خدا می
باشما است بعلوم و قدرت عسی ما بنسبت کل مخلوقات و بتفضل و رحمت حضور صانست با نبیا
و اولیا و شهدا و صالحین و کافر مومنان و من منات **توله** ایما کنتم هرجا که باشید محبت
علم و قدرت هیچ حال از شما منفک نباشد و آن معنی بعقل معهود نگردد بلکه تعویق او را
بگش در یابندست این معنی که بچند در بیان **فی زمان دار خیر زو فی مکان** و خدا می
بایختر شما می کشید منا است و بیان جزا خا اهدیاد **لم ملک السماوات والارض والاله ترجع**
الامور الی اللیلۃ الثمار و یولی النهار فی اللیل وهو علی سر نبات الصلور
سرا و است با دشاهی و فرما زواجی در آسمانها و در زمینها تکرار این کلام اگر چه بحسب
عبارت ظاهر است اما من لا بد و الا عاده بکار نیست آیه اول باید تا عاقبت داشت و ثانی
با عاده جلجند سفر نماید که والی الله ترجع الامور تعویق بسوی خدا باز گردید شرح عواقب
امور **توله** در روز شب در روز تعویق از زمان شب در روز افزاید و در روز روز را
در شب تعویق از زمان شب در روز زیاده کند با اختلاف فصول در فصل تابستان روز دراز

کرد

کرد و شب کوتاه و در زمستان شب دراز کرد و روز کوتاه و در ازی و کونای شب و روز
بحد اختلاف فاق هر جای که خوبت که هر چند قطب شما می از اقی بلند تر بود در ازی و
کونای بیشتر شود **توله** و هر علم او و او تا است بر سر ارض بر و مکتوبات خواطر و اطلاع
بمضمرات صلوه با بلع است ازین قول که والله بما تعلمون بصیر چون خواهد آیات و دلایل
نبیات در قله تنها و افزینها **الکی** بر حدی ریشک و توضیح بیان آن بر تده انجا مید
که مغر و معترف و منکر و جاحد را شبیه نماید از کمال عناد اگر در خروج و انکار اصرار و استناد
و زندقه انجا چاره نشت اما محبت ظهور حق و زهوق باطل سزاوار است که بما موات الهی که
اسما بالله و مرسله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فی ذلک انما انکم لم احرر
کبیر یعنی امان آید بخدا و رسول او و افضای کنید از مالهای که از کدشکان حوا
بمیوات با بغیبت مصرف شما در آنکه در راه خدا بذل کنید و باشار نما یید بر آنکه گردید
بخدا و رسول او شما و فغنه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات مرا ایشان راست
اجری بزرگ و ثوابی عظیم که بخت نغم است **و ما لکم الا فی سون بالله و الرسول بدعوکم**
لنؤمنن بریکم و قد اخذ مننا کفر انکم منین و بخت شما را که نمیکردید بخدای و بوجدانیت
او معترف غلبید **توله** و الرسول بدعوکم و حال آنکه رسول و میخاند شما را بخت و پرهان
تا ایمان آید پس و در کار خویش **توله** و قد اخذ و بدرسنی که خدای فرا گرفت همان شما را
در روز است بر اقرار بر بوبت و تقوی شکر اگر هشتید با و در از نکان مران مبتدای راه **الذی**
ینزل علی عبده آیات بیانات یخترکم من العظام الی النور و ان الله بیکم لوروف رحیم
اوست آن خدای که فری فرستد بر بند خود که بحدیست آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات
هویدا تا بیرون آرد خدای شما را بقران یا سبیر بدعوت از نامرئیکه های کفر بروشنی ایمان
با از ظلمت جهل بنور علم با از ضلالت هدایت و از مخالفت بموافقت و در فترجات **آورد**
الله از ظلمت حجاب بنور عقل و بدرسنی که خدای بشما من است که قران میفرستد و چه بخت
است که رسول را بدعوت میفرماید **و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله و لا یرثه السوات والارض**
و بخت شما را و چه عزیز د اید در آنکه نفقه کنید مالها خود را در راه خدای و حال آنکه
مخدا او است میراث آسمانها و زمین و حق هر چه در آسمان و زمین است بعد از خدای کسی

که در آسمان و زمین است پس درین بخل و اسناک و عدم صرف در مصالح و عباد و صدقه
 چه فایده دنیا عاید خواهد شد عاقل کسی است که مال خود را بدست خود در راه خدای پیش
 پیش فرستد **بسم** برك عیشی بگور خوش فرست. کس نیارد ز پیش تو پیش فرست تا من اتفاق بگردد
 باقی را بفاقی خرید کند. **عنه** صلی الله علیه و سلمه بگوید این آدم مالی مالی و حالک مالی ایما
 اکلته فاقبت اولیته فاقبت او فصلدت به فاقبت **لا یستوی منکم من انفق من قبل
 الفیج و ما قبل اولک اعظم در چیز من الذین انفقوا و ما قبلوا و کلا و عد الله الحسنى و ان**
بما تعملون حبیرو برابرست از شما ای مومنان هر که نفقه کند پیش از نفق مکه که اهل السلاخی
 برك و قواله و کارزار کند با دشمنان خدای و رسول با کسی که اتفاق کند بعد از نفق و عزت
 خال نماید چه در آن وقت و سرعت در کار مسلمان خواهد شد و جندان ما اتفاق و مقاتله
 احتیاج نخواهد شد **توله** اولک اکثره متفقان و مقاتلان مشر از نفق نیز کتراند از روی
 در چه مرتبه از آنکه نفقه کنند پس از نفق و کارزار کنند **توله** و کلا و عد الله که نفقه
 و قتال میکنند پیش از نفق و پس از آن **توله** و عد الله الحسنى و عد کرده است خدای
 بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد **توله** والله بما تعملون و خدای باینجه میکنند
 از نفقه و قتال با خلاص یاری داد است و قوی است که از نیت در حق صدیق اگر بازل
 شده که جمیع اموال خود را در راه حق صرف کرده با عیاشی فقط از لباس تناعت و انگار کرده
 بجاه جبرئیل فقال لرسول الله بگوید الله تعالی فلانی که هر چه و راضی عنی فی نفقه و سلمه
 علمه منی و این عنایت در بار او جراتشود که اول کسی که ایمان آورده و نفقه کرده و با کفار
 مخاضه نموده او بوده و اشارت بدین معنی در صفت او گفته اند **منشی** صاحب قدم پیام
 بخرید. سردن جمله اهل توحید. در جمع مقربان سابق. حقا کین او نبود صادق.
من ذی الدنیا من الله فرضا حسنا فیضا عده لعله اجز کثیر کست کسی که او دام و مد
 خدا از آن معنی نفقه کند مال خود را با دست عیاشی بان ماند که قرض میدهد و امر نیکو
 یعنی بطبیعتش و با خلاص از زیادت کرد اند جزای فرض او را برای او یعنی جزای او را
 مضاعف سازد و سرا او بود بهشت که نزدی کرامی است **یوم تری المومنین و المومنات
 یسوی نورهم من ایدیم** و با ایمانهم بشیر کرام الیوم حیات بخری من نعمتها الامنا و الدین

فما

ینها ذلک هم الفوز العظیم مقدور باد ذکر است معنی با دو کن و وزی را که شقی مومنان
 و مومنان را بر بر اصراط و در آن دم میرود شتابان نور توحید ایشان پلشایش
 تا با ساقی میکندند و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را بهشت راه نماید بر قدم رحمت
 سیرایشان چه بعضی باشند که سیرایشان چون برق خاطف بود و بعضی چون باد صرص
 و برخی سیرایشان چون طوارق و گویان و همچون نور ایشان فراختر اعمال ایشان بود نور
 یکی بگوید این مسود که از صنعا باشد تا عدن و از آن دیگر برابر گوی و یکی را بر بخیل
 و ادنی قوی آن بود که صاحب آن موضع قدم خود را بدیند با روی صیغ مومنی فی نور نباشند
 و گویند فرشتگان مرایشان **توله** بشیر کرام الیوم مرزده باد شما را امروز بخت جنت که
 می رود از در قعود و ایوان جنان اتمار با از زیر اشجار آن جوینها و باشند شما جباران
 در آن و این بشارت بخت جاوید قوی عظیمست که از احوال قیامت ما مومن گشته مدار
 سلام و دیدار مسلک ذوالجلال و الا کرام مرشد **مرح** هزار جان کرامی خدای باین نظر شما
 و چون نور مخصوص مومنانست و کافران را از آن نصیبی نیست و چون منافقان در دنیا
 خود را از مومنان می شمردند و هدیه میوزندند و در آن مسلک صراط آرزبنا مومنان
 خواهند که بگذرند ایشان را بجازات خلیع قوی همراه سازند و چون نیمه راه برسند
 نور ایشان منطفی کرده پس مومنان را آواز دهند و گویند انظر و نا انظر و ما برید و
تولبت که گویند انظر و الینا از آنکه چون مومنان روی باز پس میکنند مومرا و روشن
 می شود چنانچه خدا سقرماید که یاد کن ای محمد **یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین
 امنوا انظرونا انتم یس من نور کرم** روزی را که گویند مردان منافق و زنان منافقه
 مرا کسای ترا که بصدق کامل و معین شامل ایمان آورده اند در دار عمل و سبب انصاحیان
 نور و خدا و از آن حضور و سرور اند منافقان **توله** انما کستند که شکای می نمایند که از بیوفی
 انوار شما و شش عده ضیا و بهاء شما بکرم روشنی از آن کس سبب شما **بما قبل او و او کرم
 فالتمسوا** و اکتفه شود یعنی گویند مومنان یا اسلام که منافقان را که باز گردید و بدینا روید پس
 بچوید روشنی را که بجز کسب نور نتوان کرد از دنیا با خود باید آورد چنانچه ما از دنیا
 بخود آورده **البرلیت** کار ایضا کن که شش است در پیش روی آسان بخار که در راه با پیشی و رفت

منافقان فهم ان کلام نگارده چنانکه از عینا قنبا سوز خود شد دوی باز گشتند
تصنیف بنهم بسو له باب باطنه بینه الرجح و طاهر من قیل الی العتاب بسره شود یعنی
سلاکه بچکر آچی زنند میان منافقان و مومنان دیواری بزرگ چون دیوار حصا شهری
مرا فرا در می باشد که مومنان بدان در آیند باطن آن سوره حجت بود که مومنان در آن
بهیشت نزدیک اند و بیرون سوز از جای خارج که منافقان اند عذاب باشد و بنا که
نزدیک دروزخت اما منافقان چون باز گشتند بر قول رجب و راه کفر فالقسوا نورا و یوز
ند بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری چون سد مسکند ساخته و پرداخته یابند که
حاجز شده میان انسان و مومنان از آن در مومنان را مشاهده نمایند که زمان جزمان
بریا صحنان نزدیک اند باز از سر نوینا و دیگر الی الی و لکن کفر فستغفر
انفک و تریصم و تریصم لایمانی حتی جاء امر الله و تکرر بالله العزور
عجز اند شاعر و گویند ای مومنان آیا سویدم ما باشما در دنیا و بیجاغت شما نماز مسکنداریم
و میروفت شما لوزه میداشتم گویند مومنان از بی نظاهر با ما بودید ولیکن شما در غیبه
افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاشرت چشیده نامسز و ارضعت کشیدید
چه مسکند ما الشاعرة ان نطق الالطنا قوله و تریصم و تریصم بودید مومنان کا
دوایر و واقع طلب بودید می گفتید بیست مرغ الاسلام ساعه فرسکن قوله و تریصم
و شک و دلب در بهشت و حشر داشتید و قلم ان کان بعث سبغفر لنا قوله حق حجاب
امر الله ای قلم الشاعرة او امره بدخول النار قوله و تکرر بالله العزور و فرب داد
شما را بجای شیطان فریبند یا دنیا ناپائید نایس و لایس و لایس و لایس و لایس و لایس
کفرها ما و کفر الناری می لیکر و پیش المصبر بس امروز فرآ گرفته نشود ای منافقان چیزی
که انرا فدای خود کنید تا از عذاب برید و بگردن نیز خدا از آنان که کفر و مدیدند جای شما
و انسان دو رخ بود آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش
بآتش یا همان آتش متولی امر شما و ناصر شما باشد و ان سخن با ایشان از روی تمکرم خواهد
بود و بد باز کشتی است آتش آورده اند که ابتداء حال مومنان در یکدیگر بفر و فاق بودند
وظاعتی بود میکردند بعد از هجرت که مال بدست ایشان آمد و عیش تنگ ایشان بست

سید گشت آثار قصور و تقوی در وظایف طاعات ظاهر گشت آیت آمد **الذین یلین**
استوا ان یخضع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق ولا یكونوا کالذین اوتوا کتاب من قبل
فطال علمهم الامم قد نعت قلوبهم و کثیر منهم فاستوفوا ای وقت نرسیده م
انان ما که رویک اند انکه برسد و زم شود دلهای ایشان برای یاد کردن خدای و برای
انچه فرود ستاده خدای از کلام خود **قوله است** که چون در میان اصحاب مزاج و مضاحکه
بسیار شد ان آیت نازل گشت یا صاحب العا س موعظه کردند و ان کلام فرود آمد و جمعی
گویند نزول آت در میان منافقان است حق تعالی میفرماید که هنوز وقت نیامد آنها را که بپایان
آورده اند بزبان دل خود را بن بان کی سازند و اخلاص داشعار خود کردند و میباشید
ای مومنان مانند نبود و نصاری که ایشان را توبیت و لیخل داده اند **قوله** فطال علمهم
الامم صق عمره در یافتند و اصل دور پیش گرفتند بس حجت شد دلهای ایشان و در آن
خشوع نماید و بسیاری از ایشان خارج اند از دین خود و تارک اند مرا حکام کتاب خود را
از فطرت و نشان سحت دل غفلت و نشان تری توجه بطاعت ان عقیاب المؤمنان
بعول ان سعور بعد از چهار سال از ابتداء اسلام بوده و روایت قناره از ابن عباس است
که عتاب در شان مومنان بر سه سال سیزدهم از نزول قرآن بوده و این روایت بران دلالت
دارد که سوره مکه باشد لسا اگر کسی گوید که اگر سوره مکی قرار باید بسره منافقان دین
سوره چه وجه دارد که نفاق ناشی شده مکر در ملتند **جواب** می توان گفت که این صورت
از اخبار معتبانی باشد که نشان وقوع پیوسته و ولایت مومنان آمد بود بود بایمان
و حی آگی وارد گشته و ان سخنان را گوش حق شنوی مومنان دل باید که بیقول تلقی کند تا اثر
آن در دلها راه یابد **مشهوری** دل که نور معنی نیست روشن بخاش دل که ان سنگ و آهن
دل که کرد غفلت نرنگ دارد از ان دل سنگ و آهن ننگ دارد **اعلم ان الله یحیی الارض بعد**
من نھا فدیبا لکم الایات لعلکم تعقلون بایمانند ای تنگان بعث انرا که خدای زنده میکند اند زمین
و اعدان مردکی و افسر ک آن و همان متوال زنده خواهد ساخت اموات را تحقیق همان کردیم
برای شما آیات قدرت و نشانههای حکمت را تا شاید که شما در استلال عقول خود با کار برید
ان المصلدین و المصلقات و اقربوا الله فضا حسنا یضاعف لهم و لهم اجر کثیر

بدستی که از زمان با وجود آنکه و زمان تصدیق گشته که بعضی خدا و رسول را دست و پا کنند
 و حفص بشدند یعنی اند یعنی مردان و زمان صدقه دهند و با حال آنکه وام داده اند خدا را
 و امر دادن نیکو یعنی از اطیب اسرار زبانه کرد اینک شود مرادشان نزد ایشان ازنده اصفه
 زیاده و مرادشان از است مردی کرامی و پاداش بزرگوار یعنی بهشت **والذین امنوا بالله ورسوله**
اولئک هم المرسلون والشهداء عندهم لهم اجرهم ووزنهم والذین وانا نکره وید
 اند بخدا ورسولان او و شکر نیاموده در احکام و اجازاتشان از آن گروه انسان صلیقا اند
 یعنی بسیار داست کیان و کواها اند روح قیامت نزدیک بود بر کار خود برانیا و ارم ایشان
 و بعضی بعضی که از الشهداء مبتلاست و همراهم خبر معنی است که آنها شهید شده اند
 در راه حق نزدیک وی اند در قریب درجات **قول** لهم اجرهم یعنی مومنان را اجر صلیقا ن
 بود و حاله فی ملاحظه اضعاف کرد در مقام کسی که بود که چون ثواب اضعاف ندهند تربیت
 و اقامه بود **جواب** است که ازین فایده بالاترجه فرزند بود که ثواب عمل آحاد مومنین مثل
 ثواب عمل صلیق کرده کدام احسان ازین بالاتر باشد و اما اضعاف واجب باعمال نیست
 بل ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء است **والذین کفروا وکذبوا ما یاتنا اولئک اصحاب العظیم**
اعلوا انما الحیوة الدنیة الیه و الیوم نیند و نفاضل و نکاتیر فی ۶۲ سوال و الالاد
کثیر فیت اعجب الکفار نیا ندر فتریه مصفرا ثم یسکون حطالما
فی الاخرة عذاب شدید وانا نکره پوشیدند حق را و انکار نبوت سفیران قتلک یب
 آیتها ما کردند که بر محمد صلی الله علیه و سلم فرزند شده ایبر آنکروه ملازمان و روز خند
قول اعلوا بناسید ای طالبان دنیا انرا که زندگانی آن سرای بازیچا است و بهبوده که
 ثباتی بران متفرج نیست و هیچ کشیدن در طلب شناع او چون لعب کودکانست در بازیچا
 به حاصل و اثری از آن بر لوح روزگار باقی نماند بلکه وبال آن از تضعیف اوقات زندگانی
 نتیجه و لعب خواهد بود **بیت** بازیچه است طفل قریب از شناع دهر به عقل مردمان که بدان
 مبتلا شدند **قول** و زینت و آرایش است در مطامع خوشگوار و ملا بس فخر و منازک بازیچه
 و مراکب راهوار و مغالخت کردن میان یکدیگر بنسب عالی یا جاه تمام و مباحات بیسیاری
 ما لها و کثرت فرزندان و ندانند که در اندک زمانی آن بازی بر طرف شود و لیسو که باعث دفع

۱۳۷
 انما الحیوة الدنیة
 لعب و لغو

هم و خزنست و لعب که موجب جلیب فرح است بخر و احزان میل شود و او را بشنبا
 بنام فرزند و طفل و نکاح چون شران است او بود بس مثل اینها در هرعت زمان و زودی
 انتقال عجب با وفاست که بزین آشنه بارد و بختها که دروست زود بروید و قیام کرده
 بر از روی خویش شکفت آرد مزاجان و انچه رسیده باشد از باران بس آنکه خشک
 شود بسکی از اوقات سماوی و بلیته ارضی بس بر بدنی آن گیاه دار زد شده بعد از سپری
 بش کرده بعد از زهری در صم شگفته و کوفته و ریزه ریزه شده و در آخرت عذاب است
 سخت مرده نمانان خدا انرا که هر عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند **ومغفر**
من الله و رضوانا کما الحیوة الدنیة الا شناع العز و سابقا الی مغفر
من یکر و حنیه عنها کفر فی السماء و الارض ایدلت للذین امنوا بالله ورسوله و سرزشتن خدای
 و خشنودی مرد و مستان حق را که در جنت و جوی موی ترک هر دو برای کردند **داعی**
 ای طالب دنیا تو بس غروری و ای مال عقی تو بکو بزودی و ای آنکه زیاده و مال و عاقل
 تو طالب غد بلکه عین لغوی و نیست زندگانی دنیا مگر مسای که بزینت و باقی ماند و آن
 شناع عز و نیست کسی است که دنیا را دست افرا حصول نفیم آخری سازد نفاز سئلذات
 نفس و جوی بکار آن جهان ببرد از دنیا اما اگر صلح دولتی و مدد تو فتن رفیق مروز گذارنده
 تحصیل مقاصد معنی را اسباب دنیوی و وسیله کرداند و آن رضات الهی بهره بردارد
 بنسبت او شناع حضور و سرواست نه شناع غرور و عز و زعم المال الصالح للرجل الصالح
لمت مال را که بر حق باشی حواله نعم مال صلح گفته رسول **قول** سابقا الی
 مغفره من یکر ان یبتذل مسابقه فرسان است با حراز قصب سبق یعنی سابقیت جوید
 بموجات مغفره کران تو با است یا استغفار از اید خرافین با روزه با صدقه یا جهاد
 یا تکبیر و لیه بحضور جماعت و سکتی گفته که مراد متابعت حضرت رسالت است که بحر قصب
 سبق متابعت امرها بس حق سجایه میفرماید که کتاب نماید متابعت او که سبب
 آمدنش و موجب مغفره است **قول** و حنیه عرصة ما و پیشو که در رفیق بهشتی که
 بهشتی آن مانند آسمان و زمین است بشرطی که هر صاحب رفیق ساین و یکدیگر وصل
 کنند در مقام ذکر عرض کرد که انصرامت ایدن است هرگاه عرض جنت و ان حال است بس

بر طویش پیشتر میسر میبود و میآورد که عرض العباد چنانست از آنکه پیش ازین که ششده درها
 السموات والارض اگر کسی گوید که ازین دو عبارت کدام یکی باطل است جواب گویم که آنی که
 محذوف است تشبیه است و تصریح بخیری که دلالت بر عدل دارد **قول** اعدت للذین امنوا بالله
 اما ده کرده شده است احسن بهشتی برای کسانی که پدید اند بخدای و بیزنسان او **وذلك فضل
 اللّٰه یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم** این گویند یعنی توفیق بران فضل خداست و گویا او
 میدهد بعنايت خود هر که را میخامد و خدای خداوند فضل بزرگت بر مومنان در دنیا و توفیق
 ایمان و هم در آخرت بیغفرت و رضوان **ما اصاب من مصیبه فی الارض ولا فی انفسکم الا
 بیئنا کتابنا قبل ان یراهن ان ذلك علی الله یسریر** زبید و نخواهد رسید هیچ مصیبتی
 در زمین چون خط و کزبینه و نقصان مال و زرع و جزآن و نیز در نفسهای شما چون بیماری
 و ضعف و فقر و موت و اولاد و غیر آن مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ و بروایت
 مسلم آمده که آن الله کتب مقادیر الخلق قبل خلق السموات والارض عین الف عام
 و کان عرشه علی المام **قول** شرا از آنکه سافزینیم و پدید آید ویران مصیبتها یا زمینها
 یا نفسهای شما را **قول** ان ذلك بهر شیء که ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن بر خدا
 اسانت **این حکم** در ازل و نبوده و از روی مرافت جهت آنکه در نفس قرار گیرد و دانند که
 احکام ازین مستدفع نمیکردی گوید که اینها بر شما نوشته ام **کلیلا تا سوا علی ما فاکره ولا
 تفرحوا بما ایتکم والله لا یحب کل یمتال خوز** شما اند و حکین نشوید و غم نخیزید و بر آنچه توفیق
 شد از شما از مال و حسب و صحت و عاقبت و شادمان نگردید بآنچه داد شما و از مال
 و متاع دنیا اخبار است بمعنی بی عقی از اقبال دنیا سرور و از یاد بران ملول نشوید که
 اتفاق آریست و غم برین مدار یک و هر چیز که حکم یافت الهی بر اعمال رفتن باشد آن برین
 و شدنی است پس جز در مقام فوت و فرج در وقت حصول فایده نمی دهد پس عاقل باید که
 بر همه کلام ازین دو صفت متغیر لطال و متبدل الاحوال نشود **اما** اگر در وقت طاعتی و وقتی
 معصیتی بخون کرد و در عطا کرامتی من الله سبحانه سرور شود معنی نیست که آن بکوش
 بر توبه است و آن دیگر موجب شکر نعمت است و این هر دو صورت عروج غیر مذموم است و
 از رضای علی که مراد الله وجهه منقولست که هر که بدین آیت کار کند هر چه فریاد زهد را

طرف

طرف حق زاهدی تمام کرد و درین دو بیت خلاصه آیت ماخوذ است **رباعی**
۱۰ مال او بقدری بود که بشود شاد از آن ، و از قوت شود مشغول با دازان
۱۰ پندایت پسندید بکن با دازان ، تا در بی و دیت شود با دازان
قول والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد هر یمتال خوز یمتال ازین خلد است
 ازینکه است که بهشت دنیا بر مثل خودی تظاول و فکر کند و بر آنقا و اقران نیز کی نماید
 بر صفت ایشان میفرماید که **یمتال خوز الذین یملکون و یأمرون الناس بالبطل و من
 یقول فان الله هو الحق الخید** انا نذ که با وجود دنیا داری و جمعیت و تو انگری و دستگاه
 و قدرت بخل کند و مال خود را در راه خدا صرف نمکند و با وجود بخل در مال خود مردمان
 را نیز بخل فرمایند ظاهر است که بسیار اصف با بر صفت خصال مصلی باشند و در پیمان
 این معنی را برین فرود آورده که ایشان بخیل گویند بآنچه نزدیک ایشان بود از ملال
 امور دینی از علم و صفات و نعمت کمال حضرت رسالت که در کتب خاتمه کتاب سماوی
 یافت بود که محمد سغیر اخر الزمان است از او پس شیدند و دیگران را بکتمان آن فکالت
 کردند و این آند بفضا است عند الله که در اسرار تقدین هدایت و دلال خود را
 بخلی تصف ساخته اند و اقران خود را بزبان خضلت مذموم فرموده اند از کتمان نعمت
 سغیر اخر الزمان **قول** و من یقول معنی هر که او بگرداند از اتفاق مال یا از ایمان
 بحضرت محمد علیه صلوات الله و علی الاصحاب و آل بیته رسق که خدای اوست غنی
 از بخل و از اتفاق او و بیستواند که جمعیت قرآنکرها بفقیر دهد و قدرت دارد که با وجود
 کتمان بود نعمت رسول صادق را نصرت دین و فرمایند که جاهلکبر شود ستوده در ذات و
 صفات که اعراض اعدا او حاضر نکند و این فی نیاز حق سبحانه نه درین عهد رسالت
 سغیر اخر الزمان است بلکه در امام سابقه و زمان رسل پیشین بر همین دست و شده است
 که آیت **لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و آتیناهم الکتاب و المیزان** یعنی **ما الناس
 بالفتی** بران دال و موضح است معنی بدست که فرستادیم فرشتگان خود یعنی
 سلیک را به سغیران مجتهدان روشن که محض است با شریعتهای واضح و فرو فرستادیم
 با ایشان کتابها و کتب متصفین مصلح دینی و دنیاوی است و منزل کرد ایدیم را ایشان

ظواهر لفظ رسال معرانه
 اربطه برین در قرآن کلمه
 لفظ ابره شاد است و اگر
 اطلاق شود معنی بقدر است
 و در این کتاب
 و اما در این کتاب
 و اما در این کتاب
 و اما در این کتاب

این کتاب در این باب
 و اما در این کتاب
 و اما در این کتاب
 و اما در این کتاب
 و اما در این کتاب

آوردند و تا کردیدگان ایشان بزرگ و بندگان حسد بردند است بازل شد که خدای ایشان را
 در حق از نور و رحمت و مغفرت می بخشد **للا يعلم اهل الکتاب ان لا یقدر یرون علی شیء**
من فضل الله وان الفضل بید الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم
 تا بداند اهل کتاب که بحیب من نکر و بداند انرا که قادر و توانا نشوند بر چیزی از فضل
 خدای یعنی از آن که استهای مقرر مذکور هیچ جبر نیابند و بدینان نرسد چه فضل
 و از وقتی ثواب و جزای قدرت حق تعالی است عطا کند انرا هر که را خواهد و خدای خداوند
 فضل بزرگت و بزرگی نعمت است که تمام بود و شامل خاص و عام باشد **قلهم** فیض کرم
 رساند از شرق تا مغرب * خوان نعمت فاده از فاق تا باقیان * هستند پیش و کز ذوال
 تو بهره مند * دارند نیک و بد عطای تو اعتراف * **و در شی کتین** روایت بخاری و مسلم
 از رسول خدا مرویست **ثلثة** یونون ایدهم منین رجل امن بقیته و امن بجهل و
 عین مملوک ادی حق الله و حق موالیه و رجل له امه فاد بها فراعنقها فتر و جهاد
 الکفر الحظ الوافر و الضیبا کمال کانه یخجل بالکفانه **و در حدیثی روایت کرد** چون
 مومنان اهل کتاب خیر و مباحات و زهدیدند که ایشانرا ثواب دو بار است یکی بگریزیدن
 بر سعید خود و دوم بگریزیدن بخانه اولیا پس از برای مومنان این امت شایسته توری
 مغفرت عطا شد برین سوال که و یجعل لهم نورا یشون و یغفر لهم والله غفور رحیم
 و مؤید اشعفی است روایت بخاری که از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال **منکم**
 و مثل اهل الکتاب مثل رجل استاجر قوما فاعلموا له الی الفطر واستاجر اخرین فاعلموا الی
 العصر فاستاجر قوما فاکلوا بقیة الیوم فاعطاهم مثل اجر الفریقین فغضبوا و قالوا
 نحن اکثر عملا و اقل اجرا فقال هل نقصکم ما شرطت لكم قالوا لا قال فذلک فضل
 اوتیه من انشاء **قره** لیله یعلم اهل الکتاب الا بعد یون علی شیء من فضل الله لا یرید
 است و المعنی علی الوجه الاقل انما وعدنا من امن من اهل الکتاب کفین من جهتا لیعلم
 الذین لو فی منا منهم ان ائمانهم السابق لایون نهم شیئا من فضل الله قط و علی الوجه البلیغ
 المبین انها المؤمنون علی اباکم و اتقوا الله فیکرموا و تعد من امن من اهل الکتاب من الاجر
 منین و ینذکم النور و المغفرة **قره** وان الفضل بید الله یوتیه من یشاء **وقیل** لا ینبغ

مزید

مزید و المعنی انما فعلنا کذا کذا لیله یستفید اهل الکتاب ان رسول الله و المؤمنین لا
 یقدر یون علی فضل الله فیمن امن یحید و **قره** والله ذوالفضل العظیم عطف علی
 الا یعلم و لا یحیی بعد **قره** سورة الحدید و الحدید علی فضله المرید و الضلوع علی الماحید
 العزید و آله و صحبه الذین خلقوا بالحدید عام کلها **عزید**
الجزء الثامن والعشرون من اجزاء الثلثین
سورة الحجا و لمة مدینة و علی عثمان و عذرة آیتة
 که حضرت فدی بیان روایت کرده است که در کتاب سور مجازله و سخنان بجان و برینها ضمیم
 ما کتبت السق معالدم را
بسم الله الرحمن الرحیم قد سمع الله قول النبی محمد و نسیه
الی الله و الله سميع عاکر از عابد صلیقه رضی الله عنها است که گفت تبارک و الع
 اوی سمع کل شیء لغد جادیت الحجا و لخر لخر بنت ثعلبه زوجیه اوس من صامتة انصار
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالتی که شکایت از شوهر خود کرد که او را بفرایش
 خود خواند و من از اسماع او امتناع نمودم او سکت بخند کردت علی کظفر ای و این را
 بطهارت گویند و در جاهلیت طلاق بود و خول بجناب بنت ماب آمد درین باب استفتا
 نمود رسول خدا فرمود که تو بر حرام شدی گفت یا رسول الله او را طلاق کرده حضرت
 فرمود که آن بمنبرم مگر آنکه تو بر حرام شدی خول بجهت اطفال و خورد سالی ایشان
 و مفارقت ایس در سینه بغایت غمناک شده دیگران سخن بر سعید باز کردید همان جواب
 شنید چاره نید بخدا ناید و گفت **للقسم** انی اشکوا الیک فی الحالی تا آمد که قد سمع
 الله و کونند که در لفظ قد دلالت است بر آنکه رسول خدا و خول چشم داشتند که خداوند
 سخنان در شان مجازله آتی خواهد فرستاد که موجب فرج از کربت او شود یعنی تحقیق بشوند
 خدای سخن آن زمان که جهال کرد بقی در کار شوهر خود و شکایت کرد و ناله برداشت
 بخدای و خدای میشنود بخا و شما از باسخ دادن و سخن گوید این شماره در بعضی تو
 مسکتی که بر حرام شدی و ان میکتی بر اطلاق نداده **ان الله سميع بصیر** بده سق

الحجا و لمة مدینة
 سورة الحجا و لمة مدینة

که خدای شنوا است قول مردمان را بیناست باحوال ایشان **الذین یظاہرون منکم**
من سبائهم ما هن امہا یظہرون انہما فصر الا اللہ فی ولدتکم و انتم لیقولون منکم
من القول و یوقاوان اللہ لعنہم غفور انا که ظہار کنند از شما مردان از زنان خود
و گویند بخت تو بر من همی نیست مادر من نیستند آن زنان ایشان مادران ایشان در
حقیقت حق گفتن آن کلمه زن کسی مادر او نمی شود نیستند مادران ایشان فی الحقیقه
مگر آن زنانی که بزاده اند ایشان را و ازواج نبی و مرضعات حکم مادر دارند **قوله**
بدرستی که مردان میگویند نادانسته محقق و در پی حق چه هرگز زوجه مادر نشود و بدستی
که خدای عفر کنند است مرتکب توبه کاران ازین قول امر زید ایشان را با مجاب کفارت
و ساید دانست که آیت اول تا آنجا در هر حال مظاهر بود و ظہار تشبیه زوجه است
مثل گفتن تو بزوجه است علی یا آنچه تعبیر کنند یا آن از زوجه یا تشبیه جزئی شایع
از بعضوی که حرام باشد نظر مردم بعد از اعضای مجاور و خواه نبی و خواه خلقی
چنانچه گویند بخت تو بر من چون ظہار درین باسرتو ایصف تو چون ظہار داد با بطن بخند
یا در آن خواهر یا عه یا خواهر من و علی و ذاشهر بدین کلمات ناستوده مظاهر میشود **اکثر ذوات**
دوم در حکم ظہار است و کفارت آن و آنچه است که خدا میفرماید **والذین یظاہرون**
من سبائهم فربیعون و انما قالوا و انا که مظاهر کنند عبارات مذکور با و فوجت خود
قوله فربیعون پس با زکرند بعضی آنچه گفته اند یعنی غم میکنند بر و طآن و در مورد
اختلاف امامان است اقبال علی محقق عود است مذهب امام مالک خفی و بقول امام
اعظم مجرد اساک بر زوجت در عقب ظہار و اگر چه لحظه باشد با امکان طلاق و این
قول شافعی است رحمة الله و بساک **کفارت ظہار** البته که چون کسی ظہار کند و عرف نماید
بر و طلی زوجه مانگه دارد بر زوجیت یا و طلی کند **فخر بر رقیب من قبل ان یتماسا** این قبیل
ان بستن کل من المظاہر و المظاہر عنہا یا بجز معلوم اللفظ یا آنکه جماعت کنند و این
دلیل جریمت مثل از کفر **ذکر رقیب من قبل ان یتماسا** پس بر اوست آزاد کردن
بند خواه مو منده خواه ذمیہ خواه حرد خواه بزرگ هوساوی و مجری است و از حکم بظہار
امام اعظم است و بر قول امام شافعی رقیب مو منده آزاد با بد کرد پیش از آنکه مظاهر و مظہر عنہا

مسکات از جماعت

مس کنند بکد کرد و تمتع کبر نداد زهد و بعضی بر آن شد که مس کفارت از جماعت و جماع مظاهر
عنه است مثل از کفارت **قوله** ذلکم فوعظون به این حکم که بکفارت ما مورد شد بد
داده میشود بان تا باقی بستید از تلفظ بجزین الفاظ و خدای بر آنچه شما میکنید داناست
و پوشیده نیست بر و **من لیرقیب فیما شہرت منہا بعین** پس اگر اظہار کند و عدوت
لازمت که صیام ستین از سر گیرد و اگر بعد بود در آن خلافت پس اگر جماعت بشیخ واقع
شود **سک قول شایع** بخشند پس هر که نباید بده با بده دارد و بجزت او محتاجت یا او را
بهاء بده هست و بنفقت احتیاج دارد نقل کند کفارت ظہار او از غیر بر رقیب صیام شهرین
مشا بعین پس بدست روزه دو ماهه و در پی که در میان آن اظہار کند فی عذری و اگر
اظہار کند روزه با سر گیرد و اگر عذری دارد درین قول خلافت پس اگر اظہار کند و عذری
یا بخت فراموش کند با بهار شود شایع او باطل میشود و درین حضرت امام فرمایند او بشب قاطع
تا بخت نزد او حنیفند و مالک اما نزد امام شافعی قرآن بیل قاطع شایع نیست **قوله**
فان لم یستطع پس اگر طاقت و استطاعت روزه دانستن نباشد سبب بیماری یا پیری پس
اطعام شصت مسکین است و آن نصف صاع است از کفم و صاعی است از جو بر منوال فطره
و نزد امام شافعی مدی است هر مسکینی را بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و آن رطلی و
ثلث رطلی است که دو سیس خام باشد و هر رطل ثلث ششصد و نود و سه درهم و ثلث
درهم است و دلیل شافعی حدیث اعرابی است که در نماز رمضان بر زن واقع شده بود و چون
آماه عرض نمود که هلکت یا رسول الله قال و ما اهلکت قال و نعمت علی امرأته فی نماز رمضان
پس حکم بکفارت فرمودند که استطيع قال لا استطيع قال صم شهرین متتابعین قال لا استطيع
قال اطعم ستین مسکینا و اطعام هر مسکین مدی از طعام فرمودند قال لا استطيع درین
اشاره یعنی از ما برای حضرت بدمیه آوردند حضرت او عطا فرمودند کرده که بکفارت کناه
خود بخانجان قسمت کند بعضی میساید که در میان آن دو کوه ایفر از من نخواهد بود فرمودند
که تو خود با عیال بکفارت کناه بخورید و این حکم با عربان مخصوص است و دیگری مراد نیست
که کفارت کناه خود را خود بخورید و اگر چه ایفر باشد **ذلک لکم منوا بالله و رسوله و ذلک**
حدود الله و للکافرین عذاب الیم ای روزه ذلک لتصدقوا بالله و رسوله و بما شئنا

من قبل ان یتماسا من لیرقیب
فاطعام ستین مسکینا

من الاحكام بر وقت گوا ما كنتم عليه في الجاهلية فان اينست كه ظاهر احكام طهارت و عبادت
بعذارين بر عبادت اكنفا عمومه زت خود را باين مملکت از خود جدا سازند **قوله** وذلك
وامن حكمها حلهاي خدا است كه ازان در توان گذشت و بر كافران و ناكرويان را كه
زبان قبول كنند عذابي در ناكست در آخرت **ان الذين يعادون الله ورسوله كيتبا كآ**
كيت الذين من قبلهم وقد انزلنا آياتنايات وللكافرين عذاب بين بديهي اناكه عداوت
و دشمنى ميكنند با خدا و رسول او و از كمال حدت از حد در ميگذرد و بجا و از اسروني
او ميگمانند **قوله** كيتبا خوار و نكوتار شوند چنانكه ذليل و رسوا شينند اناكه بشي ايشان
بودند از كفا و گذشته **قوله** وقد انزلنا و بختق فرستاد بر ما انها روشن يعنى قران
و ميجهار دلالت كنند بر صدق معبر و كافران است هر وقتي و زمانى عذابي خوار كننده
و رسوا سازنده در دنيا و گفته اند مرايشان است چنين عذابي در آخرت **بومرجهنم الله جيثما**
يقيلنهم بما عملوا احصاء الله و نسي و الله على كل شئ شهيد يعنى ياد كن دوزى ما كبر ايكز انند
حق سبحانه ايشان را از قبول بر جن بر بعد ايشان با بجه كرده باشند **قوله** احصاء الله
نكاه داشته باشد خداى عمل ايشان را و ايشان فراموش كرده باشند و خداى بر همه جزوا از
اعمال و اقوال و احوال بنديگان كواست و مناسبان مكافات خواهد فرمود و كسى كواهي او را
رد نميگذرد **مت** حاكم حكردم نژد كرواه نيست حاكم كخود كواه بود وقتد مشكل است
يعنى از شهادت شهيد علم اليقين حاصل ي شود حاكم را و چون خود كواه باشد مرتبه علم
بعين ميرسد و در ان مقام بهج وجه كفايش تو بيه و ايكار نيست **صاحب كتاب آورده** كروزي
و بعد ن غرو و جيب برادر او با صفران را ميه حديث ميگزيند بلكه گفت ابا خداى ميدياند
اجزه ماسيكو ميرد بركي كفت بعضو ما ميدياند و بعضو ما نميدياند سيوم كفت اكر بعضي را
ميدياند هر راينز ميدياند ريزر اكر مانع ندارد از دانستن ايت آمد كه **القرآن الله يعلم**
ما في السموات وما في الارض آيا نميداني اوزا كه خداى ميدياند اجزه در اسمهاست از بخور
ملايكه و ارواح و غيرهما و آنچه در زمين است از معادن و نباتات و حيوانات **ملكون من عبي**
الله الا من ارادهم ولا خمسة الا هو سادسهم نباشد از سه تن و از كوئنده با هم
البحري اسم من الجن و هو القطع لان السع منقطع عن العز بالبحري از بخور است و آن بلندى

را كوئيد چه نظر با بجا نميرسد چنانچه مع غرر در ان كار نميكنند پس همانم اين سرفه خداست
عز و جل كه عالم السع و الخفيات و نرسخ را ز كوي باشند مكر كه ششم ايشان خداوند
تعالى است بدانش و پيش **ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم انا كانا نقر بيننا**
علا يوم البقرة ان الله بكل شئ عليم و نه كوت باشند از سه تن و نر بيشتر از سه تن مكر او با ايشانست
بعلم هر جا كه باشند در اقطار سموات يا در زواياي زمين چه علم او ايشا بقر و بعبدي تفاوت
نميشود و معيت او جدا حاصل است **منزوي** از معيت در نيابد عقل و هوش و زين
معيت دم منق بنشين خوش و زين با سده دور است از قياس بر قيات خود مندان را اساس
و تخصيص عهدي **قوله** و حسنة نظر و واقع حال ميتواند بود كه ان جيب و در بصره و صفران
بودند و ذكرو چسند براي تناسب و تيرين بوده باشند يا انكه مشهورت كرده ميشود با عقلا
و ارباب شيا كه ايشان در عالم ازلك ميباشند چنانچه ازده نميگزيند از نرسب ذكرو تر
كه كرخ رسد باشند لان الله و تر حيت الوتر بعد از ان اشارت بطرفين نشد و چسبه نموده
و نورد ولا ادنى من ذلك ولا اكثر **نفسه ز امدى آورده** كه جهردان و منافقان را عادت بوده
كه چون خبر صلى الله عليه وسلم نامزدى فرستادى و خبر ايشان ديور آمدى بر سر راه مومنان
بنشستندى و بايكديگر با ز گفتندى و با كوشه چشمه محو كه كسان ايشان ددان سر به بودند
نكاه بمنز در ميان آورندى مومنان را كان شدى كه مكران لشكر با كاري افتاده بغايت
اندهمانا شدندى ان خبر به مغرب رسيد و انرا از كوئندگان و غرغ كشدگان را عني فرمود
دوسه دوزى اجابت كردند با ز بر سر بخوي رفتند ايت آمد كه **القرآن لذي نفا عن**
البحري نرى يومون لما نواخذ و نناجون بالاثم و العبدان و صحبت الرسول ابا نهي
بسوى اناكه از داشته اند از را ز گفتن بايكديگر بخوي ايشان را عني كردند و ايشان بر چكه
عني نايستادند و از دوى ستيوع بر سر بخوي رفتند **قوله** بالاثم بلجه ايشان را انرا ميدياند
از عقيت مومنان و به بيداد در اهل ايمان و اندهمانا ساختن ايشان و نيا و نياي مغرب
و پاس ناداشتن كلام خير انجام ايشان **در سال آورده** كه بود نزد مغرب آمده گفتند
السام عيلك حضرت در جواب فرمود و عيلك و عايشه بشنود و كفت السام عيلك و لعنكم الله
و غضب الله عيلك مغرب فرمود آهسته باش اى عايشه و نوم خودي كن عايشه فرمود **الله**

مگر نشیندی که چه گفته حضرت زینب مگر نشیندی که چه گفته بود که در سخن ایشان را
بر ایشان در دعای من در باره ایشان استجابت نه از ایشان در باره من چه من استحقاق
ایشان رد کرده ام و عدم استجابت دعای ایشان بر من از آنست که بنا واجب سما بدی
خواستند اما بر حق سبحان است فرستاد **و اذ اجابوا له جبرئیل بما امره بحیک به الله و یقولون**
فی انفسهم لولا یعلمنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلون بنا فیلس المصیبر و چون نمایند
چو در آن بتوجهت گویند یا چیزی که نیت نکفت ترا بان خدای تعالی بر تو بان
اداست که سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میکنند السام علیک و سام ریغت
یهود مرکت یا قبل بششیر و یقولون و میگویند یهود در میان یکدیگر که چرا عذاب بیگانه خدای
ما را با نجهد میکنیم نسبت با پیغمبر او یعنی اکرام و نجی بودی باستی که بدین اهانت که ما باید
بیرسانیم خدای ما را عذاب کردی **قره** حسبهم جهنم بس است ایشان با جهنم از برای
عذاب که چون در آیند در آن بس بد جایکایست دوزخ یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
فلا تنسوا جوا بالانقر و العبدان و عیبت الرسول و تناسوا بالبر و التقوی فان الله الذی
الیقزرون ای که بیدگان چون باز گویند با یکدیگر بس از مگویند بگناه و ستم و نافرمانی
رسول جنایت چو در آن و منافقان میکنند و باز گویند به نیکوکاری و پیغمبر کار
و بس سید از خدای در هر کاری که کشید آن خدای که شما بسوی او جمع گردانید خواهد شد
و شما را بر کرد از حاجت خواهد داد **انما الجوی من الشیطان لیجری الذین استرا علی بیضیاهم**
شیئا الا باذن الله و علی الله فلیکن کل المؤمنین جزین نیت که در از با فرود عدوان شما از
و سرمد شیطانست که بران میدارد و در چشم شما می آید تا اندوه کین کرد اند مؤمنان
با هست شیطان که از راه گفتن صبر رساند مؤمنان را چیزی مگر باذن خدای تعالی نیست
و قضای وی و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود ماسخ گذارند و از آن گفتن
چو در آن و منافقان شمار میگیرند چه اخبار و کردار ایشان را اعتباری و قدر نیست **سحر**
امل بدر مجلس حضرت آمدند و بعضی از اصحاب که بر روی حضرت نشستند بودند از ایشان
حالی گرفتند بدینان سلام کرده در همان مسجد برای ایستادند چون کسی ایشان را جای
نداد حضرت فرموده قمر افلان و فلان و فلان ایشان و خاستند و جای یا هله بدر گذاشتند

منافقان

منافقان مجال یافته درین بابها غا و کاست و شکایت کردند آیت آمد که **یا ایها الذین امنوا**
اذ اذین لکم فحقن ان فی الجاهلین و در مقام مجلس امر فرمودند **فاستجروا لکم و انکم**
انتم و انتم و انتم و انتم ای انصوا الخ لطلب رفع الله الذین امنوا منکم و الذین امنوا و انتم و انتم
ای کسانی که گردیدید ای چون گفته شد شما را که آندها را جای دهید و مجالس را گشاده
کرد اند چون مجالس ذکر تلاوت و نماز بیجای گشاده کنید بر مردم ناخدای نیز جای بر شما
گشاده کند در دفتر یا در بهشت یا دلهای شما و منشرح کرد اند با از ارضایف و ترا حصر
و چون گفته شود که بر جزید و بر تر رویید بر جزید و در نیک میکند **در وضع آورده** که جو در مجلس
حضرت نشینستند چون یکی از ایشان با همی بیرون طلبیدند غیاسی که بر جزید از آنست
نازل شد و در تفسیر دیگر میگوید که چون نماز جمع نما در دهند که بشناسد تا بار خدای
تعالی در چهار در بهشت انانرا که که دیده اند از شما و بر میدارد انانرا که داده شده علمای
ایمان در چهار بخشند فوق درجات مومنانی که از فضیلت علم عاری باشند چه مومنان عالم
یا مومنی جاهل ساوی شوند و از نیست جواز اقتدا بعد از افعال بخلاف غیر عالم قتل صل
بستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون **در کشف الاسرار آورده** که اوزاعی را بخوابید
پرسیدند که از بهترین اعمال خبری بد تا بدان تقریب گفت گفت همه درجه بلند تر از درجه
علما ندیده ام و از آن گذشته درجه اند و هناكان از جواب در جواب موافق است و حکما
دین را درجه بلند است همه در دنیا بر مید و شرف و وراثت انبیا علیهم السلام و همه
در عقبی بفضل و کرامت و موافقت با اصغیا **از ان سر و سقویت** که مومنین عالم را
بر دارند درجا بالای غیر عالم که مان هر دو درجه مقدار و بدین اسب تزیین باشد
شصت سال و درجه پیش او دادند مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه شب
چاره است بر سایر کواکب **نظم** نعت آبی بمان بود هر که علمش نعت پیش
نعت هر گوی بدانش است ساز افزون بعلم نعت خوش **والله بما نعملون خبیر** و خدای
با نجه شما میکنند و انماست دیو کلام بهم است و امید و وعداست و وعید **آورده اند**
که مردمان بخدمت رسول بسیار آمدند شکر کردند و از آن میگفتند و چیزها بسیار می پرسیدند
تا مهم بدینجا رسید که آنحضرت ببنگ آمد این است نازل شد **یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم**

از رسول خدا ما بین بدی بخیر صدقه در آنکه اطهر فان لری ودا فان الله غفور رحیم
کان بخاطبه المؤمن والمؤمنه واولادها واولادها واولادها واولادها واولادها واولادها
محمه فاراد الله اطهار کرامته فاجب لمن اراد شاجده ان تصدق امام بخواجه بشی
فیقول امر كذلك عشر ایام وقيل ساعة ثم نسخ یا لذي بعدها وهو قوله تعالى واشفقتم
ان تغدوا من لدى الله بخیر صدقات وان علی نضا کر الله وجهه وارد است که
علی کرد برین حکم عشر ایام که مرا از دستری دیتاری بود از اباء درم شکستم وهرگاه خواستم
که تناسی نما بر من از غمی در می انان صرف دینار صدق می کردم و این عمر بودیت
که گفت در علی بن ابیطالب سه فضل است که اگر درین یکی از ان می بودی دوستو میباشتم
از جبع بغیر صهاره رسول الله بناطبه و لغوی و الزاریه و بر جبر و معنی این است که ای
کرم گویگان چون خواهد که دراز گوید با رسول الله بر یاد که من فرستید من از راز گفتن
خود صدقه بسخفان ان صدقه دادن من از غمی به ترست مرثما را زیرا که طاعت بر آید
قوله واطهر ویا کبره تر برای آنکه کاهان محو کردی که بر آید چیزی که صدقه دهد پیش
خدای امرزنده است مرکب است که گناه کند معنی بی صدقه را از گوید میری است مذک و اکلیف
مال وطاق نباید و بقول که ان منع ده شبها نروز ماند و بر نضا هر روز یک در هر صدق
میفرمود پس آیت آمده **اشفقتم ان تغدوا من بدی بخیر صدقات فان الله غفور رحیم**
الله علیکم آیت نرسیدید و دشوار آمد شما را آنکه بر پیش بدهید صدقه را من از راز گفتن
بس حرف نگردد ان کار را و باز گفت خدای شما بخیر و در کفر انید از شما پس بگذردن
صلوات خمس و ابناء و کرم و لجه و فرما نزد اری خدای و رسول ونا در صمد حال تدارک
وند و آن کند و خدای دانست با بجز شما بسکند ظاهر و باطن و بر جیسان مجازات شما
خواهد کرد **در جبر است** که منافعی بود که عبد الله بنبل گفتندی با رسول خدا داشت و خاست
کردی و سخنان حضرت یا جبر دان گفتی روزی حضرت در جبر بود از جرات طهارت و جوی
ارضا به لجا بودی فرمود که حالی در آید بر شما مردی که باشد قلبه قلبی بیار و بیطر بعین
شیطان تاگاه ان بنبل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام کردی و فلان و فلان
از اصحاب تو اسئل سوگند خوردی و با داری خود را آورد تا سوگند خوردی که ما هرگز ان را بری

نکرده

نکرده ابرار است نازل شد که **الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم**
منکم ولا هم و یعلمون علی الکتاب و هم یعلمون اعداء لهم عذابا شديدا انهم ساء ما كانوا
يعلمون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله فلهذا عذابهم من ان تقضى عنهم اموالهم
ولا اولادهم من الله شيئا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ای این نکره سوری
اناکه دوست گرفتند قومی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان یعنی بود نیستند
شافقان از شما که من نباید **قوله** ولا منهم و نرا ایشان که چون بودند و سوگند خوردند
بد و غم بردی اشلام و احترام سبک انام و ایشان میدانند که دروغ میگویند
قوله اعداء الله اماره کرده است خدای برای ایشان عذاب سخت در دنیا بخواری
و در آخرت با شتر و وزخ بدهستی که ایشان بد عملهاست که میکنند و بر ان اصرار
میورند **قوله** اتخذوا ايمانهم جنة فرا میگیرند سوگندان خود را سپری که خون و
مال ایشان در امان ماند پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمن خود از راه خدای
دعته ابگری و سخن چینی با ایشان یا ایشان را بد دل میسازند تا از جهاد متعا قد
کردند پس بر ایشان عذاب میبند یعنی رسوا کننده **قوله** ان تقضى عنهم اموالهم دفع
کنند از ایشان روز قیامت مال ایشان و نرا اولاد ایشان از عذاب خدای چیزی را و
ان گروه منافقان اصحاب جحیم اند جا بد در ان **سبیل** منافقان نرد در جلودار حکم کافر
دارند بلکه در که ایشان از شرکان زیور و عذاب ایشان سخت تر بود **بعينهم الله جميعا**
يخلفون له كلفون لکم و **عجبون الفع على شئ** **الا انهم هم الكاذبون** یادکن ای محمد
روزی را که مرا بگذرد خدای عد منافقان را از تو بر ایشان پس سوگند خوردند که حقا ما
سو منیم چنانکه سوگند میخوردی برای شما و می پندارند آن روز که ایشان سرخری اند و
کاری میکنند که سوگند میخوردی و خدای سفر میاید بداند که ایشان دروغ گویند
و دروغ ایشان بر حلی رسیده یاد انای همان و اشکار ان دروغ میگویند **استحق**
علم الشيطان فاشبههم **ذکر الله اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم لما سرون**
ستولی شد و عقیده کرد بر ایشان در سرکش و معاصی ایشان را و سوسه کرد بر فراموشی
کردند بر ایشان یاد کردن خدای بجان فراموشی که نه بک یاد کنند و ندر بر ان آن گروه

سکه در جلودار منافقان
در دروغ

فرمانش کاران لشکر میماند و متابع او بداند که سپاه شیطان اینها شدند یا کاران که
 نعیم موبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند **ان الذین یجادون الله ورسوله**
اولئک فی الاذین کتبنا الله لاولئین انما ورسوله ان الله توی عزیر بیهستی آنکه خدای و رسول
 او را دشمن دارند و خلافت قول ایشان کنند آن گروه مخالفان در جماعت سوا بیان و خوار
 تر آید و با ایشان در دنیا بجواری سبی و قتل گرفتارند و بعضی سپاه روی و اعیاری
 مبتلا نوشته خدای در لوح محفوظ و حکم کرده که همه حال هر ایند غالب شو من و رسول
 من و عیله و من و عیله اگر ما مؤذ بر حریب اند بیعت و زجر اعدایت و اگر ما مؤذ نیستند غلبه دلیل
 و حجت بیهستی که خدای تعالی تواناست بر ضرب ایشیا غالبست در حکمی که خواهد و کسی پیش
 آن قان در نیاشد **بیت** حکمی که آن زبار که کبریا بود کس با مجال تصرف بجا بود **حق سبحانه**
 بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن
 دوستی نکند و اگر چه فرات فریبده باشند چنانچه **و یومذ لا یغدر فیما یؤمنون بالله و الیوم الاخر**
یوادون من عاهد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم و ابناءهم و عترتهم اولئک کتبنا فیهم
الایمان و آیتهم صوم روح منه نیایی و فرزند کس با کسی که روی با که
 میگردند بخدا و برود جزا که ایشان دوستی و رزید با کسی که خلاف با خدا و رسول او کند
 یعنی مومنان کافران و منافقان و دوست ندارند و اگر چه باشند مخالفان خدا و رسول
 بهر آن ایشان چون ابو عبیده جراح که بیه خود عبدالله جراح را آرزو حریب بدین وقتی که
 اسپر بود و از فدی ادبی نسبت بر رسول سر زده بود از انبخت عیدک بدین را بکشت با آباء
 پیمان که برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر عبید را در روز بدر بقتل رسانید
 با خویشان ایشان چون فاروق که در بدر رخا خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون رضای
 علی بن حنین و عبید که از فرای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر کشتند از آن
 قبیل است که چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم عرض خطابه را مشورت در باره اساری
 فرمود عمر گفت که مرا خضت یک که خوشتر خود را بکشیم و علی قبیل را و فدا فی فدا ترا ما شکران
 بدانند که مودت کافران از دل ما پاک برده اند و هیچ از حجت ایشان در دوا اصلا نماند
قول اولئک کتب فی قلوبهم الایمان آن گروه که با دشمنان خدای دوستی میکنند

قول کتب ثابت کرده است خدای در دلهای ایشان ایمان تا جامع کرده انبا با الحوز
 ان از اخلاص و استقامت و این دلیل است بر خروج عمل از مغفول ایمان چه ثابت
 در قلب ثابت در دلو و اعمال حواص عزیمت اند در دل بر عمل جزه ایمان نشود **قول**
 و اید هم و تقوی کرده است ایشان را بر حجت نصرت با نور هدایت از نزدیک خود و کونند مد
 داده است ایشان را بجهنم بل باقرآن **و یذکرهم جنات تجری من تحتها الانهار و تما للذین فیها**
سعی الله عنهم و رضوانه اولئک ربنا الله الا ان حزب الله هم المفلحون
 و در آرد ایشان را روز محشر بر پیشی که وفات از زیر باخاران جو ما از آب و شیر و خمر
 عمل جا میداند در آن خوشتر شد خدای از ایشان خوشتر شدند از خدای ایشان بجزاز
 کرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقیق آن گروه لشکر خدای و ناصرین وی اند **قول**
 بیاید که سپاه خدای در در این فایز و عیدم عقبی بل جان اند **امام خلیفای اشعرجانی و او از**
خود نقل میکند که داود علیه السلام از حق سبحانه پرسید که جزب قرآنیست خطای آمد
 که القاضه ایضا هم و السلیمة الکفیه و النقیه قلوبهم اولئک خیری و حوله عینی چشم
 فریو شنکگان از نظر بر جام و کوفاه دستان از ازار خلق و حافظ قلوب از تصرف ماسری
 و ایشان در حوله عیش من جا دارند و در برین باب گفته اند **نظم** از هر چه زانقاست زویدها
 و از هر چه ناپسند بود دست از در او لوح دل از عباراتش شوی پاک **تا باشد بملقه لعل قول با**
 بشنویضحق زعفر خود ای عزیز **تا آیت** بدینی و عقیق تا بکلامت سوره المجادله و الحمد
 لمن الاوه شامله و الصلوة علی سید المرسلین و الحمد و صلوة دایم متواتر
 متواتر و علی التابعین و تبع التابعین متواتر
سوره الحشر مدیسه و اینها اوج و عروق آیه ۴
بسم الله الرحمن الرحیم **سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزيز الحکیم**
 تسبیح کرد و بیایک شتابش فرود مر خدا ترا که مستحق ثنات است آنچه در آسمان هاست از فلک
 و ملک و نبات و سادات الحکم و آنچه در زمین هاست از جن و انس و انسان قال و غیر ایشان
 بزبان حال از شجر و حجر و سدر و کانیات و معدنیات با سها و جبال و مجاری و دره از ذرات
 موجودات **قول** و هر او غلبه کننده است بر جمیع در حکم و فرمان سوا کس کار و راست کردار

در حدیثی از رسول خدا
 که هر کس از این کتاب
 بخواند خداوند او را
 از آتش جهنم نجات دهد
 و او را در جنت وارد کند
 و او را با اهل جنت
 مقرب کند

آورده که حضرت رسالت بناه صلوات الله در سال چهارم از هجرت اجعی
از خواص حبیب دین دو عاصری که در عهد خیر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و عمرو
بن اشد صغیری ایشان را کشته بود بنابر آنکه بود غی النصر بوقت وشت مبارک که حال
من نبوت بود بدینوار داشت بود آن بدانش سستی که آن بیابان بودند که بر آن حضرت
افکندند فی الحال چهره میل از غدر بیرون خرداد آنحضرت همیشه بازگشتند و باهل مگر
و عذر کسی فرستادند که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من مرون روید و شما و بخت جلاء
وطن ده روز مهلت است ایشان تهنیه سفر شغل بودند و آن را فی پیش ایشان فرستاد که
از جای خود بجنبید و تخصص باشید که من با دو هزار کس معاونت شما می رسم و غیره باحضرت
رسیده و اجعی بر سر ایشان رفت و با نرزه روز ایشان را در محاصره داشت و ایشان
جلاء قبول کردند بسبب اجعی که در اول ایشان از عالم غیب وارد گشت و حضرت
جلاء ایشان را بدان مشروط کرد ایند که اسلحه بنام بگذارند و از اموال و امانت و
اسباب هجرت را بلی شتر بار و رخصت است که همراه بروید و بجانب شام بروید و حی
سبحانه است فرستاد که **هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من ديارهم لاول**
الحشر اوستان خداوندی که از روی اذلال بیرون کرد آنان را که نکر و بدیدند از اهل
کتاب عقبی النصر را از سرها و منوطی که در مدینه داشتند در اول حشر
از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خبیث خولده بود یا اول حشری که مردمان را بنام
هت و درین مقام معنی اولیت حشر است که جنین جلاهی با ایشان مشاوتن فرسیده بود
و از شام که بارض عرب آمدند بطوع و اختیار خود آمدند یا آنکه اول حشر اخرج ایشان
بوده از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خبیث خولده بود بحکم عمر سوری شام یا از حشر
ایشان در روز قیامت باشد یا آنست که در اخر الزمان انشی از جانب مشرق بیاید
و مردم را بن زمین شام براند و اینجا قیامت ظاهر کرد و حشر چهارست از اخرج اجعی
از مکانی مکانی **ما ظننتم ان یخرجوا و ظننا انهم ما نعتهم حشرهم من الله فاتهم الله من**
حیث لم یحسبوا و قد غف فی قلوبهم عزهم باید هم و ایدی **الکفرین** نشان کمان
نداشتند ای مومنان که بیرون رود خبیث از مدینه شده با سهم و شغفتم و کمان

برند

و کمان برود انکه ایشان را منع گشته و باز دارند است حضارها استوار ایشان از
دور آمدن قضاء اهل بی بیاید عذاب اهل بدشان از اینجا که کمان نداشتند و نمکند
در دهای ایشان ترس و پهره را دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد دل از خاتمان بر
کند بدست خود خراب میکنند خانه های خود را بدستهای خود و بدستهای مومنان بعضی
نقض عهد کردند تا خانه های ایشان بسلط مومنان خراب شد پس هر آن که بدست خود خاتمان
خود را خراب کردند و این **من بوده** که چون بهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل
بدست مومنان خواهد رفت و از آن عمارات ایچ نفیس و خفیف المجل بنظر ایشان در می آمد
شل درها و جویها و سنگهای منقش از مجمل آن رکند خواستند که همراه خود برند ششصد نفر
بر بار که خود را برار استند و اطهار جلا ویت نموده د فزان و سرود کویان از باز آمدند
که شتند بعضی بکویت شام رفتند و جمیع غیر **فا مشروا یا اولی الایصار** بر حضرت
بگید ای خداوندان نظرهای در پسین و مستبصران زوهر جواهر معرفت و عبرت و یقین
که نیک احوال زمانه از آن قبیل است که درین داری مدارج متفقو را بحال قرار نداده
اند و آحادی ما در و از نجات بروی مورا و نکشاده اند هر که ساز در حیره حلوش بیرون
آرد سر انجام با مال فوات کرد و هر چه بودی که قدم در در این حدیث هند عاقبت لا برس
یکم رقنا و عده فرورد **والا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا و لهم فی الاخر**
عذاب النار ذلک بانهم شاقوا الله ورسوله و اگر نه است که خدای در لوح نوشته و حکم کرده
بر ایشان بیرون شدن از خان مان هر آیند عذاب بکند ایشان که درین سرا بکتفن و برده
گرفتند و بر ایشان راست با وجود جلاء در لغت عذاب انش دوزخ این عذابها بر ایشان
را مسبب است که دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت و زبردند **و من یشاق**
الله فان الله شدید العقاب و هر که دشمن دارد پس بدستی که خدای سخت عقیق بست
مرا و طوائف اولی **آورده** اند که در زمان محاصره حکم شد با مومنان ایشان را قطع
کنند غیر از جمیع و عید الله سلام و ابرو بلی مانی رضی الله عنهما بدان مهم مامور گشتند
ابو بلی بنکی ترین خنما میسید و مسکت مدق دل منافقان را میسکتکم و ابو عبد الله احسن
از میسید و مسکت که خدای تعالی این مجمل را نصیب مومنان کذب بر ایچ بهتر است برای

ایشان میگنایم حق تعالی این فرستاد **ما قطعتم من لينة** او تن کفرها فاقطعت علی
اصحابها و **ان الله وليجزي القاسقين** آنچه میرید از خمرانان یا کد اشیدان از ایشان
براصل و بس بر خدا است و بیستد وی بر آنکه شما را یاری دهد و برای آنکه خوار کرد اند
حسودان را که بیرون رفتگان اند از دین ایمان و فرمان آورده اند که خوا نصیر و یار
جلا حکم شد آنچه از ایشان ماند بجاه زره و بجاه خرد و سیصد و چهل تنشیر از ایشان
باز ماند و اموال و عقار ایشان جمله فی شد بعضی تمام خاصه پیغمبر بود پس حضرت از اسلحه
هر چیز بر کس خواست بداد و عقارات از بیوت و مسکن مردم بخشید و اکثر روایات ناظر
بآنست که از آن محسوس ساخت و امام اعظم روین رفته و حق سبحانه در باب میفرماید
که **وما افاء الله علی رسوله منهم فاولی حقهم علیه من قبل ولا یکراب** و لکن **الله یسطر سلطه**
علی من یشاء و **الله علی کل شیء قدير** و آنچه با زکرد اند خدای بر فرستاده خرد از مال و مملکت ایشان
یعنی عینت بوی از آنی داشت پس تلخیص بر تحصیل آن جمع اسپ و نه شتر و بعضی بیاد
برین حصار آمدید و جندان چکنی بن واقع نشد که شما را کلفی بر سینه باشد و شما را
بحرب احتیاج نشد و فتح گردید **قله** و لکن **الله** و لیکن خدای بضر خرد سلط و
ستولی میسازد سخبران خرد را بر هر که میخواهد و خدای بر هر چه خواهد از غا لیبت غیر آن
و سلط اولیا بر اعداء دین قادر و تواناست بظاهر وقت قال و بعد از حضرت خرد
غلبه میدهد و بختی چون القاء ترس و پیر مردل ایشان **ما افاء الله علی رسوله من اهل الذری**
فله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل آنچه از مال و املاک
اهل ذری که غیر قتال بر سخبران خدای با زکرد بر مصارف آن مال برین وجه است که
اهل غزایا در آن مال و اخذ آن سخبری بوده نسبت حق غنیمت در این صورت معمول
گردد که رسول قوت تمام سال خود و اهل خود جدا کند و باقی را درین مصارف خرج
کند و خلفا در عهد خلافت خود همین دستور عمل بکردند که خرج سال خود و از آن مال
سومین جدا میکردند و سهم خدا بضر عمارت کعبه و سایر مساجد مقرر میشدند
و جمعی گویند که ذکر نام خدای برای تعظیم است و از این بخت قسمت کنند و در سهم رسول
اختلاف است نزد بعضی صرف آن امام است و بعضی بر مصالح مومنان و اموال میدارند

و بدان

و بدان قول برای سلف خود و حفظ مسجد ولایت انبیا میشدند و اسلحه برای مجاهدان
خریدن البقی و البقی همیشه از آن روز **مما آتوا به** که در ساء مومنان در غنا بر بی نصیر
و اموال و املاک که بطریق فی بدست آفاده بود بر قانون عادت جاهلیت بخود من حضرت
رسالت آمد عرض کردند که شما روین فی وضعی معتم از خلاصه سخت بخت خود بردارید
و باقی ما بماند آید که در میان خودها قسمت خواهیم کرد و بعضی ایشان آن بود که در قسمت
خلافت سوت معمول داشته افق بارضه عاقبت کنند حق سبحانه قسمت آنرا بر وی
که مذکور شد بر حضرت مقرر سلطت و فرمود که حکم فی پیدا کرد **بیر لیل یکن دوله یمن**
الایمان شکرمه و ما انکره الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا تا ایشان آن فی
دست بدست کردن مسان فراتر آن از شما که زیاده از حق خود بردارید و فقرا را
آنکه دهید با خود و سازید جنگجه در جاهلیت بوده و آنچه شما را بدهد غیر در حق
و غنیمت پس فرآید او را که حق شما است و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلو و قسمت
نبرد و چه عدل از آن باز آیدید و محققان این حکم را عام میدانند که آورده رسول ما
فرآید و فرمان برید و هر چه از آن نهی کند باز آیدید که امر نهی از آنست هر که
فرمان برداری امر و کند سعادت دارن قایل گردید و هر که از نهی عنه او بجنب کرد
حق تعالی او را از وقوع هلاکت باز دارد **بیت** آنکس که شد تبلیغ رای تو قد نجما
و آنکه خلاف امر تو و نهی تو عمل کند **ما تقوا الله ان الله شدید العقاب** و هر سید از عقاب
خدای در بخالفت رسول او بدستی که خدا سخت عقوبت مریخلاف کنندگان اس
آنکی و حکم رسول او مطرب قسمت فی اینست **للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من**
دیارهم و اموالهم یتفقون فضلا من الله و رضوانا که بر فقرا و مهاجرین احق قسمت فی برای
یقمان و مسکینان و ابناء سبیل و در ایشان آنکه بیرون کرده شده اند از خانههای
که در مکه گشته و در آفاده از مالها و خود میطلبند بخشش و چنانچه از خداوند خود
و خشنودی حضرت او بعضی هجرت ایشان برای تجارت و اعراض نوی نبوده بلکه طالب
رحمت و رضای حق بودند و بدوستی خدای و رسول ترک دیار و اموال نمودند و یاری
سکتند بنفس و مال خود خدا و رسول او یاری و هماداری **اولین هم الصادقون**

تفسیر

ان گروه مهاجران ایشانند داستان فریون اسلام هم بقول **والمذنبون**
الذات والایمان من قبلهم **عین من هاجر لیم ولا یعدن فی صلواتهم** **عنه**
 و دیگر برای آنکه جای گرفتند در سرای هجرت و در دار ایمان یعنی مدینه و در غیر
 امام نقاش آورده که ایمان نام مدینه است و آن نام حضرت نهاده است پس معنی چنین
 باشد که اقامت نمودند در مدینه بشر از هجرت مهاجران سر آمد انصار زید که در مدینه خود ایما
 آوردند و در سال پیش از قدم حضرت رسالت مساجد ساختند و دست میدادند
 هر که هجرت کند بسوی ایشان اوجای دهند و بمال خود مساعدت کنند و نیاید
 در دلهای خود غلبه و حقدی و حسدی و دغده از آنجا عطا داند شوند ایشان یعنی
 مهاجران و ایمان بوده که رسول خدای از مال بی بیغیر هیچ با انصار نداد مگر با **الاجانه**
 و سهل بن حنیف و حارث بن الصغیر و حق سبحانه در مدح انصار فرموده که **ولا یجدون**
 لفظ لا یجدون اشعار است بر بزرگی و خاطر انصار از دغده بیل و رحمت رسیم این
 سال و آن سال تمام است بر حق ایشان بخاطر ایشان از معوقها خطور
 هم نشد چه جای توجیه نفس بر طلب آن که اگر آدمی توحیدی و التفاتی بسوی ایشان
 بر عهده نمیکرد و بجای لا یجدون لا یعلقون میفرمود و حضرت رسالت عجت تقسیم فی انصار
 را طلبیده با ایشان گفت که شما اعانت و امداد و اشیائت و اسعادت نسبت با مهاجران
 با بلخ وجهی کرده اید اگر میخواهید اموال بی نصیر با میان هم شما قسمت کنیم و مهاجران برقرار
 سابق در ساکن شما باشند و اگر خواهید این سال را تمام با مهاجران دهم و ایشان از منزل
 شما بیرون آمدن بفرمان خود مشغول کردند سعید بن رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله
 خاطر ما آن میخواهد که اموال را با مهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانه های ما
 ساکن باشند که روشنائی و بویکت در منزل ما از ایشانست حضرت صلی الله علیه و سلم
 ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید **ولیزون علی انفسهم ولو کان**
بهم خصاصة حلیت با عجت انصار میمانند یعنی انصار میکنند و نقد بر میمانند بر نفسهای
 خود یعنی از خود یا از میگردند و به مهاجران میدهند اگر چه ایشان را بدان احتیاجت
 و صبغه خصاصة عبارت از توجیه اجمالیست که در بنیان نمایان می شود یعنی با وجود

تسکیر الادلان لآل انبیا
 و حبیب خرد و زرق و زرق

هی دستی خود از خود میگردند و بدیدگان می بینند **و در ایست بخاری** از ادب هر انصاری
 الله عند الله که شخصی بر رسول خدا امد از جمیع خود ما لید ایشان از زوجات طهارت
 چیزی برای او خواستند هیچ یافت نشد پس فرمودند که شخصی باشد که این گرسنگی هم همان
 داری کند پس روی از انصار بیخاست و گفت من همان داری کم و او را با خود همراه بردند
 آن انصاری گفت که ندارم مگر قوت طفلکان خورد پس گفت خوردگان را محراب کن و خوردند
 پیش همان آرد و خورد و پوشش ساختن جرایع بود و جرایع را خاموش کن تا این گرسنگی تمام خوردن
 را بخورد که او همان رسول خدا است پس همان کرد و چون صبح بخد مت رسول رفت و نمود
 که **لقد عجب الله منک** پس این آت **و یؤذون علی انفسهم** نازل شد **و در ایست بقره**
عریف کرده که کله بر یاقی برای یکی از اصحاب آوردند آن را بدید و پیش دیگر که از او فقر بود
 فرستاد و او نیز بدیگری ایشار نمود همچنین از یکی بدیگری نقل میشد تا بند تن گشت و این
 آیت در شان فواکر کلان در پیش حال نازل گشت **و قول حکمات** که از خود شش صفت
 هست که عهد بستید و محدود است و ایشار از همه صفات اکمل و افضل است و معنی ایشار
 است که کسی محتاج باشد بجزی و دیگری ماستحقق آن میبند از خود باز کرد و این دیگر میخشد
 که او از آن منتفع شود **نظم** که هر کامل از ما میشتا سم از دین دوران که کر نافی رسد
 از آسیای جرح دورانش زانستغای و عجت با وجود فقر و بی بوی خود و آکیر و مسازد
 ثناری فویانش **من یوق شیخ فتنه فاولئک هم المفلحون** هر که نگاه داشته شود از جعل
 فقر او معنی مع کند نفس را از تب مال و نفس اتفاق بر آنکه ایشان مرتسک را نند
 یا فرندی یافتگابنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در عقبی **والذین یجانان بعد هم فریادند**
سینا اخوانا ولاخوانا الذین سبغونا بالایمان ولا یجعل شیء تلو بنا للذین
استوا انک مرؤف مرجشرف و آنکه آمدند و می آیند از مهاجر و انصار مردان با عیان
 صحابه اند تا روز قیامت میگویند ای پروردگار ما با ما مرد ما را و برادران دینی ما را
 در دین آنکه مشغول گشتند بر ما ایمان و مننه در دلها می کشند و حسدی و بغیاتی برای
 آنکه گردید اندیش از ما معنی اصحاب سعید برای آنکه کار ما بدست می که هر مانی دعای
 ما مستجاب کن بخندند ما را بر حسب در هر روز سیاهان داخل گردان **گفته اند** هر که آکیر

یکی از صفای در دل باشد از اهل این آیت نیست **ساجد اذرا آورده** که حق تعالی بر زبان
و ابرسه مرتبه فرود آورده ماجر و انصار و تا بعین که موصوف باشند بسیار و دل
و پاکی طینت هر که بدین صفت بود از جمله مؤمنان خارج افتد **الذین آمنوا**
یتقون لا یخافون **الذین کفروا من اهل الکتاب لیئن اخرجتم لکن ینسکتکم**
ولا یطیع فیکم احدکم ابکا ایانکه بکرده بسوی آنانکه نفاق میسریند و بخلاف ایجه در
باطن دارند ظاهر میکنند معنی این آیتی و این بتدل و رفاهه و اضراب ایشان که بر بی
نضیر مقام و نشاندند که ما باشا موافقم و در حریب که با محمد کنید حق منظره بجای
خواهم آورد و اتفاق ما باشا بر تبه ایست که اگر محمد بر شما غالب آید و شما را از این
دیار اخرج کند ما نیز باشا موافقت کنیم این آیت آمد که ای محمد حال منافقان نگر
که ایشان با برادران خود مسکوتند از اهل کفر و نفاق و از اهل کتاب که اگر بیرون کرده
شوید از دین یا خود هر آینه ما نیز باشا بیرون آیم از روی یاری و ببادری و فرمان بنویس
در آزاری که بر شما خواهد کرد از مؤمنان با ذات محمد را در خلافت شما متابعت نکنیم هرگز
ولین قولکم لئن لم یفکروا لکن لکن یفکرون و اگر کارزار کرده شوید بحق سلطان
باشا قتال کنند هر آینه یاری کنیم شما را و بخدای گواهی میدهد که این منافقان دروغ
گویند **لین اخرجوا لکن ینسکتکم** و این قولوا لای نصر و هم ولین نصر و هم یولون
الادبار **لکن یفکرون** اگر بیرون کرده شوید بود از مدینه بیرون نرفتند منافقان با ایشان و
موافقت نکنند و اگر کارزار شود منافقان یاری ندهند ایشان را و اگر بیرون آید دهند
اهل نفاق بود و هر آینه بس از روید معنی هر بیت کنند پس بعد از هر بیت ایشان بی نصیر
و اضرت میسر نماید از آنکه ناصران بهر بیت رفتند **لا یخافون** **لکن یفکرون** **ینسکتکم**
من الله **ذلك بانهم قوم لا یعقون** هر آینه شما که منساید سخت ترید از جهت ترس در دلها
ایشان از خدای معنی منافقان از شما بشو میسریند که از خدای آن خوف و خجست از شما
مرا ایشان را بسبب عدم تقفد و بی دانستی ایشانست که میدانند عظمت خدای بر اهل سلطان
و اگر نه بایستی که از تو سرسیدند **لا یقاتلونکم جمعا الا فی قری محصنه او من واد و جلد**
باسم ینهم شدید قتال میکنند باشما عهد ایشان معنی چون در آن منافقان مکر در قریهای

محسنه

محسنه که استوار کرده شده بخندق و بریح و باره یا عقب در بارهای بستنک و بر حجت
باشا میکنند و جنگ روی روی که میکنند تراضعف ایشانست چه مامور که بجنگ
در می آید دلبه و شجاع و مردانه اند اما شجاع که با خدایک خواهد کند چندان ترسناک
و بد دل میشود و این ترسناکست که خدا بد ایشان القاسکتد کطافت سماحه و مجادله
از قلب ایشان سلب میشود **عسیم جمیعاً و قتل بصر شقی ذلك بانهم قوم لا یعقون** **ه**
نو بنداری ای محمد بود و منافقان را محقق و متفق در پای و ند بر و حال آنکه در لهای ایشان
متشنت و برانگه است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلفه افتاده آن و صغای بد
که ایشانرا همت بسپاشت که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکند و در بی با بندای عزیز را که
صلاح ایشان در اوست پس مثل ایشان **کذل الذین من قبلهم قریباً** همچون مثل آنهاست
که مثل این با نیک زمانه بوده اند معنی مثل بود یا رسول الله همچون مثل مشرکین است روز بعد
و عز این عباس رضی الله عنهما بنو قینقاع اجداه رسول الله قبل طریقه من المدینه باعصلا
بر هر نقد بر اهل جلا را مهمات بهلاکت کشید و ایشان نیز بهلاکت خواهند رسید آنست
که میز ماید **ذاتوا و ابال ابرهه و طهر عذاب الیتر** بخشیدند بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر
معصیت او و مر ایشان راست بعد از خواری دنیا عذابی در دناک در آخرت **و بیا بدانت**
که مثل منافقان در فریب چویدان و وعده کلم رسانیدند ایشان **کذل الشیطان اذ قال**
للا انسان اکفر فلی کفر قال ای وئی منک ای انما الله رب العالمین همچون مثل شیطانست
چون گفت انسان کافر یا که بر لفظ کفر ثابت باشی که من ناصرم معین قوام و چون کافر از راه
افتاده بر کفر ثابت و زید و بیع شرک در دل او داخل گشت گفت شیطان من بنی را م از تو بدی
که من میسر از خدای برود کار عالمان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل لعین
و در آن وقت که ابو جهل به بدره بنو خزاعه قبیله کثانه توهم داشت اللبیب صورت سرافقه که
رئیس بی کلمه بود بر آمده گفت ای ابوالحکم منترس که ای جاکر کفر فلما تراء الجمعان تکلم علی
عقبید هاروا و قال ای برئ منکر و این قصه در صورت انفعال گذشته **و کفنه** **ان** مراد
از انسان جلوس است با کافر پیش **ذوقی انست** که مراد از شیطان ابلیس است پس ابلیس و از
انسان بر صصه داهب و ابیض را بر کفر داشت و در آخر بناری کرده او را عقل داد و قصه

قصه بصصه

او بر زبان فتنه گویند عالم جاری و ساز نیست بطریق اجمال آنکه هفتاد سال عبادت خدا
کرد و دیوان را در کار او جبر تمام شده بجز معرفت شلید ایضاً هم اضلال او را استعد
گشت بصورت آدمی در صحنه اوقات کرم و بر پشت مشغول شد و ظاهر از سندان پخته
او متعجب گشته دستار اذیت باو داد ایضاً غریب رفتن کرد و کله جند از اسیر اعظم
بر صیصا تعلیم کرد که شفاء مرض از آن شود و عاف اهل بلا بوی امنیت پس بهتر آمد
محقق شخصی کرد و باز بصورت طبیعی ظاهر گشته اهل او را گفت که این بلا داشته دعایی
بر صیصا است بر صیصا دی بروی صحت شد تا دختر ملک وقت را علت رود داد
و بدعای زاهد صحت شد چند وقتی او را در صومعه زاهد گذاشتند ایضاً زاهد را
بر بخورد داشت و از ترس فضیحت او را بگشت ایضاً برادران دختر را بر مدفن او کلات
کرد او را گرفته بردار کردند ایضاً بر همان صورت اول خود را نمود و زاهد را بعهده
و نمود که ترا خلاص دهم زاهد و بر سجده کرد و ایضاً از وی بیاری نمود و آن خقی روز
از له اطاعت هفتاد ساله عبث شد و بتعماد و ابداً کفر گشت **نظم** عاقل مشوک
مگر مردان مردمان در سنگ لایح و سوسه بهای بریده اند نو میدهم بهایش که زبان با ده
تا که بیک خرویش بمنزل رسیده اند **نکات عاقبتما انهما فی النار خالین فیها وذلك**
جزا الظالمین بس همت آخر کار شیطان و انسان آنکه ایشان هر دو در آتش دوزخ باشند
جا و بدان بدان ذلك حق جلود در آتش پا داشت کافران است **یا ایها الذین امنوا اتقوا**
الله و استظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خیر بما تعملون ای آنانکه گویید اید
بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید و باید که بگرده نفسی و برینند انجیزی را
که پیش فرستاده است برای فردای هر که قیامت تا اگر نقد بر طاعات و جزایات نموده شکر
گذاری نماید و در هر یادتی آن گوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده بشمان شود و قیوم
کنند و برهنید از سطوت الهی بگر بر امر بقوی برای تا کید است با اول برای ادای واجب است
بفرشته اقتزان بعمل زمانی در ترک محارم بدلیل آنکه بگوید که آن الله خیر بدستی که خدای
دانا است با بخدمت بکنید **در کشف اورد که اول اشارت باصل فقوی است و دوم بحال**
آن با اول تقوی عوام است و آن برهن کردن باشد از عیبات و دوم تقوی خواص و آن

تقوی خواص و تقوی عوام

اجتناب

اجتناب بود از هر چه با دوزخ است سحانه و تعالی **مستحب** اصل تقوی که زاد این راه است
تو که جمیع ماسوی الله است **ولا توفوا الذین امنوا الله فاستبهم انفسهم اولئك**
هم الفاسقون و ماسئیدی یومنان مانند آنکه بگذاشتند امر خدا را چون بود و منافقان
و اهل شرک پس خدای فراموش گردانید بر ایشان نفسهای ایشان را تا بسبب آن تعدد بر خوبی
نکردند و کفایت باب توفیق بروی ایشان در بهت و سهل آستری فرمود که بوقت کتاب از
خدای تعالی فراموش کردند خدای عز و جل بر ایشان فراموش ساخت ایشان اند برون رفتگان
از راه فرما بوداری **یا ستیری اصحاب النار واصحاب الجنة اجتناب الحزیم الغایرون**
بر این نیستند نزدیک خدای یا بدان دوزخ که نفس خود را خرا ساختند مستحق نار شدند و اهل
بهشت که در کجمل نفسی گشته اهل بهشت حاصل کردند اصحاب جنت بحق ساکنان او ایشانند
بر سنگاران بعضی از عذاب عجم باز رسد و در بنی بر مقدمه جای گرفته **لوا تزلنا هذا القرآن**
سکنا جیل لزامتة ساربعنا متصدکنا من خشیة الله و لولا اننا انزلنا فیها
لنناس انفسهم شیفرکون اگر میفرستاد بر ما این قرآن را بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک
میداد بر هر ایند مبلدی او را ترسند و فرمان بر نه شکفته و از هر باشد از تو خدای
و از بهت و عجزی که در بهت بعضی اگر کوهی بدین بزرگی و سختی فهم قرآن کردی ترسیدی
و گردن نمادی و دلهای سنگین کافران از آن مناز میبشوید **مرصع** این دل سنگین تو بک در سحران
گیر نیست و این مناهل بیان میکنم برای تبیین یومنان شاید که اندیشه کنند در آن و بهر
از آن بریزند **هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم**
قرآن فری فرستاده خداست آن خدای که نیست معبودی سستی عبادت مکر او آنچنان
عالشانی است که در علمش آن و رفعتش کما آن و بزرگی بر آن متصور نیست چه عالم غیب
است که جمیع غایبی بر او پوشیده نیست و هیچ حاضری از وی پنهان نداید موجود و معلوم یا دنیا
و آخرت یا سر و عقلی هر نزد او یکسانست یا عالم او محیطست بحیات و موت یا بزرگی و اهل
اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا بسیار بخشایش
که رحمت خاصه و یومنان رسد در آخرت بعضی و فقران و دوست و دشمنان **هو الله**
الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المبین الغزیر الحار المتکبر سبحان الله

در عظمت قرآن

اموال من تمام خواستم که حق مرا ثابت کرد بر اهل مکه که بملا حفظه ان محافظت مردم
من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب باشا راست گفت و قاروق در غضب شد
گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گویند ان منافق را برین فرسخ بر صلی الله علیه وسلم گفت
ای عمر اورد مرغیان که از اهل بیه است و حق سبحانه بیه را نثار کرده داد که اعلام ما شیخ
فقد عقرت لکم **قوله** ومن یعمله منکم وهر که بکند ان کار یعنی فریاد کرد از ایشان دوستان
با القاء جن کند بدیشان او با بن عمل کرده است راه راست **ان یغنی کم بکون لکم اعداء**
و یسطروا الیکم ایدیم و السهم بالستور و وودوا ان تکفرون ای ان یظفروا
بکم یظفروا لکم منم نتیجه العداوة من الاضرار و بما یکتفم حاصل کلام اگر کفار بکم بر شما وارد
کردند و شما را اسیر سازند باشند مر شما را دشمنان یعنی این دوستی شما با ایشان شرع و
نتیجه ندهد و ایشان دشمنی بعد از بیه و اشکارا باشما بشکریند و بکشند سبسی شما دستهای
خود را بزودن و کشتن و بکشند زبانه های خود را بدیشان و بخش و دوست دارند که کافر شوید
چنانچه ایشان هستند **ان تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم و مر القیمه بفصل بینکم و الله**
ما تقولون بصبر سوختم آمد داشت شما از ایشان شما و نه فرزندان شما معق مرو ز
مولات و دوستی با شرکان میکند بسبب مال و فرزندان و خویش و پیوند و ایشان نفع نخواهد
رساند بشما و ذقیات جدا کند خدای ددان روز میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران با
بدونخ و نیستند و مومنان را بهشت برد و خدای بلیجه شما میکند از دوستی و دشمنی بیست
و بران جز اخرا دهد داد **قد کانت لکم اسنة حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا**
لعنهم انا برآء منکم و مما تعبدون من دین الله کفرنا بکم و ببلدیننا و بکم
العداوة و البغضاء ابدأ حقن فی مننا بالله و مع الله اقول ابراهیم لایه لا استغفون
لک و ما الیک لک من الله من شیء ربنا ینک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر
بدرستی که هست مر شما را ای مومنان سستی نیکو که بدان اقتدا باید کرد در معنای ابراهیم
و اناکه با وی بوده اند از اهل ایمان یا دکن ای محمد که چون ابراهیم و مومنان قمران گفتند
مرگوه قوم خود را از مشرکان که از ما دوستی می خرید بدرستی که ما بترام از شما کتیب پرستید
و دیگر ناری میکنیم از انچه میرسید بخدای کفر ای بدستگار و معبود کم و بد و اشکارا

شد

شد میان ما و شما دشمنی و عداوتی میان و دل و دشمنی کتیب بفضلا عداوتی است که مقابله
با او همراه است ابد همیشه یعنی بیست و دشمنی فایز خواهد بود میان ما و شما بدست و ط
تا انکه ایمان اورد بخدای یگانه و یکتا یعنی یکتا یکی او بکرم بدست جفا ندهد سبب مومنان را
که در دنیا از اهل کفر اقتدا با ابراهیم کنید **قوله** الا قول ابراهیم مکرر در ان سخن ابراهیم که گفت
میربده خود را لا استغفون لک ان اشتغنا از اسو حسنة است یعنی هیچ احوال ابراهیم از ان
قبیل است که بر روی کرده است مکر استغفار او برای بیه کافر ابراهیم که نه لایق است بنا برستی
و پیروی اگر بیه بود که مغفرت کشت و وعده استغفار ابراهیم بود ایمان آذر واقع شد
قوله لا استغفون هر انده آمرزش خواهیم خواست برای تو و ما لکن یستمر ای بیه برای تو یعنی بیستام
که دفع کفر از عذاب خدای هیچ چیز اگر خدای نکرده **خلاص کلام** و حاصل قول ابراهیم آنست که
ابراهیم علیه السلام شان و ذیانت ان هست که با او اقتدا در پیاری از کافران نه در طلب اسیر
از برای ایشان که ان صورت بسبب وعده واقع شده و چون ابراهیم و مومنان قمران و بزراری
از مشرکان کردند گفتند **ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر** ای پروردگار ما
بر تو توکل کردیم یعنی از جز سوسی بریدیم و بیکه بر کرم کار ساز نمودیم و بسوی تو پناهنده شدیم
و بسوی توست باز گشتیم در آخرت قوی است که ان دعایه قول ابراهیم نیست بلکه سخن جفا نه
مومنان این است و بعد از ان مولات و استحکام معادلت کفار امر میفرماید که چون قطع عداوت
موت با دشمنان کردند بگویند خدا با از ایشان بریدیم و بفضل و رحمت تو پرستیم **ربنا اجعلنا**
فتنة للذین کفروا و اعف لنا ربنا انک انت الغنیز الحکیم ای از بیکار ما نکردن
ما را محفل فتنة که ایشان بر ما مسلط شوند یعنی کافران را بر ما مکار و مسلط مگردان و بدست
ایشان ما را عذاب مکن و بیامرز ما را ای پروردگار ما بدین سخن که تو غالبی در مکار سبب انشان
بر تو آسان است الحکیم و اناسی در کار خلافت هر که لایق نگاه داشت و مخالفت دلیقی محفوظ
دارد و هر که لایق عقربان بود بفضل خود بیامرز **لقد کان لکم فیم اسوة حسنة لمن کان برحما**
الله و الیوم والاخرین قول فان الله المتی الخیر بدرستی که هست مر شما را در ابراهیم و
قمران و حلق بستید که با اقتدا تا انست مکر او اسو محبت ناکند است در اقتدا با ابراهیم
یا در اول اقتدا بر تو اوست و در انجا اقتدا بر افعال او اقتداست یعنی مر وقت مکر کنی

که امید دارد رضای خدای را و با دوش روز قیامت یا برسد از خدای و روز
 با زمین و هر که روی بگرداند از فرمان و دستوری کند با دشمنان پس بدستی که خدای
 و نیازت از وی و از نصرت کردن وی مریدین او و آنچه خود ناصر درین خردا است
 ستوده است فی سببش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان مطلقا قطع
 دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حتی سحانه فرمود **حق الله ان جعل**
بینکم و بین الذین عاد یتم منکم مودة و الله تدبر و الله غفور رحیم حق تعالی میفرماید
 که شما یکبارگی قطع مودت جرا بس کنید شاید آنکه خدای میان شما و میان انا که دشمنی
 داشتید از کفار مکه دوستی و بیاری پیدا کند و بجناب خدا فرموده بود عاقبت بظهور
 آمد و بوسیله و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و عترانشان از صنایع و عرب کردستان
 عظیم فرمودند اسلام آوردند و میان ایشان محبتی عظیم شد و خدای توانست که
 دشمنی را بدستی بدل کند و خدای امر تنگ است کسی را که مولات کرده با ایشان
 قبل از تنی مریان بر آنکه بعد از تنی قطع مودت کردند **آورده اند که** تو مخرم اعدا
 با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان بود و در پیمان خود چنان نجات قدم و در پیمان
 که هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حتی سحانه فرمود **که لا یغنیکم**
الله عن الذین لم یقاتلوا کفر فی الذین و لا یغنیکم عن الذین و لا یغنیکم عن الذین خدای
 تعالی ای مومنان از مبریت و تنگویی با کسافی که با شما قاتل نکرده اند در کار دین و بیرون
 نکرده اند شما را از سراها و منزلهای شما بعضی خدای که در مقابل و احراج شما از دین شما داخل
 نموده اند و بهیچ وجه در ضرر شما سعی نداشته اند یا مراد ازین تنی در تنگویی کاری شما از آن
 و کو و کان اند که ایشان را در قتل و احراج داخلی نموده چون چنین بود شما چرا مبریت خود را
 از ایشان باز دارید چه خدای سحانه شما را منع نمیکند از آنکه تنگویی کنید با ایشان یا
 بفرسند قسلی و هر برای ایشان **ان الله یحب للصلین** بدستی که خدای دوست
 میدارد عدل کنندگان را و روایت آمده که قتیله بنت عبد العزی در حال تنگویی که مشرک بود
 محبت دختر خود اسما بنت ابی بکر آورد اسما علیه قبول نکرد و او را بجای او نهاد و حضرت
 عرض کرد که ما درم بدیدن من اسما یا باو بدین نام حضرت فرمودند **فهر صلی الله علیه و آله و سلم**

رسول الله

رسول الله لعزله عن حوز فکساها احکم مشرک له بیکر **اجابته بیکر الله عن الذین کانوا کفر**
فی الدین و احرج کوزن باکره و ظاهرها علی اخری کوزن اولی و من یوق لهم فاولیاء هم الظالمون
 حوزین است که خدای سحانه تنی میکند شما را از مبریت و تنگویی با کسافی که قاتل شما
 کرده اند و قصد احراج کرده اند شما را از دین شما و مظاهرهت و معاونت کرده اند
 هم رفتند اند با اعدای شما در احراج یعنی مشرکان مکه که بعضی در صد و حوز آمدند
 و جمعی سوز در احراج کردند و جمعی با سحایان بوده اند باز شنیدار خدای شما را از آنکه
 دوستی کنید با ایشان و هر که دوست دارد ایشان را بس انکروه دوست دارن دین ایشان
 ستم کارانند که وضع دوستی در عرض موضع آن کرده اند چه دوستی با خدای بسیار بد و
 با دستان خدای میشود که از دوستی غرض خدای جمع نمیشود **بکسل زد و ستان دفاها**
بهر جلد ساز یاری طلبت که طابک نقش و فابود آورده اند که در عید به حضرت را
 با مشرکان مکه صلح واقع شد یک شرط آن بود که هر مسلمانی که از مکه بگذرد رود از حضرت
 او را بگزارد از فرستد و اگر از مدینه بگذرد و فرست او را باز نکند هنوز از حضرت در
 حدیبیه بود که جاعت مومنان از مکه که خسته بملازمت آمدند از جمله سبیه اسلمه و از
 عقب شوهر او رسید و گفت شرط صلح بر بنویسد بود که هر که از ما بتی آید بما رد کنی جویم
 علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شرطی که در میان آمده نسبت بحال مردانست نیست
 باز خان و دو اینست که مومنان را بمشکات باز دهید و این آیت نازل شد که **یا ایها**
الذین آمنوا اذیبا کما کفر الکومنان مهاجرات فاستخرون الله اعلم بما یعملون ای گروه
 مومنان چون بباید شما زنان مومنه در حال تنگویی که هجرت کنند اند از دار کفر با ایمان پس
 بیا زانید ایشان را با یکدیگر دهید که هجرت شما محض از برای اسلام بوده و غرض از
 اغراض دنیوی چون بخشش از شوهر یا سبب محبت با دیگران هجرت واقع نشد اگر چه علم حق
 سحانه محبط است بر آنکه آمدن ایشان محبت دین و اسلام است با عذران اما با لغفل
 شما را در غفلت حال و تحقیق زیاد از سوگند بر ایشان نیست و ندادید و چون بر ظاهر حکم
 شرع سوگند دهد و این حکم بسوگند ظن غالب دین و ایمان مومنان حاصل گردد بجناب
 سفر باید **ان علم من مومنان فلا تر جمیون الی الکفار لانهن منکم و لانهن منکم** **طریق**

این حدیث صحیح است که در کتابها آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که از مکه بگذرد باید از من بگذرد و اگر از من بگذرد باید از من بگذرد و اگر از من بگذرد باید از من بگذرد

س باز مکدر آیند ایشان را بسوی شما هر آن کافر تر آن زنمان بان مشرکان حلال اند و نه
ان کافران حلال میشوند مگر آن زنان مومنات را چه میباید دخی جدای افکنند است
میان ایشان **وَأَوْفُوا بِالْعُقُوبَاتِ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا إِذَا اسْتَفْتَيْتُمْ أَجْرًا رَهْنًا**
وَلَا تَسْكُرُوا بِعَمَلِكُمْ إِيَّاهُ و بدهید شوهران ایشان را از آنچه خرج آن زن کرده باشند
از کارین پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سبب عدم باز حکم آیت منزله سوگند داد
و شوهرها و مسافر آنچه نهر مهر بده داده بود گرفته باز گشت و آیت آمد که **قُلْ لِمَا جُنِحَ**
علیکم و مع اخشی و بره نیست بر شما اگر شوهر بدهد این زنان مهاجره را چون بدهید ایشان را
مزدها معنی نکاح و صدقات بخود گیرید پس فاروق او را بخاست و دیگر آیت آمد که **تَوَلَّوْا**
وَلَا تَسْكُرُوا معنی چنگ در هر چند بعضی تهای کوفرا بعضی عقدهای زنان کافره مع بقای همین
علی الکفر معنی زنان کافره که بعد خود در آورده اند اگر علییه اسلام آراسته نگردند
از ایشان مفارقت کنید پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند
و حکم شد **وَأَسْأَلُكُمْ أَنْتُمْ وَبِئْسَ الْوَأْتَاءُ أَنْتُمْ ذَلِكُمْ كَمَا اللَّهُ بِحُكْمِهِ بَشِيرٌ**
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و طلب کنید از آنکس که آن زن را بخواند از کافران آنچه بعنوان مهر بده
داده اند و باید که کافران بخوانند از شما آنچه مهر آن زن داده باشند معنی از مهر
از وراج مهاجرات خود چه عقد و عصمت و بیعت میان مومن و کافره و میان کافره و مومنه
منقطع شد پس هر یک از طرفین باید که رد کنند مهری را که بصاحب خود داده اند آنچه
ذکر کرده شد فرمان خداست حکم میکند خدای بآن میان شما و خدای دانا است مصالح
شما حکم کننده است با آنچه محض حکمت بعد از نزول آیت مومنان اداء صدقات مهاجرات
کردند باز وراج ایشان و کفار از اداء مهر مومنات که بعد از ایمان و هجرت میده گشتند
بلش مشرکان رفتند با نموند آیت آمد که **وَأَنْ تَكُونُوا مِنْ أَنْعَامِكُمْ أَلِفًا مَكْفُوفًا**
فَأَقْرَأُوا الْقُرْآنَ عِنْدَ صَلَاتِهِمْ كَتَابٍ مُبِينٍ و آنکه **الَّذِينَ اتَّقَوْا اللَّهَ** و آنکه **الَّذِينَ اتَّقَوْا اللَّهَ** و آنکه **الَّذِينَ اتَّقَوْا اللَّهَ**
فوت خود ای مومنان از شما یکی از زنان شما بسوی کفار معنی بداد لطیف بیونده و پس
او بدست شما نیاید پس غنیمت گیرید معنی غزای کنید و عاقبت شما را طفر بود و مال بدست
آید ابراد لفظ عاقبت از تعاقب است کاب تعاقب فی الزکوی معنی ای مومنان اگر کافران

رد مهر و زوجهات مرتده بشما تمام آید اندیشید بداری که قوت شما خواهد رسید در
استرداد وجه منقوع علیهن بسبب غزای کردن و بغیر غنیمت آفتن **قوله** فَأَقْرَأُوا الْقُرْآنَ عِنْدَ
پس بدهید آن زنان را که رفته اند بداد الکفر و مهر نیافته اند مانند آنچه نفعه کرده اند
معنی کافران مهر آن زن و آنرا بروج کافرا و بدهید بلکه خودش بدهد بک دعوات است
که چون نازل شد آیت متغله مشرکان ابا کردند از مرتده مهر بنا بران این آیت نازل شد
و قوی دیگر معنی است که اگر قوت شود از شما مهر از وراج شما بسوی وقت و قوت خود
شما خواهد رسید بجز خود از غنیمت جنگ خود حضرت رسالت بناه صلوات الله از غنیمت
بشوهران ایشان داد **قوله** وَأَقْرَأُوا اللَّهَ وَتَسْمِعُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَنْ خَدَّاهُ كَمَا شَاءَ
بدان کردید که آید حکم این آیت ابقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ
شد **وَأَوْفُوا** که روز دفع مکروهین سید عالم صلی الله علیه و سلم از بیعت رجال قارغ
گشت نسوان نیز عبا بیعت میل کردند آیت آمد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ بِمَا بَيْنَهُنَّ**
وَاللَّهُ يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا لَا يَرْفَعُ رِجْلًا وَلَا يَنْزِلُ وَلَا يَفْتُلِي وَلَا يَهْدِي وَلَا يَمُنُّ بِشَيْءٍ يَفْتَرِي بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَارْتَعَابِهِمْ وَلَا يُفَصِّلُ بَيْنَهُمْ مَا يَلِيقُ بَيْنَهُمْ لَنْ يُفَصِّلُ بَيْنَهُمْ
ای کرده و گردگان چون بیاند بشما زنان کوبیده معنی بیعت کردند بیعت کنند با تو
برای آنکه شرک نیارند و شرک نکنند بخدای جزوی را و دردی نکنند و زنا نکنند و نکند
فرزندان خود را آنچه زنده در کور میگردند با قصد بچه شکر کرده سقط نکنند و ممان بر
کسی نکنند معنی فرزندان خود زاده نیارند و بدو ع بر شوهران نه بندند و در دست و پای
خود آورده می برورند و عاصی نشوند در تو در آنچه فرماهی از نسکونی که آن ترک نکره کردن
است و روی خراشیدن و موسی بریدن و چون این احکام و شروط بیعت کشد پس بیعت
کن با ایشان عایشه فرموده که بیعت خوب با زنان یعنی بود و دست آن حضرت دست صحیح
زن را نشود **قوله** آنست که زنان دست در قدح آب فرو برزند بعد از آن حضرت دست
مبارک خود در آب برد و گفته اند امیه خواهر خدیجه رضوا الله عنهما را و فرود تا بیعت
زنان فرآ گرفت و طلب آموزش کن از برای زنان میباید گشته از خدای محقق خدای
آمر زنده کسانی است که بر توحید بیعت کنند مهر با است که قوت قوی و ایمان داد اگر چه

و مقدار

در این کتاب از حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم

در وقت بیعت رسول
ابو نجات سر آن

بسم الله الرحمن الرحيم

شهری دارد که رحمت و توفیق بر آوردن ایمان اما در حدیث آورده ایمان و رحمت
اوست یعنی تا بر حمت خود توفیق نیفتد کسی با ایمان نرسد **مصرع** توفیق غزوات بهر کس بود
بعقور ایشان مسلمان بجهت جلیک منفعت و حرم تواید با جهودان دوستی میگردند
و خیر اهل اسلام بدیشان میرسانند آیت آمد که **یا ایها الذین آمنوا اتقوا غضب الله**
علیهم قد یستوفوا من الآخره کما یصل الکفار من اصحاب القبور ای گروه مومنان دوستی نکنید
با گروهی که خشم گرفتند خدای بر ایشان هر چند نوبت شدیدی بود از توایب آنست و ناسی
ایشان از آنست که داشته اند از توبه همین بجز مغرور و مست و بسبب عناد و
کتمان لغت حضرت رسالت انسان دایم نوع خطی از منویات است و توبه خواهد بود لاجرم از این
اوقات همچنانکه نوبت شده اند کافران از اصحاب توبه یعنی از جمیع ایشان بدینا بایمورد
نوبتند از توایب عقبی همچون کافران موده که اصحاب توبه اند چه بعین حال خود را دانسته
اند و از نسیب جنائی بکلی قطع امید کرده **تمت** سوره الاستغاثه و الله الممنون والاحسان والصلوة

علی المعرف من عذبان و علی که صحیح لغت انصرام الزمان

سوره الصف مدینه و می اربعه عشر آیه

- هر که فرزند ناخلق دارد . که به بدسی و بی شرف دارد . هر چه اید بدستش از کفر و بیبش
- عمر در دست او نلق کرده . صفت توبت بی سوره صفا . خواندن آن خوی بر طرف کرد
- ولدش ادب آید کرد . بسنا خلف خلف کرد . هر که این سوره در روز بخواند . واقف مژغرف کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزيز الحكيم یا کسی در عجب خدای سبحان و تعالی
بگفت که هر که در مؤمنانست از علویات و آنچه در زمینهاست از سفلیات و او غالبست
که نقاد حکمش هر جا زوانست برست کاریست که کمال حکمتش نظام این جهانست **ورده**
از که اصحاب کرام بزبان آورده اند که آری کدام عمل بجا آریم که بسبب آن از جحیم نیران
خلاص شویم و بروضه جنان فایز گردیم حق سبحان آیت فرستاد که **یا ایها الذین آمنوا امر**

تقون ما لا تعلمون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تعلمون زهر استغنا نیست از
برای انکار چون جا و مجرور لفظ لرحمت شدت اتصال همچون شی واحد است الف را
از لام حذف کرده اند مثل صوم و هم و توقف حله بالاسکان و بنهائ الشکت و دوایت
از مقال آمد که بعضیها بودند که گفتند قتلنا صریحا و لم یکنوا قتلوا ذلك و ان شامل
است مرجح احوالی را که مخالف فعل بود و مالک هم قیاسات دلیل بسیار ذکر و عده ملوفه
است و جهود و محول بر آخرت میدارند چنانچه در اول گفته شد و حق سجاده در جوار استغنا
اصحاب اید و فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل اولکم علی جان نخبه کرم عذاب البصر صریح
رسالت مژمورد که ای قهر آمد هر چه محسبند یعنی عملی کرده را از جنین ستمین دعای بخشد
و باهل علیین رساند ایمان و جهاد داشت صحابه آن که است موت مجاهد چندان رحمت تخی
گردد آیت آمد که ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگوئید انگریز را که نمی کشید یعنی جانان
میوید و مجاهد نمی بودید بزرگت از وی خشم نزد بگ خدای آنکه گویند قوی را که بر او اید
ورود علی آیت عام است و شامل بعضی که سختی گوید و نکند درین عتاب داخل است
و عملاتی که بوصفای بیرون الناس یا لیر و تنسون انفسکم موصوفان درین سیاست
شریک خوانند بود و حضرت رسالت در شب معراج دیده که کبکای جنین کسان بمقران
انفسین میباید اند **ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیل صفاکم انهم ینیان مرصوص**
پدرستی که خدای دوست دارد انانرا که کارزار کنند در راه وی صف نرند و رو بروی
خشم بجلاوت در اعلامی کلمه الله کنشند گویا انسان در استحکام بناهای اند میبندند
از از تر کتابت از نبات قدر ایشان در هر کس حریب و با ملکیکر باز چسبیدن و یک لحظه نمانند
و ان قال منی لغزوم یا قهر لم تودونی وقد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما نأخوا از اید
الله تعلمون و الله لا یهدی القوم الفاسقین و یاد کن ای محمد انرا که گفت موسی قوه خود را بفر
یا بقی اسرائیل گفت ای گروه من جرمی نجانید مرا بنامشودن فرمان من و براسی که بشداید
انکه من فرستاده و پیغام آورنده خدایم موسی شما و برسات خود از مجرور ظاهره اقامت شما
کرده ام و شما را معلوم شده و در نوبت من ششمنه نمائید و رسول مرا و ار اکرام و احترام است
و علامت اکرام فرمان برداریست ایشان بر همان ضلالت و جهالت خود ثابت بودند و بر سخن

نم از اول سوره علی السلام

کظیم الله کوشش ننهادند پس آهنگام که گشتند رخى اسرا بپل از قبول فرمان موسى عليه السلام
توسه اذاع الله قلوبهم بگردانيد خدای دلهای ایشان را از صفت بعین و موقع شک
 ساخت و خدای راه نمیناید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان **واذ قال**
عيسى بن مريم يا بني اسرائيل في رسول الله اليكم صعد فالما من الذي من الشريعة وبتسليم رسول
يا بني عيسى اسم احمد و یاد کن ای محمد از آنز که گفت عیسی پسر مریم تو مخرجی را که ای فرزندان
 بعقوب بدرستی گزین و بنشاده خدا بجهت شما حجت و برهان در حائقی که باورد ازین
 ام سرا بخیری را که مشیت از کتاب خودت یعقوبان قبل از من نازل شد و من بجهت الهی
 تصدیق کرده ام که از نزدك خدات و مرده دهنده ام بر سولی که می آید بدن کامل از عقب
 من که نام او احمد است یعنی ستاینده من و ترجمه کلام عیسی علیه السلام برین وجه است
 که ای ذهاب الطریقه و الفار غلبطاً جاو و معنی فارغیلاً احمد است صلی الله علیه و سلم
 و در بیان آورده که اسم آن حضرت برانی سختی است و معنی است که بفرستد خدای بنیها
 او را بعد از مسیح **فلا جاو هم الینات فالواهدا حرمین** بر آهنگام که آمد عیسی علیه السلام
 بدیشان بمخبرات روشن حرف اعیان موفی و ابراه آکه و ابروین گفتند بشتر حرفی اسرا بپل
 این گرا و میفاید معرفت ایشان را یعنی هر که بدعات و تخوارق عادات از وی بیند حمل
 بر بحر میکند **من ظلم من افتری علی الکذب وهو بدعی الی الا سلام** **والله لا یهدی**
القوم الظالمین و گیس ستمکار تر از کسی که بریند بر خدای دروغ یعنی مغرور او را الکتیب
 کند و آیات معجزات او را سحر داند و گوید **اصنی علیا را شد** که در ضمن حارث گفت که روز
 قامت لانت و عزیزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و خدا شفاعت ایشان قبول
 خواهد کرد این آت آمد که گیس ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت
 بیان در حق کافران یعنی او را با سلام ظاهر الحق سبحان الله مغرور خدا و ان اسلام مقصود
 است بران کافران خوبی دارن و آن کافرهای اجابت دعوت افترا بر خدا کند بکتبیه
 رسول او نام سخن نماند بر آیات او و درین صورت بدی وجه اختلاف ظاهر ساخته
 کلی اثبات متقی و دیگر نفی ثابت **توسه** **والله لا یهدی** و خدای راه نمیناید بر ستمکاری
 گروه ستمکاران را **آورده اند** که چند روزی وحی بر حضرت رسالت بنیاه صلی الله علیه و سلم

شرح از کلام عیسی علیه السلام
 و علی السلام

کعب بن اشرف گفت مردی بنهارا از کعبه بهیود که خدای بخون نمود از آن قریشی است و کار
 او با تمام سخن اهل سیدان سخن که آنحضرت شنیدند غار مدلل برایشه دل با دل نشست
 جبرئیل حجت دفع آن ضار آت آورد **و یبدون لبطینا انزل الله باقی اهرام** **والله مشر**
نوره و لیکره الکافرون سخن بپند بود تا فریفتانند نوز خدا را بدینها خود بکفار
 ناپسندید و سخنان بی ادبانه و خدای تمام کرد انده است نوز دین و شرح سید المرسلین
 قبل از اتمام قیام قیامت و آنچه کراهت دارند کافران از اتمام ان نوز همچون کراهت
 خفاش نوز افتاب **واقطعه** شب بر لک خواهد کرد نوز آفتاب ناپسندیده او مژد بویوم
 دست قدرت هر صیاحی شمع مهر **بر فرزند کوری خفاش شوهر** **عما الذی ارسل رسولنا**
طریق و دین الحق لیظهر علی الدین کل و لیکره المشرکون اوست انخا و ندی که فرستاده
 سخن و خردا بقران که سب هدایت و دین حق که مکتب خنیفه است تا غالب کرد اند
 این دین را بر دیگر دینها بوقت نزول عیسی در آخر الزمان که اهل زمین اسلام قبول
 کنند و اگر کارهند مشرکان اظهار دین محمدی را که شتم است بر انبیا توحید و ابطال
 شرک **یا ایها الذین امنوا هل ادکم علی عیان نجیکم من عذاب الیوم انتمون بالله و**
رسول و یقاهدین فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلک خیر لکم ان کنتم تعقلون
 ای گروه کرویذگان ابدالت کم شما را بر اذکافی که بازدهاند شما را از عذاب الیوم
 پس سان تجارت میکند **توسه** **توسون خیرت بمعقار معق ایمان آرید مراد آنست**
 که ثابت باشید بر ایمانی که دارید خدای و رسول او و جهاد نمائید با کافران در راه
 خدای بمالهء خود که سلاح و فدا خرید کنید و بغضهای خود که متعرض قتل و
 حرب شوید ایمنه مذکور شد از ایمان و جهاد بهترست مرثان از معاملات مرجه که
 ازان فایده مترقب باشد و نفعی مترتب شود اگر هشتید که داند طریقی تجارت حقیق را
 و درین معنی از بزرگان مرویست که فرموده اند که تجارت نجات محقق است که عزیز حق را
 بگذاری و حق را بستانی **در نجات** از او عید الله نستری نقل میکند که بر روی بوی آمد
 و گفت سیوی دروغی داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون می آوردم بیفاد و بی شکست
 و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه بدتر است و الله که

نوعی از

پدید تراجم نیست در دنیا و آخرت خداوند شمع اسلام قدس سر فرموده که سود تمام انگاه
 بودی که بدیش هم نبودی و آن اشارت بر تبه فاسد و سرباید و سوج و در یکبارگی
 باختر و بعصه بقاء بالله باختر **ربانی** تا چند بار از خودی پست شو و خست تاب که از
 جلم فنا مست شوی. از مایه و سود و دو جهان دست بشوی. سود تو همان بس که توی شوی
 بس اگر ایمان آرید و جهاد کنید **بغیر لکم فی دینکم و فی دینکم جنت تجري من تحتها الانهار**
و مساكن طيبة فی جنات عدن ذلك الفوز العظيم یا سرزد خدای اینجه ایمان شما و اوست
 و در آرد شما را در عقیق بی ستانها که مروه از نر بر در جهان آن جوینها و بیسا کن با کبر که
 واقع باشد در بی ستانها، مخلص جاوید کردار اقامت ان مغرب و ادخال بهشت
 رستگاری بزدکت **و اخری تعبها نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین** و مر شما است
 نعمتی دیگر در دنیا که او را دوست مبدارید و در وصف محبت باختری بعد از دلالت
 بر آنکه دوز اولی است نوبت است از تعبیر چه ان دنیای دیند جا گرفته است در نفوس و ان
 نفوس بنیاء محقر محقر با لبر و جیبانتر است نصرت از خداست شما را بر فریش و فتح
 نزدیک که فتح مگداست با فتح فارس و دم ان عطا قدس فرمود که نصرت تو جید است
 و فتح نظر بحال ملک مجید و نزد **عففان** فتح قریب فتح باب دلت ترقی از مقامات نفس
 و غنا هر ان فتح معارف یقین است و جمیع مومنان را درین مرتبه شکر است جنبه
 میفرماید که و بشر المؤمنین یعنی بشارت ده ای محمد مومنان را نصرت در دنیا و جنت
 در آخرت **یا ایها الذین امنوا کونوا انصارا لله کما قال عیسی ان مریر المؤمنین من انصاری الی**
الله قال الخواریزمی عن انصار الله **فانت طایفة من بنی اسرائیل و کفرت طایفة**
 ای کرده مومنان جماعتی انصار که در لیله عقبه نایب بیعت کردند و ایشان صفات
 تن بودند مخاطب اندی خطاب عاست جمیع مومنان را میفرماید باشد نصرت
 کنندگان دین خدای و رسول و نقد پر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از
 تو هر خود جنبه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی بن مریر سوار با نارا که خواص او
 بودند و در دین او بر همه سبقت داشتند که من انصار الی الله کیستند یا در ان نصرت
 کنندگان من نوبه نمائند یا من بسوی نصرت خدای یا کما تند اعران و انصار من در زمین

نصرت من الله و فتح قریب

خلق خدای گفتند حواریان که درین راه ما هم تا نماند دین خدای و ترقی الواقع نصرت کردند
 دین عیسی علیه السلام را بعد از ترفع وی با سمان و خلق را بخدای دعوت کردند بسو ایمان
 آوردند بسبب دعوت ایشان طایفه از فرزندان یعقوب بعیسی او و ایزد و رسول
 خدای دانستند و کافر شدند گروهی دیگر او را بر خدای گفتند و چون حضرت رسول
 مبعوث شد موافق مومنان گفت که عیسی علیه و رسول خداست ان جماعه مومنان موافق
 یافتند و حق سبحانه فرمود **فایدا الذین آمنوا علی حد و هم فاصبحوا اطهارین** بس قوف
 دادیم و نغالی که ایندیم انرا که گروهی بعیسی در رسالت و عبودیت بردشنان او
 که قابل بودند با الوهیت او بس گشتند مومنان فلیکنه بر کافران **تمت** السورة و الحمد
 لمن الاقوه منقود و الصلوة علی من الاقوه مشکوره و آله و صحبه اجمعین آمین

سوره الجمع مدینه و هی عشر آیه

زن و شوخ چون موافقت نکنند ای برادر به نیت ایشان از سر صدق سوره جمع
 بخ نوبت باعتقاد بخوان

بسم الله الرحمن الرحیم **یسبح الله ما فی السموات وما فی الارض الملك المقرب**
العزيز الحكيم تخریه می نماید و پیاکی یاد میکند مر خدا بر همه در آسمانهاست از بدایع
 علوی و ایجه در زمینهاست از کوان سغلی الملك! و شاهای که ملکش بی نوال و حکش
 لا يزال است القدوس باک از وصیت عیب و نقص اختلاف العزیز ارحم الراحمین که مثل
 ندارد حکیم حکم کند که راستی بجای آرد **هو الذی بعث فی الایمین رسولا منهم**
ینزلوا علیهم الایة و یرزقهم و یدلهم علی کتاب و ان کافرا من قبل لوی ضلال سیرت
 اوست انکه می یکت در میان ایمان مراد فرمود عرب اند که کفر ایشان خوانند و
 در نرسند بودند و اعناق سر بلیدی و فحشاء ایشان از تلید فضل و کمال عامل بوده
 فرستاده از جمله ایشان صفی ای تا رسالت او از تمت دور باشند **و کلمة الله اُمیت**
 انحضرت بخت است که در بخت تقدم بر سر همه مذکور بوده که خاتم انبیا است و

و الملك المقرب

از جمله در کتاب شعبنا علیه السلام مذکور است که اقلی علیها فی الامتین و اقلی علیها فی الامتین
و در اینست انحضرت بکنها و حکمتهاست و اینجا بسبب اختصار میرود **شعری** بقول کتاب بود
لب ای خدا ازان کردتس **لوح** قلمی را گرفته بیاورد از سر ارجح داد جز بر خط اوست
انرو چنان سر کز خواندست خط ازان چه خط **بصر** صفت بی ای میکند که **ینا علیهم ایامه**
و بر کفر و بعلمم کتاب و الحکمة و ان کافران قبل لقی ضلال بین سخن را بر ایشان آیمای
کلام خدا را یا نکه ای است مثل ایشان و پاروی سازد ایشان را از شرک و جنت عقاب و
چون اخلاق وی آموزد ایشان را از قرآن و احکام شریف و درستی که نوزمان گروه
که حالا قرآن خوانان و آمیختگان اند مترازیست محمد صلی الله علیه و سلم در هر که او میماند
که آن شرک بوده و تتبع بن جاهلیت **و آخرینهم لنا لطفی ایم** ابوهریره گوید که چون این آیت
نازل شد از رسول بر سیدم کرم هم هوکاه و قینا سلمان فوضع ید علیه و قال سمع فرهاد لویکان
الایمان بالشریا لنا لکه یجزل من هوکاه و لیس فی منع العرقینما و کل من باقی بعد الصایة الخ
اخرا الدهر **هو العزیز الحکیم** و دیگر بیعت ساخت در میان دیگران از منین مراد امین
اند و از معانی معلوم می شود که اینها هستند و اصح احوال است که هر که با سلام در آمد و در
وی آید بعد از وفات حضرت صلی الله علیه و سلم درین احزین داخلند و خدای تعالیست
در امر بیعت هر که خواهد بر سالت فرستد خداوند حکمت در احتیاج هر چه برای
هر امتی **ذلك فضل الله یؤتی من یشاء والله ذوا الفضل العظیم** این نبوت با بعثت افزونی
که خدا بیست میدهد از آن هر که خواهد و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا
و آخرت در جنیان محقر و محض می نماید **مثل الذین حملوا النومیة فملا بها حمالا مثل**
الحمار یحمل اشغانا پس مثل النومیة الذین کذبوا بآیات الله و الله لا یهدی القوم الظالمین
مثل آنکه حکم شده که بار تکلیف احکام ترویجی را بر اندرین بر نداشتند آن بارها که
احکامی که در آن بوده بعمل نیامورند و مجرد خواندن آن کفایت نموند همچو مثل فرماز گوش
است که سفرها و کتابهای علمی با بردارد و بیخ میرد در حمل آن و ازان نفع ندارد همچون
میورد که ترویج می نمایند و بدان منفع نمیشوند **لمت** کفت ایزد عمل استوار، بار باشد
عالمگان بنور زعمی بد مثل است که زده شده مثل فرموده انانکه تکذیب کردند حجت های

خدا را

خدا را که دلیل بوده بر نبوت محمد و خدای راه قلاح نمینماید که ستمکاران را که بعناد
با حق بر نفس ظاهر کرده اند با وجود آن میکنند کسین انباء الله و اجابا و و داعیه از اند که
لن بدخل الجنة الا من کان هوکاه **قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء من دون**
الناس فمقنی الموت ان کنتر صادقیین بگو ای محمد ای گروهی که دین بودید و دارید اگر کان
میرید آنکه شما دوستانید من خدا را بدون مردمان از عرب و عجم که کرمید و انیس آرزوی
برید مرگ را اگر هشتاد است کویان در آنکه شما دوستان خدا نند و ازان منتهای مرگ چون
میدانید و میرسد که بر من برسد و کراماتی که در دستان خدا و اینها بد شما در دنیا بیعت
آن هرگز نمیکند چنانچه میفرماید **کروا لیسئوۃ ابا امامت ایدیم و الله علمم بالظالمین**
و منتهای موت تکدیجست آنت که عملهای بد از من فرستاده است دستهای ایشان یعنی
بواسطه عملهای که کرده اند چون تعریف احکام ترویجی و کتمان نعمت صغیر صلی الله علیه و سلم
و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد و خدای داناست بستمکاران
بر نفس خود ظاهرا و باطنا **قل ان الموت الذی تغفرون منه لایحکم فرار از موت** عبارتست
از آنکه شما را جرات بر نفی موت بیع و چه ممکن نیست و میسید که بزبان خود نمائید و
مرگ بشمار برسد و شمار بجزر کفهان شما بکورد و فراری که سبب نجات میداند بسبب نجات
مرگ کرد بشمار عدم فوت **تغفرون الی عالم الغیب و الشاهة فیذکرکم بما کنتم تعملون**
ای بیچاره ای که عملی اعمالکم بعضی باز گردانند شوید بسوی داناه اشکارا و نهان بسبب هر صد
شمارا بچند هشتاد که عمل میکنید و مناسب کردار جزا یا باید **با ایها الذین امنوا اذا نودی**
للاصلاۃ من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذرنا السبع ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون
ای کسانی که ایمان آید احکام شرع را چون نما در داده شوید برای نماز در روز جمعه
پس ایستاد بسوی یاد کرد خدای که خطبه است و نماز بعضی رعیت کنید و سعی نمایند
بدان و بگذارد بیع و شری را و نوزد امام اعظم موجب سب و ترک تجارت و معاملات آنان
اولست روز آینه اگر موزن متعدد باشند از سبب ترک بیع بهتر است شما را از معامله
که در آن سود فانی دنیوی است و سعی بیکر خدای در آن نفع باقی اخرویست اگر هشتاد که
بدانند نفع و ضررا و غیرین کنید خیر و شر را و در فضل جمعه سخنان بسیار است و بر روایت بخارست

فضل ساعت نوافل

وسلم که در جمعه روزیست که فضیلت یافته است بر سایر ایام و اهل کتابین خود بیت
و انجیل خوانند و روز نیک و همگام را به جمعه بنامند رسول میفرماید که خدا ما را الله
الدهن الاخرین السابقین یوم القیمه و این سید روزهاست و روز بود روز شنبه
است چنانچه حضرت فرمود اللهم غدا وللصاری بعد غد که روز یکشنبه باشد
نحن الاخرین السابقین اذن سبب است و درین روز ساعتی است که دعای مستجاب است
و بقول اصح آن ساعتان وقت خروج امامست تا زمان فراغ از نماز و قولیت که بعد از ظهر
است و عرب اینرا یوم العزیمه گفتندی فتناه الله یوم الجمعة و مراد از ندا اذانی است
که بنی مدینه لطیب گفته میشود و نداء اول عثمان مشروع گردید و روزی که عذرت الناس
و حرامست مع و شرا و سایر اشغال با اتفاق و مراد سعی قصد و اهتمام است نماز اصرار
و شتافتن به روزی و مراد بلك الله خطبه است چرا که موعظه است و تذکیر و اول جمعه که رسول
خدا گذارد آن بود که چون وقت مقدم بخدیده رسول خدا بقبا فرود آمد انجا تمام ما روز جمعه
فرمود پس بخدیده در آمد و جمعه را در خانه که بی سال من عرف ما بود نماز جمعه گذارد **نوافل**
ذکر حضرت که آن کس که بعلون درین احوال عیب الکافی مستحب است که روز جمعه حضرت را
در خطبه گذاشته باشد که روان شام از مسجد بر آید و غمراز دوازده نفر بنشیند حضرت
نمانند خلفاء باشند و هشت تن دیگر حضرت رسالت فرمود که اگر میفرستیدنی یکدیگر
تا کسی مطلق در مسجد نمی ماند ازین وادی استی شما روان یکشت و معارف همین است
فرود آمد **فاذا قضیت الصلوة فانشرها فی الارض یا اجتمعوا من فضل الله و اذکروا الله**
کثیرا لعلکم تفلحون پس چون گذارده شد نماز جمعه پس بر آید که شوی در زمین برای تجارت
و تصرف در مباحات امر با حلت یعنی اگر خواهی بعد از نماز در مباحات خود روید
و بچسبید از فضل خدا یعنی روزی خدای مراد تهنیه است بابت معاش است و گفته اند
انشاء ربهم در زمین مسجد است جهت رفتن مجلس علما و اهل تذکیر و بقول یاد عبادت
مرغوب است و حضور جبار و قیارت مومنان و طلب علم و تلمذ بدین مانند جستن میان
فضل الهی باینها تواند بود و یاد کنید خدا را بسیار یعنی در جمیع احوال بگذرا و مشتغل
باشید نه مخصوص بوقت نماز شاید که در شکار شوید و غیره ازین و سعادت کویان برسید

که ذکر می شود جهت ظاهر و باطن و سبب بخاستن دنیا و آخرت **و باقی** از ذکر خدا می باشد
یکدیگر باطل ذکر ذکر بود و غیره و عالم حاصل ذکر است که اهل شرف را در هر وقت اسبابش جوان
باشد و آراش دل آورده اند که در مدینه سکون طعام شده بود و در حبه کلی طعام بسیار را بجا
شام رسید و عادت بود که وقت رسیدن کاروان طبل شادی زدن آواز طبل که با شام
حضور رسیدنی اختیار جهت شرای طعام از مسجد بیرون آمدن متوجه کاروان گشتند آیت
نزل اجلال یافت **واذا راو تجارة اولیها انفضوا الیهما و ترکوک فایما عمل ما عند الله**
خیر من اللغو و الضحاکة و الله خیر الرازقین و چون بر میزند باز کافی را یا بیشترند آواز طبل جهت
رسیدن کاروان مشرفی کردند از مجلس و بیرون میسوی آن تجارت ماموشی کردند بر یکدیگر بکنند
طعام و بگذاردند ترا ایستاده بر زمین یکی آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و شنیدن
خطبه و لرزیدن مجلس خمی و بهتراست و سودمند تر از استماع لهو و از نفع تجارت چه فراید
مشورات محقق است و منافع معاملات متوجه و خدای بهترین روزی دهندگان است بعضی
انکه وسایل تحصیل روزی اند زیرا که اوقات مختلف است وقت باشد که عند کمال الحاجة
بکار روزی و شاید که مصلحت وقت در نیاید ببلول دیوانه و آفتند که با سایر روزی هر وقت
تا مقرر کنیم تا از فکر و اندیشه مایحتاج خود خلاص شوی مایل جواب خلیفه بغداد بدانند که
حنان سکرم اگر چه توجیه غیب بودی **اول** انکه تو ندانی که مرا چه باید **دوم** نشانستی که
مرا کی باید **سوم** معلوم ندازی که مرا چند باید **و خدا می فرماید** که کافل روزی ملت ابراهیم
میدانند و از روی حکمت کامله بمن میرسانند و شاید که برین غضب کنی و وظیفه مرا از من
باز گیری حق بجای بجای از من روزی باز نمیکرد **ششم** خدای که او سلطت از نیست هست
بعضیان در هر وقت بر کس نیست از خواه روزی که بختش اوست **هفتم** السوق و الله اللود
المنة و الصلوة علی سرور شیع الامت و علی اذک و وجه السابقین الی الجنة و النازل علیهم الرحمة

سورة المنافقون مدنیة و هی احدی عشر آیه

مصطفی کنت جزیر در زور • در هیئت برین سخن بنیان • یکصد و هشت نوبت از سر صدق
ای را در منافقون بخوان • تا آنکه این از مجربات بود • جهت دفع شرها زان

برازند کاره نیکه اوست

سورة المنافقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **أَذْيَابُكَ الْمُنَافِقِينَ قَالُوا شَهِدْنَا لَمْ يَرْسُلْنَا**
آورده اند که سالیح از جهت رسالت از غرض مرعیس مراجعت نمودن سنان
حق و مسان جباه غفاری بر ساجی مناظرت شد و کما رجایی رسید که مسان مهاجر و انصار
نشند تا مشور این ای دران وقت سخنان فتنه انگیز گفت که مهاجران اجمع مدعیان ما از مدینه
بروید و دیگر آنکه چون بدمند باز کردیم ای که عزیز است بیرون کند آنرا که خوار تراست و بید
بن الاقر قمر بحیاس سامی حضرت غیر الانای آمد ازین صحبت اینها رنمود و آنحضرت جمعت
اطفاء ما را فتنه در مرکز مکه و روز یکج کرون امر فرمود و اسیدن حضرت سبب بر سید و شبیه
خاطر عاقل حضرت را تمهید مقدمات مسوره نموده نیاورفتن را استیکین داد و این اثبیتند
در مقام انکار سوگند ان یاد کرد و مردم زید از قمر را همت افزا منسوب داشته حمل تکذیب
نمودند حق سبحانه تصدیق قول او را سوره نازل کرد ایند که اذ اجابواک المنافقون چون
بیانند نزدیک تر منافقان یعنی این ای و اصحاب او گویند که ای میوهیم بدیهیستی که نافرستاده
خدای یعنی منافق نیستیم و رسالت تراز جان و دل معتقد بر خدای میداند که تو هر ایند
فرستاده اوستی و او ترا فرستاده چنانچه میفرماید که **وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ رُسُولُهُ** **وَاللَّهُ يَشْهَدُ**
أَنَّ الْمُنَافِقِينَ كاذِبُونَ و خدای گواهی میدهد که منافقان دروغ گویند در کوی خود بجهت
انکه اعتقاد ایشان بکفار موافق نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت
دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کرده اند بر اعتقاد رسالت
تو و خدای میداند که سوگند بدیقع حوزند **اخذوا ایمانهم حظه فصدعنا من سبيل الله**
ایم ساء ما كانوا يعملون فرا گرفتند منافقان خود را سپهری یعنی و نایه ان کلام
استیانتاف است از برای فایده ان شهادت که ینما بر عین است یا کلامیت مستقل که میشود
قباع انسان و از داب منافقانت انفا با ایمان کاذب چنانچه سپهری سازند شهادت کاذب
را در دفع نفاق از خود که بان حظه از قتل عیسی این مانند میباید از ندم مردم را بالقاه شهادت
از سبیل خدای با خود روگردان میشوند از جهاد در راه خدای بدیهی که ایشان بدعلیت
که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق **ذلك بانهم استوا فزكروا فطبع على قلوبهم فهم**
لا يفقهون ان حکم حق سببی احوال ایشان سبب است که ایشان گرویدند بر زبان بیگانه شدند

بدل یا گفتند نظاره امروستان که ما من میبندم و در رعایت یا و قسای خود گفتند کلمات کفر و
نفاق و با بر هر نهاده شد بر دلهای ایشان بش ایشان بنیدانند حقیقت ایمان که با اقرا و بیان
تصدیق دل باشد که باشد با آن **آورده اند که** این ای سردی جسم و سکو منظر و خوش
سما و در وضع زبان بود و جمیع دیگر از منافقان نزدیک همین صورت بودند و چون
بجلس غیر آمدندی آنحضرت شکفت داشتی از ظاهر حال و حسن مقال و اشکال ایشان
حق سبحانه آست فرستاد که **واذا ارایتم تعجلوا حجامهم و ان يقولوا شیع لغوهم** و چون بیخی
انسان را با و جاهت و صیاحت و طلاقت لسان و حلاوت کلام برین سبب شوی نظر
بر هیاکل ایشان و کوش بداری بر سخنان ایشان **کانهم خبیث** و قرآن از این کثیر خست بر
بسکن شین نبر خوانده اند یکیدن جمع مدینه **مسند بحسبون کل حجة علیهم هم العده فاشهد**
فانتم الله الخلیفة یو فکون و کوبا ایشان مانند جو بهاء ختنک اند که نگید بدیوار و این
معنی صورتها یعنی و بیسکلیت روح اند و اشیا سی خالی از علم و نظیر ان میباشند که
صورتی از جوی ترا شید و جویق از اتمی سلخته و صورت جویق مان صفت اشبه
بصورت سوزن لوله الاحوال متکثره الاحوال است و خبر از ان میدهد که یم نفاق و خواری
خلاف و شقاق با ایشان بود که چون ظاهر خود را بوصف اسلامی که در باطن ندانند می
آز ایند همیشه ترس و هراس بر ایشان مستولیت که ما دایره دل ایشان که بر خلاف ظاهر
است بر مردم ظاهر شود و رسوا گردند و سر آخرش ایشان اشکاو کرده چنانچه در هر وقتی
که فردای از طرفی بر آید ایشان بلزوم در آیند که بنیاد بر ایشان امری واقع شود و بدایمی
بازل کرده که اسرار نهانی فاش گردد و خون ایشان هدر شود و از نجاست ایشان نفاقت
قوله هم العده ایشان دشمنانند ترا و همه مومنان را بس جمله کن از مکر و غایله
ایشان و بر ایشان ایمن باش که هر که از تو ترسد تو سر از او بر سرع ازان کن تو ترسد
بترس بحکم **قوله** فانهم الله هلاک کرد اند خدای ایشان را بالعت کنا و برایشان
جکوت بر کرد ایند همیشه از طرفی حق **در عالم آورده** که بعد از نزول این آیات قوم این
ای و بر گفتند که این آنها در شان تو نازل شده بر تو نزدیک رسول خدای تا آمدش
رای تو خواهد آن منافقین کردن تاب داد و میباید ان خود گفت مرا گفتند ایمان آر آورده

تکلیف کرده اند که نذات سالیکه داده همین مانده است که بجهت اسبابی باید که بک
 آمد که و اذ اقبل لهم تعاقب استغفر لکم رسول الله لو تأروا و ستم و در اینهم بصدوق و هم
 مستکبرون سواء علیهم استغفرت لهم از هر که استغفر لهم ان بغفر الله لهم ان الله لا یستکبر
 القوم الفاسقین و چون گفته شود منافقان را که باید با اعتذار تا امرزش طلبد برای
 شما رسول خدای بد بچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و پس بر بچند جنبه کسی
 از مکر و حی بر بچند **قوله** و هم مستکبرون و ایشان کردن کشندگان ابد زبانه از خود
 خود و بیشتر ازین مذکور شد که بعد از مراجعت از عز و بون میان صحابه عفا رک
 ابیور عن خطاب و میان سنان بن زید که حلیف ابی بن ساول نزاع بر سر آب شد و این
 سخن مان ساول رسید و حی از انضار نزد او بودند بش گفت که این نکر کرد او آنها است
 بلکه از ما است که بر ما است و این مثل بر زبان آورد که بمن کلبک لیا کلبک و اللیلین و حی
 الی المدینه لجزینا الاعز منها الا ذلک لیس چون زید بن ارقم نقل این مقال حضرت سید
 المرسلین رسانید حضرت کس بر پیش این ابی فرستاده سفار داد که چنین گفته او نکر شد
 و سوگند آن خورد عمر زید برید گفت که ترا چه برین داشت که خود را مکتوب ساختی زید
 میگوید که آن شب برین چنان گذشت که ضییب دشمنان باد و رسول چون در راه بمن خورد
 خنده گمان کوش مرا اما لید عمر که بمن رسید پرسید که رسول با توجه گفت گفتم که زبانه
 ازین بود که خنده گمان کوش مرا اما لید و همین متوال او بیکر نیز پرسید چنانچه بود گفتم
 و چون این سوره نازل شد حضرت بر ایشان خواند و بمن گفت قد صدقتک یا غلام ثور ارس
 الیهو لیستغفر لهم ان بود که منافق از ان سرچید خدا فرمود **قوله** سواء علیهم
 استغفرت لهم یکسانست بر ایشان آمرزش ایشان خواستن از خدا یا آمرزش نخواستن
 برای ایشان نیامرزد خدای ایشان را بجهت رسوخ ایشان در فحای بدستی که خدای
 راه فلاح بنیما بد کرده و چون رفتگان با از د این صلوح **همه الذین یقولون لا نستغفوا**
علی من عند رسول الله حتی یفصنا و الله عز این السموات و الارض و لکن المنافقین
لا یغفرون انسان آنانند که میگویند انصار را که شما انفاق میکنید بر کسی که نزدیک
 رسول خدا نند از فقره مهاجرین نامتفرقی کردند غلامان بنزد خواجگان رفتند و برسان

بیرسد ان میزند غرضی که منافقان انصار را از انفاق مهاجران منع میکنند و حال آنکه
 میخدا بر است سخن انضای آسمان و زمین که روزی از ان بهم میرسد و کلید سخن این بیت
 اوست هر که خواهد روزی دهد و لیکن منافقان ان مقدار نمی مانند و نفقه نمکنند که اگر
 انصار مهاجران را انفاق نکنند روزی رسانند علی الاطلاق حق سبحانه است نه ادیان
 نخواهند پندارد که روزی او داده لاجرم بر این و آن منت نهند زن سببها او یکی شد پس اگر
 گوش دهستند اسباب ذکر حکم روزی بر سببهای نهد و سببها نیز روزی میدهد **قوله**
لین رجینا الی المدینه لجزین الاعز منها الا ذلک والله العز و الرسول و اللیلین و لکن
المنافقین لا یعلمون میکنند اهل انفاق مراد این لینه است اگر باز کردیم ما ازین سفر بسوی
 مدینه هر ایینه بیرون کذ غزیر تر از مدینه خوار تر ما مرادش از اعز نفس احس است و
 غرض او از لفظ دیگر اشرف و اکمل مخلوقات و الله العز و میخدا بر است عزت و قدرت
 و در بیست و مرد رسول او را عز نبوت و شفاعت و مکر و بدکارا عز ایمان و طاعت و لیکن
 منافقان حقیقت عزت را نمیدانند **فعلت** که چون سپاه ضرب پناه نبوی بود ای عشق
 رسید عبد الله بر این ابی که مومن مخلص بود بر سر راه توقف نمود پایدش بر رسید شتر او را
 بخواباند و پای بردش شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا بمیدند نگذاورم تا وقتی که بغیر
 ترا ازین فرماید و بدانی که اذل نومی و اعز اوست و چون موکب حضرت رسالت منقبت
 بر رسید و بر مقام و بر سر پند منافق و مخلص طلع گشته ان ابی را اجازت در آمدن داد
یا ایها الذین آمنوا لا تمیکروا اولادکم عن الذکر الله ای که مومنان مشغول نکره اند شما را
اموال شما و نرا اولاد شما از یاد کرد خدای چه صفت مومنانست که در یاد حق باشد و دوستی
خدا بر و طالب بود بر دوستی جمیع مافی الکلون بجذی که اگر تمام نعیم دنیا و آخرت بر عرض کنند
بکوشه چشم نگاه بران نیندازد **بیت چشم دل از نعیم و دعا لمر گرفته بر مضمون حق شناس**
ز دارین نومی و پس و من یفعل ذلک فاولادکم هم الحاسرین و هر که بکند این کار را یعنی محبت مال
 و اولاد خود را بدینو در بر سران کرده انشان زیانکاران اند که بعبقر نانی باز مانند از نعیم
 باقی **و انفقوا ما رزقوا من قبل ان یاتی لحدکم لعلکم فیقول رب لولا ان حق الی اجل و سبب**
 معنی نفقه کنند و محقق واجب اخراج نماید از آنچه روزی داده اند شما را و ذخیره آخرت سازند

شوری

بیشتر از آنکه باید بگویم از شما اسباب مرگ پس گوید آنکس که ای فرزند کارمن جزا با این بیفکری یعنی چه شود که تا بخر کوف در موت من تا زمانی اندک فریب کند صدق گویند و کوه اسرار دلین مرفعت باشد و باشم از نیک مردان و شایستهکان **لَنْ يُخَالِقَ اللَّهُ تَكْتًا اِذَا جَاءَ اَجَلَهَا** **والله خبير بما تعملون** و خدای با زمین بیفکند همیکس را از مرگ چون برسد و یاید اجل او که وقت مرگ است چیزی بر او نیفراند و گویند و خدای داناست بلخه میکند مردمان و برقرارت خطاب معنی آنست که بلخه شما میکند از خبر و شر خدا انا است **تنت** سون المتاعين ولله رب العالمين والصلوة على صفوة المرسلين محمد وآله وصحبه اجمعين

سورة التغابن مكية وهي ثمان عشرة آية

هفت نیت تغابن ای فرزند از بر صدق و اعتقاد بخوان تا شمرده عمر و دولت افزون گردد مال این از دزدان

بسم الله الرحمن الرحيم

يسع الله ما في السموات وما في الارض له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير ستایش منماید مر خدا را تنزیه و تقدس بخند در سما و است از لادواح و سلائیکه و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات مرا و راست بادشاهی آسمانها و زمین و مابین آسمان و زمین آنچه هست مقهور قدرت اوست و مرا و راست ستایش بر نعمت افزیش او و بر همه چیزها تواناست و قادر **هو الذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مؤمن والله بما تعملون بصير** هو معنی او آنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان پس بعضی از شما کافر اند یعنی او جزو پیمان و طبیعیان که طایفه معطلیه همملیه اند و شما بعضی مؤمن اند و باورد از نیکو افریکا چون مردمان اهل اسلام بر ملت انبیا علیهم السلام و خدای با نجه مسکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال و حسن اعتقاد مایسوس عقیدت خواهد نمود **خلق السموات والارض بالحق و صورهم و خلق صورهم و اولد المصير** ما فرید آسمانها و زمین را بر راستی با حکمت بالغه با بکر کن

سورة التغابن

یا برای ما حق و اظهار نفس امر یعنی انما دلال وحدانیت اند و حق بدان ظاهر میشود و شکست شما را بیل نیکو کرد صورت های شما را با ارتفاع قامت و اعتدال قامت و قول اهل تحقیق آنست که ظاهر شما را بسیار است بحال قدرت و باطن شما را محلی کرد ایند جمال فریب و نزد محققان خورده شناس حقیقت حسن انسان آنست که او را بصفت او صفات کائنات آراسته کرد انید و بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشد تا نمود آنچه موجود باشد از علوی عالم کبیر و معانی کثیران ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری **قطعه** بدرون نت مصری که نوبی شکر سنانش چه غمت اگر بیزیرین مدد شکر نداری **شک غلام صورت بمثال بت برستان** فرجی یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری **بغذا جمال خود را حور بر بند برستی** بت خوش هم تو باشی کسی کز بند نداری **قول** والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت **هدهد یعلم ما فی السموات والارض و اعلم ما فی البین و هو** **تعالى و الله علم بذات الصدور** میداند معلم کامل و دانش شامل آنچه در اسما آنهاست از اصناف سکونات و آنچه در زمین است از انواع محنت عات و میداند آنچه می پویشید و نهان میسازید آنرا و آنچه اشکارا میکنید و خدای دانا است بلخه در سپههاست از خواطر و افکار **والله یاکفر من قبل قد افوا کمال امرهم و انتم عذاب الیم** ای آسمانها مدد شما ای اهل کجی که تا آنکه کافر شدید بشر از شما چون لولا قایل و عا و فرج و اصحاب ایکه و جزان بیعجبند و باطن و صفت کار خود یعنی صبر کفر با درد دنیا بغرق و بیخ صبر و صیحه و عقاب بومر الطلحة و مرایشان را است در آخرت عذاب درد ناک بی انقطاع **ذلک با نرکات تا نهم رسالهم بالبینات فقالوا انشر ملتنا** **فکفروا و تلووا و استغنی الله و اعنی حمید** از عقاب و عذاب مرایشان را بسبب آنست که نودند که مدد بدیشان پیمبران بختهای روشن و معجزات هر داس ایشان نکند آرا آدمیان مثلها را مانند ما را بجهت و استبعاد کردد از آنکه حق سبحانه و تعالی پستی فرستد پس کافر شدند برسل و روی بگردانیدند از بند در تناتی که با نشان بود پس خدای ایشان را هلاک کرد و فریاد از دورد خدای از ایمان خلق و خدای بی نیاز است از عبادت افزندگان **سوره** و ستایش جامدان معنی و جود مخلوق دلالت بر حمدان

بحمد اللعالم دارد **واعلم ان الذين كفروا ان لن يعفوا عنهم اقل بل وعلى المشركين لهم العذاب بما**
علموا ذلك على الله سيرا الزعم ادعاء العالم وان مع ما في جننها فاقير مقام المعقولين
یعنی کان برزند انانکه کافر شدند انکه برانگشته نمی آید شد مگر اوکی برانگشته شوید
وسوگندست بروردگار من که راهش شما روز قیامت بعرض خواهد شد بین شما اخبر
دهند بگردارهای که در جحمت دنیا کرده باشید و اخبار مجاسید و مجازات خواهد بود
توله وذلك وان من الاكفین وپاداش دادن نظر بر قدرتهای بزدانی سهل و ساست
فانتم ابالله ورسوله والنور الذي انزلنا والله بما تعملون خبير پس ایمان آرید و بگوید
خدا و رسول او یعنی محمد و بگوید بر و شخی که فرستاد بر سر محمد مراد قراست و ازا
نور گفت که در اعجاز بذات خود روشن است و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است
و خدای عزشانه بلعنه شما میکشید از قبول و در اقرار و انکار داناست **يوم يحكمكم يوم الحج**
ذلك يوم التفتين ومن يومن بالله ويعمل صالحا يكفر عنه سيئاته ويدخل جنات تجري
من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم یاد کنید روزی را
که جمع کند خدای شما را برای الحجه در روز جمع و حشرست از حساب و جزاء قیامت از روز
را روز جمع گفت که اولین و آخرین از آدمیان جمع باشند یا سلاکه و نقلی با انبیا و
أمم با ظالم و مظلوم را اهل هدی و ضلالت با بهشتی و دوزخیان روز روز تقاب
و زبان زد کی است از لکه زبان میکشند کفار بنزول سعادت در منازل اشقیاء که بهشت
بجهت انشان مقرر بوده که اگر خدا میسوزند در ان ساکن میشوند و بالعکس مستعار
من تعابن التجار و لا تعرفهم در بهجت است که تعابن حقیقی است که در امر آخری
بود از سبب عظم تعابن و دوام آن گفته اند کافرین خود را بر بندند بلکه ایمان و مؤمن
زبان خود را در باید بقصر در احسان **من يومن بالله ويعمل صالحا يكفر عنه سيئاته**
ويدخل جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم و هر که بگوید بخدای و بکند عملی
شایسته حق تعالی بکفر سیئات او کند و اعمال او با پسند و عفو فرماید و در راد او را
بریاض جنان که مبرود از برقصه و استخوانان حیهای هرمان در جانی که جاوید باشند
در ان ابداء همیشه ناکید است در مخلوق **توله** آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستگاری

و در

نیز است **لأن الله كفر ولا فكذبوا باننا انزلنا اولئك الايات والذين كفروا ان لن يعفوا عنهم** و انانکه بگویند
بوجدانیت خدای و تکذیب کردند انتماء ما را که قرانت ما میفرماید را که بر دست سحر ظاهر
کرد بران کرده معاند منکر ملازمان دوزخ اند باقی ماندگان در ان یعنی نمیزند که از عذاب
برهند وید بازگشتی است دوزخ **ما اصاب من مصيبة الا باذن الله ومن يومن بالله**
يهد الله له سبيته و الله بکلی شیء عليم نرسد بهجس جمع مصیبتی از شدت و مرض و مرگ سهل و ولد
مگر بجهت و قضای خدای یعنی علم وی همه مصائب محیطست و اگر خواهد از یادگار که از ان
ساله باردار میسازد داشت اما برای صلاح منکران و امتحان ایشان بصبر و از یاد ثواب
و نظایر از گناه مصیبت با نشان میرساند و کافر که مصیبت کفر گرفتار میشود اگر چه بتقدیر
سرفروست اوست اما در ازل استعداد او اقتضاء این میکرد که برضال باشد کفر الا
فی کتاب من قبل ان نبراهها و یکفر بینه کفر الکافر الا مصیبت اعظم منها **توله** و من یومن بالله
یهد الله له سبیته و هر که ایمان در خدای و تصدیق کند او را و بداند که مصیبت با اداست و
سبب اوست راهی ما بدلا و بصبر و ثبات از انکه دانست است که اصاب مصیبت
مراد الله است پس در مقام رضا و تسلیم آمد بدلا و جان قبول میکند و ان تعابن بینما بد
و سر برخط فرمان نهاده از وقوع ان اضطراب بینما بد برترکان گفته که بلا اینست جمال
محقق و مبتلی است پس اینست نا بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت **مشتری**
همه از دست نماید خوش بود که هر در برای انش بود زخم کز دست قوی آید برون
کو برتر از سینه من جوی خون خدای بر همه چیزها داناست صابرشاکر و غیر صابرشاکر را
بود اند **الطبعی الله و الطبعی الرسول فان توأمت فاعلم ان رسولنا البلاغ المبین**
و فرمان برید خدا را در فرض و اطاعت کنید رسول ما در سنت پس اگر دوی بگردانید
از اطاعت سغیرا و او چه نهان پس جن بن نیست که بر فرستاده ما بلا غت یعنی رسانید
صوبدا و او خرد تلخ رسالت کرد و فیطعنه ابلاغ بجای آورد **الله لا اله الا هو و علی الله**
فتلقى کل المومنون خدای تعالی اوست سخنی عبادت جمع معبودی سزا نیست مگر او
و بر خدای شریکها و فلیسوا کل باید که توکل کنند من ان چه ایمان اقتضای ان میکند
که کار خود عینی و کار ازند و در کفایت همت یکدیگر بر فضل او کنند از ان همتا منقول است

که بعد از هجرت معجزه حسی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمکینت داشتند اما زنان
 و فرزندان بضرع و نزاری از هجرت منع میکردند و ایشان نیز از نجات نیک ولی مقاعد
 ممانند حق تعالی در باره ایشان است فرستاد که **یا ایها الذین امنوا ان من ازواجکم**
و اولادکم عدوکم فاحذروهم وان تعفوا و تصفوا و تغفوا فان الله غفور رحیم ای گروه گرویدگان
 بدوستی که بعضی از زنان شما و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت دشمنان شما
 پس از ایشان حذر کنید و بگریه و نزاری ایشان ترک هجرت نکنند این است بدشان سرید
 هجرت اختیار کردند و چون باران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیه کامل و غریبی
 فاضل شده بودند و خود را همچنان در پایگاه جهالت و نادانی یافتند قصد عقوبت زن
 زن و فرزند که ملجعت ایشان ضایع روزگار ماند بر بدن سبب از ایشان نفقه باز کردند
 حق سبحانه آن فرستاد که **وان تعفوا و تصفوا و تغفوا فان الله غفور رحیم** و اگر هفت کنند
 از جنسها که کرده اند و در گذرانند و هدیه ایشان را بپذیرد پس بدوستی که خدا امر زنده
 وهرباست با شما همان معامله کند **انما امرکم و اولادکم فتنه لکم والله عنده اجر عظیم**
 جز نیست که مالهای شما و فرزندان شما از ما پیش اند تا ظاهر کرده که کدام از شما حق را
 سبحانه برایشان و میگزیند و کدام دل در مال و ولد بسته از حجت الهی کرانه میگیرد
 و خدای نزدیک اوست مزدی بزند و ثوابی عظیم مرکبها که محبت او بر خدا و رسول را
 غالب باشد بر محبت مال و فرزند پس بترسید و حق قول **فا تعلق الله ما استظفتم و اسمعوا**
و اطیعوا و انفقوا خیرا لا تنفکوا و من یوقح نفسه فاولک هم و حدیث کنید از عذاب خدا
 و بجزید از وسوسات آن آن مقدار که فریاد این است نامح ان حکم است که اتفاقا الله
 حق نفاهت در بیک آیت اشارت میکند بواجب امر و در دیگر بواجب حق و واجب امر میباید
 و واجب حق را فرسخ برکشید زیرا که حق سبحانه بنده را بواجب امر مطالبت کند تا فعل
 وی در دین عفو داخل تواند شد و اگر او را بواجب حق بگریز طاعت فرار سال و معصیت
 هزار ساله انجام بزند **داود بیت** فی بیانی من استغفر لکم خوار مطرب باش خواهی نصیحت
 و بشنود سخن خدا را و فرمان برید او را و نفعه کنید آنچه بهتر بود چه خدا بهتر است و در
 راه خدا چیزهای بهتر بآید داد و بهتر دان بر ای نفس خود است جبر در ایشان حاجت مند

رجم -

کرده ص

المعلقون -

۱۲۴
 فانما امرکم و اولادکم فتنه لکم

حامل اند

حامل اند که از هر کس با او خیرت میبیند که اگر باری در پیش ما او را بکنید که فرزند او و شرع
 شمارا بدوش نهاد و بگذاشت از او **مشتری** با خود اگر تکیه و کرد ببری آن نواست که با خود ببری
 سیرت تو جواد تو و چاه تست **جنتی** نرمان تو همراه تست **و من یوق و هر که نگاه داشته شود**
 از بخل نفس خود معنی حق خدا را اساک و در راه او بگذر نماید پس اگر و منفقان ایشان
 رستگاران باشد در دنیا از محرمات و در بعضی از عقوبات **ان نقرضوا الله قرضا حسنا باضعا**
لکم و یغفر لکم والله شکور حلیم عالم الغیب و الشهاده الغیر الحکیم اگر قرض دهید خدا را یعنی
 صفت کنید مال را در آنچه زنیاید قرهی مقرون با خاص با صدفه دهید از طیب نفس و نشاط
 دلنیزاده کرده اند خدای آنرا کرده اید برای شما یکی داده تا مقصد و مقاصد الی مالاتها
 له و بسیار زده گاهان شما را که از زناک عقل و حیات مسان حاصل شده باشد و خدا جزا
 دهد سپاسدار است عطیه خلیل در برابر صدقه قبلل میدهد بر داریست به عقوبت مسکن
 چندان نخیل نمی کند عالم الغیب دانه نمان و اشکال است میداند آنچه ظاهر میکنند از صدف
 و آنچه نمان دارند در بطنها از بر پا و اخلاص غالب است تمام تواند کشید از کسو که صدقه
 او خاص بنده حکم کند بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند **تتم** سورع النعاین
 و الحمد لمن اعطی و شکرنا الصانع علی المعیث علی من غایب و خصه و علی آل و اصحابه ذوی العلیا و الحظیر

سورع الطلاق مدینه و آیها عشر آیه

که سه نوبت طلاق بر خوافی مجتمع کردی از بریشانی هر دل از نقره خلاص کنی
 هر ز نشویش خونی و اماتی

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقن من لیعدن و احصوا العده و اتقوا اللهکم
 حق سبحانه روی کلام بارش مردان مومن داشت اما اولاً و اولاً بنفروا نذا کرد چه شنید
 و بشوای قهر است و درین صورت اجلال و اگر امر نجاست صلی الله علیه و سلم و اشارت
 یافت که کافر مومنان تابع امر اویند و از زنی و خارج نیستند **آورده اند** که عبدالله بن

عرضی الله عنهما از خود در میان حضرت طلاق گفته پس عرضی الله عنهما از خود
برسید حضرت ختمین شده فرمودند که من فلیراجمها فان اظلمت فمرحمتهم طهرت
فیظلمها ان شاء اگر کسی سوال کند که عرض ایقاع طلاق در طهر بر زن نکرا و لفظ طهر
چه عرضست **جواب** مستوفی بود که عرض آن بود که طلاق را رجوع نباشد و دیگر طول
مدت که در میان گذرد مالک دله خدا است شاید که از سبب احوال مذنبه طلاق
از خاطر مرد زایل شود و طلاق هر چند مباح است اما از آنکه مباحات است پس بر چنین
شغل هر چند با حیاط باشند و دیگری نکنند بهتر است و گفته اند که طلاق چون سبب
فرقت عند الله از بعضی حالات است و قوله من فلیراجمها دل علی وقوع الطلاق
فی الجنب **و باید دانست** که طلاق دو نوع است یعنی است و بدعی است اما سنی است که
واقع شود در طهری که در آن جماع نشده باشد و این دال بر آنست که عدت به طهر است و
طلاق معتد با قراست و اوست که در طهر باشد و حرام بودن طلاق در حیض ازین
جانب است که امر نفسی مستلزم بر نفسی است از ضد ما مویر و آنکه در حیض ممنوع است
دلائل ندارد بر علم وقوع طلاق نهایت مافی الباب موجب اضرار مطلق است که آن
ایام نمر معتدک باشد و بذات فعل و در طلاق سنی نزد امام شافعی عدت طلاق معتد نیست
و نزد امام اعظم و امام مالک معتد است پس اگر در طهر باشد طلاق معتد
بمذهب شافعی از سنیت سرون می رود و بذهب آن دو امام دیگر بدعی است و اگر در طهر
و مباشرت یک طلاق عدت با اتفاق جمهور سنی است و در باب ایما البی نداء با جلال فرموده
خطاب بعامه مرئاست که اذا طلقتم النساء یعنی چون خود کردن زنان بدخل بین را
که صغیر و آینه و حاصله نباشند پس طلاق دعید در عدت ایشان یعنی از وقت طلاق
هر آینه که گذرد از عدت مطلقه محسوب باشد یعنی در طهر جماع که شمار توان کرد انرا از عدت
فوله و احصوا العدة و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که سنوان از ضبط
عاجز اند با از احصاء آن غافل و اتقوا الله و بگوئید که روزی که از خدای که روزی که شما کی
طلاق بطریق سنت دعید و بعد از طلاق **لا تحرمین من بی من ولا تحرمین الا ان یمنی**
بعاحتیه سبینه و تلك حدود الله و من یعد حد الله فقد ظلم نفسه

لا تحرمین من بی من یعنی هر دو نفر که در آن زمان مطلقه را از خانه نماند ایشان که بوقت
بقاع نکاح و زنا غیر می بوده اند تا وقتی که عدت منقضی کرد و زنان نیز باید که سرون نمایند
پس ایشان را اخراج مکنید مگر آنکه بیاید بعد از زشت هر بد کرده شده و حصص سپینه بگیرد بخواند
یعنی کرد از زنا خوش کردوشن کند حال زن آن بود در بد کرداری مراد عصبیت است که در دو
حدی بود چون زنا و سرقت که برای اقامت حد ایشان را سرون باید آورد یا آنکه نفیض
و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند پس در آن حال اخراج آنچنان زنان روا باشد چنان
حاکم نشود دارد در اسقاط هر جنی ایشان و آن حکمها که مذکور شد انداره خدا است
که مقدر فرموده و هر که در کرد از جهای خدای پس بدستی که ستم کرده باشد بر نفس خود
و خود را مستوجب عقوبت و عقاب ساخته نمیدانی قوای طلاق دهنده یا نمایند هیچ
نفسی شاید که خدای پدید آرد بعد از آن طلاق کاری را یعنی شاید مرد را بشیمان کند
یا دوستی زن در دلی جا دهنده تا رجوع نماید **فاسکون بمعروف** پس نگاه دارید ایشان را
بر جهت و اسان نماید بیکوی که حسن معاشرت و لطف مراقتست و دیگر باره طلاق نباید
جهت اضرار بدیشان چه اهل جاهلیت چون عدت زن نزدیک با تمام میسید طلاق و بعد از آن
تا باز عدت با تمام نزدیک رسد و عرفی ایشان ایذاء زن آن بود که نتواند شوی دیگر کرد و از سخت
است که میفرماید **اوفادق من معروف** یا جدا شوید از نشان و یکبارگی بگذارید ایشان
را در عذاب کشال در نیارید و لهذا فرموده الطلاق من فاسکون بمعروف او رجوع بلحا
واشدها نفعی عدل منکروا قیما الشهادة و گواه گیرید و خداوند عدل را از شما
مسلمانان که قاسق نباشند بر رجعت و این امر ندی است و امام شافعی گوید واجبست و
امایت گواه گرفتن بر فاروقی نیز مجبول میدارند و امر در جوی میداند **قوله** و ایقوا الشهاده
خطابت بگوهان که اقامت شهادت کنند بوقت حاجت رای طلب ثواب و رضای خدا
ذکر این اشهاد و اقامت شهادت **یوعظ به من کان یومن بالله و الیه المرجع من ربی**
یحمل له عقیبا و من یؤمن به یحیی بند داده میشود بدو من خدا و یا بخیر فرمود خدا و بروز
رسیدی و وجه متعلق است بدو و هر که برسد از خدای و سر تک منافی نشود کرد اند و بدید
آرد خدای رای و بیرون شدی یعنی خلاص باید از اندوه دنیا و آخرت با هر که بر حذر از امام

و من حق الله جعل امره

خدای بر روی خدای برساند بوی از جرح حلال و برودتی دهد و یا از آنجا که آن نبرد
و بخاطر ترسد **شعری** از سببها کند و تقوی طاعت اخلاذ روزی رساند و سبب حق بجای
تختت روی حلال که نباشد در جهان و در خیال **سبب خدای** است که مشرکان بر حق
سالک را اسیر گرفتند و وی نزدیک عبور صلی الله علیه و سلم آمد گفت با رسول الله بسم الله
بدست مشرکان اسیر است و ما در پیش جمع بسیار میکنم و ما آن هر فقر و غنا و ستمناست
و بدینچه سده حق تواند بود قادر نیستیم آن حضرت فرمود تقوی بسنی کنید و شکیبا باشید
و تو و ما را و بسیار بکنید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عرف با حق خود بر فرموده
عبور صلی الله علیه و سلم عمل نوروز اندک فرصتی را بر عرف از قید اهل شرک خلاص
یافتند چهار هزار کس خند ایشان را برانده بسلا مت بدمیده آمد و این آیت نازل شد که
هر که تقوی و زود روزی حلال باید **و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره**
قد جعل الله لکل شیء قدرا و هر که توکل کند بر خدای و کار خود بدو گذارد **ت** کار خود که بخند
باز گذاری حانوظ ایسا عیش که بلخت خدا داده کنی پس خدای بسنده است او را
در کفایت هم بدوستی که خدای بالغ امره رسانده است حکم انعام خود را هر جا که خواهد
حق بخند مراد حق سبحانه باشد از فریت نشود بدوستی که کرد اندک و پیدا کرده است خدای
برای هر چیزی از فقر و غنا اندازد که از آن گذرد با مقداری از زمان که بیش و نیز نشود
و بروایت اقی فرغ غفاری از رسول الله است صلی الله علیه و سلم که من آبی میدادم که اگر
مردمان فرا گیرند معنی بران کار کنند خدا ایشان را کفایت باشد بسایت و من حق الله
با بر خاند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکلست و زبان دو صفت
قدم در بر حق تحقیق نماند چهره تقوی فخریستان قریب و از زبید معیت جز نباشد
که ان الله مع الذین اتقوا و توکلوا و ان الله مع المتوکلین و بی این صفت
قدر در کوی این مومن توان زد **ت** سلوک راه معقرا توکل باید و تقوی توکل مرکب
و اهست و تقوی و شوره روی در تقوی که حکم صفت مطاقت فرود آمد که بر زمین باغبین
نلشۀ قوه اصحاب از حال زنیانی که حایض نمیشوند از حضرت پرسیدند که چگونه است آیت
نازل شد که **والله اعلم من الحیض من نسا کون ان یتیم قد من نلشۀ اشهره واللاهی امر عمن**

و اولات لاجال اجلین از ایشان
حامله و من حق الله جعل امره
بسیار

۱۶۶
خان زنیانی که فریب داده باشند از جنس سبب که من از زمان شما اگر روشک افتاده اند
بسیب جمل و نادانی پس زمان علت ایشان سه ماهست و عدت آنانکه از خود رسالت حایض
نشده اند همچنان بر سه ماه مقرر است و خداوندان با مردار یعنی زنان حامله ستمناه زمان
عدت ایشان است که بپند با خود را خواه مطلقه یا متوفی عنها زوجها باشد غیر از آنکه حایض
است من از بعد از شهر و عشر و مدۀ الحمل للتعارف من غیر طاهر یا حایضه یا علی و این عباس برین
رفتند اند و این سعید برانت که این آیت ناسخ است است بقه را و محافظت این عموم اولیت
از محافظت عموم خود و از این بتو منم و بدین منم ازواجنا از آنکه عموم اولات الاحمال
با لذات است و عموم از واجبا با لغرض و حکم انعام است بخلاف آنجا و نیز بجهت آنکه
صعبتر است که سبب عدت حایض بعد از زنا شود و چهل روز با نهادن رسول او را فرمود
که **قد خلقت فمزیجی و غیره تاخر التزلزل است** و عامر متاخر ناسخ است خاص بقدره و خصوص
که عموم من وجه باشد **قره** و من یتوکل علی الله یجعل امره سهول و امره عسیر او
کند پدید کرد خدای مردمان متقی را سهولت در کار ایشان و درون در کردار ایشان
ذلک امر الله انزل الیکم و من یتوکل علی الله ینصره و الله مع الصابین آنکه گفته شد امر الله است
که از آن از لوح محفوظ فرستاده بسوی شما و هر که بر عین از عذاب خدای و فرمان او برود
سایت او را تکفیر بخشد و بذیل عفران بوشید از او در گذارد و عفو کند و نیز یک سازد برای
او و مرد را عفو او را جز با ده دهد **استکنون من حیث سکنتم من و جید کور و انصا و مومن**
لتضیقوا علیهم و ان کن اولات عمل فانفقوا علیهم حق بعضنکم من فانی فان ارضونکم
فانقرن ایومهن ساکن کردانند زنان طلاق داده را از آنجا که شما ساکن شدید از وسع
و طاق خود عفو سکن ایشان بقدر توانی و کجا پیش قدرت خود سازید و بیج رسانید
مطالقات را در سکنی و نفقه و ای آنکه تنگ کرد بید حال برایشان و خرج از ساکن مغیره
ضدۀ شود ایشان را و اگر باشند طلاق دادگان خدا و بدان عمل عفو باردار و بی نفقه
کند برایشان چندانکه با خود را بپندند و از عیبت بیرون آیند پس اگر شوهر دهند از زمان
عدلت قطع علاقه نکاح فرزندانشان شما را پس بپسند ایشان را از زنها ایشان بر نبردند
و امر او با بیکر عفو و ان تعاسرتم فترضوا له اخری لیسفق ذ و سعتر من سعته و من قدید

و اولات لاجال اجلین از ایشان
حامله و من حق الله جعل امره
بسیار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا آتَاكَ اللَّهُ لَاقًا اللَّهُ تَعَالَى إِيَّاكُمْ سَجْمَلِ اللَّهُ بَعْدَ عَشْرِ بَسْمَلَا
 و مشاوت کند میان بگذرد در کار فرزند بیکدیگر در باب ارضاع و اجزای آن و اگر
 دشوار کنید و مضایقه نماید ای پدر و مادر در رضاع و نزد آن معنی شوهر در اجزای
 مضایقه کند با ابا نماید و زن شیر ندهد پس شیر دهد بان فرزند آن دیگر معنی بنبرد
 دایره کبره برای عیبه شیرخوان و مادر را با گناه و اجبار دایره نماید با بدکه نفعه دهد
 خداوند سعت و فراگیری از غنای خود یعنی بقوله تو را مای خوش بر مطلقه نفعه کند و مردی
 که تنگ کرده شده است بود و زنی او معنی غیر و تنگدشت است پس باید که نفعه کند از آنچه
 خدای داده است او را او با تکلیف نکند خدای معنوی یا مکر ایچ عطا کرده است بلد
 از مال یعنی تکلیف مالا بطاق نفعه باید بود باشد که بیدارد خدای بعد از دشواری
 و تنگدستی آسانی و فراگیری **و کاین من قرعتت عن امریها و وسله فاستبناها حسا بنیة**
و عقیباها عذابا لکرا فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها حسرا و یا اهل دینی
 که از روی جهل و نادانسی باز فرزند و اعراض کردند از فرمان پروردگار و خویش و از سخن
 سفیر او پس حساب خواهد کرد ایشان را در قیامت حساب سخت کرد و استقصا و منافقه
 باشد و عذاب کرد بر در دنیا عذاب مکر و درشت و باهول با عذاب کبیم ایشان را
 در روز سختی بعد از حساب پس پیشیند اهل آن دیر عصب کار خود را و بود عاقبت
 کار ایشان زیبا کاری و گدازه از نیربان بدتر که از جنت جاوید و لقاء خداوند بخشنده
 هر امید محو و فرسود و بن ندان جیم و عذاب الیوم در مانند **أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا**
فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَ الْأَبْلَابِ آمَدَهُ كَرِهَهُ اللَّهُ لَمَّا سُخِّطَ فِي سَرَايِ بَسْمَلَا
 بر سبب از عذاب خدای ای خداوندان عقول **الذین استوا فذازل الله الیکم ذکر اولی**
یتلوا علیکم آیات الله بینات لیهج للمعتق استوا و علوا الصلوات من الظلمات الی
النور و من یؤمن بالله و یعمل صلیحا یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالیدین فیها
ابدا قد احسن الله لذر من قاه انکه کریمه اند بقیق که فرستاده است خدای بنیسا
 پندگی و شرفی که قرآنت زو فرستاده بنیسا فرستاده او که محمد است صلوات الله علیه و سلم
 قرآن شرفی گفت زوا ک شرف دسا و کرامت عقیق و ابست است بخواندن او و عمل کردن بدی

و کفر

و گفته اند ذکر قرآنت و رسول جبریل و بقول رسول بدست از ذکر بلیق استعان و ذکر همان
 رسالت معنی ذکر او اشهر است که سخن بر ذکر تمام شده مضروب بخندنی است که آن اول
 است مقدمه تقدیرش اینک متابعت کند رسول را که سوسه سخن آید بر شما آیاتهای قرآنی
 روشن کرده شده و محض مبینات بکبر یا سخن آید معنی روشن کند و حق سبحانه ذکر و رسول
 فرستاد تا بیرون آرد بخودی خود یا بقرآن یا رسول آنرا که کرده اند و عمل صالح کرده اند از بار یکی
 ضلالت من هدایت با آن باطل بحق و از جهل بعلم **فوله** و من یؤمن بالله و یعمل بکرمه و بخدای
 و عمل صالح کند که تصدق او خالص از شویب ریا و نصح و عرض بود در آرد او را خدای
 بر مواضبتان که جریان دارد از نیر ساکن آن جویها جاوید باشند لکن اند در بهشت
 همیشه ذوال و انتقال محض که نکر آماده کرده است خدای در بهشت برای موات حاصل
 و موهبان محض رتق و روئی و چه روزی **الله الذی خلق سبع سموات و من الارض**
سملین یغفر الذنوبین لتعلموا ان الله علی کل شیء قیودیرقان الله قد احاط بکل شیء علما
 خدای من است که سزا و ندهفت آسان مانند آسمانها بعضی بر بالای بعضی و با فرید از
 زمین مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و قیامت که زمین محمول بر عدد است بعضی
 زمین را نیز هفت آفرید و زمین آید فرمان خدای و قضای او میان آسمانها و زمینها یعنی
 ناقضاست حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریت و خلقی
 و هر را با فرید تا بلاتند انکه خدای بر او پیش هر چه توانست و فرمان خود را بر هر جاری
 ساخت تا معلوم کنید انکه خدای بدستی که فر فرستاده است بهر چه از روی دانش و علم
 بعضی قدره او بچو طست بهر اشیا چه در خلق و چه در شریک و از موجدات علی و غیبی هیچ
 چیز از دیر علم و قدرت وی خارج نیست **مراعی** سزایت ز سر قله نش کن فیکوت
 باد اشر و یکسک بیرون و در و نه در عقیق و شهادت ذرغ نتوان افت از دایره قدرت و طیش
 رسول **نمت** سوره الطلاق و الحمد للملک المصدق و الصلوة علی الکامل بالانفاق
 • آرد و حید الی یوم الابد ق

سوره القدر مدینه انجی عشر آیه

عقد در آینه و دوام استغفار در هر نماز داخل **مثنوی** قوی چون با غدا پیشمان آمدت
بر در حق نویسم آن آمدت حدیثی از سر کتب با نیاز با حقیقت روی کردن از بحران
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار لا یغری الله
النبی والذین امنوا معذرتهم شیعی بن ایدیم وایمانیم یقولون ربنا اتم لنا نورا
واعقر لنا انک علی کل شیء قذیر بروردن کار شما چون تو نمیکشد آنکه در گذراند از شما کارها
شما و در راه شما را بویستان جان و در باض رضوان کبر بسته از زرد رخشان آن
یا از تحت تصور آن چو بهای آب روان و این در آوردن بهشت رهنری باشد
که چنان کند خدای عبود را بعضی نفس ودا عذاب کند و شفاعت او را در باره
عاصیان مرد و در سازه **قوله** والذین آمنوا مع مراد معیت اجتماع در ایمانست نه
در زمان و در سوا سازد انان از آن که ایمان آورده اند باوی بعضی خواست ایشان
نور در بلان باران ایشان قبول کند **قوله** نور هم بسی بعضی نوری که خدای ایشان
عطا کرده بیشتر بد و میرود در پیش ایشان و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط
گذرند در آن محل که نور شافقان فرود برده گویند موان ای فرید کار تمام کردن
بما و وقتی ما را بعضی باقی دار تا سلامت بگذرید بر صراط و با سر زما را بعضی از
ظلمت گناه با آن کن و این سوال نمود از روی فضل باشد یا آنکه بر وجه تقرب
و لذت باشد بر مثال ساسان ذکر و تسبیح کرد در بهشت غیر سست بر زبان شنیدنی
سبک زرد و مویز این معنی است **قوله** واعقر لنا انک علی کل شیء قذیر یعنی که تو
بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت او زار توانای **یا ایها النبى جاهد الکفار و**
النافقین و اقلظ علیهم و ما یومئهم من غیر الیهی ای جبر جبر دهند با بلند قدر جبار
کن با کافران بنمشیر و با منافقان بر عهد و در شقی بکار برین ایشان بر هر دو گروه
و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند و دوزخست و بد
بازگشتی است دوزخ **ضرب الله مثلا الذین کفروا امرأة نوح و امرأت لوط کانتا تحت**
عبودین من عباده تا صلحین قاتلها فکفر فنیبا عمقان من الله شیئا یقول ادخلی النار
مع الذائیلین بیان کرد خدای متلی برای آنکه نکر و بدند و ان مثل زن نوح است که با عجل

نار داشت و زن لوط علیه السلام که و اهلش بیگفتند بودند این دوزخ در زیر چکر
دوینکه از سناکان ماکر شایستگان بودند پس خیانت کردند با آن دوزخ نفاق زن
نوح قوم را کفک کردی دیوانه است و زن لوط قوم را از مهمانان جنودار کردی
پس فحش کردند ان در بخیر از زن دوزخ از عذاب خدای چیز بران نوح فرستند
بطوفان و زن لوط پسند با دان مجرد و گفته خواهد شد دوزخ قیامت و اهل و معا علما
در ایندیند فحش با در ایندینگان دیگر از کافران کریم و صلتی میان ایشان و میان انبیا
بنوده حاصل ان مثل است که کفار معاوی میبند و وسبخی که میان ایشان و معاویست
بسی کفر و نفاق ایشان هم فایده نمیدهد **ضرب الله مثلا الذین امنوا امرأة فرعون**
اذ قالت رب انی عندک ببنتی فی الجنه و تحیی من جنون و علی صغیری من القوم الظالمین
و بیان کرد خدای متلی برای آنکه که برده اند و ان مثل زن فرعونست بعضی آسیه بنت
مناحه چون گفت ای فرید کار من سناکن برای من نزدیک خود خانه در بهشت بعضی در
مقام قرب مرابعای ده **آورده اند** که چون ایمان آسیه فرعون را معان مرشد بفرمود تا
او را جار صخ کرده در آفتاب بیگفتند سلام که با سر آسیه بر سر او سایه کردند و یک قول
است که مادران دار بر سر او و تو دیگر آنکه سنی بزند او فرزند کبر بسته او نمند آسیه
دعا کرد که خدایا ما در جنت خانه ده و بعضی عذاب مرتفع الذر چه است که قول عند ملک
مقتدر و پنهان مرا از نفس خبیث فرعون و ان کردار او بعضی از عذاب کمر میبند
و نجات ده مرا از کفر ظالمان که تابعان فرعون اند حق سجانه دعای وی سحجاب کرده
جباب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی و روح او قبض کرد و سنگ بر جسد او نهاد
که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی او را بر آسمان برید بچسبید وی و جلا
در بهشت است و حاصل این مثل است که با وجود فضل و کرامت ایمان هر چند امتزاج
و اتصال با اهل کفر بوده باشد چه ضرر و مثل زد برای انقاج طاهر حضرت پیغمبر و سایر
مؤمنات بعقله و مریدان **امرأة عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و صدقنا**
بکلمات ربها تعبیر بکلمات فرموده بعضیها و کتبه قراء غیرای عمر و حفص کتابه فرود
علی داده الجنس و فری بکلمه الله و کتابه ای عبس و الانجیل او المراد بالکتاب الانجیل

کتاب

وَرَحْمَةً لِلنَّاسِ طَائِفِينَ وَاعْتَدُوا لَهُمْ عَذَابَ الْعَذَابِ بِرِسْقٍ كَثِيرًا يَا سَمِيعُ اسْمَانِ تَزِيدُكَ
 بزین کلام آسمان دنیاست یعنی آسمان قرآنیش دارد بجز اعضا که شبها چون
 چراغ درخشان و گردانند بر ستارگان را مانند کمان مردیوان را و وقتی که بجز ستارگان
 سم قصد آسمان کند و این ستارگان که بجز اعضا نشینند فرموده در آسمان هشتم اند
 که از هفت آسمان ما بین قوسها کذکرده جان سپارند که در آسمان اولاند و
 چون از آسمان دنیا بجهای و اختیاب نمایان هستند زینت سما دنیا گفتن بران شد
 و آماده ساختن بجز برای دیوان بعد از سخن ایشان بشب در دنیا عذاب آتش
 افزیند در بعضی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَسَاءَ الْمَصِيرُ إِذَا الْقِيَامَةُ**
سُئِلُوا لِمَ شِئْتُمْ ویراناناست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان از آفریدگان ایشان
 و پروردگار جهانیان عذاب دوزخ و بد جای باز کسوفات دوزخ چون در افکند
 شوند کافران در جهنم مشتند از دوزخ مانند آواز دراز گوش که آنرا صراقت یعنی
 چون گفارا بدوزخ در آید دوزخ بفریاد آید **وَمَنْ تَوَدَّ تَكَادُ تَمَيُّزُ مِنَ النَّارِ**
كَمَا أَلْفَىٰ فِيهَا وَجَّ سَالِمًا مِّنْ تَمَّا الْأَرْضِ الْأَكْمَرُ نَذِيرٌ و آن سخنند و ایشان را بوی آرد و فر
 می برد چنانکه گشت در دوزخ چو شان نزدیکست که بارن شود دوزخ از خشم کافران هرگاه
 افکند شوند دران دوزخ کوهی از اهل شرک سوال کنند خاندان دوزخ از ایشان
 از وی سرزنش که آی مشرکان آیا بنامد بشما بیدر کنند یعنی سخن بوی بشما معوث
 شد که شما را بخدای خواند و آن من عذاب برساند **فَالْوَالِي تَدَجُّوا تَا نَذِيرٌ فَكَلِمَاتُ**
وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ گویند آری بد رستی که آمد ما
 سخن بوی بیدر کنند بس ما تکذیب کرد بفر قول ویرا و گفتیم ما مؤمنان فرستادگان
 که هیچ وجه فر و نفر شتاده است خدای هیچ چیزی از آنچه شما بگوئید از وعد
 و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم نیستید ای رسولان مگر در خطایه بزرگ که
 با وجود سمت مشرب دعوی نبوت میکنید و گویند کافران که در دنیا اگر میباید بفر
 و نازل او ناسع او نقل ما نماند **أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَا عَسَوْفَا بِنِجْمٍ صَفْحًا**
لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ و گویند کافران که در دنیا اگر میباید بفر که بشنوم سخن پیغمبران را بوی

و نزدیک از معجزات ایشان علامات صدف و اماوات و اسق بر صفحات احوال
 ایشان ظاهر بود تا فعل میکرد در در معانی کلام ایشان و فکر میجوید در احوال
 و افعال ایشان نمی بود بجز امروز در جمع دوزخیان پس اقرار کنند و معترف شوند
 بیکنا سخنش و درین وقت اعتراف سود ندارد **قوله** فسحقاً بس دودی باد از رحمت من
 مرسله زبان دوزخ **إِنَّ الَّذِينَ يَجْتَنُونَ دَعْوَةَ رَبِّهِمْ فَهَؤُلَاءِ هُمُ الْمُخْتَفِرُونَ** بدستی
 آنکه بترسند از عذاب پروردگار سخن بعیب یعنی عذاب را ندیده از آن بترسند
 یا ایشان از عذاب غایب و دور باشند یا ترسکاری ایشان از عذاب بدیل باشد
 که حق بران مطلع است و از جهنم خلاصی مخفی و پنهان است یا ترس را از خلق پوشده
 و از بد و محلو تنها با الهام نرا کنند تا از ریا مضمون سازد مو ایشان راست آرزوی
 کاهان و میزدی بزرگ که بهشتست و گفته اند ای از شد آید و مکان یعنی نزد ترسندگان
 اسان باشد از جهنم ترسند **مَنْ تَوَدَّ تَكَادُ تَمَيُّزُ مِنَ النَّارِ** هر که ترسد بسیار
 بند است خوف و خشیت خاص دانیان بود هر که در انابت کی ترسان بود ترسکاری
 دستکاری آورد هر که در آرد عوض در میان برد **أَوَدَّ** اند که کفار قریش بفرافت و بیست
 عیش مغرور گشته در باب حضرت سخنان گفتندی و چون چند مرتبه بنبول قرآن بود
 از وی کارد ایشان برداشته شد ندی نری آینه شد که دیگر سخن آهسته گویند خدای
 فشنود و او را از آن آگاه نکرد اند آیت آمد که **وَأَسْرَوْا عَنْ لَكْرٍ لَوِيٍّ أَجْمَرٍ وَابِ لَعْنَةٍ**
عَلِمَ بِذَاتِ الصُّلُوفِ وَبِهَانَ سَارِدٍ سخن گفتن خود را در بار بیغمیر یا اشکاوا کشید
 ان ما نزدیک او هر چه و یکاست چه او دانه اشکار و نهانست و بایند در سینه است
 از اخلاص و کینهش از آنکه زبان گفته شنوا و داناست بس واقف ضمیر را ستر
 و همین یک حال دارد **أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ** آیا نداند آنچه درهاست کسی
 که دلها آفرید و او داناست بر بطن ایشان این مشرکان که فهم چه بلا دورا فتاده
 و از حقیقت و حق موجود مانه اند که نمیدانند که خالق بطن عالم برکت حال بطن
 خواهد بود **قوله** اللبیب آگاه از ظواهر هر موجود و در قاتی آن **هَذَا الَّذِي جَمَلُكُمْ إِيَّاهِمْ**
ذُرِّيَّةٌ نَّاسِئَاتٍ فِي شَأْبِكُمْ و کلان من قرقر **وَالْبِهِ التَّشْوَرُ** اوست خداوندی که برای شما

گردانند زمین را ذلول بصری نیز و عقاب که هر نفسی کرد در آن خواهد توانا شد
تا آسان باشد سیور شما بر آن پس بروید در اطراف و جوانب زمین و هر جای که
خواص خاص است بعضی مواضع معادن جواهر و نقدین است استخراج آن کشید
و بعضی مجال منابت نباتات و اشجار است از مزروعات و اثمار آن روزی خورد
استیفا کشید چنانچه در حدیث آمده که آن روح القدس نفث فی ریحی ان نفسا
لن تموت حق تستکلر فیها الا فاجلوا فی اللب و چون بعضی از کمال حرص ناده طلبی
بخاطر آورده سعی بیشتر پیش نهاد خاطر خورد میکنند و بر روی الارض بحر و دریاها میروند
میگردند غیبی آن فرقی را فرموده که الا فاجلوا فی اللب به حال طلب جمیل بود است
و هر که حیوانی نصیب خورد و ماضی نسبت مقدمه خورد بود او سعید و مسعود است و شنبی
در دنیا کسب ارض حکمتی دیگر است که چون حکم از بی بران زنده که خاک افشش هر کس از هر جای
شک بر روی ای کل شیئی بریح الی اصله خود همان مکان از ضرورت است پس از پشت
که جهت خف جیات بدان و طنکاه کشیدن مانندش بان موضع رسیدن و لهذا از ما و اشعاع
میفرماید که والید الفتنور و بسوی او است با نکتش شما هر چه منتهی بد و الی بدو همین
مراد است و مقصود حق تعالی کس که روحش حق شود و باطل که خلاف فرید است
از پیش ناه او بر خیزد و حق را ماخلقت هذا باطلا در نظر حقیقت پیش جاوه که کرد
فست الا کل شیئی ما خلا الله باطل و کل نعیم الا جماله فاعلم نه مثل آنکه در باطل آنها که
دارند و در طریق دینی بحجاب سرگردانی در مازد عفاک و بل جهنم و بسیر المصیر می افتند
چنانچه حق تعالی اذان خبر میدهد **اوستم من فی السماء ان یخف بکرم الارض فانها**
فی متور ابرائیم من فی السماء ان یوسل فلیکرم خاصیا فتعلمون کیف تمایسیر
ایا این شاید ای کا قران از آنکس که در آسمانست بر چه شما بعضی جن جانه با از ملک
مواکل بر غدا که چه بر باطل است ملحق کلام است که اعم شد اید از آنکه خدای اجزیریل
علیه السلام بر همان عظیم الشان لادم الا ذغان وی فرورد شما را برین برانگاه
زمین پس از فرود رفتن شما فرمی خورد می خورد و اضطراب کتان شما را زبرتری افکند **قوله**
اها منکم ایایا این شاید از آنکه در آسمانست عرض او و سلطان او و قهر او و بصیرت او که

فرمودند بر شما سنگ ریزه چنانچه بر تو مربوط پس بدانند بعد از مشاهده عذاب
که حکم بود پیچ کردن من و آن دانستن بعد از صلور حکم الهی و فرمان بادشاهی سود
نکند شما **ولقد کذب الذین من قبلهم بکف کان کیفر** و بدستی که تکذیب کردند اما که بوزند
بیش از کفار و این زمان بعضی مکه با ن اتم ما جنبه و بشامت تکذیب هلاک شدند بس حکمت
بود بر ایشان عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب **اولم یروا الی الطیر فی قوم**
صافات و یقین ما یکفین الا الرحمن از کل شیئی غیر ای اینست که بسوی مرغان زبر ایشان
در هوا صفها بر کشیده بکشایند با لهای خود و بهم بکیزند بعد از بیط کاه عند ارد ایشان
را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اسخه مگر بندای بزرگ بخانش که هر یک
از انواع طيور را شکلی و حیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و چو لان
انسان در هوا مایه ساخته بدستی که خدای همه حرفها بیست است **امن هذا الذی هو جند**
لکم لیصکر من دین الرحمن این الکا من دن الآخیزه غرور ای اکت که توان گفت
که این کس است که از روی حمایت پشت و سپاه شما است که یاری میدهد بخزندای از غدا
و خشم وی هستند ناگر و پیکان مکر در غرور و فریب شیطان که غم میسازد که عذاب
بر شما فر خواهد آمد **امن هذا الذی یزیکم ان اسکن منتم لعلی فی عقر و غرور**
ای اکت که اشناوت بدو توان کرد که این اکت است که بعضی عنایت روزی میدهد شما را
اگر باز کرد خدای روزی خورد را از شما با مساک با داران یا ابطال اسباب که وصول و
حصول دفع را و سایط و وسایل اند حاصل کلام اگر خدای و طبیعت روزی از شما
باز دارد اکت شما را روزی تواند رساند کت و کفار میداند که خالق و رازق همه
اوست و کفار ایشان نرا از جهلاست بلکه در سینه لجاج میوزنید و در بر افشند در عناد
و سرکشی و رشیدگی از حق و نفرت از راسق **ان فی بیتی بکاء علی و جبهه اهدی**
امن یسویا علی صراط مستقیم ای اکتی که میروید سر کون و هم ملا خطه پس و پیش
و چپ و راست خود نمیکند و با جفا انسان و خیران میروند و معنی مشید میکنی علی
و جهه یقع تار و یقع اخری لکنه ماشیا فی غیر الطریق اولکوا علی لایضه لعین و دونه
با ماضی سوی کرد است ایستاده و ملا خطه ناراسق راه اختیار کلاه قدر میهنند

یکا بر او یا شد آن مثل است که از برای کافر و مومن بنویسد یعنی کافر که راه کدری برای
 عزایت بخیزان و سرگردان می رود و مومن راه یافته که بر طریق و راستی بجاده هدایت
 سالک بود بر برف استقامت راه رود **نظم** فرقت ما آنکه از روی یقین یاد بدید بنا بود
 اندوه دین تا آنکه در چشم بسته می شد کجی هر کوشده می رود بطن و تخمین **قل هو اللهی**
انشاء کرم جعل کلم السمع والابصار والا فبئذ نلیلا ما نشکرون بگو مشرکان را که
 آن خدائی که شما را بدی دعوت می کنم انکار است که بعد از آن کاملی آنها شما را و بداد شما را
 شنوایی تا سخنان حق شنوید و دیدها تا دلائل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید
 و دلها را تا ناداد تا در معانی کلمات اکتی و دقایق مصنوعات بادشاهی تفکر و تأمل
 نمایند شما بسیار میشنوید و می بینید اندکی شما شکر بگویند من نعمتها را **قل هو اللهی**
ذو الکر والارض والیه ترجعون بگو خدای آن خدائی است که بعد از آفرین شما را بر
 کند سخت در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و وسیلی و راهی تا نفیذ کنید
 و فرما بر داری نماید و بسوی ما باز گردید خواهید شد تا جزای کفایت و کردار
 خود بیا بیند **و یقولون منی هذا الوعد ان کنتم صادقیین قل انما العادری عند الله و**
انما انذریهم و بگویند مشرکان من بخیبرها اصحابا و راکی باشند من وعده حشر
 و یا فتن جزا بوقوع مرسد اگر شستید شما راست گویان بگو ای محمد در جواب
 ایشان کرد انش قیامت و وقت آمدن او نزدیک خدایت و غیر او بر آن اطلاع
 ندارد و من غمرا آن نیستم که شما را بیم گشته ام انکسار یعنی قیامت لازم الوقوع
منذره اما بوقت آن دانایستم قل اراوه من لفته سیئت و یجوه الذین کفرنا من قبل
هذا الذی کنتم بیه تدهون پس نگاه که بر بینند رسالت موعود را که قیامت
 نزدیک بخیزد بدعتیست کرده رویهای آنکه کافر شدند بعضا تا حرف و ملال و اثر
 عظم و اندوه و بر همراه ایشان بیدا و هویدا کرده و گفته شود هذا الذی کنتم این
 است که بودید شما که میو سه بران تمنا میکردید و در آمدن او استجمالی می نمودید
امام زاهد فرموده که هر ان کافران آرزوی مرگ سفیر و تنای هلاک او داشتند
حق سبحانه حبیب خود را فرمود که قل ارا بشران اهل کفر الله من سوی و صفا نهم غیر

الکلون

الکلون من عذاب الیم بگو چه کنید مرا اگر هلاک کند خدای مرا و انا نکه با مسند ان
 اصحاب و مومنان همرا با بختند و ما باجل ما را در تاخیر افکنند بسو کیت آنکه او
 زینها رد کند کافران را از عذاب در دین تا که بعضی مرگ ما و حیات ما دفع عذاب از شما
 نکند مراد آنست که نجات دهند شما از عذاب الیم جن ایمان و توحید نیست پیش
 انظار مرگ دیگران بردن میفایند است **قل هو الرحمن استجاب و جلیه توکلنا مستعزلی**
من هو فی ضلال سبین بگو ایست خدای بزرگ بخشایش که ایمان آوردن بدقیاس
 نجات و تحصیل درجا است گردیده ایم بوی بوی و نه بر عمر او توکل کرده ابر و کار خود دیدی
 باز گذاشته بسوزد باشد که بعد از مشاهده عذاب بمانید که در نفس امر کیت از ما
 و شما آنکه او در کما می هویدا است **قل ارا بشران اصبح تاروا کفرنا من یا نیکر**
بما هم معین بگو خبر دهید اگر کرد اب ز منم شما با پیش میوهی حضرتی فرودفته بزین
 جانچه دست و دل بدین نرسد و اگر رسد آب بدی در دنیا بد بسو کیت آنکه بیاید
 برای شما آبی جاری با طاهر خائنه هم او را بلینند و سهل الماخذ بود عزیز که مشرکان
 را باید که اگر برای حیات باقی بنویسند برای مقاصد فائده چرا مقصد میکنند چه
 نعمتها از دست و روح شکر هر بدی الی بدیج الامر کله قاعیده و توکل علیه **در انا را**
صحوه که بعد از تلاوت این باید گفت اللهم العالمین در تقسیم از اهدی مذکور
 است که نزدیک شنید که معلم صبیانی شاگرد خود را می آمرخت که فن با نیکر نماز معین
 ان فی سعادت از روی ظرافت بزیر بیان آورد که بالمعول والمعین یعنی بر میتین و معانف
 و حافظان زمین آب را باز آرد شبانه که از خواب برخاست خود را با ما بافت
 ها قتی آواز داد که چشم چشم تو اینک غایر گشته معلول و معین خود را بگو که آب غایر
 را ظاهر بسا زند **مشهوری** فلسفی منطقی مستهان میکشدت از سوی مکتب آن زمان
 چونکه دیشند آیت او از ناپسند گفت آرم آرم ما بر بلند ما بر خوسل و تیزی سیر
 آرا از بر از پستی زیر شب سخت دید با و یک خبر برد زد طبلانچه هر دو چشمش کوکرت
 گفت هان زین چشم چشم ای شقی با بر نورت برار اصادقی زود رجعت و در چشمش
 کور دید نور قابض از دو چشمش ناپدید بهر حال چشم حق بین در کرات ۵

آیت فن با نیکر نماز معین

سوره نوح مکه و هم ننان و خمسون آیه

هر که هفتاد و پنج نوبت نوح بخواند این شود زنجیر حق کفایت کند همایش نشود در کف نماند زبون هم زنجیر و زمان شود بخونط هم زنجیم بدان بود مامون

بسم الله الرحمن الرحيم

گفته اند مفتاح اسم نوره و ناصرات و آخر حرف الرحمن و کوی بند اسم سوره است بالوحیست از نوره با نام نوریست در بهشت یا قسم است بضررت حق جهان منومان را و اشهر آنست که اسم حوقی است که بر بالای او زمین است المسمی بالهمیم و گفته اند اسم لوحیست که در وقار نوشته ماهر کاین و قبل اسم الدوات چه بعضی حیسان هستند که از ایشان چیزی بیرون می آید که کمال سواد دارد و بآن می نویسند و خواندنش بسکون است و نوشتنش بصورت حرفی است و هر گاه مراد از آن دوات باشد برین

تقدیر حق سبحانه سوگند یا ذکر بدعات **و القلم وما یسطرون ما انت بحرفه یک بحرفی** و سوگند بقلم اعلی که از نور است و طول او مابین السماء و الارض گفته اند و گویند مراد قلمی است که بدان کتاب کنند و فواید آن در مصلح دین و دنیا بسیارست و دیگر سوگند خود را بجهت مینویسند حفظ از احکام و محی یا آنچه ایشان را فرماید و این همیتم فعل فرموده که نون دهامت و قلم زبان و ما یسطرون بجز حفظه مینویسند بر بندها حق تعالی بدان آنها سوگند خورده حجاب قسم اینست **قره ما انت الخ یستی قوی محمد نگاهت** بروردگار خود و همین حفاظت او در بوانه این جواب و لید معین است که این حرف را می گفت معلم مجنون و معنی آنست که ما انت مجنون متعنا علیک بما انعم من رزائنا الرای و صافه العقل علی ان الجار و الحیر و رجال من المستکن فی مجنون و هو العاسل فی و الیه لا یمتع عدل نما قبله لا بنا مزید **و در جبر آورده که** کل نون اشارت بعلم اجمالی مندرج در جمله ذات جمعیه و قلم بیشترست بعلم تفصیلی ثابت در مباحث و بجز قلم که بر او از دوات قدیم نوشته بعضی حروف الکره مجرد علویه و کلمات ربانیه مرگه سفلیه جمایش است که قواز فیض همت بروردگار خود مجنون و مستور نیستی یعنی بر نون نشید اند اسرار اول و ایدنا **وانک لاجر غیر مجنون وانک لعل خلق عظیم** و بدیهیست که مراد از نون و غایبست بسبب

احتمال بارشوت و اهباء رسالت منت نامند یعنی این عطای واسطه کسی که اوق منت باید کشید بقواترانی داشته شد با غیر مجنون معنی غیر مقطوع بقوی نزد بر دعوا که مرکز انقطاع نیابد بدیهیست که تو برین بزرگی که اسلامت با بر خودی بزرگی که بجز بی ان کس با بیزده چه از تو خود تحمل میکنی آنچه هیچ کس را قوت عمل آن نیست و گفته اند مراد آداب قرانت که حق سبحانه بوی ارزانی داشته مقادیر عایشه صدیقیه پرسیده که خبره مرا از خلق خاتم النبیا و نور خلق القرآن و نظم حضرت مولانا جامی چنین آت بود هر چه حکمت هر گاه کوهش بود خلق القرآن و صف خلق کسی که قرانت خالق و لغت او چه امکانت و محمدین از سعید هشام است رحمة الله تعالی اشاره الی قوله تعالی خذ العرف و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و روی الجاری عن عبدالله بن عمرو ان نعته قال توبه محمد بعدی حینة التوکل لیس یفیط و لا یغلیظ و لا یجاری الشیبة بالشیبة و لکن یعرف و یعرف عن علی بن ابی طالب عنه کان رسول الله اجرد الناس صدرا و اصدقم لجهت و الینهم عربکة و اکرمهم عشره من آة بدیهه هابه و من خالقه احبه محمد حکیم قدس سره فرموده که خلق هیچ بگری خلق خیر البشر غیر سجد چه او از مشیت و ارادت خود در گذشت و خود را بجل با حق گذاشت **امام فخری قدس سره** که صاحب خلق عظیم نه از بلا مخرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند که او هیچ مقصد و مقصود جز خدای بخود و شکر از خلق عظیم او در مقام بسطه اگر او را باید نصیحتها پر دلخته شود **فستبیر و یبیر و ان یبکر المفقون ان ربک هو اعلم من کل شیء و هو اعلم المهدین** **فلا تطع الکذبین و ذلوا لربهم فذبحون** پس زود باشد که بدیعی ای محمد و الخطاب و ان کان معذرا الا ان امته و اخلت شعبا و بدیستند معاندان قواز اهل مکه که چون عذاب نازل شود بر ایشان معلوم کرد که کدام است از شما فتنه و بلا و با در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی از زمان بدانند که دیوانه یکست بدیهیست که او بیکار بود انا از دست کسی که گمراه شد از راهی که او است و چنان کس که الحقیقه دیوانه بود و او را از خود بره بر او یا فکون بحال عقل که من نشان اند پس فرمان میر نکذب کنندگان را یعنی مشرکان مکه را بدین آبا دعوت مینمایند دوست میدارند که تو مدهامت نماجی و نوری کنی بالنبیان

و بر پیش کنی بشک تا ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند و بر دین تو طعن زنند **قوله** نطق
کل حلال من بین عمار و مشاء و نعيم مناع للفرع معتدا بهم قبل بعدك ز بیم و فرمان ببرد اری
 منای هر سو کند بخوار بدو ع و اگر ابرو جمل است یا اسدن عبد لغوث یا افسس بن شریق
 و اشهر و لید مغیره است که سو کند بدو ع بسیار خوردی **قوله** همین خوار و بمقدار است
 دای **قوله** نماز عیب کننده در عقیق مردم یا طعن زنند در روی ایشان **قوله** مشاء و ذوق
قوله نعيم سخن جفی میان مردم یا غنر کننده **قوله** مناع باز دارند مزبور یا مانع کننده از
 ایمان و احسان **قوله** معتد ستم کننده و از حد گذراند **قوله** اینم بسیار کناه و باز ناکار
قوله عقل سخت دوی و در پشت خوی **قوله** بعد ذلك زید بعد ازین عیبا حرام زاده که
 بله او معلوم نباشد **آورده اند** که ولید هده ساله بود که مغیوب دعوی کرد که پدر او ام
 و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد رحمه الله مذکور است که رسول خدای این است
 تا در باغی فریاد بر ولید خواند پس يك از اوصاف قبیده مذکور که سرشید در خود
 باز یافت مگر حرام زادی با خود گفت که من سید و پیشتر پسر من مغیوب مردی معرفی
 میشد آنرا که محمد دوع نمکوید چکی تا آن مهم را بر سر آهر شمشیر کشید بر سر مادر آمد
 و پندید بسیار اقرار از او کشید که بپذیرد در قصد زمان جراتی نداشت و او را برادر
 زادگان بودند چشم بر میراث او نهاده سرار شک آمد غلام فلان را بمرز در قسمر
 و فوفزند او بی و دلیل و تین بر صدق قول آن زن شدت خصومت و لیک است
 و سببیه او باخصرت و درین باب گفته اند **قوله** کناه مدعی از فعل مادر است که با
 خطاه مادر او خاکسار کرده **ان کان ذامال و بین اذا تلی علیه ابائنا قال لاطلبی**
الاولین سننهم علی الخیر مطر انا بلو لهم کما یزنا اصحاب الحیة اما برای آنکه دست
 و حفص سک عمر خواند آن کان بر طریق خبر بعضی جهت آنکه او ست خداوند مال بیعی
 اطاعت کسی که مناب و مناقب او این چیزها که گفته شد باشد چون توان کرد و آنکه خاند
 بران باشد چنین کسی را چون فرمانبری و عیب دیگران چون خوانده شود بروایات کلام
 ما گوید این افسانهها بشنیدنیان است زود باشد که علامت کنیم بلاغ بر بدنی او
 بعضی سیاه روی سازند او را یا عیسا و یا اشکارا سازند که نتواند بوشاید **در انوار آورده**

کابو اما احتیاج نیست
 کابو اما احتیاج نیست
 کابو اما احتیاج نیست

در روز بد در سخن بر بدنی او رسد و اثر او باقی ماند **قوله** انا بلو احمیر بله هستی که
 ما از منو در هر اهل مکه را بقط و قلا و ذوال غنمت همچنانکه از مرده بودم اهل باغی
 بزوال میوه و انجمنان بود که در فراخی صنعا باغی بود و بدیه صاحبان باغ مرزی صلح
 خیر و خداوند و بر و احسان بود بر فقر و از غله و غما و بستان قوت تمام سال از خود اهل
 و عیال جدا کرده هر چه ماندی صرف فقرا کردی پس اولاد او گفتند که اگر ما نیز چنین کنیم
 کار ما دشوار خواهد شد چه ما را عیال بسیار شد صاحبی که در رویشان را خیر نباشد
 بر او بر عیب جیدین و بدین قرار سو کند خورزند چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید **ان**
اشتموا لخصمتها مصححین با دکن چون سو کند خورزند و ان نشان باغ که نهانی فقر برزند
 میوه های آنرا اختلاف عادت پلما نشان که در زمین جیدین در رویشان را بخواند می
 و یساعی زین درخت بیفکندی و هر میوه که دست و داس بدان نرسیدی با باد از درخت
 شکستی یا بر طرف یساع بیفتادی از در رویشان ساختن و ده یک از حاصل نیز بدیشان
 نسبت کردی انسان آن است پله خود را بر طاق نشینان نهاده در اول صبح و ظهر فقرا
 میوه را خواستند که بخانه آورند و درین سو کند خورزند استسنا نیز نکرند که
 بگویند افسانه الله جل جلاله خدا میفرماید **لا یستقرن ظان غلبه یا یابین من ربک**
هم نایمون یعنی که در از ان باغ این بنت کرده بخواب رفشد قضاء ازلی نازل شد پیش
 بیامد سیاه بلو می گوید که نند و طواف کننده از ابر برورد کازق و ایشان در خواب بودند
فاصحت کالقیهم فقتلوا مصححین ان اغدا علی حرکهم ان کنتم صابون بسو کشت باغ
 انسان بان بلد باشند باغی که میوه آن جید و بریدک باشند بر بیجهی که هیچ باقی نماند
 انسان ازین حال فاقل از خواب در آید و نماند کردید یکدیگر با و گفتند آنکه با ملاد
 بیرون آید برکت زار خود بعضی شمار آنچه کشتاید اگر کشید شما بزنندگان میوه
 و در زندگان خورشید بسوزد آنها بود آتشه بسوی باغ آمدند و آن باغ شتمل بود بر بیجه
نا نلقنهم و هم حاتفون الا یظننها البس علیکم سبکین و غدا علی خرد فادوبین
 بسو رفتند بجات باغ و ایشان سخن نرم و آهست میگویند تا کسی بشنود و متعجب سخن
 اگر در نیاید او زور بر شما یعنی در باغ شما در رویش تا هم بگیرد و از قصد ما که نکرند

یعنی ایشان را ببرد خود اگر همتند دست کویان در آنکس است لغیر بدیشان خواهد رسید
بومیکشفت عن ساق ویدعون الی السجود فلا يستطيعون **خامسة** **اصنافهم** **توهمم**
ذات **وقد كانوا يدعون الی السجود وهم سائلون** بیاریک در روزی که برداشته شود برده از کار
هرل و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرض یعنی از و پای استار
جب و تقویت و جلال نمودار شود تا خلاق و اختیار و اختیار از روی اجابت دعوت
سجود خدای عزوجل سر فرود آرند و اصل در کشف ساق آنست که چون شخصی در امر عظیم و نافذ
دامن بگرمیزند که داعیه با تمام رسانند و انکار و تکذیب کافران مستعدی تعذیب ایشانست
در باب از ابوسبی اشعری نقل کرده که حضرت رسالت فرمود که حق سبحانه در آن روز
نور عظیم بناید و خلق سجود در افتند و در عالم از ابوسعید خدری روایت کرده
که حضرت رسالت بنام علیه صلوات الله فرموده که کشف ساق کند بر و در کار ما و سجود کنند
مرا و هر مومنی و مومنه مکر ساجدان بر ما و سمعت که پشت مهرها لایق یک لحظه شوند
شله روی کاو و سجود نتوانند برون و آن حال کافران و منافقان بود **قوله** فلا يستطيعون
بس نتوانند سجده کردن و چشمهای ایشان از شرمندگی فرورفته بود و مثل افکنده
قوله توهمم فرود کرد ایشان را خواری و نیکو سازی و بدیه سستی که بودند در دنیا
که خزانده میشدند سجده کردن مر خدا بیا و ایشان تنده رست بودند و قادر بر آنچه
فصت فوت کردند درین روز جز حرمت و ندامت بهم ندادند **مت** **سه** فرصت از دست
اگر بایست که کوی سعادت زمیندان بری که فرصت عزیزت و جود فوت شد
بسی دست حرمت بدندان بری **فقهی** **و من یکذب بهذا الحدیث سنسند جمیع**
من حیث لا یعلمون و اصلهم ان کذبهم بس بگذار ما و انا که تکذیب میکند بقرآن با عهدیت
بعث و جش درین آیت تمهید مکنایان و تسلیه سیدخی عدنان فرود بود که بیکم ایشانرا
که کم و درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نوزد یک کرد انیم پایه پایه برین می که ایشان
در دنیا بند بعضی هرا که ایشان خطای کشته عطا بی دهیم و ایشان آنرا تقصیل بدانند
قوله و اصلهم و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غر و بد بدانند انکا بیکرم و انکه
عطا و احسان خود را استند لاج و یکدکفت از انکه در صورت کیدیت که غافل گشته

قوله و یکشف عن ساق
یعنون الی السجود

در صلاحت و عذرا انما لک **قوله** ان کیدی متین بده سستی که عقوبت از محکم
است به چیزی دفع نشود و گرفتار من سخت است کسی را طاقان نباشد **امرالمهم**
ایزاکم من مغرم مشقون امر عند العیب فصر کتبین **ه** **فاصبر لکم ربک ولا تکن**
کصاحب الحوت از نادی و مکتوم ای مطلق از ایشان مزدی بدعت و ارشاد بر ایشان
از ناوان زندگی و ان غرامت نزد طلبی کرانیا وان اند و بدان سبب روی از تو میگردانند
یا نزدیک ایشان است در لوح محفوظ که مغیبات در انست پس ایشان از انجای نریسند
انچه حکم میکنند در سبب مومن و کافر پس سبکی باش هر حکم از بدکار خود را بر تبلیغ
وحی و عمل آنرا کفار و مباش در دستکی و شتاب زندگی مانند پوش صاحب مامی
که صبر کنج بر ابناء قوم و فرمان از میان ایشان بیرون رفت تا بیکر مامی مجبور گشت
یا دکن و قتی که بخواند بر و بدکار خود را در شکر مامی و گفت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین **قوله** وهو مکتوم و او بر بر آمد بود از خشم و اندک **قوله** **ان تدارک**
نعمه من ربک لیسند بالمرءه و هو یذموم فاجتنبه من یفعله من الصالحین
اگر آنست که دریافت او را حق از بر و بدکار او بقبول تو بهرمانند افکنده شدی
بزمین خالی از گیاه و انجا روا و ملامت که شد بوری بس بر کردید او را از بدکار او
بنیوت و رسالت و لغای وحی پس کرد ایند او را از بدکار او بنیوت از نمره مغیبران
و صورت اجتناب به طریق میتواند بود که رد و وحی فرموده بسوس و ایش با او را بنیوت
برداشت اگر جمیع بود که مشا رین و اقمه بچی بوزده و کرد ایند ان از صالحان بان بود
که خدا نگاه داشت او را از فعل چیزی که ترکش اولی بود و ان دلیل تواند بود بر خلق
افعال گفته اند این آیت و قتی فرود آمد که آنحضرت بجزاست که بر تقف دعاء بد کند
و یک قول آنست که در احد این دعا در کار ستمزمان کند و قتی که در دانهای آنحضرت
شهبند کردند و بر میشد به مغیبرانچه رسید حق سبحانه فرمود که صبر کن و ان دعا در تقف
انذار که کارها بصبر بشکون شود **شوری** کارها از صبر کرد دلایسند **ختم** آن که صبر بشکون
جود در افادی کرد **آیة خیر** **صبر کن** کالصبر مفتاح الفرج **آورده** **اند** که کوتاه نظران فرشت
از فیله بنی اسد جمعی را که محمد و جنتم بدشمرتی داشتند اختیار کرده بمواظبت بسیار

بجای دخت حزیا اند بر زمین افتاده یا خالی شده و کواکب کشته بر سر می آید ایشان را
کشی باقی مانده یعنی هم رسا اصل شدند و کواکب ایشان مانند **تله** مغز است که بر بند در زمانه
شهبان تخت نشین حزولان شاه نشان **جی عاصفات** قضا از مهب قهر وزید **شدند خاک**
و از آن خاک نیز نشنفتنشان **و قیمة** این هفت شب ز هفت مرد با بام عجز محبت آنست که
عجز در نایب از کلبه احزان خود متزوی بود اصلا او را از وزیدن این باد علی حاصل نشد
مگر روز هشتم و بعضی آورده اند که ابا عمر با عصارا بام ابر سال متصل بن روز سنبلیله
گشته **وجاء فرعون من قبله والموفكات بالخاطبة فقص رسول ربهم فاخذهم اخذه**
واشبهه و آمد فرعون و آنها که مشی از او بودند و اهل بهیماه من نفعه **قره** بالخاطبة بکناه بعضی
شک بش عاصفی شدند هر قومی فرستاده برود کار خود را بس بکرت خدای ایشان را گرفت
سخت و زباده بر عذاب ام دیگر **انا لا طغى اناء هلنا که فی الجارية لخصا لک لکر تذکره**
وتوبها اذن داعیه بدستی که ما آنها کام که طغیان کرد آب یعنی از حد گذشت بود طوفان
برداشتیم بدین شما را در کشتی رفیق بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام تا کرد ایم آن
کشتی را از رای غنای پندی و عجزی در بجات مویان و هلاک کافران و کاه داران پنددا
کوش نگاه دازند که نفع کرد با بجه شوند و روایت از علی رضوا الله عنه است که رسول خدا گفت
ای علی سالت الله ان يجعل اذنک داعیه قال فما نسبت بعد ذلك شیئا و ما کان لی ان
اشقی فاذا نفع فی الصور نغمة واحدة و جعلت الارض و الجبال فذکرا ذکر واحدة فبن شد
و نعت الواقره و انشعبت السماء نهی یومید و اجهت بس چون در میشه شود
در صورتیکه در میشدن که نفعه صعقه است و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن
خورد بجز قدوت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت پس در جم شکسته شوند زمین
و کوه بن شکستنی و مانند سبک گردند پس آن هنگام واقع شود واقع شوند و قیامت
قاهر گردد و بشکافد آسمان بس آسمان در آن روز مستحبه و مست بود بسراستحق و
استواری **و الملک و فرشتگان علی ارجانها و جعل عرش ربهم فومید یومید ثابته**
بر نگارهای آسمان باشند تا امر خدا در برسد و فرود آید و بر آید عرش بروردگار
ترا بر زمین ملاکه که بر آید آسمانند از هفت ملک باشند و امر و حاملان عرش

شمه از قصه فرعون

شمه از طوفان و فرج طبله السلام

همانند بس از تو و چهار ملک دیگر ملاد کنند و قولیت که هفت صفت صف ملائکه
حاملان عرش باشند که عدد ایشان انداند مگر خداوند تعالی و در سنن ابی داود
آمده که حضرت رسالت فرمود که اذن یافته ام که از ملائکه حمل عرش ما شما سخن رانم و
الخطات که ما پشیم اذن ملک تا گردن او هفتصد سال راحت و عهده قران بامری
ممکن ناطق باشد و بحديث نیز موافق بود آن روایت و آیت تاویل و عدول از ظاهر
احتیاج ندارد **یومید فرعون لا یحیی منکره خایفه فاسا من اونی کتابه عینه فیقولها و**
فر و اکابیه از نوعی کوه که شوی بر خدای از برای محاسبه شهبان نماید بر خدای از کردار
و گفتار شماعی پویند یعنی خدای بر سر ابر و خفا بای شما مطلعست بس عرض حساب
نه برای اطلاع بلکه برای عدلت و انشای احوال بر خلاصی بسرا آنکه داده شود نوشته
علی بدست راست او بس کوبد از روی سر و بسا بد بخواند کتاب مرا که در اینجا
علی نیست کون از افتاء آن شرم دارم **در نبیان** آورده که آن کتابی دیگر است بغیر
کتاب الاعمال که در آن بشارت جنت نوشته است و بس و کتاب حفظه میان بند و خدا
است و کسی از آن نبیند و بخواند جناحه بروایت بخاروی از ابن عمر رضی الله عنه است
از رسول الله قال یدعی الله المؤمن یوم القیمه فیکفره بدفعه حتی اذا رای ان قد هلك
فقول له قد سنما علیک فی الدنیا و انا اعقرها لک الیوم فی علی کما یحسبته و اما
الکافر فقول الا شهدا هلاک الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین **انی**
طنت اونی ملایف حسابیه فومید عیشة راضیه فی جنه عالیه قلی قلیها داعیه بس
صلحیان کتابه بس کوبد بسستی که من بقین دانستم که من رسیده ام حساب خود را
یعنی دانستم که حساب من خواهد کرد آن را آماده شدیم بس آنکافی که کارهای من
بودی و شدت ما آماده و طیار باشند در زندگانی بسندیک صافی از کدورت
و مزوج و مفرق و بصحت و عشرت باشند در پیشی بسند بسو آن نزدیک کرد دست
فازم و قاعد ها از مضطرب بدان بسو دست رسد و عنوان ایشان را **قید کلوا و اشربوا**
عینا ما اسلفتم فی الایام الحالیة بخونید از بسوها و پاشانید از شر آنها خوردنی و
اشامید کوی از بسها اسلفتم بسبب آنچه عمل کردید در روزها گذشته در دنیا بسو

انکه روز داشتید در عهدهای کفر و ایمان **اوتی کتابی ایضا انزل علی ابی لیلی امر**
اوتی کتابی و لم ادر ما حسابیه بالیتها کانت الفاضله ما اثنی بحق ما لیه هکلت حق
سلطانیه و اما انکسی که دهند نام او بدست جیب او و پدیههای خویش بند بسوزان
 روی ندامت گوید ای کاشکی داده نشدنی یعنی بن ندادندی کتاب مرا و من نزدی
 تا بر ملا فضاقت نشدی و کاشکی ندانستی امروز حساب خود را چه حاصلی هست مرا جن
 بجز عذاب و شدت کاشکی مری بجهت اولی در دنیا که مرگ حکم گشته بودی بفساد ابد
 تا بعد از آن موجود نشدی دفع نکرد از من عذاب را آنچه بود مرا از جمعیت مال و قوایع
 و جنل و خشم گرفت از من سلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حقیقتی که در دنیا چنگ
 دندان زده بود پس خطاب در رسیدن باینده را **خذوه فقلوا ثم الحیم صلوه ثم**
فی سلسله ذریعها سبحون ثم اقا فاسلکوه بگردید و در غل کشید پس در آتش بزرگ
 در آید پس نگاه او را در زنجیر از آتش که در آن هفتاد گز بود بدراع ملاحظه هر
 ذراع هفتاد باع است هر باعی از کوفه تا مکه ببرد و آید او را در آن یعنی بر جسد او
 چندان تا حرکت نتواند کرد **کب الاحبار** گفته که اگر همان دنیا جاع کنند بوزن یک حلقه
 از آن زنجیر نیست و اگر کوههای عالم در زیر یک حلقه از آن در آید مثل از زیر یکدانه
انذکان لا یومن بالله العظیم ولا یحیی علی طعام المسکین فلیس له البور و من احسب و لا طعام
الا من فسلین لا یاکله الا الخاطیون بدستی که اینکس بود که ایمان نمی آورد معذای
 بر نگوید و بر نمی بکشد خود را بعضی رعیت نمیکرد و میل طعام دادن در پیش نداشت
 پس نیست مرا و او امروز ازین موضع خوشی که حایت و نیست او را خوردنی مگر از ضاله
 دوزخیان یعنی نزد آب و ییو و خوفی که بدنههای ایشان حرارت آتش سبلان بسکند نمی
 خوردن غلین را مگر کلهکاران و سر همه کاهان شرکت **فلا انتم با تبصرین و ما لا**
تصیرون انزل لقران بر علی و ما هو بقران شاعر بیلد ما نذکرون فلا تبصرین است که کافران
 میکنند قران بر یافته و ساخته محمد است افسوس سوگند محقریم آنچه مری شناست از
 محسوسات و آنچه می بینید از مشهورات و آنچه نمی بینید از غیبات یا آنچه در روی زمین
 و زیر زمین است یا با جسم و ارواح یا با نفس و جین یا بکعبه و بیت المعمور یا بر و غیر با تبلیغ

خنده خلق و عظیم
صلی

محمد و نزول جبرئیل با ما تا در رسالت جیب من و انوار ولایت جواب شکر اینکه انزل لقران
 رسولی بدستی که قران هر آینه خواندن رسوست که هر نزد کوار نزد خدای که بجدات
 صلی الله علیه و سلم و گفته انجبرئیل علیه السلام و ما هو بقران شاعر و نیست قران سخن
 شاعر چنانچه او حمل میگوید قیلا ما تو منون انکری تضدق می کنید و مراد عدم تصدیقت
ولا تقولوا کما یقولون قیلا ما تو منون انکری تضدق می کنید و مراد عدم تصدیقت
سیرد انکری تضدق می کنید و مراد عدم تصدیقت **تذکره** و نیست قران قول کاهن چنانچه عقیقه بن ابی معیط کمان
الاقاویل لاخذنا منه بالبین ثم لفظنا منه الوتین فبا سکر من احد عنه حاجز بن
 قران و فرستاده است از پروردگار عالمان و آراقرق آن که بجهت چنانچه زهر شام است و بدیع
 بریند بر ما بعضی سخن را هر آینه بگردیم از وقت و توانا بر ما چنانچه شعرا مالوکات
 نسبت بسوی کبرایشان در فرغ بریند بر ما بر ما از هر کجا جان او را بدیق هلاک سازش نیست
 از شما هیچکس یعنی هشتاد شما از دفع کنندگان آن قتل و هلاکت را **وانه** و بدستی که قران
لذکره للذین و انما تعلمون ان سکر مکذبین و انما یحیی علی الکافرون و انما یحیی علی
ضیح با سمر رب العظیم هر آینه بدست بر ما از آنچه ایشان بدان مشفق اندوید بر ما
 که ما سیدانیم انکه بعضی از شما کذب کنندگان مرقول او را و بدستی که قران هر آینه سبب است
 بر کافران روز قیامت که ثواب اهل قران را شناسد کنند و تحقیق که قران در دست است و کانی
 از نزد حق سبحانه منزل شده است شمع کوی بنام پروردگار خود یعنی تنه نهای او را از صفات
 ناسزا و سبایش کن بنشاهای لایق بهزانت **و الحمد لله الا ان جلت و تعاد و حمت و الصلح**
 علی من بد الرساله لانه حقت

سوره المعارج میکه و می اربع و اربعون آیه

وقت جنگ ای بر بر نیست صلح	دل خود را زوسوسه پر دانی	ببر بخوان سوره المعارج را
یکصد و شصت و بیست و نه	ششصد و شصت و بیست و نه	کرد انجام کار عشت و ناز
و از شوی محتلم زاده نرشد	هفت نوبت بخوان و فارغ ساز	دل خود از وساوس شیطان
که بقران کرای و کز بنماز	یا دیگر این خواص در هر حال آرا	تا بیای سعادت و غر از

بسم الله الرحمن الرحیم سوره المعارج

سوره المعارج

السابع من نضرب الحارث الذي قال ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة
من السماء واما من سخن را بر سر سجده استاده گفت خدا يا اگر محمد بنده ميگويد از من
تست پس تو سنگ را بر سر ما بياوان يا ما را بعباد البعير گرفتار کن آيت آمد که در خواست
و سوال کرد خواهند عذابي را که بودني براي کافران که قتل بد است در دنيا با عذاب البعير
در آخرت سايل بوجهل بود که گفت فاسقط علينا كما قما من السماء و قولی صحت که حضرت
رسالت در خواست و استجبال نمود عذاب انسان و بر هر تقدير **ليس داغ من الله ذي**
المعاج نفع الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة هت همان
عذاب داغ گفته که باز دارد آنرا از آنکه واقعت من جهت الله و اراده از نبي بدان
تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نکرده پس در صفت الله ميگويد که خداوند درجهاي بلند و
عزيمه اي ارجمند و دستدست که براي در شان خود همي کرده با معارجي که براي صنع و
و کلمات طبيات مقرر فرموده بالا ميرود فرشتگان و روح که جبرئيل است يا فرمي که اعظمند
از ملائکه بسوي امر خدا يعني بوضعي که خداي فرمايد **قوله** في يوم كان مقداره در روزي
که هست انداز او پنجاه هزار سال از سالهاي دنيا بسوي وقت آمد **در تصايف شيخ ابن**
عربي شيخ محمد بن حري که از کبار اوليا اند در شرح روزهاي الهي و روزهاي زماني
آمده است که هر روزهاي منقح هزار سال است و هر روز آخي مشتمل بر پنجاه هزار سال
و مولف فتايس القرون آورده که در تاريخ خطاي جناحت که از ابتدای عهد آدم ابو
البشر تا ان زمان که مقصد و سي و پنج هجرت هشتصد و سي و سه و ن و نه هزار و هشتصد
سال است و هر يك و ن مني انسان ده هزار سال است و امثال ان روایات و حکايات در وسعت
اباد شترستان قدرت نامتناهي الهي بديع و غريب نيت و د و دنيت که ان آدم ابو البشر
اول آدم نباشد و آدم بسيار زياده و آمده باشند. خلیفان امام جعفر صادق منقح است
که بیشتر از آدم که در هر سال هزار هزار آدم بوده اند و شيخ ابن عربي ميگوييد که دور نيت
که بعد از هفت رباتي که هفت هزار سال باشد و مدت دود و سلطنت ستارات سبعه است
مثل آدمي منقطع شود و آدم ديگر بخلق وجود پر شد و فعل الله ما يشاء و بجز ما بيزيد
و در فتوحات سخن خوب مذکور فرموده که هر اسمي از اسماء آخي روزيست بر منوال ان در روز

نفع الملائكة والروح اليه
في يوم كان مقداره خمسين الف سنة

وصف بيان ايام القديس

که در قرآن مذکور است **يوم اهلج** که درين سوره ايراد یافته يهودي المعارج و ديگر
يوم رباني که کريمه وان يويگا عند ربك كما لفت سنده مما تعدون ازان خبر سده
تذريه و عفت نامر حضرت عزت عز شانه و جل جلاله را بر هين نيم مقداري فراخ
خود عالم حق تعالی واقفصاء ارادت و شيت او مقرر و معين است و ايزاد آن توفيق
است و بيان ايام اسما و سين ابيد و سر سديه با شرها انرا علام ملك علام که عالم
عزيب و شهادت است اگر کسی در سلك بيان کشد اختراع باشد مکرکه اعتقاد برکت
سابقه سماوي نموده انا آنها خبر دهد برويات روايات تقوات و الحمد لله الذي هو خالق
البريات و مرجع الارض و السماوات و منشق الارض و الساعات و الصلوة على رسوله
خاتم الرسل المبعوث على كافة الكائنات و آله و صحابه الغابرين با على الدرجات **صالح**
كلام افتخار اصحاب جز الا نامر يعني ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد از ان روز روز
قيامت است که بر کافرين در ازاي خواهد گذشت و گفته اند که در قيامت پنجاه موطن و
موقف خواهد بود و خلدين را در هر موطن هزار سال با در دارند روايت از اني سعيد
است که از رسول خدا پرسيدند که ما بطول هذا اليوم قال والذي نفسي بيده ان ليخبر
على المؤمن حتى يكون اخف عليه من صلوة مكبرته دعوه هزار سال برابر بود من را بيك نماز
فرض گزاردن بلکه سبکتر و بيان ان مواقع در محل خود ايراد یافته **فاصله صبر اجيلا**
انظر بر وقت بعيدا و نريد فربها يوم تكون السماء كالمهل و تكون الجبال كالعهن
و لا يزال حميم حبيبا بساي محمد شکیبائي کن بر تکذيب مکنه بان شکیبائي که دن
شکو بعضي و خلق و جزع و تکاب به رستي که کافران ميديند روز قیامت را دور
از امکان خارج از موطن قبول و اذعان و ميگویند که نسبت و نخواهد بود جناحه
در عرف ميگویند که وقوع و بودن فلان کار دو است بعضي محال ميخايد و سايدانيم
قيامت ما قرب الوقوع روزي که کرد آسمان **قوله** كالمهل ما نند و نيزي کداخته
يا مثل در دي نيت يعني فلک بگذارد و کرد که همها مانند بشم و نيزي زده شده يعني
سست شود و ريزه ريزه گردد و پيشه نشود همچو خيشتي از کلاه خوش خود يعني ان روز
عصه که معبد بگست که هر کس را از کردار او پرسند نه بر سوال حکام دنيا که از عجز و عدم

فدای که چون دست از نگاه کار گناه است بگناه او خیزد تا سبکترند و چون عالی کرد
در وصف اوست والا رضی جمعا فیضه کمال قدرها و قبول ندارد کتاه بکوان و یکی
برسد بصرد هم بود **الجم لوبغندی من عذاب یومئذ یبینه و صلیحه واجبه**
وفیصله الحق یومئذ من فی الاخر جمعا ثم یخسده بنا کرده شوند ایشان همچو ایشان خود یعنی
هر کس خویش جزو داشتند و با حوال او بنا کرده و دانند که هر یک بعمل خود مواخذ اند
و مجال خود در ماند تا طمع از غمگساری و کتاه برداری او بر دوزخ دوست دارد و از دوزخ
برد کافر آنکه فیدر دهد از عذاب آن روز پس آن خود یعنی بسرا آنرا که عزیز ترین خلقان
بودند فدا کند تا فرزند آن عذاب کشند و او خلا هر یابد و فدا دهد آن خود را که بار
او بوده و وی مواداری او را از جان عزیز تر داشته حالا از خدا میخواهد که حق تعالی این معامله
فدا از قبول کند و او را رهایی بخشد و فدا دهد برادر خود را که هر شب و مدد کار او
بوده و نیز خویشان خود را فدای خود سازد که بخاند در شاه دنیا بکار او آمد او را
جای داده اند و بناه کاه وی بوده اند درین دایره مشکله نیز بکار او بیانند و خود در فدای
او سازند **قول** و من فی الارض جمعا و دوست میدارد که آنچه بر روی زمین است تمام
در راه خلاص خود ایتا کند و بر جان خود در جهنمات هیهات چه طمع خام و آن روی تمام آن
که وقوعش بحال و تمنای اوست و بال و ملال جانی خدا میفرماید **کلادها الحق تراعه**
للشری تدعوا من ادبر و قوی جمیع فاعلی یعنی جانشانی بعد از عذاب بدتر شستی
که افسرد و پنج که بجز مراند فدا میدهد لیلی زبان است خالص کننده است بخود دست و پای
مشرکان را یعنی پوست سر ایشان را چه شوی پوست سر است با اطراف انسان یعنی کافر که
طوره اش لیلی از صد ساله و دویست ساله را بخود میکشد بوقت نیاز جنایه قفاطلیس
که چربیت بخا صبت آهن بخود میکشد زبان اش نرم کنی کافر با ایتا آنکشد **قول** تدعوا
یعنی اذ ان اش بر زمان تضعیف بنام طبع کس را که شتی کرده و روی کرد زبان از فرمان
آهی و کرد که مال دنیا را و در بار دانی نگاه داشته حق خدای ادا کرده **ان الانسان خلق علی**
الطبع شهوة الجریح عند سر المکروه و سرعة المکرم المنع عند سر الحیر و نفس شر جبان فی یابله
که **اذا سده التجرعها و اذا مسه الحیر منوها** از پیش ایشان بر وجه خلعت هر یس بر مال

ان الانسان خلق
علی غایه

فانی و بخل از ادای حقوق ربانی در باب نقل از مقال میکند که هلو ج جانی نیست
در پس کس فانی که هر روز هفت صحر از کتاه خالی میکند و هفت در آب میاشنند و در
گرمای و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه است که فردا چه خواهد خورد حتی سخانه ادی با
دند و صبری و اندیشه روزی بدین دایره تشبیه میکند **مشهوری** جانی فوری را که بخیر آدمیت
سعد جی بر شد سبیه بقیه است **ادبیت** آنکه رسیری بر **بر سر سیری غور روزی خورده**
خورده همه عمر چربیش و چه کمر **روزی هر روز زخوان کرد** و از هر صوص و املش همچنان
هم غمی نیست بخیر فکران **چون** برسد انسان را ضری چون فقر و مرض جریع کند و فریاد
زند بود و چون برسد با و نیکی مثل صحت و توانگری منع کند بود نفس خود را از طاعت
و مال را از نفعه صدها خدای و همه آدمیان بر بنحوال بخاری اند **الا المصلین الذین هم**
علی صلواتهم دایم و الذین فی امورهم حق معلوم للسائل والمخیر استخوان منقطع باید
داشت چون من ادبر و قوی بملع موصوف بدانند پس حق چنین باشد که لیکن مصلیان
که در مقابل من ادبر و قوی اند و اگر متصل داشته شود معنیش جانی راست آید که آن
الانسان خلق هلو غا یعنی خلقت انسان بر هلو مستمر است و ازین حاصلت ناپسند
مفادق نیستند مگر مصلیان موصوف بصفت آیتد بستید که دادند بر نماز خود که
بهم شغل اذان با زمانند و گفته اند در وقت ادای فرائض ساکن اند و بچ و دست
نمیکنند و بقیه هلو با از سر و بر خود برکنده اند و انا نکه در مال ایشان حقی است
دانسته شده مثل زکوة مفرقه و صدقات موقوفه برای در پیش خواهند و برای محتاجی
که نخواهد **والذین یصلون بامر الدین و الذین هم من عذاب ربهم متفقون** **ان عذاب**
ربهم غیر مارون و انا نکه تصدق کرده اند بوقوع روز جزا و نشان تصدق قیامت استقامت
بطاعت و عبادت و انا نکه ایشان از عذاب او را که خویش ترسانند و علامت ترس
اطی اجتناب از ملامت و ماضی و متابعت نمودن محمد بن حضرت رسالت بنا هر باب
بخل و منع نکات چه در حدیث جمیع است که شرما فی الجبل شیخ خال و جین خال و لیلی
شیخ خال و شیخ جین خال است که از جیانت بخل میکارند بخانه هر در حدیث که الولد
بجمله بخله جیانت مرد از وجود فرزند است که بر جیانت خود جهت پرورش او جریص

میگرد و از شجاعت که بهترین حاصلتهاست باز میماند و همین عقی سبب نخل و می شود
چه صفات حسنه و فحشه نزدیک بهم است و کرد یکدیگر میگردند بدستی که عذاب روزگار
ایشان مامون نیست چه از آن ایمن توان بود که البته بعضی از آنها خواهد رسید **والذین هم**
لغز وجهه حافظون الا علی او اجم او ما ملکت ایمانهم فانهم هم الیمن من ابغی
وناه ذلک فاولیک هم المادون و انا که ایشان مرزهای خود را حافظ و عاصم اند مگر بر زبان
خود یا بر آنکه مالک شده است دستهای ایشان یعنی کبیرگان بملک الیمن در نشان
نصف توان کرد پس بهر عقی که ایشان ملامت کردگان نیستند بر عکس حفظ و نفع نسبت
بر زبان و کبیران خود **قرسه** فمن ابغی بس هر که بخوبی بدین که گفته شد بسبب آن که ایشان
از حد گذرند کذبکان الذی بوجی بزنا و استمنا یا لید نیز داخل اعتدا است **والذین هم الیمن**
وعهدهم راغی و انا که ایشان مرمانتهای خود را و عهد و پیمانهای خویش را رعایت کنند
اند و این رعایت امانت و عهد شامل است امانت و عهد با خدا و خلق هر جا که عهد کنند
است و فریبکد اشنتی **شعری** اگر بگوید از آتش امانت، فیه مکنان قانون امانت، هر عهده
کردی بندی و فاکن، رسوم حق گذاری را ادا کن، **والذین هم الیمن** **والذین هم**
علی صلواتهم بما فظنون اولیک فحیات مکرهت و انا که ایشان بگوای خود ایستادگانند
یا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانشند از حقوق عباد الله و حفظ شهادت جمع
میخواند و از این تنوع اقسام شهادت مشتمل بشمارد و انا که ایشان بر نماز خویش محافظت
میکنند یعنی ادا و شرایط آن قیام نمایند و تکرار ذکر صلوات در رفع و تختم آن آیات
دلیل فضل و شرف آن عبادت بر سایر عبادات و گفته اند دوام صلوات تعلق بر افاض
دارد و محافظت بر آن و این خوب و همی است بجهت حفظ واجب و سندی آن که در بیان
صفتهای موصوف اند در بوستانها اند روز قیامت کرایندگان شمایا بدی و جزای سردی
بعد از قول این آیت شرکانه کرد اگر حضرت خلفه زدند و استهراگان گفتند که اگر محمد
و ابوستانهای عقی بود ما نیز طبع میداریم که مثل ایشان با هم آست آمد که **قال الذین**
کفرنا بقلک مهلبین عن الیمن وعن الشمال یزین ایتبع کل امر منهم ان بدخل حبه
نعم کلا الملقها هم ما یعلون پس چیست و چه بوده است مرانان را که نکریدند اند و این

صفهها

صفهها که مذکور شد بی همه اند **الذین هم الیمن** قبلك مهلبین بسوی تو شایندگان از جناب تو
و از طرف چپ **قرسه** عزیزن کوه کوه حلقه زدگان را اطیع دارد که هر مردی را
ازین مردم آنکه در آورده شود در بوستان با نعت عقی مشرکان را دایم است که
نکشته بدروند و از ارتفاعات ریاض جنان حرمها فراموش آید و بی نقد ایمان زواهر
جوهر نفیم جنان دوسر و بر خود بسیار آید و در شهرستان روضات جنات داخلند
قرسه کلامه احسن است و یکا فزها در پشت راه بنیست بدستی که ما او را اینها
را از آنچه میدانند معنی نطقه که امر ابراهیم نوع ما عالم قدس مناسبت نیست و جمعی که
در وصف ایشان کلام مرین بیکرهما انما المشرکون بخش فلا تعزوا المسیء المرام نازل
گشته است کفر و شرک خود را بر لال کلمه طیبیه تو چند پاک نسازند و استعدا د
دخول نیزین حرم و اراضی قدس بهم رسانند بجا نوازند که بر رویه و من دخله کان امنا
متصاعد کردند و جنات عدن را منزل و ما را می نوازند **فلا اضر رب المشرق و**
المغرب انما القادرون علی ان ینزلنهم من سفین من سفین پس چنانست که کفار
میکنند بسوگند محویر باور کار مشرکها که اقیاب دارد در سالی که هر روز از نقطه
اول جلفی رویشمال تا اخر نقطه حرقا که یکصد و هشتاد درجه بعد دارد از هر نقطه
دیگر طلوع می نماید و بخداوند عزیزها که اقیاب راحت از اول نقطه سرطان رو بخوبی
از نقطه دیگر خوب میکند و لا يزال بر همین منوال سار و ابراست از جنوب شمال یوب
و از شمال جنوب روی در مدارات نمایین و مایه عبود و سرور دارد و گفته اند سراد
از شادوق و مغارب بخور است که هر یک از ایشان را محل شرف و عزوب از دایره اقی
نقطه دیگر است و بر عقیده حق سبحانه و تعالی میگوید که هر کس حق را ماقول انانیم بر آنکه
بدل کنیم بعضی از مشرکان را هلاک سازیم و بدل آوریم از ایشان خلق بهتر از نشان و
نیمان برداریم و همین ماسبق شدگان که بر ما کسی شوقی تواند گرفت اگر اراد
امری کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن **فقد هم عن حقنا و یلبعنا حقنا بلا قوا**
بهم الذی یقولون پس دست بردار از ایشان تا شروع کنند در باطلها و بسیاری شریفند
در دنیا و اوقی که ملاقات کنند روزی را که وضع داده شد اند بدان کرده است

تفسیر

سوره النوح
ص القصه

با قیامت حکم آن آیت بابت قتال مشرک کشید **و من عزیز علی من الاجناد امرنا کما هم**
الی نصب یومنون خاشعۃ ابا صاعه و هم یومنون روزی که بیرون آیند ایشان از کرکها
شناختگان با جات دعوت اسرافیل کویا ایشان بسوی عالمی و نشانای که نصب کرده
بر پای داشته شده میباشد بنده خلیفه سپاه بر آنکند که علم خود را قایم میکنند و بجانب وی
شتاب گمان روند فریشته و بریز بکنند از کمال فروغی و ذلت دیدهای ایشان غیور خدای
دیده اسرار پیش افکنند پس شد ایشان را عقیق فری بگرد خوار **ذلک الیوم الذی**
کافوا و عودنا ایشان روزی که در در دنیا بودند که بدان وعده کرده میشد **تنت** سوره
المعارج و الحمد لمن لکل هم فارج و الصلوة علی الختار عدد مهمل عالم و علی الکر و محصیه

الذین یصدقون بصلواتهم المعارج

سوره النوح یکصد و شانزده و عشرین آیه

اگر ت دشمنی بود در بر	که عداوت رسد از او بوضع	هر دفعه شزار بار تمام
که بخوانی بصلوات سوره نوح	بعد از آن خوانی از دعا و وی	جانب گناه و بسوی زمین
ما شود مبتلا بر بیخ و بلا	پا بر آید بر وجوه و قروح	مع هذا بما لکان جحیم
از سر و کین پاره و ج	شود از قوت او جهان آباد	رسد از سرک او هزار فتوح

بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا الی قومه انذر قومه من عبادنا الیم
عذاب الیم بدستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلام بسوی قومی اذال قایل آنکه
بیسر کن گروه خود را و بر همان مثل از آنکه شاید بدیشان عذاب دردناک که طوفانست یا
عذاب آخرت **قال فاقوموا لی لکم نذیر مبین** گفت نوح ای گروه من بدستی که بیم کشنده امر
شمارا اعلامیده و اشکا را و بیم کردن من نیست آنست که برستش کنند خدا را ایسکانی جانمیده
خدا میفرماید که **ان اعبدا الله و اتقوه و اطیعوا لی فبعض لکم من ذنوبکم و انتم لکم الی اهل**
سنتی ان اهل الله ان اهل الایح لو کنتم تعلمون و پیشتر از عقیبت خدا یا هر چیز بد از تا فریانی
او و فرمایید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم تا یا ما مرد خدای شما را بعتق از کفران شما
که مثل از اسلام من یک آن شده باشید و باز پس دارد شما را از عقیبات و مملکات و

بجز برستید خدای او صد

نزدک دارد تا رسیدن اجل سومی یعنی او وقت نام برده شده که مدت زندگانی منقضی شود
بدستی مدتی که خدای تقدیر کرده بوی بیاید بر وجه مقدمه و غیره باز پس آنکند شوند
جان اجل رسیدند و مملت بود **و باقی** و دوزی که اجل در اید از پیش نیست • شک نیست
که مملت نهاد یک نعت • یاری نرسد بدان دهر از جهلکت • بر باد شود جمله عمر او
اگر حسید شما که بفر و نظر بداید چیزی را باید که این را بداید که در اجل تا خبر
و امثال نیست **القصه** نوح بعرضان آتی نصد و بجاء سال قهر را دعوت کرد و ایشان
سرکش و عناد و نهزید در آزار و ابداء او جمع و قدیمه فری گذاشت کردند تا وقتی که فرح
بند آمد **فادرب انی دعوت قومى لیلک وضاکا فامر نوحه همۃ دعایى الی قرانک و انی کلما**
دعوتهم لغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثيابهم و اصروا و استکبروا استکبارا
فمر انی دعوتهم جبارا فمر انی اعلت لهم فاشبهت لهم اسراکا گفت نوح ای پروردگار
بدستی که خواندم من قهر خود را بطاعت و عبادت نوشب و دوزی بیوسه دعوت
کردم پس بفرود ایشان را خواندن و دعا کردن بر فرجید و ایمان جمع فایده نداد مگر
سر میدن و کجختن از ایمان و طاعت و بدستی که من هر که با بخواد مرا ایشانرا بتجدید
و ترک شرک ناسب امرزش ایشان شود و غویا منزی ایشانرا بغیر آن در آورند
انکشتهای خود و دهکنه رسامع را از استماع دعوت بر بستند و بسر در کشیدند بجایهای
خود را تا امران بر بستند و برگز و معصیت اصرار و نهزیدند و سر کشی کردند از متابعت
من سر کشی کردند پس بدستی که من با وجود اصرار و استتبار دعوت کردم بحسب و اشکان
بسر تحقیق که من در محافل باشکان آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت مرا و گفتا کردم بر حق
چهار بلکه اسرار من بعضی دیگر بطریق را از سخنان گفتم که شاید بعضی من بغیبه در خاطر
ایشان جا کند و اثر دهد جمع وجه این فکرهای مرا اثری و ثمری ظاهر نشد و اصلا **و اصدوا**
نداد و چون قهاری تو یاران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را تا زاینده ساخت و
ایشان رجوع عین کردند **فقلنا استغفر وارکبوا کانا غفارا و ارسلا السماء علیکم و منزلنا**
قبل جبرئیل علیهم المطر اربعین سنه و اعقم ارحامنا بهم فوعدهم باعادة الخصب
ان تا بوا و لما استسقى صر فی خلافته لم یزید علی الاستغفار مطابقا لاسر النوح العقم

خود را در کوشهای

الا يستغفار ويردد كبريا وبتين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا وانهارا لا تجف
الله وقارا وندخلكم الجنات ان كنتم اهلها من قبل ان ياتيكم الموت فبما كنتم تعملون
بدرستی که خدای هست آمرزید نوبه کنندگان و چون شما نوبه کنید **قوله** يرسل السماء
بفرستد ابرو را بر شما **قوله** مدد ما انما بارزید فی ذری و مدد دهد شما را با ماها و پیران
یعنی بسیار کرد انما مال و اولاد شما را و بدهد شما را بوستانها و بر بیوع و جاری کرد
برای شما جوینها و آب جلیست شما را که امید ندارید یعنی غلبه شناسید مر خدا بر اعطت
وزن کردی و استحقاق اطاعت و ترسکاری را دانست که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را
با ترسید از نافرمانی او یا جلیست که از عظمت او نمی ترسید و حال آنکه سیافیه است
شما را گویند که مختلف در خلق و مخلوق با آن طور نطفه بعلقه برده و از علقه بعضی
و همچنین مرتبه مرتبه متصاعدا تا نمسسه فرشتگاناه خلقا آخر سایه که در حسن تصویر
کمال بخشید و بلیاقت خلعت فبارک الله احسن الخالقین سر فراری از زانی داشته
الذی و کیف خلق الله سبع سماوات طباقا فجعل القمر فیهن قورا و جعل الشمس سراجا
ایا نمی بینید که چگونه سیافید خدای هفت آسمان را طبقه بالای طبقه و کرد ایند ماه را
در یکی از ایشان که آسمان دنیاست روشنی بخش و ذکر همین لما بینهن من المالدیسه
و در بعضی نفاس بهست که جرم قره آسمان دنیاست و نوزوی می نماید در آسمانها
جنبه بر زمین می یابد و آنها را روشن می سازد و هرگاه که بدریت ماه جانب دنیا شود
جانب آسمان محاق خواهد بود و وقتی که اجناس تحت الشعاع کرد بجانب بالا بدو خواهد
قوله و کرد ایند آفتاب را چراغ اهل زمین تا جانحه چراغ طلعت را از حرمی میراند آفتاب
طلعت شب را که سایه زمین است از سطح عرا میگرداند و خداوند سحانه خاخر انبیا را
نور سراج خواهد که نور تبلیغ او را بر یک کفر و نفاق را از عرض عالم زایل کرد اند **نظم**
چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله که شع ملک است از بر تو احکام او و خشان
درین طلعت سراج از خلق شرعش یکا که اخلاصی بودی از نازکی طبعیان **والله**
ابن کثیر الاوض نباتا فریبید که فیها و بجز یکم از اجناس **والله** جعل الکوا را **رهن**
بساطا للشکلی انما شبله **فما حياه** و خدای نهال وجود بدر شما آدم را از خاک

آورد

آورد و بر وی بیاورد شتی و چون بدر شما او را از زمین آورد پس شما هم از خاک مخلوق
باشید پس باز خواهد بود شما از زمین یعنی بعد از موت بقیه دارد و بیرون آورد
شما را از قبر بیرون آوردنی از برای حساب و جزاء خدای و خدای کرد ایند برای شما
زمین را بساطی گسترده که آرام بری شوید و سیر کردن بر روی آن میسر آید تا میر و پل از
زمین بر اهالی کشاده و نیز در زمینها بسبب نقصن فعل است مرا خدا را **قال فوج رب انهم**
عصوفی و انجوا من لمرزده ساله و ولده الاحسانا و مکروا مکرا کثرا گفت فوج
بعد از مشاهده این حال ای پروردگارا من بدرستی که عله انسان من عاصی شدند در زمین
و بر روی کردند انرا که بزاده نکره سال او و فرزند او و مکرها با نکاری و مکرها یعنی فرمان
من بزدند و من و ایان خود را که معزور بودند بمال و فرزند و مکر کردند بزرگان قوم
مکری بزرگ که در بزرگستان بر من مسلط ساختند و سینه مان بر کاشتند که آذوا آنها
از عظمتا الیغ و تحقیقرا شد و اقر است **وقالوا لا تذوق الهنکم ولا تذوق ذکا**
ولا سواک ولا بغوث و بعوقی و نشکرا و اقلیم سقما کردند که دست باز مدام و بد
از عبادت خدا با آن خود و بگذارد بت و ذرا و ان صنوبر بود بر صورت مردی ساخته
و بدیت سواع را و ان بصورت زنی بوده و بد بغوث را و ان بصورت شیری بوده
و بد بعوق و ان بصورت اسبی بوده و بد نسر و ان بصورت کرکی بوده و ان شمر است که
انها اسای مرغ وصلح بوده که بیان آدم و نوح بودند و مردم اعتقاد کلی داشتند بعد
از مرگ ایشان از حویب و سنک بیکر با بصورت ایشان ساختند و تعظیمان می نمودند و
بعبر و در زمان پرستش ایشان مشغول گشتند و بعد از انقضاء طوفان المیث لعین آن
بنان را بیرون آورد و عرب را پرستش ایشان فرمود ضم و ذبی کلب پرستش نما
گرفتند و سواع را هزیر و بغوث را مدیح و بعوق را مراد و نسر را حیر و آل ذ الکلاع
العقته فوج علی بننا و عله السلام با حق سحانه مناجات کرد که خدا یا اکابر قوم
اصغر را بکشند که دست ازین بنان باز مدارید **وقد اضلوا کثرا ولا تزوا الظالمین**
الا اضلوا و حال است که گمراه کردند رویاه قوم یا این بنان بسیاری را از ضعف
و اصغر و ادانی و بیغماری با خدا یا مرستمگانا مکه هلاکت و عذاب ما خطیانا **نظم**

افترقا فادخلوا ناراً قلوبهم من دون ذلك اتصافا قی مرفوح بسبب گناهان خویش عرقه
 شدند بطوفان بر در آورده شدند با نشی یعنی در برابر و گفته اند در آخرت بس
 نیافتند برای خود از آنها که بخدای گرفته بودند بجز خدای نصرت دهند که عذاب
 طوفان از ایشان باز دارد **آورده اند** که حق سبحانه حضرت نوح را جبروداد کرد بکران قوم
 تو کسی ایمان نخواهد آورد و فرزندش که از نشان شود و ایمان آورد متولد نخواهد شد
 پس نوح ساجد کرد **وقال نوح رب لا تدع علی الارض من الکافرين** **دیانا** **الانسان ندمهم**
بضلوا عبادک ولا تدع الا ناسرا کفارا و گفت نوح ای فرزندک از من مگذر بروی
 زمین از تا که رویان **تول** دیانا کردند و دور کنند یعنی کسی که آید و رود مراد
 حلاله عامست یعنی هیچ کافر از آن مگذارد و جنبند بروی زمین مدار **تول** **انک**
 ان تدهم اگر بفری از ایشان را کراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند مومنان را
 اضلال نمایند و ترایند مگر بجز کنند ناسباست یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر کردند
 وان معنی حاصل نوح شده باشد با علامه الهی یا تجریم در مدت کثیر یعنی الف سینه
 الاخبین عا کما که نوح را در دعوت برآید و هر یک از ایشان که وقت بیهم رفتی میشد
 و عمر پس میرسد فرزندان خود را وصیت میکردند که ازین شیخ پر بر حذر باشید و
 بد و ایمان بسیار بد **رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی من اهلین و المؤمنین**
ولا تزد الظالمین الا بئارا ای پروردگار من ما را از ما و ما را و ما را در ما
 چه در مومنین بوده اند بدترش ملک من متوکل و مادرش نجات انوش نام داشته اند
 بسبب ایمان مغفرت ایشان در خواست و هر کس که در آید بجان و منزلت یا در آید بکشتی
 یا مسجدین در حالتی که مومنین بود و بسیار مردان و زنان کرده را که باشند تا قیامت
 و گفته اند مراد این است مومنین از این عباس نقلی صحیح است که هجانه دعاه نوح در
 بار کافران سبجاب شد در نشان اهل ایمان بر بجز اجابت رسید و دیگر دعا فرمود
 که لا تز و بیقرای ستکاران یعنی کافران را مگر جلالت بسحق و بوار **ت** **سوره** **انج**
و للملین سده الحزات و العزج و الصلوع و السلام علی السید الفصح و علی آل
و صعبه کل ساء و صبح

سوره الجن سیکه ثمان و عشرين آیه
 اگر اندر خواص سوره **جن** **ا** کو بر آیات بکند و بفرار **ا** هفت نوبت بخوان که در هر نوبت
 از حقایق تو کنند فرار **ا** و بر دساری سخت کرد **ا** در سین و شهور و بلبل و نهار
 صبح و خا می تو برساند نشان **ا** با بیای مراب اشرار **ا** لبک شیطش طهارت و تقویست
 از تو با تلاوت و از کار **ا** و اینها شیخین بیان کرده **ا** که نماز هشتاد و چهار
بسم الله الرحمن الرحیم **قل ارجع لی انما استع نقر من الجن**
 نفرمان نشد تا عشره است و چون احدی التقلین را گویند که خلقت ایشان از انش
 است رسول خدا معیث با ایشان نیز شده جلیغه با نس معیث پس خواند رسول التقلین
 انسان را بسوی حق تعالی بعضی از نشان امان آوردند و بعضی کافر ماندند و این نفر
 همانا اند که استماع فران کرده اند از رسول خدا و او بطن نخل نماز صبح بگذارد و جلیغه
 در آخر سوره احقاف گذشت و ایشان نترن بوزند یا هفت یا سه از اهل امان و چهار از
 قضیبین و ایشان اعظم و اگر قبایل این اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و ان گروه ایما
 آوردند و عیان تو خود رفتند انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره خبر داد
 که قتل و حی بکوی محمد و حاکم شده یعنی انکه شنیدند قرآن را که وحی یعنی تقریب از جن **ما**
 آوردی گوید که آنحضرت سوره افراء سخنانند و روایت جا بر است که رسول خدا فرمود که
 بر ایشان سوره الرحمن خواندند تا قوا احسن مرد و با منکر یعنی چون بر آتی که بر سیدیم
 فبای آتای هر یکا کند بان جینان میکشند لا بشی من الیک نکذید بنا و خطاب بر کما
 بقلادت بعضین و انس و این دلالت بر آن نمیکند که رسول خدا جز را ندیده و قوی
 که ایشان ادواح مجرده اند اما نفس بشیرم الذمفاد قاز ابدان چون مخالفان خصوص
 است و جمع یک از اهل حق بران ترفه پس بسیار کلام الله بان روا باشد **قالوا انما سمعنا**
قرآنا عجا یهدی الی الرشید فاستجاب له انزلنا فی حذیر ربنا ما نحمدک
ولا نولیا و لا کان یقول سیمینا علی الله سخطا و قرآن این عامر و حمزه و الکسانی و حمض
 ان المبروقه بالوار و بفتح الطریق فی اثنا عشر موضعا متوالده و المامون بکرها و امهم
 علی الفصح فی و آت لما قام عبد الله ان کثیر و ابوهر و اتفق الكل علی نوح و ان المساجد لله

والرحمة في القمع العطف على الغاء في انما يرمي غير اعاوه الجار على المذهب الكوفي
او على محل الجار والجار والاول اتصال بعد الحذف او اتصال الجار **وان كان قبله بغيرنا**
على الله شططا بسكتند جنان چون میان قهر رفتند که ای قهر بدستی که ما شنیم
قرانی عیب که بکلام بشر نماید و کسی بر اشتاء مثلان قدرت ندارد واه مینماید بر آتی
و صواب و صلاح دین و دنیا بس که بر بدیهر بان و هرگز شرک نیارید و انبان بکرم بر بودگی
ما کورا از اصنام و ملائکه و غرآن و از کل لکن شرک استمدال نوان کرد بر بزرگ ایشان
بر می توان گفت که بر دین هر دیت بوده اند لغوهر اناسمنا کما با اول من بعد من علی
قوله وانه تعالى جده ربنا و پدر هستی که بر ترست و برتر کتر ملک افزدکا و ما بر ترست
عظمت و جلال او انجانست با مخلوقات و عرضی و صف جی تعالی است با نکر از انجا
صلحیه و ولد متعالی و بر ترست **قوله** ملئنا صلیحیه و لا ولدنا بیان این معنی است
جمله بود و مضاری اعتقاد کنند **قوله** وانه کان یعول و بدستی که هست که می کند
جاهل و نادان ما بعضی بلیس و برتر جین **قوله** علی الله شططا یعنی دور که نیست
صاحبه و ولایت بوی و **انما نطقنا** و ما بنده استیم **ان لن نعول الالهی و الینی**
علی الله کذبا انکه نگویند آدمیان و جنان بر خدای دروغی کلیم و جبر بر خدای سید بودید
که شد داشتیم و این عذر نیست بر انبیا ایشان مر سینه را بسبب ترک جرم **و ان کان حال**
من الالهی برهه و غیره **من الالهی برهه و غیره** و بدستی که بودند مردان از آدمیان
که در بعضی اسکنه پناه گرفتند ای برده جی و انجانست که چون کسی سمان هر لمانک
رسیدی گفتی که اعود بسید هذا الوادی من شر سماء قوم و اعتقاد او آن بود
که بدان استعاده الشخص ساله میباید و اهل یک در بر طهنا مکه گفتندی اغر و بجهت
ن بدین جی هذه الوادی بس بر فرزند آدمیان مرین جنان را بسبب این استعاده
بدیشان کبر و سرکشی و جهل بودی که گفتند بزرگ ما بر تده ایت که آدمیان ما پناه
میجویند **و انهم ظنوا کما ظنتم ان لربنا الله احدا** و بدستی که کفار آدمیان کان بودند
صحنه نکه شما کان بوده اید ای جین انکه بر تده ایگری خدای کی را از مردگان برای حساب
و جزا **و انما المستا السماء و غیرها** **ما هیلت حور شامه و شامه** و بدستی که ما طلب بلوغ

بسمان

بسمان کرد بر اجسیم خبرهای اسمانی ما و بسن مستعار از شما است که برای طلب
و جتن نشی بود بس نامتم که از خراسان و با سیبایان بر و مملوست **قوله** شدیدا
یعنی نگاه بان قوی اند از مسلکه که مستقران سم را منع میکنند از ان استراق **قوله**
و شهاب شهب و شقی است متولد از تار بعضی ستارگان در چشمه افق فشان که جیب رحیم
در بان معین کشته اند **و انما انشد معاهد السبع فی یوم الاحد** **قوله** و بدستی
که بود بر کوی نشستم از آسمان فشتستگارها برای شنیدن اخبار سماوی یعنی بسن از بعثت
مغیر صلی الله علیه و سلم و اسمان بر فرستم و در زمانه خالی از حوس و شیب می نشستم
بهر که از بی طلب شنیدن بسکند اکنون که بعد از بعثت حضرت بعثت است می باید برای خود
ستان روشن آتش بار نگاه دارند و بر صدای شاره برای سخن وی **و انما انشد**
انشر اید من فی الارض امران اذ هم بر یقصر مر شد و بدستی که ما میباید آیادی
خواستند شده است از حواس آسمان و باز داشتی ما از ان بکسانی که در زمین اند
از آدمیان یا خواستند است بدیشان افزدکا و ایشان خوری و صلحی **و انما الصالحون**
و ما دون ذلك کما طرائق قدرا و بدستی که از جیب ما شایسته گان هستند یعنی
مومنان و نیکوکار سابق در خیر و از ما فراتر از بر هستند یعنی بیانه روان و ما هستیم
خدایان طریقهها و مذاهبها **قوله** قدرا سقره و مختلف جمع فده من قدرا اذ قطع و از
حسن بیری نقل است که بخانه در بیانه اهل مذاهب مختلف هستند چون قدیم و جبر
و مرجیه و رقتسه و غیر ایشان در میان جی نه هستند **و انما نطقنا** الفلن یعنی الیقین
لکنه کلام الموقنین **ان لن یغزاه فی الارض و لن یفرح مریا** و بدستی که ما نزد انستیم
انکه عاجز نمیشویم سخت خدای را با ما باشیم در زمین یعنی اگر ما کاری خواهد یا در حق ما
اداره و نماید امر او نافذ و حکم او سابق است و ما او را در ان اراده و مضیعا جی
نمی توانیم کرد بواسطه و نبات و در همانند کجا و مقام خود در زمین و عاجز میسازیم ویران
دوی کجین با طرف افاق باحوالی کوه قاف بر تقدیر ما احد ان نیست که خود را از زمین
اگر ما را جویند و طلبند و اگر در حق ما بقضا حکمی نماید حکم او است و ما بجان ابر
مستغرق بر غیر خود **و انما اسمعنا الهدی انما یوفین من برید فلیخاف یحنا و لا یحنا**

و بدینستی که ما آنستیم که ششید بجز قرآن که سبب هدایت عالمیانشست که در بدین
یا بائس که از وی شنیدیم یعنی بغیر صلی الله علیه و سلم و مقرر است که هیچ مغیبری
بجانب معرفت نبوده الا حضرت رسالت که دعوت نقلی را فرارستید و خوان تبلیغ و
تشریح و در نظر خاص و عام کشیده **مشهوری** داخل اندر دعوتها و جن و انس تا قیامت
امتن بر نوع جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شمشاد و خیل او همه
بسر که بگریه با فرید کار خود بس او ترسد از نقصان در جزای خود **قول** و لا همأ و نه
از ستم پروونه از سر بیلان عیب بدو الجفر کاستن و الرعن القرب من الشیء جلجله کزینک
بیاینج و امر حق گویند و معنی خیاست که مومنی بسبب حذر و اجتناب از ارتکاب جنس
و ظلمت اس ترس از جزاء این دو صنیع ندارد بس کوا کلام درین قوت که هر که در جنس
نکرده و نزدیک بظلم کسی نشود او را افت جزاء این دو بدی بود **و اما الملسون و منا**
القاسطون من اسلام فاولین عمر و ایشنگا و اما القاسطون نکان الجهد خطبنا
و ان نفر من الجن میگویند که از بی نوع ما مسلمانند که بویک بدیغیر علیه السلام
و شدن بدن اسلام و از ما بیداد کران اند بر خود که شریک آزند و فرمان حق بنند
بیز هر که گزیند امر خدا را همچنانکه ما کرده ابریزان کرده مسلمانان و صد کرده اند
راه راستها و از آن راه بمصدا خواهند و اما ستمکاران بر باشند مراقت و نوع و
همه که بدیشان افرخته شود در جنگه بکفار ارض افرخته می شود **و ان لو استقاموا علی**
الطریق لاسقیناهم ماء عذبا لنفثهم فیه و من یعرض عن ذکره یبسلکه عذابا صعوبا
و دیگر وی کرده اند من که اگر مستقیم شوند اهل یک دعوی امان آزند و بر طریقه اسلام
مستدی کردند هر اینه بدیم ایشان را آب بسیار بعد از لفظ و تنک سالی لعن دعوی
بدشان فراخ کرد اتم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را وقت بسیار از ناله
دارد بر دعوی از وجد آخرت امان بخشیم و این بزرگ تر و بسیار تر تصدیق است و جمعی
اعتراف کرده اند دعوی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام و مقدمه کوی طریقت کردند ایشان
را بسعت معشیت سرفراز کرد **انهم قول** لغفتهم تا یاز ما بم انسان را در نزدیکی
که بوظایف شکر بکونه قیام مینماید و هر که اعراض کند از یا گردن نعت برورد کار خود

و بسیار است و نکند دوار او را خدای در خدای سخت که فرج و راحت دور بود
و ان المساجد لله فان ذکر الله عز وجل و ذکر ربه من آمد که سجدهها مرتباً ثبات و خاص
است بدو بس بخواند در رو یا خدای یکی را جان بخندد بود و نصاری در کتاب خود عزیز و سبح
و ابالو هیت یاد میکنند و جلجله مشکان در حوالی بیت الحرام میگویند لا شریک لك الا شریک
هو لك گفته اند مراد این مساجد تمام روی زمین است که سجدتند المهر سلین است
لغوله جعلت لی الارض سجاا بس در هیچ بقعه یا یا د خدا ای یاد دیگری نمیکو نباشد **منت**
در این جزا یاد خدا شد ممکن با یاد وی از کسی دیگر یاد میکن **و اما ما قام عبدالله بکرم**
کاد و ابی قریظ علیه لبنا و بدینستی که آنستیم که برخاست بند خدای یعنی محمد صلی الله علیه
و سلم در بطن نخله سخا اند خلد با نماز میکند از جن فراه او می شنوند نزدیک بود که
باشند از غیبت از دحام و حرص بر استماع قرآن در هر چه سببکنان و در آنکه حق سحاه مغیبر
خود را عبدالله گفته کتبا بسیار در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه
نقط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت بقدم رسایند جمع کس را وقت اقامت بر آن
بنوده لاجرم وقت صعود آنحضرت بر منازل ملکی همین اسم مذکور شد که سخنان الذی
اسری بعیده و بوقت نزول قرآن از مدارح فلکی همین نام یاد میکنند که تبارک الذی
نزل القرآن علی عبده **کهارمکه** حضرت سعید را صلی الله علیه و سلم گفتند عی کارئی
مش گرفته و در مملکه بزرگ شریع نموده ازین داعیه برگردد و ازین عزت باز آئی تا ما ترا
در بنیاه کبریم و حمایت کنیم آیت آمد **قل اعما ادعی و لا اشرک به احدنا قل انی الا**
اسلک لک مرضا و لا اشرک بگو با مشکان که هر حال سخا امر یعنی بیبر ستم برورد کار خود را
و اینان نمیکرم بدی کنی بگو بدستی کس مالک نیستم برای شما دفع ضرری دانید بر ساینده
خبر و صلاح را یعنی من بنده ام و کار بندم بر ستمش برود کار است **قل انی انی بجزئی من الله**
احد و ان احد من دینر ما خلقنا الا بله غامق الله و رسالیه بگو بدستی کس من نهانم از خدا
ما و در بنیاه بیکر از عذاب خدای یکی یعنی اگر من خواسته باشم عذابی حایت من کنم بنماید
کرد و پیام هرگز جزوی نیامی که روی بدو آم لیکن میرسانم شما رساندنی که کفایتست شما را
از نزد خدا و میرسانم سخاها فرستاده وی **و من یعص الله و رسوله فان له اجر جمیعا**

یافت و ازین جهت است که بعد از ده سال از نزول سورہ مبلنج گشت و گویند در حق است
 مریخیه قلم نسخ کشیده شد و در حق رسول و روح باقی ماند و سانی و شمردن بخواند و آنرا
 یاد و سخن کن حروف انرا بوقت تلاوت جملتذ سماع نماید آن تواند کرد و از بعضی کرم الله
 منقول است که تریل حفظ و قوفت و ادای حروف از خارج **انا استلقی علیک قولا نغیلا**
 بدست حق که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل کرد اینم بر تو یعنی که از بعضی کلامی مشتمل بر یکلف
 شاقه که کران باشد حل آن بر کلفان ما کران باشد از جهت اس و نهی و وعد و وعید و
 حلال و حرام و حدود و احکام ما فیعل بود سماع آن بر کافران و معتقدان بر منافقان یا کران
 باشد ثواب آن در میزان و گفته اند فیعل باشد بر توفیق آن و آن در اشده صورتی بود و
 صورتی آنکه سرور کائنات آوازی در ادای صدای شنیدنی و از بجز او از ادای اعتمادی خارج
 نزا گرفتنی حروف و کلمات از طریق معناد خارج میمورد و ازین جهت در حال فعلی ما
 بسید انام علیه السلام مرسید جلیله از عایشه رضی الله عنها منقول است که در روزی که سرما
 بغایت سرد بودی میدیدم که از بار وحی و کرماء نقل عرف از جبین منبش مرغت و اگر بر شو
 سوار بودی دست و پای شو خرگوشی و اگر بران یکی بیکه داشتی نزدیک بشکفتنی شدی
 و در نهج روی کلبه کش با فریختی بسان کل نوبهار در جبین **در بجز الحقایق آورد**
 که قرآن اگر چه در حدیقات مفصلست جلیله خدا فرموده **کتاب و فصلک آتاه و نسبت**
باجیب کتب منزله سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق لما بین بدیه است
بسر نقل قرآن اشارت بجمیع ویت میان صورتین اجمالی و تفصیلی چه جامع امری نقل
و اشرف و اکل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جامعیت نشاید نظر
حل چنین بار بمقدار است کار کوش نیست که این کار است کس نتواند درین اجمالی نفس
قوت ان کار تو داری و بس ان ناشیة اللیل می آشد و طاء و اقوی قریله ه ان لک
فی النهار سبحان طوبی بدست حق که عبادت شب با ساعت شب یا تمام شب آن سخت تر است
 از جهت دنج و کلفت بجهت نوب خواب و گذاشتن راحت بر نفس آدمی بقای شاقست
 چه برون جهت کسب معاش که بیهن و عرف جبین صرف اوقات خود کرده و در شب خواب را
 از اندیشه های شاق روز و ببرد اخسته یک روی بجهت عبادت شدن کار هر بی سر

و پانست ان کار مردان مرد و جمله اوقات عصه نبرد است مثل انبیا و اولیا **بیت**
 خاموش شد عالم شب نایب باشی در طلب زیرا که بانک عربی تشویش خلق بخاشید
قول و اقوی قریله و راست است از جهت مقال بعضی خواندن قرآن در آن شب منظر
 روشنی بخش دل تا بیک نشینان وادی ریاضت و جهرع بنوا فر و جنگان بحر خزان است
 که فارغ کلان ما راحت می افزاید و گوشه گیران با سهام دعا مبدف اجابت میرساند
 و ناشیة اللیل گفته اند میانه مغرب و عشا است یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه ناشیة
 ان بود که از خواب بر بیدار بدست حق که مر ترا در روز آمد شد در اوقات بعضی تصرف
 در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان بسو ادای بجهت شب اولی **و اذکر لهم ربکم و تخیل**
الله بنسیله رب المشرق و المغرب لا آله الا هو قلخذه و کجله و اصبر علی ما یؤتیون
و احر صر صرا جیله و یاد کن بروردن کار خود را با سماه حسنی و ابدان بخوان و بر بد شق
 از خلق و توجه کن بسوی او عبادت رندی کامل بعضی خود را از اندیشه ماسوی الله
 بجز سازد و بهی که روی بدفار **بیت** دل در بند و ز غرض کجیل هر چه جزاوست بروی کن
از دل قول رب المشرق و المغرب بدست از بر یک بعضی یاد کن نام بروردن کار خود را که خداوند
 مشرق و مغربت مع محبوبی نیست سزا و عبادت مکرری بر آید او را کار ساز خود
 و مهات با و کنان و صبر کن بر آنچه سکون کند کفار و مگذ بان از حرافات و هدایات و بر
 و جدای و دوری کردن از ایشان دوری و بر بدنی بیکو بعضی در مقام استقام میباش و وضعت
 از ایشان باز گیر ان حکم بایت قتال منسخت **و ذری و المکذین اولی النور و مهلم**
قلیله ان لدینا انکار و یحکمنا و طعنا ما اذا غشیت و عذابا و بگذ او را با مگذ بان خداوندان
 تنعم بعضی شغل کار بر قریش من و گذار و مهلت ده ایشان مهلتی اندک بعضی اندک نرمی
 مهلت دهد ایشان و بر نگذیب آورده اند که از وقت نزول ان آیت و حرب بدست و عدل
 اکا بر قریش اندک و بعضی در بیان گذشت ان حال دنیای ایشان و نسبت بحال آخرت انجا
 که خدا میفرماید بدست حق که نزدیک ماست در لغت برای دشمنان **دین قول** انکار انجا
 کران که بدان مغلول و مقید شوند و آتش برزق افروخته کردان بسوزند و خوردنی کلوی
 که هر خلق را بیکه چون ضریع و زعفر و عدلیه در ناک عیزانها که گفته انرا نشناسد که جنگا

درین آیت چهار کلمه عقوبات که با روح و اشتیاق جمعا فلیکن میگرد و نفوسها صیبه متمسک
در شہوات که میبندد اند بجهت آن شہوات بان تعلق لا طایل با زمانه اند از تعلق بعالم
مجردات و مجرد فرقی معبر اند اذ قدح عقصه هجران را معذب بعد از جرمان از غلبه آثار
قدس و کلام جرمان بالا از جرمان لغاء اهل فواید بود بعد از نزول آیت پر هول حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بهیچین بنیاد و این و عدها و اهل که منضم و عید اعداء دین
بود بر زدی بصیول افترا ن بافت **یوم تزجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیفا مہیلا**
روزی که بلور و آید زمین و جنبید که هر با و کردند که همای با عطیت کشیبا تلمهای پرک
میشلا بر کند یعنی که همای سخت چون ریک روان زهر شود از حیث آن روز **انا ارسلنا
الیک رسولنا شاہکا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولنا نغصی فرعون الی رسولنا فاخذناه
لقد اوبتلا** بدرستی که ما فرستادیم رسولی شما ای اهل مکه سعیری یعنی محمد کوه بر لولول
و افعال شما یعنی در مقام کواهی بعد بر اجابت دعوت او در حق کسی که بقبول افعال
کرد و اوبتلاست و عده اجابت در حق سکران و کافران همچنانکه فرستادیم رسولی فرعون رسولی
یعنی رسولی پس عاصی شد فرعون در آن سعیر و اجابت دعوت او نکرد پس قسم او را اخذ
و بلا گرفت سخت یعنی این فرقی کرد و در و از راه آب با نش بر دیگر نمیدید کفار و فریش درین
آیت سده رحمت **فیکف تقون ان کفر فرعون بما یجمل الی لسان شیبا السماء منظر به کان
و عده منقول** پس چگونه نگاه دارید ای شرکان نفسهای خود را اگر همانند بر کفر خود از
عذاب روزی که هول آن کرد اند کودکان را بر آن یعنی موی سر ایشان را سفید سازد
و مراد کثرت هم و غیره است چه بسیاری دفع آدمی را زود بر کج اند و می شاید که سیالعه
باشد در دراری آن روز السماء منظر به آسمان شکافته شود یعنی و هیبت از روزت
و عده خدای بجدوشان قاطع و وقوع این حوادث بودی **ان عده تذکره فرعون فیما اخذ
الی رب سبیل** بدرستی که آنها بندگی و غیره است سبب که خواهد فرآورد از آن تذکره برب
آوردن کارهای **آورده اند که** بعد از نزول آیت قمر اللیل الا قلیلا که سعیر و اصحاب
سبب برخواستندی چون مفاد بر نصف و کمتر و بیشتر ایشان مشتبه بود از خوف
انکه محافظت قدر واجب معنی شود جهت احتیاط تا در صبح نماز گذارند بکنی بجای که

قدم

قدر مبارک حضرت رسالت و دم کردی و محافت و حید مبارک غالب شد و سکران
ندای اما خدا نغذ شقی بر در افکندند حق جانہ بعد از کسال ان بار کران از مومنان
بر داشته آیت فرستاد که **ان ربک یعلم انک تقمراد فی من تلقی اللیل و نصفه و ثلثه و طایفه**
من الذین معک و الله یعدہ اللیل و النهار بدرستی که پروردگار تو میداند آنکه تو میخوری
در شب برای نماز کمتر از چهارد ان شب و نماز میکند ای شب و تلقی معی سکران شب
و بر میزند همین سوال کردی از آنانکه با تو اند از اصحاب تو و غذای انداز میکند
شب و روز را و میداند مفاد بر ساعات و علم او محیطست بقیام تو هر شب بدین مقدارها
علم ان ان تحصه فتاب علیکم فاقرا و ما یقر من القرآن علم ان سیکون منکم مرضی
و آخرون یضربون فی الارض یتقون من فضل الله و احزون بقا تلون یعنی سبیل الله
و اند خدای آنکه طاقت ندارد بر تعدیر اوقات و نگاه نمیتواند داشت بسرا ز کشت
بشما یعنی و تخفیف و رحمت فرمود در ترک قیام معذور بودی پس بخوان ای آسان بود
از قرآن مراد است که بگذارد این ایجه میسر شود شما را از نماز شب تغییر از صلوة بقراءت
صحافت که تغییر بسیار کان صلوة که جای کوع گفته و نماز خواسته و جای سجود فرمود
و نماز مراد داشته داند خدای آنکه باشند از شما چهاران **قرآن** و احزون و دیگران
که سفر کنند در زمین سببند از فضل و کرم خدای یعنی بخارند سمانند و عیون حلال
کب میکنند و فضیلت کب حلال و کذب جهت عیال بر تبه است که حق تعالی مقدم داشته
بر مجاهدی فی سبیل الله و از نیست که عبد الله عمر فرموده که مع موی برین دست بعد از نقل
فی سبیل الله که عمر هر سان در تنبیه رخل ضربا فی الاضربا ابتغاء الله فضل که تجارت بود
قرآن و احزون یقاتلون و دیگران که کارزار میکنند در راه خدای یعنی مامان و اهل
سفر از تجار و مجاهدان کج کشند از نماز شب و ضبط مفاد بران لاجرم از شما تخفیف
فرمود **فاقره و ما یقر من القرآن** پس بخوانید ایجه میسر شود از قرآن در نماز و این امر بسبیل
و رحمت و بخواند قرآن در غیر نماز و این امر بسبیل نذب و استجابت و این سبب است
یا دوست یا خند در راهی و در حدیث عبد الله عمر رضی الله عنهما است که حضرت
رسالت فرمود که قرآن در راهی کند بخوان گفت ای رسول الله در خود قوت بیشتر می پیم فرمودند

که در دست دوزخ آن گفت مرا ثوابت زیاده هست قوتی که بخوانی در هفت روز و درین
 زیاده مکن و بروایت انس بن مالک منقولست که حضرت فرمودند که هر که در شبها نروزی
 بخانه آیت بخواند او را از غافلان نویسند و اگر صد آیت بخواند او را از فرمایان داران
 نویسند و اگر دویست آیت بخواند قرآن خصمی کند با وی و روز قیامت و اگر با صد آیت
 تلاوت کند از نزد قطاری باو عطا کنند **و ایچما الصلوة و آتوا الزکوة و ارضوا الله**
توضیحات و بیایید ارباب نماز مغرور و خند را و بدیدید کجای و واجب را و قرص و عهد خدا بر
 قرصی نگو اشارتست با اتفاقات مستحقه در طریق خیر و با فتن جزای بسیار با زای آن
 اتفاق **و ما تقدما لانفسکم من خیر تجزوه عندا الله هو خیر و اعظم اجرا و استغفروا**
الله ان الله غفور رحیم و آنچه پیش فرستید و ای نفسهای خود از نیکی و ان تقدیر خیر این
 معنیست که موقوف بوقت موت و وصیت کردن ندارد چه حدیث جمیع است که الصلوة
 ان یتصدق و انت جمیع شمع تخفی الفقر و تامل العنی و لا بدع ان یتلغ الملقوم ثم یقول اللهم
 لفلان کذا تجده بیاید اثر از نزدیک خدای بهتر و قول نه چایج است که بهرست انشاع
 دنیا و زیاده کند حق تعالی اعظم اجرا از روی مرز معنی ثواب از زیاده بیاید که زیاده
 و هفصد و از آن نیز بیشتر و طلب امریش کنید از خدای در همه احوال بدستی که
 خدای امر زکار است بندگانش را مهربان برایشان که بجای کناه حسنت ایشان عطا کند

سوره المزمل و الحمد للرحیم المتفضل و الصلوة علی الکامل للمکمل ه

سوره المدثر میبکست و حسن آیه

ای که همت برهنه میدارد و در خود کن بصدق مدثر تا بیای از جامه خانه عیب
 جامهای مناسب و فاخر **بسم الله الرحمن الرحیم** **بآیتها المدثر**
 جامه کردن ملاحظه است از اشعار گویند و جامه فوقانی را در تار و بند قرار حلی الله
 علیه و سلم الناس دنار و الا نصابا و شعاع و اول این سوره اول آیه نازل شده بعد از وحی
 و بروایت مسلم و بخاری از جناب برزخید الله انصاری رسید که سمع رسول الله حدیث عن
 فتره الوحی فیلنا انا امشی معک صوتا فزعت بصیری قبل السماء چون چشمم بالا کردم دیدم
 که همان ملک که در قمار حرامین آمده بود بر سر من نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت

سوره المدثر

عبد

عیات و عظمتش همگی او را تو با شی برین طاری شد بخانه با بر کیشتم کفتم بر ما بوسه شایید
 جامها برین بوشایدند و من درین اندیشه آن حال بودم که حضرت ذوالجلد و وحی فرستاد
 که با ایها المدثر و در بعضی روایات ذکر حجرا واقع شده بران تقدیر کما نبت کرسوه
 مدثر اول سوره ایست که بر نوع منزل گشته و در روایت ابن عباس است که چون قریش
 در حق رسول صلی الله علیه و سلم شاعر گفتند و بعضی ساحر زبان آوردند حضرت ابدا
 خود را در جامه بپوشیدند فانزل الله با ایها المدثر و بان حدیث اول منافات ندارد چه بتواند
 بود که هر دو امر مکاره و بی شرمند با او نازل قراء از جهت نبوت بود و اما این
 سوره از جهت نزول رسا گوید که با ایها المدثر ای جامه در پوشید که گفته اند مراد ثار
 نبوتست معنی ای لباس رسالت را بکنند **تمر فاندی و تریک فیکر و نیا بیک فظفر** و نیز از
 خزانه خویش تا قیام مرغی با دای را رسم نبوت بسیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر
 او را بر سبند و برود دکار خود را تعظیم کن و جامهای خود را پاک ساز از الواش با کتوبه
 کن بخلاف صنادید عرب تا اول علاماتی بود بر تک عادات ایشان و مرتضا علی فرموده
 که کتوبه که جامه را فانه اتقی و اتقی یا انک از نجاست پاک دار چه طهارت ثیاب و اجیبت
 در نماز و سنجیبت در نهج نماز یا پاک دار اخلاق خود را از دس برزائل یا پاک کن
 فتن خود را از لجنه نباید و نشاید و شیخ ابو الحسن الشاذلی نقل میکند که حضرت رسالت
 در خواب دیدم فرمود که ای علی طهر ثیابک عن الدس تحفظ بیده الله فی کائنات معنی چون
 جامهها خود را پاک داری از مدد الکی در هر نفسی بپوشند کردی گفت با رسول الله
 ثیاب من کداست فرمود حق سبحانه بر تو بیخ خلعت بوشایدند خلعت محبت و معرفت
 و توحید و اسلام و ایمان **اما محبت** هر که خدا را دوست دارد آسان شود بر او مشکلی
اما معرفت هر که خدا را بشناسد در نظری خود نماید هر چیزی **اما توحید** هر که
 خدا را بیگانگی بداند بوی شرک ندارد هیچ چیزی **اما ایمان** هر که خدای ایمان دارد این
 کردد از هر خوبی و نرسی **اما اسلام** هر که با سلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر
 نشود اعتقاد کند و چون اعتقاد کند قبول آفتد بر شیخ گفت از جناد انست معنی فنیابک
 فظفر **مثنوی** در پوشید لطف زندانی خلق از صفات روحانی دارش از لوت خشم و

نیا بیک فظفر

ما بیا کی یکی شوی شهروزه **والله عز وجل لا یغفر الذنوب الا لی** **فذلک یومئذ یومئذ یومئذ** **عزیز علی العزیز** یعنی از عهد کتاهان کتاهان کن و بهین
 نقوی که هستی باش و عطا مده تا بیشتر بستانی یا منت منده بر خدای بجز خود تا آنرا
 بسیار شمری با مردمان چون مساز با دای رسالت تا طلب بشیاری مزد کنی از ایشان
 و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در جنب موارد قضا برای خدا صا برایش **قوله**
فاذ انقر بس چون درینک شود در صورتی نغذ تا نیند بس ان ویند دران روز نشان
 روز دشواریست و کافران نراسان بر ایشان اگر هر هول و هیت دران روز عام بود
 اما حق سبحانه بکفر خویش دشواری را از من نشان بر دارد و با کافران بماند و در حساب
 با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه کرد و زامهای اعمال بدست جباران دهد
آورده اند که ولید معنی از حضرت رسالت علیه صلوات الله قویع سون
 حتم من شنبه بیان قهر یا ز آمد و گفت بخدای که حال من از محمد کلامی شنیده که سخن
 جبر و انش نتواند بود مرا و احلا و فی و عذوبی هیت که کلام دیگر با نباشد و بروی
 طراوی و تا زکی هست که هیچ حدیث و انبوه اعلاه این منال اقبال ستم نماند سعادات
 کلید و استقل ان شیخ طیبه بر وقت فضایل و بیکرمیت استحکام پذیرفته و آن کلام غالب
 آید و مغلوب نگردد از بلندی برستی مگر آید قریش بعد استماع این سخن کان برزند که
 ولید ایمان آورده بسا او چهل او با قواع قلمات بحیث جاهلیت آورد تا قرآن را
 محرکت و ان سخن بحضرت پیغمبر رسیده بغایت ملول و مجزون گشت و حق سبحانه فرستاد
 که **ذمونی و من خلفت و جیدا و جعلت له سالا ممدودا و بین شهرکا و ممدت لیمیدکا**
ثم یطوع ان ازیه خطاب بجد است که بگذارد مرا و آنرا که از یک ام او را نتهانی مال و ولد
 و انصار و اعران که من تنها بانقمار او بپسند ام و چرا بپسند و کلمات نباشد که در او فرست
 او من تنها امر که احدی با من شریک نبود قوی است که او را وحید القوم گفتندی یعنی
 بگانه ایشان و دادم مرا و مال ممدود یعنی کشید و بسیار در بیست جاه و دستکاه
 ایجاب بود که هیچ وجهی کاسی نداشت بستانی داشت در طایف که شمار او بیفتا و نشاء
 منقطع بیند و او هزار هزار دینار در سبوح نقد بود و بیان مکه و طایف شتر و اسب

و کوفتند او پرورد و بسا نین و استعد و عبید و اماه او در شمار نبی آمدند و او در بیان
 حاضر با او در یک دعوی برای آفتاب و وجه معاش محتاج بسفر نمودند و پس سه یا پله
 در محافل و مجالس حاضر شدند **آورده اند که** او را در سر پوچ از انجمله خالد و عماره
 و هشام رضی الله عنهم امان آوردند و بکسرتیم برای او بسا طجاء و دیاست کسرتی
 تا بحیث کثرت جاه و دستکاه معجانه فریش لقب یافت این ساختمان کارهای او را ساختن
 تمام بسطع میدارد آنکه زیاده کفر عطیات خود را در باره وی **کلام آرد کان لا بائنا**
عینا ساره صغیرا تکم سخن و نغم خود را بروی افزون سازم بدمستی که او هست
 مرا بنام کلام ما عینکا مکر و سینه کننده دران و سحر نسبت دهنده و در انجمله نغمای
 هیت که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی مقصان نهاد و فرزندانش از او بگشتند
 و بعضی برزند و او محتاج و رسوا اهلان شدند **قوله** ساره صغیرا آورد باشد که در
 رسالت او با بصعود و آن کو هیت از آنش که هفتاد سال بر بالای او بریند و فی الحال که
 بدفعه او بریند باز بر او رفتند **قوله** **و در بیان آورده** که تکلیف کنیم او را بصعود
 و ان صغیرا است طلبا بود و پنج که بر بالای آن نمان وقت بسا او را بزنجیر هاه آ نشین
 کشید از منش میکشد و از عقب کرهای انش من بینند تا بر اینجا میرود و ان و عبید
 عظیم برای ولید پلید است **الله فکر و قدره فقتل کیف قدره فقتل کیف قدره**
عبس و سیر نفا در بر و استکبر فقال ان هذا الا سحر و نفا ان هذا الا قول الیشدر
ساضلیه سقر و ما ادریک ما سقر لا یبق ولا تنمرا لواءه للبشر علیها شعة عشر
 بدستی که او فکر کرد که چه طعه زند بر قران و اندان بخود داس کرد که چه کرد بعد از آنکه
 توصیف قران پرورد مذکور که گفت لقد سمعت آفقا من محمد کلاما ما هو من کلام الانس
 و الجن و این در آیات حم السجده که حضرت سخن نماند او را ان حالت دست داد و گفت
 که ان له لبلاد و ان علیه لبلاد و ان اعلاه لمنیر و ان اسفله لعذق و انه لبعلم
 و لا یعلمی فقال فریش حیا الی ولید یعنی از دین شرک بگشت بس او چهل گفت که شما آنکه
 کشید که من کلمات این کار کنم و بر بیدک ولید بنشست و سخنان زهر زهر گفته او را
 بعزیت المذخت ولید بر خاست و روی بگردد کرده گفت که شما ز عمر د ارید که محمد چوینست

علیها شعة عشر

هیچ از امایات حیوانه با او می بینید که شیطان نخستی او کرده باشد و شما می کنید
 که کاهن است از کلمات او چیزی دانسته بویافته این و شما می کنید که او شاعر است
 جمع از شعر خود بشمان آورده است مشرکان گفتند که جمع از اینها نیافته ابریس ولی گفت
 نیست او مگر ساحر یا نذیر اید شما او را که جدایی می افکند میان مرد و زن و فرزند و
 مولی و عبید پس باین سخن او خوشحال شدند که اول اینها گفته بود آخر باین سخن
 بر سر راه خود آمد و صحبت را بر هم زده منجمله از ذوقش بودند او از هم جدا شدند
 و بطریق دیگر نیز گفته اند که چون ولد بد تعریف قرآن کرد و فریض او را ملامت کردند باین سخن
 در امام جبارت آرای کرده که شما سجده را بچون می کنید و سخن می شنیدند که عقل او کاملست
 و در بودا بر دست نیست و خالی می نماند که او کاهنست و امارت کلمات از او ظاهر می شود
 و کان میرسد که کذابت و هرگز بگذرد ممت بوده وی بند آید که او شاعر است و سخن
 او بیشتر نماید گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را چه چیز نسبت توان داد
 و لید فکر کرد و با خود خیالی بست **قوله** قتل کیف قدر بس لعنت کرده با دیده کینه نقدید
 کرد پس بجدد لعنت کرده با دجکونه اندازد اختیای بجدد گرفت پس نظر کرد در امر قرآن
 کرد دیگر **قوله** ثمر علیس پس روی تریش کرد که موجب طعنی نیافت در قرآن یا در حضرت
 سخر نکریست و روی تریش کرد **قوله** و بیس ویشانی در هم کشید بطریق کراهت یا
 بختد **قوله** ثمر او بر بس روی بگرد اند از حق با از پیغمبر **قوله** و استکبر و کز نکشی
 کرد از متابعت او **قوله** فقال پس گفت نیست اینکه بجدد میگوید مگر جا دوی که تعلیم
 گرفته شود از صحیح **قوله** نیست این مگر سخن آدی معنی آبا فیکمده و جبر و یسار که بتعلم
 ایشان بجدد این چیزها فرا گرفته و آموخته **قوله** ساسلیته سقر زود باشد که در افکنیم
 و لیدنا در دگر که پنجم از دوزخ که ما مشی سقر است **قوله** و ما ادرایک ماسقر و جبر
 دانا کرد ترا که هست سقر **قوله** لایحق انشی که باقی نگذارد کوشش و پیوست و عروق
 و اعصاب و عظام بر جمع روزی بلکه هم در ایسوند و با از حق سجانه نویسانند
 اجزاء او را **قوله** و لا تدر و دست باز ندارد نادیکر باره نسوزد **قوله** لواحده
 انشی سیاه کنند بر پوست کافران را **قوله** علیها تسعة عشر میان انش خورده

بیا

مالکد یا نوزده جنف از ایشان من کل اند **قوله** ان ربنا من عذاب و ولایت کرده که
 که و هم از بیود سوال کردند مرخصت سمعیز و اصلی الله علیه و سلمه از خزنه دوزخ دوبار
 با صایع بدین اشارت فرمود و در کربت دوم ایماه یعنی ما باز گرفت و انزایت قصد بق
 قول انحضرت نازل شد و پیوسته مسلمه داشتند که ان قول مطابق مضمون تهریت است
 و در تخمین این عدد مفسران و مذکران قریبهات گفته اند تسعة اکثر احادیث است
 و عشر اقل عشرت پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و قلیل اکثر و نیز عدد بروج اثنا
 عشر و سبعة سیان مطابقه بر تسعة عشر دارد و ادعی ما سوس حسن طاهره و باطنه و منافذ
 مغزیه که مصادیر چراغ ستواندند همین عدد مواطاة دارد **و در احبار آمده** که بعد از
 نزول ان آیات ابو جهل گفتند باینه نوزده سخن نشتند ایاده تن از شما یکی از آنها دا دفع
 نتواند کردن ابو لاشدین کله گفت که من هفتاد و اکتاب گفته ده را بدیست و هفت
 را بشکر شما دوی باقی را کفایت کنید و روایتی هست که گفت من پیش شما روم بروی
 صراط و ده را بدست راست و نیز را بچپ دفع کنم و این نیز گفته اند که چون شبها نروزی
 بست و چهار ساعت سخ از آن مصروف نماز بحکایت است همانند مکر نوزده برای هر ساعتی
 که بسبب و غفلت بشک گذرانند خزنه مقرر بشک و جهت رد و دفع لای ابو لاشدین کله
 حق سبحانه است **و ما جعلنا اصحابنا الا لاملکه** و ما نکره اندیم نما زمان دوزخ
 مکر فرشتگان که قویترین خلق اند در معالده آورده که در بس خزنه دوزخ مالکت و با
 او عهد تن اند جنبهای ایشان چون سرق و خشک و ایناب ایشان چون حصارهای بلند
 سفینه زیانه انش از دهن ایشان پرود می آید و بیانه دود و دوش ایشان مسافریکسا را بلند
 یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر با خود جذب کرده و در قبضه قدرت خود در آورده
 بر ضلعی که سخن اهدی اندازد و ذکر این میباید جهت دفع سخن کله است که تصدیق دفع
 هفتاد خزنه میشوند و این لفظ از سبب قوت ذائق که خدا با و داده بود این مملات
 بزرگان می آورند و قوتش بر صدی کشید بوده که بر چرم کاوی ایستاده مرد توانا بر قوت
 از تابه ای او میکشید در نه یون میشد و بیرون میسوزانند آورد **قوله** سبکی دارد که
 ابو لاشد حضرت را بمصارعه خود خواند که اگر پاش کشتی بگری امان بنوارم و چندین نوبت

مصارعه بوقوع سوخت و ایمان نیاورد و آن قدر در غیبت وقت که مصلحت کوی جایی
کجا پیش دارد که با همسری کار افتد اما چون که ملائکه آمدند با آنها بر آمدن نزد بشر است
بلکه خالق خیر و شر هر تکه نما نمانی که اراده میکند در ذوات ملائکه ایجاد میفرماید و
تمام و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند با همقامت جبرسد و **ما جعلنا**
عندهم الا فتنة للذين كفروا واليستبين الذين اتقوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا ايماناً
وفاخته ایمان ایشان را که نوزده است مگر عده ای که سبب فتنه باشند مانند آنرا
که کافر شدند یعنی آشتی نداشتند و استبعاد نمیشد که نوزده نفر فقلین را چگونه عذاب
خواهد کرد و با سبکان شوند آنانکه داده شده اند کتاب ماجر قرآن یا بند که مصلحت نوزده
است و تا بیفزاید آنرا که کریمه اند و ایمان آورده اند ایمان آورده اند مدتی تا سبب
تصدیق اهل کتاب مرام عده را **ولا يرتاب الذين اوتوا الكتاب واولئك من اولي القربى**
الذين في قلوبهم مرض واكلوا من اموال الله بظلمة وانشاء وانشاء نیارند آنانکه عطا کرده شده اند
بنویت و کریمه بیکان از اهل اسلام در آن عده و تا بگویند آنانکه در دهاء ایشان شماری
شک و تقاضی و بگویند که از آن نیز که خواست است خدای این عده مستغرب کرد و غرابت
غریبست مثل شکل بعضی هرگاه چیزی مثل بینند جهت غرابت است حاصل کلام از ابراهیم
عده دو امر بوقوع میرسد یکی عقین بود و مومنان صادق ایمان که پیشک بقبول و
تصدیق ایمان میآزندی فرزند و دیگر شک و تردید خاطر اهل بطن که منافقان باشند
و کافران صریحان در راه میشو تا سخن با بر میآید رسانند که چه چیز خواست است خدای
که ذکر عده با مثل شکل کرد **انبه كذلك يعضل الله من يشاء ويهدى من يشاء وما يعلم**
جنود ربك الا هو وما علم الا ذكركم للبشر همان در ضلالت فروسگزارد خدای هر که خواهد
وراء میفکند هر که خواهد **آورده اند که** ابو جیل لعین گفت که ای مشرک قریش چه معلوم
شد که محمد نوزده بار و ملائکه کارش ندادند حق سبحانه فرمود که و ما بعلمه چیزی را که نمی
داند سپاه پروردگار را ای محمد از ملائکه که در آمدند حق باشند مگر همی که عالمست شیخ
معلومات **توله** و ما می نیستان سقر با عده خزند ما این سوگ مکر تندی برای مومنان
کلا والعصر نختن است که کس اگر سقر نماند کرد و سوگند است که معرفت اوقات و

بوی با زینت **والليل اذا برزنا الصبح اذا اشق اهلنا لاجل الكبر نذير للبشر**
و سوگند است عزت شب که چون بیاید از عقب روز و حقیق اذ برزنا اذ برزنا
الغواخذ وادبر بصغده ما حق از ادبار حق چون برود از سر روز و سوگند بصبح چون
روشن کرد اند عالم را و قرات اول باین فقره **الیق است قول** آنها بدهستی که در کز
سخر یکوا از در کات برونک دور تحت **قول** نذیرا کرد انده انهر احدی الکبریا یم کنند
و در ایام اولاده که حق تعالی معجز را بیفرماید که قمر نذیرا بوختر یم کند مراد میانه
تا سوختن گرفته از کجایه جویند **لی شاه** بدست از بشر یعنی فویدی و بقول اولد و فرخ
نذیر است لمن شاه مرانسون که خواهد **سکر** از شما ان **سَعْدَهُ** او **بِشَآءِ خَلْقِ نَفْسٍ مَّيْمَنَةٍ**
الوا اصحاب البعین فی جنات تبسأ لولین من الجن من اسلمکم فی سقر انکه منشش رود در سقر
و طاعت یا باز ایستد در شر و معصیت یعق طوایف را بپند دهند است هر نفسی بچند
کرده است از کردن خورد کرد کرمات یعنی در دروخ گرفتار است و محسوس برادر کرمات
دست راست که ایشان من تهن نیستند بکنه خود در اثنی چه کنه ایشان امر زید شده
است **و گفته اند** اهل عین اطفال مومنان اند با ملائکه در پوسته های هست و غریبه
باشند ناظر در دروخ میسرند از احوال بجهان یعنی مشرکان که کار و کجی جز در او کرد
شمارا در دروخ **قالوا اللهم انزلنا من الصلین و امرنک نطعم المسکین و کما عنون من المذنبین**
و کما کذب سیر الیقین کوند ایشان در جواب برود بر ما در دنیا از نماز
گذرد بیکان یعنی بفرصت ان اعتقاد نداشتیم و نبود بر که مال زکات طعام و حیض
بدر دیشان و بود بر که خوش میگردیم و فر و میر فتم در نصیبت محمد با تقان خوش کنتگان
دوان و بود بر که نکذب سکر بر و بر جزا و باور عید داشتیم و بر آنکار و نکذب باقی
بودیم تا انکه آمد بما مرگ و رسید بما مقدمات موت و بر به حال مرد **یرقمنا نفعم**
شفاقة الشافین فالحم عن الذکر معضین کانهن من مستنفره قرق من قسوة
بس سوگند ایشان داشفاعت هم شفیعیان تقدیر که ایشان داشفاعت کنند
وان خود محالت بس جلیت مرادیشان را که یق سده از قرآن با از مواظب آن اعراض
کنتگان اند کویا انسان خزان وحشی اند رسیدگان که کریمه باشند از شیر یا صیاد

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

با از بند دام با از کمان داران یا از صدهای مختلف جنگه کورخرا از اینها می گزینند
زیرا که گوش سخن شنو و دل بند پذیرند از مشغول معنویت **نظم** از کجا از قوم
و مقام از کجا از جهادی جان بکجا باشد در جگانه های کلمه کوه نظر صلیخا بدهر
آرد در فکر **از کجای منقوست** که مشرکان گفتند یا محمد بنارسیده است که هر که در پی اسرا مثل
کتابی کردی با مبادان صحیفه یافتی مشعل بر کلاه او و کفارت آن درمان صحیفه نوشته
برای ما مثل آن بیار یا گفتند بنی ایمان نداری بر تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از
آسمان و در روی مکتوبی باشد که این نامslایت از خدای بفرماید کسی باید که متابعت محمد
کندایت آمد که ایشان گزینان اند از کلام ما و بدو میگویند **بل برید کل امر منتم ان**
و ذی صفا منتم کلاب لا یخافون الا الله بلکه سخن او خدای هر دو از ایشان انکدراده شود
نامهای سر کشاده و بی هر دو درمان نوشته که ای فلان بروی کن محمد را ندانند ایشان را
این صحیفهها و اگر بدهند نگرند پس عرض ایشان نه برای تداوم صحیفههاست بلکه
انسان بجز نبیند از عذاب آخرت و از استکفوت و معاندت هم برزند و نخواهند
باین قول حق تنزل عیلتا کما یفرونه سکر عناد و لونی کنا عیلت کما یفرونه فلسوف بنیاد
لقال الذین کفر بها ان هذا الاصحیحین **کلامه نذکره فمن شاء فذکره وما بذكره الا**
ان یشاء الله هو اهل القری و اهل المعفره حقا که نیست انکد ایشان گویند قرآن را
که سخن است با قول بشر بدستی که قرآن بند است و باد کردی بوسه هر که خواهد که بنیکر
بد و بگرد و ان نذکره است و کلام نذکره که از ان اعظم نوز **قوله** وما بذكره و باد
نکنند و او مکنکه خدا خواهد که با دکنند و ان آیت فصاحت بانکه فعل عبد بمشیت خدا
است **قوله** هو اهل القری اوست سزاوار انکد از تو سست و سزاوارست حق تعالی
با مرزیدن ترستگنان **تمت** بحمد الله و الصلاه و السلام بیخبر افضل خلق الله و آله

و صحابه الثاقبین بحق الله
سورة الفیفة مکیه و هی تسع و ثمانون آیه
از حساب قیامت ابرسی | هر شب بعد خوان قیامت را | سه کربت تا شود سبکباری
حاصلت انکال فضل خدا | برمی از عذاب کوه و شوی | ایمن از درد و ریغ و بوم و عنا

سورة الفیفة

بسم

بسم الله الرحمن الرحيم **کلامه نذکره** **فمن شاء فذکره** **وما بذكره الا ان یشاء الله**
لاه نافیه صله است زیاده کرده میشود از برای تا کید قسم نظرش در لیلای معلم رای
تا کید علم آورده است و قولی است که هر کاه لاه در خلال کلام واقع شود کفوله فلا و رید
اناده تا کید مینماید اما وقتی که در صده کلام واقع شود جنگه در فسون و در سوس
بلد بر از برای نفی است بس معنی چنان بود که قسم از بوم فیه منقوست است بجه قسم محبت
اعظام مقسم به است و قیامت در نفس خود اعظم است از انکد بقسمه و در اینک سازند
و چون ادخال لاه نافیه بر فعل قسم در کلام عرب رواست جنگه در قول فلا قسم
بواقع الجفر و بقراءة قبله قسم تعریف بعد از لام و همچنین از برای قراوة آمد
ولا اقسم بالنفس اللوامة و سوزند یاد میکنم بنفس لوامة یعنی بنفس ملامت کنند
نفس متقیه نفس مقصره و ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را ملامت کند
بوسسته در تقصیرات و کچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس طینه که همیشه
لا یست مرفض اما را جواب قسم اگر شما بر آنکته خواهید **آورده اند** که عدی بن سعید
انحضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اجاب انحضرت گفت که اگر از روز را معایت
بینم باورکنم ای این اسخو انهای بوسید متفرق چون با حد جمیع شود آت آمد که **ایهیب**
الانسان ان ان یجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بانه بل یزید الانسان بطیر
امانه یسال ایا ان یوم القیمة ایامی ندارد ادی معنی عدی انکد جمیع غواهم کرد اسخو انها
پراکنده او را مراد نفس اوست که عظام ان قابل است بل تا درین آری جم کینم بس
باید که بماند ما را توانا بر انکد ناست کینم سرهه انکستان او را معنی سلاسیات او را با چون
صغر و لطافت او جم کینم تا با اسخو انها بوزن جبر رسید بلکه نخواهد عدی یا جستن آری
انکد دروغ گوید بلجته او را در پیش است از بعث و حساب می پرسد با ستمز اگر که خواهد بود
روزی سخن **فاذ بوق البصر و حشا القر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان بوسد**
این المعز کلامه و **وزوالی هر یک یوم یوم** **المستقر** بر چون جنه شود چشمه و تیر
کرد ماه و جم کرده شوند آفتاب و ماه یعنی نشان را با هم بکجا کرده در هر با انکند
سکرید ادی معنی کافر مکتوب در ان روز کیم است جای که چنان **قوله** کلامه و در نیست **قری**

و در روز

و بناه کاهی بنامند کافر از ما کسی بود که راست دران روز قرارگاه خلق بخت
 خود مقرر کرد از بهشت و دروخ مقرر کنند **فَمَا لِلْإِنْسَانِ لِيَوْمِهِ إِذْ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ**
 حیر کرده شود ادی دران روز بلخه و ستاده است از اعمال و آنچه باز داشته از امور
حضرت شیخ الاسلام فرموده کناه از پیش فرستی بجزات و مال از پس بگذاری بحسرت
 کناه و اتوبه نیست کن تا نماز ما را بصدقه پیش فرست تا بماندست کفر فرستی بفرست باشد
 که بحسرت زین نگاه کنی **لِلْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ عِصْرَةٌ لَوْلَا أَنفَىٰ مَعَاذِيرُهُ** بلکه ادی بر نفس خود
 خداوند بصیرتست یعنی بیست بحال خود و کما هست بر افعال و افعال خود و اگرچه العا
 کند معاذیر عذرها و خود را بقی هر چند بکناه عذر آنکه در بلخه مقدسات در دفع
 آن جان اندیشد مگر گواه خود خواهد بود و عذرها در معنی و حیلها یا اجل خود خواهد
 داشت **مت** چه چندین عذر آنکری و چندین حیلها سازی جو میدانی که میدانی
 و میدانی که میدانی از عباس رضی الله عنهما فرموده که چون جبرئیل وحی برتند ان امر
 علیه الصلوة و السکم خواندی و آنحضرت بزبان او میخواند تا فراموش نکند آیت آمد که
لا تخرجه سالک یعمل به ان علی شاکحه و قرآنه فاذا قرأناه فاینح قرآنه نهران علینا بیانه
کلا بل یخیمون العاجله و تنهون الاخره و جوی یومئذ ناضره الی امریها ناظره
 محبان بقران زبان خود را مشق از امام وحی تا بجهل کوی بفظ با اخذ وی بدستی که بر ماست
 کرد آوردن آن در دل تو تا یادگیری و بر ماست اثبات قرائت قرآن بر زبان تو پس چون
 بخوانی آنرا بر زبان جبرئیل علیه السکم بر تو پس بروی کن خواندن آنرا و تا مل فرمای دران
 پس بدستی که بر ماست روشن کردن اینج مشکل باشد از ان بر تو **قرنه** کلا بخین است
 ای ادی که کان برده در امر عقی **قرنه** بل یخیمون العاجله بلکه دوست میدارید شما دخی
 شتاب کنند و دوست میدارید آخرت بایند و کار عکس آن جوی بد **قرنه** و جوی یومئذ
 رو بهها دران روز که قامت ناز و تابان باشند یعنی جوی انبیا و اولیا و مرسان
 بخداوند خود بیننده از روی عیان و حجاب این عباس گوید که حضرت رسالت بناه علیه
 صلوات الله فرمود که فرمود درین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بیاعها و نعمها و زبان و
 خنده نکاران خود تا هزار ساله از آیند و گمراهی ترین نزد خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی

بامداد

بامداد و شب بیکه بعضی بیدار و ان جمع دم و شام پس از آیت بر خواند که جوی یومئذ
 ناضره الخیرها تا طرغ آورده اند که او را در هر یک از او تا در این کلمات که اللهم
 انی اسالک النظاری و جهک الکبیر و جوی یومئذ **باسره نظیر ان یفعل بها فاقه کلا**
اذا بلغت الترافی و قبل من راقی و نظیر انه العزاق و التفت الساقی بالساقی
ایکة اذک یومئذ المساقی و رو بهها آنروز یعنی رو بهها منافقان و مشرکان
 کمان بری قوی مخاطب یعنی بدانی ما کمان بر در ان نفس یعنی تقاضا بشناسد آنکه رسید
 خواهد شد بدی بلاعی و ربی که مهرهای بشتن بشکند کنایست از نزول عذاب
 عظیم بدی و بقول اصح ان عذاب و بلا حجاب است از رویت **مصع** که از فراق بر در حجاب
 بلاعی نیست **قرنه** کلا اذا بلغت الترافی بمانت کرد دل در دنیا توان نهاد و از آخرت
 غافل توان شد چون برسد روح با سخنهای سینه و گردن و گفته شود عفو کساکت
 یا ملایکه که مندمن راقی کیست افسون کنند و شفا دهند و نظیر و یقین کند محضه که بلیغ
 بدی نازل شد سبب جدای است از دنیا و باعث فراق حقیقی است و به سعد ساقی
 محضه که موت حاضر و گذشته بساقی او یعنی با هم او از هول مرگ در هم جدا باشد
 المر یا سقوط قوی مع خوف المال آورده اند که یکی از مشایخ عند الموت جوع میکرد
 بر رسیدند که حبست تا که در جوع فرماید در جواب گفت که در روانه را که هفتاد سال گرفتار
 امروز مفتوح میشود و میدانم که واء اینجه باشد جامع شود شدت موت بندت هول
 آخرت **قرنه** الی ربک یومئذ المساقی صوری جزای برود کار تو آنروز بازگفت بود همه
 کورا **اغلب و سراج برانند** که ابو جهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین واقع بود
 و دریشان او نازل شد **تلا صدق و لکن کذب و قولی شرهیب الی اهل علی**
اولی که فاولی نفر اولی که فاولی پس تصدیق نکرد ابو جهل قران را یا صدقه نداد از آنچه واجب
 تزکیه مال او بود و لا صلی و نکذ ارد از آنچه بر فرض بود از تصدیق و عقد قلب و صغیر
 صدق و صلی بر انسانی راست که مذکورست در اینجی که انسان و لکن کذب و قولی و لیکن
 تکذیب کرد بر ما و بر گشت از راه حق پس بازگشت بصوری کسان خود **قرنه** یختم میفرماید
 از روی الخفار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و قولی اولی که سزاوار است

والتفت الساقی

سرتا ای ناجمل مرکی سخت بس ترا و راست ترا عذاب البصر در قبر بر تنک سزا است ترا هر
 قیامت بس بغایت سزا است ترا بخورد در روز **آورده اند که** بعد از نزول آن حضرت
 رسالت ابو جهل را در بطن دید و جامه اش را گرفته گفت اولاً لك فاولی ثم اولی لك
 فاولی ابو جهل گفت مرا بیشتر سزائی ای محمد و نزد بعضی علماء معنی **فول است** حق سبحانه چهار
 گرت ابو جهل را گفت ای وای بر تو **احب الانسان ان يترك سدى المرءك بظفة**
من مقي بمعنى ثم كان علفه خلق فسوى آماجی بدارد انسان انكذو كذا شده شود
 مهمل و معطل و ضایع و بی سر و فاسار که بدینی سگفت و به عقبی معوضت کردد ایا بنوده
 است ادی قطع آتی از سنی ریخته شک در هر چه بس بوده است سخن بسته بس خدای
 ساوید اعضا و اجزاء او را بس باست کرد صورت او و روح در و مید **فعل منه**
الزوجهين الذكر ولا تخن البس ذلك بقا در علی ان یحیی الموقی بس کرد ایند
 از سنی دو صنف نر و ماده ایا نیست انکه جنین آفریند ترا تا بر انکه زنده کرد اندر نکازا
 و در خبر آمده است کرد را جز این سوز باید گفت بلی و بر وایت دیگر سبحانه اللهم
 بلی و بعضی سلف سبحانه بر علی نیز گفته اند **تمت** سورۃ القیمة و الحمد لله علی خلقه

و انما الله و التلوغ علی محمد و آله و صحبه و علیهم السلام

هذه سورة الانسان و ایسی بالذکر و علی حدیث شریف

از کلام خدا طلب حاجت	از سر صدق هر صبیح و مسا	در هر هفتاد و پنج بار بخوان
تا بیای مراد هر دو سزا	از جن هر تخمیر صادق	سیر و دینیا رسول خدا
که در آن بس اید از دست	نور آیان اهل ایمان را	هل آتی اهل بیت راشده است
معتر نزد اهل صدق و صفا	روان آینه آتشش و بکیار	خالی از ریب و عجب و کذب بر یا
هر که خندانم مقام خرد بیند	در فرادین جنبه الماوی	وانکه هفتاد و پنج بار بصدق
خواند اندر زنی نماز دعا	هر مرادی کرد در دلش باشد	بخشدا و بنا خدای و صحنه

بسم الله الرحمن الرحيم

هل آتی علی الانسان یحیی من الذر لم یکن شیاء مذکورنا هل بعضی قد استقام استغنام
 یعنی ای محقق آمد و استغنام تقریر است یعنی بدستی که آمد بر انسان یعنی آدم

سورۃ الذکر

علیه السلام یعنی از دهر و در هر طائفه ایست محذوفه از زمینان محمد غیر بخورد که بنود
 دوران زمان بخورد **آیه شینا** مذکور با چه تری یا او کرده شده یعنی جنبل سا ایمان مک
 و طایف قالب آدم آفاده بود پیش از نفع روح درو و کسی با سبایت او یا یا دخی کرد
 چون نطفه و عناصر و کس نمیدانست که نام او چیست و فایده خلقت او چه خواهد بود
 و اعنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه میسازد که مظهر اشعه مغایع الغیب
 باشد و در اقصا مراتب ظهور مرتبه خلافت کبری را شاید هر چند خلقتهای کامله و
 موجودات فاضله حق سبحانه را در هر آنی ایجاد ممکنست و در مرتبه بیدای از انقا سن
 قدسی بسیاری موجود هستند اما اظهار حسن و جمال خود را صورتت بشی با وجود تن کبیت
 او از خیر و شر خجاست که بر صحنه وجود و مراتب ظهور جلوه گرا سازد و بیکری در حضور آورد
 که تحسین قیامت الله احسن لما لعین را شاید **نظم** صلوات اراکینه دارد شاهد مقتدی من
 در هر آینه کار جان درو بیدار شود و معنی مقصودات و مشتملای غیبات او بود و خلاصه
 نمایانها بوجود او اشکارا کرد **مشغولی** شد نظیر او را بجلی نور نور که محقق از وی آمده ظهور
 کنع محقق بدین بری چاک کرد **خاک نا با بان تران افلاک کرد** کنع محقق بدین بری خوش کرد
خاک را سلطان اطلس برین کرد **انا خلقنا الانسان من نطفة استحاج بئس لیه فیما نلنا و بیعنا**
بصبرنا بدستی که ما از دین برادیمان را که اولاد وی اند از آبی اندک که موی است
 و چون هر یک از موی مرد و زن مختلف الاجزا است در وقت و قیظ و خراس لاجرم نطفه را
 با لکه مغز است جمع و صفا کرد و فرمود که استلح ایختمها و قولیست که لفظ استلح جمعست
 و معنیش مغز با مراد افلاکست که موی مرد سفید و زنان زن زرد است و بعد از اجتماع
 سبز میشود با استلح یعنی الطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضعه کرد تا از خلقت
 و بر هر تقدیر ایشا ترا خلق کرد و بر مراد از اول آدم است علیه السلام و از دهر فرزندان
 او بلند که خلق واقف بشی انسان از نطفه است **قرن** بنبیله ای از مایم او را بس کرد ایند بصر
 او را شنوا و بینا تا ممکن شود از استماع آیات و مشاهده دلائل و معجزات **انا هدینا الالبیت**
استقا کرنا و انا کفرنا انا اعتدنا للکافیون سلاسله و افلاک و غیرا بدستی که ما او را
 راه نمیدیم و راهی را است بخیب اندک قدرت و فرقی میسازد آیات و اسباب و از بند یعنی

مومنین سعید یا ناسیبان یعنی کافر یعنی کفر بر کسی که با او کرده که بر او ای که در دنیا که در آخرت
 که بدان انسان را بدو زنج کشند و غلظت او بر گردن ایشان نهند و انشی فریخته که بر سینه
 بدان یعنی **ان الاموال بغير حق من کاتبین کان من اجها کافرا عینا کثیرا بها عباد**
الله بغير وینا فحیبا بدین معنی که تنگ کردن یعنی مومنان و منافقان را میانشانستند در آخرت از
 جام خمری که باشد آنچه کوفران کافر یعنی کافر بهشت یا میزند ناخک و شراب و خمری که بود
 و گفته اند آیهست در بهشت خن شیب و سفید و چون او را مشاهده است با کافرات بدین نام خوانند
 و عینا بدل از کافر آوردن تا آید همین معنی میکند کافر چه شد است که میانشانستند از آن بندگان
 خدا بغير وینا یعنی میرانند آن چشم را هر جا میروند تا آنکه آسان **جمهور مفسران بر آنند که**
 روزی حضرت رسالت بخانه علی آمد و حسن و حسین را میآورد دید علی وفاطمه را گفت نذری
 کنند تا فزندان شما صحیح یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه بگیرند حتی بجهان بسطین
 را شفا بخینیلد و ایشان روزه گرفتند و معذرتی فرمودند که فقه یا بجز کار شده آرد کرده
 نان بخینند و نماز شام بخینند که انتظار کنند فقری بدین خانه آمد آواز داد که فقیر
 سلاخه بر طعام دهید که در بهشت عرض باید علی که الله وجهه نصیب خود بکسی
 عطا فرمود و اهل بیت ساجد نموده بآب فقط روزه کشوند و روزه دیگر که وقت افطار رسید
 همان دم بنی آمد و سوال کرد روی ایشان کردند شب سیوه سیوه بسر وقت ایشان رسید
 و خوردنها با و دادند حتی سحانه آنوقت فرستاد که **یوفون بالذکر وینا فزندان کافران شین**
مستطیرا و بطعمون الطعام علی جسد مسکینا و یتمیما و اسیرا انما نضعکم لوجه الله
لا یزدکم حجرا ولا شکرا و نای نمایند بزدی که در طاعت کنند و می ترسند از روزی
 که هست بدی یعنی محنت و شدت او مستطیرا در بر روان و رسیده همه سحان و بعد از خوردن
 را بردوستی خدای ابرج طعام یعنی باو چیزی که محتاجند بر آن طعام و از او دست می دانند
 در راه خدای ایشان سپیند و چون رانند در پیش و باره وینهمی مسلمان و واسیری که از
 کفار گرفته اند و در جهراست که چون اسیری بحضرت رسالت آورند می او را بعضی
 مسلمانان سپردی تا رای مبارک بر امری قرار کرد و گفتی احسن البید و بعضی علماء بر آنند
 که سپردن از اهل فقر که در طلب حق او را حلیس کرده باشند و مالوک از سعید و اما حکم

ذکر کردن علی که علی رضا
 و اهل بیت داشته اند

اساری دارند معنی با ایشان احسان باید کرد و این مطمان قال با زبان حال میگویند جزین
 ناست که سخن را بگویند تا ان تعالما لها لوجه الله برای طلب جنایا و تقای خدا سخن را بگویند
 یا دانی و مکافات و نه سیاسی و آزادی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا داشتن
 از قوابل بگهانند **مشق** هر چه دهی میدهد و منت منده و بجز منت دهی آن خود مدد منت
 و مزی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود **الانحاف من ربنا یوما عیب سکا**
قطیرنا فویهم الله فذلک الیوم ولایتم نضغ و **سردنا** بدین معنی که مای نرسیم از افزایش ما
 از عذاب روزی که رویها از ترس هول ترش کردد قطرها روزی سخت و کمر از امام حسن صبری
 بر سیدند که قطیر بر حلیت فرمود که سبحان الله چه سخت نام روز قیامت و از روز سخت تر است
 از اسم خود نگاه دارد خدای ایشان را از بدی و ریخ و ریخ و هول از روز و بعین نضغ و سردنا
و جن اهرم عاصرا و اجنته و حیرا سکنین وینا علی الایام وینا شمسکنا و لا نهم من بجا
 و بشتر آرد ایشان را تا زکی و خوبی روی و شادی و فرح در دل و یادش دهد ایشان را
 بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و از معصیت باز ایستادند ما بر آثار طعام نوستانی که
 از میوه آن خوردند و جامه بارشیر بهشت که بپوشند در حال آنکه بیکم زده باشند در بهشت
 بر حمت و سرد آراسته نریختند در بهشت آفتاب را که کرمها در بایند و نه سر ما را داشت
 که های معتدل بود و در روزهای زمستان و تابستان نبود که از شدت حر و سردی
 کشند و **دانشیه علیهم ظلالها و ذللت قطر فیها تدلیلا و بطاف علیهم بانیه من فضله و اکواب**
کانت قوا ریوتی وین نضغ فذلک و ما تعد بجا و یادش دهد ایشان را بهشت بیکم که نزد بکن
 بود بر ایشان ساهما و درختان آن و رام کرده شده میوه آن رام کردی یعنی آسان
 بود چیدن میوهها و کسی چنبد که را منع نکند و کرد انده شود بر ایشان بدود و کردش من سب
 از انجام و آفتاح سیمین و کاسه و جام کلان که باشد مانند آکندهها آکندههای از سیم و عقیق و فی
 و اکواب از نقره پاک باشد در صفای آکیت که از خارج ساقی الحرف مری کرده و خوردن سکنج
 نباشد قندرها انداز کرده باشند ساقیان آن ظروف فراخو سیرابی بنشینان که بچند بیاله
 ایشان را سیری خواهند انداز کرده فی بعضی کس را فرخو حوصله او جای دهند که بدان
 سیراب شود و در آن ظرف پیاده و نقصان نبود **و یسوفون فیما کانت کان من اجها عیب سکا**

عینا بنی امیه و اشامیده شوند در بهشت خری باشد که این شرا و زنجیل بود یعنی بیایند آن شراب برنجیل بهشت چه زنجیل طرب آرزو و لذت بخشند است و آن زنجیل چشمه است در بهشت نام نهاده شده بسلسیل و آن سفاد بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برود و کوند آسان محلی نرود و زود بگوارد **و یطوف علیهم ولدان مملد و ن اذ امرایهم حسیم لولیا مشوگا و اذ ارایت فخرایت نبعما و ملکا کبیرا** و طواف کنند بر ابرار و نکوکاران پسران کوشوار دار با جاوید ماند بر حال طوفی است و مرا هفت جون بیخی ایشان را ای سنده بنداری از صفای لون و درخندگی جسم ایشان را مر و اید اقتضای شده از صدف لعفی تو زمان که هنوز دست کسی بران نرسیده و در رونق و آباداری او قصور پیدا نیند و چون شکری و نظر کنی اینجا یعنی در بهشت بر مدنی نعمتها که در وصف کنجد و ملکی بزرگ که تو را بدو راه نباید و در جنت آمده که زود تر کسی که نظر کند از اهل بهشت در ملک خود هر ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند مثل بشکوه آن **و یقول ملک کبیر** نفاذ شیت است که هر چه خواهد میدیتر کرد و یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن برایشان و در حصول آورده که نعیم را حاضر شیت و ملک کبیر لذت اوج نعیمه ملا حظره داراست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دارین دیدار و محبت کار آید بخار و ثمر الدار **مضراع** زاهدان فردوس میهند و ما دیدار دوست **عالیهم نیا ب سندس خضر و اشترقی و حلوا اساور من فضله و سبقهم مرم شرابا طهونا** ز بر بهشتیان لعفی لباس زبرین ایشان جامهای دبیای بزرگ و نازک که سبزه است و دبیای سفید محکم و بر ابر دیده شود بدست و آینه از نقره و این مخالف آن نیست که محاون اساور من ذهب چه جمع سلن طلا و نقره یا بطریق تعاقب و تناوب مملکت و ساشا مانند ایشان را برورد که ایشان شرابی پاک از ادناس و اجاس با پاک کنند از غل و غش و **مقابل رحما لله** کوبد طهور چشمه است بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او هیچ غل و غش نماند و گفته اند پاک کند دل او را از میل با سوی الله تا التذاد باید بقای او و باقی ماند بقاره او و بقا با اقامای عطاست **و یاید دانست** کجری کون در بهشت خاصه حضرت رسالت و ذکر آن در سور کون ابراد خواهد یافت و جمار جوی از آن سقیات کب و شبر

می تواند بود

و خرم وصل و شمع از آن در سور مجد بر فرمایان موسسه و در چشمه از اهل خشیست است و نهما عینان بخیران و در چشمه از آن اصحاب عین است و نهما عینان فضاختان و این جوار چشمه عینان بخیران و عینان فضاختان در سور الرحمن چل ذکر آمده و ذکر شراب جوی از آن ابرار است و چشمه نسیم از آن مقربان و این هر دو در سور مطعین مذکورند و در چشمه که از اهل است است سلسیل و زنجیل و شراب طهور نیز از آن ایضا و محققان از شراب شهود کوبند که مرآت دل نوشند و با بومع انوار قدم جلاداده پذیرای عکس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او و جان صافی کرد اند که مطلقا اقدار ایشینیه و شراب غیرت در شراب و حدت نماید و زنگ دویچ را از مرآت قو حیدر بخان بزاید که کدورت تعدد و کثرت بکلی تریل کننده رنگ جام و مدام کی شود **بیت** هر جامت و نبت کوی بی • یا مداست و نبت کوی جام • **عاری کفایت** که اگر خرد اهل عیان بر در دار القرار مرا بر آ پاک جود و منصب بخت و سر و جای داد • از شراب طهور سر خوشی که اندام و نوبت داده نشان خنانه نوال معرفت را ضیعی تمام داده اند **مراعی** از سقیم مرم بین جلد ابرامست • و از جلال لایالی صفت و عیار آن جوی مایه بر زمین و جان پاک عاشقان • در بهشت علف تجری تحتها الانهار مست • پس نهم ابرار کوبند **ان هذا کان لکبرجاء و کان سیکر و شکر و انما نزلنا علیک القرآن نزلنا بدیسی که این گرامتهاست مر شما را پاداش کردار شما و هست شتافتن شما در جوی پسندید و لایق مکافات بدیسی که مافی و فرستاد بر بر تو قرآن را فر فرستاد و بنده مع سور پس از سور آرسورک و آیت بعد آتی بر مقتضای حکمت **ناصر کبریا و لا نطمینم انما او کونوا و اذکر اسم ربک بکره و احیاءه سر مشرکن بر حکم برورد کار خود در ایند فرموده از تبلیغ رسالت برای حکم او بر قول ضربت تو و هلاک معاندان تو و فرمان میرا زیشان عمل نمایند که ترا با فرخاند چون عتبه که گفت از دعوت خود باز است تا دختر خود را بنود دهر و فرمان میرا سباسی را که ترا بجز دعوت کند چون ولید معین که گفت بدین آبا و جوی کن تا ترا تو انکر سازم و یاد کن نام پروردگار خود را با کلام و شبانگاه یعنی پیش سده **سُئِلَ بِأَنَّ مِنْ اللَّيْلِ فَأَجِدُكَ رَسْمًا لَيْلًا طَبِيلًا** ان من لای یجوز العاجله و یدین****

وَأَذِشْنَا بِلَا أَنفُسِهِمْ بَلَاةً ذِكْرًا لِيَتَلَذَّ النَّاسُ بِفِتْنِهِمْ لِيَعْلَمُوا بِسُوْرَةِ مَا أَنزَلْنَا وَإِنَّا لَنَافِعُونَ
 و در بعضی از شب سجود کن مراد بعضی نماز گذار بعضی گفته اند بکن
 وقت نماز با مداد است یا صلیب یا مثل باشد و وقت ظهر و عصرها و بعضی از شب مراد مغرب
 و عشا است پس بعضی جنبی بود که برخی نماز مدام است تمامی و نماز گذار برای خدا شایسته نماز
 بتجدد اشتغال نماید بدستی که آن گروه بعضی کفار و سبب میدارند سرای شایسته بعضی
 دنیا را که روح مدار و برقیبای و روح قراری و ثباتی نیست و انداخته اند از بس شب روز
 گران را که فاسدست بر و نمیکردند و برای او عمل نمیکشند **فَخَلَقْنَا هُم وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ**
وَإِذَا شِئْنَا بِبَلَاءٍ إِنَّا لَهُمْ شَدِيدُ الْبَلَاءِ آن حدیثی که در آن **فَخَلَقْنَا هُم وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ**
 از آن است و محکم کرد بر آفرینش ایشان را مراد تو جلیل عظام است بعضی بعضی و توفیق
 مفاصل یا عصاب و چون خواهد بدلی کین ایشان را با مثال ایشان در خلقت تبدیل بدلی
 کردی بعضی ایشان را بپرا بگرد بدلی کین غیر ایشان از ایشان و میان برادر بدستی که این
 سوره بندی و موعظه است یا معامله اهل بیت رضوا الله عنهم در بدلی و اینها غیر است و اینها
 با مثل آنها عمل کنند و از مثل آن جزاها بر او باند بود که خواهد که فراموش و بفریب آفریدگار
 خود را می بخیزد طاعت گو فراموش **وَأَن لَّا يَشَاءُوا اللَّهُ إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا هُمْ بِعَمَلٍ** و نخواهد
 شما هیچ را می مگر آنکه خدای خواهد خواهرش شما را بدستی که خدای هست دانا با استعداد
 و استحقاق هر کس حکما صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت خود **يَعْلَمُ مَنْ يَشَاءُ**
فِي جَهَنَّمَ الظَّالِمِينَ عَذَابُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا در آرد هر که خواهد در بخشش خود طهارت و توفیق
 یا در بهشت بفضل و که هر خود و سخکاران یعنی مشرکان را آماده کرده است برای ایشان عذاب
 در زندان **وَأَجْرُهُمْ** سوره الانسان **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ وَالصَّلَاةُ عَلَىٰ سُلَيْمَانَ الْإِنْسَانِ**

وَأَكْرَمِيهِ إِلَىٰ آخِرِ الزَّمَانِ

سورة المرسلات مكية وهي خمسون آية

سورة مرسلات را صدبار	کریجاتی تو خطا و غلط	مره بوی در مقام صدیقان
بگذری از سر و دفع و دفع	بی رضای خدای دم تزی	مره از ورطه خلاف و عیب
برهه دشمنان شوی غالب	مستزنی شوی بعل و عمل	و از تو بعضی خویشتن سازی
	در امان باشی از جمع عطل	

سورة المرسلات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتُ عَن رَّبِّكَ
 قسم یاد میکنم بطوبای از ملائکه در ماسل اند بجهت امضاء او امر برسانند شکوی امر و تویی
 و شرایع و احکام بجهت اعلام السلام با بادهای و زین شد پی در پی **فَالْمَاعِنَاتُ عَصَمْنَا**
 پس سوگند بملکه که سخت و زود روید سخت توفیق در امتثال امر آلی با آیات کلام نامتناهی
 بادشاهی جل احمد که برینگان و محو کنندگان احکامند بعضی ناسخ شرایع و احکام و از بیان
 مستفاد با سوگند است بیادهای جهنده بسختی جهت عذاب قوی **وَالنَّاشِئَاتُ فَتْنًا** و سوگند
 بوزشنگان که نشتر کنند شرایع و کتب را بعضی ظاهر کنند ظاهر کردی یا پنهان خوان کرد آمار
 هدایت منتشر سازند و انوار حقین و معرفت تا مان کرد اند و ای خاص و عام یا بادهای جهنده
 نور که راحت جمی از آن حاصل کرده بر نشتر از اشقام ضلالت **فَالْقَائِمَاتُ نُفُورًا** پس سوگند بملکه
 که جدا کنند مکرر حق و باطل را از یکدیگر جدا کردی با آیات قرآن که جدا کرد اند جنبر از
 شر و عرفه از منکر یا رباع که برانگه سازند ابرها را **فَالْمَلَقَاتُ ذُكْرًا عَذَابًا أَلِيمًا**
 و سوگند بفرشتگان که افکنند انذبه سخنبران و حیرت آیات کلام را که القای ذکر تو کنند
 در میان عالمیان با سوگند بیادهای که سبب ذکر میشوند چه از شاهه هبیب ایشان
 ذکر حق اطهر رسد و از حدیث و زین ادها اگر سبب رحمت و راحت موجب شکر
 گذاری نعمت حق میگردد و اگر موجب توبیخ و عذاب است سبب خوف و خشیت گشته بر سر کار
 عقوبت الهی با استغفار نتیجه میگردد و نیز از آن هبیب است دلال بر کمال قدرت بر زبان
 صورت حصول می باید و نیز القای ذکر بجهت رفع عذر محققان و بجهت بهم سطلان است
 و جواب قسم این باشد که **أَمَّا تَوْفِيقُكَ لَوَاقِعُ** جزین نیست که بجهت و عده داده
 شد اند بران از آمدن قیامت و ما متعلق بر من اهلها هر ایند بودی است **فَإِذَا الْبُحُورُ**
طَهَّرَتْ و **إِذَا السَّمَاءُ فَجَتْ وَافًا لِلْبَاقِيَاتِ** پس نگاه که ستارگان محی کرده شوند بعضی نور
 از ایشان بپریزند و آنکه که آسمان شکافته گردد و آنکه که کوها برکنده شود از اما کن
 خود **وَإِذَا الرِّسَالُ قَامَتْ لِأَيِّ يَوْمٍ أَجَلَتْ** **يَوْمَ الْعِصَلِ** و **مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْعِصَلِ**
يَوْمَئِذٍ لِلْمَكِّيِّينَ و آنکه که سخنبران حج کرده شوند بمقتضای که مغر کرده باشد در آن کوهای
 دادن برمان پس سوگند که برای کدام روز و اینج است شده بود از پنجهزها یعنی طس

بجز روشن آسمان و قلم جبال بین جناب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که
 امروز است و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات با مراد
 از لیوم الفصل روز حکم کردن است میان خلق وای محمد چه چیز دانایانند ترا یعنی تو
 چه دانی که بخت روز فصل چه کند انرا نتوان دانست وای امروز مگذ بان را **المغفلان**
الاولین ثم تبعهم الاخرین کذلک نفعل بالجبین وبل یومئذ للمکذبین ایا هلاک نکردیم
 پیشینیان را چون قهر فرج و عا و نوح بس ازای در ابریسینیان را که مانند ایشان
 اند چون کفار مکه کذلک مثل این کار میکنیم همه کذا هکاران مگذ بقره ویل مکر و حی
 برنگ دران روز مگذ بان راست که وعید ما تکذیب کنند **المختلفون من آراء**
مهین جعلناه فی فراویکین الی قدر شعالم فقلنا نافعنا وقلنا وقلنا وقلنا وقلنا وقلنا
 شما را از آن خوار بختدار پس نگاه داشتیم آن آیه را در فرارگاه استوار که حشر است
 تا زمانی معلوم که وقت و لا دست بس توانا بودیم ما فانش شما بس توانا ایم ما **قره**
 قول بس برنگز بلا بی آرزو مر با و زنا دار نکان را که در کمال قدرت قادر توانا شیبه کند
المغفل الارض کفانا احياء و امواتا و جعلنا فیها رواسی شامخات و اسقینا کما
سافرنا وبل یومئذ للمکذبین ای مکره اندید ما زمین را بسو شده و جمع کنده زمینکان و مر دکا ترا
 اجسادا برزخ خود دارد و اموات را بدون خود در دارد و پیوسته و بیافریدید را ن
 زمین که هواء استوار و پای برجا بلند و سرفراز و بیاشامانید بر شما را آفرین
 سیب افزیدن عیون و منابع در زمین **قره** قول واری جهنم در روز مخرج مری تکذیب
 کنند کذا است که با مثالی از روز اعتراف نکنند و مگذ بان را در روز که **انطلقوا**
الی ما کنتم به تکذبون انطلقوا الی خلقی لث شعب لا یخلیل ولا یغنی من اللهب بروید
 بسوی لجه بودید که بدان تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب دران بروید
 بسوی سایه که خداوند سده شاخ است نه سایه خشک و دایره که در و راحت باشد و دفع
 نکند از دوزخی از حرارت نه آتش چیزی را مراد سایه دود دوزخ است که از بزرگی
 و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی می رود **در معالر اوده که شعله** از
 دوزخ سر بریزند که سه شعبه از او منشعب کرد و صافا و نور بود که بر سر مومنان سایه افکن

للمکذبین

باشد

باشد و کور بود که بر سر منافقان باشد و یکی نه با نه خالص وان بالای سر کافران
 سایه عذاب افکند و آنکه بلفظ ظل ابرار در خود عرض نمک است و از لا طلیل بر است
 از لجه ایشان را تو هر راحت سایه نشینی شود **وخص صلت** بجهت ان تواند بود که
 چهار نفس از انوار قدس حقیقت و جلال و وهم و با آنکه مودی بان عذاب قوت
 و احمه است که حال است در دماغ و در بین قلب غضبیه و بکسار قلب بشهوت و از بخت
 که گفته اند شعبه بر سر کافری است و شعبه بجهت اوس شعبه بسیار او و دفع نکند از
 دوزخ حرارت نه آتش را مکران کسی که امروز بر عقل متمسک شده از تیر که صفت
 بیعی و سعی خود را معصوم دارد **انما تری بئذ کما لغص کانه جمالات صفر وبل یومئذ**
للمکذبین بهستی کرد و زخ می افکند دران روز شرارها بر شران مانند کوشکی عظیم
 کویا کران شر شران زردند برنگ آتش و بعضی کوبند صفر یعنی سواد است چه آتش
 دوزخ سیاه است آن شر نیز سیاه باشد و تشبیه شران بصهر جمت عظمت و ششون
 زرد و سیاه بجهت لون و کثرت و منابع و اختلاط و سرعت حرکت **قره** ویل و مشقت بسیار
 آن روز از برای مگذ بان است که دوزخ و شران آنرا با ورن دارند **هذا یوم لا یصلحون**
ولا یؤذن لهم فیعتذرون وبل یومئذ للمکذبین این روز نیست که کافران سخن بگویند
 یعنی در بعضی موافق با ناطق نشوند بجهت بر خدای و دستوری نهند ما ایشان را
 تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سوز ندارد **قره** ویل کرب و اندوه آن روز مرسای راست
 که تکذیب از خیره ها کند **هذا یوم الفصل جهنما کما و الا وبلین فان کان لکم کید فیکیدون**
 این روز جدا کردن است میان محی و بسطل جمع کردید شما را ای مگذ بان از امت و ششینیان
 تا که تکذیب رسل گذشته کردند بس اگر هست شما را ای مگذ بان از امت کیدی و جمله
 جناحه در دنیا نسبت مومنان بکار میرید بدیش برید با من سر زنترا نشانست و انبارت
 عجز ایشان یعنی جمله با خدای توان پیش برید و بیکر و درستان از خود عذاب دفع نتوان
نظم بیکر و جمله عذاب خدای بر دوش خود نیاز باید و اخلاص و زنا له سحری
 توان خرید بیک آه ملک هر چه همان ازین معامله غافل مشو که حیث خوری **و بل یومئذ**
للمکذبین غم و غصه آن روز مگذ بان راست که عیله از عذاب نروند **ان الممتین**

فی الملل و بیون و غیره که ما بیهوشی کلوا و اشربوا هینا بما کنتم تعملون اما کذلک
بخبري الحسنين یدستی که برهنه کاران از شرک و عصیان در سباهاء درختان
 بهشت باشند و بر کنار چشمهای آب و در میان میوه از انچه آرزو کنند و ملائکه
 ایشانرا گویند کلوا و اشربوا بخورید از این ثمرات و بیاشامید از این میوه خوردن و آشامیدن
 کوارنگه بسبب انچه بودند که عمل میکردید در دنیا بدستی که ما جنین جناییدیم بنوی
 کارانرا **ویل یومئذ للمکذبین** ویل قبیح و ذم از روز مراهل نکذبت راست و عذاب الیم
 لعق حرمان از نعیم بهشت و چون لذات نایب دنیا مغرور و شعوف بودند و تمع از آن
 راستهای همت و مراد خود پیدا نداشتند همان بیا و ایشان میدهد و میفرماید که **کلوا**
و تمتعوا قليلا انکم مجرمون ویل یومئذ للمکذبین بخورید ای مکذبان نعیم نانی دنیا را
 و بر خورد اوری کم بنیدن زمان اندک بدستی که شما شرک کنید و عاقبت ایشان عذاب
 الیم است و ای امروز مریکذبان را از عذاب الیم و اذیلت لهم **انکوا لایرکون ویل**
یومئذ للمکذبین و چون گفت شود مریشانرا که نماز گذارید نکذارند نماز را مراد است
 که سلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است **ویل ویل**
 و نفرین آن روز مرد دروغ زان را است که سعادت اسلام و شرف اداء صلوة بر حکم
 ملک علامه مستعد و شرف نمی شوند **فبای حدیث بعد یومئذ بس کدام حدیث**
 و کلامه بس از قرآن میگردند اگر بفرمان نکریدند که جزیت واضح و صحیح است لایح و
 در خبر آمده است که بعد از خواندن این آیت باید گفت **آنا بالله و بما افترقت الملائکة**

و للحد لواحبا لبرکات و علی المختار افضل الصلوات

الجزء الثلثون من اجزاء التلثین وهو الجزء والآخر من القرآن
سورة النبأ میکة و آیها اربعون

خبری دارم از نبیاء بشتی	نابیا بی نواردات خبری	عمر خاندن بس نماز بسین
از نظر ای عزیز یا از بر	روشنای چشمت افزاید	نور دل بخشد و جلای بصر
سروردی امام ربانی	در عوارف نشسته نعل تو	که بخوانی تو نضر از پی عمر
	بهرند از نور شک شمع تو	

بسم الله الرحمن الرحیم عمربن لوی

اصلا عن مافات تلت فی الخط وخذ قالاتی فافرقی شود بیان آن و بیان خبر بر
 و نیز خبر دهده است بشده افضال و کثرت دودان و در روایت بنی عمه مباء مسکت
 است در حالت توقف و چون بودند مشرکان مکه که بعضی از بعضی میپرسیدند که از امر قیامت
 و آن بعد از اشکارا کردن دعوت و خواندن قرآن برخلافی و بهم کردن از روز قیامت
 کفار هر بنوت انحضرت سخنان گفتند در وقوع بعثت اختلاف کردند و از یکدیگری پرسیدند
 یا از سخنان و مومنان بر سرش سخن میزدند چنانچه حق تعالی فرمود **عمر بن لوی** از خبر چیزی
 پرسیدند که قرآن **عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون** از خبر بزرگ لعق قرآن از خبری
 که ایشان در آن خبر اختلاف کنندگان اند یعنی او را بسحر و شعر و کلمات نسبت می دهند
 و مختلف و مفتری و اساطیر میگویند و بقول نبأ عظیم نبوت انحضرت است که میگویند
 که آیا او شعر هست یا قی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر جفت است
 و در آن نیز اختلاف داشتند بعضی می گفتند که قیامت هست و بیان ما دانشا عت
 خرافت کرد هویلا شعفاء نا عند الله و برخی مطلقا او را منکر بودند آن می الا
 حیوتنا الدنیا و کرد هم شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بلکه فی شک منها
کلا سیعلون ثم کلا سیعلون المرعجل الارض مائة اوالجال اونا کوا خلفنا ک
ان و انجا و جعلنا نیکم سبانا و جعلنا الیل لیسنا و جعلنا النهار ماضیا کما کروز یبلانند
 که آنچه در آن اختلاف میکردند حواشت بس زود بود که بدانند بعضی روز قیامت
 بطلان قول و خبش عقیده خود را بدانند آبا ساختند از زمین را فراشی گسترده آوار
 کاه شما بود و نکریدندیم کوهها را بجهت زمین تا با آنها استوار باشد و نبأ فریده ابر شما را
 از هر کوهی زوج زوج لعق تر و ما ده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ابر کوهی کوه سیاه
 و سفید در آن و کوه ناه و حباب و زشت و کوه اسند ابر خراب شما را و احتیهای ابدان بوی
 خراب قطع حصر حرکت کذ تا قوی تا قوی سایش باند و ماندگی از زمین زایل شود
 و ساخته ابر شب را پوششی تا بظلمت هر را بسو شد **ان صاحب نوح است** که شب برده
 ایت کشیده بر رخسار رجال ارباب مشاهده و محاضرات از اسبیب چون الکمال اشیا ر

سلامت مانند هر یک از طایفه ان مولی فراخ است بعد از خود بر حوز داری باید از آنست
 که گفته اند طایفه ان سایه جراح را شب لباسها سجا است و روز با تو از بیداران سحرگاه
 را خاصیت بخش نماز است **است** چون در دل شب خیال او یار منست
 من بنده شب که درون بازار منست ، و گرد آینه امر روز ما وقت طلب معیشت تا
 بخصیل آن جست و جوی کشید و **بنیای فریاد سبعا شدانا و جعلنا سر لجا و عا جا و**
انزلنا من المعصمات سماءنا لیا لفرح یز و بنا ارجنا للفاقا و بنا کرده ابر ز بر شما هفت
 آسمان سخت و محکم کرد در آن حوز شکست و سخت بنود و زجره که نشان حلال و ذلل
 توان شرد یافت نشود و با فزاید ابر در آسمان شعی از بخند و مشعلی که در شعله ان سبند
 دانظلم سوخته و زو فر ستاده ابر از ابر هفتا زند بیاران آفریزان تا بر و زار ابر
 بدان آب دانه که توت داشته و توت را بجا را بد چون کند و جی **توله** و بنا تا و رستی
 چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آبر از دریا در و از زمین گیاه حلو و **توله**
 و **جبات الفاقا** و درختان بوستانها در هر عید و از بسیاری بکدی بکرا تصافا یافتند
ان بوم الفضل کان یوما لیا بوم شیخ فی الصور تقا قون اقابا بدرستی که بوم الفضل که
 روز رسوخ است که نیک و بد و مومن و کافر و سعید و شقی از هر جدا میشوند است
 در حکم خدای و حق مقرر برای محاسبه خلاق و مجازات ایشان روزی که دیده شود
 در صورتی ناید بس بایند کوه از فزهای خود بر صده کاه عشر و حضرت مغیرا
 صلی الله علیه و آله و سلم از افواج بر میدیدند فرمود کرده صنف اند از امت من **۱** بعضی
 بر صورت بوزینکان که سخن چنان باشند **۲** و بر هیات خوکان که حرام خواران باشند
۳ و کونسانان خوزینکان را بوند **۴** و کوران جور کنندگان در حکم **۵** و کنگان و گران
 که با اعمال خود معیب بوند **۶** و زبان خابندگان علما آند که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان
 بود **۷** و پای بریدگان زنجاندگان همسایگان **۸** و او بیخکان از دار عاران و سعادت
 کنندگان بسلاطین **۹** و آنها که تین عظیم دارند متابعان شهوات و یاز دارندگان
 حق خدای **۱۰** و پیشندگان بلیاس قطران اهل بکر و نازش و **نفت السماء نکات ابوابا**
و سیرت البیال نکات سرا باه ان جهنم کانت مرصدا للظالمین ما با

لا یقین یوما لیا و کشنده و شکافته شود زبان روت آسمان بس باشد از بسیار و
 شکاف درها معوق خداوندان را از کزرت و جها کوی که تمام او در است و زانده شود
 کوهها در هوا بس باشند مثل راب یعنی فزایش کوه داشته باشند اما بسبب نفست و بر یک
 اجزا بر حقیقت جبلت باقی مانده بدستی که دوزخ باشد کده کاه خلق یعنی هر یار و کند
 باید کرد و کوه ان منکر آلا و رها از ان نشان میدهد چه بل صراط بر متن چشم خواهند
 و سعدا را جمله کدر بران لازمت و از برای اشقا کین کاهی است که زبایند بران
 مترصد با ستاده باشند برای فرم کشیدن بدوزخ و از ایشان نتوان کرخت یا موضع
 رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میریزند و خزنه بهشت نکاهبانی مومنان میکنند
 تا وقت مرود و عمو بر صراط از بر عراض و لغزش از سربل محفوظ و محروس مانند
 و این چشم باشد مرکب از آن که از حد گذشتگانند با نکت یعنی آرا مر جای و قرارگاه
 در نیک کنندگان دران روزگارهای دران **در معا لمر** از جهاد نقل میکند که این اخبار
 که حق سبحانه ذکر کرده جمل رسد حقی است برین کوه هر جوی هفتاد حرف و هر حرفی
 هفتصد سال و هر سالی سیصد و نشت روز و هر روزی هزار سال **در موضح آورده** که
 مراد ان نکت که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه معنی انست که هر جوی
 که میکند هر جوی دیگر از وی درمی آید تا ابد آباد که آنرا نهایتی و انصرای بود **لا بد و قون**
بنا بر کذا ولا شرابا الاحیبا و فشا قان جزا و وفا قان نمیشند در دوزخ یعنی
 نمی باید خنک هوا که بدان راحت بایند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند
 بر دعوات از خرابت یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش بایند و نیاز مانند
 شرابی مکر جیمی وان آبیست که چون نزدیک روی آند کوشش روی دران بریزد و چون
 بخیزند آسما و آسما بان پاره شود و دیگر که از دیشاه ایشان سبیلان کند یا اشکهای
 که از حضرت می بارند یا زهر بر که بدان معدن کردند پادشاه داد میزند پادشاهی موافق
 که در آخر **انتم کافرا لایرون حسیبا و کذبوا با یا بنا کذا ابا و کل شی احسبنا کلبا**
فقد قوا فلن نریکم الا عذبا بدستی که ایشان بودند که تیر سستند از عذاب اخرت یا
 امیدوار بوند خواب ان سرای یا حاجات از عقاب و تکذیب میکردند آیتهای ماکر انبیا

ذکر اخبار معنیان

بدیشان نمودند تکذیب کردی و هر چه زوی از اعمال بدگان از طاعت و معصیت و
عتران احصیناه شمرده ایمر معنی نوشته نگاه داشته ایمر نوشتی و خواهم گفت شکران
که چشید عذاب و درخ بسوی اقسام شمارا همیشه مگر غذای بر بالای غذای **و در خبر**
آند که این آیت سخت ترین آیات قرانست بر دوزخیان ان لا نغفرن مغانا حد این
فانصبا و کوا عسائرا و کاسا دهاقا لا یسمعون و نهالغوا و لا کذا با بدستی که
سر بهر کس را از است رسنگاری از عذاب با جای فوز و فلاح که ان با عیاست دروی
دخشان بیوع دار و درختان انکور تخصیص است که هر قابل اقتیاست
و هر لاین نان خوردنی و بیوع کی و دروغیابی حاصله مملحیاست و مفرح ذات **قره**
و کواعب و ابشائزات دختران نار پستان همزادان **در تفسیر زاهدی** آورده که در نان
شانزده ساله باشند مردان سی و سه ساله خواهند بود و مرایشان راست جام و بیالهای
پراز شراب با پی در پی **قره** لا یسمعون غیثونند متقیان در بهشت سخنان بیوده
و باطل و دروغی **لکفته اند که** نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عیب و دروغ مخلوق
شاد بان خریدنیا که در مجالس و برایشان افات رزم ساخت میشود و قیل و قال و جک
و جدال بسیار بدیدی آید که از لغو و کذب و مجاز و میگرد **جز او من ربک عطاء حسابا**
جز اداد ایشان را جز ادا دینی از پروردگار تو بمقتضای وعده خود و عطا کرد از فضل
خود عطای مافی کافی سنده یا مراد از حساب بر حسب اعمال ایشان **رب السموات**
والارض و ما بینهما الرحمن لا یملکون من خلقنا یوم یقیم الروح و الملائکه صفا
آز ملکات آسمان و زمین و آنچه میان ایشانست بزرگ بختایشان ما لک نباشند اهل آسمان
و زمین از خدای سخن گفتن را یعنی حد و مجال آن ندارند که بن بزی الله دم نواشد
زد چهرش سلاطین روی زمین حرف باندان بگویند و هر آنکی که در معرض عتق باقی است
سخن بسوا اندک گفت پس دران درگاه و لا و بارگاه کبریا بی اذن چون توان دم زد چه جای
اعراض بر ثواب و عقاب چه عباد الله مملوکند و اگر بر تبه سعیری داشته باشند
مملوک جابت ما لک محذکاه کردن ندارد و این اقوال منافات بشفا عترند ارد بعد
از اذن روزی که بایستد روح و بایستند فرشتگان صفه دکان و روح سلکیست

موسک بر ارواح و در **ما لک** که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و
بعد از فرشتگان عظمی از وی بزرگتر نیست که در روز قیامت تنها حق باشد
اصناف ملائکه با کثرت عدد و بسیاری صفات عظمت او نرسند **و در بیان المعانی در**
روایت از ابن سعید که مقام روح آسمان چهارمست و هر روز دوازده هزار تسبیح میکند
و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میکند و گفته اند که روح حبیبی است علیه السلام که بر
فرشتگان صف بر کشد **لا یملکون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا فلک ایوم الحق**
قیضا انخذ المرء ما با سخن بگویند در باب شفاعت مگر کسی که دستوری دهد مراد
خدای که شفاعت کند یا از لا یملکون مراد نفس شفاعتست که بی اذن خدای از
شفاعت دم نزنند **قره** فلک آن دوزخ و نیز است بود فی البینه خواهد بود پس آنکی
که خواهد فرار کرد بسوی ثواب برود و کار خود باز کشی با ایمان و طاعت **انا انذرتکم**
عذابا قریبا یوم یظن المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت قریبا بدستی
که ما بیاوردیم شما را و بر ساینده از عذاب نزدیک که عذاب آخرت نزدیکست
باین اعتبار که کل مهورات قریب و متن این معنی که آید عذاب از وقت موت
قره یوم یظن روزی که بنگرد آدمی عمل خود را از خیر یا شر چرا که خدای میفرماید
و و جدنا ما عملوا حاضرا و قیل المرء هو الکافر لقره لانا انذرتکم یعنی روزی که
ببگذرد آدمی آنچه پیش فرستاده است دست او از کردهای خیر و شر و گوید تا گردید
دنا دران روز ای کاشکی بودی خاک یعنی هرگز افزیده نشدی با امروز خاک بودی
چون و حجتی را بعد از حشر و جبر این قصاص خاک سازند کافران این نمنا کنند **و یقول**
مراد اللیلست چه او آدم را عیب میکند که از خاک افزیده شده و خود را با تش نسبت
میداد چندانست خود را که بعد از قریب فرین یابد بنا لد و در نتیجه کرمی نفس
یا لیستی کنت قریبا بر کرم ای خاک کی شناس و ای حق شناس با سپاس چرا از شناخت
خود غافل و از حالت شکستی خود در چندی مرتبه انا عند المنکسر قلن بهم ادهرات
مصوری که نفس بلیغ فطرت انسانی را بقلم تصویر بر قطره آب نمودار میکند و
از ذرات خاک آفتاب و شش هر کسای میسند **یلست** مصوریت که صورت را آینه میسازد

در خالک آفتاب بسیار از آن سید حق و با طریقی آفتابی کرده در با
 بخورشید وصلت رسیده تا از فیض انا اقرب الیه من حیث لوری به ان درم با بعرف
 الوافی و عدل لقا سر بندی میبندد و ابلیس لعین و شیطان جیم را مردود درگاه عظیم
 میگردد اند پس باید که از وجه شکر گذاری قدم در مرحله خدا شناسی بر همان خرد شناسی
 نهد و خود را در طبقات مخلوقات بزرگ شناسد و از کشتن رحمت الله امر او عرف قدر
 و لوت عدل طوع کلهای فضل و افضال الهی خرم خرم فراهم آرد و خود را در زمان زمان
 از شرف و خبیث و از چشم زخم ابلیس بر نلبیس در پناه تسبیح و تقدیس ملک جلیل جل قدر
 و غفور سلطانه در آرد و تصون این مریای را نصب العین خود کرده اند **مرابعی**
 سلطان سر برده شاهی مایم ، صندوق جواهر الهی مایم ، ازناه کرمه تا مایم مایم
 ما این همه نوز در سیاهی مایم ، و ازین سیاهی مراد النور فی السواد است نه ظلمت و تاریکی
 اهل ستار و تضاد **مشقوی** خاک را خوار و برتر و دلبلیس که انکار آن حسی خبیث
 مانند قافله نمود باطن او ، نشد آگه ز سر کاسین او ، بهر کجی که هست در پهل خاک
 از صد ادا ده اندر افلاک ، که بخیز خاک نیست مظهر کل ، خاک شو خاک تا بر وید کل
نعت الحمد لله علی الدعاء و الصلح علی خیر الانام و الکه و صبحه الی الهم القیام

سوره التازعات میکه و هم خمس و است و از معنی

هر که و التازعات بخواند	بست و یکبار از صفای صمیر	کردد این زجای سلطان
و از خطایا میر و بریزد	بسلامت بدار دش ایمان	کرد کار بصیر و حی قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم و التازعات عفا

و التاشطات نشطاً و الساجحات سبحاً فالسباقات سبحاً فالمدبرات امرأ
 قسم یاد میکنم میلاکه موصوف بصفات داله بر کمال قدرت و تقاد امر او پس از زعات
 ملک الموت و احوان او نید که ارواح کفار را از اعمال از اعراق ابدان انسان نزع میکنند
 و عرف اسم اعراق همچون سلام اسم تسلیم یا مصلدیت بخلاف ذوابند و ناشطت یعنی

سوره التازعات

فرشتگان

معرفه شکان بیرون برکه ارواح مؤمنان را بیرون بر روی بشاط و تری و ملائمت و
 خوشحالی و سلطنت یعنی قسم میلاکه شناسا کنند یعنی اندر شد تا اندر و در فتن و شتاقین
 در آن مانند سیاحان و شناسان و فالسباقات پس بر شکان بشو کینند بر یکدیگر بشو
 کرفتن در فرمان برداری که ارواح کافران را بنا کنند و روح مؤمنان بخت رسانند فا
 المدبر اوس سو کند بر شکان که تدبیر کننده اند کار دنا را یعنی چه میل که موکل است بر لاج
 و جنود و اسرافیل که نازلست با مورا قضیه و اقدار و میکایل که باران و گیاه متعلق بدینست
 و عزرایل که قابض ارواح مؤمنان بشاط و برانند جان کافران با عراف و انزع و شدت
 و عذاب پس تدبیر امر ثواب و عقاب ارواح فریقین نمایند و **بقول دیگر** مقسم به بخور اند
 کشتابان میروند از مشرف بمغرب و اعراق او قطع فلک است تمامه آنکه بزیب میروند
 و سیاحت میکنند در فلک و بر یکدیگر پیشی میگردد پس سیدها امور متعلقه با نشان بیرون آید
 از فراید و خواص و قیامات منافع و مضار که حق سبحانه بدیشان منوط و مربوط گردا اینده
 تا قضیه خواص نشود و **بقول دیگر** مفسر به قبول عزایند که عنان خود را کشیده و سرها افزوده
 و صدای چهیل در کشید افلاک و طاق و رواق سبع طباق افکنند بران میروند که از دار
 اسلام نهضت نموده بتسخیر قلاع و حصون کفر و بغیر و قلیله بیلا د ایشان در آند و سیقت
 کنند در صف حیات و تدبیر بلیند بسقت ایشان کار قح و ظفر انظام پذیرد و **بقول دیگر** مراد
 نفوس فاضله کامله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کثان بعالم قدس رفقه در مراتب
 اعتلا بر مرضات الهی و از تقابل درجات قرب امتنا هم سباحت نمایند و بحصول کالات
 مسابقت نمایند تا فیض کمال حاصل کرده با فاده و تکمیل مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر
 جواب فسر است که شما معترف و محاسب خواهید شد و فکر عناد و انکار شما از خسر و نشر
 فکری است غلط و اندیشایست سر اسر بخط بوم **ترجمه الاحقه بتبعها الراد فر قلب**
بومئذ واجفة ابصارها خاشعة بقلوب ابنا لکن و دون و الما فاع یاد کن از وزرا که
 بختند زمین و بلرزد کوههای ممکن از هیبت آنوز کما قال بومئذ اجف الارض و الجبال
 وان یوفت یخذ اولی بود که هر بلرزد و زندگان از هول بمرند **مشقوی** سر اسرافل اهدد ستود
 حق تعالی که در دین در صورت ، فان میدان خلایق عالم ، هر میوند چون چراغ از در

که دوست **والا ان الله بعد قتل ذوالحلیفه** از زمین برآید از آفرینش آسمان و هر چه در آفرینش
 بستند و بدست آوردند و برآید و برآید که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و
 گستردن بعد از آن **اخرج منها ماءها و مرجعها و الجبال ارساها منا عاکل لکم و لا تأکلکم**
 بیرون آورد از زمین گسترده آب آفرینش و جاری ساختن سرچشمهها و بیرون آورد
 چراگاهها و گیاهها متنوع و کوههای محکم و پادار ساختن و این کردارها و مختلف الحال
 از گستردن زمین و آرسای جبال و بقیه زمینها و استخراج مرغی از برای برخورداری شما و انعام
 شما است **فاذا اجابت الطامنة الكبرى** پس چون باید بلبله برهول و داهیه بر شدت و
 دهشت که آن را زمین در زمین بدو رخ و دیده برهشتیان شدن بهشت بود آن سافز
 سخت تر باشد از همه بلاها و عظیم تر از همه وقایع جواب اذ آن حدیث است تقدیرش آنکه
 در آن ساعت واقع شود و بعد واقع شود و نفعه نماند با طامنة کبری گفت من علم انشی اذا
 غلبت و علاه و وصف او کبری از برای ناکید است **يوم يبدك الانسان ماسى و بوزرت**
الحجيم لمن يرى فاسا من طغى و انزل الجوع الدنيا فان الحجر الماوى و بر بدست از انجا برات
 ای بتدکوار اعمال المسببة اذا رای الکتاب مفتوحا منشور را چه همه اعمال او و ان نشسته
 بدعه دهند تا بخواند و بیاورش و بوزرت یعنی ظاهر کرد آینه شود و فرخ بر هر که وصف بنای
 یا او بود پس هر که از حد برده باشد سرکشی را و زندگانی دنیا را برگزیند بر سلوک سبیل
 آخرت و کار آخرت جمع ساخته پس بحیم که محل عذاب البس است جا و مقام او بود **و اما من**
خاف مقام رب و نهي النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى و هر که ترسیده باشد
 از وقوف من بیدای الله در مواضع عرض حساب و عتاب و باز داشته نفس خود را از هوا
 و هوس و افتادن در حرام و شبهت پس برستی که بهشت قرار جای و آرامگاه او است
در فضیله آورد که این است در نشان کسی است که بمعصیت تصدق کند و بران قادر بود
 و خلافت نفس و هوا کرده از خدای برسد و دست از ان عمل باز دارد بیقین بهشت
 ماوی او است **ششوی** که نفسی نفسی برمانندت کفش یاود که بهشت آن است و نفس کند
 هر نفسی سوئی است هر که خلافت نفسی ز در برست **بسا لیل من الساعة ایان من سبها**
بشیرانت من ذکر یلیا الی ربک منتهاها پس سنده ترا ای عهد از روزی سخن وی گویند

کی باشد

کی باشد قیامت **قوله** فیمنه در هر چیزی قیامت از یاد کردن آن عایشه صدقه فرمود
 که حضرت رسالت وقت ساعت از حق سبحانه و تعالی است تحقیق فرماید حق سبحانه فرمود
 که فیمن است من ذکر بها یعنی عالم آن نه کار است و بعد کار تو آید زبهار تا بزیر سیوسه
 برورد کار است منتهای علم قیامت یعنی خاصه حقت سبحانه و کس را از ان خبر ندهد
انما انت منکر من عیشها کانه یوم یوم و منها لولیتوا الاعشیه او صبیحا و نویستی
 مکر بیا که سنده هر که را برسد از قیامت که یا کفار مکر روزی که بر بینند قیامت را که
 از آمدن آن بپرسند **قوله** لولیتوا در نیک نکرده اند در دنیا ما قبر مکر مقدار عشیه
 یا صبیحا یعنی ششگاه آن روز که شب آن مذکور شد یعنی از هول آن روز انداز کرده شدگان
 زندگانی خود را فراموش کنند همچنان دانند که بنده اند در دنیا مکر چاششکاهی یا شبانگاهی
نمت سوره التازعات بفضل الله منزل البرکات و الصلوة و السلام علی سید المرسلین
 سما علی جنح حلقه یختر البریات و علی آله و صحبه الفارزین با علی الذریجات

سوره عیس یکبده و می احدی و امر بعبودت

هر که هفتاد بار سوره عیس	پس بدینا می قیامت را	بخاند از صدق باشدش در هر شتر
دید اش قابل لغای خدا	مردش کور و صلیحان پیش	که بخواند از برای شفا

شب و روز از میان قرآن باز یابند دیده بدینا

بسم الله الرحمن الرحیم عیس و تو لمان جاءه الامی

شفق علمه است که نازل شد در حق این ام مکتوم که چون آمد بر رسول خدای و نوزد او صنادید
 قریش نشسته حرف دعوت و تبلیغ رسالت در میان بود و ایشان را با سلام دعوت میفرمود
 بس کهت یا رسول الله خلقی بما علیک الله و ان سخن مکرر کرد و عمدت است که حضرت بکلام
 تو مشغول است پس حضرت را قطع کلام او با قوی ناخوش آمد نفیس و اعراض بر روی تو نش
 کرده از ان ام مکتوم معرض گشت بس سوره عیس نازل گشت و بعد از ان هر گاه او را می دیدند
 اکرام او میفرمودند و میگفتند مرجعنا من عابثی فیه دبی و در بار او را در مدینه خلیفه
 کرد کاسی که بغزیر میرفت و سیاب داشت که از بصورت از حضرت رسالت بنا خطا بنورد

سوره عیس

چه وی چکار اجتهاد آن عمل فرمود و با خود این چون آیت عیسی و قولی از عیون الاعلی
 یعنی اعراف امانت بخت بود که نایب است بلکه جای آن داشت که بهی با تمام با و
 اقبال فریاد و عهد راست از عیاب او در قطع کلام بر سید انام علیه افضل الصلوات
 والسلام **وما ینذیرک لعذیبنک اورد که فتغده الذی امان من اشتغی فانت له**
تصدی وما علیک الا بنک و اما من جاءک بسوا و هو یحشی فانت عند نلی
 و چه چیز دانا کرد ایند ترا که بد و ملتفت نکشتی شاید که این امر مکتوم بعضی اگر قتی بند
 از تو از انام پاک میشد یا سود دارد او را بند دادن تو امان استغنی اما انکی
 که تو انگری دارد یعنی نیازی میکند از ایمان پس تو برای او روی می آری و رو
 اقبال میکنی از هر حوص بر ایمان او نیست بر تو کماهی در آنکه مستغنی پاک نشود باسلا
 چه بر تو بلاغ است غیب و اما انکشتایان بسوی تو می آید در طلب تغییر یعنی
 و او میترسد از خدای با از از انکار کفار و سب آمدن نزد تو پس تو از وی موعظه و میل
 بر مستغنی و عیاب بسبب نلمی و تصدی و قیغ یافته که از مثل تو اعراض از طایک
 و اقبال بر مستغنی سزاوار نیست **منقول است که** جوهر علیه السلام این آیات میخواند
 و پیش مبارک انحضرت رسیدم متغیر میشد و حالش این کشید که در راه میرفت و هر
 طرف روی مبارک بدین رو میخورد بان وضع خرد با بنام مکتوم رساند مسجد باز آورد
 و در راه خود بکسر آئینه و بر ابران نشانند بعد از آن هر گاه ویرا دیدی گرامی داشتی
 و کرامت انحضرت نه از برای خجارت اعمی بود بلکه از سوی ادب اینام مکتوم بود که
 سخن بر حضرت رسالت که مشرف بشریف و لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی صلی
 الله علیه و سلم است قطع کرده بود **کلا انما تزکون من شاء ذکر فی صحف مکتوم فرغ**
مطهر بلیدی موعظه کرام برده نقل انسان ما انکره حقا که این آیات قرآنی پیداست
 مرخاق و این هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان معظ کرده و ان آیات مثبت کشند
 در صحف مکتوم موعظه مطهر از هر عیبها در دست نویسندهگان که از لوح محفوظ انسخ
 کرده اند **قول کرام** بزرگان نزدیک خدای ماکرمیان و مهربانان که استغفار میکنند
 اشان را بجان **قول قتل انسان لعنت کرده** ماد انسان یعنی کافر و قول یعنی انست

ک

که مراد عیبه بن ابی لهیب است که اول داماد مغرب بود با حق و حضرت با طلاق داد
 و گفت که مرت ربیب الخمر از اهل و حضرت رسالت نباه او را فرین کرد که الله سلسط
 علیه کلیما من کلابک و اندک و معنی بلدتیب که شیر سزا و در از جسد پلیدش بر کند و جان
 بن نایت درین معنی قضیه گفته **القصه** حتی سجانه او را لعنت کرده و مکتوبد ما الکره چه
 کافرین خلق است که هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی او را **من ای شیئ خلقت من نطفه**
خلقت فقدره ثم ایشیل یسیر ثم امانه فاقبره ثم افاضناه انشع کلاما یغض بالمرع
 آنچه چیز می آید از مقدار آب منی پس اندان او دید که از اعضا و اشکال و حیوانات
 در شکم مادر پس بیرون آمدن از شکم اسان کرده اند تا متولد شده نشود و نما یافت
 تا بعد بلوغ رسید پس عمر آید او را بوقت انتهاء عمر پس خاک در آورد او را تا همجو
 سردار بر سرها هماینگفتند پس چون خواجه خدای ترنگ کرد اند و ان وقت نشور
 بمشیت حق سجانه باز بسته است **قول** کلاما یغض بالمرع حقا که انسان فرموده
 حتی را بگذارد و بعد دوزیشاق و فغان کرد و امر ایمان و طاعت را انسان کافر کردن
 نهاد **و گفته اند** و در کران بهما سفند اند که مراد ازین انسان هماد میان اند از کا فرد
 مومن چه هیچ آدمی اداای حقوق امر الهی و سکر بغیر نامتناهی کما یشعنی بیرون نیامد
 و هر که بیرون نتواند آمد اگر چه عمر فوج در اداای حقوق سیر آورد بمقدار یک دم زنی
 راحی بجای تواند آورد **تقطع** بده همان به که نقص خرابش عاثر بلکه خدای او سرد
 و ارنه سزوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد **فلینظر الانسان الی لهامه انا**
صیبتنا الماء صیبا ثم شفقتنا الارض شقفا فانبتنا یها سبیا و عنبیا و قصبیا و زینیا
و نخلا و حدائق غلبا و فاکهه و ابا پس باید که نظر کند آدمی بخوردنی خود
 و بنظر اعتبار دران بنکر و بر بند که عیبه و عیبه و یکدام حکمت و تدبیر ایجاد واحد
 کرده میشد و با کم ما بحسبیم آبا از او بر محقق پس بشکافیم زمین را شکافنی پس
 بر ویانید بر دهن زمین دانند که قوت توان کرد چون حنطه و غیور و امثالان و تار انکور
 و قصبیا و پیست و درخت زیتون و خرماسانیا **قول** و حدائق غلبا و باعنا دیوار است
 بزرگ درخت و بسیار سرهم آورده و بشکاف کشته و فاکهه و بیوه ها توژان و بیوه های

خوشک یا چو کاه حیوانات رویشی و عیار و اوها **شامانکه و لاغرا کمره ناز** **بیت القاصه**
 برای بر خورد آری شما برای منع چهار با بان شما **عشده** این رو باد رسد و نه شید و فلك
 در کار اند **تا تو نانی بکشاری و بغلت نخوزی** همد از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
 شرط اضاغ نیاشد که تو فرمان نبری **قرئله** فاذا جاءت الصاخة معنی جرن سابد
 آواز کرگند که صیحه است که هر که بشنود کرگردد مراد فحده ثانیه است جواب اذا آنکه
 به بند احوال و شداید بسیار **بعد یقر المرء من اخیه و امته و ابیه و صلحته و**
بینه کل امر منتم یومئذ شان یعنی روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود امر و الفت
 و مهر و محبت و این نفرت بسیار بود که هر یک بخود در ماند و مجال خود گرفتار اند و
 نیز می اندیشند که مبادا در اناه حق برادری قوت و قوگدا شقی شده باشد و او را شقی
 در او بزند **قرئ** و امته و ابیه و از ماد خود گریزان شود یا کثرت حقنی که او را
 بر فرزندت و از بیه خود نیز فرار نماید با و فور شفت و رحمت که از او دید و از زلف
 خود یا آنکه مویش و دندان او بوده و همین گریزد از فرزند ان با خال استظهار بلیسان
 و امید انداد از ایشان **قرئ** کل امر منتم یومئذ شان یعنی هر یک این مذکور
 در ان روز کار است که مشغول بشمارد او را از نام دیگران حق اقبیا و رسول که عندک
 زمان انسان در ان وقت و زمان محز قول یعنی معنی میسر آید و از ن تربیب ترقی در
 احب فالاحب صفت میگردد که او به از اخ اجانده و ان ایشان صاحب و از بی بنیه
 و در باب خود در همان در روز قیامت سخر عطا و احکامی منظوم است **حکایت**
 کشف آورد و در دریا شکست خسته نان جلد بر بالا نشست که بر و شی بران بخندد بماند
 کارشان بابلکه بگریخته بماند فی مکره موش را روی کریز فی موشان کرم بلچکان
 هر دو نشان از هول درهای عجب در غیر باز ماند خشک لب در قیامت نیز این غفایود
 صغی الخفا فی قوفی ما بود **و یوم یومئذ سفرة ضاحکه مستبشره و یوم یومئذ عظمها**
فیه ترهتافه اولیکه هر اکثره الحجرة و یوما باشد در ان روز تابان و در خشان و خنک
 و خندان بسیار خفت از دخول نیران و و صولی بروضه جان و در یوما باشد آنروز
 باز عیار و تیرکی فرماید انرا تا یکی و سیاهی ان گروه کرد الود که روشن سیاهی گرفتند

اشاد

ایشانند که بر یخ لعلی تا که با بکان و دروغ کویان و حیاه دلان که خاتم کار ایشان
 بر کفر و ضلالتی بود و جزای بر و فی عملی باشد **قلت** سون یعنی الخلد لغایض الخلد فی کل نفس
 و القلوب علی هر چه مادام الصبح تغسل و علی که و صیحه ما اللیل فی اللهم عسین

سوره التکویر میگوید و میسبح و عشرون آیه
 بست و یکبار سوره تکویر که بخوانی برای دفع بصله
 از بدت از بدت بکهدار بختد نص و هو الله ابنا

بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس کورت اذا النجم کورت اذا الجوز انکدرت
 دواب از امام احمد حنبل و او از ابن عمر رضوا الله عنهما نقل دارد که رسول خدا فرمود
 صلی الله علیه و سلم که هر که خوشتر دارد که قیامت را برای عین ببیند پس باید که بخواند اذا
 الشمس کورت و اذا السماء انقطرت و اذا السماء انقشفت و تکویر یعنی سجده است همچون سجود
 دستار و عقدها بر همه انداختن و تکویر اقباب عبارت از انست که انبساط نور او را از
 ان بساط غیرا در چینه و شععه صیاه او را از اقطار افاق در بختد و آنکه و شاکر کان
 نمرینه شوند **اذا الجبال سیرت و اذا العشار عطلت و اذا الوحش حشرت و اذا البحار**
جرت و اذا النعوس من وجت و اذا المورده سلبت بای ذب قلت و اذا الصغیر انشرب
و اذا السماء کنطت و اذا الجحیر سعرت و اذا الجنة ان لغت علت
نصرت ما احضرت و آنکه که گوهرها از جای خود برکنده شده در هوا مثل ابر و صحاب روند
شوند و چون ناخبا که از محل ایشان ده ماه گذشته باشد و زادن نزدیک شده و
 ان نفیس ترین مال عربست و از گداشته شود که بر وای رحی و مراعات او کسی ناخماند
 و آنکه که جانوران و حیاتی حشر کرده شوند و بسکد که مخلط کشته متعادلان عداوت پیشه
 و متخاضمان خصوس اندیشد با مجال اضرار یکدیگر نماید **و آنکه که در باها را اسخند**
 که مانند و شیرین و با تلخ در آمیزند تا هر یکی شود یا خشکانند یا کرده بنفسانند و از
 عبدالله بن عمر روایت میکنند که هر که در بار او بدی گفتی یا بحر حق تعالی نازا **و آنکه**
 که نفسها را جفت گردانند و هر کس را با مثل او بخشنده صلح را با صلح و طالع را با طالع یا

فوقی مومنان را یا خور عین وین کرد انش صفتی هر کس را با مثل او صاحب سازند و کافر را
باشنا طین یا اریح را با ابدان **۱** و انگاه که دختران زنده در کور کرده یا بر بند یعنی
قله و اسوا که بکدام گناه کشته شده اند عادت اکثر عیب آن بود که دختران را از خوف
درویشی یا از طوق عار بدستان زنده دفن کردند حق سبحانه فرمود که از قلعه او سوال کنند
وقولی است که از او پرسند که چرا کشته شدی و فایده این سوال است که کودک چون جواب
دهد که مرا و جرمی کشته اند تا قابل وی منقل و بخندول گردد **۱** و انگاه نامهای اعمال که بوقت
مرگ بندگان طی کرده باشند باز کشاده شود **۱۰** و انگاه آسمان برکند شود و در صحنه **۱۱**
و انگاه که در رخ افروخته شود حق بغضب خدای تافته شود بیشتر از پیشتر **۱۲** و انگاه
که بهشت نزدیک کرد اندک شود بدست خدای **قیل** بدانند بعضی بجهت حاضر ساخته باشد
از اعمال خیر و شر و این دو واژه حال کشتن دنیا تعلق دارد و شش دیگر بجز تعلق آن
جمله مشاهده و نکردند که از رنگ وید چه فعلها از سر زده اگر چه است ما او
گرامتی و عطاشی است و با هر نری ملامتی و عیاشی بر سکی حرف خورد که جزا داده
فرا کفر تم و برندی اندوه کشد که جزا مرتبک ان شدم و ان حرب و اندک جمع فایده
نهد تا اختیار رنگ وید بدست باید که بکوشد و چون اختیار از دست برود
روز فایده ندارد اگر چه زار یا در جزو شد **فلا اقسم بالحق الجوار الکفن واللیل الحسین**
والصبح اذنا ننفس الله لقول رسول کریم ذی قریه عشت ذی القریه
مکین مطاع ثمر امین فما صاحب کرم مجنون بسو کند مخورم بسا رکان بهمان شوند
در روز **قره** الجوار الکفن روز بندگان در مغارب خویش و بوقعی صبی
است ظاهر بندگان شب بعد از خفتن بالبنهار و همی الغیبه و بعضی بر خسته صبی
فرود می آید که سواي شمس و قمر اند یعنی کوان و بر جسد و بهرام و زهر و عطارد
که خونی ایشان رجعت است و کون استقامت و گفته اند خنس کا و کوی است و کنتی
قره واللذی اذا شعس بسو کند جنبه انگاه که روی او در و هو را از آبک کرد اند
باز پس روز و روشنایی باید اید و کله عسر از کلمات اضداد است و سو کند صبح انگاه
که دم زنده صبی طلوع کند و نفس او مبداء طلوع او است جواب قسمه انه لقول رسول

کرم

که بر است یعنی بدست حق که قرآن بر او است خواندنی فرستاده است برزگوار نزد خدای
یعنی جنات علیه السلام **و در بیان آورده** که مراد از رسول کرم محمد است و بوقول اول
دی قوت صفت حق است باشد در قلعه منصفات و صحنه نمود نزدیک خدا و ندر عرش
مکین با جاه و منزلت **قره** مطاع فرما بزه شده در میان ملائکه یعنی هر چه کوبد فرما بزند
قره فرامین در آسمانها یا اسانت در روی کذاری و اگر رسول کریم بر عهد فرار بود پس
صاحب قوت محمد است در طاعت و نزه خدای صاحب قدر و بکانت و مطاع یعنی
مستجاب الدعوه و امین بر اسرار **قره** و ما صاحب کرم مجنون و منت صاحب شما بفقیر
در بولته جنبه کان میزید و آنچه کان می برید از جنون و بی خطای منکرات **و لقد آتاه**
بالحق المبین و ما من علی العیب یظنن و ما من بقول شیطان رجیم فان ذمیرین
ان هو الا ان کر للعالمین و بدست حق که دید سعیر جبرئیل را بر صورت اصلی بر افروختن
یعنی مطلع آفتاب و منت سعیر علیه السلام بر جبهه ها پوشید و آنچه بودی انی معلوم
او کرد و جعل که شما را تعلیم نهد و از شما بپوشد و منت قرآن مکتوبی مرعایان را
بانت محمد صلی الله علیه و سلم مکتوب عالم وادم **قره** لمن شاء بدست از عالمیان
یعنی قرآن موعظه است مکتوبی را که خواهد از شما آنکه مستقیم شود در راه خدا و بر وی
حق کند **آورده اند که** ابو جهل چون این آیت شنید گفت این کار ما راست و بخواشن
ما وابسته اگر چه او هم مستقیم نشود و اگر چه او هم نشود **و ما نشاءون الا ان ینشاء الله**
رب العالمین و نخواهد شما استقامت و هدایت را مگر آنکه خواهد خدای پروردگار عالمیان
مشیت شما را درین عبادت مشیت بنده نیز بمسیت حق وابسته شده شیخ ابوبکر واسطی
فرموده که حق سبحانه تار در همه و صفها عین ساخته است محرفی مکتوبیت او بکنی
مکتوبت او و همان بنری مکتوبیت او عاصی بنوری مکتوبت او پس تو چه داری و بکدام
قدرت و اختیاری ناری و حال آنکه تراجم نیست **ست** زس تا با همه همجیم در هیچ
چه با چه سر همه همجیم در هیچ **قره** سور الکبیر و الحمد للواحد الحزیر و الصلح علی البشر الذیر

سور الانفطار مکینه و آیه سبع عشره

هر که هفتاد بار بخواند
سوره الفطار برکت دارد
بجز و هر مائید که از برود
حق تعالی رساندش به راد
اگر در کربه میکند بسیار
هفت نوبت برای او تظیفند
که بخواند که کند کربه
شود از خلق او عزیزتر و شریفتر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ **اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ** **وَ اِذَا الْكُورُ انْفَجَرَتْ**
 هرگاه آسمان شکافته شود و کواکب فرو ریزد آورده اند که کواکب بر مثال قنادیل
 محلقه از بیش طاق فلک بزرگهای نور دیشند بدست ملائک داده اند چون بافتار
 سماوات اهل آسمان میزند و سلسل از دست ایشان بیفتند کواکب بر زمین ریزند
وَ اِذَا الْبُحَارُ جُرَّتْ **وَ اِذَا الْتَبَوُّرُ بَعِثَتْ** **عَلَّتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّتْ** **وَ اعْرَجَتْ** **وَ اِنَّا كَاذِبَةٌ**
 دریاها روان کرده شود یعنی از بعضی دریا راه دیگر بیکر بکشایند و هم یک دریا شود
 و آنگاه که کورهها نیز وزیر کرده شود یعنی خاکها را بشویند تا ذرات و مدقوبات
 هر بر روی کار آید و اموات و غیران ظاهر گردند و مردگان زنده شوند و چون زنده
 نشوند که عبود حقیقی و مرجع حقیقی که جان افزین عالم است بنفع اسرائیلی نداء کوفوا
 اجباء در مد ارواح موفی رقص کنان باشباح بیوزند و بدی زنده شود **بِسْمِ**
 بوی محبوب که بر نفاک اجبا کذرد **بِسْمِ** عیاشند اگر زنده کند عظم مریم **بِسْمِ** بدانند غرضی
 ایجه از بس فرستاده از جنبر و شر و ایجه از عقب گذاشته از ترک عمل ماقبه و گفته اند
 داند که چه کرده است باول عمر و آخر عمر آنگاه خطاب رسد کافر **بِ اِیْمَانِ الْاِنْسَانِ مَا تَرَكُ**
بِرَبِّكَ الْكُفْرَ الَّذِیْ خَلَقْتَ نَفْسَکَ فَعَدَلْتَ **فِیْ اَیْ صُوْنٍ مَّا نَشَاؤُکَ** **وَ کَذٰلِکَ اَیْ اَدْمٰی** چه چیز
 ترا بفریفت تا کافر شدی مجذوبند بزرگ خود و گفته اند فریبند او دشمنی مسلط بوده
 یعنی شیطان با جهل او ایستادست هوا با محبت دنیا آورده اند که نوبت است در نشان
 ابواب الاشدین است که حضرت رسالت و ایمازند و بعضی بوی نرسند انجامی گویند
 که چه چیز ترا غم کرد ایند تا از عذاب خدا این شدی و او با همال الهی معزور شده بود
طایفه از مفسرین بر آنند که این خطاب عامست معنی چنین که آدمی چه چیز ترا مغرور
 ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلبر گشتی در زمانه مانی منصور عمار گفته که اگر خدای
 که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرضی که یک در معالما آورده که اهل شاد است

میکنند

میکنند اراد اسم که بر زمین محل اذهر اسم که با محبت تلمین است بندگ ناما که می
 فریب شدیم که بر می تو **قُلْتُ** چون تو داری بر زده لا تقطن من جوارحهم زعصبا و
 چون تو هاشکسته نمازی در است **قُلْتُ** من خطاها بر باید عفو است **قُلْتُ** الذی خلقک آن
 خداوندی که میافرید ترا و میخوردی بس راست که اعضا و اجزاء تا بس ترا از خلقت
 غرقو ممتاز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت دیگر جویا است در هر صورتی که خواست ترکیب
 کرد ترا و در صورت **کَلَّا بَلْ نَعْبُدُکَ بِالْاَدْنٰی** **وَ اَنْ عَلِیْکَ لِحَافِظِیْنَ** **کَرَامًا** **کَانَ بَیْنِیْ وَ بَیْنِکُمْ**
مَا تَقُولُوْنَ نیست خواجه کان می برد که قیامت باشد بلکه شما تکذیب میکنید روز جزا
 را از روی عناد و بدستی که بر کردار و گفتار شما نگاهبان اند از ملائکه که اما بزرگان
 نزد خدای عزوجل نوبتندگان روز نامه اقوال و افعال شما میداند بجهت میکنند از نیک
 و بد و از روی دانائی میسنهند **اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ عِزْمٍ** **وَ اِنَّ الْجَهَنَّمَ لَفِیْ حِجْمٍ** **صَلِیْ**
بِیَوْمِ الدِّیْنِ **وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَافِلِیْنَ** **وَ مَا اَدْرِیْکَ مَا یَوْمِ الدِّیْنِ** **قَرِیْمًا** **اَدْرِیْکَ مَا یَوْمِ الدِّیْنِ**
 بدستی که شکوگان و فرمان برداران در پشت اند و بدستی که دروغ گویند و سنگران
 خسته در دوزخ اند در آسند بدوزخ روز حساب یعنی قیامت و بستند بخارا از دوزخ
 غایب شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون مابند **قُلْتُ** **وَ مَا اَدْرِیْکَ** **وَ چه دانای تو که**
 جنت روز حساب و جزا بر تو چه دانای که جنت روز شمار رسالت عظیم نشان آورند
 یعنی حقیقت و کتبه از هر کس در نهایت **یَوْمَ لَا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَیْئًا** **وَ اَسْمٰرُ یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ**
 روزیست که مالک نشود هیچ نفسی برای نفسی دیگر چیزی را از منفعت یعنی هیچکس نتواند
 که بگذرد و قیمت خود نفعی بکسی رساند و حکم و فرمان آرزو مر خدا تراست از تنگنا
 دهد انرا که خدای در حق اند **خَاضِعٌ لِّسُوْرِ النَّفْرِ** **وَ لِحُدُودِ الْاَوَامِرِ** **وَ الْقَوَارِیْ** **وَ الصَّلٰوٰتِ**

علی من آيات بهرت و علی که و صبیحا غایب الغوم و لغت

سورة المطففین ایماست و تالیف آیه

کودک اگر چه میکند بسیار	هفت نوبت برای او تظیفند	که بخواند که کند کربه
کرد اندر بر وضع و نوبت	همه بسندیده سیرت و اخلاق	هم بصورت کربه

بسم الله الرحمن الرحيم ويل للمطففين

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن تقصیر تمام ورش داشتند که در هر روز با کیل
تلبیل بازی میداشتند و اشتقاق تطفف از تطف است و آن قلیل را گویند و ظاهر
است که هر که از کیل او وزن واحد سرته کند توان گرفت مگر اندکی چون حضرت رسالت
پناه از مکه هجرت نموده فرمودند در انشاء طریق آن سوره نازل شد یعنی وای مرا که از کسان
در کیل و وزن کوتند در مدینه مردی بود که او را ابو جهنه گفتندی دو صاع داشت
یکی که بزرگتر بود بجز بیدی و دیگری که خورد تر بودی بفرقی حق سبحانه در باره او فرستاد که
الذین اذا اکتوا علی الناس یشتقون و اذا کالوا صموا و یرون نوره عینهم
یعنی آنکه چون مستانند بر همانه از مردمان برای خورد تمام میستاتند و چون می بینند
برای ایشان با میسختند حقوق ایشان را می کاهانند و زمان بد نشان می رسانند
در فصل سبعین آورده اند که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بفر دوزخ در آورده
میان دو کوهی آتش بنشانند و گویند که سنجید و کیل کنید یعنی آن کوه های آتش را
بسنجید و کیل کنید او را تا بسنجید و میسوزد **تو که در می و پیش ستانی نگاه و وزن**
روزی بود که از کوهیست خبر کردند **الایظن اولک انهم یسرفون یسرف غلیظ و یسرف**
یعرف الناس رب العالمین ای مانند اند و معنی ندارند آنکه در پیش ستانی که فرود ترازا
که ایشان بر آن میخسختند مردوز بزرگ را روزی که سای ایستند مردمان مزحکم از پیشکار
عالیمان را یعنی از بای نشینند تا فرمان نرسد و سیصد سال در مقام هبیت بایستند
و کسی با زهر سخن نباشد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شفاعت کند و از مقام
هبیت بر توفیق هماسیه آوند و این شفاعت کبری باشد **کلان کتاب الفجار یعنی سحیرین**
و ما آدریک ما سحیرین کتاب مرقوم و یل یومئذ للکذیبین حقا که نامه اعمال کافران در چنین
بود و آن صفحه ایست خوف بریزد و فریخ پوشد حان کافران و نامه اعمال ایشان در دان
بود **و بروات کتب الاجبار** بشوئت بیست و سه که کتاب فاجران با سمان بریند از قبول آن
یا کنند بر زمین باز آرند قبول نکنند برتر هفتم زمین بریند و در چنین که موضع المیس و سحیرین
شکر خیسر پوست بنهند و چه دانی تو که سحیرین هبیت جای بر هرل و هبیت است کتاب

بخار کنای است نوشته شده و علامت کرده و علامتی که هر که ببیند و اندک در دان خیر
نست **ویل یومئذ للکذیبین الذین یکذبون بینهما و لکن یبکفیان الاکل عتدا تم**
ویل کلامیست جامع جمیع شد اید و مکابد یعنی عذاب و عقاب و شدت و سخت افزون
مکذبان است آنکه کذب کرده اند و بیخارا و باور نداشته اند با وجود صدق قول
حفا و رسول در چنین مقام تکذیب افزون کند مگر ستمکاری از حد در گذشته در کتبه
و حی باکی **اذ اثنی علیه آياتنا قال اساطیر الاقربین کلام بل دان علی قلبی هم ما کافرا**
کسیرین کلامهم عنهم یومئذ لعلی یومئذ چون خواند شود بروی آنها کلام ما گوید از فرط
جل و اعراض از حق که آن افسانه های بیشین است **توله** کلام بل دان بخانت که میگویند
بلکه غشای غفلت و غرور پوشید است دل های ایشان را یا زکار را کار بران گرفته
بسیب کب انا م و بیست است آن روی دل ایشان زنگ زده شده **و در چنین آیه** هر گاه بنده
نا بد نگاه **آه کما هی اشد نطقه سیاهی** در دل او پدید آید و در دل را فرآورد **توله** کلام انهم
حقا که ایشان از کرامت و رحمت بلکه از نعمت دیدار او نکار خود در پرده و حجاب باشند
از اسام مالک معقن آن است بر شیدید فرود کسری سحانه بچوب سازد اعدای خود را تا دیدار
او را شوق اندید و بخیل گردد بر دل های او ایاء خود تا بلغای وی برسند **امام شافعی** درین
مقام فرموده که لعلی یومئذ در شان کفار و اور شده استدلال می توان کرد بر آنکه مومنان را
دولت دیدار خواهد بود و درستان بچوب خواهد شد تا فرقی میان مومنین و کافر باقی
ماند **نظم** کوی بهشت سهمانی است **بی دین مزبان چه باشد** که دشمن و دوست
را حاجت **بی فرقی دران بیان چه باشد** **فراهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی**
کنتم به تکذبون پس بده یعنی که مکذبان در دانند بد و فریخ پس گفته بشوند یعنی زیانیه
که این عذاب است که شما از شامت تکذیب رشید **کلان کتاب الابرار یعنی علیین و ما**
ادریک ما علیون کتاب مرقوم رشید المقربون حفا و بد یعنی که کتاب اعمال نیکو
کاران در علیین باشد با سمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائم یعنی بوع از عرش
و گفته اند سده المنتهی است و چه چیز تراد اناسخت که علیون چه چیز است یعنی کانه
است عالی و با مکتب و کتاب ابرار کتابست مرقوم یعنی بنشانهای خیر و علامت

تکرمه حاضر میشود همان کتاب که در آن ذکر کرده اند که آن علی بن ادهم است
آن برزق و کافه شیدا زند و روز قیامت بر خور آن کافر خواهد داد **ان لا یزال لقی**
نیم علی الایامک یظنون تعرف فی وجوههم نغمه النعم یسوقون من ریحی محن و غم
سک فی ذلک یلبسوا فی اللثامون بدست کسی که بنگان و نیکوکاران در بهشت برخت
و سر برها آراسته میکنند بنغمه معتم و آنان شادمان و فرحان میکنند با یکفراوی
عذاب ایشان در دوزخ نظر میکنند و هرگاه بر سرخت نشسته تماشا می بینیم که
از آن مخلوق و منقاد کردند نمایند **قول** تعرف یعنی شناسی نوای کرده در روی بهای
ایشان ترنازی نعمتهای بهشت و بهجت و درونی نعمت جلیله از روی درخشند اهل بهشت
و ملوک در دنیا می بینی **قول** بسوق من ریحی ریحی از اسما و حراست که وصف است
خوشبو و سفیدخالص هر کرده آینه و ظرف او مبر و بجای کل شک است و گفته اند نعم
اشامیدشت بر دلخوش و مهربان صیانت از آیش دست غم و ابرام مران خود
برد از دوزخ و بدل بغش میباشند و درین شراب باید که رجعت کنند رجعت کنندگان از کافران
علی کشاید شراب آن کردند **و من لاجل من تسیر صیبا بشریب بها المقربون** و امسکی
رحیق از آب چشمه تسنیم است **در بیان آیه** که تسنیم اسم آب است که از تحت عرش
بهشت بریزد و گویند چشمه آب است در هوا و از کذرها بر طرف و اوانی مفران میسوزد
چشمه که می آید مانند نزدیک شککان بارگاه عیالت یعنی مفران صرف آن مشق شدند
و مزج با بار میشدند و در بعضی **صلحیا نوار لطفه** دارد که چون مفران با مسوی شغول
نشده اند و مشرب معرفت را از امتزاج محبت غم محفوظ داشته اند شراب ایشان نیز
صرف خواهد بود و انانی که محبت ایشان ایمن بود شراب مزج باشد **بیت** ما شراب عیش
میخواهیم فی دروی غم صاف خوشان دیگر دردی فروشان دیگر **صلحیا نوار** که هر چو
انارست بشراب خالص که از کدیمات خار کنین مصفا باشد تا کسی از مفران انس و
نزدیکان بارگاه قدس جاشنی بماند آن آرزید از سر این سخنان موی عیشم جان او نه موند
بیت سه پایه ذوق در جهان مسوق عشق است آنها که ازین می بخشیدند حد استند
آورده اند که صنادید و پیش هرگاه فراق صحابه چون عذاب و بدل و صیبه رضی الله

عصم

عصم را بدیدند بی عزت و استیلا از آنند ایبت آمدند که **ان الذین اخرجوا کالی منی**
الذین آمنوا یصعقون و ان اسما علیهم یصعقون بدست کسی که انکار شکر آورده اند
بخندند بر مومنان صحابه و چون بگفتند مومنان غم میکنند بجهنمها و چشمک می زنند بجهت
استهزا **در کتاب آورده** که روزی رفیق کره الله و جهیم با جمعی از مسلمانان میگفت منافقان
بچشم و ابرو اشارت ها کرده خندیدند و نزد باران خود رفته گفتند که داس و برس ما امروز
حضرت ایشان بودند و خند بسیار برین قول کردند و علی هنوز مسجد رسول فرسید بود که
که این ایما فرود آمد که بر همان و منافقان بر مومنان میخندید و بچشم و ابرو میخندید
و ان انقلبوا الی آهلیهم انقلبوا فکبهین و چون باز میگردند سوی کسان خود باز میگردند
خون و شادان و از مزه طراقت لذت گرفتگان **و ان انا و هو تالی انهم کوا لقتلون**
و ما استلوا علیهم حافظین و چون ببیند کافران و منافقان مومنان را با یکدیگر گویند که این
کوه که تابسان میماند که راه اند و حال انکار فرور شده اند اهل کفر و نفاق حافظ
و نگاهبان مومنان تا کواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان **فایده از این آیه**
انکار یصعقون علی الایامک یظنون پس روز قیامت مومنان نیز رو قیامت حال کافران
خند خواهد آمد زرد در حالتی که بر خجتهای آراسته و سر و پاها و عیو بر آسته نشسته نا ازان
و خندان و شادان و فرحان یکدیگر دیده میکنند کافران و منافقان که بجالی بد تر از حال ملک
در سلسل و اغلال مقید و معذب اند **در اخبار آمده** که از برای حسرت کافران و منافقان
در از بهشت بکشایند و در زمین با بگویند پیاسید بهشت روان شوند و چون نزدیک در
برسند حارسان و حوزة بهشت در روی شناسندگان برینند ایشان در کمال شرمندگی و
افعال خوار و زار بدو رخ باز کردند و مومنان ازین طرافت بخی خجالی خند ان کردند **هل**
لرب الکفار ما کانوا یفعلون یعنی ای کافران شراب کردار بد خود کرد در دنیا بشنا بقتل آورده
بودند رسیدند استعمال لفظ توای بجای عذاب نظر بر استهزا و تمکیر است لعن برای خویشی
مومنان منافقان و کافران را با داش دارم تابعی خند آنها در دنیا امروز مومنان بر حال
کافران در بعضی میخندند **تمت** سورة النطق و الحیر للکره اللطیف و الصلوة علی الرسول
• الزیت و آله و صحبه ذی الفضل الشریف •

سوره الانشقاق

سوره الانشقاق یکصد و پنجاه و سه آیه

هر ذی و از کشتن زادن	روز زهدان شود کوی بد	صفت و انشقاق بر وی خوان
تا بختند خدای زود شفا	و آنکه بر سدا تقزین کور	خواند این سوره را صلح و سیا

ناشود کورا و جور و ضمه فراخ در قیامت شود شیخ او با

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَأَذتُ لِرَبِّهَا وَحَتَّ
 انگاه که آسمان شکافته شود و جبهت زور آمدن ملایکه عذاب و اذت من لادن و صی
 الاشتع ای و استعت زبیا و عن علی رضوانه عنه منشق السماء من الحجرة و از بی عبارت
 مراد است که آسمان اطاعت کند در انشقاق اطاعت مامور هر گاه که امرها که مسطاع
 بود و از دشواری **قوله** و حقت و می من الحقیق الجدید با لاطاعه لورود امر القاهر
 المعتد الذی لا یتاقی علیه مراد **و اذا الارض مدت و الفت ما فیها و تحلت و**
اذت لربها و حقت و هر گاه که زمین کشیده شود یعنی زمین باز گشتند و کوهها و دریاها
 از میان بردارند و بیرون آفتد البته در میان اوست از کیهنیا و اموات و خالی شود
 از زهد و فرمان برد حکم زور در کار خود را و او داسن او راست انقیاد حکم قاهر قادر
بحواب اذا است که بر بینه انسان ثواب و عقاب **یا ایها الانسان انک کاو ح**
المریک کلتا فلیقده فاما من اوتی کتابه فیه من یتق بحساب مما آتاه یتقلب الی
اهله من ردا ای آدمی تو کار کنش بر رخ الکیح الجد و الجهد فی العمل و الصبر فی ملاقه
 للرب و المراد لا مغرک مند و اگر ضمیمه ملاقه کدح راجع بدانند معنی چنان شود
 که جزا آگد و کدح با و در سد جلیغه در حدیث آمده انما هی اعا لک تزد علیکم و فی تفصیل
 بود لخته که فاما من اوتی کتابه فیه من یتق بحساب مما آتاه است و نامه اعمال او بدست راست
 بی حساب او سهل کند در مناقشه که برود شوار کرده و بر وایت عا بنه صدیق
 که گفت فرمود رسول خدا که لیس لحد محاسب الاعدب عایشه گفت آیا نه خدا فرموده
 که فاما من اوتی کتابه فیه من یتق بحساب مما آتاه حضرت فرمود که این فرض
 است نه حساب و من فو قش فی الحساب عذب او قال هلک و هم از عایشه است

که فرمود شدیده رسول خدا را کرده **اللهم حسبه بنی حسبا یا یسیرا** قلت یا رسول الله
 ما الحسب و الیسیر قال ان یقله کتابه فیتقیا و لیسیرة قلبه و یقلب الی اهله من ردا
 و باز کرده بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان ما یقبله خود اهل اسلام ما بنان خود
 از خود را یقین خرم و شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت **و اما من اوتی کتابه**
و داه ظفره ف ضیق ف ید عوا یسودا و یصلی سعیرا و اما آنکه داده شود نامه گرفتار
 او از بی نیست یا بدست جیب او و بخشان بود که دست راست او را بر کتف او بندند و دست
 جیب او را بر پیشینت و از آن طرف نامه بدستش دهند و چنان کس زود باشد که هلاکت
 خود را نمکند یا کوبد و آنچه را و آن کله هر طلب هلاکت است و در باید بانقش افروخت
انما کان فی اهله سرورا النطن ان لن یجود علی ان مریر کان یر یصیحا بدستی که
 این کار فرموده است در میان کسان خود در دنیا شادان و نازان بمال فانی و جاهانه پایدار
 بدستی که او کمان برده است آنکه باز کرده در دعوت و حشر خدای **قوله** علی بعضی ارباب گشت
 خراشید بود بدستی که بخدای صفت باعمال او بینا بسو او را فریاد خواهد گذاشت بلکه بجنس
 خواهد آورد و جزا و سزا با خواهد رساند **فلا اقسم بالشفق و اللیل و ما یستوی القبر**
اذا انشق لربکم طیقا عن طیق فاهلکم لا یستون و اذا فری علیهم القرآن
لا یجلفد بس سو کند محرم شفق و ان حرم است که بعد از عزیمت اقیاب در افق مغرب
 دیده شود و شبوبت ان علامت وقت حشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام
 احمد و صاحبین رحمهم الله و امام اعظم فرموده که ان ما خواست که بر عقب ان حرم نماید
 و جوی براند که ان باض اصلا غاب نمشود بلکه متردد است از افق با فقی و سو کند شب
 و آنچه جمع کند و بی نشد بعضی قسم بر چه ای که شب در ظلمت خود فرو بیفتد و سو کند بماه
 چون بکمال بدست رسد شمارش بر شید و ملا فی شویط طبقا عن طبقی حالی را بعد از
 حالی که مطابق وی باشد در شدت و هلاکت مراد مرکت و شداید قیامت و موطن
 احوال آن که بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر **ناهدی آورده** که مراد تحویل آدمی
 است از حال عالی پس از نطفه معلقه و از آن بطنه و عظام و خلق این با تمام که بعد
 از در آمدن روح حین شود و ولید و وضع و صی و مراهق و غلام و بالغ و شباب و کهنل

سوره انشقاق

سوره انشقاق

و شمع و مهر بر فروت تا آخر احوال **قرن** فاله لای منون بن بیت آدمیان را که
 با وجود آن حال نمی گزیند بخدا و در وقت **قرن** و اذقوی القرآن لا یجدون
 و چون خوانند می شود بر ایشان قرآن سجد می کنند برای تادوت و بعضی **انما** ایجا
 سجد میکنند و بعضی در آخر سوره و او هر چه اینجا سجد کردی و کفنی ازین ابوالقاسم
 اینجا سجد کرده ام و همیشه سجد کم تا او برسم ان سجد سیزدهم از قرآن و صلیت **تک**
 ان سجد جمع گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد در صفات تنزیه
 و تقدیس را و سجد تا کردن کفار و کفار از جهت تصور دلیل و انقطاع عجب است **بل الذین**
کفرنا بکنه یون **والله اعلم بما یوحی** **فیشهرهم بعذاب الیم** **الذین آمنوا و**
علوا الصلوات لهم یومئذ یخرون بلکه آنکه تکوین و بندگان کذب قرآن میکنند و در آن تذکر
 نمی باشد و خدای دانای تر است باینکه تکوین میدارند و بدل خود و از کفر و از کتبتن
 در سحر و سحر می خوانند پس بشارت داده ایشان را بعذاب درد تا کسحت و ابراد با لفظ
 بشارت از روی تکوین است **بل** لکن آنکه کرده اند و اعمال شوم و بجای آورده اند
 بر ایشان را از روی غرضی است یعنی از کمال استحقاق محتاج بان بلیت که بر ایشان منته
 بنهند ما غیر مضمون معنی ناکاسته و ناریک **تک** سوره الانشقاق و المجد الواحد الملاق
 و التلو علی الکامل بالاتفاق و علی آنکه و حجه و اهل بیت الیوم التلاق

بکر

سوره البروج سبکده و اهل ایشان و عشرون آیه

کرسد نوبت بروج بر خالی	سیر هر کوی تکوین	بسته کرده زبان بدگویان
برق از فیض فضل مرسان	وانکه از جهت بواسیلت	ختم این سوره اش دوانی

هست قرآن دوا هر چه می تاکی ای دل به در در باقی

بسم الله الرحمن الرحیم والسموات ذات البروج والارض والعرش و ما فیهن
 و سوزند با سمان خداوند بر جها مراد بروج انشا عشت است که سوراقتاب بوظیف متوالی
 از محل بنور و از نور عیون تا اخر از مغرب مشرف سیر میکند و نظام عالم سفلی باین

سوره البروج

منطقه و مربوط است با مراد منافی بقدر است که آن صلیت و هفت منزله اند با آخر ادوا که
 عظام اند با ابواب شما اند چیز فوازل از عمر مذکور بظهور می رسد و سوزند برون
 و عا داده شده یعنی قیامت **قرن** و شاهد و سوزند بشاهد که الله است که هر چه می
 می بیند و میداند و مشهور و سوزند بگو می داده برو که بند است و بوقی شاهد غیر
 ماست صلی الله علیه و سلم و مشهور است **بشاهدات** حسیب اند و مشهور ام دیگر
بشاهدات حسیب اند و مشهور خود ام **بشاهدات** اعضا اند و مشهور انسان **بشاهدات** اسرار
 است و مشهور حلیان و طایفان **باعتراقات** و حاضران عرفات **بشاهدات** یوم الغر است
 و مشهور غیر کشتگان **بشاهدات** روز جمعه است و مشهور مصلیان نماز جمعه با آدم
 و ذریه او **بشاهدات** عیسی و مشهور استان **بشاهدات** شب و روز و مشهور عاملان
 درو و بر جمع تقابیر جواب قسم است که **قتل اصحاب الاخذود** بدستی که هلاک
 شدند و ملعون گشتند خداوندان شکوه در زمین و ایشان بت برستان بودند اهل
 ذوق اس معنی در زمان او ساحری شنید بت پرست بود کرد در زمانه سالی که امید
 از خیانت خود قطع کرده بود نزد ملک وقت که ذوق اس بود آمد اطهار کالات خود کرد
 که چون مشرف بر موت شاه ام جیف است که معلومات من بعد از مرگ از صفحه دوزخ کار
 بخورد صلاح است که جوی قابل بر بزرگ من بسیاری که او را در فنون علوم و صنوف
 حکم و رسوم شناساود اما اگر از اخلاق محبت نظام مهابم عالم در جهان از من
 باز ماند ملک را این سخن معقول افتاد ببری بوی سپر و ساحر بعد تمام بکشید و
 خرقه کالات و خلافت خود را در بر بپوشید اما سیر ضمیر این بر حقیقت خدا شناسی
 و توحید مایل بود اتفاقا این جوان خدا طلب و وزی بدین راهی رسید و با او محبت
 داشتند طریقه رهبانیت بستند و مدین راهب متدین گشت و تحصیل علوم معارف
 و حقایق بر وجهی حاصل کرد تا بیض اجابت دعا مستفرض گشتند مشغاب الذیوع
 کردید و یک دو مرتبه در دفع شره زیارت مثل شیروا از دهها کس راه برخلافی گرفته بودند
 دست حق بر دست خود را بر پشت شیروا از دهها کشید از سر راه خلایق بر کرد آید
 از باب حاجات روی بدعتی او می آوردند و حاجت روا میشدند تا روزی

تصد اصحاب الاخذود

بسم الله الرحمن الرحیم
 سوره البروج
 بسم الله الرحمن الرحیم
 سوره البروج
 بسم الله الرحمن الرحیم
 سوره البروج

بروصف هشت مبدی خالی از در با خرد گفت سده لبنة التي وعد المتقون
صراع ان چه منزل چه هشت ان چه مقام است اجناس قندی از ان چهار بود آ
 و برینت بسته بمن با زامد مردم ان کوهها بردن و بلذند و حمل بر این کجی
 کرده قضیه در زمانها افتاد تا حدی که احوال او بجا و بر رسید او را طب داشته
 بمنزل بخت نشاید و قصه از اول تا اخر که کعب الاخبار را طلبیده از سخن عارف
 هشت آهین در روی زمین رسید کعب گفت آری شهر بست که سخن جخانه او را در قرآن
 یاد کرده که بختی مثلها فی البلاد و اثر اشداد عاقل ساخته و او را دنا عظیم قدر بود
 و نه صد سال عمر داشته هجا در عالم زری و جواهری بود همه را جمع کرده صد هزار
 استاد کار با هر یکی هزارینا و هفت صدان تعیین فرمود تا شهر آدم را بساختند و سیصد
 سال با تمام رسید ده سال دیگر تهیه راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را استدعا
 داده جمع کرد و از دار السلطنه خود تماشا به آن شهر منبر بگشت یک شب راه در میان
 ماند بود که با سر حق تعالی فرشته بر منبر نگاه این جمع کثیر صحه برد و در آنجا ساخت
 و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خواند ام که در زمان حکومت تو مردی کویا
 با اسرخ زین سیزدهم که بر روی کمال و بگردن او نشانی باشد بطلب شهری بد بخارسد
 و از اینند پس بار بگرفت و این غلام را دید گفت هو الله ذلك الرجل **و نزل الذین**
جانها الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکفروا بها
العناد فصب علیهم ربک صرنا عذاب ان ترک لیا المرصاد و دیگر چه کرد
 خدای تو بفرمود آنها که میباید کوهها را برای ما وای خود بنوادی **قری اول** و فرعون
 ذی الاوتاد و بعد که فرعون خداوند ملک قوی و لشکر بسیار با صاحب اوتاد که باز بگردان
 بر بالای آن بازی میکردند با بیکدیگر او مردمان را بطریق چهار رخ تعذیب میکردند **فرس**
 الذین انان ازین سه گروه که بجهل و غرابت طغان و زریه از حد در گذشتند در شهرهای
 که حاکم بوده اند بسیار کرد ایندند دران شهرها فساد و تباهی را که مخالفت با حق و
 ستمکاری بر خلق بود **فرس** فصی بس برینت بر ایشان آفرید که رتونی از عذاب
 چون هرب ضرب تا ز با ترحمت ترین عذابها میدانستند هر کوی از عذاب را سوسط

میکنند

عالمست بدیشان یعنی قدرت او شملت بر ایشان و از او فوت نماند شد و جان
 نشت که کمان زند در حق قرآن که سخن و شعر و کلمات است **له قرآن مجید فی لوح محفوظ**
 بلکه او قرآن شریف و بزرگ نوشته شده در لوح محفوظ یعنی محفوظ است از تعبیر و تبدل
 و تحریف **در عالم آورده** که لوح از یک دانه در سفیدست طول او از آسمان تا زمین و عرض
 و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای او از باقوت اجزاست و آن در کمان فرشته است
 در عین عشق و این اشارت بدانت که تکذیب او بیرون از انواع تکذیب است و سزا
 تکذیب نیست و چون در لوح محفوظ است این کذب چگونه تواند بود و الحمد للصلوات و

سوره الطارق مکه و آیه سبع عشر

دفع دیو بری سربار بخوان سوره الطارق ای خرد بود تا کنندی نهی از ایشان

ترسانند منحق دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم و السّمَاء و الطّارِق و ما ادریک الاطّارِق

الطارق من الطرق وهو الفرج و الدق و اطلاق او است بر هر آنکه در شب چه شبها
 در هایت می باشد و میخاند و درق باب و مراد با آن کواکب است چه شب ظاهر می شود
آورده اند که شبی رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرشته بود با عم خود ابو
 طالب ناکاه ستان بدی خشنید و شعله انشی عظیم از روی ظاهر شد او طالب ترسد
 و پرسید که این چه چیز است حضرت رسالت فرمود که این ستاره است که دیوان آسمان
 میراند و نشان است از آتای قدرت الهی جبریل با آن است نازل شد که و السّماء و
 الطّارِق سوگند حق آسمان و کواکب پدید آند و شب و چه داناکر تا نابدانی که طارِق
 جیب طارِق ستاره درخشان فرودان چون شعله اش جواب فرست **ان کل**

نفس لما علیها حافظ فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافی یخرج من
بین الصلابة الترابیة علی وجه لقادر نیست هم نفسی مکر بود قیاسی است نکه با آن که قول
 و عمل او را نگاه میدارد و احصا می نماید پس باید که نظر کند در اصل ایجاد خود که بنود
 و دید آمد و از چه چیز بوجود آمده افزوده شده است از آنی رخنه شده در حرم رانی

سوره طارِق دفع
 دیو بری

که بر روی می آید از میان شب و روز و در زمانه و سخن بپوشد توان بهر سستی که خدای
 بر او کرد اینند آن آب جلیلی که از آن سرف آمده توانست با بر جفت و اعاده
 ایشان بعد از موت قادر است **یوستی السراب فالمن حق ولا ناصر والسماء**
ذات الرحیم والارض ذات الصدع دوزی که مخفیات خمار بر او بر ملا سازند تا طبع نجیب
 و حسن از قبح میخیزد با فرائض اعمال بر اعرض کنند چون دوز و غسل جنابت و غیر
 که کس را بران اطلاع نیست و انسان بعمل او قابل بوده و مکره یا پرده بردارند از کردار
 بنیان و پس سوا آنها که از آن پدید آید **تکلمت** که پرده ز روی کار ما بردارند آن یکت
 که سواي دو عالم نشود و در آن وقت که پوشیدها پیدا شود پس نیست انسان را هیچ
 توانای در پیش او تا از عذاب خورما باز دارد و نه ماری که بعد کار او بجات از
 مکره حاصل شود و سو کند با آسمان یا باران و زمین با سکان که از آن نبات برآید
 و چشمهای آب برآید **انزل نزل فضل وما هو الا نزل انهم یکیدون کیدا واکید کیدا**
 بدستی که قرآن سخنی است فاصل میان حق و باطل و نیست از قول باری و هرزه و افسوس
 و مخیزه بدستی که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی که در درازند و جهت بیغیر
 من این جنابیت شتر از وقوع که کفار کید خواهند کرد و من نیز جزای کیدانشان مگاف
 خواهم نمود بطریق استدراج جزای مناسب آن **فهل الکافرین امسلمهم رویدا** پس
 مهلت ده کافران را یعنی بجهل میکنی در طلب هلاک ایشان فریادار ایشان را اندک
 زمانی یعنی در نخواهد کشید و اندک زمانی را بی سپه هلاک خواهند کت حکم امهال
 مستوحش بابت الشیف **تمت** سورة الطارق و الحمد للبارئ الخالق و الصلوة علی
 الرسول الصادق و علی آله واصحابه مالمع فی الآفاق شارح
سورة الاعلی یکید و می سبع عشر آیه
 بسفر چون روی به با سخنان از سر صدق سورة الاعلی تابذولت روی و باز آئی
 در سرفست زین فرقی اعلی
بسم الله الرحمن الرحیم سبع اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوقی
 خطاب سبع اسم عام با حضرت است صلی الله علیه و سلم و امره بالتبعیت مخاطب این

در انشاء سفره نوبت
 بخواند

است یا خاصه

دشمنک

و اینچنانکه تنه بر ذرات حق تعالی واجبست اسم او نیز سزاوارتر است از آنکه دلالت
 بر ذات او دارد تعالی شانه او باید که نام بزرگ او ننگد نشود مگر بر وجه تعظیم تا ذکا
 با آداب الله چنانچه خود فرموده و لله الاسماء الحسنى انظر کن که چگونه ارشاد عباد خود
 میکند **قوله** الاعلی معنی اولی صفت اسم میتواند بود و همچنین صفت رب **نازع عباده و آیت**
است که چون فسخ با اسم ربك العظیم نازل شد حضرت فرمودند که اجعلوه فی ربک حکم
 و چون سبع اسم ربك الاعلی نازل گشت فرمودند اجعلوه فی سبعی که ان خدای که
 بیافرید هر چیزها را و راست کرد هر یک را در خلقت بخونی و در سستی و بر قانون حکمت
 و برانندگی اعضا بسبب تناسب **والذی قلنا فمدکنا والذی اخرج المرعی فجعله نساء الحیاء**
 و ان خدای که تقدیر کرد رزق و روزی را پس راه نمود بطریق الکتاب آن روزی
 ما مقدر ساخت منافع انما و مرا سحر اچ ان هدایت روزی کرد با مقدر کرد مدت
 مکث مولود در رحم و او را راه نمود بر آمدن از مخرج و ان خدایندگی که بر مژگان
 آورد از زمین گیاه چرا که با که مویشی و پیار او از آن مجرند پس ساخت ان گیاه سینه
 را بعد از سبزی **قوله** غناو جوی بخشک و پزیرنده اوی سیاه و نوره **احمل الله** از صفون
 ان آیت فهم کرده اند که نعمات دنیا اگر چه در بیابان حال بطراوت و تازکی در نظر
 در می آید اما با ننگ هبوب سحر خزان بپسری و پیرردگی سبدل سبک کرد و از آن طراوت
 اولی می افتد و جمیع حالات و لذات و جوانی و مال و خوبی و جمال که شرفی و افول
 دارند انمقلد فرج و انبساط که در اول نشاءه روی میدهد در اخر حال از ادبار
 و خارش درد سر میکند **تقطع** اگر چه خمر و نازه است کلش دنیا و لویکت باد
 خزان خمار زرد بگرده خور و فرس فرزنداه مرد که خزان جرخ بیکای نانی نمی آرزد
 و بر همین منوال است نشاءه جوانی بنا آگه بری و جلوه حیات بوجهل مات و لذت
 از کتاب کناه به ستمی که شتمانی و نشادی طبع بخاری سوال بر ابری نمکند **بابی عی**
 چهار چیز که اطلینا نصفت و مثال بفرزد ان بجهار در که در اخر حال بقا بشرت ربك
 و عمل نجحت عزل که بشرف ندمات طبع بلك سوال آورده اند که چون جبر سلایم و سوزی
 نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت بنا هاتوا آغاز فرمودی و هنوز جبر سلایم بجزایر

رسته و جفص بفتح نا خواند یعنی در آید بدان آتش و بوقت غلبه حرارت و تشنگی با شامانند
 ایشان را از چشمه آب عقیق که در کف افکاران روزگار آتش آید سد آن را بسنجند
بسن طهار الامن من ضریع لایسینی ولا شیغی من جوج سنت مردوخیان را
 خوردنی مکران گیاهی خازنک وان گیاه چون سبزه و تر باشد از اشبوق کوند و بر شغ
 خوزید و چون خشک شود ضریع خوانند و هم دایه کردن بکرد و در آخرت شیخ نار بود شکل
 آن **آورده اند** که ابو جبل چون از آیت بشنید گفت چه شد که ضریع خورد مادهدنجانکه
 شتر از او فریاد کند و نه جوج از کرسند برده عرض از خوردنی خوردن دوام است و همچکدام
 ازان حاصل شود و جوج **بومبلا ناعه السعیمها داضیه فی جنة عالیة لا تسع فیها الا حید**
ینها عین جاریة و نهاسر در مرفعه و الکواب موضوعه و نمازی مصوفه و در ای مثنوی شتر
 و درها دلق و در نان باشد از نعت بروید یعنی او باب و جوج مستعمل و فریب باشند
 مرسل و سعیمهای خود پسند کنند چون فرایب از آن باشند و در بهشت بلند مرتبه
 جای داشته باشند نشوند خداوندان و جوج یا قوشنوی ای مخاطب دران بهشت
 عالی بوده چه کلام بهشتیان هر ذکر و حکمت باشد دران بهشت چشمه روان بود
 که آب آن منقطع کرد دران سر برجا و نجهت های بلند برداشته اصلان از سر مکمل
 بجا هر از بر بید و بواجبت و بر و ازید **در معالوفه** که مرفوع باشد در هوا و چون صلحین
 خواهد که بران بشنید بر من نزدیک شود تا بفرغت بران نشنید باز مرفوع شده
 در هوا با بستد دران جنت کوزهها بودی دستند و نوله نهاده من بشنیدان
 و نمازق و مالشاه نهاده و هر یک **قولش** و زوای و فرشتهای کسرتیه **آورده اند** که
 چون گفتار لفظ سر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند از خود نشاند و اگر واقع پس
 بدل و جناب و اشغال ایشان مشکل شد که بر سر در هوا بر آید و بسوی کار است که از
 بلندی فرود آید آیت آمد که **افلا بنظرون الی الی الی کف خلقت** اما نظر نمکنند بسوی
 شتر که بقدرت مملکونه افزاید شده است یعنی با آن هر بلندی و کلا فی برشته مسخر
 کودی میشود تا بر و بر آید و فرود آید پس چرا از نعت بهشت متعجب شوند که در فرمان بهشت
 باشد **واجی به** و حکمتها **خلق شتر** دالت بر کمال قدرت و مصلحت و حسن تدبیر چه برکت

ما را فریاد خواهد کرد استند که این
 و لایسینی جوج من ضریع و دفع
 تشنگی با فریب کند

با دران بر آید و منقاد است هر دو در میان بر روی تا قتلگی از نور گیاهها خورد و منجست
 در پیشکی صابر بود و قطع با یان ای آب و انا مملکت است و در جهان نفس حیرانات محتاج
 الیه انسانست مثل نواج و بار کشیدن و سواری کردن و شیرو و گوشت هوار و حاصل آ
 برده و می دارد **مثنوی** بر خوان افلا نظر با قدرت ماضی یک ره بشر بیکر واضح عقلا
 در خار خوری قانع و هر بار کسوی و احی **ابن** و صف اگر جوی در اهل صنایع **حکایت** از
 بعضی نقات است که قطاری از شتر کشند بود چون از وی جستن ان وقتند دیدند که سر
 در همان مهارش بسوی رخ موشی بند شده از آنکه موش از ابدهان گرفته بسوی رخ خزیده
 و شتر در متابعت موش ای که رسا ورده و بعضی اد با گفته اند که اگر در وصف شتر بخان
 موش سیم کبابی شود و چون در وصف شتر سخن از عظمت جنت و رفعت و کلا فی و حصول نافع
 و افزایش قادی که در میان ارض و سما است بعد از ذکر شتر میفرماید که **والی السماء**
کف رفعت والی الجبال کف مضیت والی الارض کف سطح **فذكر انما**
انت منکر لست علیهم بصیقل ای نمکنند با سنان که حکمت مملکونه برداشته شده است
 بی ستونی و ای نظر نمکنند بگویم که بقدرت مملکونه نهاده شده و بر زمین سخاوت کنند
 و می نگرند زمین که چگونه من شده است تا او امکاه باشد **قول** فذكر بس بندگویی ایشان
 را بعد از نظر در دلائل قدرت جنت است که تو بید دهنگ نسبی تو بر ایشان مسلط
 که اگره توانی کرد بر ایمان **ان حکم بآیت السیف منسخت الامن قولی و کفر بقدره**
الله العذاب الی کلین الینا الیهم **فقران علینا احسانهم** لیکن هر که رفتی بگرد اند
 بعد از نکر و ایمان تبار و بر کوز اصرار و جنت از دیدن آیات قدرت پیشند و گوش
 حق سوش از شنیدن بند باز دارد بس عذاب کند خدای او را عذابی بزرگتر در لغت
 چه در دنیا بقطر و قمل و اسر مملک بودند بلکه سستی که بسوی جزای ماست باز کنند
 ایشان و بر ماست محقق شمار ایشان در **مختر** **سوره الغاشیه** و الحمد علی تعالی و افوا
 الوافده و الصلوع علی من شفا عتده کافده و علی آک و صحبه صلوة شاملة ذاکرته

سوره النجمیکه و آیه نافع و شرفه

سوره الحجر در دفع طبله هر که گفتاد باز بخواند صبح اقبال و طلوع کند
دار از نضاء و بدش برهاند

بسم الله الرحمن الرحيم والحجر وليلنا عشر والشفع والوتر
مراد از حجر صحت قسم بان ياد فرموده كه والشفع اذ انفس و تنفس صبح و نهار است
خدا پریشان بهترين اوقات و از زمان است يا مراد نماز صبح است كه اول نماز آن
روز است از شبان روزی و بقول عرف عمر است كه سال زان سفر شود يا اول ذي الحجه
كه ليالي عشره مرتين بدست ما با مداد آدينه كه حج مشكندان است يا صبح روز عرفه
كه نياز حاجان و ايسته بانست يا سقيه دم روز عيد كه وسعت عيش فقر است ياخذ
قطره ما بعد قربان كه مسح ايام عزت يا اول روز قیامت كه اثبات قول حق است
بوعده حشر و كذب مكذبان و متكران بعت و فشر يك قول است كه مراد الفجار آب از
اصابع حضرت رسالت يا الفجار اب از حجر موسی علیه السلام يا الفجار از صيون از منابع
يا الفجار و ناه از صخره صالح يا الفجار مطران صحاب يا الفجار اشك ندامت از ديهايه
عاصيان و اگر آن قسم جميع حالات مذکور است بايد و هر چه لياقت حمل بران دانسته
باشد با سهام جمع دارند مستحق آن خواهد بود **قول** و سوگند بد شب ذي الحجه كه عرفه
در است مادها اول عمر كه عاشورا از است يا دهه اخير رمضان كه شب قدر منظره است
يا عشر اوسط شعبان كه شب برات از است و سوگند بجهت و طاق مراد از شفيع از و اوج
اوصاف متضاده مخلوق است چون عذ و ذل و فقر و قدرت و علم و جهل و ضعف و قوت
و موت و حیات و از **وتر** افراد صفات الهی چون عز و ذل و قدرت و فقر و علم و جهل
و قوت و ضعف و حیات و موت يا شفيع خلق الله و من كل شئ خلقنا زوجين و فرد
خالق قل هو الله احد و **بقره** بعضی جفت و طاق عناصرند و افلاك با و جج و سیارات
یا نماز صبح و شام یا در جهات جنان و در ركات بران یا روزها بجز عرفه یا مسجد بن مکه
و مدینه و مسجد اقصا محلین صفا و مروه و بیت الطاهر و **الدليل** از ابرهه جلی فی ذلك
قسم الذي حجر المرزكيف فعل بك بعباد ارب ذوات العباد التي لم يخلق شئها فی البلاد

و سوگند

بنیان آمده گفت ای مادر من نه باش که تو بر حرفی بیست یا خود همی باشی در آمد **روایت**
از نقل است که قمر بیورد و حق که اختلاف در احکام جویس کردند و گفتند که ایشان
اهل کتاب اند و ستمیک اند بکتاب بس بعض ملوک ایشان خمر کشیدند و در حال مشی
بجای هر دو قاع واقع شد و بعد از آنکه آمدن بشمان کشته که بزکاجیت خواهرش گفت خمر ج
است که بر منبر برایی و در خطبه بگوید ایها الناس ان الله قد اهل تکاح الا حوات و دیگر
با در خطبه بخوانی و بگوید ان الله قد حرم ذلك فطیبت فلم یقبلوا منه بس تعهد ایشان
بضیبت بازمانه که سوگند داشت انکا بشمشیر دسته آورد و فرموده خواهر فاده ندا
بس برادر خود را با خود فرمود و آتش بسیار در آن افروختن و هر که قبول حکم کند
درمان سخت **روایت دیگر از ابن اسحاق آمده** که از علماء نصاری عالمی بود
که بخیران افتاد و ایشان را بدین عیسی دعوت کرد و ایشان بدان عالم که بریند هرگاه
که در نواس سوری بخیران در آمد اهل آنرا بجز سلخت میان نار سوخته شدن یا دین
بمردیت قبول کردن ایشان فرمای الندا خیر لم یحفظ نظر داشته از بهوریت ایا کردند
بس دوا دره هزار نفر با آتش آلود بسخت و گویند هفتاد هزار نفر را در آتش بسخت
یکی از ایشان خود را بقیصر رسانید احوال از شنیدند و مرسومه ملک حبشه فوتت که هم
ذو نواس کفایت کند و آتش اشغال در جزین دولت او اندازد و دین عیسوی را نصرت
دهد بس بر حکم فرمان بخاشی لشکر چار بر ذو نواس فرستاد و ذو نواس طاقت معاوت
نیارده بکشتی در آمده باو بان که بر برافراشت و از ممر آب با آتش دوزخ بیوست و
ملک یمن بدست حبشه هفتاد سال بماند تا موفق که سیف ذی بزن از اولاد تبع ان
ملک از دست اهل حبشه بر آورد و او کیست که عبدالمطلب را بر احوال رسول الله
مطلع کردند و بیان صفات او که باقی من بعد از اسم احمد خاطر نشان کرد **بند انوار**
ذات الوجود الندا بدل اشمال و ذاب الوجود صفة لها بالوطة و کثرة الوجود من
المطلب و الناس یعنی آتش فروخته بهترین مردم **از هر علیها فتور و هر علیها بقتل**
بالحو یعنی شیون چون ایشان بودند بر کبابه آتش نشستان و ملک ذو نواس و اصحاب
او بر ایند میکنند که در مکان حاضران و مشاهده کنندگان اند **و ما نقر اسم الای پیوسته**

من الاضد و د

بالله العزيز المديد الذي يملك السموات والارض والله على كل شيء شهيد واکار کردند
اصحاب اشهدوا ان من شان چیزی ما مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای عز و غالب
بر هر چیزی که از عقاب او عذر باید ترسید الحمید ستوده که برجت او امیدوار باید
بود اخذ او ندی که او را ست با دشمنی آسمانها و زمینها و خدای بر هر چیزیها از احوال
از احوال و افعال مومن و کافر گواهد است **ان الذين فتقوا الميمنة والميمنة ثم لم**
يتوبوا فاعلم عذاب جهنم ولهم عذاب اليم بدستی آنکه در پند انداختند مردان
و زنان گرویده را یعنی سوختند با تیر اخذود پس باز نکشند و تیر نکند پس بر ایشان
راست عذاب دروخ و مرایشان است عذاب تیر سوزان **اودده اندک** همان آتش
از اخذود ارتفاع گرفت تا جمل کز و مبسط شده بر سر ایشان که تماشاگران بودند
بر بیخت و خالاهلاک بر سر ایشان است **ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر**
جنت تجري من تحتها الانهار ذلك الفوز الكبير بدستی آنکه بگریزند و عمل صالح کردند
مرايشان است بر ستانها که میرود از زور درختان و از تحت قعود و اوان ایشان
بویها است ستکاری بزرگ که دنیا و ماینها در جهنم محقر و محض است **ان بطش**
ربك لشديد از هر بدی و عیب و هر **وهي العنقور الذود ذوالعرش الخيذ فعال لما يريد**
بدستی که در تیر افزیدگار سوخت هر کرا که بعد از کفر گرفت هرگز و بر اجات نیست
بدستی که خدای و اشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا و باز کرد انده آن بر ایشان
در آخرت و آن فشاء عدالت و او ستار زید آنها که توبه کنند دوست مرانرا که
فرمان برد و آن عدالت و فضیلت اما بعد از بگذارد و با وجود سازد و بفضل بخواند و
برافزارد **نظم** فضل او و لغز غمخواران **عدلا و شیشه سوز خیاران قوله** خداوند
عش ما مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات کتده آنچه خواهد **هل من احد**
المعزوم قوله و عز وجل ان الذين كفروا في تكذيب و الله من وراء حجاب ای آمد بنو
حدیث الحیزد خرد و قصد لشکرها مراد فرست و ملامه او و ضم نمود بغرض جهت فریب
بلاد و رعایه فاصله یعنی فرعون و قومه او و نمود بیوفیله نمود اری از سخن سوزانند
اما سخن قبول نکند بلکه آنکه بگریزند در باورند داشتن اند و خداوند از وای ایشان

علت

سبکشد حق سبحانه بقافون کلام ایشان عذابها بهر دو سوط کفیت و کفیت اندوزن
کله اشعار است بانکه عذاب دنیا ایشان را است عذاب آخرت جوق نسبت
ضمیمه تا آنجا است نسبت بضرر شمشیر بدستی که پروردگار تو خداوند است
جشنه کزرها هم است که از دست او چیزی بدست نرود و از حر است او ذوق
بیرون نهد بافتشسته و مترصد که هر یک است هم چیز از حق سبحانه عظم شأنه
و قهر سلطانه قرب نشود چه را می بندد و همه سخنان بهمان و اشکارا را می شود
و بری بوشید و بهمان نیست **هم همان دانند و هر آنچه بهمان تر باشد ناما**
الانسان اذا ما ابتلیه من فاکرته و فقهه فيقول انى انا اذى یعنی ای کی چون
مبتلی کند مرا و با پروردگار او یعنی از ما بشی کند بتی آنکری و شکو حالی پس برای
کندش بجای و اقتدار و لغت دهدش و معیشت بر او فراخ و باسانی کار و بی
سازد پس بگوید پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من آن گرامی کرد **واما اذا**
ما ابتلته فقد رعبه و فقهه فيقول انى انا و اما چون او را بیازماید بدست
و سختی بزرگ سازد دوزی را بر او پس بگوید افزیدگار من بخوار کرد مرا کافر گرامت
خود را بتی آنکری داند و اهانت خود را بدست و این از تصور نظر وقت فهم
است چه اسانسی که در پیش راست تو آنکه را غرض معارفان بنود و راحی که کسی
در پیش راست صدک ان خداوند ان قهر و قیال برانست **یت ای دلا گریه**
تحقق بگری در پیش اختیار کنی بر تو آنکری **کلاب لا تکرهون النیم و الاخصون**
على المسکین و ما کلون التراث الاکلا لما و تجون المال باجا بجانت که گمان برده اند
ای کافران بلکه گرامت بطاعتت و مذلت بعصیت جناحند خدا میفرماید ان الکریم
عند الله اتقیکم و بدانند ای بیگانه من شمارا بفر و شکستنی اهانت نمیکنم بلکه
اهانت شما بدانت کرکرای میدارید تم ما و فقهه بیدهدید و تحریض نمیکنید
بلکه در با بر طعام دادن در پیش و سخن زید مال میراث را خود در بی سخت و بسیار
یعنی جمع میکنند میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمی دهید و
حسته ایشان را سخن زید و دست میدارید مال را دوستی فراوان بر حق و شرع

کله اوقات الارض کا دکا و جواد ریت و الماک صفا صفا حقا که چون شکسته
 شود زمین شکستنی یعنی بار بار کرده و میاید تا او قدیمت و هیبت بروردگار
 تو معنی ظاهر شود و بیاند فرشتگان بعضی عشره صفت بحسب منازل و مراتب خود
و بقول امام ابواللیث مذکور است که اهل آسمانی علامه صغی باشند **و بی یومند**
بجهنم و سزایند که انسان وانی را که او آورده شود از تو جهنم آورده اند که چون
 جهنم را بیاید هفتاد هزار رزم باشد مرد و زرخ و او هفتاد هزار فرشته بر زمین
 جمع شده میکشند و دوزخ از خشم می شود و سحر و شد تا بعضی آرد و بر جیب
 عش بدارند و در آن محل هیچ سلاک مغرب و سحر بر سر نماند الا که از عمل و عیب
 بر او در آید و میگوید باری نفسی نفسی و حضرت سحر ما صلی الله علیه و سلم میگوید
 یا رب امق امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا یا من و مرا یا تو چکار حق بیجان
 مرا بر تو حرام کرد اینک از تو یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از
 قیامت اعمال خویش و بجا باشد مراد است نفع یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکره
 دنا باشد و چون پند در عقیق بلند کند رفتن در عقیق صورت ندارد از روی حسرت
بقول گوید **یا بنی قریظ قدس جونی** **وین سزای عذاب با حد لا یونی قریظ**
و نایقه آحاد ای کاشکی پیش فرستادی عمل خیری برای جات من درین عالم از نوز
 عذاب نکند کسی را مثل عذاب خدای احدی یعنی جمع یک از مردمان و بند نکند سیلاسل
 و اغلا را عکس مانند بند کردن خدای یعنی در آن روز حکم حکم خدا و بد سجانه است
 کسی قادر بر بند کردن و عقید ساختن کسی در آن روز زیرا که فرمان مراد را
 باشد و گوید خدای نزدیک **مراک مؤمن با اینها النفس المطمئنه از حی الی ربک و اجنبه**
مرضیه قادیلی فی عباری و ادخلی جنی ای نفسی آن سر گرفته مذکرین که شاکر خوبی در
 نعت و صابر بودی در محنت باز کرد از دنیا بسوی موعده بروی نکا خود در حالتی که
 بسند کنند و با صق شوند بدلیجه خود داده اند بسندید از نزدیک خدای که آن عطیه
 الهی از ملائین رات و لا اذن سمعت و چون روز قیامت شود گوید درای در زمین
 بتکان شناخته من و درای در بهشت من یا من مفران **و در قول از حی اشعار** ایست

که در واقع آورده است پیش از تعلق در عالم قبل از جنایت در حدیث وارد است و
 لکن در اوقات زمین و سزایند که در صحت عمل عبادت السلام اول گنا گناست
 و اوست بر زرخ میان واجب و ممکن **فتم** و الملائک قدس و الصلوة علی المرسلین

سوره البلد بیکه و آتها عشر و نایقه

حرکه او سون البلد سه کرب	خواندا نذر در خویش بید	کارهای در آن می بیند
رسد او از اهل شهر مدینه	شود از وسوسه دلش خطا	خاطرش جمع و مطیعش گردد
و آنکه این سوره مبارک را	در شب و روز در خوشی	روز بخشد که آفت و زرخ است
مجمعی برقی از صراط برگردد	حد که بان روز بصدق خوان	سغیر او را قصور و جور رسد

خبر بود

بسم الله الرحمن الرحیم اتمی بیلد

یعنی قسم تعالی با البلد الحرامه الی هو اشرف الاماکن حرام ساخته است از آن روزی
 که آورده است اسمها و زمین را مقسّم علیه است که انسان مخلوقست در کبد یعنی
 و درج مستغرق در شداید و بیان قسم و مقسّم علیه جمله معترضه است که **و**
انت حل هذا البلد یعنی سوگند میجویم بدین شهر مکه و حال آنکه تو فرود آمدی
 بدین شهر با آنکه مکه موضع امن است که تعرض بر سینهها و نباتات آن مجوز نیست چو جای
 صید و درین قول تسکین حضرت رسالت و اشارت بسوء صنع مشرکان که بغایت
 فحش و ریشک و بد منهای آسمه برین مشرکانست و وعده است مرعوب را بفتح مکه تسلیه
 له یا آن مایه ساسیه من الاذی و المکابد عاقبت الطفر و حلال ساخته شد اجناس بلدی
 عظیمر القدره که پیش از سغیر و بعد از بیع حالی و بیع وجهی حلال نشد بود نه از روی
 قتل و نه از روی نهب و محلل کردن و مکان بدت الحرام است قسم بر آن مقید
 ساخت بحلول حضرت رسالت درو نامعلوم شود که شرف مکان بیکین است **قطع**
 ای کعبه را زمین قلعه تو صد شرف و ای هر روز از مقدمه یا تو صد صفا
 بطحا ازو بطلت تو یا قده فروغ و شرب من خاله پای تو بارون تو و بهما

بسلامت زید درین عالم سعادت بدان جهان حق رجوع فرمایند و رضه کنند برین

روشن از هر طرف فرود آید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسُ وَصَبَّحَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَبَّهَا
سوکند بخورم با قباب جهان تاب و صبح آن چه عالم از اشراق انوارش روشن
و جهان از نور بهار کله ازش بفض شرف کلشن و مراتب نابشران چون ضووع وقت
ارتفاع نهار است و صبحی از آن بالاتر و الضواء بالفتح والمد قریب نصف النهار
قوله والقمر اذا تلبها و سوکند بماه چون ازین رده آفتاب را بعق از دنبال آفتاب
غروب کند در ایامه الهلال با طلوع او باقی غروب شمس باشد در ایامه البدره **والنهار**
اذا جلیها و سوکند بر روز چون روشن شود از زمین یا زرد ابد نیک و بر کشتی
واللیل اذا بغیثها و سوکند بشب چون بوشاندا تا قریب یا خورشید صبح خود را
والسما و ما بناها و سوکند با آسمان و یکی که او بنا کرده و ما را موصول میدارند
و اختیار او برین محبت اراده و صفاست تا افاده نفاخته کند که با کعبین گفته که
سوکند با آسمان و قادر عظیمی که جهان اسمانی را بنا کرده **والارض و ما علیها و نفس و ما سویها**
و سوکند بر زمین و یکی که او را کس کرده است و سوکند بنفس آدم و کسی که مشق بر
اعضای او فرموده **فالیها بقورها و نفس بها قد افلح من زکبها و قد خاب من دسیها**
بس الهام داد و علام فرمود مران نفس را دروغ و ناپاکی و تقوی نیز تعقی الهام
فرمود نکوکاری و فرمایند آوری نفسی مان کرد و تعلیم داد و روشن ساخت
جواب قسم **قد افلح من زکبها و قد خاب من دسیها** محقق برستگار شده که پال
کرد نفس خود را از ادناس زایل با نشو و نما داد او را با انواع فضایل و قد خاب
بی بهره مانده که کرد که نفس خود را و اخفاها و فرشتگان نور فطرت را باطلات
معاصی و استناد ترکیده و تلمیذ بسوی عبدنت مگر جهت قیام عبد بارتکاب
آن نه انکبند را در ایجاد آن استقلال هست برین فقر بر مقلد به را دلیل بود یا کمر
ساخت قدر و مرتبه نفس با معصیت و صلاک **و عیبات انان بما است** که حضرت
برسالت وقت تلاوت این آیت فرمودی که **اللهم ان نفسی فخرها و زکبها انت**

چون

خبر من ترکها است و علیها و سوا لیهما **بمقامان** بر آید که ترکیده نفس بضمینه دست
مکانه نفس از شوب هوا سرگشته فی الغرور دل از لوف نعان بما سوی مصفا کردد
قوله تا نفس میر از متاعی بشورد دل آینه نورا آینه بشورد **کذبت غمود بظن بها اذا**
اشغبت اشقیها **قال لهما رسول الله ناقة الله** و سقیها **اقبیله** غمود تکذیب معین
خود صلح کردند بسبب طعیان بوقی که برخاست اشقی و بدیخت ترین قبیله که قدار
برسالت بود با جعی بعقر ناقة و تضد هلاک آن بر گفت مرایشان را صلح دست
بدارید ناقة خدا بر **قوله** و سقیها و کرد مکرید مشرب او را کرب نوب او را با و
بگذارید و معرض سقیها او مکرید **فکذبه و فخرها** **فدمدم علیهم** **و هم**
بذنبهم نفسیها و لا یخاف عقیبها بس تکذیب صلح کردند در نزول عذاب بسوی کردند
قوله فدمدم بس هلاکت بکارکی فرستاد بدیشان برورد کار ایشان بسبب کناه
ایشان **قوله** نفسیها ان دمدمه را بر هر صغاری و کبار ایشان یکسان کرد تا اولی
بر جبهه زمین هلاک شدند **و لا یخاف عقیبها** و ترسد خدای عاقبت هلاکت
و هلاک ساختن ایشان را از تبعه آن چه غیر او در دنیا و آخرت کسی وجود ندارد
که معارض حق شود و حق را از او ترس و هراس بود چون حد کسی نیست که از حق او
رود و برودستی یا بد چه قیاس حق سبحانه بیکر ماوکان نتوان کرد که هر بادشاهی را
را از او بالاتری هست **نظم** زبردست هر دست آفرید خدای که بالا و پست آفرید
روایت بخاری و مسلم از عمار راسع روی است که بر رسول خدا فرمود علی ان طایب
را که اکابرک ماشق الناس قال لیا رسول الله قال احمر غمود عاقر الناقة والذی
یضربک علی هذا و اشار الی قرن راسه حق بیست مند هذه بر دلجیه معنی است
که اشق ناس دو کسند عاقر نده و کشتند علی که شمشیر بر فرق سرش برزد و از آن
خون روان شود که حاسن مبارکش بر کرد **نعت** سورۃ الشمس و اللیل الخالی البوم
والغد والاش و الصلوة علی رسول الله البی الکرم البشر الذی انزلنا به الحزب لاجلاء العظام **بکتاب**

سورة واللیل مکة و آیها احدى عشر و آتیه

عمره و لیل در وقت غروب	صدقه هفتاد بار بخواند	ما لش از زرد در اماز باشد
کس بر وجود و ظلم نتواند	و بر غنی باشدش ز یاد ز	کرد بان خسته صحت در ماند
وقت خفتن ز روی صدق قمار	چون شفق بر لب غم بگرداند	سورن شمس و سورن و لیل
خواند و خور غصه بر هاند	حق فرج بخشش بهر ساعت	کرد در غم دلش زنجاند

بسم الله الرحمن الرحيم

واللیل اذا اغشى سوگند شب چون بپوشد همان روز را بظلام خویش **واللهما اذا تجلی** و ما خلق الذکر والاُنثی و سوگند بر روز چون اشک را شود و ظلمت شب ما در حجاب خفایب شد و سوگند کسی که با فرد زوماده یعنی آدم و حوا را یا از جمیع حیوانات ذکر و انبی را جواب شمار نیست **ان سبک کوشی** بدستی که جز او سعی شمار در اعمال هر آنکه بر آنکه است جنبانجه اعمال ترا مختلف و بر آنکه است بعضی را ثواب و کرامت بخشند و برخی را عقاب و ملامت پس بیان احوال مختلفه میکند و پادشاهای آن و سیر نماید **فاما من اعطی و اتق و صدق الخیر** پس ماه که بداد مال خود را در راه خدا و بر چیز کرد از شکر و کبار و تصدق نمود کله نیکو تر را که آن کله فوجید است یا و عده عوض را که و ما انفقتم من شیء غیر بخلفه **و يقول اقلی مغرران** این سورن در شان دو کس از لشه اتقی که ابو بکر صدیق است و اشقی که ابو جهل باشد و در فاتحه سورن که ظلمت و نور مذکور شده ظلمت ابو جهل مراد است که جمع بشری استفاوت ابو جهل و اصرار او در جهل بوده و در روز عورت همگیس ما آن نور عبادت ظاهر نشند که ابو بکر اتقی ما آورده اند که استبدن خلف بلا را که بدک او بود باز راه شنیع تغذیب میکرد تا از دین بر گردد و هر زمان انش محبت حق در کانون سینش از فرج خسته تر و دل بغل او در حجر خدا برستی و عشق آگهی سوخته **ترتیب** اینجا که شتهای کمال را از دست هر چند خویش محبت زیار دست روزی صدیق دید که امید بلال را بر خاک کمر افکند و سنگهای غمید بر سینده او بی حالی نهاده تا آزان تصدیر شده از دین مجله بر کرد روزی ابو بکر بلال را بان حال بید دلش حرم آورده با امید گفت و ای بر تو

دوست

دوست خدا ما چند عذاب گوی امید گفت که اگر دولت بر تو ببستند و او از من بخیر گفت چند سفر و شقی گفت عوض میکندم بخلانم خوش طلاق روی و او خلا هر صدیق بود و هزار دینار استعداد داشت صدیقاً و او گفته بود که اگر مسلمان شوی مالی که تو داری بر من بچشم تسلط مسلمان غنشد دل صدیقی از و ملول بود چون از حرف معاوضه از امید بنشیند از خدا خواست و تسلطس را با خود استعدا د با امید داد و بلا را با عرض بستد و فی الحال با امید ثواب اخروی را و کرد و حق سبحانه این سورن فرستاد و از سیرت ابو بکر جنبر داد که هر که مال اتفاق کرد و پاداش با فقر آن در عقبی تصدق نمود **فستیسر لیلی** پس روز باشد که باسانی دهیم طریقه نیکو که سبب راحت او گردد یعنی عمل مرزوق او کرده که او با بهشت رساند **و اما من بخل و استغنی و کذب بلحقی** **فستیسر للعری** و ما یعنی **فنا اننا نوما** که مگر بخل کرد بحال خود با بکفین کله فوجید و در نیاز دید خود را از ثواب خدا و بدن سبب بوجبات آن رغبت نمود و کذب حاصلش نیکو کرد که آن دین اسلامت و وعده حضرت رسالت بنا را السلام پس مهیا کرد اینها و او را برای خصلتی که مردی شود بدشواری و عنت یعنی کرداری که او با بدو فرخ برد **و ما یبقی عندنا الا ان تردی ان علینا للهدی** **وان لنا للاخرة والا اولی** و مال او دفع عذاب نمیکند از او که با نخل و زبده **قره** از تردی خون بسرد باید و بیفتد و میرد و بغیر در آید با بفرجه چشم روز **قره** ان علینا للهدی بدستی که بر ماست میان کردن حق و باطل و عدو و عتید و بدستی که ما راست ان سرای عقی و ان سرای اولی که دنیا است و چون مالک هر دو وجهان ما بهم هر چه سخن اهییم هر که خواهم عطا فرمایم **فانذرتکم ان لا تظلموا الا الاشی** **الذی کذب و قولى** پس هم میکنم شما را ای اهل مکه با شتی که زبانه زبند نماید بدو بر وجه خارید مگر بدیخت شقی یعنی آینه یا ابو جهل کسی که تکذیب کرد سعیر او را و روی بگرد ایند از ایمان و طاعت **و سببها الا نقی الذی یونی ما له بنی کی و ما لاحد عنده** **من نعمة تجزی الا انشاء** و چه بر به الا علی و سبب **فقط** و چون بالاتفاق قرار یافته که این سورن نازلست در حق ابی بکر و امید من خلف و حق که معامله فروخت و خرید بلال شد

کسی را بجا نظر رسد که در زمان اظلم در نیاید مگر همین اشقی و تجنب آن نار مذکور و بیشتر باشد
مگر همین اشقی را بلکه هر کسی که بصدقه شقاوت و سعادت بیستف بود صلی و تجنب بر
حسب اقتضای حال او خواهد شد معنی حقیق است که زود بود کرد و در کرده شود
از ان اش مکن همین کار تر معنی او بیکر آنکه میباید مال خود و صیبه بدیدان تزکیه مال
با یاد ای زکوة فی فضلده **یا قولہ** و ما لاحد عنده من نعمة تجزی **آورده اند** که کافران
گفتند که بلال حقیق داشت بر زنده او بیکر که او را بجزید و از او کرد حقی بجهت آیت
و ما لاحد و ادر در قول ایشان فرستاد که بنزد هیچ کس را نزد او بیکر متقی که او بیکر آقا
این احسان و رزق کند بلکه این کار کرده برای طلب رضاء خدای بزرگ و بزر
و زود باشد که خوشنود کرد طالب رضای موی رسیدن ثواب موجود در راهیام
ثواب مرتبها کلیه است که مشعر با اعزایات و لا اذن سمعت تواند بود
والله لمن فضلده عمت و نعمه جنت و الصلوة علی من طهر الاله الختم

سورة الضی بکیده و می احدی عنغ آتہ

والضی باینست غایب • که همانی بصدف دل به همار • سلامت بیایدان غایب
• شادمانی رسیدن بخوشی تیار •

بسم الله الرحمن الرحیم والضحی یعنی وقت ضحی و آن حین ارتفاع حملت
و ظهور سلطنت او و قوایست که بمعنی قسم است چه وقت غلبه می بر فرعونست
که صحیح خدا بر اسجد کردند یا وفق است که خدا با موسی علیه السلام سخن گفت و
بقولی مراد رب ضحی است یا صلوة ضحی لقوله و ان یحشر الناس ضحی و بیک قول مراد جمیع
مبارکست لقوله تعالی ان یا تبهم باسنا ضحی فی مقابله نیاما آورده اند که چند روزی
چهار نوبت در تن و لب و سغیر استبطا واقع شد کفار تر با نطق دراز کردند که خدای
ترک محمد کرد و دشمن گرفت حقی بجهت رد قول کفار ان سورہ فرستاد و قسم را در کرد که
ترک محمد گفتند و دشمن نکرند **واللیل اذا بیحی** و سو کند شبها آنکه که تارک شود و موجود
را بر زده تار یکی پس شد و بعضی شب سماج مراد میدارند و بعضی مراد از روز و شب

کنو

کشف و بجاوست که از کشف نسیم لطف بشمار اهل صفا میرسد و از ظلمت حجاب
سور قیوم برکت و از اشقیای میسوزد باشتاقی آنت از روی و موی المحضت یا
والضی علامت انوار جمال و انار جلالت کبر متعال است حقی بجهت بدیهنا که مذکور شد
قصر باد میکند **ما و دعک ربک و ما قلی** فرود نگذاسته است برورد کار تو ترا و دشمن نکرند
و ان جواب قسم است که ترا ترک نکند ترک موع **و ربوات عاری** از جناب من بجای آمد
که حضرت بهمار شد جل جفند و منب یاسند بر نحو استند بس زنی آمد و گفت یا محمد من
ایمید و ادم که شیطان تو ترا ترک کرده باشد پس خداوند سبحانه و الضی فرستاد **و ربوات**
ابن عباس معنوم میگردد که سبب نزول **واللاخه حین ملک من الاویلی** است که حضرت
را بضع امت او بشادوت دادند که اکثر بلایان بخوزه قسم ایشان خواهد آمد و از آن نژده
بغیر ستم و سرور کشت خاطر بیارک و این شادوت اعظم از انان بیشتر کرد انیدند که ان
بشارت محنتن باجه قله بود بلکه تازد بقیی که استها خواهد بود و ان هزار قصر است
در بهشت از مر و ازید تر و خاک ان شک از فر و در هر کوشکی از اثاث البت و رخ
و اسباب و امتعه و خلد و چشم و حور و غلمان و نعیم و رضوان موفور باشند و اینچ
لا این منازل بود و ان تغییر مقیم بهتر است مرزا از هفت و کرامت فتح و نصرت دین
سرای اولی ما نهایت امر تو بهتر است از بدات چه ساعت بساعت بر در چه رفعت
مستقامت و بر زود کمال مترقی است **ولسوف یعطیک ربک فتر ضحی** و زود باشد
که عطا دهد تا از بدکار تو مرتبه شفاعت گناه کاران بعضی چندان دهد که تو خوشنود
کردی و گوی مراضی شده **امام محمد باقر** فرموده ای اهل عراق شفا بر اینند که ارجاء آیات
لا تقنطوا من رحمة الله است و ما اهل بیت بر اینبر که ارجاء آیات **ولسوف یعطیک**
ربک فتر ضحی است حضرت سفید عالم هرگز داضی نمی آید تا یکی از امت او در
دو زخ بماند **مشهوری** نماید بعضیان کسی در گو • که دارد حین سیدی بشی دو •
عطای شفاعت جانش دهند • که است تمامی زود رخ دهند • **در معا لارود** از این
عباس که حضرت مغر فرمود که بر سبب از برورد کار خود و کاشکی بر سبب کفر
الهی سلیمان و اسلک عظیم داری و فلان و فلان زما این وان عطا فروری حقی بجاوست

کنو

كَلِمَةُ الرَّحْمَةِ **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
 بود و کار تو را گوید که در این میان جای داد و گرفت ترا نیستا جد و عمر تو و ماهت سال
 در بخار ما در جفا ملت جد گذشت و بعد از آن عمر او ابو طالب را بر و ممان ساخت
 و گفته اند ترا در بزم یافت و در صدق نبوت جای داد تا دید ترا در یکا که کجالات
 اسمای و صفاتی آراسته منکن ساخت در اخذیت حضرت جمع که مقام خاصیت یافت
 تا خدای راه که کرده بر در راه مکه که جلوه ترا آورده بود که بعد و ما در تو بسیار
 پس راه نمود ترا که جدت بر وقت نور سیدک با در راه شام وفقی که تجارت رفتی بودی
 و شتر زمام کسشته از راه مخوف شده جبریل باه آورد با راه بناخته بودی بزعم
 و نبوت ترا با راه نمود **در جفا این** آورده که ترا مستغرق بحر معرفت یافت بحسب حق تو
 منت نهاد و بتمام او ادنی رسانید و یافت ترا در ویش و عیال مند پس تو آنکه ساخت
 ترا بمال خدیجه یا آنکه تجارت یا بنگاریم که از کفار کفری تو آنکه شدی **در جبر آورده** که نصیر
 بودی بشاهد خلق تو آنکه کردی ایند بکاشفه انوار جمال فی زوال غم و **اما الیتیم**
قله نغمه و اما السائل قلله نغمه و اما بنعمت ربك خذت بحون واقعات حال تو اینست مهر
 مکن بر بزم و فدی را نشان بشناس که شرب بلایی چشید و اما سائل با بانک مزق و مجرور
 مسازجه از سخن فوای و تکذستی خود داری و اما بنعمت پروردگار خود بخود شدی
 که اشاعت نعمت از عدد شکر است **در فنو حیات** آورده که نعمت بالذات محبوبیت و غریز
 و منعم در اغلب شکر و بسیار شد پس حق جهان جنب خود را فرمود که از نعمت من حدیث
 کن تا محتاجان که وصف منعم شنوند بدو میل کنند و دوست دارند پس این سخنان
 خلق را دوست من میکردانی و من ایشان را دوست میدارم و دوست داشتن ایشان
 مرا نیز دوست میدارم و در حق شکر گذاری بنا می است من منعم را و بوق انبغی
 حدیث از جبار است که رسول خدا فرمود که من اعطی عطاء **فر حد فیکاف فان لم یجد**
فلیکن یر من انی فقد کفر و من کفر فقد کفر و جود حق سجانة بسه نعمت بر سعیر
 خود منت نهاد در برابر آن بسندین ارشاد نموده تر عیب فرمود تا مخلوق
 با خلق قریبانی شد **در کتاب** این سه خصال مقتدا و پیشوای امت خود کرده

سورة الضحی و الحمد لله العطا والصلوة علی المصطفی وآله وصحبه الاقربا
 صلوة و اذیة مبارک طیبه کاغذی

سورة الم نشرح مکیه و هی ثمانون آیه

سه کرت هر که بخواند از سر صدق وقت مع و شری الم نشرح بعش از حیف و غیر اینست
 متبدل شود عیش بعرض

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لك صدرك آبا ما كنهه نكده ابر انكار نفی افاده اثبات میکند پس
 ختن بود که نوزنا صدک بوز النبوة حق مع علم الاقربین و الاخرین و ان کشاده
 کردن سینده محبت آنت نامتجات حق و دعوت خلق و نعمت در روی بخند یا آبا دل
 ترا کجا بش قبول سر لرومی اندانی ندانستم که هر قدر که انان عالم بالا وارد و فایض
 کرده قبول ان فرزند که **در مجالس المشاق اصنف سلطان حسین میرزا** آورده که حضرت
 مولوی صلح شتوی معنوی معز ما بد که روزی که روزی در سردان که **شمس بربر** که
 من هنوز او را معنی شناختم عنان مرا گرفت و سوال کرد که مرتبه بحدی بلند تر است یا
 مرتبه مضموری و آرزوی ما ازین سوال جهان شد که در سیاه از زمین بر آمد
 و با سامان رسید که اطباق سموات کویا از هم فرود بیفت گفتم در پیش علی سوالی میکنی
 بحد کجا و مضمور و با بزید کجا هیهات هیهات گفت پس چونست که کجا الخی میکنی و
 دیگر همیا اعظم شافی و محمد میفرماید که ما عرفتک حق معرفتک و ما بعدنا ک حق
 عبادتک گفتیم کاسه قابلیت مضموری و با بزیدی تنک بود باندک شرافتی از سر برده رفت
 و فلان قابلیت مصطفوی را کجا اینی ان بود که از خفانه فیوضات الهی هر چند شراب
 استناهی غنجدی بر شدی و حرا حین نباشد که در وصف او از حضرت حق جهان
الم نشرح لك صدرك وارد شده **و گفته الم نشرح** صدر اشارت از شکافتن سینه آن
 حضرت و جیان بصفت بر سینه که شق صدر از حضرت متعدد بوده کی در آن طغی است
 در قسله بی سعد که جمله مرضعه در نوبت اولی برده بود یا در نوبت ناینده و قولی

هست که در سال ششم یا از دهن از بیعت نوی دیگر با بنصرت بوقوع بیوسته
 و در حدیث آمده که شیب حجاج چون بل سزا کند نهاد و از سینه تا ناف بشکافت
 و یکبار بل طشق آب زمزم آورد و درین سینه و عروق خلق را بدان آب شستند
 و چون بل دلها بیرون آورده شکافت و بنیست و در آخر طشتی از طلا مملو از کتک
 و ایمان آوردند و دلها از آن پس ساخته باز بجای خود نهادند و نقلی هست که چنانمی
 از نور مهر کردند چنانچه از راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابند
بیت دلخزینۀ اشرار بود دست فضا دشمنیست و کلیدش به دستانی داد
و وضعنا عنک و ذلک الذی انقض ظهرک و رفعتنا لک ذکوک و بر کفیم از تو
 باز کران تا آن باری که کران ساخت بنیست ترا که اندک کفار بود و اصرار ایشان بر
 کفر و تعویض باحضرت و گفته اند مراد عنما است که بدان کرانیا بودی از آن بر کفیم
 بقول شفاعت تو در حق ایشان بود استیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنیست و سالت
 و خافیت یا اینکه نام ترا برین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشنید و خطبه
 تا وقت یاد کردن من ترا این ترا یاد کنند ما خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگر آنرا
 امر کردیم بدو بر تو **ذوالنون صفا** فرموده که دعوت ذکر اشارت بانست که جسم اینها
 بر حوالی عرش در جولان اند و طلب برعت آنحضرت بالای کنکره عرش پرواز میکنند
نظم سیم سجده هم چگون از اینا زینت آنجا که تو بیال کرامت برید هر یک بعد
 خویش بجای بر شیک اند آنجا که جای نیست تو بجای شیده ای محمد صبر کن **فان مع العسر**
یسرا مع العسر یسرا بدین معنی که با دشواری دردی آسانی است و آخرت
 و بدین معنی که با دشواری که در مکه هست آسانی بود در مدینه و در موضع آورده که با
 دشواری مدینه یسرت در هشت **فان افرغت فاکتب والی بک فان افرجت**
 فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس مع کش در موافق عبارت با چون فارغ گری از
 نماز جهد کن در دعا با چون از گذارش احکام فراغت یابی باستغفار او را امت
 مشغول شو در سینه باسع از فتوحات می آرد که شمع ما اید مدین مؤمنه در ما و بل این
 آت فرموده که چون شوی از مشاهده اکوان روشن سازاننده دلخورد و باجمت

تماشا

تماشا می جمال سخن و بدعای پروردگار نزد راضی شو هر وقت و هر چه خواهی از تو
 خواه چه قادر بر اسعاف جلیت و ایجاخ برادات و مقصودات جو حضرت او نیست
 و سخن تو بر درگاه آکر مقبولست و نیاز تو در محل اجابت موصول **بیت**
 جو مقصود کون و مکان بودنت خدایا بدهد لجنه مقصودت و کدام عباد
 و دعا و دعوت بر تو از جهاد اکبر تواند بود چه قول حضرت درین معنی خبر از زینب
 و حال مجاهدات نفسی میدهد که فرموده اند رجعتنا من الیهاد الا صغروا و هو
 جهاد الافاق الی الیهاد الا کبر و هی الیهاد مع النفس انا فانما لا یقطع اصلا و ابدا
 بوجه **نعت** بحمد الله سورة المرشح والصلوة علی افضل خلق الله و آکر عجب

سورة والتین میکیم و هی ثمان آیات

هر که از بهر غایبی والتین خواند از وی صدق الله بسعادت رسد بمنزله نوح
 دو سگام و سعید و ذقار

بسم الله الرحمن الرحیم والتین والذین و طور سینا تسبیح الالهی
 المقدسه یکی طور سینا و در طور سینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا در
 مسجد دمشق و بیت المقدس و در معال فرموده که زین مسجد اصحاب کفایت
 و زینون مسجد انبیا و در تبیین گفته جبل خودی و جبل بیت المقدس و آکر ازین
 و زینون مراد عین مبع بلارند تخصیص بان دو مبع جبت آنست که آنج مبع پاکست
 و فی فضل از اسفوان و پست غذای لطیف سریع المضم و ذوای شریف کثیر النفع
 ملین طبع مجلل بلغم و طعم کلین واقع ربک شانه مفتح سده چکر و سبز مسمن
 بدن و در صبر امک که بواسطه دفع کند و نفوس را فایده دهد و زین مبع است
 زبان خوردش و دو او و ذوق دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجری و زینون بیت
 ایشانست خو بجانه بدان قسم یاد میکنند و سوس کند بطور سینا یعنی زیر کجیل نباتات
 حضرت کلیم الله است علیه صلوات الله **وهذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان**
فی احسن تقویر ثم یردها الی اسفل ما فیلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

هفت

سورة والتین و هو تسبیح العالی

و قسمی در شهرمان دهنده که بولد حضرت رسالت و بزبان اشارت قسم است
 بشیخ بنسبه قبلیه که شمر شد بدینده و نحو زینت مبارک که سر بر که درون غشی افزار
 دست و نور فرای مصیاح بعین است جواب قسم است بدینستی که ما از پدر
 آدمی را در بنکوتر نکاشتنی یعنی مخصوص کردیم از میان حیوانات با تصاب قامت
 و حسن صورت و اعتدال مزاج و اسماح خواص مکونات با افزایش او را مظهر انور
 و اکمل و جلوه گاه اعتراف اهل امات الهی و منبع فیض امتناعی تواند بود پس
 باز کردیم او را اسفل سافلین یعنی زرتین هر فردی در آن نفی عالم طبیعت که از
 خاک برداشتم و تخم وجود او را باز در خاک انعدام کاشتم منها خلقا کرم و فيها
 نعید کرم و منها خیر بکرم تاره از نده کرد ایند بر انا رملک و ملکوت و اطوار مصون
 جبروت را و معنی رد ذناه رجوع اوست سن خرافت که از ذل عمر است و در آن وقت
 هم کار نتواند کرد و هیچ شغل از دست او بر نتواند آمد و این حالت مناسب بکار
 که در زندان او بر بر کوه احد شود و لها با بر زمین کشد و روی سیاه مظهر بود و
 میان دود و ش او ساق سیان مکه و مدینه بود با سر دود کرده در دنیا بعد از آن
 حسن و جمال بر اساس حال که سنش چون کان خمر کرد **بیا بی** ایام شبان رفت و چهل و شش
 نطقش مرا عمر ولی چشمت خرسند قلب زیار بر روی جوگان نه کرده ام از عصا و خنجر
 میکشش و مویهای سیاه التور فی الشواد که احوال جهان را گاه جوانی را حالت بری
 و شب چون برف سفید ساخته و فرای سم و بصرش کند کشته کوش از شنوای ماند
 و نظر از بنای دانه عقل نوزاد فتور گرفتند و جوانی و قوت بضعف و بری مبدل
 کشته و آرد لدارش و جوان موشن نفوذ کرده از سایه او که بر آن و خاک خواری و
 نکونشاری بر فرقی او بجز بال اهانت بران و هیچ یک او را در آن سن خرافت لبری
 و مزوی نباشد **قوله** الا الذین آمنوا و عملوا الصلوات مکرر آنکه بگویند و عملهای
 ستوده کردند **فلمؤ اجر** پس برایشان راست مرزوری **عبر ممنون** نابرده و کمر کشته
 یعنی همچنانکه در جوانی و صفت مرز عبارت ایشان بنشینند در بری نیز یا که عمل
 نمونند که همان دستور اول نزد ایشان ثابت میدارند **فابکذبك بعدا لدین**

جانور ایشان

البس

اليس الله باكر الخالق پس چه چیز ترا بکذب میدارد ای منکر هستی و حشر با وجودت
 ظهور دلایل تا مقرب می شوی بر روز جزا و حساب آیات خدای حکمگرا کنده ترین
 حاکمان یعنی هست و در جزا آمده که هر که بخواند الیس الله با حکم الخالقین باید که بگوید
 و آنا علی ذلك من الشاهدين و درین مقام اختیار اشهر اعظم ذالت بران خواص
 الیهیت حق عز شانه **مت** سورة التین و الحمد لله رب العالمین و الصلوة
 علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین

سورة اقرأ سبکد و مع غرض آینه

سدر کرم سورة العلق بر خوان وقت فرق باستان ملوک پس چشم عنایت بگرد
 و ارمی از فلاکت معلولک

بسم الله الرحمن الرحيم

اقرا باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق **اقراء وربك الاكرم**
 باسم چار و مجرود در محل نصب بر حالت ای اقرء حال کونک مفتحا فراتک باللمبه
 جمهور علی برانند که اول چیزی که از قرآن نازل شد بخ آیت اول این سوره است و نوی
 که حضرت رسالت در مقام حراکه داشت یا بر بالای کوی ایستاده بود تا که جبرئیل
 علیه السلام بر روی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بنویس و فرستاده اند و تو رسول خدای
 بدین امت است آنگاه گفت بخوان رسول گفت من خواندم نیستم جبرئیل و پرا گرفت و فرزند
 جلیله طاق شد پس بگذاشت و باز گفت بخوان همانجا جواب داد که ما انا ابتکار
 پس دیگر باره بگرفت و بفترت و بگذاشت پس گفت اقرء باسم ربك الذي **وقرأ**
انست که جبرئیل از زیر بر حوی امر حرم بهشت که بدید و با قوت یافته بود دند
 بر آورده نزد آن سرود نهاد و گفت بخوان فرمود من خواندم نیستم و درین نامه
 فرجه می نوشته نمی اینم جبرئیل و نام خود ضم کرد و بفترت جلیله نزدیک بود که
 بهوش شود تا سه نوبت اینصورت واقع شد آنگاه و پرا بگذاشت این را باز بخواند
 که بخوان قرآن را و وقتی که اقتحاش کننده باشی بنام پروردگار خود آن خدای که میبازد

سورة اقرأ سبکد و مع غرض آینه
 پس چشم عنایت بگرد
 و ارمی از فلاکت معلولک

حدیثی را یا خلق کرد آنرا از خالق میاورد از میان آنرا از خودهای بسته **قره**
بخوان تکرار از برای خداوند است و بپوشد کار تو بر کفر است از همه بندگان و
که او زیاده از همه که میان **الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم** ان خدا می گویاوند
نوشتن بقلم را علم را محظ مقید سازند و در آن با نامه آگاهی دهند و کرامت
علم جانت که چه از عطا یا درین علمت و معرفت بمنزل نطقه است از درین
محیط و لهذا خدا فرمود به نبی که قل پیش از فی طلم آورده اند که حق سبحانه از فرما
تعلیم حفظ نمود و اشهر آنست که اول کسی که حفظ نوشت ادیس بود یا مویخت خدای
آدمی را ایچ بنیادست با محمد را صلی الله علیه و سلم تعلیم داد از احکام شریعت
آیچ بدان دانای بود **کلان الانسان لیطی ان راه استغنی ان الی تریک الی حی**
حفا و بدستی که ادی یعنی ابو جهل هر انبند از حد سپرد کرد نکشی بانکه خود را فوکر
می بیند و چرا کسی بسبب مال طاعتی شود و عبادت حق فر و گذارد بدستی که بسوی
افزیکارست باز کشت هر در آخرت و آنچه اعمال کار آید نه اموال **بیت**
قوا لکری نه جمال است نزد اهل کمال که مال نال کویاست و بعداران اعمال
آورده اند که ابو جهل گفت که اگر محمد را در سجده بیابم کردن او را بقتل خود سپرم
دو می لغضرت نماز میگرد او را خیر کردند بنشاب جایت انحضرت روان شد
و بدو را رسید باز کشت رنگ از روی رفته و در بر اعضا افتاده گفتند ترا
چه رسید گفت میان خود و وی خندنی از افش دیدم از دهانی دهن باز کرده و مرغان
بر در بر افتند این جو حضرت رسید فرمود اگر نزدیک من آمدی ملاکه عضو
او بر بودنی و آنست نازل شد **ادب الذی منی عبدا اذا صلی اذ ابیت ان**
کان علی الهدی او امر بالمتقین ادب ان کذب و کالی لم یعلم بان الله یری
ای ای منی انا که بازی دارد بنده کامل را که محمد است بوقت که نماز مسکند از آبا
سببش اگر باشد بنده منهای نماز بر راه راست یا سفر ماید خلق را بر چه کاری
او را از ان عبادت و امن تقوی باز توان داشت تو خود منصف باش که چون او را
انان هدی و عبادت منع چون توان کرد **قره** ارایت ان کذب و قولی عکر کل

ادب

ارایت از برای کید است ای ای منی که تکذیب کنی از جمله ترا یا منی حق و
با و ز ندارد و مطلقا و روی که بداند از ایمان و بر کرد در از طرف فرما بر داری چنین
کسی مستحق چه نوع باشد از عذاب **قره** المرغلم آیا ندانسته است ابو جهل یعنی
دانانست بانکه از روی تحقیق خدای مست قصد و اراده او را مقدران محقق گفتند
که در کله ان الله بری هم وعده است و هم وعید فریقین زاهد و فاسق و مسلم
و کافر زاهد بر سلس نماید بر وعده انبند که حق پنا است فاسق اجتناب از معاصی
و زود که حق دانا است علم بوجود باری با صفت عالیت او بر وجه سترو اخفی سر اسر
بسعادت رهناست ننگ کرد او را بر عمل خور عبث است و بد کرد او را از عمل شر مانع
و در تقیبه این وجود دقایق هر محصور و لطایف لا محصی تفکر صحیح میرسد و آفتند
کسی است که درین کجاست تعقی نماید و الله الملهم و الموفق ای در خلوت قصد کناه
کرده هنر دار که ترا می بیند در و بینی بعد از تو به از انفعال نلوا سه میگرد گفتند که با وجود
تو به چرا مضطرب جواب داد که چون مظطرب نباشم هر چند که اگر الامین کنا هم
بخشید اما محنت و نرساری با نیت **بیت** کبر هر که تو از سو کند در کذبی نان هم
که دینی که چه کرده چه کفر **آورده اند** که نبی دیگر ابو جهل لعین بهما بین بجهت کذا رفت
نماز معارض شد و گفت ای محمد نه ترا منع کرده ام از نماز انحضرت او را تهدید شد
فرمود و وعید آید بدان منضم گردانید ابو جهل گفت تو بر امیر سنیانی و حال آنکه اهل
وادی هر از من اند و اهل مجلس من بنشینند آیت آمد که **کلاین لم یفقه لاسفعا**
بالناصبة ناصبة کاذبنا خاطیبه حقا که ابو جهل که باز نایستد از ابتدای محمد هر انبند
تکرار او را بموی پیشانی و بدو خوش کثیر ناصبه کاذبنا خاطیبه ناصبه تکذیب
و خطا ایراد فرمودن بطریق ستاد مجاز بست و مراد صاحب ناصبه است **فلیدع**
نادیه سندع الزبانیة کلا لا تظلمه و اسجد و اقرب که بخوان ابو جهل اهل مجلس
خود را زود بود که ما بخوانیم اهل بیانه و روح را برای بردن او و محمدره است سخن که
او گوید فرمان مرا و با بزرگ نماز و بحالت او ثابت و مصمم باش و سجده کن
بر و امر خدا را و تقرب و در حضرت احدیث هر گاه بنده بجماع الهی در آید نهایت تقرب

ع
ص

بود چه او نبی یا کون العبد الما لله و هم ساجدان ان نشان مشاهده آن بجهت حمد
در موحات آن را سجده طلب فریب گفته و آنچه بعضی از صلوات محمول بر منبع
امیه بن خلف میدارند که نبی از مسلمان نماز کرده این خطاب است چه مسلمان امیه
را ندید و او در بدر کشته شد و مسلمان مولا ی رسول الله است که در مدینه
او را حنین از یهودی **نعت** سوره العلق و الحمد لمن خلقنا الصلوة علی
حبیبه و آله و صحبه ما دام اللیل و سحر

سوره الفکر مدینه و آنها خمس

سوره الفکر در روز خورساز	در که و بیکه و نشیب و فراز	هر که رجا و قدر و فریاد
دو ک کافرانی و اعزاز	عقب هر وضو بگوید رسول	سه کرت که بخوان بصدق نماز
تا بجهت قدر بکام و مراد	جاء یابی و عمر و عمر دواز	و اینست کلام خواب بر بخوانی
خاطرت آورد زو سوسد باز	بودت شوخی شود غلبت	که بخوانی تو سرا و را بنیاز

مسکبیا و خوان بصدق یقین قبر خود را جهر و صدق و شکر نماز

بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلۃ القدر حق سبحانه
تعالی شان قرآن فرمود بسبب فرمودن آن در شب قدر و آوردن قرآن
بصیور نیز دلالت بر قدر و شرف او میکند که با وجود او همه مخری دیگر نمی رود
چه از رزکی و شرفی مستغنی از تصریح باشد و آنکه قرآن بخود اسناد فرمود در بعضی
شریف سترک این نیز از رفعت شان قرآن باید شناخت **آورده اند** که حضرت
رسالت بر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل عزرا ماه سلاح پوشید در راه جنگ
جهاد کردی صاحب تعجب شد گفت ما با این عمره می گویاه حنین در وانی چون نوبت
رسید حق سبحانه این سوره را فرستاد که ما فرستادیم فراترا در شب قدر یعنی
ابتداء آن فرمود در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ با آسمان
دینا آورده در هبت العزت بفرمود که امر برون سپرده اند و روح الامین در بیست
و سه سال آیت آیت و سوره سوره محجب صلح وقت بدینا آورد **کما آوردن**

ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر خبر من الف شهر وجه خبر ما کرد ترا امام دانی که بلیست شب
قدر یا عتبت و شرف هر که در وطاعت کند عزیز گردد و عملی که در واقع شود نزدیک
خدای مآثر و عزت بود و قدرش در آن مرتبه است که در ایات تو بکنه مرتبه آن میرسد
و اودان او از آن قاصرات و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در و تفصل کنند
هر کاری شخوف بحدت که نقص برده اند نیاید ما بمعنی تنگی است که زمین از بسیاری مملو که
که در آن شب فرود می آید تنگ می گردد و شب قدر بمعنی است از هزار ماه که غازی می
اسرائیل در آن جهاد کرده مر کسی را که در یابد و بطاعت بروزا آرد و شب قدر بفرمود
امام اعظم در ابواب در تمام سال و حضرت شیخ در فضیلت آورده که من آن شب با
در هر یک از اول و در جهان و بیشتر در رمضان یافتند و اعلیٰ علما برانند که در ماه
و مضافت و در هر آخر در شبها و ترا مید و تراست صاحب امام شافعی شب است
یکه و بیست سیوم اخبار کنند و بیست شب است هفتم که عدد حروف لیلۃ القدر
کنند است و سه بار تکرار اشته و می کلکه که از کلمات آن سوره بیست و هفتم است
فی الجمله قول اجیر ما ناباید میکند و از بدایع لطایف یافتن شب قدر و فرقی عارف
بالله شیخ خانی از جمله تحقیقات غریب شیخ مذکور است که خلف در و میشد و نظم
از حنین آورده اند **یاقین یاقین** معنی شش زمین و زمان بولحسن بر کربان منان
گفت که لطف که کار بدیع بر سید ما این مقام دفع که زبان ما در موت بیخ
شب قدم نکشت برین فوت که بود اول ماه رمضان روز یکشنبه ای بر اول ماه
که شب بیست و نه بود **شب قدر** و از بسیار بزرگ نماید بده و کران ماه در و شنبه زاد
شب بیست و یکت و همداد که سه شنبه طلوع کرد آسمان **بیست و هفتم** بدو شب با یاه
جا شنبه اگر نمود هلال در شب نوزده و سی **چهارشنبه** اگر کند بخوبی
تو مکن بیست و پنج ناقطل ماه اگر روز **جمعه** کرد تو هفتاد و هفتاد و هفتاد
غز که **شنبه** است می رود در شب بیست و سه مقصود هفت شب بلکه هر شب از رمضان
شب قدر است قدر آید آن از ترتیب و تفریح حضرت شیخ ابو الحسن جان ظاهر می شود
که هر شب طاق از نصف اجیر رمضان که شب یکشنبه بود البته شب قدر شود جن ما

در این شب قدر

و با این فهم و تفهیم ضبط شب قدر بر طالب عارف زکی بغایت سهل و آسان میگردد
 و الله الموفق و **مکتب** در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و زنده داشتن تعبیر
ملت ای خواجده جمعی ز شب قدر بنشانی هر شب ثبت قدیاست اگر قدر بدین
تنزل الملائکة و الروح فیها فرود آمد فرشتگان زمین با آسمان دنیا و جبرئیل
 با ایشان درین شب و قوی است که ملکی عظیم که روح نام اوست با صفتی از ایشان
 که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت علی بی موافقت ملائکه و روح سخمر ما نیز
 صلی الله علیه و سلم گفته اند و یک قول است که جبرئیل یکدوم فرشتگانی که ایشان با
 فریبیان علاقه لغتی بود فرود آمد و بجا نهای مومنان در روزند و جبرئیل مومنان را
 مصالحه و عیادت مصالحه جبرئیل اشعار جلد و درق قلب و اشک جنم بود و برای
 شرف این شب است که ملائکه و روح بر زمین آمدند **انقر بهم من کل امم** یعنی مطلع الغیر
 بزمان افرازا ایشان از هر کار نیک که حق سبحانه و تعالی کرده است با هر کاری
 از خیر و برکت سلامت از همه آفات شب قدر تا درین صبح و روز علامت
 آن لید است که شبی است ساکن و آسوده هوای معتدل ندر که در سرد و در آن
 شب شیب و کواکب که با استراق سمع فغان دارد واقع نشود چه از دحام ملائکه آن
 مقدار بود که جنیان هر کدام بکوشند متزوی شوند و آن شب جنان صافیه بود
 که شب منجاب ماند و آفتاب که صبح شب قدر طلوع کند شعاع چندان نداشته بود
 و بر قیامت از حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بنی امیه را بر سر خورشید دید و آن سوره الف شهن بازل شد و چون ایام بنی امیه تقضا
 رسید ملت حکومت ایشان را شمار کردند هزار ماه را بر آمد و این اشعار بر آن
 تواند بود که در بافتن یک شب قدر هم از حکومت هزار ماه ایشان است و لغت
 سلام شعراست بر آنکه در آن شب قدر قضا جاری نمیشود مگر بر خیر و سلامت **ومن**
بجاهد لا یستطیع الشیطان فی تلك اللیله علی عمل الشیخ و قبل سمیت سلاما لکن
 سلام الملیکه علی المؤمنین و المؤمنات **تمت** سوره القدر و الحمد لله و السلام علی من

سوره بقره الفیقه بکینه و فی ذلک و فی زمان آی

سوره البینه بصدق و نیان است و یکبار و در صبح بخوان تا شود طاعت همه مقبول
 تا بری کردی از همه عیبها و از کسی خجسته بر من نماند یا که قمار علت بر قان
 کو نویس و بخورد نکره بیدار
 تا با بی زهر و علت امان

بسم الله الرحمن الرحیم **لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین**
 این حکایت مقاله اهل کتاب و مشرکین است که قبل از بعثت میگفتند که ما ازین
 امری که در آن هستیم دور نشویم ما حق موعود بما باید چنانچه میفرماید **منقلین**
حقنا بهم البینه و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر تا آنکه که بدیشان آمد حق
 تا آنکه که بدیشان **رسول من الله یتلو احصافا مطهره فیها کتب قیمه** رسول من الله بدک
 است از بینه صحیفهای با کفر از کتب و بهتان حق قرآن و آنرا صحیف کت
 از برای تعظیم آنکه جامع اسرار جمیع صحایف است در آن صحیفها نوشته است راست
 و در سبب بعضی احکام و مواظب مقصود از این آیات آنست که اهل کتاب و مشرکان بر
 دین و آیین خود بودند تا بعبیر صلی الله علیه و سلم ساید و ایشان را با امان خوانند
 و بعضی جمله تنبیه بدعت ایمان رسیدند **وما تقرئ الذین انوا الکتاب الا**
من بعد ما جاءتهم البینه و ما امرنا الا لیعبدا الله مخلصین که الذین حنفاء
و یعمروا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمه و تعرفو کردند و اختلفوا و نوبینه
 دریشان محمد آنکه داده شده اند کتاب را مرکز پس آنکه بدیشان آمد معجزه که
 بدین آواز حد مسر و متفرق شدند بعضی که بویند بدی و بعضی کافر شدند و امر کردند
 نشدند اهل کتاب مگر آنکه بر ستم کنند خدا را مخلصین با ک کنندگان برای خدا
 کثیر خود را حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام و دیگرها موراوند با آنکه
 نماز مغر ضنه ادا کنند و بدهند رکن و واجبه را و ذلک و آنچه مامور شده اند
 بدان دین و ملت در سبب **ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی**
نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر الالب بدین معنی آنکه کفر و زندقه از اهل کتاب
 بعضی بود و نصاری و بت پرستان در آنش دوزخ باشند روز قیامت جاویدان

دوران لکزه ایمان بدین حد آنکه آن اند **ان اللذان آمنوا وعملوا الصالحات**
اولئك هم جنات البدر بدین حدی آنکه ایمان آورند و عمل صالح کردند آنکه بهترین
 همه از دکان اند **جز او هم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الأنهار**
خالدين فيها ابدا پادشاهان نزد پروردگار ایشان بوستانها اقامت میسود
 از درختها در آن جویها چه بوستان بی آب نشینند پائنده اند بصفت خلود و دوام
 در آن هشته هشته تا یکد خلود است **رضوا الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه**
 خشنود باشد خدای از ایشان و طاعات ایشان در بذر و خشنود باشند ایشان
 از خدای بدادن ثواب و حساب و ایشان را بمنتهای مرادات و مراب غله الغایات
 که دولت لغا بود بر ساینده **مت** دارند هر کسی از فرمادی و مطلبی **م** معبود ما
 زدنی و عقبا لغاه تست **ذلك لمن خشي ربه** آنچه مذکور شد از جهت و رضوان و جور
 و قصور جان برای کسی است که ترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجب ثواب
 اشتغال نماید **مت** سوره البینه و المائدین کرامه عت و الصلوة علی محمد خیر البریه

سورة الزلزلة مختلف فيه وهو سبع آيات

دفع خصمان و دشمنان زلزال	که بخوابی صدق چهار هزار	دشمنانت شوند اواره
خشم افتد مدام از پرکار	و از توایی و صاحب لغو	بندد این سوره را شود هموار
همچنان که نویسی و شوی	روی خود را با اعتدال کار	از همه زحمت شوی ایمن

مانه کرد رخ تو چون کمان

بسم الله الرحمن الرحيم اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت
 الارض انفالها وقال الانسان ما لها وبئذ تحدث اخبارها **بزرگ او چو فلها**
 چون جنبانید شود زمین جنبانید وی که مقرر است نزدیک نغمه اولی مانیده
 و بیرون آرد زمین بارهای کران خود را از اموات و کنوز و بیرواست مناسم
 از اقی هر چه رضی الله عنه آمده که زمین یعنی در آید و جگر بارهای خود را همچون

اصطوار

این عبارت که

اصطوار ذهب و فضه سون اندازد بس فانی کویا درین کشتی در این کشتی
 و بقول القاطع فی هذا طلعت و بقول الساری فی هذا سرت شریعونه فلا یخفون
 منه شیئا و کویا انسان یعنی کافر و کفنه اند عام است جمیع آدمیان را یعنی همه
 آدمیان بعد از مشاهده این حال کویا بدجست زمین را که پوشیده هاء خویش
 اشکارا میکنند از نو زمین بر این حال سخن کویا یا خدای او را بسخی آورد تا
 کویا بدخبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونان با از عملهای
 که صادر شده است از اعمال بسبب آنکه امر کند پروردگار او را و دستوری دهد
 که خبرده از عملهای مردمان که بر تو واقع شده **یومئذ یصلی الناس انما لبروا انما**
 انروز باز کردند مردمان از موقف حساب بر آنکه کان یعنی گروهی که بعضی بدست
 راست و بعضی بدست چپ تانمده شوند جز اهای کردار خود را **در اسباب نزول آورده**
 که دو کس بودند یکی سائل پرسید نمی نواخت چه بنظرش در نمی آمد وی گفت با بمقدار
 عطا چه مرد با هم و دیگری گفاهان خود را اندک میبشرد که خدا ما را بنظر و حفظ
 نخواهد گرفت مگر بکلیت عذاب کند حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد **من یعمل**
شقال ذرة خیر ابره و من یعمل شقال ذرة شر ابره هر که عمل کند هسک مودجه خورد شک به
 مند با و اش از او هر که بکند بوزن غله صغیره بدی بیاید مکافات انرا از ابن عباس
 منقولست که هر مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر مکافات
 و پراوی رسانند اما سیات مومنی با مرزد و حسنات او را مرزد دهد و حسنات
 کافرا بسبب کفر جبطه سازد و بیسیات او را معذب سازد **این سوره کویا که حکمترین**
 آیات قران البنت و سغیر صلی الله علیه و سلم انرا جامعه فاذه گفته و در عین
 المعانی آورده که مصعب بن بایه جد فرزدق شاعر عذمت حضرت رسالت آمده
 گفت که با رسول الله از آیات **متر** بر تو چیزی بر من بخوان آن حضرت این آیت خواند
 گفت حیو حیو یعنی من بسیده است ما از آنکه چون کسی بقیق بدانت کرد دران
 عرصه محشرگاه از فقر و قنطیر و ذره و حبه سوال خواهد کرد و چرا فرخورد کردار هر یک
 خواهند داد هر آینه امروز او بحساب خود خواهد پرداخت و نکته **حاسبوا قبل ان یحاسبوا**

عکس آیه زلزله

منظور نظر و نصب العين دیده خیرت از خواهد ساخت **سورة السورة** و الحمد لله على الاثر الموعود

سورة العاديات مكية الفعشر آية

سه کوفت دفع چشم زخم ابدل هر که و العاديات بخواند نکند چشم بد در و با شری
از بدو بنگ در امان ماند

بسم الله الرحمن الرحيم و العاديات ضحکا فالموذيات قدحا

سور کند محورم با سپان دونه از غازیان اسب سوار کرد در کز و قر اسپان ایشان
نفس زنند نفس زدن با و از که نه صهیل بود پس برون آردن کان انشاز سنک

بسته های خوش که بستک زینن سه سها سینه افش زنند قدحا انش زدن فی **فالغیرات**
ضحکا سر قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد با کبان اسپانند **فاثرن برضا فوسطن**

به حجا سر بر انکتند اسپان بوقت سیه در عبادی در کنار ان قسل سر بر آمدند
بدان وقت که همرا از دشمنان دین و سبب نزل این سوره ان بود که حضرت رسالت

منذ بن عمر انصاری با باخلی از حبابه بقبیله بنی کثانه فرستاد و فرمود که فلان روز
بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنند و فلان روز باز آید ایشان جان

کردند و در محل از آمدن سبب عبود و هر دو بر آبی بزرگ و نخی افاد منافقان زبان
کشوند که تمام آن سر در باره بلبه هلاک شد اند و کسی که خیر ایشان آورد نماید

ان سخن بر میان رسیدند اند و همان شدند خجانه بجهت خوشدلی اهل ایمان از حال
ان سپاه بفرستادن ان سوره خیر داد ان **الانسان لیرک کنور و ان علی ذلک لسنید**

و ان علی الخیر لشدید الا انسان مراد ابن ابی منافق است که با یاران خود آراجهت
جوینها در میان مرد می افکنند با مطلق آرمیان سرور در کار خود را با سبب

اند و گویند وصف کنور برای ابو حلیب است که در وقت خود بود در محفل
و ناشکری که از محنت بر شمارد و از نعت یاد نیارد یا تنها خور و عطا از مستحق

باز دارد و بنده و کینه خود را بر زند اما ابوالبلیث آورده که سه نفر بودند از عربت
در یک عصر که بگانه وقت خود بودند هر یک بوصفی خاص اشعث طماع در طبع و ابو

حاجب در محفل ناشکری و حاضر در حجا و کفر حق بجان قسم یاد میکند که او حاجب
بخند

جلیست و بدستی که خدای بر محفل و کز او هر شده گواه است با انسان بر کنور خود
شاهد است چه این خصیصت مذکور از نفس شوم را بر سر زنند و بدستی که انسان

برای دوستی مال سخت است و این محقق هم از محفل است **شیخ فرموده** که اگر مال
را دوست میداری بد تا بازیت دهند و برای وارث منه که داغ حریب بر دل تو نهند

مشقوی مال همان بگریبان دهی که بدی به که خاکش نمی زود زنی منعش است و حکیم
پس نهادن چه سفال و چه سیمر **قللا بعلم اذ ابعثر ما فی العنور و حقیل ما یخ**

الصدقدان ربهم بهم یروئند الحنیر اذ ابعثر اذ ابعث من الموقی و ابی فی حزم برای
مبا لعد است و حاصل کرده شود لجنه در سینه است ای آبرو ما بهما من السرار یا

بمبادت انسان که موی را از قبور خواهند بر آورد و آنچه در سینه است بمیان خواهند
آورد از خیر و شر تا نیک از بد متمیز کرد جوابا این است که با دوش خواهند داد بزرگی

که برود کار انسان بر افعال و افعال ایشان داناست و روزی سخن از ان خیر
خواهد داد و قادر است بر جزا دادن او **سورة العاديات و الحمد لله**

العیبات و الصلح علی بنید و اکبیرال

سورة القارعة مكية عشر آيات

تا بر ابد همه مما نت بکصد و هفت بار قارعه خواند نابیایی هر آنچه معنی
بی کان از فضایل قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم القارعة ما القارعة و ما الازک ما القارعة

القرع الضیب بالشد و القارعة من أسماء الساعة لا ینال فرج الناس بالاهوال
ولا فرج او فرج اعما بالعداب فرج بمعنی کوفتن است تا مرقیامت

شده بجهت آنکه بسو احوال آدمیان را مزیند و بصیب اقراع قیامت مردمان را
خسته و مدعوش میسازد با جهت اصطکاک اجرام علویه و مغلیته در ان روز

او را قارعه نامیدند و با عاده ما القارعة و تکرار او مرتین مبالغه در لغوی است
و صیغه قارعه از حاقه مشتق مبالغه دارد **یوم یومون الناس کالغزایش المیشق**

وَكُونِ لِلْجَمَالِ كَالْعَيْنِ الْمُتَفَرِّقِ روئی که باشد مردمان از هول و سحرمانند
 بروانده شمع بر آنگاه بچون عرقای ملخ و مثل است قوله تعالی جراد منتشر که بهم
 بر می آید و پریشان حال میشوند و کردد که بها از هول این روز ما شد پیشتر و لیکن
 شده بجان ندانی بعضی کوهها در تفریق اجزا و نظایر آن در هوا مشابیه پیشتر و لیکن
 زده باشند چه رنگ مریشتر است کند و در زدن زود تر متفرق و از صغر و بخت
 کردد **فاما من نفلت موازینه فهو فی عیشته و اضیته و اما من خفت موازینه**
فامه ها و چه و ما اوردین ما عینا و طایفه پس تا در آن روز هر کرا کران باشد بد اعمال
 حسنت او و روایت بخاری **سندنا و آمد** که رسول خدا فرمود که در سجده اعمال
 نشر کنند صحایف سیات بندگ تا سید صد صحیفه که هر یک بدما زای متضمن بود
 پس بیرون آورند و گفته که در آن کلام **لا اله الا الله** باشد و گفته شود **احضره و انک**
بس گوید کدام چیز آدم که بر برای بچند صحایف تواند کرد پس آن پارچه کاغذها
 در پاره کنند و آن صحایف را در پاره دیگر پس بد صحایف بچند و بالا رود و بنویسد
 بر برای کردن یا نام برینک خداوند سبحان و هر چیزی پس او در زندگانی باشد پسندید
 و اما آنکه سیک بود موازین او بانک او را حسنه بود باسیات او را باج آید پس جای
 او است ها و نیز و این اسمی است از اسماء آتش و شمیمه او یا بن اسمها از است
 که ایمان عمیق است که هفتاد خریف بند میرسد آن تبه کاری که او در آن اندک
 اند یا آنست که همچون ما در کوفتند ما جای میدهند او نیز سیک سنگ حوز را بخورد
 بکشد یا با آن معنی که چون آن می ماید را سر کون بها ویدی اندازند سر سر آن راه
 دراز را کسر قطع خواهد کرد و آن در کده باشد زیر تری هر در کجا و جمع در بافته کها و به
 جلیت آتشی است بغایت رسید در احراق اگر کسی ابرو نماید که آتشها که کنند
 اند و سوزند و مخصوص جرات است جواب آنست که در احراق بر چاه رسید که کش بخون
 این دیگرها را سوزنی معتد بر نیت **روایت بخاری و سلم** با سنادی هر چه از رسول
 خداست صلی الله علیه و سلم که فرمود **ناز که هدی جز من بعین جز من ناز چند**
 و هم روایت مذکور حضرت فرموده اند که هزار سال آن ناز و فرخته اند تا مسخ

نار حایه

شده

شده و هزار سال دیگر از فرشته اند اسفند شده و هزار سال دیگر برودم نهاده اند
 تا سیاه شده فی آن سوزان مظهر عاقابا **الله منها است** قوله تعالی **لن ننسئ عنت**
والصالح علی حبیبه الذی شفاء عیبت

سوره النکاح مختلف منها و عثمان آیات

که نکاح برای دفع بلا سه مرتبه خوانی ای مدار که هر حق نکند دارد بفضل عبیر
 از بیات در میان اسم

بسم الله الرحمن الرحیم الهی که **النکاح** حتی هر تفریقها
 لقی عن الشقی غفل عنده یعنی مشغول شدید بنکاح اسوال و اولاد و مستغرف امور
 معلست کشید تا آنکه که بمورد و آمدید مقار **کلا** سخن باید که هست عاقل
 مصرف دنیا کرد و هیچ بکار عقی نبرد از دست و سرمایه چنین جیات که بار بار نخواهد
 یافت بختر آن از دست دهد چنانچه خدا میفرماید **قل هو نبینکم بالآخرین اعمالا**
الذین ضل سعیم فی الحیوة الدنیا و هم یحبون انهم یحسون صنعا تا اجل ناکا
 در آید و جانش را از تن بر آرد یا او بیاید که بر شان کشاند و در شمار مؤمنان
 آنکه تمامت سود ندارد **قطع** روزی که دارد سبه مرگ بشخون البته بیاید از
 جهان رفت کرد لایق اسیر دنیا آسان ره ایمان توان **ت و قولت** که
 سوهم و بنوعید مناف بکثرت قبایل خود تفاح کردند و بر ناست تقاده ان سوهم
 در حق دو طایفه از انصار آمد که در نکاح سخن بجای رسانیدند که مردها را شماره
 کردند و زیارت مقابر عبارت از آنست **سوف تعلمون** **شکر کلا سوف تعلمون** زود
 باشد که بدانید عاقبت معاصر و نکاح یعنی بوقت مرگ پس حقا که زود بدانید
 خطای رای خود را بوقت **شکر کلا** بخان باید که بزنده و مرده مباحات کنند
لوقلمون که بدانید که چه در پیش در آید **علم البقین** دانستن در پیش بیکان
 هر اند شمارا باز دارد از مغالرت و مسکارت **لنون المحبم** **شکر لوقلمون** **بما عین**
البقین **شکر لسان** **یومئذ عن النبعم** بخدای که بخواند دید دوزخ را اول از دور

در پیش کوفتند ما
 شکر از آنکه سوزن است
 سخن بر زبان نماند

که بعضی صحت می آرندش پس از آن سخن آید دید دیدن بعضی ایمن وقت در آوردند
 بدو رخ و در چنین احراق معنی حق القین بنما مستحق خواهد شد پس هر آینه بر سینه
 خواهد شد از وقت بوقت محاسبه از نعیم یعنی نعمتهای بزرگ که بدان مشغول
 شدید و از عبادتها بیک سو فرستند خطاب عامست بهر که دنیا او را از دین باز دارد
 و گفته اند مخاطب کفارند واضح است که عام دارند چه کل افراد انسان را از نعیمی
 که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را آب سرد و رطوبت و سایر خنک یا لذت
 خواب یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن اختصاص میدهند و اشهر
 آنست که مراد صحت و قراعت چه در حدیث آمده که در نعیمت است که بیشتر
 مردمان دوران مغربینند و بعد از آن نرسند و آن صحت و قراعت و در بعضی المعانی
 آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه و سلم و همه را از دعوت و ملت و اتباع
 سنت او خواهند پرسید **سنت** چه نعیمی است بزرگ از خدای بر تقدیر ۵
 بسیار داری این نعمتست فرزند العین بخاری روایت میکند که رسول الله و ابابکر
 و عمر و علی و عثمان در آمدند و ایام رطوبت بود پس کوفتی بگفت و بیعت
 و خونریزی و رطوبت و آب خنک مثل او زد پس رسول خدای فرمود که همان
 النعیم الذی نسا لونه عند یوم القدر **نعت** و الحمدین الآخ جلت و بجماعت

در حدیث آمده است که نعیم حق
 صحت قبل شکر و شاک قبل
 برکت و عتاک قبل ذکر و زلف
 قبل شکر و عتاک قبل برکت

سورة العصر بیکه و هی ثلث آیات

پست و بیکار سوره العصر	که بخانی تمام با کویان	منفرق شوند در عالم
بی نوا و ذلیل و سرگردان	واز تو شسته بخیزد که دارد	حکمران نیز همچین میدان

بسم الله الرحمن الرحیم

والعصران الانسان لوق خسر الا الذین استغوا و عملوا الصالحات
 و سوکنند بصلوات عصر چه صلوات و مطی است و افضل صلوات است یا سوکنند بخدای
 روزگار یا سوکنند بروزگار که مشغولست بر اعجاب بسیار یا بعصر تو ای محمد

که فاضلترین همه عصرهاست یا عصر هر عصری که مضبوط و محلی و منقوب و
 اشاعت شریعت و حصول ثواب برای متابعات و پروان آن است بدان واقف
 جواب قسمان انسان لوق خسر **آورده اند** که ابو الاشدین صدیق را گفت زبان
 کردی ای ابابکر که دین بدان را گذاشتی و از عبادت بتان خود را باز داشتی جواب
 داد که هر که سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد زبانکار نباشد بلکه با کار است
 پرست و منافع شیطانت حق سبحانه موافق صدیق سوره فرستاد که و العصران
 الانسان لوق خسر و این انسان ابو الاشدین یا ابو جهل مراد است یا چه آدمیان
 هر آینه در هر زمانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار **بیت**
 مکه به سده فتنه غریزه عمر زدست که بر زبان کنی و مرماند از سود
 یا ضایع کنندگان عمر در زبانکاری اند مگر آنکه گوید اند و کرد اهرای بسندید
 کرده اند **و تو اوصوا بالحق و تواصوا بالصبر** و وصیت کرده اند یکدیگر با حق و بعلی
 راست و در برست موافق جاده فرمان حق با قبول صحیح کفرانست و وصیت کردند
 بصبر بر طاعت باشکیمای از ترک معصیت **و بعضی از مفسران** بر آنند که لوق خسر
 کتابت از حال ابو جهل و اسنوا ایمات بوصف صدق و صوالله هند و عاوا
 الصالحات اشارتست بکردار قاروق و تو اوصوا بالحق کتابت از اعمال زنی النورین

و تو اوصوا بالصبر نشان از سیرت در قضا

سورة المصنعة و هی تسع آیات

هر کرده با سوره المصنعه جز که سخن اند برای در شکر حق تعالی شفا دهد و با
 صد در داف لحظ انکال کم و زنجایی نهان کند پیوستی که نباشد بران کسی عمر

خواند این سوره با صدق بیان سزمنی از آن نکرده کم

بسم الله الرحمن الرحیم ۵ و یل کل صنعة لمنه الذی جمع مالا
و عدیه یحیون ماله اخلوا المیزان کثیر یطعن و امانت شکسته دل کردن و المیزان

بالعین و منهم من یلزم فی الصلوات و المراد الطعن فی الأعراف در عرض کتب طعن
 کردن بقول و فعل صریحا و کتایب و بیایه انچه سفید فاقیده اعتیاد و استمرار دارد
 و ان در شان امید با در حق ولید نازل شده که ان حالت شان ایشان بوده
 نست باز سول خدا و فقراء صحابه و حکمش فاست و لهذا تصریح لمعطل کل کرده
 که ویل کل همز یعنی وای مرعوب کننده لذت و مرعوبت کننده را ماکسوبا
 که طعنه زنند و بدست و چشم ایشان کنند انکسوی که کرد کرد مالی را و شمرده
 انرا ایشان انرا نگاه داشت می ندارند انکه مال جمع کرده و کرد آورده آوا و اجاود
 خواهد ساخت در دنیا **کلا یتبذرن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة نار الله**
الموقدة التي تطلع علی الأفئدة انما علیهم موصدة فی مخاضت که آدمی بنماید
 هرانه انداخته شود در حطمة و ان نام در کدایت که هر چه در وی افتد فی الحلال
 حطمة و سوخته گردد **قوله** و ما ادریک وجه چیز دانا کرد تا تا بدانی که حطمة
 جلیت حطمة آتشی است برافروخته شد یعنی خدای آنرا برافروخته و هر چه در
 برافروزد هر که در دنیا نشاند بسوزد **مت** جراحی ما که این برافروزد هر انکوبی
 کند در پیش بسوزد **قوله** التي تطلع آن آتشی که بر آید و بز با مزند بردها و میان
 آن دل در آید و مخصوص این آتش بدل کافر جیت آتست که دل و محل عقاید نا
 شایسته و متشاء اخلاق نا بایسته است تا عذاب بمقدار گناه مساوی حصول
 پیونده **قوله** انما علیهم بدستی که ان آتش بر کافران فرو بسته شده است بستن بهما
 دراز یعنی درها بر ایشان بسته اند و ستونیهای دراز بران زده که هیچ تناوری
 قوی و سل تنی عادی نتواند انرا کشاد و این اشارت بیقا و خلوه انسانیت در هزار
صاحب کشف الامرار آورده که آتشی که بدل راه ببد آتشی عجب است از هر حال آ
 که آتش تا الله الموقدة در زمین جان مازند و ما را از مار بودند سوخته خانی با بد
 که فله شناسی ماسوخگان را شاید **مت** ای شیخ میا امن و قوزار بکر پلیم
 که احوال دل سوخته هم سوخته دانند **مت** ولله الحد و الصلوة علی نبی محمد
سورة العنقل یک و باهاش

عده مدینه

هر که هست دشمن بسیار	شب محمد میان شام و غنا	گر هزار و دویست باجگاه
سورة العنقل هر نفس را	خوانند از مکر عثمانی بر عهد	شود اسوده خاطرش غنا
پیش ازین که جویش بود قهر	همچو فلی شود بر اعدا	نرسد بروی و بر آبش
هیچ مکره از ان بلاد اصلا	و از بخوابی بصدق بر صریح	دهدش حق بلطف خویش
وار پس که حق نیست ضح	بعد الحمد خوانی ای مولا	در کی سوزد المرشح
در کی قیل بر دفع بلاد	هیچ دشمن بنی نیاید دست	باشی ای دوست در آستان

بسم الله الرحمن الرحيم المرتکب فعل ربك باصحاب العنقل
 اصحاب العنقل مراد ابرهه بن الاشرع است و الی یمن ان قبل بخاشی ملک الحبشه چون
 در موسم حج دید که قافلای مصری و شامی و عده هاتمی چه مکه معظمه منسلک از کمال
 بی دشمنی و بدبختی عرف نخواستن حرکت آمد خواست که راه از ایران بت الله العتیق
 را در هم آورد و طافان بت الله الحرام از جاده قدیم ان قبیله خاص و جام مخوف
 سازد در برابر کعبه کلیسیایی بنا فرود در صفا از سنک رخا قلیس نام و در روی یوز
 انرا برز و نفع بستند و بخوار هر صبح کرد اند و طواف خلق را بطواف آن تکلیف فرمود
 و ان امر محدث هر چند بر خواطر فریض شاق بود اما بجمل المتین صبر و شکیبایی ستمک
 کشته برمود ای لعل الله یحدث بعد ذلك امر ما من صد حکم فیرمان ازلی میسوزند
 ما انک یکنی ازین کتامة محدث اخلت مشغول کشته از جمله مجاوران ان موضع گردید
 و در شبی از شبها خود را از داخلان آن پت ساخته خانه ابرهه را محذوف کرده
 کرد آید و صباح آن از ان موضع سرون جسته راه کر بر گرفت ابرهه بران حال اطلاع
 یافته بمصدخرانی کعبه سپاهی راسته و فیلان کوه بکر پیش انداخته متن جوهر
 محرق کشت و قیل مجودی که در عظیم خسته بکوه ازین هسری میکرد **مت**
 به شکل قوی راست چون کوه قاف . جو شیری عزیز جابک اندر مصاف . سرحله قیلان
 خلیش کرد آید روی تجویب کعبه نهاد و بحوال مکه آمد مواشی آتش غارت کر
 و اکابر مکه بکوهها محصن شدند و ابرهه از اول تهار بقصد ان کار فیلان را پیش

انداختند لشکر از دنیا لایروان شد عبدالمطلب جد پیغمبر صحت خلاص شتران
 به بلش ابره رفت ان فی دین را خیالی آن شد که مگر شفاعت بت الله آمد
 بعد از برشش ظاهر شد که برای خلاص شتران خود آمد اظهار این معنی نمود که مثل
 تو بزرگ قوه شش همچون من جاری آید و غرضش چند قطار شتر باشد سهل دایمه
 ایت عبدالمطلب در برابر قول او بن بان کوه را بر درفشانی کرد که من چه کس باشم
 که شفاعت خانه کفر و بیالیت بجمه خداوند خانه و فکر خانه او است عاقبت قیل
 محمودی از بنیان بلد مکه روی کرد ان کشته خنجر از زبان ایش در کمر برآند و
 بگرز نهادند هر چند بچنگ سرهای فلان خون ریز کردند فایده نداد ابره از مشاهده
 ان حال مستبد لحوال گشته خود فرمود و جماعه قریش از سر کوهها نظرها را بر
 کاشته که آیا حال چه منوال بگذرد و بفکر نوزد که ناکاه از کنا در برابر مغان سیاه
 با کرد نهایی سبز جو حق سر کرده آمدند و تا بخود نگاه کنند معنی تو میم بحاره
 من بچیل در ان لشکرگاه بسنگ باران در چیدند و میک نفس تمام لشکر ابره را بمجال
 حاکم فضا و قله گشتند چنانچه خدا فرمود **الرَّحْمَلُ كَيْدُهُمْ فِي تَضْلِيلِ وَارْسَلْ**
عَلَيْهِمْ طِيْرًا اَبْيَلُ تَزْمِيْمِ بَحْرَانَ تَجِيْلٍ لِّمَعْلَمٍ كَعَصْفٍ كَاوَلِيَا تَسَاخَتْ و نیفکند مگر ایشان را
 که در تخریب کعبه داشتند در تضلیل و بطلان و تباهی هم بر مکان رحمت کرد و
 فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریا هند مغان گروه گروه متقارهای ایشان
 چون متقارهای مغان و پنجهای ایشان چون پنجهای سک و برهای ایشان چون
 سرسبع و کوبند مغان سبز بودند با متقارهای زرد می افکندند ان لشکر بسنگی از
 سنگ کل یعنی کلی سنگ شده بس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برزگاه
قوله ما کول خورده شده یعنی خورده روی افشاده و نابود کرده کنایت است از
 بیخ بر آوردن ایشان **آورده اند که** هر مرغ سه سنگ داشت در دوزخ کل و یکی
 در متقار و بر هر عضوی که بر بدن کافر زندی بران از جانب مقابل در گذشتی و بر
 هر سنگی نام یکی از ان سنگ دلان مرتسوم بود که مختلف نشدی چون کار تمام سپاه
 ساخت شد ابره تنها بهر سمت رفتند خردایش نجاشی رسانید و از مکه تا حبشه

مغی که هلاک ابره بسنگ او مقرر بود همواره کرد سرا و میکش چون ابره صوبت
 حال در خدمت نجاشی معروض عرض درآورد نجاشی از روی تعجب پرسید که طیرا
 ابا بل چه وضع و حیات بوده اند ان مرغ خرد را در نظر ابره جلوه کر ساخت ابره
 گفت ای ملک ان یک طیرا ناخنده است که عرض کردم ان لغت و سنگ بر ابره حواله
 کردن معاد بود ابره در ساعت بزهر آن سنگ تمام شد و ازین حالت آیت جبرئیل
 بر لوح دل نجاشی مگاشته شد **ت** نوشته خانه تقدیر بر چیده هر خطی که فاعیر و یا
 یا اولی الابصار **وَمَا نَقُلُ مِنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِنَّمَا رَأَتْ قَائِدًا لَيْلِي وَ**
سَائِسًا مُعْتَدِينَ وَظَاهِرَ الْقُرْآنِ يَخَالِفُهُ وَفَقَاتِ اتِّفَاقِ دَارِنْدِ كِةِ وَوَلَدَتْ يَا
 سعادت حضرت رسالت در هام فل بوده و این جمله ازین مقدمه متبرک ایشان
 بظهور پیوسته که معجزه قبل البعث میتوان گفت **نمت** و لله الحمد و الامت

سوره قریش مکیه و آیها اربع آیه

هر که مرد و زهقت با رفیش خراند از صدق از بلدهد و ارطاش کند زهر آلود
 دروی آن بجز زهر اثر نکند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **لَا يَلْدُفِ قُرَيْشٍ** جابر و در متعلق
 می شود با خر سوره اولی یعنی سوره المرزکیف درین قوتست که انما جعلهم
 کعصف ما کول لا یلا ف قریش یا متعلق است با جبروا یا بما بعد خود قوله
 فلیعبدوا ای ان لم یعبدوا الله لنعم الدارین فلیعبدوا لا یلا فیهس
امام زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو مغربود زیستان من رفتندی و
 تابستان بشمار و مرد را ایشان و اهل حر گفته حرمت داشتندی اما قریش
 لقب فخرین کنانه است هر قریشی که نسب او بنصر منتهی می شود قریشی است و قریش
 جانوری عربست لغات بزرگ که گشتهها را در دست فرو برد و او را دفع نتوانند
 کرد مگر با ش و ضعف او از برای تعظیم است از انکه سگان خورده اند و هرگاه
 انسان را با جماعی سر رسید خرچوا الی لبر ضرر او الا حنیة متفرقین بر کلمات طابعة

جی قفاها شامه خطیباً و ختم علی الرحمتین فانزوا بعد ذلك و حسن حالهم
 و لما اهلك الله اصحاب القبل امثا من عرض الناس فمن الله عليهم بذلك او لم
 تمكن لهم حرمنا امثا و ان يقولوا است که خدا فرمود **ایلا ذمهم رحمة الشتاء والصبء**
فليعبدا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف قوله فليعبدوا بس
 باید که بپرستند خداوند ان خانه معظمه را که تعظیم ایشان سبب است آن
 خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت نسبتاً و ضعیف و ستر که از گرسنگی
 و امین کرد اندهمت و برکت از حرم عمره از ترس آنکسانی که در حرم می مکند
 و یکدیگر با میکشند و غارت میکنند و الحمد لمن الاق و عت و الصلوع
 علی المختار من هاشمه فخر الامة

سورة الماعون مکیه و آیها سبع آیه

چهل و یکبار سورة الماعون که بخواند بصدق دلجای خود و فرزند و عیال و بیگانه
 کرد از این فقر و محتاجی

بسم الله الرحمن الرحيم اریب الذي يكذب بالدين
 اری دیدی و دانستی انکسی را که تکذیب میکند بدین یعنی بروز خن و باور نمی
 دارد مراد ابو جهل است مفسران بر آنند که خدا اول این سوره در باره کافران
 است و نصف اخیر در باره منافقان اما راه و رسم سر مشرکان ابو جهل بعین
 حقیق بوده که تکذیب قیامت کردی و اگر کسی را وصی شدی در شفقت بروی
 او بیستد از مال او کسوف و طعام باز داشتی بلکه همش بضر و طرد رسا میدانی
 و بیستد مردم را از اتفاق در راه خدا منع کردی چنانچه خدا میفرماید **فذلك**
الذي يبيع اليه و لا يحق على طعام السكين و گفته اند ابو سفیان یا ولید شتری
 کشته بود و بخش مسکرم بدنی از و نصیبی خواست او را بعضی از حق جانه مذمت
 او میکند که نیز بدیم را و تر عیب نمینماید اهل جزیره را بر طعام دادن در ویش
 محتاج یعنی نخر میدهد و نیز کسی را بر طعام دلالت میکند **ششوی**

سورة الماعون

چون زکر سفله بود بزرگان منع کنند از زکر دیگران سفله بخواند زکری را بکام
 حق نگذارد مگر بیجا **بوسه بر نشان منافقان** میگوید **فیل للصبلین الذین یصومون**
عن صلیهم ساهون بسویل و سختی عذاب برای نماز گذاران ندگان مریایا است
 یعنی آبی صاحب او انا که ایشان از نماز خورد بچرا اند و غافل شدگان یعنی
 نیز بحضور مردم نگذارند و هرگاه بگذارند بشرط و اداب نگذارند و در خلوت اصلا
 بدان بند ازند و معامله نماز را بحسابی بگردن برین قدر ایشان ساهو باشند
الذین هم یراون و یعینون الماعون و نیز ساهو بگردن خود است **کلید در درخت امان**
 که در چشم مردم گذاری در آرزو و این یا بخت مردم بویده و باز میدارند مال زکریه
 را و گفته اند ماعون شاع خانه است که مردم بکدیگرها بدان معونت کنند چون
 دیک و کاسه و تبر و دلو **قوله آنت** که ماعون سه چیز است آب و آتش و نمک
 ذکر ماعون بجهت تقییر مگذران سخت است و عده مروت **نمت** و الحمد لله
سورة الكوثر مکیه و آیها ثلث آیه

بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطینا کاکوثر بله سوی که ماد ایدم
 ترا کوثر یعنی بسیاروی از خیر و عالم و عمل و شرف دارین صغره کوثر فوق علی
 است از کثرت و ان افراط است در خیر و بروایت بخاری و مسلم از انس رضی
 الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که در شب معراج بهتری
 رسیدم که هر دو کنارهای ان از لولوی ترویبه بس برسیدم که ما هذا یا عبیر
 قال هذا الكوثر و در یک روایت که **تراب الملک و حصاة اللؤلؤ ماوی اهل**
من العکب و ابص من اللبن و اوردن من الثلج آیته اکبر من یومر السماء من شرب
 منه شراب لا یظما بعد امثا و اول کسی که از ان کوثر آب بیاشامد فقره مایلین
 باشند **فصل لربک و آخر** معوق هرگاه خداوند بصلوات بر این کرامتی سر بلند ساخته
 و چنین موهبتی گرامی داشته باید که تو نیز در برابر نعمه الهی و آلاء نامناهی

خاز و بجز قیام غایتی و غیر اینها نیست و کل باجری فی الاخصیة من غیر مشرکان
 بی دین که سجده نماند اختیار ایشان و بجز برای ایشان و اصنام شعاع و دتار
 خود ساخته اند قوان اعمال بسندید ما بعد از و قبل است که معنی و بجز جنات
 که وضع بدک علی التخری فی الصلوة و آن بعد است از آنکه قول آن صلواتی و تسبیحی می آید
 معنی اول است **ان شایک** به معنی که عیب کنند و دشمن دارند **توهم الابرار** است
 ابر منقطع النسل که از ویادکاری نماید **مت** نزدست کسی که در ديارش ماند
 خلقی یاد کارش عاص بن وایل عیب حضرت رسالت باین بگوید که بشیر مرده و چون
 خردش فوت شود ذکر او منقطع خواهد شد و **تولی** است که قابل آن قول ابوطیب
 است و قبل کعبین الاشراف و المعنی ان الابرار من انقطع ذکره بموته فالنسل کون
 سبباً للذکر و انت رفیع الذکر علی المنابر و فی الآذان کل يوم خمس مرات و مثل هذا
 فی الاقامة الی اخر التهراب انار اقتدار تو با حشر متصل ختم سیاه روی تو حاصل بجز
و در معنی و انحر و کوز و جوی دیگر نیز گفته اند که مراد از فصل لربک و انحر نماز عید
 و قربانت یادست راست بر چپ نهادن و این موضع فلاحه است از سینه و در معنی
 کوز بسیار است نیز گفته اند و کثرت ذکر او در زمین و آسمان اکثرت معجزات یا
 کثرت دوستان و هماداران او و ذکر ابرار کافران بجز در وقت ظاهر شده بود
 که ظاهر نام بسری از خدیجه که حضرت داشتند فوت کرده بود و عاص بن وایل با
 حضرت عیبر ملاقات شده زمانی حرف و حکایت گفتند حضرت بیرون رفت و عاص
 بمسجد درآمد از وی پرسیدند که با که در سخن بودی گفت باین ابرار و مرادش
 از آن قول حضرت سغیر بود از آن سبب **ان شایک** هم الابرار فرود آمد تا بدیده
 در دست یمن بنکرد که محمد ابرار است با آن ملعون عاص که از هر بیخ هزاران هزار
 لعنت متوجه او است و ماوی و حقرت جبین و پیش المصیر است **تمت** سورة الکوفتر
 ولله الحمد علی المظ الا وقر و الصلوة علی خیر البشر و علی آله و صحبه لیلوم الحشر

سورة الکافرون سیکه و هی ست آیات

حفظ ایمان خویش اگر خواهی: سورة الکافرون و بصدقت جوان هفت نوبت و لا یبرئ
 تا کمنداری از خطای ایمان

بسم الله الرحمن الرحیم **قل یا ایها الکافرون لا اعبدا غیرکم**
 خطابست مرهط از فرشتگان و هم الذین ما فی الکفر و هم ابرجیل و عاص و ولید
 و امیة و اشور و انسان بنان عباس میغام فرستادند به سغیر که بی کمال حدایان
 ما را برستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آوریم میغام بدان حضرت
 رسید و مقارن حال جبرئیل نازل شده این سوره آورد که **قل یا ایها الکافرون**
 مراد همان جماعت اند و خدای دانست که ایشان ایمان ندارند لاجرم با ایشان
 گفت بگو **لا اعبدا ما نعبدکم و لا انشرع عابدون ما اعبد و لا لنا عابد ما عبدتم**
قل انتم عابدون ما اعبدتم اینه بر سینه شما می بر سینه و در شما بر سینه نکانید
 انرا که من می پرستم و نشستم من بر سینه درین حال اینه شما بر سینه نکنید
 در ماضی و نباشند شما بر سینه نکان در استقبالی انرا که من بر سینه میکنم در حال
لکرم و بکنکم مر شما را اکتش شما که معتقد آید و دست باز نخواهد داشت
ولید بن و مر است دین و این من که برانم و نخواهم گذاشت باشا راست بجای
 کرده او شما و مر است با داش اعمال من و دین بمعنی عادت نه هست و این آیت
 بآیت الشیف منسوخ است **ابو عباس** رضی الله عنه فرموده که در قرآن سوره نیست
 بر شیطان سخت تر و صعب تر از بن سوره زیرا که توحید است محض و ثواب خواندن
 او بر این بر بی از قرآن باشد **تمت** سورة الکافرون و الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سید المرسلین

سورة النصر مدنیة و آیها ست آیه

سورة النصر هر دفعه بسلا هفت نوبت بصدقت خواهد فرود نماند و دفعه صبر باورد تو
 کردی از بخت خویشین فرورد

بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله و الفتح و ابیت الناس

ع
ع

خود و نصر

مراد نصره درین خدا است و از فتح مراد فتح مکه است مراخصه بنا و فتح سایر بلاد آن
 است ترا و بنی مردمانی که در آنجا بودند **یدخلون فی الله افرانجا** درون خدای
 که اسلام است که ما کرده و در شان نزول این آیه و تنابع و فود بود چون بنی اسد
 و فزان و بنی مره و بنی البکاء و بنی الهلال و نجیب و دارم و غیرهم از اطراف و آنجا
 محذوف آنحضرت آمدند بشف اسلام مشرف میشدند و این سوره در حجه الوداع
 سنه عشر از هجرت نازل شد ففهم رسول الله صلی الله علیه و سلم تمام الا س فزکب ناقه
 القصری فی المسجد الحرام و خطب الناس الخطبه المشهوره و وقع فیها فقال ویلیع الفنا
 الغائب فلذلک سمی حجه الوداع و بود میان حجه او و اجابت او داعی حجه را سه ماه
 و چند روز اگر کسی گوید که حجه الوداع در سنه عشر بوده و فتح مکه در سنه ثمان از هجرت
 پس چگونه است آید توفیق در اختلاف تاریخ جواب میتوان گفت که اگر چه در آمدن
 بمکه و گذاردن حج در سنه عشر شد اما صلی که با مشرکان فرموده از حدیثی مراجعت
 فرمودند ان صلح مقدمه فتح حرات متتابعه شد و ان در سنه ثمان واقع بوده پس
 بیگ اعتبار فتح در سنه ثمان شد و باعتبار کن اردن فتح در سنه عشر محقق شد
فستج بحمد ربک واستغفر لک انک کان قوا با پس بنی برکن خدایا ترا نیز بنی محمد و
 ستایش برورد کار حق یا بگوی سبحان الله و بحمد و گفته اند نماز کن با سر خدای و امر کن
 طلبی و دعا یعنی برای کس نفس و استغفار عمل و گفته اند استغفار کن برای کماهان
 است خود بدستی خدای قبول کنند تو بر است از استغفران اکثر علما بر آنست
 که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده درین صحنه جزوفات مغرب ظاهر میشود
 عباس رضی الله عنه از شنیدن این سوره گریان شد حضرت سبب گریه بر رسید
 عباس گفت از عبارت این سوره وی وداع می آید حضرت فرمود چنانست که تو بگویی
 و حضرت بعد از نزول این سوره دو سال بر نیت و صحابه این سوره را سوره بود بیج
 میکنند و گویند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فاطمه را طلبید و گفت ای دختر
 خبر از وفات من دادند **مت** نامه بر رسید از آن جهان من رجعت بر من جز بر جوع
 میکنم رخت چرخ بر سر فاطمه بگرفت حضرت فرمود مگری که تو آواز کسی باشی از اهل آن

که بمن رضی **مت** سوره البصر و سوال الله الفتح و البصر علی الاعاری بمن افضل
 العباد و الصلوة علی سوله محمد و آل و صحبه الیکم

سوره تبت میکته و هی حشر آیات

اکرب حشر و شغی در بین که بقصد او باشد ثنیت بهر اهلا کشف از سر اخلاص
 هفت نوبت بصلوات محمد

بسم الله الرحمن الرحیم **تبت یذا انی لطلب و تب ما غنی**
عنه ماله و ما کسب التباب الهلاک و المراد جهلک لان الیدین للانسان کلها حین
 للظلمه من عذمت یاده فیه و الهالک شیء و قولت که انی لطلب بهر دست
 خود سنک بر رسول خدا انفاخت و از ابن عباس روایتست که رسول خدا بر امای کوی
 برآمد و آواز داد که و اصحابا جاءه و ساء قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من
 شمارا خبر کنم که در پای آن کوه آمده اند بیا عیبده انکه شبنغون کرده دست بقتل
 و تجارت بکشاید مراد ان تصدقی میکشید مانی گفتند چون تصدق بکنیم و تو
 بش ما بددیوخ متهم نشد حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید
 ابو لهیب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای ان خواندی و بر هر تقدیر از حق
 سبحانه نت ما انی لطلب نازل گشت انی لطلب عمر رسول الله بود و بواسطه کثرت
 معادات او بر رسول خدا بر و فخرین واقع شد و بعضی معنی است برین وجه گفته اند
 که ناچیز یاد دنا و آخرت او **قولله** و تب و هلاک شد و اجز گشت خرات بعد از زعا
آورده اند که ابو لهیب ان سخن شنید گفت اگر بخواهم برادر زاده من بگویم راست
 پس من مال و فرزند خود فدای او دهم و خلاص با برورد قول او را است **آمدن قولله** ما غنی
 عنه ماله و ما کسب دفع میکند از او خاصیت ان نفرین را مال او و آنرا که کسب کرده
 است یعنی فرزندا و عقیده و در حدیث است ولد العبد من کسبه یا من کسب او است
 از ارباب تجارت و معاملات **سجل نانا ذات لب و امراته حات الحطب**
 زود باشد که در آید آتش با زبانه بیوق شعله زند که آتش و زخمت و ذوق او ام جمیل

گفتند و خواهری سفیدان نیز با او در آید بر او زخمی و کشتند و هرگز و با جانان بوده
 که از جلیل در همسایگی رسول خانه داشت روزها نشسته های غار و در ستمای حنک جمع
 کردی و شب او روی و بر سر پناه یعنی بر خنقی تا خاری در دامنش او برزد یا دریا پیش خلد
 و آنحضرت که نماز بیرون آمدی آنها را از سر پناه بر گرفت و بملامت گفتی او چه سلیکی
 است که با من میکند **مت** میگویند در هر تو خاوی با هر چون کل شکفته بود
 رخ دلستان تو و گفته اند هرگز کشتی بخاروت از سخن چینی است که انش حضرت
 میان دو کس بر می افروزد و چون زنگی حوزما در آن شعله مار میسوزد **مثنوی**
 میان دو کس خنک چون انش است سخن چنین بد بخت همین کشتی است کندان و آن تو خن
 و کربان دل وی اندر میان خاکسار و بخل میان دو کس انش افروختن نه عقلت
 خود در میان سوختن و ام جمل از خصلت محسن است که سخن چنین بود یا حاصل
 حطب جعفر بود که جهت معادات رسول بارگناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامس
 هرگز میکنند برای خود جناح رسو زمان عرب است روزی پیشه همین بر پیش داشت
 ماند شد رسو بهم در کردن آنرا بر سر سکنی نهاد با بسایند ملکی باشد و آن پیشه را
 در بر پیش او از سنک غلط اندر رسو بگردش ماند خفته شد و بدو رخ رفت سخن جانان
 از حال او بال و خبر داد که **فی جیده اجمیل من سید** در کردن او سخنان لایف خبرها که
 همین بدان بر بسته بود و گویند سلسله جدید و در خست که روز قیامت در کردن
 وی بسته بدو رخ کنند **سوره بقره** و الحمد علی غیر عت و الصلح علی سید المرسل

و من وضع الشیل

سوره الاخلاص بکبر و می اربع آیات

هر که خواند هزار بار اخلاص شود از قید و چلیم بند خلاص و آنکه از سوره و در خوردن
 شود از بندگان خاص الحاص
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد سوات زمردی و امام
 احمد آمده که شرکان بر سیدند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنکه وصف کند

خدای

خدای را که بر سستی او سخن آید پس نازل شد پس ضمیر کجی بستند است و الجمله خبر و
 لا حاجة الی العابد لان الخلق اذا کان احد جنی بها عن المیتة لکن له و لیس التقری
 ذلك خبر لا يحتاج الی رابط و کذا ان جعل خبر الشان لان الشان الله احد نفسه
 و علی الاطلاق چون الله بدلا و لذلك قرینا لله احد بدون هو و اما جعل احد
 بدلا فلا لان المنکر لا یتبدل من المعرفة و الا حیدر توحید الذات بانحاء اعطاء
 جهات التکیب عقلا و خارجا **در رساله اوله** که کرده می از بود گفتند و صف کن یا
 ابا القاسم خدایا تا بقی ایمان آوریم هر در حق بیت صفت او دیده و دانسته ایمر
 بگو چه چیز است وجه خود وی آشامد و از که میراث گرفتند و میراث او که خواهد که
 این سوره نازل شد بگو انکسی که از تو میسر سید اوست خدای یگانه متوحد بالذات
 و متفرق بالصفات خدای که می نیازست از همه و اوست پناه نیازمندان بخورد و نیازش
 و پندار اوست که فنا با و راه ندارد احد است و تدبیر وی مانند بری از والد و نذر
 و فرزند اوست از همه فیما بین و کافر مکورات را بدوست نیاز خورد و نیازش آمدن
 پانده اوست که فانی نشود **مت** ماه فانی و باقی است **مت** ملک تعالی و تقدس ترا و معنی
 صلحین گفته اند که هر چه خواهد کند در حق تعالی آورده که علی بن رضی از زوره که صد
 است که عقلمها از اهل عریع بر کیفیت حاجت باشند **مت** کاش روی هر اندیشه است
 خردا پشت ازین اندیشه بشکست **در بید** و **در بید** و **در بید** که کفر احد ترا کسی
 رازده بود است که گفتند عزیز بر سر اوست و زاده نشد از کسی و نصاری است
 که گویند عیسی خداست و نیست و زاده او را همانا همکس در مجریت و نیز مشرکان
 عرب که او را کفر ثابت میکنند **شع علی رود باری** آورده که شرک شامل و دایر است
 سرحد و عقبت و عتک و معلول و شکل و ضد حق سبحانه بسور قل هو الله احد
 هر دامنغی ساخت تفرقه و اکثر کرد از ذات خود که هو الله احد و نفی تعلیق
 و تنقص فرموده که الله الصمد و عتک و معلول را آورد که دانند که لمریک و لمریک و لمریک
 و اشکال و اضداد را مرتفع کرد ایند که لمریک که کفر احد و آرزین جنم است که آن را
 اخلاص میگویند **محققان گفته اند** که تصور توحید و نفی تصدیق پذیرد که وجود متماثل

شده و در وقت خواب
از خواب بیدار شده

در ماهیت و منکات در قوت یا متاسخ باشد در بریت مثل معلول که ان ولد است
یا متفکر در ان مرتبت مثل ما لذ با معیت بان تربیت و مقارن بدان مثل کوزیر قاعد
توجد بیسوی اخلاص میزدگشت اما لریلد مقتضی نفی صنف اول یعنی علت و لمر
بولد مقتضی نفی صنف دوم یعنی معلول و لمر یکن له کفوا احد مقتضی نفی صنف سوم
است و ضابطه اش بر وجه استدلال تمام شد اما کسا فی کمر دعوی خدا طلبی و حتی
شناختی در توهم فاسد و خیال باطل کاسد راه میدهند بیخ قسم اند و شنیدی
خود را بتعطل ضایع میدارند و قرائت سوره در ابطال هر شش کر بسته بی و بطلان
ایشان اثبات وجود ضایع و وجودت او میکند هر گاه گفت هو از تعطل پز ارشد و
چون الله از عینک فلا سفه که خدا هست و او را نام نیست یعنی مسمی است غیر
اسم بری گشت و چون گفت احد از روشش بر میتراند و چون برین با نرا ند الله
الصدق از نظر بقده مشبهه براه نمود و چون لریلد و لمر یولد خواند از یهود و ترسایوز
کرد و چون و لمر یکن له کفوا احد برین بان آورد از معتقد معان بر آورد و اصل تحقیق گفته اند
که اسرار خدا شناس از کله هم بیرون کرد و آرایش از لفظ الله اریاح پذیرد دها از نور
احد بهر باید عقول از سر الله الصمد مخلوط شود نفس از تعقل لریلد و لمر یولد
منتفع کرد شخص از معنی لمر یکن له کفوا احد نصیب باید و بعضی گفته اند کله هو حصه و الهیات
لفظ الله بهر داشتن و دانستن نام احد خط مجیمان است الله الصمد قسم عارفانست
مضمون لریلد و لمر یولد قسط عا فلان است و کلمات لمر یکن له کفوا احد بهر
موشانست هر کس که بتر هم رسید و المر است و انکه الله را دادند و عا المر است
هر که احدت و ادر باید بچ است هر که حدیث را شناسد عارفست هر که لریلد و لمر
یولد بخاطر قرار دهد بزرگ و فهمیم است هر که لمر یکن له کفوا احد را مصلقی بود
مؤمن است و هر که معنی را ایمان آورد و از عا ن نماید موحد خالص است تمت
سوره الاخلاص و الحمد لله الواحد الاحد علی عبده الخواص و اصل الاختصاص

سورة الفلق مدینه و هی خمس آیات

محرکه از صد فاعل معربین و در خود ساخت هر صیغه بها این آمدیم حرف و خط
دفع کرد از جمیع بسلا نکند هر چه بودی کاری بروی و اهمل و یلدا

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الفلق فلق الشی شقده قال الله تعالی فلق الحی و التوی و المراد
الصیاح چه شفق حرف شامگاه است و فلق و شقی صبحگاه و در مثل آمد فلق
الصبح فالقده و عن الضحان هو الخلق کله لانه فلق من طلعة العدمه و اصل الفلق
الطیلق من الارض چه بر کتا دهاه آسمان که بر زمین نزدیک است ظاهر بشیخ آورده
اند که گوید که از یهود محدث رسول قیام نمود دختران لبیدن اعصر بمبا لغد
بسیار از او مشاطه را عر اخضرت و چند دندان نشان بر میا لغه تمام بسندت و بنام
انحضرت بر سر سخن محرکه در جاه ذریبان برین سنگی نهادند و جبریل سید عالم را خبر
کرد و غیر صلی الله علیه و سلم علی او فرستاد تا آن زمین باورد بازده کرد بران زده
بودند حق سبحانه معوذتین بر او فرستاد بازده آیت و جبریل کفرهات فرمود پس آتی
عنه از ان رسن بکشود و معوذتین عامر از حضرت رسالت بناه محمدی علیه افضل
الصلوات و اهل العیات روایت کرد که مانعوه المغوذون بمثل المعوذتین و فلق
چیز است که شکا فته شود چون حب و نوبی در رستن نبات با ساند سنک و زمین
جست بیرون آمدن آب از زمین یا سنک یا زندانی است و هر هر تقدیر بخداوندان پناه
باید گرفت من شر ما خلق و من شر ما خلق اذا وق از بدی و شر آنچه او زند است از
مؤذیات انس و جن و سیاع و بهایر و هوام و از شر تارک شب چون در اید نطلت
او بر همه جن های از شر آفات اقباب چون عزیمت کند یا ماه چون بر آید یا از جنون
ساقط کرد که ان وقت که استقام است و طلوع کن وقت قلت امراض و آلام است
و من شر اللغائات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و از شر نفوس ساحه
که در وقت سحر کردن که ما میزند و بیاد دهن میدهند بعلم سحر مراد دختران لبیداند
و از شر بدی حاسد چون ظاهر کند حسد خود را و بقضای ان عمل کند چه اگر برین شد
ضربش بوی عاید کرد مراد بهود اند که بر حضرت رسالت حسد داشتند و ختم کرد



۴۹۲

حال ایشان و بر رابع صلحان که وسواس را عیاست با غرای ایشان و بحاس
مفسدان و عطف او بر معصومین است و است بران و **محققان بر آنند** که عدد خمس که
مراتب حضرات خمس اشعار بر کلیدان دارد و است بر بنیاد و تمامی و بدین بسیار
دایره کونند و بدان او اشارت بانست که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل
دایره و ضرب نمایند المهر النهایه همان پنج بصورت اصل خود باز آید چون پست
و پنج و صد و بیست و پنج و جلوه یازم پیکر انسان بر حوض منتهی میشود راس و پدین
و مرجلین و اطراف عریک از آنها باز بیج انتمای باید که اصابع پدین و مرجلین است
و در راس که جات علوان است همین عدد در حواس خمس ظاهر و باطنه محسوس

است کلا یعنی و افتتاح کلامه الله حرفه با اختتامش پس
مشرین نکتده است که حسیک من الکوین
ما اعطینا من الخرفین
البوا الیین
فصل فی شرح التالی فی سالف و تالی
و تالی شرح مع التالی فی سالف و تالی
فی الفیاض

اول و آخر قرآن ره با آمدن یعنی اندر ره دین ره بر تو قرآن بس

تالی که در تالی فی سالف و تالی
تالی که در تالی فی سالف و تالی
تالی که در تالی فی سالف و تالی
تالی که در تالی فی سالف و تالی

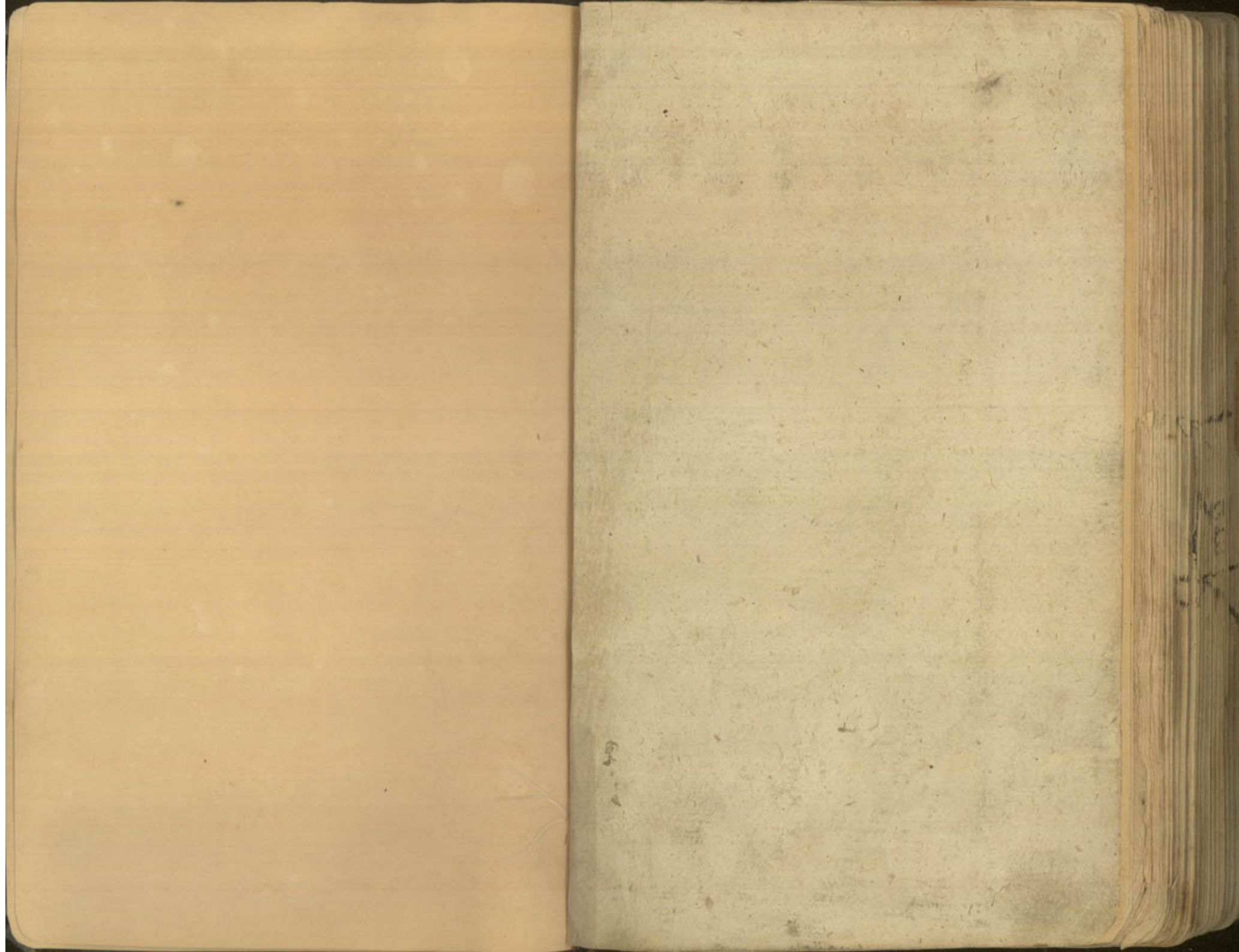
شر و این سوره را عسک که بدین صفت است از صفات ذمیده این عیاست فرمود که
اگر در عالم از شر حسد چیزی بدی خودی خنواران سوره بران کردی و اوقله خطیبه عک در
استماع واقع شد حسد بالمیس بود بر آدم علیه السلام و سخت خطیبتی که بر زمین ظاهر
گشت حسد قابل بود بر هایل **مشهوری** حسد استی بان که چون بر فروخت حسد لعین
را همان لحظه سخت که فرم بصورت هم بدین شوی حسد کی که ارد که حق بدین شوی
نقطه و المذین الاله عت و الصلوة علی رسوله شفیع الامته و کاشف الغمة

سوره الناس و معنی است آیات

نظم کردم خواص قرآنی	بهر اهل رشاد و فضل و تقی	که چهار صد هزار تنوان گفت
شمر از خواص قرآن را	لیک بر قدره قابلیت خویش	اینقدر جمع کردم از هر جا
تا که نفعی رسد از هر یکی	تا طمش را دور بدعا	یا الهی بجزمت قرآنی
کویست ما را امام و امامنا	که کناهان عادل پندلمه	محر کردن محض لطف و عطا
و کراز وی چو سر آید	از سر عد یا ز راه خطا	قلم عقی بر کنا هشی کش
برسانت شجرت الماوی	حلیت جمله را بختی بر بار	یعنی حرمت شفیع و جفا

بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس ملک الناس
بگو بنام میگردم پروردگار آدمیان بادشاه مردمان **الناس** بن شر الواسوس الخناس
معبود انسان از شر وسوسه کننده همان شوم و عقی که یا خدا کند عادت شیطان
است که چون بدله یا خدا کند وی که برود و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید
الذی یوسوس بین یدین صدور التالی من الجنة والناس انکس که وسوسه
میکنند در سینههای مردمان از حیسان و کرمیان یعنی شیاطین الجن والانس **و در**
لباب آیه که درین سوره پنج جا لفظ اس آمد و معنی آن مکره نیست مراد با اول اطفال
اند و معنی بر بوبت و است بران و شافیه انان و لفظ ملک که بفر و بیبست است
مشیر بود بان و بنات بران و شیخان که اسم آن منبوست از طاعت و عبادت مناسب

بحال



175/1A

175/1A

175/1A